Lithographed copy of an old Medical
Persian MS.

Medical Terms

Presented to the Library of
McGill University
by
Dr. Casey Wood

وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نسخهٔ نادر الوجود در تحقیقات مفردات طبیه مشتمل بر رسائل عجیبه اسنی

مجموعه

که هر یک رساله ازین مجموعهٔ لاجواب و انتخاب ادبیات تصنیفات حکمای مشاهیر روزگارست بمساعی جمیله کارپردازان

در مطبع نامی منشی نولکشور کانپور برگهونیه بالاحسن طبع نموده شائع کرد

کل فرمائشین بنام منشی محمد ضامن علی تاجر کتب کلکته خلاصی ٹوله نمبر ۱۳ - آنا چاہئین

Dealer's ad.

Page 1.

بعون عنایت کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان

کتاب نادر الوجود در تحقیقات مفردات طبیه که دستور اهل اطبا است مسمی به

الفاظ الادویه

که نسخه کتابیست نایاب از تصنیفات حکیم نورالدین محمد عبدالله حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله احد الله الصمد که پایهٔ حقیقت بیچونش از ادراک دریافت و احاطهٔ شناخت برترست و تنگنای ادراک کنه ذاتش کاشف انوار تجلیات شیونات و شئونات اوست ذرهٔ ازان بحکم کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق خود بخود از خود بنفحات الهی جلوهٔ ظهور فرموده و معنی را بتجلی صورت و صورت را آئینهٔ معنی نموده و بقدرت کاملهٔ ان الله علی کل شیء قدیر هر فردی از افراد ممکنات را بتجلی خاص الخاص متجلی الاحکام مخصوص ساخته و بحکمت بالغهٔ الله نور السموات والارض هر ذره را از ذرات کائنات بمعانی خاص که متعلق اعتبار عبارت ازان سبقت بخلعت اسما مخلع گردانیده و هر اسمی را مخصوص بصفتی و هر صفتی را منسوب باسمی کرده نقطهٔ جوهر جزء لایتجزی را بحسب مبین شیونات بنقوط و نقوط را بحروف و حروف را بکلمه و کلمه را بکلام ارتباط معنوی مرتب فرموده از کتم عدم بعالم عین آورده و الثانی هزاران هزار اسرار بدیعه و نقوش غریبه بموجب ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بکاف کن مفوض داشته سرگرم ایجاد و تقدیر گردانیده و همگی کلیات عناصر و اجرام را در جزئیات موالید ثلاثه سرانجام ظهور بخشیده و نفس ناطقه را سلطانی مملکت عطا فرموده و قوت مدبره را بتشریف فاخرهٔ وزارت ممیز و ممتاز ساخته و حواس خمسه چون بندگان شایسته دست بسته مستعد خدمت آن سلطان ایستاده و بظهور واجب الوجودی استظهار ممکنات گشت تا جمادات را که منشا نشو و نمای نباتات است نزد حکما رسد جانی از جماد و نبات لوح و قلم مراد بحرکت ارادی ن والقلم و ما یسطرون برده از رو کار خود برداشت جماد لوح شد و نبات قلم و حقیقت اول ما خلق الله القلم از تحرک قلم نقش هستی برگرفته از انشا نسبت تعینات تعلق لا مکان را مکانی

بهر سه احد مسمی باحد گردید بیچونی و بیچگونگی بعبارت چون و چرا گنجید صدور را آمیزشی بخصوص وست او تاویل صورت نقش
درمیان آمد لیت بسبب واسطهٔ صناعت مصور سبب گردیدند و مضمون رَبٌّ وَاحِدٌ تَعَدَّلُ الْقَابِلِ یعنی لب یکی که هزار
سیگرد و بوضوح پیوست عدل که لازمهٔ امتزاج اعتدال مزاج حقیقت و مجازیست علم ظهور برافراخته منت سیم معنی بر فرق معرفت
نهاده سرور و نمای جلوه حیوانات فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي احوال نمو بافعال اشیا بازدید کرده و پرده از روی کار نهان و آشکار افروهشت و
بحجت اثبات دعوی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ مرحبه گفت و شنفت آمد حکمت پوشیده آشکار است یعنی معنی عدم صورت
وجود گرفته اسما بمسمی شناخته شد و تمهید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا کذالک
جمادیست و نبات مصدر ذی حیات که کنایت از حیوان است گشت بحسب اعتدال حقیقی وحدت بمحمدیت گرایید و جلوه شهود
و مظهر اتم که مستجمع جمیع بروز و مکنون است از ظهور شرف حضرت محمدی بختم انجامیده صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً تفسیر
جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ بر یکبار آمده و بچندین ظهور و تجلیات زبان نطق حالی باشیا عطا فرموده که آثار خواص هر شے
شاهد حال نطق آن شی است لیس باین حیثیت بمقتضای وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ جمیع مکنونات و شیا العظمة فللعظمة
هزار سپاس و انواع تجلیات خواه بلفظ صوت و خواه بنقش معنی است از محمدیت سراغ غافل نباشد هرگاه همگی ستایش ظهور آثار تجلیات
باشد و عالم دو عالم و واحد و احد بسبب سبب حمد محمد در نظر بصیران وحدت گزین یکی بود کجا است ثانی و کو ثنی نمونهٔ عالم همه را
طلسم مجد منیم من ۞ جانی بر دن ز جسم می بینم من ۞ از روی زمین گرفته تا اوج برین ۞ یک نقطه هزار قسم می بینم من ۞ سبحانه
و تعالی عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا **ابیات** از حکیم ای عزیز بدنباید ۞ هر چه او کرد آنچنان شاید ۞ نظر پاک اینچنین بینند
از زمین جمله نازنین بینند ۞ زهی شرافت فضل و کمال و حبذا رفعت مقام و جلال صاحب لوای لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ
بمفاد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ سبب گشود کار عقود خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ آمده
بموجب كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ شرف امتیاز وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا به آدم خاکی ارزانی داشته و بی
حکم وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ تجلیات فیوض انیات را بشیونات لایتناهی و تعینات بحد و غایت نصیبه
نظارگیان صور و معانی نموده و بحجت حصای تفاصیل جزوی مجمل کلی بدست آورده که بدر منیر از همین انگشت قدرت تاثیرش باشاره
وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ شرف شد کرد انْشَقَّ الْقَمَرُ و مقل خیر ازبر نوی صنعت نمایش بانهای وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ در
اول مَا خَلَقَ اللَّهُ معتبر از لطافت کلام معجز نظامش احکام و آیات صحف پیشینه منسوخ و از شرافت اکرام امت انتقام مشتمل آثار و
بینات اول دیرینه مکسو کمترین احتشام و اقتدار آنها از دار اسرار کبریا و پرده گشای سرایر انبیا انگیزد بلباس صورت کسوت
معنی را بپیرایه ظاهر و باطن انگاشته و در عالم ظاهر علم باطن را سرمایه صورت و معنی بهم پیوسته و مودة البیت و آله اجمعین

آیه کریمه اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰہُ لِیُذْہِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَہْلَ الْبَیْتِ وَیُطَہِّرَکُمْ تَطْہِیْرًا بطهارت ازلی مخصوص اند و بمنطوقه
قُلْ لَّا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْہِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّۃَ فِی الْقُرْبٰی بشرافت لم یزلی منصوص سرمایه نجات گم شدگان وادی ضلالت
و تیه غوایت ست و محبت عترت او که وَاٰتِ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّہٗ در شان ایشان نازلست و زاد و راحله سرگشتگان بادیه
جهالت و مضیق تذلت چون صبت دبدبه رسالتش و طنطنه جلالتش کون و مکان را فرو گرفته صلی الله علی خیر خلقه محمد
آله و اهل بیته اجمعین و آوازه اکرام و افضال صحبه در حسب التبجیل و الاجلال و تبعه خیر العاقبه و المآلش که سالکان مراحل معنی
و ساکنان نشاء صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف به دار الملک هدایت و ایقان آورده بأقاصی و ادانی آورد
رضی الله عنهم و رضوا عنه اجمعین آحوط آنست که رعایت ادب پاس امر رب بر ذمه طبع و طبیعت که مودع نفائس و دائع اند
لازم دانسته برخی از ثناگستری خدیو کشور جهانبانی عذب البیان گردد تا در محکمه اَطِیْعُوا اللّٰہَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی
الْاَمْرِ مِنْکُمْ از سلوک مسالک رسوم مراسم اسلاف بندگی انصاف بیرون نباشد حَمْدًا لَکَ ثُمَّ حَمْدًا لَکَ که
اولی الامر آدان گیتی خداوند کشورستان اورنگ آرای سریر گورکان مطلع نجوم نجوم سپهر سلطنت و کامگاری منبع
رسوم حق شناسی و دینداری اعنی شاه جم جاه کیوان بارگاه برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رفعت شمس افتاب
تاب هلال رکاب سکندر فطنت خلافت منزلت سلیمان مرتبت عالم عامل مرشد کامل خسرو گیهان کشای شهنشاه جهان
آرای خداوند عدالت پیرای المخصوص بعنایت ظل الله ابو المظفر شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه
صاحبقران ثانی ست که بهمین متابعت سنت نبوی و اطاعت طریقت مصطفوی علم دولت در دارشاد و دریت ارشد و شاد فراز
و رقوم مسائل دقیق و نقوش سرائر تحقیق بر صفحه جان و جنان معتقدان صادق و مسترشدان واثق موافق بنگاشت آئینش همه
مطابق آئین اسلام و احکامش همه موافق نص کلام حضرت ملک علام اعنی قرآن و زبان حال بر آن از شورش فتن شناشوب ادث
نگاهداشته و در معموری خراب آباد صوری جهان همت گماشته که جمهور انام از خواص و عوام با ختلاف و اتفاق در بسیط زمین و بسیط امان
مرفه الحال و فارغ البال آسوده دل و شگفته خاطر اند و نقد رائج و نشر از جنس کاسد جهل امتیاز تمام دارد ابیات خدایا تو این
شاه درویش دوست ۞ که آسایش خلق در ظل اوست ۞ بسی بر سر خلق پاینده دار ۞ بتوفیق طاعت دلش زنده دار ۞ برومند
دارش درخت امید ۞ سرش سبز و رویش برحمت سپید ۞ و بعد بر می آید خادم الاطبا نیازمند درگاه باری نور الدین
محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی عفی عنهم که چون بحیثیت طبقات از آباد و امهات خانه زادی و بندگی گوش عقیدت
هوش ارادت بنوش دارد درین زمان سعادت توامان رخت عنوان که آغاز اورنگ آرائی و ابتدای اکلیل پیرائی است
چنانچه سال دوم جلوس میمنت مانوس بحساب ابجد ازین مصراع بر می آید مصرع آباد باد صاحبقران ثانی

شناسی بکوشش آمده در بزم سالی لسان نورستان حدائق سخن از سر نو باهتزاز جوانی مبدل گشت همگی در جست وجوی
آن شد که بذریعهٔ دستیاری و خانه زادی موروثی مصدر امری شود تا منظور زمرهٔ ایستادهای بساط فیض مناط عز و جلا که مرجع کامیابی
علما و منبع کامرانی فضلا است گشته ملحوظ الطاف بی پایان و معطوف عطایات بی کران گردد با فهم بی سجدانی و تمام نادانی
تمهید سخن را بعلم موروثی خود که بحکمت طبیعی موصوفست آشنا یافته سر رشتهٔ معنی بدست آورد لمؤلفه سر قدمی کرد بجولان
سخن ⁂ دامن بگرفته گریبان سخن ⁂ معلوم است که انتشار بدائع و دائع در دسته با انجذاب طبائع و اکتساب صنائع است
و ابراز خواص اشیا مربوط بالسنهٔ متنوعه جزو عملی طب محتاج آمد بدریافت اسما اشیا و رو داده بر همنونی خرد و الا ملهمست تتبع
اصطلاحات و لغات و فرهنگ اطبا و دفور اختلاط دانشوران زبان دان بر تشنگی فن همت کثیر البضاعت در تحصیل آن
گماشت تا حقیقت لغت ادویهٔ مفرده که در کناشات شتی بلغات بلیغه یونانی و تازی و رومی و اندلسی و عبری و سریانی
و بربری و ترکی و فارسی و هندی در دست مهما امکن بدریافت آن بازوانی نموده آنست مصطلحه مختلفه را بوحدت معانی سنجیده و الفاظ
متعارفه را بمعانی متنوعه التیام داده اثر فرحی مفید تالیف نموده مسمی بالفاظ الادویه که تاریخ انجام نگارش این تالیف
شریف است گرداند لمؤلفه دارد کتاب جو دو آبای وافیه ⁂ تاریخ بر نامش شد الفاظ ادویه ⁂ و منقسم ساخت بمقدمه و نتیجه و خاتمه
مقدمه مشتمل است بر چهار فائده فائده اول در بیان تصحیح اعراب و علامات آن فائده دوم در بیان علامات زبان هر دیار
فائده سوم در تحقیق طبائع و درجات آن و علامتیکه منسوب باین و ذکر مجملی از زده و الطبیع و درجه و قوت فائده چهارم
در بیان مختار و شربت و مصلح و بدل دوا و علامات آن نتیجه در ذکر الفاظ دوا الطریق است و بیان علامات آن خاتمه
در بیان ادویهٔ کثیر المنفعت که در کتب قدما کمتر است ذکر آنها چون پازهر و مومیائی و چوب چینی و جدوار و قهوه و
تنباکو امید از دقیقه رسان این است که اگر سهو و خطائی آگاهی یابند بقلم انصاف اصلاح فرمایند و بالله التوفیق و هو المستعان
مقدمه مشتمل بر چهار فائده فائده اول در بیان علامات تصحیح اعراب پوشیده نماند که در تحقیق اعراب تتبع صحاح الادویه
این مولف اختیار است بدیعی و برخی از جاهای ثقات و کتب معتبرهٔ لغت تازی و فرهنگهای فارسی سند کرده هر جا اشاره
با اول میرود مراد از حرف نخستین لفظ اول است و از ثانی حرف دوم که متصل به نخستین است و همزهٔ ملینه عبارت از همزه مکسور
کلمهٔ کج که بصورت کاف تازی است بر بار و فیه بمت اضافت مانند شجرهٔ مریم که همزه بر پا دارد و موحده نشان حرف با است و
فوقانی اشارت بحرف تا و مثلثه ایا بحرف ثا و واو معروف مانند واویکه در کافور است یعنی جائیکه بسکون دار نوشته شده از واو
معروف است و واو مجهول مانند واویکه در دوغ و شور است و واو معدوله داویکه مکتوب بشود و بتلفظ در نمی آید مانند
داویکه در خواجه بکتابت است و تحتانی عبارت از حرف یا است و تحتانی معروف مانند تحتانی که در زنجبیل و نیل و قعست و سکون تحتانی مجهول

چنانچه در سیر و چند بید ستر مرقوم ست و نهاد حرف پارسی که بان سه نقطه مینویسند پ چ ژ گ موزی افارسی است
و معجم بیان حرف ذو نقطه دارد و مهمله تعبیر حروف بی نقطه فائده دوم در بیان علامات اصطلاح در باب هر دیار در هر زمین تمام
از عراب حرف ع که حرف اول اوست و همچنین از فارسی حرف ف و از هندی حرف هـ و از مشهور معرب و مذکور حرف م مرقوم
ساخته و اسامی دیار دیگر را به نقش پر گردانیده فائده سوم در تحقیق طبائع و درجات و دوا و علاماتیکه منسوب بان
ز ذکر قلیل الحدوث الطبع و درجه و قوت و خاصیت بدانکه نزد جمهور اطبا مزاج کیفیتی ست که بهم رسد از ادنی امتزاج اخشیجان
که آنرا گاه بر دوا اطلاق کنند طبع نامند و طبائع بیرون نباشند از نه کیفیت چهار از ان به کیفیات اربعه بسیط که حرارت و برودت
و یبوست و رطوبت باشد و چهار دیگر که مرکب بکیفیات اربعه و یکی اعتدال فرمنی اطبا پس از طبع ط و از حرارت ح و از برودت ب
و از رطوبت ر و از یبوست ی و از معتدل مع منقش گردانیده و اطبا دوا را در کیفیت و اثر منحصر بچهار پایه قرار
گرفته اند هر پایه را درجه خوانند چه هر چه وارد بدن شود و منفعل گردد از حرارت غریزی خالی از ان نیست که احداث میکند در
بدن کیفیتی زائده بر چیزیکه انسان ست یا نمیکند اگر احداث نمیکند آن چیز را معتدل گویند و اگر احداث میکند محسوس
میشود یا نمی شود اگر نمی شود گویند که در درجه اول است و دانسته میشود تاثیرش از تکرار تناول یا اکثار مقدار و اگر محسوس
میشود و بحد نمی رسد که ضرر میکند یا نمیکند اگر نمیکند در درجه دوم گویند و اگر میرسد بحد ضرر منجر بهلاک میشود یا نمی شود گر
نمیشود در درجه سوم گویند و اگر منجر بهلاک میشود در درجه چهارم گویند و استادان سمی نیز گویند و آن غیر سم است
زیرا که قتال دوا رسمی بکیفیت ست و فعل سم بصورت نوعیه و اطلاق سم بر وجه تشبیه ست اور السم در اهلاک والا در حقیقت دوا
ست و هر درجه با سه مرتبه اعتبار کرده اند عالی و سافل و متوسط بینهما و کلیه حکماست که گرم و تر تجاوز نمیکند حرارت
او از درجه اول از برای آنکه اگر حرارت زیاده شود در بدن مقدار فانی بیساز در طوبت را لیس از جزء آنست که تا فیه میشود
و دوای گرم در درجه دوم و سوم الا آنکه یابس باشد و هر چیز که گرم باشد در درجه چهارم پس او یابس است در درجه چهارم بعضیها
درجات را بحساب هندسه که از یکی (۱) و از دوم (۲) و از سوم (۳) و از چهارم (۴) در حیز تحریر اورده اند و القوی الجلی از دوام قوم بسیار در
الطبع و درجه و قوت و خاصیت و مراد از قوت و خاصیت یعنی افعال آن دوا ست چنانکه سقمونیا مسهل صفرا است و سنا
مسهل سودا ست و دارچینی مفتح و علی هذا القیاس پس علامت ق اشارت ازوست ادویه رعینی لرم در درجه
اول افسنتین بادرنجبویه بزر تخم کتان حمص رازیانه حلزون بری شاهتره صبر توت تودری گرم در درجه دوم اکلیل الغرب اصل
اذربون سفید و سیاه اسقافس که نوعی از اکلیل الملک است آذر جح بریحاسف تمبان بزر الانجره و پوست خنجر بید ستر
حلبه در نجی عصاء الدح زیتون دقیق راعی الابل زراوند طویل و مدحرج زعفران شبت تمر خشخاش اب مستحکم

عسل عقعق ... قثاء الحمار فراسیون تقسیا بزرہ عنصل قشور شجرہ حبۃ الخضرا ورق ادرکا مافیطوس کرفس کبریت کندر ہیہ
مصطگی وتخم الکوار گرم درجہ سوم انیسون اسارون افتیمون تودری حلبی جاوشیر برگ نخنکشت ترب وبرگ او
نخنکشت جاوشیر حماما حاشا حرمل خربقین سیر سلیخہ سداب شیح ارمنی محرق سکبینج شلغم شب محرق شراب کہنہ جمیع انواع شیرہا بیر
شعر محرق صوف محرق غار فودنج نہری قشور قصب محرق قنہ سنشن کرویا کرفس کوہی بری کما فیطوس کا شم سیر ماحوذ
مرزنجوش نانخواہ نعناع وج نیبوب گرم در درجہ چہارم انواع یتوع تقبل ثوم جمیع اشیاء محرق زبد البحر سداب بری
فربیون فسط قطران کراث گرم بارد یعنی سرد در درجہ اول اصل السوس اقاقیا انار ناشستہ برگ بنفشہ بلبوط بزرہ کرنجاسر
برگ قصب بسفائج ثمر علیق نیل رطب جاورس حلبین خشخاش حن ورد ولب وزجاج زنجفر سرمق سعتر شجرہ تتق
تخم الزبیب کمثری مامیثا نشاستہ ہند با سرد در درجہ دوم اقاقیا معنب اطراف زیتون بقلہ یانیہ تبلیخ برگ ہلیون برگ
زیتون بزر قطونا جار خوخ خیار رصاص زیتون خام سماق تخم اترج طحلب عفص اخضر کدو لسان الحمل مغز کلم باش سرد
در درجہ سوم بقلۃ الحمقاء بیاذار و جلنار حی العالم کبیر وصغیر حماض اترج حب العلیق خام روغن او خشخاش سیاہ
عصی الراعی نظر نقاع سرد در درجہ چہارم جمیع اشیاء مخدرہ مثل افیون وغیرہ و شوکران لبن خشخاش یابس یعنی
خشک در درجہ اول اباغالس اصل النیل اصل السوس بابونہ باد ام شیرین برسیاوشان بسفائج پوست جوز و
آب تخم خربزہ تخم الجزرہ حب الغار حی العالم کبیر وصغیر خراز بصنخر دفلی رازیانہ روغن جوز زعفران سعد سویق الشعیر صعتر
صمغ جوز کندر کمثری ورق سوسن خشک در درجہ دوم اصل المرمل اصل اللوف بیخ نیلوفر بسفائج تلبان ترب حنبہ سیستر
حبۃ الخضرا وبرگ او راعی الابل زراوند زفت سنبل الطیب سنبل رومی شلغم شاہترج شراب مستحکم شجرہ
مصطگی شہدانج تخم الزبیب عسل قعر المیبہ قصب الذریرہ قشور کندر کرسنہ قشور اترج کرنب لبن جاوشیر مرمکی
مصطگی نسج العنکبوت انیسون خشک در درجہ سوم اقاقیا انیسون اسارون افسنتین ابل افتیمون اصل الماذریون اطراف
کرنب خشک اصل فنطافلن برگ و تخم فنجنکشت تمبان پوست غرب سوختہ بورہ بلوط جلنار حماشا حماض اترج حب
العلیق حلتیت حمص خربقین ختمی محرق دار شیشعان دخن زراد قشور قصب رماد حلزون بری روغن ترب زوفا
سرطان محرق سلیخہ سرو سداب بستانی سماق سرکہ شیح ارمنی محرق شب محرق شونیز شراب کہنہ شجر بلوط شعر محرق
صبر صعتر صوف محرق غار فودنج نہری فراسیون فانیزہین فطر اسالیون فاوانیا قیصوم کرویا کرفس بری کما ذریوس
کمافیطوس مر مرزنجوش مشکطرامشیع نانخواہ نطرون وج ورق غار ینبوب خشک در درجہ چہارم ثوم خردل سداب بری قطران
کرم کراث مجفف بغیر لذع کرم ازدان الفار اصل السعد اصل فنطافلن انزروت جاوشیر رقیق ابیض برگ غربیدہ گل او

وعصارۂ برگ او باقلا بیخ نیلوفر تسبغایج توتیا تخم انجرہ دو ورق اذرتس تلخ جادرس جمیع اجزا سرو جمیع انواع
طین حب صنوبر بردی عصارۂ زیتون ترسن قشور جوز محرق کثیرا آجۃ النبس لسان الحمل مرطب یعنی تر در درجہ اول برگ
بنفشہ حمص خصیۃ الثعلب خوخ روغن گل عصارۂ سوسن فطر کاہو لسان الثور تر در درجہ دوم بقلۂ یمانیہ بقلۃ الحمقا البطیخ
تربوز محلب ترنج مشمش ادویہ رطب امل اقاقیا آزرودت بزر قطونا برسیاوشان بقلۃ الحمقا بقلۂ یمانیہ برگ بنفشہ خشک
خشخاش برق و لب ام الاخوین رصاص ترب شوکران شجرۂ جوز محلب فطر قنار بستانی کدو کاہو لسان الحمل ماميثا
مشمش ورق علیق بیانہ در گرمی و سردی اصل خنثی برسیاوشان باقلا حمص حب صنوبر خربزہ خصیۃ الثعلب زبت
عذبہ زیتون سرخس صمغ شجر مصطگی طین طرس شاہترہ عدس فاوانیا عصارۂ سوسن فاشرا قشور اترج مرزنجوش لیمون۔
بیانہ در تری و خشکی اصل نیل حبت ضماد خصیۃ الثعلب زبت عذبہ مخدرات یعنی ادویہ کہ بخوابانند حس و حرکت را افیون
اسبند اصل اللفاح اذاراقی اصل الذرت بیخ موٹھ جنگلی بیخ تخم و برگ تمباکو جوز ماثل برج القطرب شبینی شوکران قنب گانجہ
کندر لبن الخیل بنگ جنگلی بیروح الصنم **مسہلات صفرا** اجاص فستنین بنفشہ خشک تمر ہندی ترنجبین خیار شنبر
سقمونیا شاہترہ شیر خشت شیرم صبر گلسرخ لبلاب آذریون ہلیلہ زرد **مسہلات بلغم** تسبغایج تربد حب النیل حرمل
قنفون تخم حنظل غاریقون قنطوریون قنار الحمار ماہی زہرج ماہودانہ **مسہلات سودا** افتیمون آملہ اسطوخودوس
بالنگو تسبغایج حجر لاژورد سنا غاریقون کشوت ہلیلہ کابلی **مقیات** یعنی ادویہ قی آرندہ آب کدوی تلخ پوست
و تخم خربزہ تخم ترب و برگ آن تخم شبت تخم جرجیر تخم ماذریون خربق سکنجبین کنگر زد کندش توبیا رسمرغ
مویزج مار العسل نمک ہندی **مفتحات** یعنی ادویہ کہ سدہ بکشایند اذخر انیسون فستنین اسطوخودوس افتیمون اریسا
ترسن خنطیانا حماما حاشا حرمل دارچینی رازیانہ زیرہ زعفران زراوند شاہترہ صعتر عود غاریقون فاوانیا فراسیون
قنطوریون قردمانا کرفس کبابہ کرسنہ کشنیز مرزنجوش نانخواہ لیمون **ملطفات** یعنی ادویہ کہ تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ
کنند ابہل اسقیل اسطوخودوس اقحوان انجرہ اذخر اریسا ابورزدبا ابرنہ بودینہ جند بیدستر جعدہ حماض حب البان حرف حاشا حرمل
خرمل دارچینی زوفا خشک زراوند سکبینج سداب سیر سرکہ صعتر عاقرقرحا فنجنگشت قرطم قردمانا کمادریوس مشکطرا مشیع نام نانخواہ
مدرات یعنی ادویہ کہ ادرار بول و حیض و عرق کنند ابہل اقحوان انیسون انجدان برنجاسف بابونہ برسیاوشان تربسر
تخم گزر جند بیدستر جعدہ سعد سداب زوفا خشک رازیانہ دارچینی حبۃ الخضرا جاوشیر خنطیانا سکبینج شونیز عرق فرفی عود فاوانیا
فراسیون قردمانا قنطوریون قسط کبابہ کرفس کمادریوس سعیہ مرزنجوش مشکطرا مشیع نانخواہ نام **مفتتات** یعنی ادویہ
کہ سنگ بریزاند اسارون برنجاسف برسیاوشان بادام تلخ تخم خربزہ خشک حجر الیہود رازیانہ سعد سکبینج صمغ

آلو بخود سیاه **قابضات** یعنی ادویه که طبیعت را ببندد آذرخرا امرود برنج بلوط تسبد باقلا بیخ بارتنگ تخم شاهسفرم تخم
گل جوز سرو دم الاخوین زعرور سماق طباشیر طین مختوم عدس کهربا کندر کرویا گاورس مصطگی مورد ناردین
نشاسته نبق نخود ورق رز **محللات** یعنی ادویه که غلظ و صلابت بحلیل برد اکلیل الملک آشق اسقیل اذخر
آسارون انجدان برسیاوشان بابونه برنجاسف باقلا بوره ارمنی جعده جاوشیر جاشیر خربزه خطمی خروع زوفا زنجت
زفت زراوند سوسن صمغ بطم غار قثاقنه کمادریوس کماه کبر لادن نانخواه مرزنجوش **منضجات** یعنی ادویه که اورام
و صلابت را نضج دهد اکلیل الملک ایرسا انجیر بزرگ خطمی زعفران صمغ بطم کرنب لادن مرسینه ثوم مرداسنگ
مفتحات یعنی ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون بسباسه بخنکشت تخم کرفس جاوشیر حماما دار فلفل زیره
زنجبیل زراوند زرنباد سداب سعد صعتر فلفل فرد ماما کندر کرفس نانخواه **مقویات دماغ** اذخر اقحوان بلادر
بندق بالنگو بهار به سیب بهار امرود دماغ حیوانات روغن عنبر زنجبیل سعد سیب سنبل ترنج نارنج عود عنبر غالیه
قرنفل کندر گل سرخ لحم تذرو لحم دراج تخم دراج لبن ضان ماء الورد مشک نسرین یاسمین **مقویات دل و**
مفرحات آن امرود انار شیرین اسطوخودوس اترج ابریشم ابهل بهمنین بسفایج پوست ترنج ریباس بسد بالنگو بادرنج
تمر هندی جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران سیب سوسن سنبل سعد سلیخه شقاقل صندل طباشیر طین مختوم
عود عنبر فرنجمشک فاوانیا فاقله کهربا گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ لولو لاجورد مورد مرزنجوش نیلوفر نارمشک
نعناع نارنج ورق نقره ورق زر هلیله یاقوت **مقویات کبد** یعنی جگر افسنتین اظفار الطیب حماما جوزبوا حب البلسان
دارچینی غافث قرنفل فاقله گل سرخ فوه کشوث مصطگی ناردین **مقویات معده** آمله اذخر پوست ترنج بلیله بالنگو
جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه سماق سفرجل ساذج هندی طباشیر قرنفل فاقله گل سرخ کندر کزبره مصطگی نشکر اربع
نعناع هلیله **منعظات** انگور انجیر رطب بسباسه بیضه کبوتر گنجشک کبک باقلا بیضه ماهی ترحرج چلغوزه حبة الخضرا حب الزلم
خلنجان خصیة الثعلب دارچینی زرنباد زنجبیل سورنجان سقنقور شقاقل شیر بلبش فندق فستق قسط کرفس
کنجد کندر لوبیا مغز دماغ گنجشک بره شتر بادام جوز مغز نارجیل نخود هلیون **مسکنات اوجاع** یعنی ادویه که دردها
را ساکن کند افیون اسفیداج بنج بیخ برنجاسف تورک سفید تخم مرغ صمغ عربی کتیرا نشاسته **مسمنات**
یعنی دوائیکه بخورانند بدن را فربه سازد اعضا را اقحوان اصطرک حماما زعفران شقایق شبت شاهسفرم کابونه لفاح
قاطعات دیدان بطن و اذان یعنی ادویه که بکشند کرمهای شکم و گوش را افسنتین برنج کابلی جعده زوفا خشک نعناع **قاطعات**
رعاف و نفث الدم و اسهال الدم یعنی دوائیکه حبس خون بینی و دندان و خون اسهال کند انجدان بادروج بلوط تسبد

زر النبیح تخم گل جو زر سرو جعفنش دم الاخوین زر بوند زر شک زیره شادنه قنطوریون گل ارمنی کشنیز کهربا کاهو گل فو
گندر گلنار لسان الحمل مصطکی مازو نعناع نشاسته **مقرحات** یعنی ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اشقیل آهک
نوره حرف ذراریح ریش آن زرنیخ زاج تیزاب شنجاده صابون فربیون قسط فافقطار سبز تین توبیع **مدملات قروح** یعنی
ادویه که فراهم آرد جراحات را آنند انزروت آهن برنج ابرسادم الاخوین زراوند زیره صبر صمغ اقوطین مختوم عسل گلنار
لسان الحمل ورق بلوط **مجلبات** او **ساخ قروح** یعنی ادویه که پاک سازنده چرک و جراحات است ابهل البکابه ابرسا
حب بلسان زرنبیح زفت عسل نمک **اکال گوشت زائده قروح** یعنی خورنده و برنده زیاد دنمای جسد چها
انزروت اسنان توبال پس زنگار صدف سوخته مرداسنگ **یابسات قروح** یعنی ادویه که خشک سازد
جراحات را آهن روت اشنه خرمای سوخته آهک شسته توتیا صبر صدف سوخته **ادویه ضفدع اللسان** یعنی دوای
قامع گوشت زائده یعنی غده که در زیر زبان بهم رسد و رگهای زیر زبان را سبز گرداند پوست انار زنگار زاک سوخته
با سپیده بیضه مرغ سرشسته شور رنجان و سرکه و نمک و نوشادر و صعتر و بیضه آلی و سیب بریان کرده آب آبی ترش
آب سیب کرهی اقراص الطین اقراص الکندر اقراص مورد اقراص ریوند اقراص سوری حب الرمان شراب میوه ها
صندل و گلاب هم مورد و گلاب والله اعلم **فائده چهارم** در بیان مختار و شربت و مصلح و بدل ادویه و علامات آن
مختار عبارت از اجناس هر دوست که همواره در هر امر مستعمل اطبا است و مراد از شربت تعیین مقدار خوردن هر دوا
در استعمال آن و آن موقوفست بدانستن اوزان چند مشهوره مثلاً مطابق رساله اوزان میر محمد مومن استرابادی مثلاً حبه
گندم میانه نسود و جو میانه **قیراط** چهار جو گهونگچی که بفارسی سرخ و بهندی رتی گویند سه جو میانه که عبارت از هشت برنج باشد
ماشه هشت سرخ **توله** دوازده ماشه **ثانگ** چهار ماشه و **دانگ** انق چهار سرخ و سدس سرخ **درهم** و درم سه ماشه و یک سرخ **مثقال**
چهار ماشه و سه نیم سرخ **استار** و **ستار** **سیرشاهی** یکنیم توله و دو ماشه **اوقیه** و **وقیه** هفت و نیم مثقال **رطل بغدادی** نورده **سیری من**
طبی چهل استار است مصلح دارویست که ضرر دوای دیگر باز دارد و بدل آنکه هرگاه در نسخه دوای دیگر قائم مقام آن میداشته قول کلی
در بدل آنست که اگر دوی یافته نشود بدل آن مقدار بوزن آن یعنی همان بود و بدل ورق دو دانگ وزن آن تخم او باشد
پس از مختار رخ و از شربت **ش م** از مصلح **ص** از بدل **ل** ثبت نموده **نتیجه** در ذکر الفاظ ادویه بدانکه اسامی ادویه را
بترتیب ا ب ت ث بعلامت ترقیم که از آن حرف نخستین مراد است و **مسیق** که اشارت بحرف ثانی که متصل
بنخستین است و **نمیق** که ایما از حرف اخیر کلمه است مرتسم گردانیده عبارات کثیر را باشارات
قلیل رهنمون گشته مسافت دور و دراز را بر جویندگان و سالکان این راه کوتاه ساخت

بیان اوزان ... عربی ... گویند ...

بضم الہمزۃ وتسیق الالف وتمیق المہملۃ

اغیس - دمشقی در سریانی و بربری بفتح ہمزہ اول و ثانی و سکون رار مہملہ و کسر غین معجمہ و سکون تحتانی و سین مہملہ ہا معجمہ ف بیخ درخت زرشک طرح اسی ۲ -

تمیق اللام

آکلیل الملک لیونانی بفتح ہمزہ اول و مد ثانی و کسر طار مہملہ و سکون تحتانی و لام اول و الف و لام ثانی و بقول علامہ نفیس الدین شیرازی بر وزن افسیالن و در نسخہ دیگر بر وزن نا سیلال ہم آزاد در مخزن الشیاطین و در شام رجل الغراب گویند ف تخم ہلال خلیل گویند کا جنگلی و تمی ہیں ہست طرح اسے ۲ مختار حکما تخم وی است -

تمیق النون

آلنبن - بر وزن فاعلن ف سپند سوختنی -

تسیق الباء الموحدہ وتمیق الالف

ابرکاکیا - بفتح ہمزہ و بای موحدہ و سکون رار مہملہ و کاف و الف و کسر کاف ثانی و تحتانی و الف ثانی و بعضی در آخر موحدہ نیز می آرند ع نسیج العنکبوت و شیرازی گرتنہ گویند ف کرہ تنیدہ عنکبوت ھ مکڑی کا جالا طرح ی - ابن الماء ع ف مرغابی -

ابوخلسا - یونانی بفتح اول و ضم موحدہ و سکون واو و فتح خاء معجمہ و سکون لام و شین مہملہ و الف ف شنکار ھ رتن جوت طرح ی ۲ خ سیاہ بسیار و رق مطبوخ نقش تاد و درم مفتح دماغ صداع آور مصلح آن روغن بنفشہ و بدل آن لاجورد و حجر ارمنی بایک و نیم وزن آن حا شا و دو دانگ آن تخم زبد

تمیق الفوقانی

آیست - بمد اول و فتح ثانی و سکون سین مهمله و فوقانی ف گوشت تریخ و بیه پالنگ ه بچوری گا گود طح راخ گوشت پالنگ دانه که آنرا باتو خوانند و اکثر مصریان مرکب گویند -

تمیق الجیم

آالبوج - ف بمد و فتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو و جیم م قند -

تمیق الدال المهمله

آابرود - ف - بمد همزه و سکون ثانی و ضم رار مهمله و سکون واو و دال مهمله م سنبل ه جهر ڈ گویند نیلوفر -

تمیق الرار المهمله

اابار - ع بروزن آخار بمد اول و ثانی و الف و رار مهمله ف سرب سوخته ه بنگ بفتح موحده و خفار نون و سکون کاف فارسی طب ی ۲ ل اثمد -

ابرار - بفتح اول و سکون ثانی با را مهمله و الف و رار مهمله ثانی م حی العالم الغفر بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون رار تکمیه ف شوره ه باجی طح ی ۳ ش نیم درم ص کتیرا و عسل ل گچ اندرانی - ابن طاهر بکسر اول و سکون ثانی و ضم نون با طار مهمله و الف و ها و رار مهمله ف کبک -

تمیق السین المهمله

ابن عرس - ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم نون و کسر عین مهمله و سکون رار مهمله و سین مهمله ف راسو ه نیول طح ی ق لطف خ لسیار باشراب و نمک شور جهته دفع ضرر باد سموم

یک درم یا دو درم یا دو مثقال بنهایت مجرب است ص روغن گل جند را

آبنوس - م بمد اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون واو و سین مهمله ف آدنوس طح ی ۲ گویند ق قابض و لادع خ سیاه املس که در آب غرق شود ص صمغ عربی با شناسه غوم ل چوب کنار یا تخم خرمای سوخته -

ابو علس - بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح عین مهمله و سکون لام و سین مهمله آنرا اباعلس نیز گویند ف گل خیری طح ی اتق جاذب خ تازه ش انکی ص زرده تخم مرغ -

تمیق القاف

آابق - بزبان اکثیرایان بمد اول و فتح ثانی یا کسر ثانی و سکون قاف م زیبق ف سیماب ه پارا طسرد ۲ تر ۳ و گویند رق قابض ش از غیر مقتول ق تا دو درم ل رصاص محلول

تمیق الکاف

ابهرک - ه بفتح اول و سکون ثانی و اظهار ها و فتح رار مهمله و سکون کاف م طلق طب -

آکب - ف بمد اول و کسر ثانی و موحده م آنق یعنی مرغ شده

تمیق اللام

اابابیل - ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر موحده ثانی و سکون تحتانی و لام ف پرستوک -

ابل - ع بفتح اول و بمد نیز و کسر ثانی و سکون لام م قافله صغار و کبار ف فستر و بضم ثانی فارسی اشتر خ نهایت تیز ہے -

ابهل - ع بفتح اول و ضم نیز و سکون ثانی و فتح ها و ضم نیز و سکون لام ف تخم و هل و تخم سرو کوهی ه هوبیر طح ی ۳ گویند ۲ ق

دیر لطف محلل اوساخ قروح خ سیاہ فربہ سبز ورق گویند
ہیح زرین شں از دو درم تا سہ درم و گویند یکمثقال ص
عو اوج یا خولنجان یا حماما یا ابرنا برس ل جوز السرو یا بوز
آن سلیخہ دیکینم وزن دارچینی و گویند بکونی و سلیخہ و ثلث وزن سکنجبین

تمنیق المیم

ابریسم ع بفتح اول وسکون ثانی وکسر رار مہملہ وسکون
تحتانی وضم سین مہملہ وسکون میم ف ابریشم بشین معجمہ و پا
لاسع ح ب گویند ح ی او گویند ح رامقوی مفرح ول
ومحرق ومخفف خ پاک مقرض شں دو دانق تا یکدرم ص آن
اترج ل بوزن او سنبل و نصف وزن او پوست اترج ۔

تمنیق النون

آبرون ۔ بمد اول وبی مد و نیز وسکون ثانی وضم رار مہملہ
سکون واو ونون ع حی العالم ۔
آبگون ۔ ف بمد اول وسکون ثانی وضم کاف فارسی
وسکون واو ونون م نشاستہ ہ گیہون کا ہیر

تمنیق الواو

آبو ف بمد اول وضم ثانی وسکون واو م گل نیلوفر

تمنیق الـ...ـار

ابرار نقطہ ع بفتح اول وسکون ثانی ورار مہملہ والف
وضم رار مہملہ ثانی وسکون لام وضم قاف وطا معجمہ وخفا ہا م تخم حی العالم
ابرہ بضم اول وسکون ثانی وفتح رار مہملہ واظہار ہا م خر
روحانی ۶ خنازیری و تبر کی تو نذری ۔
ابرہیمیہ مزع بکسر اول وسکون ثانی وکسر رار مہملہ وفتح ہا وسکون

تحتانی وکسر میم وفتح تحتانی ثانی وہا و ابراہیمیہ خیر گویند
ف اسپست مانند زیرہ باج طانع ۔
آبکامہ ف ترشی نان ست کہ بتاب آفتاب نگاہ دارندہ کانجی
آبگینہ ۶ بمد اول وسکون ثانی وکسر کاف فارسی وسکون
تحتانی وفتح نون وہا مختفی ف شیشہ ہ کانچ ۔
ابن حبہ ع بکسر اول وسکون ثانی وضم نون وفتح حا
مہملہ وموحدہ مشددہ وہات نان

تمنیق التحتانی

ابن آدمی ع بکسر ہمزہ وسکون ثانی وکسر نون
ومد ہمزہ والف دو واو والف مقصورہ ف شغال
آبی ف بمد اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ع سفرجل
ہ بہی ونام نوعی از انگور طاشیرین آن ح ب ...
آب وی تا سی درم عسل وزنیسون ۔

تشیق الموحدہ فارسی وتمنیق اللام

اپل ف بفتح اول وموحدہ فارسی وسکون لام ع
طراثیث ط ب ی ... قابض ... مقوی ... معدہ ... در
باب ... شکر شں تا دو درم ل ثلث وزن آن عفص و دو
ثلث آن قرطم والنصف وزن قشر بیض محرق ... تیز بو

تمنیق النون

اپسان ف بفتح اول وسکون ثانی فارسی ... مہملہ
والف ونون م سنگ فسان ع ... مسان
آپیون بفتح اول وسکون ثانی فارسی وضم تحتانی ...
واو ونون م افیون ط ب ... و گویند ... قی ... مخدر ...

د سعد و دمنوم و محلل و مسکن آ و جاع ص جند بید ستر و زعفران
و دار چینی و فرفیون و جدوار و زنجبیل و فلفل سیاه ش از یک عدس
تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ ممنوع ل نشدن او بذر البنج و تو
آن تخم تفاح یا پوست بیخ آن یا بوزن آن توزه ری سپید گفته اند

تمنیق التاء الفوقانی و تمنیق الجیم

اترج - ع بضم اول و سکون فوقانی و ضم راء مهمله و سکون
جیم ف ترنج ه بجوارا ط پوست زرد اوح ی ۲ و گوشت سپید
ح را و ترشی ب ی ۲ و تخم او ح ر - د مفرح و مقوی
دل و معده و ملطف و مدر خ بزرگ و زرد ش از تخم او
دو مثقال جهت گزیدگی عقرب با آب گرم و گویند نیم مثقال
ص شراب خشخاش ل آب لیمو -

تمنیق الراء المهمله

اترار - لفتح اول و سکون ثانی یا فتح مثلثه و راء مهمله و الف
و راء مهمله ثانی ف زرشک ه زرک ط ب ر می خ شفاف

آتش خوار - ف بمد اول و فتح ثانی و سکون شین معجمه و
ضم خاء معجمه با واو معدوله و الف م آتش خواره

تمنیق السین المهمله

آتناسیس - لفتح اول و سکون ثانی و نون و الف و
کسر میم و سکون تحتانی و سین مهمله ف بابونه بری -

اتیس - ه لفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و سین
مهمله ط ح ۲ ی اق لبی و ہاضم -

تمنیق النون

آتان - ع لفتح اول و ثانی و الف و نون ف ماده خره گدهی و گدهیا

تمنیق الهاء

آتش خواره ف بمد اول مرغی که اکثر آتش خورد -

تمنیق الثاء المثلثه و تمنیق الدال المهمله

اثمد - ع بکسر اول و سکون مثلثه و فتح میم و سکون دال
مهمله ف سنگ سرمه ه انجن ط ب ای ۲ ق مجفف و حابس
دم و مفتح خ براق و نزنده ش نیم درم مص شکر کتیرا ل آب اره

تمنیق القاف

اثلق - لفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون قاف ف
تخم بنجنگشت ه سنبھالو کی جڑ و بقولی سنبھالو کے بیج ط ح ی ۲

تمنیق اللام

اثل - ع لفتح اول و سکون ثانی و لام ف گزه جھاؤ -

تمنیق الجیم و تمنیق الالف

اجل گیا - لفتح اول و جیم و سکون لام و کسر کاف فارسی
و تحتانی و الف آخر ف بیش و زهره بس میٹھا -

تمنیق الجیم

اُج - ف بضم اول و سکون جیم م کدو -

تمنیق الدال المهمله

اجمود - ه لفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون
واو و دال مهمله ع بزر الکرفس ط ح ی ۲ ق مفتح محلل
ص از یکدرم تا سه درم -

تمنیق الراء المهمله

آجر - ع بمد اول و ضم ثانی و سکون راء مهمله ف خشت پخته
ه اینٹ لکھوری ط ح ی ۲ ق مجفف خ غیر مستعمل ش

از روغن ها دیگ تقال ص روغن بنفشه ل نزف

تمنیق الصاد المهمله

اجاص ۔ ع بکسر اول و فتح ثانی مشدد و الف و صاد مهمله ف الوچه آڑو طب ر ۲ ق ملین و مسہل صفرا خ رسید و دبز رگ و شیرین ش پانزده دانه ص گلنگبین یا عسل یا عناب یا تمر هندی

تمنیق النون

اجوائن ه بفتح اول و سکون ثانی و واو و الف و کسر تحتانی و سکون نون ف نانخواه طح ی ۳ ق مجفف محلل ریاح و ملین ص کشنیز و ترمس ش تا ماسه سه ل شونیز

تمنیق الهاء

اجهره ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ها و را مهمله و خفا ها ه جنجیر

تمنیق التحتانی

اجوائن خراسانی ه ع بزر البنج

تمنیق الحاء المهمله و تمنیق الالف

احلب دبار رومی بکسر اول و سکون حا مهمله و فتح لام و سکون موحده و کسر دال مهمله و تحتانی و الف دارم شبرم

تمنیق الضاد المعجمه

احریض ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر را مهمله و سکون تحتانی و ضاد معجمه ف نبات کاجیره کسنبه و گویند اخوان است طح ای

تمنیق التحتانی

احداق المرضی ع بکسر اول و سکون ثانی و دال مهمله و الف و ضم قاف و سکون لام و فتح میم و را مهمله و فتح ضاد معجمه و الف تعصوف بابونه گاو چشم طح ۲ ی ۲ ۔

تمنیق الخاء المعجمه و تمنیق التاء الفوقانی

اخروٹ ه بفتح اول و سکون خا معجمه و ضم را مهمله و سکون واو و فوقانی ع جوز ف چار مغز و گردگان

تمنیق الراء المهمله

اخشاء البقر ع بفتح اول و کسر ثانی با شین معجمه مشدد و الف و ضم همزه و سکون لام و فتح موحده و قاف و سکون را مهمله سرگین گاو

اخگرف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و سکون را مهمله ه افروخته انگشت

تمنیق السین المهمله

اخینوس بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم نون و سکون واو و سین مهمله ف خردینه ه ساگ بنج نباتی سیاه است کشن کنول دریا لا بهار

تمنیق الطاء المهمله

اخریط بکسر اول و سکون ثانی و کسر را مهمله و سکون تحتانی و طا مهمله آخرم فراسیون ف گندنای بری ه بن گا گندنا ۔

تمنیق اللام

اخیل ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح تحتانی و سکون لام مرغیست که عرب آنرا شوم میگیرند و بزبان اهل گیلان داره گویند

تمنیق المیم

اخرم ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمه و سکون میم ف نازبو

تمنیق النون

اخیوان ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون واو و نون آخر بابونه

تمنیق الهاء

اخره و سه بفتح اول و سکون ثانی و کسر و ضم را مهمله و سکون واو و فتح سین مهمله و خفا ها ه دوسرف گندم دشتی ه بن گیهون ۔

تنسیق الدال المہملہ وتمنیق اللام

ادا - بمد اول و ثانی و فتح دال مہملہ والف زنجبیل تر ام درک ق بلبین

اداوادہ یونانی بفتح اول و دال مہملہ و دو او والف و ہا درخت کرملا زطرح ی ۲

اوبجا - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر ہا با جیم والف م اجہرہ ہ خنجیر ٹر

تمنیق الکاف

اورک بکسر اول و سکون ثانی و فتح نیز وکسر را مہملہ و سکون کاف ف آلوچہ و فتح اول

تمنیق النون

اومن ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون نون م شکک خالص ع اذفر

تمنیق الہاء

اوہیجارہ بمد اول و کسر ثانی و اظہار ہا و سکون تحتانی با جیم والف و فتح را مہملہ و خفا ہا ف خار واز گون ہ چرچرا -

تمنیق الیاء التحتانی

اذاراقی لفظ یونانی بفتح اول و ثانی والف و را مہملہ والف ثانی و کسر قاف و سکون تحتانی ف فلوس ماہی ہ کچلا طرح ی ہم ق خندرص قی کردن بشیر تازہ و روغن بادام -

اودی ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر واو و تحتانی مجہول تبر کی اکبر گویند ع وج و بچ -

تنسیق الذال المعجمہ و تمنیق الباء الموحدہ

اذان الارنب ع بمد اول و ذال المعجمہ والف و ضم نون و سکون لام و فتح ہمزہ و سکون را مہملہ و فتح نون ثانی و سکون موحدہ م نوعے از لسان الحمل و ورق آن بہن تر از ان الجدی ست ف ورق یارتنگ -

اذان الدب ع بضم دال مہملہ مشدد و سکون حدم بوصبہ خرگوشی

تمنیق الدال المہملہ

اذان العبد - ع بفتح اول و سکون لام و فتح عین مہملہ و سکون موحدہ و دال مہملہ م نوعے از عصی الراعی -

تمنیق الراء المہملہ

اذان الفار - ع بسکون لام با فار والف و را مہملہ م مرزنگوش و مرزنجوش ہ چوہیہ کنی طرح -

اذخر - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر خاء معجمہ و سکون را مہملہ ف کور گیاہ و گیاہ مکی ہ گندھیل و گندہ راج و راج سنس در دہنس و بعضے کاہ برد الہ را نیز نامند طرح ی ۲ مفتح و ملطف و قابض و محلل و مقوی معدہ رخ باریک سخت خوشبو شن نرم تا گمیقال ص بگلاب شستن و صندل بوئیدن بیخ او یا قصیب الزریرہ یا بوزن او سنبل و ہم وزن او زعفران -

تمنیق السین المہملہ

اذان القسیس ع بسکون لام و فتح قاف و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی و سین مہملہ ثانی م نوعے از حی العالم -

اذریاس بمد اول و ضم ثانی و سکون را مہملہ و یاء تحتانی والف سین مہملہ ف صمغ سداب کوہی -

تمنیق اللام

اذان الغزال - بسکون لام و کسر غین معجمہ و زاء معجمہ والف لام ثانی م نوعے از لسان الحمل -

اذان الفیل ع بکسر فا و سکون تحتانی و لام ف پیلگوش و لوف و گویند ریحان داؤدی و مرزنگوش و اذان الفار ہمین ست و حق الفقاتیز گویند برگ درخت ساگوان

آذناب الخیل ع بفتح اول و سکون ثانی و نون و الف و ضم موحده و سکون لام و فتح خاء معجمه و سکون تحتانی و لام ثانی ع گیاه التیس فا بفتحه و در بستان الحیل

تمنیق النون

آفرافیون - بمد اول و ثانی و الف و را مهمله و فتح همزه و سکون فا و ضم تحتانی و سکون واو و نون ف نوع از کف دریا

آذریون - بمد اول و فتح ثانی و سکون را مهمله و ضم تحتانی و سکون واو و نون آذرسون آذر نیون نیز گویند ف نوعی از لاله کوهی و گویند نوعی از اقحوان ست طح ی ۲ ق محلل ح بری ش بنجد م ص عسل یا سپاستی یا بازرد یا بهار ا -

آذرگون - بمد اول و ضم ثانی و سکون را مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو و نون نوعی از شقائق که کنارهای آن بغایت سرخ رنگ و بن زرد

تمنیق الواو

آذربویه ع بمد اول و ضم ثانی و سکون را مهمله و ضم موحده و سکون واو ه گل شنشان ... آتش ... فلارا

آذربو - بمد اول و فتح ثانی و سکون را مهمله و ضم تحتانی و سکون واو آتش فارسی ... آتش نسبت کرده اند ف ... آذربیست ... شیر و گویند چوب شهنان ... ی ... مصلح ... اترج و نیم وزن او باد آورد -

تمنیق الهاء

آذربویه ف بمد اول و ضم ثانی و سکون را مهمله و ضم موحده و سکون واو و فتح تحتانی دخفار یا آذربو

تمنیق التحتانی

اذان الجدی ع بفتح جیم و سکون ذال مهمله و تحتانی

مجهول هم لسان الحمل ف ورق بارتنگ -

تمنیق الراء المهمله و تمنیق الالف

ارافو بفتح اول و را مهمله و الف و ضم قاف و واو و الف سنگ گندم

ارسطارومی بفتح اول و کسر ثانی و سکون سین و طا مهمله و الف ... سنگ

ارطاماسیا - یونانی بفتح اول و سکون ثانی را مهمله و طا مهمله و الف ثانی و میم و الف ثالث و کسر سین مهمله و تحتانی و الف رابع و ارطمیا بکسر لام مهمله و سکون تحتانی ثانی نیز گویند ف برنجاسف ... ی

ارسطولوخیا یونانی بفتح اول بکسر نیز گویند و سکون سین مهمله و فتح طا مهمله و ضم لام و سکون واو و کسر خاء معجمه و تحتانی و الف ... زراوند

ارکاکیا - بفتح اول و سکون ثانی و کاف و الف و کسر کاف ثانی و تحتانی و الف ثانی هم ابرکاکیا -

ارسینا - یونانی بفتح اول و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی با نون و الف و ارسیا گویند هم ... -

اروسا - ه بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و سین مهمله و الف هم ...

تمنیق الباء الموحده

ارقب ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون ... بزکوهی

تمنیق التاء الفوقانی

ارزت ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه و سکون فوقانی ف درخت صنوبر ... طح ی ۲ گویند ...

تمنیق الجیم

ارج - ف بفتح اول و سکون ثانی و جیم هم کرگدن مرغ ...

تمنیق الدال المهمله

ارند - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح ... و سکون دال مهمله

ف ہتنگشت ہ سنبھالو۔

ارشند۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح شین معجمہ وسکون نون دال مہملہ م قشیشا وحجر النور طرح ی ۲۔

ارمود ف بفتح اول وسکون ثانی وضم میم وسکون واو ودال مہملہ م امرود طب رقیق مسکن حدت عفن لو خون یا قوتی تقویت

ارند۔ ہ بفتح اول و ثانی بسکون نون و دال مہملہ ہندی بیندی فند بید انجیر

اریدبرید۔ ف بضم اول وکسر ثانی وسکون تحتانی مجہول و دال مہملہ وفتح موحدہ وکسر راء مہملہ ثانی وسکون تحتانی ثانی و دال مہملہ ثانی نار سمی کہ دوائی ست تند بیاز ترگانیہ کہ از سیستان خیزد

تمنیق الراء المہملہ

ار۔ ف بفتح اول وسکون ثانی م گنجارہ۔ ہ کھل۔

تمنیق الزاء المعجمہ

ارز۔ ع بضم اول و ثانی وسکون زاء معجمہ ت کرنج وبرنج ہ چاول طب ی ۲ گویند مع وگویند ح ای ۲ ق مغذی غ سفید ص شیر تازہ یا روغن یا عسل وشکر سرخ ل پستہ خوریا جاورس

ارزیر۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر زاء معجمہ وسکون تحتانی وراء معجمہ ثانی ع رصاص م قلعی ہ رانگا وکلتہ بر۔

تمنیق الزاء الفارسی

ارنیشبر۔ ت بفتح اول و ثانی وسکون نون وفتح تحتانی وکسر شین وسکون راء فارسی م بضم وبفتح ع طرخون ہ مجیٹھ۔

تمنیق السین المہملہ

ارس۔ ف بضم اول وسکون ثانی وسین مہملہ درختیست کہ در طرف بہمن زیر باد بیم سد از ان کافور چو بانہ حاصل آید وزیر سر کوہی

تمنیق الطاء المہملہ

ارقط۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون طاء مہملہ ف پلنگ گرگ تیز روہ

ارماط۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم و الف طاء مہملہ ہ گل گیوزرہ

تمنیق الغین المعجمہ

ارغ۔ ف بضم اول وسکون ثانی وغین معجمہ بادام وپستہ وگردگان وفندق و نارگیل وامثال آن کہ اندرون آن تیز تلخ وبدبوی شدہ باشد۔

تمنیق الکاف

اراک۔ ع بفتح اول و ثانی والف وکاف متحرکہ درخت پیلو طب ح ۲ ی اق مفتح خ تیز نوشر از شہد تشنگی ا ی

ارباک بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم والف وکاف م درخشکیو وح ۲ ی ا

تمنیق اللام

ارمال۔ رومی بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم والف ولام م چوبیست خوشبو چون قرفہ از یمن خیزد وگویند ارمال طرح کہ ای اخ بوشیں میوہ قرفہ ہ بدل چوب کاوی یا نادین

تمنیق المیم

ارد مر رومی بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ وسکون میم ف گل م ہ در یونان

ارقم ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون میم ف مار ابلق سپید سیاہ

تمنیق النون

اربیان ع بضم اول وسکون ثانی وکسر موحدہ وتحتانی والف ونون ف بنج دریائی ہ جھینگا ط نگسو ح ی خ تازہ ص روغن بادام تلخ ل ریتیا۔

ارجان بفتح اول وسکون ثانی وجیم والف ونون

ف بادام کوهی و جنگلی بادام۔

ارجوان۔ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم جیم و واو و الف و نون بهار درختیست ف ارغوان طب ی۔

اردشیران۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و کسر شین معجمه و تحتانی مجهول و را مهمله و الف و نون ف نوعی از امرود تلخ

ارزن ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمه و سکون نون نام غله ایست ع دخن و چینه و بزر رغاری ای هم و در ختیست بادام تلخ را گویند

ارسانیقون یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله بالف و کسر نون و تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون ثانی ف زرنیخ زرد و هرتال۔

ارسلیقون بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و کسر لام و سکون تحتانی و ضم قاف و واو و نون نام ارسانیقون۔

ارقان بفتح اول و سکون ثانی و قاف و الف و نون ع سناء هندی

ارمانیقون بفتح اول و سکون ثانی و میم و الف و کسر نون و سکون تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون ثانی ع بزر البنج

ارمنیس رومی ست بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و کسر نون و سکون تحتانی و نون ثانی م حنظل ف ادرشتی و جنگلی اناراست

ارمیان بفتح اول و سکون را مهمله و کسر میم یا تحتانی و الف و نون [illegible]

تمنیق الواو

ارزیون بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو م ارزود

اردشیر دارو بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و کسر شین معجمه و تحتانی و سکون را مهمله و دال مهمله ثانی و الف و زا مهمله ثالث و واو ف نوعی از امرود تلخ۔

تمنیق الهاء

اراه۔ رومی بفتح اول و ثانی و الف و ها م مصطکی۔

ارجیقینه۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون تحتانی و کسر قاف و فتح نون و ها دارجیقینه د بخار شجره فانیه گویند قنا ر زیره اسپ

ارزه ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه و خفا ها م زفت آن چیزیست شبیه بقطران که از درخت صنوبر تازه حاصل شود و صنوبر آنست که بر ندیدهد۔

اروانه ف بفتح اول سکون ثانی و واو و الف و فتح نون و ها م تخم خرفه و انجر آرزه

تمنیق التحتانی

اردقنانی یونانی بکسر اول و فتح ثانی و سکون دال مهمله و فتح فا و نون و الف و کسر نون ثانی و سکون تحتانی م قثاء الحمار

ارطی۔ رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر طاء مهمله و سکون تحتانی ف درخت ز و د کی م سپیدار

ارغاموفی بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و تحتانی و کسر فا و سکون تحتانی نباتیست و در شکل مانند خشخاش سیاه یا با شقائق النعمان شبیه تخم و میان این شقائق نعمان گروهی بشاری سرخ و ب ی

ارنب بحری پ جیو لیست دریائی مقدار شکل دانه مهوا سته و سمندر کا سیتا۔

ارنب بری۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون موحده و فتح موحده ثانی و کسر را مهمله مشدد و سکون تحتانی ف خرگوش و سیاه و سپید خفیف سیاه و بیابانی و برگ پیلنگ صید کرده باشد القدا قتدال [illegible]

تحقیق الزاء المعجمه

ازاد درخت ف بمد اول و زاء معجمه والف و دال مهمله
فتح دال مهمله ثانی و را مهمله وسکون خاء معجمه و فوقانی
درخت طاحک و نیب طاح نی هم گویند ... ی
ال آن جهت دراز کردن موی ورق مشهور ۔

تحقیق الجیم الفارسی

ازچچ بفتح اول وسکون ثانی و کسر جیم فارسی معجمه وسکون میم فارسی
ف بیار ویست بر بیر درختیکه بجهه خشک شکنا از دم عشقه

تحقیق الدال المهمله

آزاد ف بمد اول و ثانی والف و دال مهمله سرو
گویند سوسن سفید و گویند درختی است که میوه اش ...
سوسن زاید آن اعتبار آزاد خوانند و گویند درختی است بلند
گره بسیار در گیلان و ببلندیش ... گز ... گز
و شاخهایش مانند درخت عنبر در بالای ... و
و ... بالای یک منوال ...
بسیار ریزه تر باشد و گویند از نوع ... در بیابان ...
و گویند درختی است که چون ... برگ ...
و گویند درخت ...
بارس مشهور ازجاهای دیگر ...
ازدروه ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح واو وسکون را مهمله شیر ازدها
و قو تو گویند هم جند توت

تحقیق الفاء

ازدوف ف بکسر اول وسکون ثانی و فتح دال مهمله وسکون فا

میوه ایست سرخ رنگ که اکثر در شوره زمین شود هم کوزه

تحقیق الکاف

ارغنک ف بفتح اول وسکون ثانی و کسر غین معجمه هم عشقه

تحقیق الکاف الفارسی

ازرنگ ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح را مهمله وسکون نون خیار

تحقیق المیم

آزادهم ف بفتح اول و ثانی والف وسکون زا معجمه
ثانی و فتح دال مهمله وسکون میم هم لوبیا ۔

تحقیق الزاء الفارسی

اژده ف بفتح اول و ثانی فارسی خفا نام آنکه ... نوزه

تحقیق السین المهمله

استخوان ربا ف بضم اول وسکون مهمله وضم فوقانی و
خاء معجمه با واو معدوله والف وسکون نون وضم را مهمله با
موحده والف ثانی هم طاید بها ۔
استرخار یونانی بضم اول و کسر نیز و گویند بفتح اول وسکون
سین مهمله وضم فوقانی ... و فا ... و الف ...
استاخرما ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح فوقانی ...
... وضم خاء معجمه وسکون ... با میم والف هم تخم خرما
... سوخته او مجفف قروح ۔
اسموسا یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم میم وسکون
واو و بایسین مهمله بالف ... از مرو و گویند گرز بری ۔

تحقیق الراء المهمله

اسرب بضم اول وسکون ثانی وضم را مهمله وسکون موحده ...

تمنیق الفوقانی

اسپست - بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده فارسی و سکون سین مهمله ثانی و فوقانی ع فصفصه م رطبه است -

تمنیق الجیم

اسلنج - بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون نون و جیم گیاهی است ع لحیة التیس ط ب ی ق حابس دم و مدمل -

اسرنج - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر راء مهمله و سکون نون و جیم ف سرنج و شنگرف زاولی و سنه ورو سیندور به ب امی ۲ ق مجفف خ بسیار سرخ حس اسفیداج یا جات ل اسفیداج یا مردارسنگ -

اسفلنج بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون نون و جیم ع لحیة التیس -

اسفنج - بکسر اول و سکون ثانی و فتح فاء و سکون نون و جیم ف ابر مرده و ابر کهن و گویند حیوان دریائی است بدان سبب آن چون دست بر وی نهی خود را در کشد و فتیکه میرد آب دریا بر ساحل انداز ده ... و ... و مجلی خ تازه ش یکدیرم ج ... قرحاس

اسفیداج ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر فاء تحتانی مجهول و دال مهمله و الف و جیم ف سپیده ارزیر و سرب ه بنگس طب ی ۱ گویند ۲ ق مجفف و مسکن اوجاع خ پاک سفید خوشبو حس از سفیده رصاص قند و صمغ عربی و شوربا جبر ب ل خبث الرصاص یا مردارسنگ -

تمنیق الخاء المعجمه

اسفاناخ - ع بکسر اول و سکون ثانی و فاء و الف و نون و الف

ثانی و خاء معجمه یا جیم ف اسپاناخ ه ساگ پالک ط ب ار ۲ گویند معدح ب ق ملین شش لقدر حاجت مص فلفل و دارچینی دا آبکامه ل کدو یا البقله بما غیره -

اسوداسیاناخ - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو و دال مهمله و سین مهمله و الف و کسر لام و سکون خاء معجمه ف ماریلاوه کالا ناگ

تمنیق الدال المهمله

استخوان کند - بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و خاء معجمه و واو معدوله و الف و سکون نون و فتح راء مهمله و سکون نون ثانی و دال مهمله ع هملت -

استهول کنده بکسر اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و اظهار ها و سکون واو و لام و فتح کاف و خفا نون و سکون دال الضیاه کرام کند -

اسد - ع بفتح اول و سکون دال ف شیره باگه -

اسفرود ف بکسر اول و سکون ثانی و فتح فاء و ضم راء مهمله و واو مجهول مرغی است کوچک مانند گنجشک و بر سر آن چند پر بلند باشد مثل شاخ - ع قطاه

اسفند اسفید م خردل سفید تخم سپندان ه اسپند ط ب ی ۳ ق مجفف

تمنیق الراء المهمله

استر ر بکسر اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء مهمله و الف و راء مهمله ثانی ع ... س -

اسیغر ف بضم اول و سکون ثانی و یا و ضم غین معجمه و راء مهمله ماهی خارپشت ه ساهی -

استقنقور - ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون

نون وضم قاف ثانی وسکون واو و رار مہملہ م سقنقور ف
ریگ ماہی و نہنگ دشتی ہ ریت مچھلی۔

آسمارف بمد اول و فتح نیز وسکون ثانی و میم والف
و رار مہملہ م درخت مورد۔

اسمندر رف بفتح اول وسکون ثانی و فتح میم وسکون
نون و فتح دال و رار مہملتین م سمندر ہ آگ کا کیڑا۔

اسیر ع بضم اول و کسر ثانی وسکون تحتانی و رار مہملہ
ف کاہ خس ہ گانڈل طب ا۔

تمیمۃ السین المہملہ

آس۔ ع بمد اول وسکون مہملہ ف نام درخت مورد
که آنرا اسمار گویند و نیز آنرا حب الآس گویند و شگوفۂ آن [illegible]
شود و ہر کس که آنرا ببوید و خواب کند محتلم گردد۔

اسپیوس ف بکسر اول وسکون ثانی و فتح موحدہ فارسی
وضم تحتانی وسکون واو ع بزرقطونا م ہنگوہ اسبغول

استطلس یونانی بکسر اول وسکون ثانی و فتح فوقانی وسکون
رار مہملہ و فتح لام م قفر الیہود [illegible] چون مومیائی

اسطر ماطوس۔ یونانی بضم اول وسکون ثانی و فتح طار مہملہ
وسکون رار مہملہ و میم والف وضم طار مہملہ ثانی وسکون واو ف [illegible]

اسطوخودوس رومی بضم اول وسکون ثانی وضم طار مہملہ
وسکون واو وضم خار معجمہ وسکون واو وضم دال مہملہ وسکون
واو [illegible] جزیرہ اسطخادس خیزد و موقف الارواح نیز گویند
شاہسفرم رومی ہ [illegible] و گویند [illegible] طح ای [illegible]
ملطف مفتح و مسہل مواد و مقوی و مفرح [illegible]

خریف تس از جرم او دو درم تا سہ درم و در مطبوخ تا ہفت درم
مس صمغ عربی یا کتیرا و گویند حاما با بارز و یا سکنجبین و گو تقل
ال فراسیون یا مرد یا افیتمون لضعف زن و نیموزن باد رنجبویہ

اسقیوس بکسر اول وسکون ثانی و فتح فا وضم تحتانی وسکون
واو وسین مہملہ یا بجمہ ع بزرقطونا ف ہنگوہ اسبغول۔

اسقاقس۔ بکسر اول وسکون ثانی و قاف والف و کسر
قاف ثانی وسین مہملہ م نوعی از اکلیل الملک طح ی ۳

اسقولیدروس یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون
واو و کسر رار مہملہ وسکون تحتانی وضم دال مہملہ وسکون واو ثانی ف [illegible]

اسقولوکس یونانی بضم اول وسکون ثانی و قاف وسکون
واو وضم لام وسکون واو ثانی ع بیخ ست م خنثی ف گیاہ

اسریشیم۔ سریش کا گھاس ح ی۔

اسلیسوکس بضم اول وسکون ثانی وضم تحتانی وسکون واو و
سین مہملہ ثانی سنگی است که در [illegible] از نمک [illegible]
آنرا زہر اسیوس نیز خوانند ف نمک چینی ہ چینی کا لون طح ی

تمیمۃ الضاد المعجمہ

اسد الارض ع بفتح اول و ثانی وضم دال مہملہ وسکون لام
و فتح ہمزہ ثانی وسکون رار مہملہ وضاد معجمہ الضباع حربا
بو قلمون ہ گرگٹ و باصطلاح کیمیاگران سیماب۔

تمیمۃ الکاف

اسپرک۔ ہ بفتح اول وسکون ثانی و فتح موحدہ فارسی
و رار مہملہ وسکون کاف ع اکلیل الملک دار زرد۔

استخوان رنگ ف بضم اول وسکون ثانی وضم فوقانی و

وخاء معجمه با واو معدوله و الف وسکون نون و فتح راء مهمله و نون ثانی و کاف م هماے۔

تمنیق الکاف الفارسی

استرنگ بفتح اول وسکون ثانی و فتح فوقانی و راء مهمله وسکون نون بکاف فارسی ع بیروج ف مردم گیاه ه لکهمنا لکهمنی۔

تمنیق اللام

اسپغول ف بکسر اول وسکون ثانی و فتح موحده فارسی وضم خاء معجمه وسکون واو و لام م بیخال مرغان۔

اسقیل ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر قاف وسکون تحتانی و لام ف پیاز دشتی ه کولی کانده طرح ی ۲ و گویند ۳ ق مقطع محلل ملطف مفرح خ مشوی شش یکمثقال حص حماما یا شیر تازه که عقبش نیو شندل بلبوس یا اسقوریدون یا لوف یا قرومانا یا دج یا بیخ کبر۔

تمنیق المیم

اسپرغم ف اسپرهم ف بکسر اول وسکون ثانی و فتح موحده فارسی وسکون راء مهمله و فتح غین معجمه ف اسپرم ف بکسر اول وسکون ثانی و فتح موحده فارسی سکون راء مهمله و میم ساکن گلهائی ریاحین

اسفرم بکسر اول وسکون ثانی و فتح فاء و فتح راء مهمله وسکون میم ف مو...

تمنیق النون

اسارون ع بفتح اول و ثانی و الف وضم راء مهمله وسکون واو بیخ گیاهی است ه تگر طرح ی ۲ ق ملطف مفتح مجاری مفتت خ خوشبو متوسط میان باریکی وسطبری ش نیدرم تا شش مثقال حص معرین یا جل ل یکنیم وزن و ج یا شش یک وزن آن حاما۔

یا قرومانا و حب بلسان یا نیموزن خولنجان یا زنجبیل یا فسنتین و گویند سلیخه و زرنباد است۔

اسن ف بفتح اول وسکون ثانی و نون م خربزه نو رسیده

اسران ـ ک بفتح اول وسکون ثانی و نون م دوغ۔

اسطفاین و اسطفین یونانی بکسر اول وسکون ثانی و فتح طاء مهمله وسکون فاء و کسر لام وسکون تحتانی در لغت اول وکسر فاء وسکون تحتانی در لغت ثانی ف زردک ه گاجر طرح ر۔

اسفیداج الجصاصین ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر فاء و تحتانی مجهول با دال مهمله و الف وضم جیم وسکون لام و فتح جیم ثانی و صاد مهمله مشدد و الف وکسر صاد مهمله ثانی وسکون تحتانی ف چونه تلعی ه کلی

اسطون بضم اول وسکون ثانی وضم طاء مهمله وسکون واو و نون فنا زردک۔ گاجر ۱۲

اسقوردیون یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون واو و راء مهمله و فتح دال مهمله وضم تحتانی وسکون واو ثانی و نون م ثوم بری ع ثوم الحیه ف سیر مار و سیر دشتی ه جنگلی لهسن طرح ی ۳ ل المفصل گوجیک یا ثوم الذکر۔

اسقورون بضم اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون واو وضم راء مهمله وسکون واو ثانی و نون ع خبث الحدید ف ریم آهن ه کیٹ

اسقولوقندریون یونانی بضم اول وسکون ثانی قاف وسکون واو وضم لام وسکون واو ثانی و فتح قاف ثانی و سکون نون و فتح دال مهمله وسکون راء مهمله وضم تحتانی وسکون واو ثالث و نون آخر م اسقولوقندریون ف زنگی دار

اسقید ولیون۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر قاف و سکون تحتانی و ضم دال و سکون واو و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون م کاکنج ف ع و سگ انگور

تمنیق الهار

آس بنگہ۔ ع بمد اول و کسر ثانی و موحدہ و سکون نون و فتح کاف و خفاء ہا ف مورد طب ای ہ گویند ۳ قابض و مقوی دل ۲ خ خسروانی تیز بوش از تخم او یک مثقال ص بنفشہ تازہ و نیلوفر در روغن بخال و ورق توت با عصارہ زر شک یا گل حنا۔

آستہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و خفاء ہا م تخم میوہا و خستہ

اشتینہ ف بضم اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح نون و ہاء مختفی م تخم مرغ۔

اسخارہ رومی بکسر اول و سکون ثانی و خاء معجمہ و الف و فتح راء مهملہ و خفاء ہا ف تودری۔

اسرورہ۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مهملہ و سکون واو و فتح راء مهملہ ثانی و ہاء مختفی م سنبل الطیب ہ بالچھڑ۔

اسغربہ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم غین معجمہ و سکون راء مهملہ و فتح نون و خفاء ہا م خارپشت۔

اسگندہ۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و خفاء نون و فتح دال مهملہ و خفاء ہا دوا مشہور ہندیست طاح ق مبہی

تمنیق التحتانی

آس بری۔ ع بمد اول و کسر ثانی و فتح موحدہ و کسر راء مهملہ و سکون تحتانی ف مورد اسفرم۔

تنسیق السین المعجمہ و تمنیق الالف

اشترکا۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء مهملہ با کاف و الف ع عنقا کہ جانوریست معروف۔

اشتہ گیا۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون راء مهملہ و کسر کاف فارسی با تحتانی و الف م اشترخار۔

اشموسا۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو و سین مهملہ و الف م اسموسا بسین مهملہ۔

اشیاف ماميثا۔ بفتح اول و سکون ثانی و تحتانی و الف ثانی و کسر فا و میم و الف ثالث و سکون تحتانی با مثلثہ م عصارہ ماميثا طب ی ل در طلا کردن بوشن در بندی یا حنظل۔

تمنیق الدال المهملہ

اشنازداؤد۔ ف بفتح اول و سکون ثانی با نون و الف و کسر زاء معجمہ و دال مهملہ و الف و ضم ہمزہ و سکون واو و دال مهملہ ثانی م زوفاء خشک۔

تمنیق الراء المهملہ

اشترخار۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون راء مهملہ با خاء معجمہ و الف و راء مهملہ ثانی م اشترخارہ جو السنہ

اشترغار۔ بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون راء مهملہ و غین معجمہ و الف و راء مهملہ ثانی بیخ درخت انگدان است طاح ی ۳ گویند خ رومی ص سرکہ ل انجدان۔

اشترمورد۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون راء مهملہ و ضم میم و واو مجہول و راء و دال مهملتین گویند کہ در جنگل اجنبیہ ۲ مغرب دارفلفل است کہ برگہا آن اکسیر ست و ان جنگل مورچہ بہم رسد

و بگلانی نیز باشد ہمین کہ کسے با آن جنگل بجہت بدست آوردن برگ انسیر در آید آن دران در درآویزند و در زمان پارۂ آتش کنند لہذا کسی از ترس آن مور آن بآن جنگل در نتواند آمد و آنرا اشتر نیز گویند۔

اشغر۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم غین معجمہ م خارپشت

تمییز السین المہملہ

اشتالاویس بکسر اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و لام و الف و ضم تحتانی و سکون واو و سین مہملہ م داشیشعان و کاجل

تمییز الشین المعجمہ

اشتراش۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و راء مہملہ و الف و شین معجمہ ثانی م عرق فہ سرشیم و سریش۔

تمییز الصاد المہملہ

اشخیص۔ ع یونانی بکسر اول و سکون ثانی و کسر خاء معجمہ و سکون تحتانی و صاد مہملہ م نوعی از مازریون ست۔

تمییز القاف

اشق۔ ع بضم اول و ثانی و سکون قاف و بقول صاحب مہذب بفتح اول م صمغ طراثیث ست و بعضی گویند صمغ بوشت یا صمغ اشترغاست طرح ی ۲ ق محلل خ سپید یکہ دانہ درشت دہتہ باشد و نیز در حل شود شہد رم ص دفا گویند باد ام و نشاستہ ل در سخ الکبار یہ یا سکنجبین یا خردل سفید۔

تمییز اللام

اشقاقیل۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و قاف و الف و ضم قاف ثانی و سکون لام م شقاقل ف گزر صحرائی ہ پہاڑی گاجر

تمییز المیم

اشکیل چشیم۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف و تحتانی مجہول و سکون لام و فتح جیم فارسی و سکون شین معجمہ و میم م گل غوسج

تمییز النون

اشن گگان ف بفتح اول و کسر ثانی و فتح موحدہ و جیم فارسی و کاف فارسی و الف و نون م حنید بیدمشتر

اشلان بفتح اول و سکون ثانی با لام و الف م سور سکھا

اشنان۔ ف بضم اول و سکون ثانی و نون و الف و نون ثانی م غاسول چوبک اشنہ حوان او را بسوزند شخار شود وہ چوک طرح ی ۲ ق مجلی و منقی داکال خ سیر شید یا بجی و بارق م و مضعف ست نزد گوند شن نہار رم ص خشخاش

اشن۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م پنہ نا یشیو حم گاکلمہ

تمییز الواو

اشترگاو۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون راء مہملہ و کاف فارسی الف و واو مجہول م جانور زرافہ۔

تمییز الہاء

اشیشہ۔ ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر موحدہ فارسی و فتح شین معجمہ ثانی و خفا ہا م کرمکی کہ در پوستین افتد و دیگر چیز ہا از پشمین مفتد و تباہ سازد آنرا۔

اشتینہ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح نون م استینہ۔

اشنہ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و فتح نون و خفاء ہا ف الف و دالی و دوالک ہ چھریلہ ع ب گوشنہ حای ۲ مقوی کبد

اندک قابض خ سفید خوشبوی مصری در وقت کوفتن بآب نم کردہ بکوبند تا کوفتہ گردد شربت یکدرم تا دو درم دگوبند نیم درم ص انیسون ل قروبانا یا اذخر یا سنبل۔

اشینہ ۔ ف بمد اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وفتح نون م اسلیخہ

تمنیق الصاد المہملہ وتمنیق الالف

اصل الغرطنیثا ۔ لبفتح اول وسکون صاد مہملہ وضم لام وسکون لام ثانی وفتح میمن مہملہ وسکون رار مہملہ وفتح طا مہملہ وکسر نون وسکون تحتانی وثلثہ والف ع بخور مریم ہی ذکر بع

اصل المعند ۔ ع لبفتح اول وسکون صاد مہملہ وضم لام وسکون لام ثانی وکسر ہا وسکون نون وضم دال مہملہ وموحدہ والف ف بیخ کا سنی ہ کاسنی کی جڑ کا۔

تمنیق الموحدہ

اصل الغرب ۔ ع لبفتح اول وسکون ثانی وضم لام وسکون لام ثانی وفتح غین معجمہ وسکون رار مہملہ وموحدہ ف بیخ غرب ط ح ی ہ۔

اصل القصب ۔ ع لبفتح قاف وصاد مہملہ وسکون موحدہ ف بیخ نے ہ سرکنڈی کی جسبٹ ط ح ی ہ۔

تمنیق الفوقانی

اصابع الفتیات ۔ ع لبفتح اول وسکون ثانی والف وکسر موحدہ وضم عین مہملہ وسکون لام وفتح فا وکسر فوقانی وفتح تحتانی والف فوقانی ثانی ف انگشت کنیزگان آن فرنجمشک ست یعنے بالنگوی خردہ تلسی۔

اصل الذرت ۔ ع لبفتح اول وسکون ثانی وضم لام وذال معجمہ مشدد وفتح رار مہملہ مشدد وسکون تا فوقانی ف بیخ غلہ جوار ط ب ی ق مخدر۔

تمنیق الجیم

اصل الزاریانج ۔ ع بمد رار حطلہ مشدد والف وزا معجمہ وتحتانی والف ثانی وفتح نون وسکون جیم ف بیخ بادیان ہ سونف کی جڑ

تمنیق الحار المہملہ

اصل اللفاح ۔ ع بضم لام وتشدید لام ثانی بکسر وفار مفتوح والف وحا ر حطی م بیروج کی سانپ کی ہ لکھنا لکھنی ق مخدر۔

تمنیق الرار المہملہ

اصابع صفر ۔ ع لبفتح اول وثانی والف وکسر موحدہ وعین مہملہ وکسر صاد مہملہ ثانی وسکون فا ورار مہملہ ف کف عائشہ ط ح ی ہ ل سعد وہزار چشیان۔

اصل الجاوشیر ۔ ع بجیم والف دلواو وکسر شین معجمہ وسکون تحتانی ورار مہملہ ف بیخ گاوشیر شیر ل جاوشیر۔

اصل الکبر ۔ ع لبفتح کاف وموحدہ وسکون رار مہملہ ف بیخ کبر

اصل اللوز المر ۔ ع لبفتح لام مشدد با ثانی وسکون واو وضم زا معجمہ وسکون لام ثالث وضم میم ف بیخ بادام تلخ ہ کڑوی بادام کی جڑ

اصل المر ۔ ع لبفتح اول وسکون ثانی وضم الال وسکون لام ثانی وضم میم ف بیخ مرطت ی ہ۔

تمنیق السین المہملہ

اصابع ہرمس ۔ ع لبفتح اول وثانی وکسر موحدہ وعین مہملہ وضم ہا وسکون رار مہملہ وضم میم وسکون سین مہملہ ف گل سورنجان ط ح ی ہ ل سورنجان۔

اصل السوس - ع بضم سین مہملہ مشدد و سکون واو سین مہملہ ثانی ف بیخ مہک ہ ملٹھی و مرٹھی طمع وگویند ح ب ۳ وگویند ب ی اش از یکدرم تا درم -

اصل الکرفس - ع بفتح کاف و را مہملہ و سکون فا و سین مہملہ بیخ کرفس ہ اجمودھ کی جڑ -

تمنیق الضاد المعجمہ

اصل السوسن الابیض - ع بضم سین مہملہ مشدد و سکون واو و فتح سین مہملہ ثانی و ضم نون و سکون لام و فتح ہمزہ و سکون بے موحدہ و فتح تحتانی و سکون ضاد معجمہ ف بیخ سوسن سفید کہ در روم درمیان بنفشہ بسیار بود و مشہور است بہ بیخ بنفشہ و گویند قسطنطین

تمنیق الفار

اصل الآصف - ع بمد ہمزہ و فتح صاد مہملہ و سکون فا ف بیخ کبر

اصل اللوف ع بضم لام مشدد و ثانی و سکون واو و فا ف بیخ بیلگوش طح ی ۳

تمنیق الکاف

اصطرک - بفتح اول و کسر نیز و سکون ثانی و فتح طا مہملہ و را مہملہ و سکون کاف ہہ وگویند صمغی ست کہ از درخت روم حاصل میشود و بعضے گویند کہ صمغ زیتون ست ط ح ۳ ی اگویند ح ی ۲

تمنیق اللام

اصل التنبول - ع بفتح فوقانی مشدد و سکون نون و ضم موحدہ و واو مجہول و لام م بیخ پان ہ کلیجن

اصل الفلفل - بکسر ہر دو فا و سکون ہر دو لام ف بیخ فلفل دراز و فلفلمویہ ہ پیپلا مول ل دار فلفل ح

اصل النیل ع بکسر نون مشدد و سکون تحتانی ف بیخ حب النیل ہ کواور دو ہی کی جڑ ط ح ی ا -

تمنیق النون

اصطفین - ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح طا مہملہ و کسر فا و سکون تحتانی و نون معرب اصطفین کہ مذکور شد

اصل الکراسن - ع بفتح را مہملہ مشدد و الف و فتح سین مہملہ و نون ف بیخ زنجبیل شامی و گویند نوعی از فیلجوش ست ط ح ی ۲ گویند ا -

اصل المازریون - ع با میم و الف و فتح زا معجمہ و سکون را مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ف بیخ مہنگنشت طح ی ۳

تمنیق الہار

اصل الکشاہ - ع بضم کاف با مثلثہ و الف و ہا ف بیخ کرفس

اصول الاربعہ - ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم لام ثانی و فتح ہمزہ و سکون را مہملہ و فتح موحدہ و عین مہملہ و ہا ف بیخ کاسنی و بیخ رازیانہ و بیخ کبر و بیخ کرفس -

تمنیق التحتانی -

اصابع العذاری - ع بکسر عین معجمہ و ذال معجمہ و الف و کسر را مہملہ و تحتانی ف نوعی از انگور سیاہ و آنرا انگور زیتونی خوانندہ ہ کالی داکھ ط ح ر -

اصل الانجدان الخراسانی - ع بفتح ہمزہ و سکون نون و ضم جیم با دال مہملہ و الف و کسر نون ثانی و سکون لام ثالث و ضم خا معجمہ با را مہملہ و الف و سین مہملہ و الف ثانی و کسر نون م اشترغار

اصل الخنثی - ع بضم خاء معجمہ و سکون نون و فتح ثاء مثلثہ و الف مقصورہ ف بیخ گیاہ بشیر طامع و گویند ح ب -

اصل السنبل الہندی - ع بضم سین مہملہ مشددہ و سکون نون و ضم موحدہ و لام ثانی و سکون لام ثالث و کسر ہاء و سکون ن ثانی و کسر دال مہملہ و تحتانی م دار شیشعان -

اصل السوسن الآسمانجونی - ع بضم سین مہملہ مشددہ و واو مجہول و فتح سین مہملہ ثانی و کسر نون و سکون لام ثانی و ہمزہ و سکون سین مہملہ ثالث با میم و الف و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و کسر نون ثالث و تحتانی ساکنا م ایرسا ف بیخ بنفشہ مشہور و فی التحقیق بیخ سوسن کبود است طوح ای ۲ ق بلطف سنحق بفتح منقیح خ تازہ کہ خوردہ و سولاغ دارنبا شد ش تا دو مثقال ص عسل اں دراسہال ثبدث وزن آن اذریون یا بست مثقال شیر شتر

اصل النیلوفر الہندی - ع بکسر نون مشدد و سکون تحتانی و ضم لام و واو مجہول و فتح فاء و کسر راء مہملہ و سکون لام ثانی و کسر ہا و سکون نون و کسر دال مہملہ ف بیخ نیلوفر ہندی کہ فل د فافیہ است ہ کنول کی جڑ طب ر ۲ گویند ۱

تمیق الضاد المعجمہ و تمیق الموحدہ

اضراس الکلب - ع بفتح اول و سکون معجمہ با راء مہملہ و الف و ضم سین مہملہ و سکون لام و فتح کاف و سکون لام ثانی و موحدہ م بسفایج ہ کہنکالی -

تمیق الطاء المہملہ

اطموط بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو و طاء مہملہ ثانی

تمیق الطاء المہملہ و تمیق الالف

اطار بفتح اول و ثانی و الف و ہمزہ م ارطی -

اطیمسا - بفتح اول و سکون طاء مہملہ و کسر میم و سکون تحتانی و سین مہملہ م برنجاسف ف بوی مادران ہ مارکندہ -

تمیق الطاء المہملہ

اطماط و اطموط و اطیوط - بفتح اول و سکون ثانی با میم و الف و طاء مہملہ ثانی در لغت اول و ضم میم و سکون واو در لغت ثانی و ضم تحتانی و سکون در لغت ثالث م فنذ درخت ہ ریٹھا و گویند کہ ثمرہ مشہور است طوح ہ ۲ ل یونزیدان -

تمیق اللام

اطریفل - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر راء مہملہ و تحتانی مجہول و فتح فاء و سکون ہ معرب تریپھلا کہ عبارت از ہلیلہ و بلیلہ و آملہ باشد

تمیق النون

اطراف زیتون ع بفتح اول و سکون ثانی با راء مہملہ و الف ثانی و کسر فاء و فتح زاء مہملہ و سکون تحتانی و ضم فوقانی و سکون واو و نون ف شاخہای زیتون طب ۲ -

تمیق الہاء

اطباء الکلبیہ - ع بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ و الف و ضم ہمزہ و سکون لام و فتح کاف و سکون لام ثانی و فتح موحدہ و خفاء ف پستان سگ ہ

اطریہ - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر راء مہملہ و فتح تحتانی و ہاء ف حلوای رشتہ و نماچ ہ سینوی طوح را -

تمیق الطاء المعجمہ و تمیق الموحدہ

اظفار الطیب - ع بفتح اول و سکون ثانی فاء و الف و راء مہملہ

و طاء مهمله مشدده و سکون تحتانی و موحده ف ناخن جنیّ
و ناخن دیو و ناخن و ناخن پریان و گنه طا ج ی ۲ ملطف
معدی گبد نخ انجه مائل بسفیدی با شبش نجدرم حسن نگ
مختوم یا قبرس یا طین ارمنی یا اقحوان یا قصب الذریره

تمنیق العین المهمله و تمنیق النون

اعین السراطین ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی
و نون و فتح سین مهمله مشدد و راء مهمله و الف و کسر طاء مهمله
و سکون تحتانی ثانی و نون ف تخم نخنکشت سنبهالو یا
[illegible]

تمنیق الغین المعجمه و تمنیق الراء المهمله

اغبر ع بفتح اول و سکون غین معجمه و فتح موحده و سکون
راء مهمله توتیائی مرکب ست از تخ و توتیاء کرمانی و
نبات یعنی مصری۔

تمنیق السین المهمله

اغرسطس۔ یونانی بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله
و فتح سین مهمله و کسر طاء مهمله و سکون سین مهمله ثانی م بیل پیدا یا
اغیرس۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر راء
مهمله ع جو رومی که گویند کهربا صمغ اوست۔
انمیس۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و سین ف تخم کشنیز

تمنیق الشین

اغال الشبه۔ ف بمد اول و ثانی و الف و سکون لام و
فتح موحده فارسی و شین معجمه و خفاء ها نام درخت سدره

تمنیق التحتانی۔

آنغالوجی۔ بفتح اول و ثانی و الف و ضم لام و سکون واو و کسر
جیم با تحتانی ف عود بعضی گویند درخت هلیله ج ۲ انزک تلخ
اغلیقی۔ بکسر اول و فتح غین و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی
و کسر قاف و تحتانی ف دوشاب۔

تمنیق الفاء و تمنیق الفوقانی

آفتاب پرست ف گل نیلوفر و بوقلمون را نیز گویند
و گلیست که بهر جانب که آفتاب بگردد برگهاش و بدان
جانب کنند و اهل هند گل کبود ما گویند۔

تمنیق الجیم

افشرج۔ ع بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح راء
مهمله و سکون جیم ف معرب افشرده یعنی عصاره هر چیز۔
افرعنج۔ بفتح اول و ثانی و سکون مهمله و فتح غین معجمه و سکون
نون م گنثرث۔

تمنیق الراء المهمله

افکار۔ بفتح اول و سکون ثانی با کاف و الف و راء مهمله ه بکمجکنی

تمنیق الکاف

آفتاب گردک۔ ف بمد اول و سکون ثانی با فوقانی و
الف و موحده و فتح کاف فارسی و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله
و کاف م آفتاب پرست۔
افرنجمشک۔ بکسر اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و سکون
نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف ف بالنگو یا
خردور ریحان قرنفلی ه گویند تلسی ج ی ۲ حز غشی تر قبل
افشک ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و سکون
کاف م شبنم که بهندی اوس گویند۔

تمنیق النون

اقاسون۔ بفتح اول وسکون ثانی والف وضم سین مہملہ وسکون واو ونون ف روغن تربد ہ مولی کا تیل۔

افیتمون۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانی وسکون تحتانی وضم میم وسکون واو ونون ہ اکاس بیل طح ی ۳ ق مسہل سودا ومفتح ومفشی خ افریطی یا مقدسی سرخ تخم تازہ شں از مطبوخ او پنجدرم تا ہفت درم و از جرم او دو درم تا سہ درم ص کتیرا یا رب سیب یا سکنجبین یا روغن بادام ل حاشا گاوزبان نیم یا تربد بوزن او یا اسطوخودوس با غاریقون۔

افرمیون۔ بفتح اول وثانی وسکون را مہملہ وکسر میم وضم تحتانی وسکون واو ونون ہم فرفیون فہ شیر درخت ز قوم ہ سینڈھ کا دودھ۔

افسان ف بفتح اول وسکون ثانی یا سین مہملہ والف ونون م سنگ فسان۔

افسنتین۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ وسکون نون وکسر فوقانی وسکون تحتانی ونون ثانی ف ابرنجاسف گویند دگویند نوعی از درمنہ ہ مجری وستاروطا اوح امی ۲ وگویند ۳ ق مفتح ومسہل صفرا وقاطع یرقان خ تازہ زرد شں از جرم او تا درم دو در طبیخ از پنجدرم تا ہفتدرم وعصارۂ او یکدرم تا یکمثقال ص انیسون یا نیلوفر ل جعدہ یا شیح ارمنی یا قصب و در تقویت معدہ اسارون یا نمونش آن ہلیلہ زرد۔

افلاطون۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی ولام والف وضم طا مہملہ وسکون واو م سقل ہ گوگل طح ۳ ی ۳ دگویند ح ۲ ق جالی ومحلل وملین یا قوت تریاقیت ص در باب ربہ کتیرا و در باب کبد زعفران شں یکدرم ل ود ثلث آن مرمکی وربع آن صبر سقوطری۔

افلیون۔ یونانی بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی و لام وسکون واو ونون ف درمنہ کوہی۔

افیون۔ رومی وفارسی بفتح اول وسکون ثانی وضم تحتانی وسکون واو ونون ف شیرۂ خشخاش دا م ط ب ۴ ی ۴ ق مخدر ومسکن اوجاع خ آنکہ در آب گرم زود حل شود و در آفتاب گرم نرم شود شں از یکعدس تا دو عدس ص فلفل و دار چینی وسکنجبین دگویند بزر کرفس وجند بیدستر ل ثلث وزن وی بزر البنج و یک چہارم وزن نفلاح بری یا بحری۔

تمنیق الہا

افادیہ۔ ع بفتح اول وثانی والف وکسر دال وفتح تحتانی زخفا ہاف دارد یا گرم چون قرنفل وخولنجان ودار چینی۔

افلنجہ۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح لام وسکون نون وفتح جیم وہا م فلنجہ تخمیست مانند خردل وبیشتر در عطر استعمال کنند خ چون بدست بمالند بوی سیب دہد۔

تمنیق التحتانی

افعی۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وکسر عین مہملہ وسکون تحتانی ف مار مشہور طح ی ۴ ق ملطف خ تازہ شں از گوشت او سہ مثقال ص تریاق ل مار۔

تمنیق القاف وتمنیق الالف

آقاقیا۔ بفتح اول وقاف والف وکسر قاف ثانی با تحتانی والف

ثانی م عصارهٔ قرط و فلفل ہا شسته دی ب ۲ ی ۳ و
ہا شسته بای ۲ ق قابض مجفف ش نیمدرم ص لیوب
ل جفنفر یا صندل و عدس مقشر یا سواد القصاة یا دم الاخوین
اقلیمیا - ع یونانی بکسر اول وسکون ثانی وکسر لام وسکون
تحتانی و میم و تحتانی ثانی والف ح ثفلی ست یا دروی ست
که بآبگینه بوته طلا یا نقره باشد و دران می چسپد و بران چیزی
از طلا و نقره چون جهاط ظاهر با شد گاهی مع و گویند ح ۲ ی ۳
ق مجفف خ چون در سرکه سلطته ریا کنند طلای یا قشنیم
از وجد افشود و چندان نه درخشند و جهای ثقیل زرین یا بایه
صفر ته و تقبه شود ش نیم مثقال مر روغن بادام ل قار گمنفید تاتو

تمیق السین المهمله

افسوس - بفتح اول وسکون ثانی وضم سین مهمله وسکون
واو و سین مهمله ثانی م مویزج عسلی و دیق -

تمیق الطاء المهمله

اقطی - ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون طاء مهمله م قروش
ف اشک و پنیو طب ی در ہر ہار درجه -

تمیق النون

اقارون - رومی بفتح اول وثانی والف وضم راء مهمله
وسکون واو و نون ع عود الوج ف اگره تج -
اقحوان - ع بضم اول وسکون ثانی وضم حاء مهمله با واو
والف و نون ف بابونه گوبی ه مرہٹی ط ح ی ۲ گویند ا
گویند ت ۳ ی ۲ ق محلل ملطف مر سنوم خ سبز برگ که
پیرامن گلش سفید و اندرون زرد باشد و فرد آن تلخ از وی درم تا نیم درم

حص اغیسون گویند حب الآس ل تیسح -
اقطن - یمنی بفتح اول وسکون ثانی وکسر طاء وسکون
نون ف ماش و بشیر از ی نیو ماش ناسنده سونگ
اقو بلاسمون - رومی بفتح اول وسکون ثانی وکسر واو
وسکون تحتانی بالام والف وفتح سین مهمله وضم میم وسکون
واو ثانی با نون ف روغن بلسان -

تمیق التحتانی

اقطنا ارنیقی و اقطنا الوقی - یونانی بفتح اول وسکون
ثانی وکسر طاء مهمله با نون و الف و فتح همزه و راء مهمله والف
ثانی وسکون تحتانی وکسر قاف وسکون تحتانی در لغت اول
وضم لام وسکون واو وکسر قاف ثانی در لغت ثانی ف بادآورد ه دهما
اقسطی - یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر طاء مهمله ف
درخت بیل ه بیل کا روکه -
اقماع الرمان الهندی - ع بفتح اول وسکون ثانی
با میم والف وضم عین مهمله و راء مهمله مشدد و با میم مشدد ثانی
والف ثانی وکسر نون وسکون لام وکسر ها وسکون ثانی
وکسر دال مهمله با یا ف نار مشک ه ناگیسر -
اقومالی - یونانی بفتح اول وضم ثانی وسکون واو با میم و الف
وکسر لام م ع ماء العسل ف آب شهد ه شهد کا پانی -

تنسیق الکاف و تمیق الالف

اکلکرا - ف بفتح اول وکاف وسکون لام و فتح کاف
ثانی با راء مهمله والف ع عاقر قرحا -

تمیق الفوقانی

املت - سریانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون فوقانی و فتح میم و کسر کاف ثانی و سکون فوقانی ثانی ف خانهٔ ابلیس ه کریهٔ بنو ابلاح ۲ ی ا-

تمیق الثاء المثلثه

اکشوث - ع بضم اول و سکون ثانی و ضم شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه م کشوث ح تخم قسمے از امر بیل-

تمیق الجیم

آنگج - بمد و فتح اول و ثانی و سکون جیم ع تفاح بری م زعرور ذکیلی
انجخ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر خاء معجمه م خلاب-

تمیق السین المهمله

اکارس - ف بفتح اول و ثانی الف و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله م کمات کهنبی
اکرفس بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و سکون فا و سین مهمله م کرفس احمق
اکروش - رومی بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح فا و سین مهمله ع جوز رومی ست و گویند کهربا صمغ اوست-

تمیق الضاد المعجمه

اکلیل اهوض بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی و کسر لام ثانی و فتح همزه و سکون ها و فتح واو و سکون ضاد معجمه تخم انگمن-

تمیق الکاف

اگرد هک بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون دال و فتح ها و سکون کاف انزروت
آگک وه - بمد اول و سکون ثانی ع شجر عشر-
اکلیل الملک - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی و ضم لام ثانی و سکون الف و ... م ثالث و فتح میم و کسر لام رابع ف ...

گیاه قیصر و زریره اسپرک که از آن رنگ زنگاری سازند طاح ی اق محلل ملین منفخ تازه رسیده زرد مائل به سفیدی که او از شگافتن دانه زرد داشته باشد شش یک درم تا دو درم ص عسل یا طبیخ آش ل نیموزن ورق انجیر یا فراسیون یا لبان یا بعده یا بوزن آن حلبه

تمیق النون

اکارقیون بفتح اول و ثانی و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون ف تخم زیتون دشتی
اموبزالن - بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و کسر واو و سکون تحتانی و زاء معجمه و الف ف نوعی از کرسنه

تمیق الهاء

اکل الفسه - ع بضم اول و ثانی و لام و فتح نون و سکون فاو سین مهمله و اظهار ها م فرفیون-

تمیق التحتانی

آکاهولی ه - بمد اول و ثانی و الف و ضم ها و سکون واو و کسر لام و سکون تحتانی دوائی ست هندی دافع پرمیو سوزاک تنبیق الکاف الفارسی و تمیق الفوقانی-
اکن بنت ه بفتح اول و کسر کاف فارسی و سکون نون و فتح میم و سکون نون ثانی و فوقانی م اکونت دارنی طرح-

تمیق الراء المهمله

اگر - ف بکسر اول و ثانی فارسی و سکون راء مهمله ع وج
نج و بفتح اول و ثانی - ع عود-
اگورف بمد اول و ضم ثانی فارسی و سکون واو و راء مهمله م خشت بخشبه

کہ آنرا العربی آجرہ گویند ص سرکہ و کتیرا۔

تمنیق اللام و تمنیق الالف

السا۔ بفتح اول وسکون ثانی باسین مہملہ والف نانخواہ اجوائن ص کشنیز و ترمس ل شونیز و ع ق نانخواہ۔

الواف۔ بکسر اول وسکون ثانی با واو والف ع صنبز بلوا۔

تمنیق الموحدہ

الب۔ ع بکسر اول ثانی وسکون موحدہ م الیوا۔

تمنیق الجیم

آلنج۔ ف بمد اول وضم ثانی وسکون وجیم م الوجہ۔

الوچ۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو و جیم فارسی کارزتیسک دکارزنگ و آن نوع از مخالفہ است۔

تمنیق الراء المہملہ

السنلتہ العصافیر۔ ع۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین مہملہ و فتح نون و ضم فوقانی وسکون لام ثانی و فتح عین مہملہ و صاد مہملہ والف و کسر فا و سکون تحتانی و را مہملہ م لسان العصافیر و زبان گنجشک ہ اندر جو ص کشنیز ل جوز بوا۔

الغنجار۔ ف بفتح اول وسکون ثانی و ضم غین معجمہ و سکون نون با جیم والف میوہ ایست شبیہ بزرد آلو کہ رنگش سبز و منقش بزرد و دیگر الوان نشود و طعمش مبخوش بود م گرد آلو و آلو گردہ و خلو گردہ۔

تمنیق السین المہملہ

الباتیس۔ بفتح اول وسکون ثانی با با موحدہ و تا فوقانی و کسر نون و سکون تحتانی و سین مہملہ ہ جوائی کہ ساگ

المامس۔ بفتح اول وسکون ثانی با میم والف ماس ہ ہیرا۔

تمنیق الطاء المہملہ

البطوطا۔ بفتح اول و کسر ثانی وسکون موحدہ وضم طاء مہملہ وسکون واو و طاء مہملہ ثانی ف کشت برکشت ہ بہیلی۔

الط۔ رومی بفتح اول و ثانی وسکون طاء مہملہ ف پنیر۔

تمنیق الکاف

الکک۔ ف بمد اول وسکون ثانی سنبل الطیب ہ بالچھڑ۔

تمنیق اللام

آل ف بمد اول وسکون لام نوع از ماہی فلوس دار کہ آنرا بان وال نیز خوانند و درختی ست کہ از بیخ آن رنگ سرخی حاصل شود مانند رنگ روناس و آنرا در ہندی آل گویند جامہ را بآن رنگ کنند و در دوا ہا بکار آید

تمنیق المیم

الم۔ ف بفتح اول وضم ثانی وسکون میم م ارزن۔

تمنیق النون

الانیون۔ رومی بفتح اول و ثانی والف و کسر نون و ضم تحتانی وسکون واو و نون ثانی م راسن۔

تمنیق الواو

الاو۔ ف بفتح اول و ثانی والف و واو مجہول م آتش

الوف۔ بمد اول وضم ثانی نام میوہ معروف ع اجاص۔

الیو۔ بفتح اول وسکون وضم تحتانی ہ گولر۔

تمنیق الہاء

الغوینہ و الکونہ۔ ف بمد اول وسکون ثانی وضم غین معجمہ و بلغت اول و ضم کاف فارسی بلغت ثانی وسکون واو و فتح نون

وخفا رہا م سرخی کہ زنان بر روی مالند م غازہ۔

آلہ۔ ف بفتح اول وضم ثانی واظہار ہا ع عناب ہ کبد و بفتح ثانی وخفار ہا ع مقل ازرق وبمد اول وفتح ثانی وخفارہا ع سنبل الطیب کہ بہندی بالچھڑ گویند۔

الیہ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح تحتانی وہا ف دنبہ گوسفند ہ دنبہ کی پونچھ۔ طا ح رق طین خ ماخوذ از حیوان فربہ جوان ص زنجبیل و فلفل و دارچینی و سرکہ اس ہیں۔

تمیق التحتانی

الاطینی۔ رومی بفتح اول وثانی والف وکسر طار مہملہ و سکون تحتانی وکسر نون وسکون تحتانی ثانی م لبلاب ہ عشق پیچہ

الایچی۔ ہ بکسر اول و لام والف وکسر تحتانی وجیم فارسیہ وسکون تحتانی ع قاقلہ۔

السی ہ بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین مہملہ ویا ع بزرکتان

تمیق المیم وتمیق الالف

آمرا۔ ہ بمد اول وبر مدنیز وفتح میم ورار مہملہ والف م میوہ ہندی ست مشابہ بانبہ۔

تمیق الفوقانی۔

امروت۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم رار مہملہ و فوقانی م امرود کہ میوہ ہند نیست۔

املبنیت۔ ہ بفتح اول وثانی وسکون لام کسر موحدہ وسکون تحتانی وخفار نون و فوقانی م ثمر درخت ہندی ست

تمیق الجیم

املج۔ ع بمد اول وسکون ثانی وفتح لام وسکون جیم ف

آملہ ہ آنورا ہ طب ع دگو بندی ع قابض ومجفف د مقوی دماغ ومعدہ ومفرح دل دگو بند مسہل سودا خ سیاہی کہ بونش مائل بسرخی باشد وتیز بوئی ش از یک مثقال تا شش م ص عسل یا شراب انجیر ل شیرہ آملہ یا ہلیلہ سیاہ یا کیکنج وزن بلیلہ

تمیق الدال المہملہ

امرود۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم رار مہملہ وسکون واو ودال مہملہ ع ناسپاتی۔

تمیق السین المہملہ

اموسس۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو وسین مہملہ ف زنیان ونانخواہ ہ اجوائن۔

تمیق الضاد المعجمہ

امعاء الارض۔ ع بفتح اول وضم ثانی وعین مہملہ والف وضم ہمزہ وسکون لام وفتح ہمزہ ثانی وسکون رار مہملہ وضاد معجمہ ف زمار وکرم م خراطین ہ کینچوا۔

تمیق النون

اماموں۔ یونانی بفتح اول وثانی والف وضم میم ثانی وسکون واو ونون م حماما۔

امعاسیین۔ رومی بفتح اول وسکون ثانی وفتح عین مہملہ والف وکسر سین مہملہ وسکون تحتانی ونون ف آب غورہ انگورہ داکھ کا پانی۔

امغیلان۔ ع بضم اول وکسر ثانی مشدد وغین معجمہ وسکون تحتانی بالام والف ونون ف مغیلان ہ درختیست کیکر ببول

خاب ی ۲ گویند ح ق البقر مخفف تن تقیہ صاحب ص بنفشہ۔

تشنیق النون و تمنیق لالف

انار گبر۔ ف بفتح اول و ثانی و الف در را ر مہملہ و فتح کاف فارسی و سکون تحتانی با را ر مہملہ و الف ثانی م غورہ مشمش بغو گو گنار

انتلہ سو و ا سریانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و فتح لام و ہمزہ ملینہ و فتح سین مہملہ و سکون واو با دال مہملہ و الف ع ماہ فرفین و بہ دارہ م زلبی۔

انجسا۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و ضم نیز و سین مہملہ و الف م شنگار۔

انحطفینا۔ سریانی بفتح اول و سکون نون و فتح و کسر حاء مہملہ و سکون واو کسر طاء مہملہ و سکون تحتانی و نون ثانی و الف ندع جلنار ف گلنار۔

اندرزا۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و سکون را ر مہملہ با زار معجمہ و الف م گاؤزہرہ و آن سنگی ست کہ در میان زہرہ گاؤ مشکون شود یا در میان شیر دانش و بیشتر از گاؤ ہندوستان بہم رسد ماند یا وزہر بود در لون و خاصیت ع حجر البقر۔

انساثا۔ بفتح اول و سکون ثانی با سین مہملہ و الف با ثاء مثلثہ ع زبیبۃ الجبل ف سویزج ہ لندہ ص گلنار ل عاقر قرحا۔

انطلوتیا۔ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم طاء مہملہ و سکون واو و کسر نون تحتانی ف کاسنی رومی طب را۔

انقردیا۔ رومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون را ر مہملہ و کسر دال مہملہ و تحتانی با الف ثانی ف بلادرہ ہ بھلانواں

انگارا۔ ہ۔ بفتح اول سکون ثانی با کاف فارسی و الف

را ر مہملہ ف اخگر یعنی انگشت افروختہ۔

انگوز شغا۔ بفتح اول و سکون ثانی با کاف فارسی و کسر را ر مہملہ و شین معجمہ و فاع عنب الثعلب ف روباہ تربک مکو و جر اودلن

انوپا۔ ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو با موحدہ فارسی م کاسنی و گویند گاؤزبان تلخ۔

آنولا۔ ہ۔ بمد اول و خفاء نون و فتح واو با لام و الف ف آملہ طب ہی ص روغن بادام شیرین ل ہلیلہ کابلی۔

انومیا۔ رومی بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر میم و یاء تحتانی و الف م شقائق ف گل لالہ۔

تمنیق الموحدہ

انب۔ بفتح اول و ثانی و سکون موحدہ ف بادنجان۔

انفحۃ الارنب۔ ع۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و خاء معجمہ و ضم فوقانی و سکون لام و فتح ہمزہ و سکون راء مہملہ و فتح نون ثانی ف پنیر مایہ خرگوش۔

تمنیق الفوقانی۔

انزروت۔ ع۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمہ و ضم راء مہملہ و سکون واو و تاء فوقانی ف کنجدہ لای طرح گوی اتی مدثل و اکال خ سفید مائل بزردی شی ازنید رم تا یکدرم ص صمغ عربی یا روغن جوز ل یکوزن نشاستہ نمونات

انفست۔ ف۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون سین مہملہ و فوقانی ف تنیدہ عنکبوت ہ مکڑی کا جالا۔

انگشت۔ ف۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی و سکون شین معجمہ و فوقانی م زگال ہ کوئلہ وختہ سیوہ را نیز گویند

تمییق الجیم

آنج - ف - بمد اول و فتح ثانی و سکون جیم م زعرور -
انجوج - بفتح اول و سکون ثانی و ضم جیم و سکون واو عود اگر

تمییق الدال المهمله

ابزرود - ف - بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و ضم
راء مهمله و واو مجهول و دال مهمله م امرود -
اند - ف - بفتح اول و سکون ثانی م مهک ع سوسن -
انزرود - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه و ضم راء
مهمله و سکون دال مهمله م پازهر -
انگزد - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی
فتح زاء معجمه فارسی م صمغ درخت انگدان است و بشیرازی
انگشک کمند و گویند ع حلتیت ہ هینگ -

تمییق الراء المهمله

انجبار - رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم موحده
الف و راء مهمله بهمین نام مشهور است طب ای ۲ق منقی قروح
شش و جالبس دم و همین طبع ش از یکمثقال تا دو مثقال -
انجیر - ف - بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون تحتانی ع تین
انگور - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی و سکون واو
ہ داکھ ق سبهی -

تمییق السین المهمله

اناغیلس بفتح اول و ثانی و الف و کسر غین معجمه و سکون
تحتانی و ضم لام و سکون مهمله م مرزنگوش -
انبرباریس - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون

راء مهمله یا موحده ثانی و الف و کسر راء مهمله ثانی و سکون تحتانی
ف زرشک ہ زرک طب ی ۲خ بکمال خود رسیده سرخ
مائل بسیاهی شیره دار مس جلاب ل تخم گل و چهار دانگ
وزن آن صندل و در بیخ سماق -
اندرطاقش - بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و ضم راء
مهمله و سکون واو و با طاء مهمله و الف و کسر قاف ف نوع از نخود -
انفحة الفرس - ع ف پنیر مایه اسپ -

تمییق الفاء

انفحة الخشف - ع بکسر خاء معجمه و شین معجمه و سکون فاء
ف پنیر مایه بچه نر بز کوهی که ایل باشد -

تمییق القاف

انفاق - ع بفتح و کسر اول و سکون ثانی و فا و الف و قاف
ف روغن زیتون -

تمییق الکاف

انارشک - ف بفتح اول و ثانی و الف و راء مهمله و کسر
میم و شین معجمه و کاف م نارشک ہ ناکیسر -
انجرک - بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و فتح راء مهمله و
کاف ف مرزنگوش ہ مروا -
انجملک - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم جیم و فتح کاف
اول و سکون کاف ثانی ف محلب ہ کهنبلا -
انکما - ع بمد اول و ضم ثانی و سکون کاف ف سرپیه ہ سینیا

تمییق اللام

انجلی - بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون لام ف خطمی

انفحة الجمل - ع . بفتح جیم و میم و سکون لام ف پنیر مایۂ شتر ق بهی خ اد اشترا اعرابی ست -

انفحة العجل ع - بکسر عین مہملہ و سکون جیم و لام ف پنیر مایۂ گوسالہ

تمیق النون

انارین - بکسر اول و فتح ثانی و الف و کسر رای مہملہ و الف ثانی و سکون تحتانی و نون ثانی ف زنگار مس -

انجدان - ع - بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و فتح دال مہملہ و الف و نون ف درخت انگوزه ہ ہینگ کا ر دکھ طح ی ۳ ق دہدر و محلل و ملطف خ سفید ش یکدرم س حل ل بیخ آن یاده دانگ وزن آن حلتیت یا تخم جزر یا کمون کرمانی -

انجن - ہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم ف سر دو دارد چشم

اندراین - ہ بکسر اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و رای مہملہ و الف و کسر تحتانی و سکون نون ع حنظل طح ق ملین و مسہل ص کتیرا و مقل و نشاسته و آب فواکہ -

اندروخارون - ف نباتیست که در کشت گندم و جو روید و در قش بورق نخود ماند و تخمش سرخ و طعمش بغایت تلخ

اندروخوردن - ف - بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و ضم رای مہملہ و واو مجہول و ضم خای معجمہ و سکون واو ثانی و ضم رای مہملہ ثانی و سکون دال ثالث م گویند دارو ییست شیشعان ق ترکیبست مرکب که در تریاق مستعمل ست و آنرا ہم بدین نام خوانند

اندروحارون - بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و ضم رای مہملہ و واو مجہول با حای و الف و ضم رای مہملہ و سکون واو ثانی بمعنی اندروخارون ست -

انسان - ع - بکسر اول و سکون ثانی با سین مہملہ و الف ف آدمی - ہ مانس - مانکھ -

انقطریون - بکسر اول و سکون ثانی و کسر قاف و سکون طای مہملہ و کسر رای مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو و نون ف گیاه کیورص بنفشہ ل سندوس و گل ارمنی و سلیخہ -

انقسون - رومی بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون واو و نون ف گل پیاده ہ سداگلاب -

انگبین - ف . ع - عسل م شہد - ہ مدھ -

انگدان - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی با دال مہملہ و الف - ع - انجدان -

انیسون - یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم سین مہملہ و سکون واو و نون م رازیانہ رومی ہ سونف رومی سی حی ہلہ ق مفتح مدر منفتی خ رومی تازه ش نیم درم ص تخم رازیانہ یا رسیا ل تخم شبت یا کرویا یا دو وزن آن رازیانہ -

تمیق الواو -

اندرجو - ہ بکسر اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و سکون رای مہملہ و فتح جیم و سکون واو ع لسان العصافیر - بہت

انبو - بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و ضم تحتانی ف درختے بزرگ بقیاس خرمای ہندی و بوقت رستن بار ک گل و بار می روید و بزبان مالوه چیسار - و چھا گویند -

تمیق الہاء

انبلہ - بفتح اول و سکون موحدہ و فتح لام و خفا ہا م تمر ہندی

انجرہ - بفتح اول وسکون ثانی وکسرہ جیم و فتح راء مہملہ ف
تخم کرنہ ہ ا تنگن کی بیج ط برگ ادسح ی ۲ ق ملطف ص
صمغ عربی وکتیرا ل حزف وترو مانا تخم گندنا -
انجیدہ - ف - یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر جیم
وسکون تحتانی و فتح دال مہملہ ف گندنا ہے کوہی -
انجیرہ - بفتح اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون تحتانی
و فتح راء مہملہ - ع تین - ف - انجیر -
انشرہ - ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح زاء فارسی نام علتہ
انسکہ - ع - عدس - ہ مسور -
آنستہ - ف - بمد اول و فتح ثانی وسکون سین مہملہ و
فتح فوقانی - ع - سعدہ - موتھہ - و موتھا -
انفحۃ الحمار الوحشیہ - ع - بفتح اول وسکون ثانی وکسر فا
و فتح خاء معجمہ وضم فوقانی وسکون لام وکسر حاء مہملہ با میم و
الف وکسر راء مہملہ وسکون لام ثانی و فتح واو وسکون
حاء مہملہ ثانی و شین معجمہ و فتح تحتانی مشدد ف - پنیر مایہ گورخر
انفحہ - ع بفتح اول وسکون ثانی و فتح فاء و خاء معجمہ و ہاء مہملہ
ف شیردان و پنیر مایہ ہ جیتا ط ح ی ۳ ملطف محلل
مقوی دماغ خ انچہ از وازالہ تری نمودہ باشند ش دو
دانگ واز شتر بکیدانگ ص عسل یا انبر بارلیس ل مارہ
انکمہ - بفتح اول وسکون ثانی و ضم کاف و فتح میم ہ ف خار باز گونہ جرجیر
انگزہ - ف - بفتح اول وسکون ثانی و ضم کاف فارسی و فتح زاء
فارسی ع حلتیت ہ ہینگ -
انغیرہ - ف بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی -

و فتح زاء فارسی م بوی باران -

تمنیق التحتانی -

انالیقی - رومی بفتح اول و ثانی والف وکسر لام وسکون
تحتانی وکسر قاف وسکون تحتانی ثانی م انجرہ -
انبلی - ہ بفتح اول وسکون ثانی و موحدہ وکسر لام ف تمر ہندی
انبوت الراعی - بفتح اول وسکون ثانی وضم موحدہ وسکون
واو وضم فوقانی باراء مہملہ مشددہ والف وکسر عین مہملہ
و تحتانی م نوعی از حی العالم -
انبوت ملکی - بفتح اول وسکون واو وکسر فوقانی و فتح
میم وکسر لام و کاف و باف لبنان افروز -
انجیر دشتی - بفتح اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون تحتانی
وکسر راء مہملہ و فتح دال وسکون شین معجمہ وکسر فوقانی و یا م
انجیر آدم ہ گولر دگویند انجیر جنگلی ست ہ کٹھو مبری ص شربت تخم در ہلیس بز
انفحۃ الظبی - ع بفتح اول وسکون ثانی و فتح فاء و خاء معجمہ و
ضم فوقانی و فتح ظاء معجمہ مشددہ وکسر موحدہ ف پنیر مایہ آہو -

تمنیق الواو و تمنیق الالف

اومادا - یونانی بضم اول وسکون واو و بامیم والف و دال مہملہ
والف ثانی م عصارۂ قثاء الحمار -

تمنیق الجیم -

اورنج - ف - بفتح اول وسکون ثانی و فتح راء مہملہ وسکون
نون و جیم م سنگ انگور و ضم اول واو مجہول ف چوب
خوشۂ انگور کہ انگور از وا چسپیدہ باشد -
اوگج - ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح کاف فارسی و

وسکون نون وجیم م سپستان ہ لسوڑا۔

اولنج۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام وسکون م اورنج۔

تمنیق الدال المہملہ

اودبھد۔ ہ بفتح اول وسکون ثانی مجہول ودال مہملہ بکسر موحدہ واظہار ہام یان کا نون۔

اوسپلید۔ بضم اول وسکون ثانی وکسر سین مہملہ وموحدہ فارسی وتحتانی مجہول ف نوعے از نیلوفر مہندی طرح ہی

تمنیق الراء المہملہ

اودر۔ یونانی بضم اول وسکون ثانی وفتح ذال معجمہ وسکون راء مہملہ ف آب ہ پانی وجل۔

اور۔ ف بضم اول وسکون ثانی وراء مہملہ م گردگان بادام وجوز ہندی البتہ امثال آن کہ مغز آن صنائع دیر شند

تمنیق الزاء المعجمہ

اوزع بضم اول وسکون ثانی وزاء معجمہ ف مرغابی طرح ر

تمنیق السین المہملہ

آوزس۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح زاء معجمہ وسکون سین مہملہ م سر کوہی۔ ع۔ ابھل گویند۔

اونانیس بفتح اول وسکون ثانی بانون والف وکسر نون ثانی وسکون نون تحتانی ف شگوفہ انار۔

تمنیق العین المہملہ

اوشع۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ ف جانور سمور۔

تمنیق النون

اودیاسالیون۔ یونانی بضم اول وسکون ثانی ودال مہملہ والف سین مہملہ والف ثانی وکسر لام وضم تحتانی وسکون واو ثانی م کرفس کوہی۔

اوقطاریون۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وطاء مہملہ والف وکسر راء مہملہ وضم تحتانی وسکون واو ونون م نمانکت

اوقیمین۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون تحتانی وفتح میم وسکون نون م بادروج۔

آویشن۔ بمد اول وکسر ثانی وتحتانی مجہول وفتح شین معجمہ ع صعتر وبزبان عراق کاکوتی وکہلاتی کنکتمو وتیر کی کلیہ موتی خوانندہ سائل مروا۔

تمنیق الہاء

اویشیہ۔ ف بمد اول وکسر ثانی وتحتانی مجہول وفتح شین معجمہ وخفاء ہام آویشن۔

تمنیق التحتانی۔

اورمالی واومالی۔ یونانی بضم اول وسکون ثانی وراء مہملہ وبی راء مہملہ نیز ومیم والف وکسر لام وسکون تحتانی ع دہن العسل ف عسل داود وآن روغنی ست کہ از ساق درخت حاصل میشود ومانند عسل ست بسبطبری وشیرینی طرح رخ کہنہ غلیظ صافی۔

اونومالی۔ یونانی بضم اول وفتح ونیز وسکون ثانی وضم نون وسکون واو ثانی بامیم والف وکسر لام ف شرابیہ وعسل

تمنیق الہاء ۔ تمنیق الدال المہملہ

اہلیلج اسود۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر لام وتحتانی

مجہول و فتح لام ثانی و کسر جیم و فتح ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح واو و سکون دال مہملہ ف ہلیلۂ سیاہ ہ زنگی ہڑ ب ای ۲ ق مسہل خ ہندی ش از جرم او یکدرم تا دو درم و در مطبوخ از ہفت درم تا دہ درم ص عسل گ گویند و روغن زرد ل ہلیلۂ کابلی و در قبض لضعف زن مازو و خس و آن تخم سوود

تمیق الراء المہملہ

ارہر - ف بفتح اول و سکون ثانی و راء مہملہ درخت لسان العصافیر

اہلیلج اصفر - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و تحتانی مجہول و فتح لام ثانی و کسر جیم و فتح ہمزہ و سکون صاد مہملہ و فتح فا و رے ف ہلیلۂ زردہ ہڑ زنگی کاب ای ۲ مسہل صفرا و مقوی دل و معدہ خ فربہ ش از جرم از سہ درم تا پنجدرم و در مطبوخ از ہفت درم تا دہ درم و تا بست درم ص قند یا ترنجبین یا آب گرم یا عناب ل پوست انار -

اہمر ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و راء مہملہ م شنگال

تمیق الطاء المہملہ

اہلال القسط - بکسر اول و سکون ثانی با لام و الف و ضم لام ثانی و سکون لام ثالث و ضم قاف و سکون سین مہملہ و طاء مہملہ ف توغ از باد رنجبویہ است -

تمیق الکاف

اہک - ف بمد اول و فتح ثانی و سکون کاف ہ چونا ق مفرح و شستہ او اکال -

تمیق التحتانی -

اہلیلج کا - بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی مجہول و فتح لام ثانی و کسر جیم با کاف و الف و ضم موحدہ و کسر لام ثالث ف ہلیلۂ کلان ہ انبلا ہڑ ب ای ۲ ق مسہل سودا خ فربہ کلان و گران کہ در آب فرو رود ش پنجدرم تا دہ درم ص عسل ل ہلیلۂ سیاہ و ہموزن آن آملہ -

آہوری - ف بمد اول و ضم ثانی و واو مجہول و کسر راء مہملہ و سکون تحتانی م خردل ہ رائی -

تمیق التحتانی و تمیق الالف

ایرسا - یونانی بکسر اول و سکون ثانی و راء مہملہ و سین مہملہ ف بیخ سوسن آسمانگونی برگ او برنگہای زرد و سفید و بنفش و آسمانگون آمیختہ است و ایرسا بمعنی قوس قزح ست و این مشابہ باوست طبع ی ۲ ق منضج مفتح ملطف مدر لل محلل اوساخ قروح خ بیخ سیاہ صلب بسیار گرہ خوشبو ش دو درم ص عسل یا ربوب حامضہ ل دو دانگ وزن آن مازریون و سہ وزن آن لبن اللقاح یا کزمازک گویند ہموزن آن زراوند و دو وزن سنبل بوزن آن کثیرا کہ الشبہ از جرم سرشتہ باشند

ایلیا - بکسر اول ثانی مجہول و سکون لام و واو و الف ع عبیر مقل ازرق ہ سلگی و زعفران ل جعفر تربد و سقمونیا

تمیق الفوقانی -

اُنخشتب - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون خاء معجمہ و ضم شین معجمہ و سکون فوقانی م زر و سیم و مس و آہن و روی و جز آن و اسرب و ارزیر و امثال آن ع فلز -

تمیق الراء المہملہ

ایشگر - ہ بکسر اول و سکون ثانی و خفا نون و ضم کاف

فارسی ف شنگرف ل شابنج دم مار سنگ و سفید آب۔

تمییز العین المہملہ

اید ۔ ع۔ رومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و سکون عین مہملہ ع دم الاخوین ف خون سیاوشان ہ ہیرا دوکھی و گویند زعفران

تمییز اللام

ایل ۔ ع۔ بکسر اول و فتح ثانی مشددہ ف گوزن گویند و گاو کوہی گویند گوزن زرد رنگ کہ بکنار چشمہ ہا و رود ہا و صحرا باشد

تمییز النون

ایرسون ۔ ف۔ بکسر اول و سکون ثانی و راء مہملہ و ضم سین مہملہ و سکون واو و نون ع طلق ف برفک ہ ابرک ۔

ایرقیون ۔ بکسر اول و سکون ثانی و فتح راء مہملہ و نون و ضم تحتانیہ و سکون واو ف بنفشہ۔

ایرقان ۔ بکسر اول و سکون ثانی و راء مہملہ با قاف و الف م حناص کثیر اولعاب بزر قطونا ل روغن مرزنجوش۔

ایرن ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مہملہ ف ۔ درخ۔

ایرون ۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مہملہ و سکون واو ن گوگرد زرد ل روغن سداب و مغز گوزگان

ایقاقیص ۔ بفتح اول و سکون ثانی و قاف و الف بکسر قاف ثانی و سکون تحتانی ع عود مس سکنجبین و کافور نگی ب۔

ایہقان ۔ بفتح اول و سکون ثانی ہا با قاف و الف م جرجیر بیابانی ہ جنگلی ترہ را۔

بر تمیم الباء الموحدہ و تمییز الالف مع تمییز الالف

باجرا ۔ ہ بموحدہ و الف و سکون جیم و فتح راء مہملہ و الف غلہ ایست مشہور ف گاورس۔

بادردا ۔ بموحدہ و الف و سکون دال مہملہ و فتح راء مہملہ و دال مہملہ و الف م بیرون زرد بریکجا

باقلا ۔ ع۔ بموحدہ و الف و کسر قاف و لام و الف ہ بکلا و دال باہن بدبع و گویند ب ای ہ دو قسم است ہندی کہ اورا سیم گویند ق قابض نفخ محلل سبی خ فربہ بزرگ خشک ش دو درم ص صعتر ناش۔

بالا ۔ ہ بموحدہ و الف و لام و الف مشہور با زیچہ کہ اطفال گاہ از خشخاش سازند و برہ بالا را نیز گویند۔

باجنہ گکوڑا ۔ ہ بموحدہ و الف و خفا نون و فتح جیم و ہا ہندی و فتح کاف اول و ضم کاف ثانی و واو مجہول و راء ہندی و الف ثانی و وار ہندی ست۔

بانسا ۔ بموحدہ و الف و خفاء نون و سین مہملہ و الف ثانی م اڑوسا

تمییز الفوقانی۔

باردست ۔ بسکون راء مہملہ و فتح دال مہملہ و سکون سین مہملہ فوقانی م آبنوس۔

تمییز الجیم

بابونج ۔ ع بموحدہ و الف و ضم موحدہ ثانی و سکون واو و فتح نون و سکون جیم ف بابونہ ہ مرہتی و سونہلی طبع حکمی ق ضعف محلل مفتح خ بزرگ تر و گلش بلقیقہ و گویند شقال ص عسل ب روغن گل ل بریکجا نسف و یا اکلیل الملک۔

بادروج ۔ ع بموحدہ و الف و دال مہملہ ساکنہ و ضم راء مہملہ

وسکون واو جیم نوعے از ریحان ست کہ در کوہہا روید
تر، ترہ خراسانی م بابری و بابچی کہ تلسی جنگلی ہست ط
ح ای محلل و مقوی مفرح دل و حابس م خ خوشبو تازہ
باشد ش ادخم اودو درم صر نقیۃ الزہرال مر زنجوش یا بادرنجبویہ
بادرنج۔ بموحدہ والف وکسر دال مہملہ والف وفتح نون و
سکون جیم ف جوز ہندی و نارگیل ہ ناریل وکھوپرہ۔
بارج۔ ف بموحدہ والف وفتح رار مہملہ م سنگ انگورہ۔

تمنیق الجیم الفارسی۔

باغچ۔ ف بموحدہ والف وفتح غین معجمہ وسکون جیم فارسی م انگور یم نیم پختہ

تمنیق الدال المہملہ۔

بادآورد۔ ف بسکون دال مہملہ ومد ہمزہ وفتح واو وسکون
رار مہملہ ودال مہملہ ثانی ع شوکۃ البیضاء ہ دہماہا وجاانساطا
ح ی اگویند بانج ادب ی ۲ ق مخفف خ سفید ورق
تازہ ش یکدرم ونیم ص افسنتین یا تخم کاہول شاہترج۔
باراہی کند۔ ہ بموحدہ والف ورار مہملہ والف ثانی وکسر ہا
وسکون تحتانی وفتح کاف وخفار نون ودال مہملہ وبہ دن ہا
باراہی کند نیز آمدہ م بیخ ست ہندی۔
بازرودع بموحدہ والف وار مہملہ وفتح زار معجمہ وسکون دال
م قسم ف بیروزہ بریجا طح ۳ ی ۲
بارود۔ سریانی بموحدہ والف وضم رار مہملہ وخفار واو دال ف حرکت فعنی

تمنیق الرار المہملہ

بالبسر۔ بموحدہ والف وفتح موحدہ ثانی وفتح سین مہملہ
وسکون رار مہملہ ف برگ سنارکی۔

تمنیق السین المہملہ

بابلس۔ بسکون موحدہ ثانی وفتح لام وسکون سین مہملہ خشخاش
بالنس۔ ہ بموحدہ والف وخفار نون وسین مہملہ ف سب
طب ق بلین۔
باسکوس ف بسکون سین مہملہ وضم موحدہ وسکون واو م مرزنگوش
باطس۔ یونانی بموحدہ والف وکسر طار مہملہ وسکون سین مہملہ ع
علیق و لبضم طار مہملہ م بالنگ ہ توت وبجور بہا۔
بالوس۔ ف بموحدہ والف وضم لام وسکون واو وسین مہملہ کافور سحر قند بیان
باتش۔ ف بموحدہ والف وضم فوقانی م ترنج۔

تمنیق الطار المہملہ

باط باط۔ بسکون ہر دو طار مہملہ ہ ار ہر کہ نخلۃ البیت مشہور

تمنیق القاف

بارق۔ بموحدہ والف وضم رار مہملہ وسکون واو وقاف
ف سفیدہ قلعی ہ بنگ۔

تمنیق الکاف

بانک۔ ف بالفتح نون وسکون کاف ع حب البان۔

تمنیق الکاف فارسی۔

بادرنگ۔ ف بموحدہ وسکون دال مہملہ وفتح رار مہملہ و
سکون نون وکاف فارسی م نوعی از خیار و ترنج۔
بارتنگ۔ ف بموحدہ والف وسکون رار مہملہ وفتح فوقانی
وسکون نون وکاف فارسی ع۔ لسان الحمل۔
بالنگ۔ ف بموحدہ والف وفتح لام وسکون نون و
کاف فارسی م نوعی از ترنج است کہ بغایت نازک و شیرین باشد

ه بجورا دنیز بادرنگ۔

بای برنگ ه۔ بموحده والف وکسر تحتانی وموحده ثانی وفتح راء مهملہ وخفاء نون وکاف فارسی ف برنگ کابلی

تمنیق اللام

باگل۔ ف بموحده والف وفتح کاف فارسی وسکون لام م آب نیگم

بال۔ ف نوعی از ماهی بزرگ کہ در دریای فرنگ بهم رسد و فساد بسیار کند وگوشتش خوش مزه بود ع مار العسل م دل

تمنیق المیم

بادام۔ ف بموحده الف دال مهملہ والف ثانی ومیم ع لوز

تمنیق النون

بانگان۔ ف بکسر فوقانی وسکون نون باکاف فارسی الف ونون ثانی م بادنجان ه بلیگن وبهانٹا۔

بادنجان ف بکسر دال مهملہ وسکون نون باجیم والف م بلنگن وبهانٹا طح ی ۲ ق مجفف خ شیرین تازه ص وغنها

بادیان۔ ف ه سونف۔

بارسطاریون۔ یونانی بموحده فارسی والف وکسر راء مهملہ وسکون سین مهملہ باطاء مهملہ والف ثانی وکسر راء مهملہ ثانی وضم تحتانی وسکون واو ونون م نوعی از رعی الحمام۔

باران۔ بفتح راء مهملہ پوست پنبه ه زمہ۔

بان۔ ف بموحده والف ه بکائن طح ی ۲ ق مجلی ملین شش یکدرم ص رازیانہ ل حب الآس دو ٹانک ونیم وزن سلیخہ باده یکوزن آن لبیاسہ۔

تمنیق الواو

باتو۔ ف بموحده والف وضم فوقانی وسکون واو م ونیز ع حب السلاطین ه جمال گوٹہ وترنج را نیز گویند۔

بارو۔ ه بموحده والف وضم راء مهملہ وسکون واو ع گل ف ریگ طب

باشو۔ ف بموحده والف وضم شین معجمہ و واو مجهول م چلپاسہ۔

بالنگو بموحده والف وفتح لام وسکون نون وضم کاف فارسی و واو م بادرنجبویہ۔

تمنیق الهاء

بابلہ بضم موحده ثانی وفتح لام وخفاء هام میوه سائلہ سلاریر

بابوسہ بموحده والف وضم موحده ثانی وسکون واو وفتح سین مهملہ وخفاء ها

بابونہ۔ بموحده والف وضم موحده ثانی وسکون واو وفتح نون م اقحوان ه مرہٹی۔

باخہ۔ ف بفتح خاء معجمہ م سنگ پشت ه کچهوا۔

بادرنجبویہ۔ ع۔ بموحده والف وسکون دال مهملہ وفتح راء مهملہ وسکون نون وفتح جیم وضم موحده ثانی و واو مجهول وفتح تحتانی م بادرنبویہ و بادرنگ و ترنجان وقبارا ترجیبہ نیز گویند ف۔

بالنگو۔ ه رام تلسی طح ی ۲ ملطف محلل مقوی دماغ و معده ومفرح دل ومسهل سوداخ تازه ش از آب ولسبت درم واز خشک او دو مثقال وگویند ده درم ص صمغ عربی

یاربیلس ل نخون آورشبم وچهار وزن او پوست اترج یا تخم اترج۔

بادرونہ۔ ف بموحده والف وسکون دال مهملہ وضم راء مهملہ وسکون واو وفتح نون م بادرنجبویہ۔

بالوایہ۔ ف۔ بموحده والف وسکون لام وفتح الف وفتح تحتانی وخفاء هام پرستوک۔

تمنیق التحتانی

بایاری۔ سریانی بہر دو موحدہ و بہر دو الف و کسر رار مہملہ و سکون تحتانی ف فلفل سیاہ ہ کالی مرچ۔

باںجی۔ ہ بسکون ا موحدہ ثانی و کسرہ جیم فارسی م باورچ

باجی۔ ہ بموحدہ و الف و کسر جیم و سکون تحتانی ع البقر ف شورہ چنانچہ در تیم الالف و تمنیق الرار المہملہ ذکر یافتہ

بادنجان دشتی۔ ف بکسر دال مہملہ و سکون نون و فتح جیم و الف و کسر نون ثانی و فتح دال مہملہ ثانی و سکون شین معجمہ و کسر فوقانی ہ کٹائی بزرگ۔

باریہی۔ ہ بموحدہ و الف و سکون رار مہملہ و کسر ہا و مہملہ و یار تحتانی م ع جدوار نربسی۔

باقلای قبطی۔ بکسر قاف بالام و الف و کسر تحتانی و قاف ثانی و سکون موحدہ و کسر طار مہملہ م جامسہ۔

باقلای مصری۔ بکسر میم و سکون صاد مہملہ و کسر رار حا م ومن

تمنیق البار الموحدہ و تمنیق الالف

بغبار۔ ع بفتح اول و سکون ثانی با غین معجمہ و الف ف طرطاہ توتاہ سوا۔

تمنیق الرار المہملہ

ببر۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون را مہملہ م جانور صحرائی شبیہہ بگربہ کہ دم ندارد و دراز کوشش پیچ ستین سازند و آنرا وبر نیز نامند

تمنیق اللام

ببول۔ و بفتح اول و ضم موحدہ ثانی و سکون واو و لام ف درخت مغیلان م کیکر۔

تمنیق الہار

ببرالیہ یونانی بضم اول و سکون ثانی و رار مہملہ و الف و فتح لام و خفار یام م زراوند طویل۔

تمنیق التار الفوقانی و تمنیق الالف

تبھوا۔ ہ بفتح اول و ضم ثانی و اظہار ہا و واو و الف ع قطف و سرمق

تمنیق البار الموحدہ

تبلاب۔ ف بضم اول و کسر تیز و سکون ثانی بالام و الف و موحدہ ثانی م گل خرپا و آنرا کوزہ مخ نیز خوانند۔

تمنیق العین المہملہ

بتع۔ ع بضم اول و سکون ثانی و عین مہملہ ف شراب مست کنندہ

تمنیق الجیم و تمنیق الالف

بجورا۔ ہ بکسر اول و فتح جیم و سکون واو و رار مہملہ و الف ع اترج

تمنیق الجیم الفارسی

بچ۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی ع وج طاح او بفتح اول و سکون جیم ف پالایش آب و شراب و امثال آن و بضم اول ف بزو بکسر اول ف برنج۔

تمنیق الرار المہملہ

بجیسار۔ ہ بکسر اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و سین مہملہ و الف و رار مہملہ م درخت ہندیست۔

تمنیق الکاف الفارسی

بجربھانگ ہ بفتح اول و ثانی مشدد و سکون رار مہملہ و موحدہ ثانی و اظہار ہا و الف و خفار نون و کاف فارسی م تنباکو طرح ہی بھق مخدر مقوم حرشیر۔

تمیق اللام

بجال - ف بضم اول و فتح جیم و الف نام انگشت

تمیق المیم

بجم بفتح اول و سکون ثانی و میم ع ثمرة الطرفاء گز مازو و مائین

تمیق الطفار الهندی

بجر کنده - ه بفتح اول و ثانی مشدده و سکون رای مهمله و فتح کاف فارسی و خفای نون و دال مهمله سوزن -

تمیق الخاء المعجمه و تمیق الفوقانی

بخجات - یونانی بفتح اول و سکون خای معجمه و فتح فوقانی تا جیم و الف و فوقانی ثانی ف گشته ه رت سگا -

تمیق الراء المهمله

بخور - ف بضم اول و ثانی و سکون واو و رای مهمله مرکب لبنی ع میعه سائله ه سلارس ص مصطگی ل روغن یاسمین -

تمیق المیم

بخسم - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم سین مهمله شیر خشت یا عنبر ... از گندم گاو زبان جو یا ... دیگر ... ساخته

بخور مریم - ع بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر رای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله ثانی و فتح تحتانی و سکون میم ثانی نام شجره ... آن از ... است و آن نوعی از اشنان ... ط ... گوید ... قطع ... رنگ ... ساده ... شمس تا ... سیم ... -

تمیق الهاء

بجته - بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و خفای ها نام گوسفند

و بهر سه ساله ع عنابان و غیره ببیضیر

بجلیه - ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح لام و خفای ها نام خرقه

تمیق الدال المهمله و تمیق الالف

بدهارا - بکسر اول و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و رای مهمله و الف ثانی دوای هندیست طرح ق ملین -

تمیق الجیم

بدیج - ف بفتح اول و بعضی ضم اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ع هلیله ص عناب کوهستان ل عنقود یا ...

تمیق الدال المهمله

بداری کند - بکسر اول و فتح ثانی و الف و کسر رای مهمله و سکون تحتانی دوای هندیست -

تمیق الکاف

بدیدک و بدک - ف بضم هر دو موحده و سکون دال مهمله اول و فتح دال مهمله ثانی در لغت اول و ضم اول و فتح ثانی در لغت ثانی ع ... هدهد -

تمیق اللام

بدهل - ه بفتح اول و سکون دال مهمله هندی و فتح ها و سکون لام نام میوه هندی ... بهت بشکل ... -

تمیق المیم

بدهم - ه بفتح اول و سکون ثانی و میم ... در ... ال بید ... سعودی ... بادام ...

تمیق النون

بدسقان - یونانی بفتح اول و ثانی و فتح سین مهمله و قاف ...

والف ثانی و نون ف بدسکان ل کشت برکشت۔

بدلون۔ ہ بکسر اول و سکون ثانی ہندی و ضم لام و سکون واو و نون ف ثمک سیاہ طرح۔

بدلیون۔ سریانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو م منقل د گوگل۔

تمنیق الرار المہملہ و تمنیق الالف

برتا۔ بفتح اول و سکون ثانی و نون و الف م خما۔

برنج مکراٹ۔ بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و کسر جیم و فتح میم و سکون کاف با رار مہملہ ثانی م چاول سرخ داوری کہ خودرو بشکست

برہٹیاہ۔ بکسر اول و فتح ثانی و سکون ہا و فتح فوقانی ہندی و تحتانی م کٹائی بزرگ۔

بر ہلیبا۔ بفتح اول و سکون رار مہملہ و کسر ہا و سکون لام و تحتانی عرار زیانہ ہسولف

تمنیق الموحدۃ الفارسی

برنجاسپ۔ ف بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون با جیم و الف و سکون سین مہملہ و بار موحدہ فارسی م بوی مادران

تمنیق الفوقانی

برغستشت۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمہ و سکون سین مہملہ با شین معجمہ و فوقانی م گیاہیست سبز کہ مانند اسپناخ ست آنرا داخل آش سازند و خودرو بود آنرا شیر ینیز گویند و بیشتر در زراعت گندم و دیگر غلات و کنار جوی آب بہم رسد

تمنیق الدال المہملہ

برچھکندہ۔ ہ بکسر اول و ثانی و سکون جیم فارسی و اظہار ہا ہندی و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مہملہ م بنداو۔

تمنیق الرار المہملہ

برّہ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و رار مہملہ مشدد و ن گندم و رنگ گون

بڑہ۔ ہ بکسر اول و سکون ثانی ہندی شجر معروف ہندی ست ع۔ ذات الذوائب نیز خوانند۔

تمنیق الفار

برچاف۔ ف بضم اول و سکون ثانی با جیم فارسی و الف و فا م غلہ جلاب و مانک۔

برنجاسف۔ بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و جیم و الف و سین مہملہ و فار قیصوم برنجاسک و بیی مادران کہ قسمی از افسنتین است گندہ بال

تمنیق القاف

برقوق۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون واو و قاف ثانی ف شفتالو د خوبانی۔

برواق۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو و سکون الف و قاف ف گیاہ سریش۔

تمنیق الکاف

برتاسک۔ ف بفتح اول و سکون ثانی با فوقانی و الف و فتح سین مہملہ م برنجاسف۔

برنجمشک۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم و کسر میم و سکون شین معجمہ و کاف م بالنگو۔

بروشک۔ ف بضم اول و ثانی و سکون واو و فتح شین معجمہ م خاک

تمنیق الکاف الفارسی

برنگ۔ بفتح اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی ع برنج کابلی

تمنیق اللام

برغول - بفتح اول وسکون ثانی وضم غین معجمه وسکون واو ولام ف گندم ه گیهون گوبندط دراگرم دور ۲ ی او در ۳ سج

تمنیق المیم

برقوم - بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وسکون واو ومیم ف خرمای خشک که بگیرد گرمی چسپدم خرما بیرون -

بردوسلام - ع بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مهمله وفتح واو وسین مهمله ولام والف وضم میم م سنونی ورق بارتنگ

برشوم - بفتح اول وضم نیز وسکون ثانی وضم شین معجمه وسکون واو ومیم بلغت اهل گنجد ع قصب ف نی -

برم - ع بفتح اول وثانی م شگوفه درخت مغیلان -

برنبدکام - ف بکسر اول وثانی وسکون ونون ودال مهمله باکاف والف ومیم م بابونه گاو -

تمنیق النون

برسان - ف بفتح اول وسکون ثانی با سین مهمله والف ونون هیم نوعے از دوشاب خوشبو -

برسن - بکسر اول وسکون ثانی وضم سین مهمله فپنبه

برنان - ه بفتح اول وسکون ثانی با نون والف م شجر بیست که درهند دویار اجمیر از و تسبیح سازند

تمنیق الواو

برشیاندارو - بفتح اول وسکون ثانی وکسر شین معجمه وتحتانی والف وخفا نون بادال مهمله والف ثانی وضم زای مهمله وسکون واو عصی الراعی طب ۲ ی ۳ گویند رص بسدل عنب الثعلب یا لسان الحمل یا نیموران آن خرفه

تمنیق الهاء

برلبته - ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده ثانی وسکون سین مهمله وفتح فوقانی وخفا هاء جما وهرچه بفیزاید منجی باشد

برده - بکسر اول وسکون ثانی ودال مهمله یار هندی دوائی است

برهوه - ف بفتح اول وسکون ثانی وضم ها وواو مجهول وها م صابون ط ۳ گرم وخشک گویند رافع قولنج ومخرج کرم مقعده در بول

بریزه - ف بکسر اول وثانی وتحتانی مجهول وفتح زاء معجمه وخفا ها صمغی ست شبیه مصطگی وسگ وخشک بو ومانند حسیل وتیز لو باشدم بارزده بریجا وگنده بیرزده ص روغن بنفشه لخ

تمنیق التحتانی

برودی - ع بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانیه م لوخ که درکنج می اندازند و در مصر ازو کاغذ سازند ف تنک ه تیراب طب ی ۲ ق مجفف و بزبان فارسی نوعی از خرمای لطیف که آنرا سنگ اشکنک نیز خوانند وظرف سنگی -

برطانیقی - بفتح اول وسکون ثانی وطا مهمله والف وکسر نون وسکون تحتانی وکسر قاف ف بستان افروز وتاج خروس ه مرایا

برعوثی - بفتح اول وسکون ثانی وضم عین مهمله وسکون واو وثاء مثلثه ع بزر قطونا ه اسبغول -

برغنتهی - ه بفتح اول وثانی وخفا نون وکسر موحده ثانی وخفا ها زبیب

بریح کابلی - ع بفتح اول وثانی وسکون تحتانی جیم وکاف والف وضم موحده ثانی وکسر لام ویاء برنگ ه بالی برنگ ط ح ۲ ی ۲ ق قابض وقاطع دیدان خ کوچک سرخی مائل شر مح رم باشیر تازه ص کیترال ترس یا دوو زلن آن قینیل -

برروقی ـ بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر فوقانی م بکھان بید

تحقیق الزاء المعجمہ و تحقیق الالف

بزر القثا ـ ع بفتح اول و سکون زاء معجمہ و ضم راء مہملہ و سکون لام و فتح قاف یا شلثہ و الف ف تخم خیار ککڑی کے بیج ہ سرد تر فربہ ص سکنجبین ل تخم بادرنگ

بزر الہندبا ـ ع بکسر ہا و سکون نون و ضم دال مہملہ و موحدہ و الف ف تخم کاسنی ط مع اح ب ی ۳ خ سیاہ فربہ بستانی ش دو درم تا سہ درم ص سکنجبین ـ

بزر القبلۃ الحمقا ـ ع بکسر راء مہملہ و فتح موحدہ ثانی و سکون قاف و فتح لام و ضم فوقانی و سکون لام ثانی و حاء مہملہ و فتح میم و قاف ف تخم تورک و خرفہ ہ لونیا کے بیج ـ

بزر قطونا ـ ع بفتح اول و سکون زاء معجمہ و کسر راء مہملہ و ضم قاف و طاء مہملہ و سکون واو و نون ف بنگوہ اسبغول ط ب ی ۲ گویند ۳ گویند مع ری لہ ق راد ع خ سرخ سیاہی مائل فربہ گران کہ در آب فرو رود ش از دو درم تا سہ درم ص کتیرا ل حب الکہفر جل یا تخم لسان الحمل یا بزر المرو و در بعض تخم خرفہ

تحقیق الموحدہ

بزر السداب ـ ع بضم راء مہملہ و ضم سین مہملہ مشددہ و دال مشددہ و الف و سکون موحدہ ثانی ف تخم سداب ط ی ۳ خ سیاہ فربہ ش یکدرم تا دو درم حبت فواق بلغمی مضر ابہر تجویز شود بہ شیرہ و کتیرا یا عسل ل سداب

بزر الحنب ـ ع بفتح اول و زاء معجمہ و ضم راء مہملہ و سکون لام و فتح زاء و قاف و سکون نون مشددہ و موحدہ ف شہدانہ و تخم بنگ

ہ بجیا کے بیج ط ۲ تر د خشک ش خشخاص و سکنجبین ـ

بزر الکرنب ـ ع بسکون لام و فتح کاف و سکون راء مہملہ و فتح نون ف تخم کلم ط ع ی خ تازہ فربہ ـ

تحقیق الفوقانی ـ

بزر الشبت ـ ع بکسر شین معجمہ مشددہ و موحدہ و سکون فوقانی ف تخم شبت ہ سوئے کے بیج ط ح ی ۲ گویند مع ق منقی معی خ فربہ ش دو درم ص عسل ل نہ وزن آن شبت

بزر الفنجنکشت ـ ع بسکون لام و فتح فا و سکون نون و فتح جیم عربی و سکون نون ثانی و ضم کاف فارسی و سکون شین معجمہ و تحتانی ہ سنبھالو کے بیج ط ح ی ۲ گویند ۳ خ فربہ ش دو درم ص شیر بز ـ

بزر اللقت ـ ع بکسر لام مشددہ و سکون قاف تخم شلغم ط ع ر خ سرخ فربہ ش دو درم ص بزر البنج ل بزر الرطب یا تخم خرد دو وزن او ـ

تحقیق المثلثہ ـ

بزر الکراث ـ ع بضم کاف و راء مہملہ مشددہ و الف و شین مثلثہ ف گندنا ط ح ی ۳ گویند ۲ و آن بعینہ بلخیدہ ماند بسیار سیاہ خ شامی تازہ فربہ ش از یکدرم تا دو درم ص عسل ل جرجیر

بزر الکشوث ـ ع بضم کاف و شین معجمہ و سکون واو و شین ف داحوز کے بیج ط مع ا ح ب ی خ فربہ ش دو درم ص عسل ل بزر ہندبا یا چہار دانگ وزن آن افسنتین ـ

تحقیق الجیم

بزر البنج ـ ع بسکون لام و فتح موحدہ و سکون نون جیم

ف تخم بنج ه اجوائن خراسانی طا سیاه ادب ی ۳ سفید
ادب ۳ ی ۲ ق قابض حابس خون وحیض غ سفید و البلغر
سرخ ش از یک دانگ تا دو دانگ ص عسل و ق کردن
با آب گرم و روغن و عسل ل افیون یا لفاح و خشخاش

بزر الرازیانج ع - با رای مهمله مشدد و الف و سکون
زای معجمه با تحتانی و الف ثانی و فتح نون ف تخم بادیان ه
سونف کے بیج ل انیسون و تخم شبت در ربع آن رازیانه و الجزر

بزر الکاکنج ع - بسکون لام با کاف و الف و سکون
کاف ثانی و فتح نون ف تخم ۶ و سک در پرده -

برغنج - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم غین معجمه و سکون
نون گویند که درختیست یکساله میوه یا مغز بار آورد و بجیار
بی مغز و آن مغز دار را پسته گویند و بی مغز را باین نام خوانند

	تمیق الخاء المعجمہ	

بزر الاسفاناخ - ع بسکون لام و کسر همزه و سکون
سین مهمله و فتح فا با نون و الف و خاء معجمه ه تخم ساگ پالک
طب رخ ملین پیرخی ش یکدرم ص طین مختوم -

بزر البطیخ - ع بسکون لام و کسر موحده و طاء مهمله مشدد
و سکون تحتانی ف تخم خربزه طاح ر ه گوبند ی ا ق خشک
مفتت مغشی و مقوی رخ شیرین ش دو درم تا پنج درم
ص عسل ل بادیان و سرکه و آب انار ترش ل ب چلغوزه

	تمیق الدال المهمله	

بزر الرشاد - بفتح را مهمله مشدده با شین معجمه و الف
و دال مهمله ع - حب الرشاد ف تخم تره تیزک ه ہالون کے بیج

بزر القثد - ع بسکون لام و فتح قاف و مثلثه و دال مهمله
ف تخم خیار بالنگ ه کھیرے کے بیج طا ب سرخ فربه خود
از خیار زه ش از پنجدرم تا ده درم ص کتیرا یا سکنجبین ل تخم خیارزه

بزر الورد - ع بسکون لام و فتح واو و سکون رای مهمله
و دال ف تخم گل که زر گویند و آن زریست که میانه گل است
طا ب ی ق قابض و حابس خون رخ ناخوشی از گل فارسیا
ش ده درم ص کتیرا و انیسون ل صمغ عربی -

	تمیق الراء المهمله	

بزر الجرجیر - ع بسکون لام و کسر جیم و سکون را مهمله
و کسر جیم ثانی و سکون تحتانی و را مهمله ثانی ف تخم کهنزک
ه ترمرا طاح ی ۳ گویند ق مقوی مبهی مغشی بستانی ش
دو مثقال ص کتیرا ل خردل یا تخم انجره یا خصی الثعلب یا دوتین آن کنند

بزر الجزر - ع بسکون لام و فتح جیم و زای معجمه ف تخم زردک ق مقوی منی

بزر العصفر - ع بسکون لام و فتح عین مهمله و سکون صاد و فتح
فا و را مهمله ف خسکدانه ه گوکهرو و کسنبه یا کرکے بیج -

	تمیق الزاء المعجمه	

بزر باز - ع ب بفتح اول و سکون زای معجمه با موحده ثانی و
الف و زای معجمه ثانی م بسباسه ه جاوتری -

	تمیق السین المهمله	

بزر الخس - بسکون لام و فتح خاء معجمه و سکون سین مهمله
ف تخم کاهو طا ب ی رخ سیاه فربه بستانی ش از یکدرم
تا دو درم ص مصطگی ل دم الاخوین -

بزر بلا سقلیس بفتح موحده و کسر همزه و لام و الف و فتح سین معجمه

قاف وفتح نیز وسکون تحتانی وسین مہملہ ثانی ف تخم ترہ تیز

تمیق الضاد المعجمہ

بزر الحماض - ع بفتح حا مہملہ وسیم مشددہ والف و ضاد معجمہ ف تخم ترشاہ جو کی کے بیج طب ی ۲ خ فربہ سیاہ مائل بسرخی ش ۳ ورم ص تخم رازیانہ باکرفس ل تخم الحماض بستانی

تمیق الراء المہملہ

بزر المرط - ع بفتح میم وسکون طاء مہملہ م حب القلقل ف انار دانہ دشتی ۵ درم ۳ گرم وتر ص سکنجبین -

تمیق الغین المعجمہ

بزر غ - ف بفتح اول وثانی وسکون غین معجمہ م وزغ و شکل و بک دغول ۵ تخم غ -

تمیق الکاف

بزراق - ح بضم اول و ثانی والف قاف م لعاب بزر قطونا

بزر السرق - ع بکسر سین مہملہ وفتح نیز وسکون را مہملہ وفتح میم وسکون قاف ف تخم قطف بتھو کے بیج طب ح ب ی اگویند ح

بزر السلق - ع بفتح سین مہملہ مشددہ وسکون لام وقاف ف تخم چقندر طب ص سکنجبین ل تخم خطمی ح

تمیق الکاف

بزرک ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح را مہملہ وسکون کاف ح - بزر کتان ہ اسی -

بزسک ف بضم اول و کسر ثانی و سکون سین مہملہ ع عدمرہ مسوں

بزک ف بضم اول و فتح ثانی جانور یست سیاہ رنگ کہ سبو مانند باشد و شبہا در کنار آب بر سر درخت نیز نشیند و آواز بلند کنند

تمیق اللام

بزر البصل - ع بسکون لام و فتح موحدہ و صاد مہملہ و سکون لام ثانی ف تخم پیاز طب ح می ش تا ۲ درم ل تخم زن ان تخم شلغم و تمیوران است و وزن تخم گندنا و یا تخم بزر الجزرہ

بزر الفجل - ع بسکون لام و ضم فا و سکون جیم ف تخم ترب مولی کے بیج طب ۳ می ۲ ق مقی مسہل خ فربہ ش دو درم ص کشنیز یا سپستان و شکل حب الرشاد -

بزر لسان الحمل - ع بکسر را مہملہ و لام و فتح سین مہملہ و الف و ضم نون و سکون لام ثانی و فتح حا مہملہ و میم ف بارتنگ خوب کلان طب می خ فربہ سیاہ سرخی مائل ش سہ درم ص ل تخم حماض بستانی -

تمیق المیم

بزر الخمخم - ع بضم ہر دو خا معجمہ و سکون ہر دو میم ف شفترک و گویند حب القلقل است واللہ اعلم -

بزر النمام - ع بفتح نون و میم مشددہ و الف و میم ثانی ف تخم شیبزہ بر نان کے بیج خ سیاہ بستانی ش سہ درم ص کتیرا ل تخم کتان و باد در تجربہ -

تمیق النون

بزر الریحان - ع بفتح را مہملہ مشددہ ثانی و سکون تحتانی و فتح حا مہملہ یا الف و نون ف تخم ریحان طب ح ی گویند معر و گویند ح ب ق قالفن خ سیاہ فربہ کوچک خوشبوی ش یک مثقال با آب سرد یا گلاب ص تخم گوش ل در تجربہ بزر الورد

بزر الکتان - ع بسکون لام و فتح کاف با فوقانی مشددہ

والف ولتون ف بزرگ۔ اسی طرح امیر ری ۲ گویند
سع ۲ ح ب ۳ گویند بری ای ق طین مفتح منضج خام زرد
فربہ ش سہ درم ص غسل ل علیہ یا عصارۂ یا قلا۔
بزرالماذریون۔ ع تخم شبت طار روق متقمی۔
بزرالبلیون۔ ع بفتح با و سکون وضم تحتانی وسکون واو
ف تخم مارچوبہ ناکدونکے بیج طرح رہ خ بستانی ش
دو درم ص غسل ل در تحریک باہ حب القاقلی ونیموزن
تودری ونیموزن شقاقل جہت بیماری مثانہ نیموزن تخم
کاکنج دو دانگ وزن آن محلب متقشر وشش یک آن
عنب الثعلب وگویند بلیون وحنظل۔

	تمیق الواو	

بزرالمرو۔ بفتح میم وسکون را مہملہ وواو مجہول ف تخم
مرو رتنکہ مرواد کنوچا طرح سخ تازہ وفربہ
سرخی مائل ش دو درم ص گلنار ل بزرکتان یا بزرقطونا

	تمیق الہاء	

بزرالانجرہ بفتح ہمزہ وسکون نون وضم جیم وفتح را
مہملہ وخفا ہا ف تخم گرسنہ انگن کیسے بیج طرح ی لہ گویند
ی لخ فربہ ش از نیم مثقال تا سہ مثقال یا سہ درم ص کتیرا
ل حرف وقردمانا یا بزرکراث یا بزرجرجیر۔
بزرالخرفہ ع بسکون لام وضم خا معجمہ وسکون را مہملہ
وفتح قاف وہا مہملہ تخم تورک ہ لونیا کے بیج طرب ۳ ر
فربہ ش پنجدرم جہت تپہائی حارہ بکو بند وشیرہ بگیرند ص
قند ل نصف وزن بزرقطونا۔

بزرالبرطیہ۔ ع بفتح را و مہملہ مشددہ وطا مہملہ وموحدہ و
خفاء ہا ف تخم اسپست تخم زنجبہ طرح لخ زرد وفربہ
ش از پنجدرم تا ہفت درم ل بزراللفت۔
بزرالموہ۔ یونانی بضم با وفتح واو والمما یا ثنائی ف تودری
بزرغسمیہ ف بفتح اول و ثانی وسکون غین معجمہ وفتح میم
مہملہ ونیم وخفاء ہا م سبزی باشد مانند ابریشم کہ در میان آب
بہم رسد و بزبان شیراز جل کہ یا مند ع طحلب سیال وسوار
بزرنجیہ۔ ف بضم اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وفتح جیم فارسی
وخفاء ہا م بزرنجیہ ع حلوان۔
بزرلشیہ ف۔ بضم اول وکسر ثانی وتحتانی مجہول وفتح شین
معجمہ وخفاء ہا م گنجد ہ تل وتلی ہ تا غسل ل روغن بادام

تمیق التحتانی

بزرالبجزالبری۔ ع۔ بسکون لام وفتح جیم وزاء معجمہ
ثانی وضم را مہملہ ثانی وسکون لام وفتح موحدہ وکسر را مہملہ
مشددہ ثالث وسکون تحتانی مرزد قوف تخم گزر صحرائی۔
بزرالبجرالبستانی۔ ع بسکون لام وفتح جیم وزاء معجمہ
ثانی وضم را مہملہ ثانی وسکون لام ثانی وضم موحدہ ثانی وسکون
سین مہملہ با فوقانی والف وکسر نون ف تخم زرد ک گاجر کی بیج ش یکدرم
بزرالخندقوقی۔ ع بفتح حا مہملہ وگویند خا معجمہ وسکون
نون وفتح دال مہملہ وضم قاف وسکون واو وکسر قاف ثانی وتحتانی
ف تخم اندقوقو طرح ی لخ فربہ ش تا نیم درم جہت گزیدگی
جانوران ص کتیرا کہ معرب آن کتیرا است کہ بہندی گرند نامند ل اشق
بزرالخنازی ی بزرالخطمی ع بسکون لام وفتح خا معجمہ و

موحدہ ثانی مشدد و الف و کسر زاء معجمہ و تحتانی در لغت اول و سکون طاء مہملہ و کسر میم و تحتانی در لغت ثانی ف تخم و سنگ ہ خطمی کے تخم ط معح ہ گویند ب ی ا اخ سیاہ رسیدہ ل از تخم خبازی تخم خیاص بخشش او با گوشت مرغ داوو بیا حارہ

بزر الرازیانج الرومی
ع بفتح راء مہملہ ثانی مشددہ و الف و سکون زاء معجمہ تحتانی با الف ثانی و فتح نون و کسر جیم و ضم راء مہملہ ثالث و سکون واو و کسر میم م انیسون ف بادیان رومی

بزر الرمان البری
ع بضم راء مہملہ مشددہ و با میم مشددہ مفتوح و ضم و کسر نون و سکون لام و فتح موحدہ ثانی و کسر راء مہملہ مشدد ثالث م حب القنقل ف تخم انار دشتی ہ جنگلی انار کے بیج

بزر الکرفس البستانی
ع بسکون لام و فتح کاف و راء مہملہ ثانی و سکون فا و کسر سین مہملہ و سکون ثانی و ضم موحدہ ثانی و سکون سین مہملہ ثانی با فوقانی و ہمزہ و کسر نون ف تخم کرفس بستانی ہ اجموده کے بیج طاح ی ۲ ش سہ درم ص حماما ل فطراسالیون یا دہ یکوزن آن انیسون و نیم وزن آن فطراسالیون

تمنیق الزاء الفارسی و تمنیق النون

ژرن ف بفتح اول و زاء فارسی و سکون نون م زغن

تمنیق المہملہ و تمنیق الالف

بسکھپرا ہ بکسر اول و سکون ثانی و فتح کاف و اظہار ہا و سکون موحدہ فارسی با راء مہملہ و الف دوای مشہور ہند است

تمنیق الجیم

بساتج ف بفتح اول و ثانی با الف و فتح نون گیاہی ست شبیہ ہزار پائی باشد بر توشگز بہا باشد و رنگش بو نا

باشد و چون ورا بشکنند درونش زرد باشد

بستیج ع بفتح اول و سکون سین مہملہ و فتح فوقانی م کندر

بیتیتاج رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر تحتانی و سکون تحتانی با فوقانی ثانی و الف و جیم م خسک ہ گوکھرو

بسفائج م بفتح اول و سکون ثانی با فا و الف و فتح تحتانی و سکون جیم م اضراس الکلب ہ کنگانی د کا نزلہ طاح الف نج ب ۲ گویند ی ا گویند ب کا اق مسہل بلغم و سودا خ سطیر قرنفلی الطعم و درونش بعد از شکستن فستقی باشد دو درم تا پنج درم و گویند با دیگر مسہلات از یک مثقال تا دو درم ص ہلیلہ زرد یا دہ دل بوزن آن افتیمون ہندا نگ وزن دو ہم نمک ہندی گویند سنا ز قرطم و گویند بطبیخ آن باصل السوس انیسون بہت منتن

تمنیق الدال المہملہ

بسد ع بضم اول و کسر نیز و فتح ثانی مشدد و سکون دال مہملہ م بیخ مرجان ف بیخ ذہک ہ مونگے کی جڑ طا ب ا ی ۲ قابض مجفف مقوی مفرح دل و حابس خون نفث سرخ باشد ش از نیم درم تا یک درم ص کتیرا ل کہربا و در حبس دم م دم الاخوین

تمنیق الراء المہملہ

بسر ع بضم اول و سکون ثانی و راء مہملہ خرمای غورہ ہ خرما طا ب ی ۲ ق قابض ش از شراب او یک اوقیہ ص سکنجبین سادہ ل خرنوب

تمنیق الزاء المعجمہ

بستان افروز بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و الف و سکون نون و فتح ہمزہ و سکون فا و ضم راء مہملہ و سکون واو و زاء معجمہ م حلیلیقے ف گل تاج خروس ہ ب ی بق ق تجفیر

در سلیخہ خشک گرم در دوم و تر در اول در دوم و خشک در اول دوم و طاور رزم گویند از تخم او یکمثقال عوض کنند تا زیادہ حرارت

تمنیق السین المہملہ

بسبابس۔ بفتح اول و سکون ثانی و موحدہ ثانی بالف و فتح تحتانی و سکون سین مہملہ ثانی تخم دانہ معرب ع رازیانہ ف بادیان ہ سونف

تمنیق الکاف

بسبک۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون کاف ع اکلیل الملک ہ ابیر

بسنگ ف بفتح اول و سکون ثانی و نون کاف م اکلیل الملک

تمنیق المیم

بستام۔ ف بکسر اول و سکون ثانی و فتح فوقانی بالف و سیم م بسد مرجان قرص دل برای ضعف معدہ و فساد اشتہا مجرب

تمنیق الہاء

بسباسہ۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و موحدہ ثانی و الف و فتح سین مہملہ ثانی و خفاء ہاء جاوتری طرح ی اگویند ۲ قلطف مغشی مبہی رخ زرد و سرخ مائل خوشبو ش دو دانگ ناشتہ م ص صندل و گلاب ل جوز بوا۔

بسہ۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون ہاء م اکلیل الملک۔

تمنیق الشین المعجمہ و تمنیق الالف

بشنکراشاہ بکسر اول و سکون شین معجمہ و ضم نون و سکون کاف با راء مہملہ و الف و خفاء نون و فوقانی و الف ثانی دواء ہندیست

تمنیق الزاء المعجمہ

بشنیز۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر نون و سکون تحتانی و زاء المعجمہ مرزنجاست۔

تمنیق الشین المعجمہ

بشبشش۔ بضم ہر دو موحدہ و سکون ہر دو شین معجمہ ف ورق حنظل ہ اندرائن کے پات

تمنیق الغین المعجمہ

بشترغ۔ بضم اول و فتح نیز و سکون ثانی و ضم فوقانی و فتح راء مہملہ و سکون غین معجمہ ع اکلیل الملک رامی ناسندہ ابیرک

تمنیق النون

بشولیون۔ یونانی و رومی بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو و نون ف نبگوہ اسبغول۔

تمنیق الہاء

بشلسکہ۔ یونانی بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون شین معجمہ ثانی و فتح کاف و خفاء ہاء م حنطیانا۔

بشمہ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و ہاء م تشمیزج ف چشمک ہ چاکسو۔

تمنیق الصاد المہملہ و تمنیق الموحدہ

بصل الذئب۔ ع بفتح اول و سکون صاد مہملہ و ضم لام و کسر ذال معجمہ مشددہ و سکون تحتانی و موحدہ م بلبوس ف پیاز تلخ

تمنیق الراء المہملہ

بصاق القمر۔ ع بضم اول و فتح ثانی و ضم قاف و سکون لام و فتح قاف ثانی و سکون راء مہملہ ایضاً ع رغوۃ القمر و حجر القمر و زبد القمر ف سنگ ماہ ہ چندر کانت۔

بصل الفار۔ ع بفتح اول و ثانی و ضم لام و سکون لام ثانی و فتح فاء و الف و سکون راء مہملہ م اسقیل ف پیاز موش [illegible]۔

تمنیق الزاء المعجمہ

بصل الزیز - ع بکسر زاء معجمہ مشددہ و سکون تحتانی و زاء معجمہ ثالثہ م ملبوس ضماد ش جہت داء الثعلب و بعض نافع

تمنیق السین المہملہ

بصل الرجس - ع بفتح نون مشددہ و سکون راء مہملہ و کسر جیم و سکون سین مہملہ ف پیاز نرگس و نرگس کی جڑ ط ح ی ۲ ش دو مثقال جہت ق -

تمنیق القاف

بصاق - ع بضم اول و فتح ثانی و الف و قاف ف لعاب دہن و لار طح ا ر ۲ ق منضج محلل خ از صلام -

تمنیق اللام

بصل العنصل - ع بفتح عین مہملہ و سکون نون و ضم صاد مہملہ و سکون لام ثالث م اسقیل -

بصل - ع بفتح اول و سکون ثانی و ثالث ف پیاز طح ی ۴ دگویند ۳ و گویند ح ۴ ر ۳ ق مقطع ملطف محلل خ سفید ش از تخم او دو درم ص سرکہ و دو غ ل کراث شامی

تمنیق الطاء المہملہ و تمنیق الخاء المعجمہ

بطیخ - ع بکسر اول و طاء مہملہ مشددہ و سکون تحتانی و خاء معجمہ ف خربزہ خربوزہ طاح ا گویند مع ح ب و گویند ب ر ۲ ق مدر مجلی پوست او منقی خ سمند قند بھی شیرین ص سکنجبین سادہ ل درجلاب باقطا و بزر قطونا -

تمنیق السین المہملہ

بطارس - یونانی بفتح اول و ثانی و الف و کسر راء مہملہ و سکون سین مہملہ سرخس کہ آنرا کیل دارد گویند دیسبوہ ۲ گرم ا خشک

تمنیق الطاء المہملہ

بطباط - سریانی بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ ثانی و الف و طاء مہملہ ثانی ف کستہ ہ رت سگاط ح ی ۲ ق قابض خ سبز تازہ ش دو درم ص کرفس ل حماض

بط - ع بفتح اول و سکون ثانی ف قاز گویند مبہش ط ح ر ق سمن ص سرکہ و پیاز و سیر خشک در دواند اختہ

تمنیق المیم

بطم - ع بضم اول و سکون ثانی و میم م درخت حبۃ الخضرا ف درخت بن ط ح ی ۲ ق محلل خ سبز تازہ ص سفرجل ل فستق

تمنیق النون

بطراسالیون - یونانی بکسر اول و سکون ثانی و راء مہملہ و الف و سین مہملہ و الف ثانی و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو و نون م قطراسالیون بطرآرا یونانی کوہ و سالیون را کرفس نامند ف تخم کرفس کوہی دیہاتی کی اجموجھ ط ح ی ۳ ق منفتح و مدر خ سیاہ ش یکدرم ل شاہ بلوط با دو وزن آن تخم کرفس یا نیم وزن اسنتین -

بطرالاون - یونانی بکسر اول و سکون ثانی با راء مہملہ و الف و لام و الف ثانی و ضم واو و سکون نون ع ذقن الکرف لعقد

تمنیق التحتانی -

بطیخ رقی - ع بکسر اول و ثانی مشددہ و سکون تحتانی و کسر خاء معجمہ و زاء معجمہ و قاف مشددہ و سکون تحتانی ثانی ف خیار کدو ہندوانہ ہ تربوز ط ب ر ۲ ش یکدعدد خ شیرین رسیدہ آبدار ص قند یا عسل بادی خورند یا بعد از د

تنسیق العین المہملہ وتمنیق الموحدہ

بعر الضب۔ ع بضم اول و سکون عین مہملہ و فتح ضاد معجمہ مشددہ و سکون موحدہ ف سرگین سوسمار ط ح ی ال زبد البحر۔

تمنیق الزار المعجمہ

بعر الماعز۔ ع بمیم والف و کسر عین مہملہ و سکون زار معجمہ ف پشک بز بکری کی مینگنی ط مع ح ی ق منضج مسخن رخ تر و تازہ ص روغن گل و فرزجۂ آن باکندر جہت رفع اورام جگر

تمنیق اللام

بعر الجمال۔ ع بکسر جیم و میم والف ولام ثانی ف پشک شتران ط ح ی ا گویند نطول جوشیدۂ او حرارت جہت نقرس مجرب

تمنیق النون

بعر الضان۔ ع بضاد معجمہ مشدد و الف و نون ف پشک میش ط ح ی ا۔

تنسیق الغین المعجمہ وتمنیق الالف

بغا۔ ف بفتح اول و سکون غین معجمہ با رار مہملہ و الف م خوک نر کہ آنرا گراز نیز گویند۔

تنسیق القاف وتمنیق الالف

بقلۃ الحمقا۔ ع بضم اول و بفتح نیز خوانند و سکون قاف و فتح لام و ضم فوقانی و سکون لام ثانی و ضم رار مہملہ و فتح میم و قاف والف ف تورک ہ ساگ لونیا کا ط ب ر ۳ گویت ۲ ق معری مسکن ا دجاع خ بہن ورق ص کر غس و گویند جرجیر ست و بعضے گویند نعناع ل خس

بقلۃ الزہرا۔ ع بفتح زار معجمہ مشدد و سکون ہا و رار مہملہ والف م بقلۃ الحمقا گویند گویند ضماد آن جہت جرب و حکہ نافع

تمنیق الموحدہ

بقلۃ الضب۔ ع بفتح ضاد معجمہ مشددہ ف تخم بالنگو ہ بروری تخم ہی

تمنیق الرار المہملہ

بقر۔ ع بفتح اول ثانی و سکون رار مہملہ ف گاو ہ بیل و بلدہ

بقلۃ الانصار۔ ع بفتح ہمزہ و سکون نون با صاد مہملہ و الف و رار مہملہ ف کلم گویند فرزجۂ او قاطع خون حیض۔

بقمر بفتح اول سکون ثانی و فتح میم و سکون رار مہملہ م بگہ ہ ی

تمنیق السین المہملہ

بقلۃ العدس۔ ع بفتح عین مہملہ و دال مہملہ و سکون سین مہملہ ف پودینہ بری ط ا و ۳ گرم و خشک ص کثیرا ش تا دو درم

بقیس بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف درخت شمشاد

تمنیق الفار

بقلۃ الخطاطیف۔ ع بضم خار معجمہ و طار مہملہ و الف و طار مہملہ ثانی و سکون تحتانی و فا م مامیران۔

تمنیق القاف

بق۔ بفتح اول و سکون ثانی ف پشہ ہ مچھر۔

تمنیق الکاف

بقلۃ الملک۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم فوقانی و سکون لام ثانی و فتح میم و کسر لام ثالث و سکون کاف ف شاہترہ ہ پت پاپڑا۔

تمنیق اللام

بقلۃ الغزال۔ ع بکسر غین معجمہ و زار معجمہ و الف و لام ثالث م مشکطرا مشیع

تمیق المیم

تقبلۃ الفارسیتم۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام وضم فوقانی وسکون لام ثانی باو فا والف وفتح زار مہملہ وسکون سین مہملہ وکسر فوقانی وسکون تحتانی ومیم م بادر نجبویہ۔

لیقم ع بفتح اول وثانی وسکون میم یا مشدد ف بکم ہ خت آل مجیطیہ کہ صباغان بکار می برند طاح ی ۲ ق خ تازہ تس شش درم از آب او وگویند دہ درم وادن اسہ ست حس اطلو خود دس ل فوہ۔

تمیق الہاء

لقبلۃ الخراسانیہ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام وضم فوقانی وسکون لام ثانی وضم خار معجمہ یا راء مہملہ والف سین مہملہ والف ثانی وکسر نون وفتح تحتانی مشدد وخفا ہا ف تیرہ خراسانی ہ چوکے کا ساگ حاب ی ۲ گو یندا۔

لقبلۃ الذہبیہ۔ ع بفتح ذال معجمہ مشدد وسکون ہا وکسر موحدہ وفتح تحتانی مشددہ وہ ہاہ ساگ تھوا وگویند یا لک۔

لقبلۃ اترجیہ۔ ع بہمزہ ملینہ وہا وضم ہمزہ وسکون فوقانی وضم را مہملہ وکسر جیم وفتح تحتانی مشددہ م بادر نجبویہ۔

لقبلۃ باردہ۔ ع بفتح موحدہ ثانیہ والف وکسر راء مہملہ وفتح دال مہملہ م لبلاب چاند بیل سعوطعصا او با امیر جہت صداع نافع

لقبلۃ اللینہ ولقبلہ مبارکہ۔ ع بفتح لام ثانی وکسر تحتانی مشدد وفتح نون در لغت اول وضم میم وموحدہ ثانی والف وفتح راء مہملہ وکاف در لغت ثانی م ہر دو نام لقبلۃ الحمقا۔

تمیق الکاف والتمیق الفوقانی

بکسمات۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ با میم والف نوعی از نان کہ آنرا مربع بریدہ بپزند وقدر لیسمانخشکانند وتوشۂ مسافران سازند وگویند نان دو آتشہ

تمیق الکاف

بک ف بفتح اول وسکون کاف م وزغ وجغزو مکل ع ضفدع

تمیق المیم

بکم۔ ہ بفتح اول وثانی مشدد م بقم ناسہ گرم بہ خشک

تمیق النون

بکائن ہ بفتح اول وثانی والف تحتانی وسکون نون ف درخت بان گویند آزاد درخت ط ۳ گرم اخشک ل برگ دراز کرد موشہد

تمیق التحتانی

بچی ہ بفتح اول وضم ثانی وکسر جیم فارسی وتحتانی دوائی ہندیست

بکرائی ف بفتح اول وسکون ثانی باراء مہملہ والف وکسر ہمزہ وسکون تحتانی وبکرو ری ف بفتح راء مہملہ وکسر او میوہ ایست میان نارنج ولیمو کہ از نارنج کوچکتر واز لیمون بزرگتر وشیرین بود ودر ولایت ابک وشبانگاہ بسیار باشد۔

تنسیق الکاف الفارسی وتمیق الراء المہملہ

بگیر بفتح اول وسکون کاف فارسی وفتح موحدہ وسکون راء مہملہ ف خیار چنبرہ کر بالا وا ملتاس وکردا لہ ص مصطگی ل موزیدہ

تمیق الزاء المعجمہ

بگمازہ بکسر اول وسکون ثانی فارسی با میم الف دا وزاء معجمہ م شراب

تمیق التحتانی

بگنی ف بفتح اول وسکون ثانی فارسی وکسر نون وسکون

تحتانی م شیرابکیه از برنج و جوار و ارزن واشال آن سازند

تنسیق اللام و تمنیق الموحدة الفارسیه

بلنجاسپ - ف بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون با جیم و الف و سین مهمله و موحده فارسی ع بوی مادران -

تمنیق الجیم

بلاج ف بفتح اول و لام و الف م گیاه نوح که از آن بوریا بافند

بلیلج ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی مجهول و فتح لام ثانی ف بلیله ه بهیڑا طب ا گویند ۲ ی بعضی قابض مقوی معده خ زرد رسیده ش ش یکدرم تا سه درم ص عسل یا رُبوب و در جلاب افتیمون و در بوئیدن چیزی و مرزنگوش ال آمله یا ورق خبازی گویند فاغیه خشک دو دانگ وزن آن آمله سه و شش یک هلیله سیاه گویند حبت بوائیر اسهال مزمن عجیب النفع

تمنیق الجیم الفارسی

بلخج - ف بفتح اول و ثانی و سکون خاء معجمه م زاگ سیاه

تمنیق الحاء المهمله

بلح - ع بفتح اول و ثانی و سکون حاء مهمله ف غوره خرما که اندک ترشی بهم رسانیده باشد ه کچی کھجور طب ی ۲

تمنیق الراء المهمله

بلادر - ع بکسر اول و لام و الف و ضم دال مهمله و سکون راء مهمله ه بھلانوان ط ح ی ۳ محرق و مقوی دماغ خ شیاه فربه که از شکستن عسل بسیار دهد ش نیم درم ص کنجد یا روغن جوز مغز یا جوز یا شکل فندق نخوزن آن دو دانگ و نیمون آن روغن بلسان و زنجبیل یا زنجبیل یا خردل و گویند شش یک آن الفقا سپید

بلادر - ف بفتح اول و ثانی و الف م آذر بوا و آن نخ خاربست که آنرا شتران خوانند گویند بخور آن زائل کننده بواسیر است

تمنیق السین المهمله

بلبوس - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده ثانی و سکون واو و سین مهمله م بصل الزیز و گویند پیاز تلخ ط ح ی ۲ گویند ۲ ق مقطع خ تر و تازه ص شیر تازه دوشیده یا بصل الفنصل

بلس - ف بضم اول و لام ع - عدس -

تمنیق الضاد المعجمه

بلوط الارض - ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون لام ثانی و فتح همزه و سکون راء مهمله و ضاد معجمه م کما در بولس -

تمنیق الطاء المهمله

بلوط - م بضم اول و ثانی و سکون واو و مشهور بهمین نام است طب ی ۲ گویند ا گویند ی ۳ ق قابض و حابس خون خ فربه بزرگ رسیده ش از دو درم تا سه درم ص بریان کرده با شکر خوردن ل شاه بلوط یا بوزن آن خرنوب نبطی -

تمنیق الفاء

بلنجاسف - بکسر اول و ثانی و سکون نون با جیم و الف و فتح سین مهمله و فاء م برنجاسف ف بوی مادران ه کنده ناز دیار کنند

تمنیق الکاف

بلک ف بکسر اول و سکون ثانی م آتش -

بلوط الملک - ع بسکون لام ثانی و فتح میم و کسر لام ثالث ف شاه بلوط و گویند گردگان -

تمنیق اللام

بلاکس - ف بفتح اول و لام و الف م بلادر۔

بل ف بفتح اول و سکون ثانی ثمریست کہ پوست این را

تنبل خوانند و شحم این را بل و تخم این را تل ہ بیل طح ی

اگویند ۳ ق حابس البطن خ شیرین ش از دو درم تا سہ درم

تمنیق النون

بلبین ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ ثانی و

سکون نون م خرفہ ۶ تقبلۃ الحمقاء۔

بلسان - ۶ بفتح اول و ثانی و سین مہملہ و الف و نون

و شجرہ مصری مشہور ط ح ی ۲ گویند ۳ ق ملطف محلل خ

خوشبوی ش نیم درم ص صندل ل زیتون و سلیخہ۔

بلسن بضم اول و سکون ثانی و ضم سین مہملہ انجیر سفید

بلطاؤن بفتح اول و سکون ثانی یا طاء مہملہ و الف و

فتح واو ہ چولائی کا ساگ و آن دو قسم میباشد یکی سرخ دیگر سبز

بلمون یونانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو م سافج

بلوسیطون - یونانی بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر

سین مہملہ و سکون تحتانی و ضم طاء مہملہ و سکون واو ثانی

ف گلنار و گویند میوۂ بل۔

تمنیق الہاء

بلبیکہ ف بفتح اول و سکون و فتح موحدۂ ثانی و کاف و

خفاء ہا م مسکہ ع زبدہ ہ مکھن ط ا گرم و در آخر آن تر۔

بلہایہ ف بفتح اول و سکون ثانی و ہا و واو و الف و فتح

تحتانی م بابونہ و پرستوک۔

بلہار بندہ بفتح اول و سکون ثانی با ہا و الف و سکون را

و فتح موحدۂ ثانی و سکون نون و فتح دال مہملہ برتی و گویند گلتھی

البلیلہ ف ۶ بلیلج ہ بہیڑا ط ا سرد ۲ خشک۔

تمنیق التحتانی۔

بلبلی - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم موحدۂ ثانی و

کسر لام دوم و سکون تحتانی م جنسی از زردآلو۔

تمنیق النون و تمنیق الالف

بہندا - د بفتح اول و خفاء نون و فتح دال مہملہ و الف

دواہی ہندیست و آن عبارت از درختیکہ بر درخت دیگر روید

تمنیق الفوقانی۔

بناست بکسر اول و فتح ثانی و الف و سین مہملہ ۶ صمغ البطم

تمنیق الجیم

بنفسج - ۶ بفتح اول و ثانی و سکون و فتح سین مہملہ ف

بنفشہ ہ بنوسا ط ب ۲ ر ۳ گویند ب را گویند ۲ ق مسہل

صفرا و بلغم خ خوشبوی ش دو درم و تا چہار درم از خشک

او و پنج درم از تر ا د ص صفر جل ل نیلوفر د پرسیا وشان

بنج - ۶ بفتح اول و سکون ثانی و جیم م بنگ بنجہ و شکیران

و بزر البنج و خراسانی اجوائن ط ب ۳ ی ا ق مخدر قابض

مسکن خ سفید ش دو درم ص عسل ل الفقاح و خشخاش یا ام

تمنیق الدال المہملہ

نباتات الرعد - ۶ بفتح اول و ثانی و الف و ضم فوقانی

و فتح راء مہملہ مشددہ و سکون عین مہملہ و دال مہملہ م سمار

و غ ف کلاہ ماران د گلگن ڈھوال و کنبھی۔

تمنیق الراء المہملہ

نبات النار۔ ع بفتح اول وثانی والف وضم فوقانی بانون مشدد ثانی والف ودوم ورا مہملہ م الجمرہ ف گزنہ۔

نیبرہ بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ ثانی وسکون را مہملہ م پستان طب مع اتر سدہ ای محرور المزاج۔

تمیق الشین المعجمہ

نبوماس۔ ف بضم اول وثانی وسکون واو یا میم والف وشین معجمہ غلہ سونگ

تمیق القاف

بندق۔ بکسر اول وسکون ثانی وضم دال مہملہ وسکون قاف م فندق ف بادام کشمیری سہ گوشہ طاح ربع گویند ح ۳ راق میہی سمن خ بزرگ بالید شع ورم حس فانیدل بلغم شیرین یا بوزن آن مغز جوز وبعضی گویند چلغوزہ۔

تمیق الکاف

بنیک ف بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی م کرملہ وگویند نوعی از ابریشم فرومایہ است ہ پڑہ کیڑہ۔

تمیق الکاف الفارسی

بنک بضم اول وسکون ثانی وکاف م مانند قشور یست کہ از بیخ مغیلان درمین خیزد طاح ی اق قابض مجفف خ سفید فربہ وزرد وسبک خوشبو ل سنبل بفتح اول وثانی بفارسی بیگوین وبفتح اول فارسی وسکون ثانی وکاف فارسی خوشہ خرما۔

تمیق النون

بنجشکزدان۔ بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون شین معجمہ وکاف وفتح زا معجمہ وواو والف ونون ف زبان گنجشک ع لسان العصافیر

بنسلوچن بفتح اول وفتح ثانی وسین مہملہ وضم لام وسکون واو وفتح جیم فارسی م طباشیر طب۔

بنطافلون۔ یونانی بکسر اول وسکون ثانی با طا مہملہ والف وفتح فا وضم لام وسکون واو ف پنج پنجنگشت طب ای اق قابض خ بیخ تلینط ش یکمثقال حس کرفس ن جلنار

بنگران ف بضم اول وسکون ثانی وفتح کاف با را مہملہ والف م برنجی کہ در تہ دیگ بریان شدہ باشدہ کھرچن۔

بن گیہون بفتح اول وسکون ثانی وکسر کاف فارسی مع تحتانی مجہول وضم ہا وسکون واو ہ آخر وسہ

بن بضم اول وسکون ثانی ف آبکامہ ع مری ہ کانجی شرب او چند رنگ باقدری نمک جہت لاغری شان مجرب تخم قہوہ را نیز گویند وبفتح اول م میوہ کا ولہ

تمیق الواو

بنگو بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف فارسی وسکون واو ہ اسبغول

تمیق الہاء

نبتومہ۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وسکون واو وفتح میم و خفا ہاء ہ اکاس بیل۔

نبقہ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف م غلہ ایست چہ کس مانند ثعلب کہ غلہ ازسر باشد طا مع ی۔

تمیق التحتانی

بیخ دستی۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر جیم وفتح دال مہملہ وسکون شین معجمہ وکسر فوقانی وسکون تحتانی ہ دھتورا۔

بندق ہندی۔ بکسر اول وسکون ثانی وضم دال مہملہ وکسر قاف ونون وہا وسکون نون ثانی وکسر دال مہملہ ثانی ہ ریٹھا طح ی اشس لیست مثقال از روغن او۔

تمنیق الواو و تمنیق الالف

بوحا - یونانی بضم اول و سکون واو و با حار مهمله ف ماه پروین

تمنیق الموحده

بول الدواب - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و فتح دال
مشدده و واو و الف و موحده ثانی ف شاش چهار پایان
بول الکلب - ع بسکون لام ثانی و فتح کاف و لام ثالث بکسر میگان

تمنیق الجیم

بو غنج - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و سکون
نون و جیم ف سیاه دانه کلونجی -

تمنیق الدال المهمله

بوشاد - یونانی بضم اول و ثانی مجهول و شین معجمه و الف و دال مهمله ف شلغم

تمنیق الراء المهمله

بوتیمار - ف بضم اول و سکون واو و کسر فوقانی و سکون تحتانی با میم
و الف م غم خورک گویند که بر لب آبها نشیند و از غم آنکه مبادا آب
کمی پذیرد با وجود نهایت تشنگی آب نخورد یونانی شفنین نامند
ع مالک الحزین ه بگلا گوشتش شقوی حافظه و محرک باه
بوصیر بضم اول و سکون ثانی و کسر صاد مهمله و سکون تحتانی مغیلان کیکر
بوقیصا - یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر قاف و سکون تحتانی با
ضاد معجمه و الف ف درخت پسته و سفیدار و زرد دار -
بول البقر - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون لام ثانی
و فتح موحده و قاف ف شاش گاو و نخ از گاو نر -
بول الحمار - ع بسکون لام و کسر حار مهمله با میم و الف ف شاش خر

تمنیق الزاء المعجمه

بوزرف بفتح اول و سکون ثانی و زاء معجمه م زنبور سیاه که بر گلها نشیند جهونرا
بستان افروز ف م گل تاج خروس -
بول المعز - ع بفتح عین مهمله و سکون زاء معجمه ف شاش بز

تمنیق السین المهمله

بول الجاموس ع با جیم و بضم میم و سین مهمله ف گمیز گاومیش
بول الناس ع ف شاش آدمی طرح ی ۳ ق محلل
زبدل نمک آب

تمنیق الشین المعجمه

بورطیش - یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر راء مهمله و سکون
تحتانی و کسر طاء مهمله و سکون شین معجمه م مرقشیشا -

تمنیق الفاء

بوف بضم اول و سکون واو ف جانور کوف ه بوم که به نحوست اشتهار دارد

تمنیق القاف

بورق - ع بضم اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و سکون قاف
م بوره ف تنکاره سهاگا طرح ۲ ی ۳ گویند ح ی ۲ ق محلل
مقطع منقی ملطف مفرح لحم سفید ارمنی ش در حقنه از یکدرم تا
دو درم ص صمغ عربی و مقعد لسبر گرد و شراب ل نمک تلخ یا نمک اندرانی با

تمنیق الکاف

بوکلک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف و لام و سکون
کاف ثانی م بن کوهی و تمک و تبرکی خیلا غوج نامند -

تمنیق الکاف الفارسی

بورنگ - بضم اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و سکون
نون و کاف فارسی م بادرنجبویه -

تمنیق اللام

بول الابل - ع بفتح اول وسکون ثانی وکسر همزهٔ ودیعه ثانی وسکون لام ثالث ف کمیز شتر ع از شتر اعرابی۔

بول - ه بضم اول وسکون ثانی ولام م مر-

تمنیق المیم

بوم - ف بضم اول وسکون ثانی ومیم ه اُلّو

تمنیق النون

بوبودیون - یونانی بضم هر دو موحده وسکون هر دو واو وفتح دال مهمله وضم تحتانی وسکون واو ثالث ونون م لسفانج۔

بوزیدان بضم اول م سکون ثانی وفتح زاء معجمه وسکون تحتانی با دال مهمله والف ه بوزیدان وگویند ستاور طح ی ۲ گویند ح ۳ ی اق ملطف خ سطر تازه سفید با خلوط ش از یکدرم تا دو درم ص عسل با خردل ل دو وزن آن بهمن سفید یا بوزن آن مج ونیم وزن آن زرنباد یا سورنجان

بوغلصن - یونانی ورومی بضم اول وسکون ثانی وفتح غین معجمه وسکون لام وضم صاد مهمله ع لسان الثور ف گاوزبان

بوقلمون بضم اول وسکون ثانی وفتح قاف وضم لام ومیم وسکون واو ثانی ع خرباف آفتاب پرست ه گرگٹ۔

بول الصبیان - ع بکسر صاد مهمله مشدد وسکون موحدهٔ ثانی ویاء تحتانی والف ف کمیز کودکان۔

بولوحرنخون یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم لام وسکون واو ثانی وفتح حاء مهمله وکسر راء مهمله وسکون تحتانی وضم خاء معجمه وسکون واو ثالث ونون ف پرسیاوشان ه هنسراج

بوماددران - ف بضم اول وسکون ثانی با میم والف وفتح دال مهمله وراء مهمله والف ثانی وبوماران بحذف دال مهمله م برنجاسف

تمنیق الهاء

بوزنه وبوزینه - ف بضم اول وسکون ثانی وزاء معجمه وفتح نون وخفاء ها در لغت اول وکسر زاء معجمه وسکون تحتانی وفتح نون در لغت ثانی م میمون۔

بوطانیه - یونانی بضم اول وسکون ثانی با طاء مهمله والف وکسر نون وفتح تحتانی وخفاء ها ف سیاه دارو۔

تمنق التحتانی

بورهٔ ارمنی - بضم اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وهمزه ملینه وها وفتح همزه وسکون مهمله ثانی وفتح میم وکسر نون وسکون تحتانی میم م بورق ط ۳ گرم وخشک ومحلل جالی مجاذب خلو بطن مجر جلیه

بول الخنزیر البری - ع بفتح اول وسکون ثانی وضم لام وسکون لام ثانی وکسر خاء معجمه وسکون نون وکسر زاء معجمه وسکون تحتانی وکسر راء مهمله وسکون لام ثالث وفتح موحده وکسر راء مهمله مشدد ثانی ف شاش خوک جنگلی۔

بولسری ه بضم اول وسکون ثانی ولام وفتح سین مهمله وکسر راء مهمله درخت مشهور هندیست که گل خوشبو دارد و در چمن گلشن ثمره مرده گرده بسیار بود هد وثمرش بعینه ثمر کنار است دوای عظیم در دندانست۔

تنسیق الهاء وتمنیق الالف۔

بهانتا - ه بفتح اول واظهار ها والف وفتح نون با فوقانی والف ثانی ف بادنجان ع معد ط ۲ گرم وخشک وگویند ۲ خشک

بهلاوا - ه بکسر اول و سکون ثانی بر لام والف و واو والف
آخرف بلادر ع حب الفهم و ثمر الفهم درختیست که خواهند درختان او با حب ملکی سیوم
بهنگرا - بفتح اول و سکون ثانی و خفاء نون و فتح کاف فارسی
و راء مهمله والف دوای عظیم النفع هندیست م جمعیره -
بهیڑا - ه بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و راء مهمله ف بلیله است

تمنیق الموحده

بهار سیب - بفتح اول و ثانی والف و کسر راء مهمله و سین
مهمله و تحتانی مجهول و موحده ف گل سیب بهی مقوی دماغ

تمنیق الجیم

بهنج - بفتح اول و سکون ثانی م بوزیدان -
بهارمج - ع بفتح اول و سکون ثانی با راء مهمله والف و فتح
میم و سکون جیم م بید مشک طامع -
بهروج - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و واو
مجهول م کندر ج بریجان و ساطکا و گویند نوعی از بلور کبود

تمنیق الدال المهمله

بهار امرود - بفتح همزه و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون
واو ف گل امرود گویند مقوی دماغ -

تمنیق الراء المهمله

بهار - ف بفتح اول و ها والف و راء مهمله م بابونه و
گویند گل کزمان و گل تاریخ طح ی ۲ ق محلل ح زرد
تازه ش یکمثقال ص زعرور ل جهده -
بهق الحجر - ع بفتح اول فثانی و ضم قاف و سکون لام
و فتح حاء مهمله و جیم و راء مهمله ع خراز الصخر ف گل سنگ و آن

مانند زنگ چیزی بر سنگ می نشیند -
بهوج پیره - بضم اول و ضم ثانی و اظهار آن و واو مجهول
و جیم و فتح موحده فارسی و فوقانی مشدده و سکون راء
مهمله م درخت هندیست که در کشمیر از قشر او اوراق میسازند و
بسان کاغذ بر و کتابت نمایند و گویند بخور آن بآن اثر که بیب دلیرزه و مبهوت

تمنیق الزاء المعجمه

بهروزف - بکسر اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون واو ه زبرجد

تمنیق الکاف الفارسی

بهانگ - ه بفتح اول و اظهار ثانی و الف و خفاء نون و کاف فارسی م قنب

تمنیق اللام

بهانٹل - ه بفتح اول و اظهار ثانی و الف و خفاء نون و فتح
فوقانی هندی و سکون لام م کشنیج ف گل گنده -
بهوڈل - ه بفتح اول و ضم ثانی و اظهار آن و واو مجهول و
دال مهمله هندی ع غلق ف ایرک -

تمنیق النون

بهرامن و بهرمان - ف بفتح اول و سکون ثانی با راء
مهمله والف و فتح میم و سکون نون در لغت اول با سیم و در لغت
و نون در لغت ثانی یاقوت سرخ و غازه که زنان بر روی مالند و گل
بهمن - م بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم مشهور است بهمن نام
و گویند اسکنده ولایتی است سرخ بهمن و سفید بهمن طح
ی ۲ گویند ح ر بیهی و مسمن و مفرح و مقوی دل ح سرخ
ش یکدرم ص اغیسون ل تودری و لسان العصافیر -

تمنیق الهاء

بهاریه - ف بفتح اول و ثانی و لعت و کسر راء مهمله و موحده
ثانی و بهار ثانی ف گل آبی مقوی دماغ -

بهارسه ف بفتح اول و سکون ثانی با راء مهمله و الف و
فتح میم و خفاء هاء ع بهارمج م بید مشک -

بهروجه و بهروزه - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم
راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم در لغت اول و زاء معجمه در لغت ثانی و خفاء ها ب

تمنیق التحتانی

بهارنگی - ه بفتح اول و اظهار ثانی و الف و فتح راء مهمله و
سکون نون و کسر کاف فارسی دوای هندیست -

تمنیق الیاء التحتانی و تمنیق الالف

بیش تیشا - بکسر اول و سکون تحتانی و شین معجمه و کسر
فوقانی و تحتانی مجهول ثانی و شین معجمه ثانی م ماه فرفین

تمنیق الفوقانی

بید خشت - بکسر اول و ثانی مجهول و سکون دال مهمله و کسر
خاء معجمه و سکون شین معجمه و فوقانی ف شیر خشک و شیر خشت

بینیت - ه بکسر اول و ثانی مجهول و خفاء نون شجریست
خاردار که در هند از جوشش شجگل باک سازند و جل بینیت نیز قسمی از درخت خیر

تمنیق الخاء المعجمه

بیخ مخ بکسر اول و کسر ثانی مجهول و کسر خاء معجمه و ضم میم و
سکون خاء معجمه ثانی ه مرتهی -

بیض مسلوق ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر خاء معجمه و ضم
میم و سکون سین مهمله و ضم لام و سکون واو ف تخم مرغ جوشانیده
بریان کرده گو مولد خلط صالح و مسوخ سقوی دل و بدن است

تمنیق الدال المهمله

بیجاده - ف بکسر اول و ثانی و مجهول با جیم و الف و دال مهمله م بجاده

بید - بکسر اول و ثانی مجهول درخت مشهور و کرمی ست که کتاب
و کاغذ و جامها ئیشمین را بخورد و تباه سازد -

بیدوند - ف بکسر اول و ثانی مجهول و سکون دال مهمله
و فتح واو و سکون نون م شادنه -

بیرزد - بکسر اول و ثانی مجهول و راء مهمله و فتح زاء معجمه برنجا

تمنیق الراء المهمله

بید انجیر - ف ه درخت ارنڈ ع خروع -

بیدستر - ف بکسر اول و ثانی مجهول و فتح دال مهمله و سکون
سین مهمله و فتح فوقانی م سگ آبی که خصیهٔ آنرا جند بیدستر
نامند و ترکی قندز گویند ط ۳ گرم و خشک -

بیر - ه بکسر اول و ثانی مجهول و فتح سین ف کنار رطب ی

بیسر - ف بکسر اول و ثانی مجهول و فتح سین مهمله م جانور شکاری
که چون شکره باشد و آنرا بیسره نیز نامند -

بیض العصافیر - ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم ضاد معجمه
و سکون لام و فتح عین مهمله و صاد مهمله و الف و کسر فاء و سکون
تحتانی ف خایهٔ گنجشک ه چڑیون کی انڈے ق سبھی خ تازه -

تمنیق الزاء المعجمه

بیض الاوز - ع بضم همزه و سکون واو و با زاء معجمه فیلمایه مرغابی خ تازه

بیواز ف بکسر اول و ثانی مجهول و واو و الف م شیکب خ نهاش

تمنیق السین المهمله

بیخ سوسن بضم سین مهمله و سکون واو و با سین مهمله ثانی ف بیخ مهنگ

تمیق الشین المعجمه

بشن ف بکسر اول و سکون ثانی و شین معجمه فـ زهره بس دثیماطح ی هق قاتل ص پادزهر بامشک یا جدوار
ل بیخ کبر یا زراوند بکسر اول فارسی و سکون تحتانی م برگ خرما
بشن هوش بکسر اول و سکون ثانی و شین معجمه و ضم میم و سکون واو ف حیوانی است مانند ماش که معروف ست بفارة البیش در بن درخت بیش جای دارد۔

تمیق الضاد المعجمه

بیاض البیض ۔ ع ف سپیدهٔ تخم مرغ مسکن اوجاع ل لعاب اسبغول
بیض ۔ بکسر اول و سکون ثانی ف تخم هر جانوره انڈا لا مع ح ب رق مغذی مبهی خ تازه۔

تمیق الطاء المهمله

بیض البط ۔ ع بضم ضاد معجمه و سکون م و فتح موحده ثانی و سکون طاء مهمله ف خایهٔ قاز خ تازه۔

تمیق القاف

بیض مسلوق ۔ ع بکسر ضاد معجمه و فتح میم و سکون سین و ضم لام سکون ثانی و ف تخم مرغ بریان کرده و جوشانیده

تمیق الکاف

بیخ مهک ۔ بفتح میم و سکون هاء مرهی۔
بیدمشک ف بکسر میم و سکون شین معجمه نوعی از بید است که از گل آن عرق کشند ع اخلاف بلخی نامند ط اگرم۔

تمیق اللام

بیض الحجل ۔ ع بفتح حاء مهمله و سکون جیم و لام خایهٔ کبک ق مبهی خ تازه و با مصطکی بهبت درد شکم مجرب۔
بیل ۔ ه بکسر اول و ثانی مجهول م بل و کل رای بیل

تمیق المیم

بیض الحمام ۔ ع بفتح حاء مهمله با میم و الف ف تخم کبوتر ق مبهی
بیض النعام ع بضم نون مشدده و فتح عین مهمله با الف و میم ف خایهٔ شتر مرغ خ تازه طلاء پخته آن با زعفران جهت ورم بواسیر نافع

تمیق الهاء

بیجاده ف بکسر اول و ثانی مجهول و جیم و الف و فتح دال مهمله م کهربا کانی و گویند سنگ ریزهای سرخ رنگ است که از جواهر فرومایه باشد و بعضی گویند بیجاده پر مرغ را جذب کند۔
بیرزه ف بکسر اول و ثانی مجهول و سکون راء مهمله و فتح ثاء معجمه بر بیجا ع قنه ط اگرم ۲ خشک در حیض و مسقط جنین آر
بیجیلیه ۔ یونانی و رومی ف خرفه ع بقلة الحمقاء لونیا ماء ۲ تر ۲ در
بیقیه ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف م بنقه که گفته شد

تمیق التحتانی

بیخ جوجی ۔ بضم جیم فارسی و سکون واو و کسر جیم ثانی ه جونک کی جڑ که آنرا کو وکان چون زلو بر جاهای چسپانند۔
بیخ چینی ف بکسر اول و ثانی مجهول و کسر خاء معجمه و جیم فارسی و سکون تحتانی ثانی و کسر نون م چوب چینی و بیخ حیات۔
بیخ شانهٔ دشتی ف با شین معجمه و الف و فتح نون و همزه ملینه و فتح دال مهمله و سکون شین معجمه ثانی و کسر فوقانی ه کنگهی کی جڑ
بیخ موت جنگلی دو قسمت هندی مشهور به همین نام ق حدر
بیرزی ف بکسر اول و ثانی مجهول و راء مهمله و کسر زاء معجمه بر کا

ترقیم الباء الفارسی و تسنیق و تمنیق الالف

پاڈرا - ہ بموحدہ فارسی و الف و دال مہملہ ہندی و راء مہملہ و الف ثانی گل درخت ہندیست کہ آنرا پاڈل بموحدہ فارسی و الف و فتح دال مہملہ ہندی و سکون لام نیز گویند

پارا - ہ بموحدہ فارسی و الف و راء مہملہ ف سیماب ط ح

تمنیق الفوقانی ہندی

پاٹ - ہ - بموحدہ فارسی و الف ف - ابریشم -

تمنیق الدال المہملہ

پالکھان بھید - ہ بموحدہ فارسی و الف و فتح کاف و اظہار ہا و الف و نون و کسر موحدہ و اظہار ہا ثانی و تحتانی مجہول و دال ف خطبانہ م

تمنیق الذال المعجمہ

پانیذ ف - بموحدہ فارسی و کسر نون و سکون تحتانی ع کف الغزال و فانیذ و تباسلط مع جہت سرفہ و درد سینہ نافع

تمنیق الراء المہملہ

پاکر - ہ بموحدہ فارسی و الف و فتح کاف و سکون راء مہملہ درخت ہندیست کہ قسمی از درخت بر است ط ب -

پادزہر - ف بموحدہ فارسی و الف و دال و فتح زاء معجمہ و سکون ہا ف - تریاک چہ پاد بمعنی شوینده و پاک کننده است و زہر ظاہر است -

تمنیق الکاف

پاچک ف بموحدہ فارسی و الف و فتح جیم فارسی م سرگین گاو کہ خشک شدہ باشد یا بدست آنرا ہمین ساختہ باشند - بجہت سوختن و اوپلے و نیز دارو ی ہاضم طعام -

پالک - بموحدہ فارسی و الف و فتح لام ف اسفاناخ ط ب

تمنیق النون

پان - ہ بموحدہ فارسی و الف ف برگ تنبول ط ح -

تمنیق التحتانی

پاپری ہ بموحدہ فارسی و الف و فتح موحدہ فارسی ثانی و کسر راء مہملہ ف شمشاد ط ب

تسنیق التاء الفوقانی و تمنیق الالف

پت پاپڑا - ہ بکسر اول فارسی و سکون فوقانی و موحدہ فارسی ثانی و الف و موحدہ فارسی ثالث و راء مہملہ ہندی ف شاہترہ

پت جیا بفتح اول فارسی و سکون فوقانی و کسر جیم و تحتانی و دوائی ہندیست

تمنیق الجیم

پنرج - و بفتح اول فارسی و سکون فوقانی و فتح راء مہملہ م سانج ع

تسنیق الخاء المعجمہ و تمنیق الہاء

پخته - بفتح اول فارسی و سکون خاء معجمہ و فتح فوقانی و خفاء ہا م پنبہ

تسنیق الدال المہملہ و تمنیق الکاف الفارسی

پدم راگ - ہ بفتح اول فارسی و دال مہملہ و فتح راء مہملہ و الف و کاف فارسی ف یاقوت سرخ -

تمنیق الہاء

پده ف بفتح اول فارسی و دال مہملہ درختیست کہ بر ندہد ع غرب

تسنیق الراء المہملہ و تمنیق الدال المہملہ

پرووند ف بفتح اول فارسی و سکون راء مہملہ و فتح واو و سکون م مردو

تمنیق الکاف

پرانگ - ف بفتح اول فارسی نوعی از فولاد جوہر دار

پرستک و پرستوک ف بکسر اول فارسی و ثانی و سکون سین مهمله و ضم فوقانی و سکون کاف و در لغت اول سکون ۳ او و در لغت ثانی جانوریست که پشت و دم آن سیاه بود و سینه سفید باشد و منقارش سرخ و در سقف خانه آشیانه داردم فرشتگ

پرینک ه بکسر اول فارسی و ثانی و تحتانی مجهول و خفا نون و کاف عربی دوای هندیست و بهمین نام شهرت دارد۔

پروانک بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح نون م جانوریست که پیشا پیش شیر آواز کنان رود۔

تمنیق الکاف الفارسی

پرنگ۔ ف بکسر اول فارسی و بفتح راء مهمله و سکون نون ج

پرینک۔ م بکسر اول فارسی و ثانی و تحتانی مجهول و خفا نون و کاف فارسی دوای هندیست طرب۔

تمنیق اللام

پربال۔ و بفتح اول فارسی و سکون ثانی با موحده و الف و لام ع بسد و مرجان م مونگا۔

تمنیق المیم

پرچم۔ م بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح جیم فارسی کاو قطاس و بهندی بیر دکاتو بامند۔

تمنیق النون

پراذران۔ بفتح اول فارسی و سکون راء مهمله و مد همزه و ذال معجمه با راء مهمله و الف جانوریست شکاری از جنس مرغ تو ع نجح

پرہین ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحده فارسی ثانی و ہاء ع فرفخ و رجله لونیا و کھول و لوسا

پرشیاوشان ف بفتح اول فارسی ع کزبرة البیر راج هنس و کرچاه و سنبل که در کنار چاه و چشمها میروید ح ی الگویند معتدل ق منضج ملطف مدر محلل مفتت مسهل بلغم و سودا خ سیاه چوب سبز ورق یا سیاه چوب سرخی مائل تش از سه درم تا ده درم ص مصطگی یا کتیرا ل بوزن آن و بنفشه یا کثیرا بوزن رب السوس یا دو دانگ وزن آن زوفا و طلاء تازه آن نجبت قروح خلیته نافع۔

پترلن۔ ف بفتح اول فارسی و ثانی فارسی م زغن۔

تمنیق الهاء

پرگنه۔ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و نون ترکیبی از بوبهای خوش م ارگجه۔

پرنجه۔ ف بفتح اول فارسی و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح جیم فارسی لیف خرماط گرم و خشک و خاکستر آن منقی دندان و جهت امراض نافع

تمنیق التحتانی

پربی ه بضم اول فارسی و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی۔ نرلسبی ط گرم و خشک و بعضی گویند تر۔

تمنیق السین المهمله و تمنیق الالف

پستاره بکسر اول فارسی و سکون سین مهمله و فتح فوقانی ف پستیغ مشق طح گرم و خشک اترق مبهی لذخبن صالح ذنوب و فربهی بدن

تمنیق الفوقانی

پیست ن بکسر اول و سکون ثانی و فوقانی م نیم آرد و آرد بریان کرده بزبان ترکی تقان خواهند۔

تمنیق الکاف الفارسی۔

پستان سگ ف م سپستان ہ لسوڑہ۔

تمنیق الکاف

پسنگگ ف بفتح اول فارسی وثانی بانون وفتح کاف اول فارسی وسکون کاف تازی ثانی م ژالہ

تمنیق الواو

پستِ جو بکسر اول فارسی وسکون ثانی وکسر فوقانی وفتح جیم فنا آرد جو

تمنیق الشین المعجمہ وتمنیق الکاف

پشک بکسر اول فارسی وسکون شین معجمہ وکاف فنا سرگین -

تمنیق اللام

پشکل - بکسر اول فارسی وسکون ثانی وکسر کاف م سرگین

تمنیق الکاف وتمنیق الدال المہملہ

پگند - ف بفتح اول فارسی وثانی وسکون نون ودال مہملہ بربان جنوبی نان را گویند ہ روٹی ع خبز -

تمنیق الکاف

پکھراگ - ہ بضم اول فارسی وسکون ثانی واظہار ہا باراء مہملہ والف وکاف فارسی ف لبسراق -

تمنیق النون

پکھیپا انجن - ہ بضم اول فارسی وسکون کاف واظہار ہا وفتح موحدہ فارسی وہمزہ وسکون نون وفتح جیم وسکون نون ثانی دوای ہندیست جہت امراض چشم طرح -

تمنیق اللام وتمنیق الالف

پلاس پاپڑا - بفتح اول فارسی ولام والف وسکون سین مہملہ باموحدہ فارسی ثانی والف وفتح موحدہ فارسی ثالث باراء مہملہ والف ثالث ف درخت پلہ ہ ڈھاک کے بیج

تمنیق السین المہملہ

پلاس - ہ بفتح اول فارسی ف پلہ ہ ڈھاک طرح قلمین -

تمنیق الکاف

پلاستک ف بکسر اول فارسی وسکون ثانی وسین مہملہ وضم فوقانی م پرستوک

پلنگ مشک - بفتح اول فارسی وثانی وسکون نون وکاف فارسی وکسر میم وسکون شین معجمہ م فرنجمشک ف بالنگو ہ خورد -

تمنیق الکاف الفارسی

پلنگ ف بفتح اول فارسی وثانی وسکون نون م درندہ معروف ہ تیندوا

تمنیق اللام

پلاس پیپل ہ بکسر اول فارسی بالام والف سین مہملہ وکسر موحدہ فارسی ثانی وسکون تحتانی وفتح موحدہ فارسی ثالث ہ پارس پیپل درخت ہندیست

پلپل ف بکسر دو موحدہ فارسی وسکون ہر دو لام م فلفل

پلول - ہ بفتح اول فارسی وسکون ثانی وفتح واو م ثمر ہندیست کہ اکثر در کشت برگ تنبول میکارند و نان خورش نیکوست طرح

تمنیق المیم

پلم - ف بفتح اول فارسی وسکون ثانی ومیم م خاک -

تمنیق الہاء

پلغدہ - ف بفتح اول فارسی وثانی وسکون غین معجمہ وفتح دال مہملہ خفار ہا م تخم مرغ ومیوہ کہ بوسیدہ شدہ باشد

پلہ - بفتح اول فارسی وثانی ہ درخت ڈھاک ونیز بفارسی حیوان نوزائیدہ کہ آنرا فادر ریگ نیز گویند -

تمنیق التحتانی

پلچی - ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر جیم فارسی م خربزہ -

پلمینڈی - ف بفتح اول فارسی وسکون ثانی و فتح تحتانی وسکون نون وکسر دال مہملہ نوعی از خربزہ۔

تنسیق النون وتمنیق الالف

پترلواہ بضم اول فارسی وثانی وسکون را، مہملہ وفتح نون ثانی وواو والف م بسکیر۔

تمنیق الفوقانی

پنجنگشت ف بفتح اول فارسی وسکون ثانی و فتح جیم وسکون نون ثانی وضم کاف فارسی وسکون شین معجمہ درخت سنبھالو ط ح اگویند ۲ ہی ۳ ق محلل ملطف منفشی خ تخم زن شین یک مثقال مں ممغ ع بی ل دو وزن آن شہد اخ

تمنیق الدال المہملہ

پیندف بفتح اول فارسی سکون ثانی م خلیواز ہ چیل ط ۲ گرم و خشک

تمنیق الراء المہملہ

پنوار ہ بفتح اول فارسی سکون ثانی وواو والف ودوای ہندیست م طیکی

تمنیق الکاف

پنج پایک - ف بفتح اول فارسی وسکون نون وجیم موحدہ فارسی ثانی والف و فتح تحتانی ع سرطان۔

پنانک ف بضم اول فارسی با نون والف و فتح نون ثانی ع صمغ

پنیرک - ف بضم اول فارسی وکسر ثانی وسکون تحتانی و فتح را مہملہ م خطمی

تمنیق الکاف الفارسی

پنگ - بفتح اول فارسی وسکون نون وکاف فارسی م خوشہ

تمنیق المیم

پنجہ مریم - بفتح اول فارسی ہ ہاتھا جوڑی۔

تمنیق الہاء

پلنبہ دانہ - ف ہ بنولا۔

پنج پایہ - ف خرچنگ ہ کیکڑا

پنجہ اگربہ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح جیم وہمزہ ملینہ وباو ضم کاف فارسی سکون را مہملہ و فتح موحدہ م بید مشک

تنسیق الواو وتمنیق الفوقانی

پوت ہ بضم اول فارسی وسکون واو فوقانی م جگر۔

تمنیق الشین المعجمہ

پوپش ہ بضم اول فارسی وسکون ثانی و فتح موحدہ فارسی ثانی ع ہدہد ف شانہ سر و مرغ سلیمان۔

تمنیق الکاف

پوپک ف بضم اول فارسی وسکون ثانی و فتح موحدہ فارسی ثانی م ہدہد ط ۲ گرم وخشک و مغز اوبا جہت صرع و گردہ و شانہ مجرب

پوشک ف بضم اول فارسی ثانی مجہول و فتح شین معجمہ م گربہ۔

تمنیق اللام

پوپل ف بضم اول فارسی وثانی مجہول و فتح موحدہ فارسی ثانی م فوفل ہ سپیاری ط ۲ سرد وخشک مقوی دل و اعضا۔

تمنیق الواو

پوپو - بہرو و موحدہ فارسی وسکون ہر دو واو م ہدہد و آواز ہدہد

تمنیق الہاء

پوپیہ - ہ بضم اول فارسی وسکون ثانی و فتح موحدہ فارسی مخفا ہا م ہدہد زہرہ او جہت بیاض چشم نافع و فوتیج را نیز پوپیہ گویند و گویند غیر فوتیج

پولہ - ف بضم اول فارسی وثانی مجہول و فتح لام م خربزہ

دهند دانه و دیگر میوه‌ها که درون شان مضمحل و پوسیده باشد

تمنیق التحتانی

پوت تهہاری ف تخم خار دار گونه م چرچری کے بیج۔

پوتش در هندی بضم اول فارسی و سکون واو و کسر شین معجمه و فتح دال مهمله و سکون را مهمله و فتح موحده و سکون نون و کسر دال مهمله ثانی ف شیاف ست که آنرا من در هندی آرند و آن نبات نیست که هیچیان میگویند و شیاف میسازند طب ی اول یا یثا یا عنب الثعلب یا بزر الهند یا حضض یا عصارة مامیثا۔

پوی ه بضم اول فارسی و ثانی مجهول ف سبزی هندیست که رشهیا مثل انگور بار میدارد و ثمرش مشابه ثمر عنب الثعلب است و از تر با ها مخورند

تمنیق الهاء و تمنیق الالف

پهلسا ه بفتح اول فارسی و اظهار ها و سکون لام و سین مهمله م میوهٔ مشهور هندیست۔

تمنیق الدال المهمله

پهرهد ه بفتح اول فارسی و اظهار ها و سکون را مهمله و فتح ها ثانی درخت هندیست م فربه۔

تمنیق الراء المهمله

پهنورف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و ضم نون و سکون واو م بهی

تمنیق الکاف

پهمرک بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح میم و زا معجمه و سکون کاف م خار پشت

تمنیق اللام

پهکرمول ه بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو دوای هندیست

تمنیق الهاء

پهنانه بفتح اول فارسی و سکون ثانی یا نون یا الف و فتح نون ثانی م بوزنه ف میمون ه باندر۔

تمنیق التحتانی

پهٹکری ه بفتح اول فارسی و اظهار ثانی و سکون فوقانی هندی و فتح کاف و کسر را مهمله م شب یمانی ف زاک سفید

پهی ۔ف بفتح اول و کسر ثانی ع حنظل۔

تمنیق الباء التحتانی و تمنیق الالف

پیابانسا ه بکسر اول فارسی یا التحتانی و موحده و الف ثانی و خفا نون و سین مهمله قسمی از بانسا۔

تمنیق الموحده

پیکوب ف طعامیست ترش که از جوز مغز و پنیر و حبوبات سازند

تمنیق الدال المهمله

پیل امرود ف بکسر اول فارسی و تحتانی و لام نوعی از امرود است

تمنیق الراء المهمله

پیاره بکسر اول فارسی و تحتانی و الف م میوهٔ هندیست که ترش شیرین به ترشی خرما هندی ماند و از تخم او چرونجی یعنی نقل خواجه میرسد

پیلا موره بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحدهٔ فا ثانی و لام الف و ضم میم و سکون واو ف فلفلویه۔

تمنیق الزاء المعجمه

پیرزف بکسر اول فارسی و سکون تحتانی و ضم را مهمله و زا معجمه ع طحلب ف سفال که در آبها روید۔

تمنیق الشین المعجمه

پیش - بکسر اول فارسی وسکون تحتانی وشین معجمہ برگ خرما۔
پیلگوش ف بکسر اول فارسی وسکون ثانی ولام وضم کاف فارسی وواو مجہول ع آذان الفیل ولوف نگویند در فارسی گھسیت کہ بر کنار ہا ایش نقطہا سیاہ باشد۔

تمنیق الکاف

پیتک ف بکسر اول فارسی وسکون ثانی وفتح فوقانی کرمی ست کہ جامہای ریشمی وکاغذ را تباہ سازد
پیچک بکسر اول فارسی وثانی مجہول وفتح جیم فارسی ع عشقہ لبلاب

تمنیق اللام

پیپل ہ بکسر اول فارسی وسکون ثانی وفتح موحدہ فارسی ف فلفل دراز ونیز نام درخت ہندیست۔
پیتل ہ بکسر اول فارسی وسکون ثانی وفتح فوقانی ف برنج

تمنیق النون

پیغن - بفتح اول فارسی وسکون تحتانی وضم غین معجمہ وسکون م

تمنیق الواو

پیلو ہ بکسر اول وسکون ثانی وضم لام ع اراک۔
پینو ف بکسر اول فارسی وسکون ثانی وضم نون ف دوغ ترش نجنبند م کشک وقرت۔

تمنیق الہاء

پیچہ - ف بکسر اول فارسی وثانی مجہول وفتح جیم فارسی م پیچک
پیلہ ف بکسر اول فارسی وثانی مجہول وفتح لام غوزۂ ابریشم۔

تمنیق التحتانی -

پی ف بفتح اول وسکون ثانی ع قصب ہ باتس

ترقیم التاء الفوقانی وتنسیق وتمنیق الالف

تالمکھانا ہ بفوقانی والف ولام وفتح میم وکاف والف ثانی ونار مہملہ دوائی مشہور ہندیست۔
تانبا ہ بفوقانی والف واخفاء نون موحدہ الف ثانی ف مس

تمنیق الموحدہ

تاکوب - بربری بفوقانی والف وضم کاف وسکون واو م سوم قربیون

تمنیق الفوقانی

تاسمصت - بربری بفوقانی والف وکسر سین مہملہ وسکون میم وفتح صاد مہملہ وسکون فوقانی ف ترشۂ ترنج۔
تاغندست - بربری بفوقانی والف وفتح غین معجمہ وسکون نون وفتح دال مہملہ وسکون سین مہملہ فوقانی ثانی م عاقرقرحا۔

تمنیق الخاء المعجمہ

تاخ - بفوقانی والف وسکون خاء معجمہ درختی ست کہ چوب آن ہیزم سازند گویند کہ آتش از ان ہیزم بیشتر از دیگر ہیزم ماند وآنرا تاغ نیز گویند

تمنیق الدال المہملہ

تارون بفوقانی والف وفتح دال مہملہ م کنہ کہ برگاو ودیگر حیوانات چسپد

تمنیق الراء المہملہ

تارف بسکون راء مہملہ درختیست شبیہ درخت خرما کہ از ان آب حاصل کنند کہ نشہ آور در وسط ودر اکثر در ملک ہندوستان شود ودراز برگ آن از یک گز بیشتر باشد وبر ہمنان کتابہا بران نویسند وہندوان وزنان ایشان نرمۂ گوش خود پارہ ساختہ برگ آن درخت پیچیدہ دران نہند۔
تالسفیسیر بربری بفوقانی والف وکسر لام وسکون سین مہملہ وکسر فا وسکون تحتانی

وکسر سین مہملہ ثانی ف آسپندان ہ اسپند۔

تالیسپترہ بفتح فوقانی والف وکسر لام وسکون تحتانی وسین مہملہ وفتح موحدہ فارسی وفوقانی مشددہ دوای ہندیست

تامر۔ بفتح فوقانی والف وفتح میم وسکون راء مہملہ م گل حماض

تمنیق الغین المعجمہ

تاغ ف بفتح فوقانی والف م درخت تاغ وتخم مرغ۔

تمنیق الکاف

تارتنیک ف بفتح فوقانی والف وسکون راء مہملہ وفتح فوقانی ثانی ونون ع عنکبوت

تاشک ف بفتح فوقانی والف وفتح شین معجمہ م بسکہ ع زبدہ۔

تافشک ف بفتح فوقانی والف وکسر شین معجمہ م دیو چپ ع ایجنہ۔

تاوک۔ ف بفتح فوقانی وواو م خر وکا جوانہ۔

تمنیق اللام

تال ف بفتح فوقانی والف وسکون لام م درخت تاڑ۔

تامول وتانبول۔ م بفتح فوقانی والف وضم میم وواو مجہول در لغت اول وسکون نون وضم موحدہ وسکون واو در لغت ثانی ف برگ تنبول ہ پان وناگ بیل طب امی ۲ گویند ح ای اصل فوفل وکات وآہک فوعمہ ل قرنفل۔

تاویل ف بفتح فوقانی والف وفتح واو وسکون یا ولام م تاوک

تمنیق النون

تارین بفتح فوقانی والف وکسر راء مہملہ وسکون تحتانی ونون ہ لی نون نیز آبیکہ از درخت تاڑ حاصل شود وآن شربتی بود کہ نشہ آورد

تمنیق الواو

تاہو۔ بفتح فوقانی والف وضم ہا م شراب عراقی۔

تمنیق الہاء

تارچوبہ۔ بفتح فوقانی والف راء مہملہ وضم جیم فارسی وواو مجہول وفتح موحدہ م ہلیون ہ ناگدون طا ۲ گرم وتر۔

تالاتہ۔ بفتح فوقانی والف لام والف وفتح نون نوعی از خشخاش الو

تمنیق التحتانی۔

تالگی۔ ف بفتح فوقانی والف وسکون لام وکسر کاف فارسی م گشنیز صحرائی

تمنیق الباء الموحدہ وتمنیق الدال

تبرزد ف بفتح فوقانی وموحدہ وسکون راء مہملہ وفتح زاء معجمہ نبات وشکر سفید نوعی از نمک سخت از قسم نمک سنگ وقسم از انگور در نہایت شیرینی وصبر را نیز گویند۔

تمنیق الراء المہملہ

تباشیر۔ ف بفتح اول وثانی والف وکسر شین معجمہ وسکون تحتانی م بنسلوچن

تبر۔ ع بکسر اول وسکون موحدہ ف زر وطلاء ہ سونا۔

تمنیق النون

ترخون۔ ف بفتح اول وثانی وسکون راء مہملہ وضم خاء معجمہ وسکون واو ع عناب گویند چوبی ست سرخ رنگ بسیار سخت وگران اکثر آلس کہ شاطران از آنچوب ستی سازند وگویند سرخ بید گویند نوعی از تربہ کہ با طعام ونان بخورند آنرا ترخان ترخون خوانند ومعرب آن طرخون

تنکان ف بکسر اول وسکون ثانی وکاف والف ف خارہ کانشا

تمنیق الہاء

تبرزہ ف بفتح اول وسکون ثانی راء مہملہ وفتح زاء معجمہ م تبرزد۔

تین مکہ ع بکسر اول وسکون ثانی ونون وفتح میم مشدد م انجیر

تمنیق الفوقانی وتمنیق الکاف

تتریک ۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ و سکون تحتانی و کاف سماق

تمنیق المیم

تتم ۔ ہ بضم ہر دو فوقانی م سماق ط ۲ سرد و خشک۔

تمنیق التحتانی

تتری ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ م سماق

تتلی ۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام ہ پوچیا۔

تنسیق الخاء المعجمہ و تمنیق الموحدہ

تخم جاروب ف م آطربلال ہ کاکنگی وی ط ۳ گرم و خشک

تمنیق الفوقانی

تخم اسپست بکسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و کسر بار فارسی و سکون سین مہملہ ثانی و فوقانی م بزر الرطبہ۔

تمنیق الخاء المعجمہ

تخ ۔ بفتح اول و سکون ثانی ف کستہ و کنجارہ ہ کھل

تمنیق الضاد المعجمہ

تخم حماض ۔ بفتح حاء مہملہ و میم مشدد و دال الف ضاد معجمہ چوکیج

تمنیق الکاف

تخم تورک ف ع ۔ بزر الخرفہ۔

تمنیق اللام

تخم خلال ف بکسر خاء معجمہ و لام و الف م آطربلال۔

تخم گل ف بضم کاف فارسی زردی میانۂ گل۔

تمنیق المیم

تخم شاہسفرم ع بزر الریحان

تمنیق النون

تخم سپندان ۔ ہ اسپند۔

تخم کتان ۔ ہ السی و نیسی ط ۔ سرد و خشک۔

تمنیق الہاء

تخم بنگ دیوانہ بفتح موحدہ و سکون نون و کسر کاف فارسی و دال مہملہ و تحتانی مجہول و واو یا الف و فتح نون ہ خراسانی اجوائن

تخم بیلہ بفتح موحدہ فارسی و لام ہ پیاس پاپڑا۔

تخم خرفہ ف بضم خاء معجمہ و سکون راء مہملہ و فتح فاء ہ لونیا کے بیج

تمنیق التحتانی

تخم تیرماہی ۔ بکسر فوقانی ثانی و سکون تحتانی و راء مہملہ با میم و الف و کسر ہا ف زردک و گویند مال کنگنی۔

تخم شربتی ف تخمی ست از قسم ریحان لیک بسیار کوچک از دست

تنسیق الدال المہملہ و تمنیق الواو

تدو ف بفتح اول و ضم دال مہملہ و سکون واو م جانوریست سرخ رنگ بیشتر در چاہہا پیدا میشود۔

تنسیق الذال المعجمہ و تمنیق الجیم

تذرج بفتح و ذال معجمہ و سکون راء مہملہ ف تذرو ہ لاوا یا تیتر طرح یب ہہ گوشت او مقوی دماغ۔

تمنیق الواو

تذرو ۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون راء مہملہ و واو مجہول م ع تذرج

تنسیق الراء المہملہ

تراب صیدا ع بضم اول و ثانی و الف و کسر موحدہ و فتح صاد مہملہ و سکون تحتانی و دال مہملہ م خاکیست کہ از صیدا آرند

ترپھلا ۔ ہ بکسر اول و سکون راء مہملہ و فتح موحدہ فارسی و اظہار ہا۔

ولام م لفظی ست هندی که معرب او اطریفل ست و آن عبارتست
از ترکیب هلیله و بلیله و آمله۔

ترکٹا۔ ه بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف با فوقانی هندی
تیز لفظ هندیست که عبارتست از ترکیب نجبیل و فلفل گرد
ترمرا۔ ه بکسر اول و سکون ثانی و کسر میم و را مهمله م جرجیر

تمیق الموحده

ترب۔ ع بضم اول و سکون ثانی ه مولی۔
ترپ۔ بفتح اول و موحدهٔ فارسی م قراقروت و کشک سیاه
تراب۔ ع بضم اول و فتح ثانی و الف ف خاک ه مٹی

تمیق الجیم

ترنج ف بضم اول و فتح ثانی و سکون نون ع اترج ه بجورا۔

تمیق الخار المعجمه

ترخ۔ بفتح اول و سکون برنج و نام گیاهیست۔

تمیق الدال المهمله

تربد۔ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم موحده ه نسوت
تاک تیره اح ی سوق مسهل بلغم خام چینی مبیض مدور مصمغ مجوف
و درسون سفید تر و زود کوفته گردد و کهنه باریک نباشد
و در مطبری میان خنصر و بنصر بود و بعد از کوفتن و بیختن ریشه
بر نیارد و تنگ سوراخ باشد و قسم سیاه آنرا استعمال نکنند
مو خراشیدن چیره کجه دن بروغن بادام پس کوفتن شربت نیم درم تا
یکدرم و گویند از جرم یکدرم تا دو درم و در مطبوخ از شش درم تا هفت درم
با پوست توت تا هموزن حب النیل و دو دانگ و همون حنظل و غاریقون
دانگ و گویند در مس جهت سعال فرمن و درد سینه مجرب۔

تمیق الرار المهمله

تره میرف بفتح اول و ثانی و همزه ملینه ها و کسر میم و سکون تحتانی تیره دوا

تمیق الزار المعجمه

ترازف بفتح اول و ثانی و الف م درخت صنوبر۔
تربزف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده م هندوانه
و خیار و بادرنگ و بضم اول م ترب۔

تمیق السین المهمله

ترفارس۔ بضم اول و سکون ثانی و فا و الف م کمات و سماروغ
ترمس ع بضم اول و سکون ثانی و کسر میم م باقلای مصری و شامی
ه جهال الطرح ای ۲ ق مجلی منضج مدر محلل ریاح سفید فربه بزرگ
شربت دو درم ص نمک و صعتر ل برنج کابلی و شیخ ترکی بد فود نج
یا دو وزن باقلا یا لوبیا۔

تمیق الشین المعجمه

ترغش۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر غین م نوعی از درآلو۔

تمیق الفار

ترف۔ ف بفتح اول و سکون ثانی همنام کشک سیاه و قراقروت ع حقل

تمیق الکاف

تراب الهالک۔ ع بها و الف و کسر لام م سم الفار ه سنکهیا
تربک۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح موحده م نوعی از انگور
و بفتح اول و موحدهٔ فارسی قراقروت۔
ترترک۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی ثانی و را
مهمله ثانی م جانوریست که در ماوراء النهر دختر صوفی گویند۔
ترنگب ف بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی ثانی م کلیک

ترووک - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ م کرم گندم خوار

ترندتک - ف بفتح اول و ثانی سکون نون و فتح دال مہملہ و سکون نون ثانی و کاف م بہ ترترک ست -

ترباک - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح تحتانی والف و کاف م پازہر

تمیق النون

ترایمان - بفتح اول و ثانی والف و کسر تحتانی با میم والف ثانی فیرہ مہنہس

تربابان - یونانی بضم اول و سکون ثانی باد و موحدہ و دو الف م غاشت

ترخان - ف بفتح اول و سکون ثانی با خاء معجمہ و الف ع عزاز سبزی کہ مانند پودنہ با نان بخیزند -

ترخون - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم خاء معجمہ و سکون واو ع بقم و عاقرقرحا ط ۳ گرم و خشک -

ترنجان - بضم اول و ثانی و سکون نون با جیم والف م بادرنجبویہ

ترنجبین - م نیست یعنی نغمی ست کہ بر خار شتر در خراسان و بخارا و فرشی نشیند طرح ی رگویند مع ق ملین مجلی قامع صفرا خ تازہ سفید کہ مانند خشت ہند و عاز نیشاپور آیدش از ہفت درم تا سی درم ص سرسینہ ی ل غیر خشت و نیموزن سکنجبین با آخیح خ یا انبا یا نیمون خیار و زراوشکنبر

ترنگبین - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم کاف فارسی و کسر موحدہ و سکون تحتانی ع ترنجبین -

ترون - بفتح اول و ثانی م گل النسرین -

ترباق روستان - ف شیرہ لہسن -

تمیق الہاء

تراب الشہارہ - ف بفتح شین معجمہ مشدد و الف و کسر راء و ہاء ثانی و فتح دال مہملہ و خفاء با خاک تربیرہ آہست -

تراب الطریق الارلیعہ - لفظ ع بیت ف خاک چاراہ چو راہی گی مٹی

تربرہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و راء مہملہ ثانی م تریکیا

تربزہ - ہن بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحدہ و فتح زاء معجمہ م ہندوانہ و خیارہ بادرنگ و بضم اول م ترب -

تربہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ م قمر قمرادت -

ترگبریہ - بضم کاف فارسی م بادرنجبویہ -

تریاق الحیہ - ع سنگیست کہ در کنج چشم گاؤ کوہی می باشد

تمیق الحتانی

تراب القی - ع بفتح قاف و سکون تحتانی م سم الفار -

ترہتی - ہ بفتح اول و سکون ثانی و ضم ہا و کسر فوقانی ہ کات سفید

تریاق ترکی - موسیائی خ اگر قدری از ان بر خون بستہ بزنند خون را رواں سازد و اگر در شیر زنند بہ بندد -

تریاق فارسی - م پادزہر -

تنسیق تمیق الزاء الفارسی

تژ - بکسر اول و سکون زاء معجمہ فارسی م برگ گیاہ نو بر آمدہ -

تمیق الکاف

تژووک - ف بفتح اول و سکون ثانی فارسی فتح دال مہملہ سکون کاف م گرم گندم خور

تنسیق السین المہملہ و تمیق الکاف الفارسی -

تس سگ - ف بضم اول و کسر سین مہملہ و فتح سین مہملہ ثانی و سکون کاف فارسی م شاہبانگ - ع بنفسج الگلاب -

تنسیق الشین المعجمہ و تمیق الجیم

تشمیزج - ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و سکون تحتانی و فتح زاء معجمہ ف چشمک ہ چاکسو طرح ی خ سیاہ براق فربہ -

تمیق الشین المعجمه

تشس۔ ف بفتح اول م۔ آتش۔

تمیق النون

تشنیتوان۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانی و
سکون تحتانی وواو والف م بسفایج۔

تنسیق الفاء وتمیق الالف

تفسیا۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین مهمله یا
تحتانی م تافسیا ف صمغ سداب کوہی۔

تمیق الفوقانی

تفت۔ ع بفتح اول وسکون ثانی م شوکران۔

تمیق الحاء المهمله۔

تفاح۔ ع بضم اول وثانی مشدده والف ف سیب شیرین
طاسع گویند ح ب راترش ب ی ۲ میخوش مع ح ب بهم
مقوی دماغ م حلوش از شراب اویک او قیه ص عسل یا سفرجل

تمیق الراء المهمله

تفور۔ ف بفتح اول وضم ثانی وسکون واو م خاک ع طین

تمیق الضاد المعجمه

تفاح الارض۔ ع بضم اول وثانی مشدد والف وضم خار معجمه بابونه

تمیق النون

تفاح الجن۔ ع بکسر جیم ثمر یبروح

تمیق الواو

تفو۔ ف بضم اول وثانی م آب دہن۔

تمیق الهاء

تفنة۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح نون م پرده عنکبوت

تمیق التحتانی

تفاح ارضی۔ م خوبانی۔
تفاح بری۔ م زعرور ف کیل۔
تفاح پارسی۔ م شفتالو۔
تفاح مائی۔ م ترنج۔

تنسیق القاف وتمیق الها

تفده۔ ع بکسر اول وسکون قاف وفتح دال مهمله ف کشنیز
تفره۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله م کردماف زیره رومی

تنسیق وتمیق الکاف

تک۔ بفتح اول وسکون کاف م گیاهیست که درمیان آب
و در مصر از آن کاغذ سازند ع بردی وگویند که گیاهی است که در
گندم راز روید واز گیاه گندم سخت تر باشد

تمیق الهاء

تکه۔ ف بفتح اول وثانی بر نر دسرگین گاو وگاومیش که بدست
پهن ساخته خشک کنند جهت سوختن۔

تنسیق الکاف الفارسی وتمیق الراء المهمله

تگره۔ بفتح اول وکاف فارسی م اسارون۔

تمیق السین المهمله۔

تگس ف بفتح اول وثانی فارسی م خسته انگور۔

تمیق الکاف الفارسی۔

تگرگ۔ بفتح اول وثانی فارسی وسکون راء مهمله ف ژاله اولا

تنسیق اللام وتمیق الکاف

تلخ چوک و تلخ چکوک - ف نام ترہ ایست ع طرخشقوق

تلخک - ف گیاہیست بنہایت تلخ و گویند حنظل -

تلک - ف بضم اول و سکون لام م لوبیا و بکسر اول و سکون ثانی م عورت

تمیق اللام

تل - ہ بکسر اول و سکون ثانی ف کنجد -

تمیق النون

تلنگبین - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم فارسی و کسر موحدہ و سکون تحتانی م ترنجبین -

تمیق الواو

تلو - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو - م خار -

تمیق التحتانی -

تلسی - ہ بضم اول و سکون ثانی و کسر سین حملہ ف بادرنجبویہ

تلی - ہ بکسر اول و ثانی مشددہ ف سپرز - ع طحال

تمیق الحاء المہملہ

تمساح - ع بکسر اول و سکون میم با سین مہملہ و الف حا حطی ف نہنگ

تمیق الراء المہملہ

تمر - ع بفتح اول و سکون ثانی باصطلاح عربان چند نام دارد اول در اطلع گویند دوم ادرا اخلاق نامند و سوم اورا بلج چہارم ورا البسر و پنجم اورا رطب ورا در مرتبہ ششم تمر خوانند ف خرما ہ کھجور طرح را گویند ی ق مجلی مبہی خ فربہ جا دق الحلات و ض بادام و خشخاش ل ر

تمیق اللام

تملول - بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو م قنار بری -

تمیق المیم

تمتم - بکسر ہر دو فوقانی و سکون ہر دو میم م سماق و بضم ہر دو فوقانی ف دم گاد گو ہیم قسطاس -

تمیق الواو

تمرو - ہ تیندو -

تمیق التحتانی

تمرہندی - ع ف خرمای ہندی ہ املی طابع گویند ۲ گویند ب ی ۳ گویند تہ قامع مرہ و مقوی و مفرح دل خ زرد خیسرہ دار بنہایت ترش از طبیخ او نیم سکرچہ گویند پانزدہ درم د گویند تل ص شرب بنفشہ شرب خشخاش ل در جلاب اجلاص

تمیق النون و تمیق الموحدہ

تنوب - رومی بفتح اول و ضم نون و سکون واو م صنوبر کوچک کہ از و قطران در زفت سازند درخت چنیدہ ہ طرح ی ۲ ق قابض شر از صمغ او یکمثقال مص بادام شیرین ل سرد

تمیق الراء المہملہ

تنکار - ف بفتح اول و سکون ثانی و کاف ع بورق سہاگہ

تمیق اللام -

تنبول - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون واو برگ پان ہ ناگ بیل -

تمیق النون

تن - ہ بضم اول و سکون نون گل زردیست کہ صباغان از در رنگ میسازند و در ققش معینہ چون خفت و در نیب بیست و بارش چون بازنسب

تمیق الواو

تندو - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال مہملہ ع عنکبوت -

تمیز الهاء

تلنسته - ف بفتح اول و ثانی و سکون سین مهمله و فتح فوقانی م یافته عنکبوت -

تمیز الواو و تمیز الالف

توتیا - بضم اول و سکون واو و کسر فوقانی با تحتانی و الف انواعیست بهترش هندیست که آنرا توتیای سبز گویند و بهندی نیله تهوتها و هریا تهوتها نامند بعد از ان کرمانی که بپارسی توتیای سفالک و بهندی گهریا گویند طب ای ۲ ال شادنج -

تمیز الجیم

توج - ف بضم اول و سکون واو م بهی -

توتج - ف بضم اول و ثانی مجهول و فتح تحتانی بپاره ایست که بر هر درخت که بپیچد آنرا خشک کند ع عشقه -

تمیز الدال المهمله

توبال الحدید - بضم اول و سکون ثانی و موحده فارسی و الف و ضم لام و سکون لام ثانی و فتح حا مهمله و کسر دال مهمله و سکون تحتانی ف براده آهن

توتیای زرد - ف سنگ بصری ه کهپریا ق بابس قرح طب ای ۲ گویند ب ی ۲ -

تود - ف بضم اول و سکون واو م توت -

تمیز الراء الفارسی -

تور ف بضم اول و سکون ثانی گیاهیست ترش مزه م ترشه ساگ چوکا

تمیز الزاء المعجمه

توتیای سبز - ف ه سلا تهوتها -

تمیز الزاء الفارسی

توژ - ف اول و ثانی مجهول و زاء فارسی پوست درختیست که بر کمان و تلوی تیر و قفای زین و امثال آن بپیچند -

تمیز السین المهمله

توبال النحاس - بضم نون مشدد و حاء مهمله و الف و سین مهمله م خبث النحاس ف براده مس طاح ی ۳

تمیز الضاد المعجمه

توت الحامض - ع بضم اول و سکون ثانی ف توت ترش و سیاه طب ی ۲ گویند رگویندی ی اق ملین رخ سیاه بزرگ شر از ربا و یکوتیه ص جلنجبین ل اجاص -

تمیز الغین المعجمه

تورغ - ف بضم اول و سکون ثانی هیزمیست که آتش آن بر تمام تاغ و تنخ

تمیز الکاف

توتک - ف بضم اول و ثانی مجهول و فتح فوقانی ثانی جانوریست که سخن آموزد - ع - طوطی -

توتیای سفالک - ف سنگ بصری ه کهپریا -

تورک - بضم اول و فتح ثانی و راء مهمله م خرفه ه لونیا -

توشک - ف بضم اول و سکون ثانی و شین معجمه م بر خوان -

تمیز الکاف الفارسی

تورنگ - ف بضم اول و ثانی مجهول و فتح راء مهمله و سکون نون و کاف فارسی م خروس صحرائی -

تمیز اللام

توبال - ف بضم اول و سکون ثانی با موحده فارسی و الف و لام م ریزه زر و سیم و امثال آن و آنرا براده نیز گویند -

تمیز النون

توبانالون - سریانی بضم اول و سکون ثانی با موحده و الف و ضم سیم و لام و سکون م اوثانی نوعی از تیوعات یعنے رخت شیردار

تولیگن - بضم اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی و فتح کاف فارسی م نخلیواز ه جبل -

تون - ه گل سنبهالو -

تمیق الواو -

توت حلو - ع ف توت شیرین سفید طرح ار ۲ گویند ب اق طین سخ بزرگ سرین از رب او بکو قیه ص جلنجبین ل اجاص یعنی آلو بخارا -

تمیق الهاء

تمنیه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی م بافته عنکبوت

توره ف بضم اول ثانی مجهول و فتح دال مهمله و راء مهمله طایرست بزرگ جثه که گوشتش نهایت لذید باشد م خرد جال -

توره ف بضم اول ثانی مجهول و فتح راء مهمله م شغال

تمیق التحتانی

توت وحشی م علیق و توت سه گل -

تونی - ن بضم اول و سکون ثانی و کسر فوقانی ثانی ع طوطی -

توذری م بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و کسر راء مهمله ح ۲ ی ۳ گویند ارق کمفتح مجلی سخ زردش از نیم مثقال تا مثقال و دل از بهمن

توری - ه بضم اول ثانی مجهول و فتح راء مهمله و کسر خرم ثمر تره هندیست که شبیه بیاد رود و برگهایش برگ بید انجیر مانند و گلش زرد و ثمرش کاو نیست بدرازی خطها بود و نا تخورش هندیست و قسمی از و باشد دفر و جرب تر ست و خطها ندارد و آنرا گهیا خیانند بکسر کاف

فارسی و اظهار ها با تحتانی و الف طب

تونیڑی - ه بضم و سکون ثانی و خفا نون و فتح موحده و کسر راء مهمله ف کدی تلخ و آن قسمیست تلخ آنکه تخمش نیز تلخ باشد

تمسیق الهاء و تمیق الکاف

تهکبه ف بفتح اول و هام خاک -

تمیق الواو

تهو - ف بکسر اول و ثانی م تیهو -

تمسیق الیاء التحتانی و تمیق الجیم

تیج - ف بکسر اول و سکون تحتانی و جیم م تخم آبریشیم و پنبه محلوج

تمیق الراء المهمله

تیر - ف بکسر اول و سکون ثانی م شگوفه خرما ع طلع و نام نوعی از مار و نیز نام نرگس -

تمیق الزاء المعجمه

تبکوز - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف واو مجهول م کنگ و بینو

تمیق السین المهمله

تین رطب و یابس - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر نون و فتح راء مهمله و موحده و تحتانی و الف و موحده ثانی و سین مهمله ف انجیر تر و خشک طرطب گویند ح ار ۲ ی ۳ ح ۱ مع ی ر مهمل ق مجلی و منضج مبهی سخ ار پری پوست باز کرده بعد از ان آنچه میل سفیدی داشته باشد بعد از ان سیاه یابس ملی ش از دو دو تا بیست دانه دافع شرب او ذو اقیه ص از پس بادام گردکان یا سکنجبین ل در انضلاج حب صنوبر یا زبیب بی تخم -

تمیق اللام

تیغال۔ بکسر اول و سکون ثانی با غین معجمہ و الف ع شکر العشر ف شکر کوہی۔

تمنیق الواو

تیندو۔ ہ بکسر اول و ثانی مجہول و اخفار نون و ضم دال مہملہ و سکین نادم ثمر درخت ہندیست کہ چوب او آبنوس است۔

تمنیق التحتانی

ٹینڈی۔ ہ بکسر اول ہندی و سکون ثانی و کسر دال مہملہ ہندی ف تلہ ع جراو

تیرماہی۔ ہ بکسر اول و ثانی مجہول و کسر را معجمہ م زنجبیل۔

ترقیم الثار المثلثہ و تنسیق و تمنیق الالف

ثافسیا۔ یونانی بمثلثہ و الف و کسر فار و سکون سین مہملہ و تحتانی و الف ثانی م صمغ سداب کوہی ط ح محرق ق مفرح و لذیذش یکدانگ ص لعابات ل حرف و چہار دانگ ن زن آن کثیرا و گویند فرفیون۔

تمنیق الرار المہملہ

ثاقب الحجر۔ ع بمثلثہ و الف و کسر قاف و موحدہ و سکون لام و فتح حار مہملہ و جیم و سکون رار مہملہ م بسفایج۔

تمنیق السین المہملہ

ثالسقیمس۔ یونانی بمثلثہ و الف و کسر لام و سکون سین مہملہ و کسر قاف و سکون تحتانی و سین مہملہ ثانی م خرفہ بابلی

ثامرس۔ ع بمثلثہ و الف و کسر میم م بسفایج۔

تنسیق الخار المعجمہ تمنیق الرار المہملہ

تخیر۔ ع بفتح اول و کسر خار معجمہ و سکون تحتانی و رار مہملہ ف تجارہ ہ تھلی۔

تنسیق الدال المہملہ و تمنیق التحتانی

ثدی۔ ع بفتح اول و کسر دال مہملہ و فتح و سکون تحتانی ف پستان ہ چوچی و چھاپ خ ماخوذ از حیوان معتدل۔

تنسیق العین المہملہ و تمنیق الموحدہ

ثعلب۔ ع بفتح اول و سکون عین مہملہ و فتح لام و سکون موحدہ ف روباہ ہ لومڑی و لومبری۔

تمنیق المیم

ثعام۔ ع بفتح اول ثانی و الف و میم ف درمنہ سفید

تنسیق الغین المعجمہ و تمنیق الرار المہملہ

ثغاریر۔ ع بفتح اول و غین معجمہ و الف و کسر رار مہملہ و سکون تحتانی و رار مہملہ ثانی ف دستنبویہ ہ کچری۔

تنسیق الفار و تمنیق النون

ثفان۔ بضم اول فا و الف و نون ف تخم ترہ تیزک ہ ہالون۔

تنسیق اللام و تمنیق الجیم

ثلج۔ ع بفتح اول و سکون لام و جیم برہ پالا طب ی۔

تمنیق النون

ثلثان۔ بضم اول و سکون ثانی با مثلثہ و الف و نون ع عنب الثعلب

تمنیق التحتانی

ثلج چینی۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و جیم فارسی و سکون تحتانی و کسر نون و سکون تحتانی ثانی ف سنگ سفید کہ در سترہا بکار میرند طب ی ق مجلی ش دو دانگ ص جلاب ل سرطان بحری

تنسیق المیم و تمنیق الالف

ثمرۃ الطرفا۔ ع بفتح اول و سکون میم و رار مہملہ و ضم فوقانی

وفتح طاء مشدد و راء مهمله و سکون راء مهمله ثانی و فاء و الف م جز مانع دعذ به ف گز مازوه مائین طح ی ا و گویند طای اق قابض خ تازه ش ۴ درم ص دو قو یا تخم کدول جو زالسرو یا تیموزان پوست انار یا آمله۔

تمنیق الراء المهمله

ثمرة العرعر ۔ ع بفتح اول و ثانی و راء مهمله و ضم فوقانی و فتح هر دو عین مهمله و سکون هر دو راء مهمله م جوز ابهل ۵ هبوه هر

ثمرة الکبر ع بسکون لام و فتح کاف با موحده ف کوزک طح گویند

تمنیق الکاف

ثمرة العلیق ۔ ع بضم عین مهمله و فتح لام و سکون تحتانی و قاف ف توت سه گل طب ای ۳۔

تمنیق المیم

ثمرة الروم بضم دال مهمله و سکون واو م سقل ملک گوگل طب ی ۳۱

تمنیق التحتانی

ثمرة الشوک المصری ۔ ع بفتح اول و ثانی و فتح راء مهمله و ضم فوقانی و شین معجمه مشدد و سکون واو و کسر کاف و سکون لام و کسر میم ثانی و سکون صاد مهمله و کسر راء مهمله ف گلنار۔

تنسیق الواو و تمنیق الشین المعجمه

تومشس ۔ یونانی و سریانی بضم اول و سکون واو و کسر میم و سکون شین معجمه ف پودنه کوهی۔

تمنیق المیم

توم ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و میم ف سیر و لهسن طح ی هرق مفرح و ملطف خ بزرگ دانه ش سه دانه

ص ترشی و روغن و گوشت فربه ل ثوم بری۔

تمنیق الهاء

ثوم الحیه ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون لام و فتح حاء مهمله و تحتانی مشدد ثوم خفار یا ثوم دیوان ف سیر دشتی

تنسیق الیاء التحتانی و تمنیق اللام

ثیل ۔ ع بکسر اول و سکون لام م نوعی از حشیش ف بید کیا طب ی اش بکثفال حین بنفشه ل زنج علیق۔

ترقیم الجیم و تنسیق الالف و تمنیق الجیم

جاوزهر ح ع بجیم و الف و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون جیم ف گاوزهر آن حجر البقر است و گاهی روغن۔

تمنیق الراء المهمله

جاؤ النهر ۔ ع بجیم و الف و ضم راء مهمله و فتح نون مشدد و سکون ها و راء مهمله ثانی م حماز النهر و سلق الماء و آن نباتیست که در آب رود و به نیلو فر مانند که آب پیدا باشد طب ق قابض ل الطباط

جای ۔ ف بجیم و الف و فتح غین معجمه م چینیه دانی عنان ع جو هیل

جاوشیر ۔ بجیم و الف و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و راء مهمله ف گاوشیر و آن صمغ درختیست طح ۳ ق مقتح ملطف مدر محلل مفتشی خ زعفرانی تازه و ترکه زود در آب حل شود و اول که از شاخ بر آید سفید باشد و بعد از آن خشکی زود گردد و هنگام مداز الشیر یابند ش نیم درم ص مرا خورل سکبینج دو وزن زیدر دو بکینیم وزن لبن الیتین یا دو وزن صمغ زیتون۔

تمنیق الزاء المعجمه

جاویز - بجیم والف وکسر واو وسکون تحتانی وزاء معجمه ه گاؤ زبان -

تمیق السین المهمله

جاسوس - بجیم والف وضم سین مهمله وسکون واو وسین مهمله ثانی ع خشخاش زبدی -

جاملمکس - بجیم والف وفتح میم وسکون کاف وفتح میم ثانی وسکون کاف ثانی وفتح میم ثانی وسکون سین مهمله ه بهیلی -

جاورس ع بجیم والف وفتح واو وسکون راء مهمله وسین مهمله ف گاورس ه باجرا طب ای ۲ق قابض مجفف مص روغن بادام یا شیریار روغن کنجد یا روغن گاو ل ارزن و دخن

تمیق الشین المعجمه

جاشن - لفظ یونانی در رومیت ف تخم کتان

تمیق الکاف

جامه غوک ف سبزی که شبیه بابریشم در میان آب بهم رسد -

تمیق اللام

جال - ف بجیم والف لام ع اراک بجیم فارسی م قسمی از طار که آنرا جز گویند ع جباری ه نوعی از ماهی ط ۲ گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت وپیه او جهت ربو و ضیق النفس نافع -

جای پهل - ه بجیم والف و کسر تحتانی وفتح موحده فارسی اظهار نام جوز بوا

تمیق النون

جامن - ه بجیم والف وضم میم وسکون نون م ثمر درخت هندیست سطبر تخم مانند بنگو سیاه گرد باشد و دراز و بالیده ه پهلیندا طی ق قابض

تمیق الواو

جان دار و - ف بسکون نون و دال مهمله والف وضم راء مهمله وسکون واو - ع تریاق -

تمیق الهاء

جامسه - ع بجیم والف وکسر میم وفتح سین مهمله وخفاء ها م باقلای قبطی و در مصر بسیار باشد -

تمیق التحتانی

جادی - ع بجیم والف وکسر دال مهمله وسکون تحتانی م زعفران

جالی - ف بجیم والف وکسر لام وتحتانی و یے تحتانی نیز ع اراک ه درخت پیلو ق ملین -

جامی تیری - ه بجیم والف وکسر تحتانی وفتح موحده فارسی و فوقانی مشدد وکسر راء مهمله وتحتانی و ثانی م بسباسه -

جامی ف - بجیم والف تحتانی مجهول ه گل چنبیلی و بجیم فارسی حشیش خشکی است که از جانب ختای آرند و آنرا در آب جوشانیده چون قهوه مے خورند و آن را صالی بصاد مهمله نیز گویند -

تمیق الباء الموحده و تمیق الجیم

جبلهنج - بکسر اول وسکون موحده وفتح لام وهاء وسکون نون وکسر جیم ثانی م جیلاهنگ و جیلهنگ ف چراهنگ و آن تخم زرد خارست و بیخ وی تربد زردست و گویند تخم تربد سیاه است ش از نیم درم تا یکدرم ل حبز بق -

تمیق القاف

جبن طرب و عتیق - ع بضم اول و ثانی وکسر نون ف پنیر تر و کهنه ط رطب یعنی تر ب ۱ ی ۳ عتیق یعنی کهنه ح ی ۳ ط تر او مغذی و مقوی ص عسل یا قند صنع با نفع

تمیق النون

جلیسین بکسر اول و سکون ثانی و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی و نون ع حیص ف گچ۔

تمیق الحاء

جنہ ف بفتح اول و ثانی و خاء ہام رب ترنج و امثال آن

تنسیق و تمیق الثاء المثلثہ

جثیثت ع بفتح اول و کسر مثلثہ و سکون تحتانی و مثلثہ ثانی ف درخت جوز و حشہا۔

تنسیق الخاء المعجمہ و تمیق الجیم الفارسی

خچچ ف بفتح اول و سکون خاء معجمہ و جیم فارسی م شب پرہ کلان کہ مانند علیواز پیدا شدہ سرنگون خود را از درختان آویزد م خرپوارہ بڑا یاگڑ

تمیق الشین المعجمہ

خجش ف بفتح اول و سکون ثانی ہ بربیواز۔

تمیق النون

خجن ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون جیم م چاکسو۔

تنسیق الدال المہملہ و تمیق الموحدہ

جدب ع بفتح اول و سکون دال مہملہ م حمار النجد ف خرکرہ

تمیق الراء المہملہ

جدوار ع بفتح اول و سکون دال مہملہ و واو و الف و راء مہملہ م وددار و ماہ فرقین و ماہ پروین ہ زربسی طح ی ۳ گویند تریاق م وعوی سفرج دل ر خ خطائی کہ بعد از سوذن بسبی باندش ان نیم درم تا نیم مثقال ص کشنیز خشک ل در تریاق سہ وزن زرنباد۔

تمیق التحتانی

جدی ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح تحتانی ف بزغالہ یعنی حلوان

تمیسق الراء المہملہ و تمیق الالف

جراسیا ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر سین مہملہ و تحتانی و الف ف آلو بالو

جرجیر الماء ع بکسر ہر دو جیم و تحتانی و سکون راء مہملہ اول و ضم راء مہملہ ثانی و سکون لام با میم و الف و ہمزہ ع قرۃ العین ف کرنس آبی

تمیق الموحدہ

جرب ف بضم اول و فتح ثانی م دراج۔

تمیق الفوقانی

جرنوت بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون واو ف بادنجان کوہی

تمیق المثلثہ

جریث ع بکسر اول و ثانی مشدد و سکون تحتانی و مثلثہ ف مارماہی

تمیق الدال المہملہ

جراد ع بفتح اول و ثانی و الف و دال مہملہ ف ملخ ہ ٹڈی طح ی ۲ ق مدر معرق تدخ فم ص خس و خیار۔

تمیق الراء المہملہ

جراد البحر ع بسکون لام و فتح موحدہ و سکون حاء مہملہ و راء مہملہ ثانی اربیان و روبیان ف ملخ دریائی جھینگا۔

جرجر ع بکسر ہر دو جیم و سکون ہر دو راء مہملہ باقلا۔

جرجیر ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثانی و سکون تحتانی ہ ترمرا گویند کف عالبتہ طح ی ۲ گویند ۳ ق ملطف مبہی خ بستانی کم حدت شش درم ص کاسنی و کافور و خرفہ و سر کہ ل خردل بستانی

تمیق القاف

جرجانق ع بکسر اول و سکون ثانی و میم و فتح دال مہملہ و الف و فتح نون و سکون قاف ف کرم داند۔

تمیق الکاف

جرواسک - ف بضم اول و سکون ثانی و واو و الف و فتح سین مهمله ع صرصره جهینگر -

تمیق النون

جروان - ع بضم اول و سکون ثانی و دال مهمله و الف ف تره چوها -

تمیق التحتانی

جرجیر المصری - ع ترس -

تنسیق الزاء المعجمة و تمیق الجیم

جرنازج - ع بکسر اول و سکون زاء معجمه با میم و الف و فتح راء معجمه ثانی - ع ثمرة الطرفاء ف گز مازوه ماین -

تمیق الراء المهملة

جرز - ع بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله ف گزر زردک گاجر طح ۲ راق منضج سهو خ زرد شیرین تس دح دمل شلغم -

تمیق التحتانی

جرز اقلیطی و جرجری - بکسر اول و سکون راء مهمله و همزه و سکون قاف و کسر لام و سکون تحتانی و کسر راء مهمله و سکون تحتانی ثانی در لغت اول و فتح موحده و کسر راء مهمله ثانی در لغت ثانی ع شقاقل ردکه شتی -

تنسیق السین المهملة و تمیق الفوقانی

جست - ه بفتح اول و سکون سین مهمله و فوقانی ف روح توتیا

تمیق الدال المهملة

جساد - بفتح اول و ثانی و الف و دال مهمله ف زعفران

تمیق الواو

جسروداروه بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و سکون میم و دال مهمله و الف و ضم راء مهمله ثانی و سکون راء ثانی ع خولنجان ست ف خسروداروه کلنجن -

تمیق التحتانی

جسمی - بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و سکون تحتانی ف خشک گوکهرو

تنسیق و تمیق الشین المعجمة

جشش - ف بفتح اول و سکون شین معجمه مهره ایست کبود که از آن نگین بسازند و رنگش شبیه برنگ فیروزه باشد -

تنسیق و تمیق الصاد المعجمة

جص - بفتح اول و سکون صاد مهمله ف گج طب ی ق قابض مجفف خ سفید براق ص شع بای جرب ل طین قیمولیا

تنسیق العین المهملة و تمیق الهاء

جعده - بضم اول و سکون عین مهمله و فتح دال مهمله دو نوع است کبیر و صغیر کبیر را بیان عربیه گویند و صغیر را الشیرازی گل انجره نیز گویند نوعی از درمنه است طح ۳ ی ۲ ق منضج ملطف مدر محلل قاطع دیدان خ شامی صغیر تازه سفید ش تلخ م ص حمای اکثرها ل در اخراج واو ربلحیض پدست جون نار تربا نمود نخ جیلی یا شیح -

تنسیق الغین المعجمة و تمیق الفوقانی

جغرات بضم اول و سکون غین معجمه با راء مهمله ماست ع صفراط -

جغشت - ف بفتح اول و ثانی و سکون شین معجمه تره ایست که در ابتدای بهار پیشتر از جمیع سبزیها روید و آنرا با ماست آمیخته خورش سازند

تمیق الهاء

جغاره - ف بفتح اول و ثانی و الف و فتح راء مهمله و جغار نام نیز جغشت و نان ارزان -

تنسیق الفا و تمیق الطاء المهمله

جفت البلوط - ف پوست بیرون بلوط طب ی ا-

تمیق الکاف

جفتک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی مرغیست که زر آن کبل اح ارد و بر جانب دیگر قلابه زیاده آن نیز یک بال دارد و بر جانب دیگر حلقه هرگاه که فرود آیند از همدیگر جدا شوند و بجز اشتغول گردند و هنگامیکه میل پرواز کنند نر آن قلابه در حلقه ماده اندازد و باهم پرواز کنند ع لاتیفک بفتح اول فارسی و ثانی طائر کاروانک-

تمیق التحتانی

جفبری - ع بفتح و ضم اول و سکون فا و کسر راء مهمله و سکون تحتانی ف کفری یعنی پوست بهار خرما تازه خ خوشبو ل مولد و نیم وزن پوست آن رو نمو زن گل سرخ بدنبال خود و یا جلنار-

تنسیق الکاف الفارسی و تمیق الهاء

جگرنه - ف بفتح اول و کاف فارسی و سکون راء مهمله و فتح نون و خفای ها نوعی از کلنگ که کوچک تر باشد و بر گردنش پرهای سیاه باشند که آن را مردم بر سر گذارند-

تنسیق اللام و تمیق الالف

جلباشا - سریانی بفتح اول و سکون لام با میم و الف و شلثه ف خیار بالنگ یعنی بادرنگ-

تمیق الموحدة

جلبوب - بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو م کبلا-

تمیق الدال المهمله

جلد - ع بکسر اول و سکون ثانی و دال مهمله ف پوست و چمڑا-

طبیعت مانند سفری و مدمل و جالبس م خ پوست حیوان تشبیر جوارص سرکه و گرم دارد ل اکارع-

جلبید - ع اول بکسر ثانی و سکون تحتانی ف برده پالا طب ی آ

تمیق الراء المهملة

جلنار - ع بضم اول ف گلنار و آن گل انار بری است که بغیر از ان ثمری ندارد طب ای ۲ گویند ب ی ۲ ق قابض خ فارسی یا مصری شر از یک بنیدرم تا دو درم ص کیرا یا روغن بدل اول جفت بلوط یا شگوفه انار یا طراثیث

تمیق الزاء المعجمة

جلوز بکسر اول و فتح ثانی و سکون واو ف چلغوزه و گویند بادام کوهی طرح اگویند ۲ ی ا-

تمیق الشین المعجمة

جلیشن - ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و شین معجمه ف جلیبه

تمیق القاف

جلیاق - ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون معجمه با موحده الف ف بیخ حماض بری-

تمیق الکاف

جلومک - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح نون م درخت خنزیره-

تمیق الکاف الفارسی

جلبهنگ - بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و ها و سکون نون و کاف فارسی م جلبهنگ-

جلنگ - ف بکسر اول و ثانی و سکون لام م جلونگ-

[illegible] آبی که بهندی جهینگر گویند۔

تمیق اللام

[illegible]ل ع بضم اول و سکون لام ف گل ۵ کلان و بفتح اول بهندی آبا گویند بفارسی پرنده ایست که چون بلبل خوش آواز بود۔

تمیق النون

جلبجلان ع بضم اول و سکون ثانی و ضم جیم و لام و الف و نون ف کشنیز خشک ص تخم نیم برشت ل تخم کاهو۔

جلنجبین ع بضم اول و فتح ثانی و سکون نون و ضم جیم و کسر موحده و سکون تحتانی و نون ف گلقند عسلی۔

جلنسری بضم اول و سکون ثانی و فتح و سکون سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون تحتانی ف ورد چینی۔

جلبیان بضم اول و سکون ثانی با تحتانی و الف و نون ف غله ایست مانند عدس و شیرازی مشو خوانند۔

تمیق الواو

جلبو ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو سبزیست شبیه بنعناع

جلیدارو بفتح اول و سکون ثانی و سکون تحتانی و دال مهمله و الف و ضم رای مهمله و واو م سرخس۔

تمیق الهاء

جلبوزه ف بکسر اول فارسی و تازی و سکون ثانی و ضم غین [illegible] و سکون واو و فتح زای معجمه و ها م حب الصنوبر الکبار۔

جلگوجه بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی و واو مجهول [illegible] ثانی عربی م جلبوزه چلگوزه

جلنجه بکسر یا بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم جیم ثانی

وسکون واو مجهول و فتح جیم ثالث و ها ف پودینهٔ بری۔

جلهه بضم اول و فتح ثانی مشدد و خفا ها نباتی است که در جای نمناک روید سفید فام و گندرا تخم و برگ ندارد هم ساروغ و کهنبه رسن بفتح اول سرگین شتر۔

تمیق التحتانی

جلبجلان حبشی بضم اول و سکون ثانی و ضم جیم ثانی با لام ثانی و الف و ضم نون و سکون لام ثالث و فتح حار مهمله و موحده و کسر شین معجمه و سکون تحتانی ف خشخاش سیاه و گویند بود نهری جلبجلان مصری ف مپش۔

تمیق المیم و تمیق الفوقانی

جمست ف بفتح اول و میم و سکون سین و فوقانی ف سنگیست بنفسجی گویند که چون در فطرت جمست هر چند شراب خورند مستی نکنند و اگر پاره جمست در قدح اندازند همین عمل کنند و چون در زیر بالین نهند خواب نیکو بینند۔

تمیق الدال المهملة

جمد ع بفتح اول و ثانی و سکون دال مهمله ف یخ ۵ بالا۔

تمیق الرار المهملة

جمار النهر ع بفتح اول و ثانی مشدد و الف و ضم رار مهمله و فتح نون مشدد و سکون ها و رار مهمله ثانی م جمار النهر ل لطیاط

جمار ع بضم اول و ثانی مشدد و الف و رار مهمله ف ثمر سبز درخت خرما که آنرا سبز خرما گویند طب ی الگویند بسر خ تر و شیرین جس خرما یا عسل ل حامض۔

تمیق الزار المعجمة

جمیز ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وزا معجمه انجیر آدم گرل

تمیق اللام

جمل ع بفتح اول وثانی وسکون لام ف شتر ه اونٹ

تمیق المیم

جمجم بربری بکسر هر دو جیم وسکون هر دو میم ف بیخی ست که بتقاطل مانند در رنگ گویند که از زمین زر خیزد و آنرا نشبون زر بن از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز دارند و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود بجمجم خطائی۔

جمسفرم بفتح اول وثانی وسکون سین مهمله وفتح فا و را مهمله وسکون میم ف ریحان سلیمانی ا م زنجوش تا نیون سبح و نیوزن عنب الثعلب

تمیق النون

جمان بضم اول وثانی والف ونون م جلیدار و۔

تمیق الواو

جمهلوف بفتح اول وسکون ثانی وفتح ها وضم لام وسکون واو م اوسنگ

تمیق الهاء

جمعیره بفتح اول وسکون ثانی وکسر عین مهمله وسکون تحتانی وفتح را مهمله وخا ر ایله بهنگره۔

تمیق التحتانی

جمد چینی بفتح اول ع ثلج چینی۔
جمهوری ع بفتح اول وسکون ثانی وضم ها وسکون واو وکسر را مهمله وتحتانی ف شراب مثلث۔

تمیق النون وتمیق الالف

جنطیانا یونانی بکسر اول وسکون نون وکسر طا مهمله با تحتانی

والف ونون والف ثانی بیخ سرخ رنگ ست باندازه انگشت سطبر ونام پادشاهی خوانند که اول او را نشاه جنطی گفتند گمان بر دگویند درخت سنبل رومی طح ۲ ی ۳ ق در مفتح مفرح خ رومی بسیار سرخ خوشبوش نیم مثقال ص سعوق فیدنر باریو نل یک نیوزن اسارون و نیوزن ست بیخ کبر زراوند مدحرج

تمیق الدال المهملة

جنبید بضم اول وسکون ثانی وکسر موحده وسکون تحتانی ودال مهمله م صعتر

تمیق الراء المهملة

جناح النسر ع بفتح اول وثانی والف وضم خا معجمه وفتح نون مشدده وسکون سین مهمله و را مهمله م باقلا۔
جنبجر بضم اول وسکون ثانی وضم جیم ثانی وسکون نون و را مهمله ف کسته
جند بید ستر بضم اول وسکون نون و دال مهمله وکسر موحده و تحتانی مجهول و فتح دال مهمله ثانی وسکون سین مهمله وفتح تانی وسکون را مهمله ف آتش بجگان و کند بید ستر و خایه حیوان بحری خصیه سگ آبی ه خایه او وبلاد طح ی ۳ گویند ۲ ق لطف مدح هر دو خصیه بجم چسپیده و رقیق پوست که بعد از شکستن رنگش سیاه بود در نزانت و سبکی میانه باشد و بویش قوی و چربی داشته باشد شرش از ربع درم تا یک درم و گویند تا یک مثقال تا دو مثقال م وج ونیم فرسن فلفل

تمیق الشین المعجمة

جناح البیش ع بفتح اول و ثانی و الف و ضم حا مهمله و سکون لام و کسر موحده و سکون تحتانی م کنگر۔

تمیق القاف

جناح سطلق ع بضم میم و سکون طا مهمله و فتح لام و سکون

قاف م راسن و گویند پیلگوش۔

تمیق اللام

جندل۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ ف سنگ و بفتح اول فارسی ف صندل سفید۔

تمیق النون

جلنبد الرمان۔ ع بضم اول و سکون ثانی و کسر موحدہ و ضم دال مہملہ و رار مہملہ مشدد و میم مشدد و الف و نون ف گل انار بستانی بشیرازی کلک انار گویند انار کی کلی۔

جنطان۔ بکسر اول و سکون ثانی م جنطیانا۔

تمیق الیار

جنطوریا۔ سریانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم طار مہملہ سکون واو و کسر رار مہملہ و فتح تحتانی و ہام قنطوریون۔

تمیق الواو و تمیق الالف

جوالسا۔ ہ بفتح اول و واو و الف و خفار نون با سین مہملہ والف ثانی ف خار شتر۔

جوانا۔ بفتح اول و ثانی والف و خفار نون ہ دیجابا۔

جوزبوا۔ بفتح اول و سکون ثانی و زار معجمہ و فتح موحدہ و دار والف ہ جایپھل طح ی ۳ د گویند ملطف و مقوی کبد و معدہ خ سرخ فربہ ش د ورم ص عسل صندل ل یک بوزن سنبل الطیب بالسیاسہ۔

تمیق الموحدة

جوز الطیب ع بکسر طار مہملہ و سکون تحتانی م جوز بواہ جایپھل

تمیق الفوقانی

جوت۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و فوقانی م گھونگچی۔

تمیق الجیم

جوز المرج۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم زار معجمہ و سکون لام و فتح میم و رار مہملہ و سکون جیم م حب کاکنج۔

تمیق الرار المہملہ

جوار۔ ہ بضم اول و فتح ثانی و الف و رار مہملہ غلہ ایست مشہور ف زردہ

جوالکھار۔ ہ بفتح اول و ثانی و الف و فتح کاف و اظہار ہا والف ثانی و رار مہملہ م نطرون۔

تمیق الزار المعجمة

جوز۔ ع بفتح اول سکون ثانی و زار معجمہ ف گردگان ہ اخروٹ طح ی ۲ گویند ح ۱ ق محلل مہی خ رقیق پوست ش از نخود رم مادہ درم ص سکنجبین یا خشخاش سرکہ ہ بیاق فتح المحضر ابا جوز ہندی فندق و بضم اول فارسی سکون او ف زاغ

تمیق العین المہملة

جوز الرفع۔ بفتح رار مہملہ مشدد و سکون فا و عین مہملہ م جوز القی۔

تمیق الکاف

جومنک۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و کسر موحدہ و سکون تحتانی و فتح نون م طارک کا انگ

جولاہک۔ بضم اول و ثانی مجہول و لام والف و فتح ہام عنکبوت

تمیق اللام

جوز الابل۔ ع بسکون لام و فتح ہمزہ و سکون موحدہ و فتح یا و سکون لام م ثانی

جوز الکوثل۔ ع بفتح کاف و سکون واو و فتح مثلثہ م جوز القی۔

جوز ماثل۔ ع بمیم والف و کسر مثلثہ ف گیاہ دعا و رہ طب ی ۴ ق مخدر مغشی مفتی مسموم ش یک قیراط ص ...

جول - ف بضم اول و سکون ثانی م غلیواز -

تمیق المیم

جوزخندم - بکسر رای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون نون بهمین نام مشهورست بشیرازی گل گندم گویند -

تمیق النون

جودان - بفتح اول و سکون ثانی با دال مهمله و الف نوعی از کافر چینه ام بنان دو نوع از بهر و نوعی از انار که دانه آن خشک می باب ست

تمیق الواو

جوز السرو - ع بفتح سین مهمله مشدد و سکون رای مهمله و واو مجهول - ف کوز کلاغ که ثمر درخت سرو است طح ای ۳ گویند ب می ق قابض و حابس خون خ تازه اش از نیم درم تا نیم مثقال مص اهل ل نیموزن بدل آن نار یا نیموزن کوزر و نیموزن ابهل و نیموزن گرمارک قوتش تا سه سال باقی ماند

تمیق الهاء

جودانه - ف بفتح اول و سکون ثانی با دال مهمله و الف و فتح نون م جودان

جوزاته - بکسر رای مهمله مشدد و فتح فوقانی مشدده ه ریٹها -

جولاه - ف بضم اول و ثانی مجهول لام و الف و اظهار ها ع عنکبوت

جولاهه - بفتح لام و الف و های اول و آخر م عنکبوت -

جوله - ف بفتح لام و اظهار ها م عنکبوت -

جوله - بفتح لام و اظهار های اول م عنکبوت -

تمیق التحتانی

جوزالقی - ع بضم رای معجمه و سکون لام و فتح قاف ه مین پهل طح ی ق ق نمی ش از یک درم تا دو درم مص رائلج و لقوه مصلح السرکه منفعل خربق سفید

جوز هندی - بکسر و سکون ثانی فوقانیه و کسر دال مهمله ف جیاپاه ه ناریل کهوپرا

تمیق الیاء و تمیق الواو

جهاوئیه - ه بفتح اول و اظهار ها و الف و ضم همزه و سکون واو ع طرفاف گز ط ا سرد ۲ خشک -

تمیق الهاء

جهودانه - ف بضم اول و ثانی و سکون واو با دال مهمله الف و فتح نون و خفا ها درختی ست که صمغ آن را کلک زوده گویند و غریب بوده

تمیق التحتانی و تمیق الالف

جلینها - بکسر اول و سکون تحتانی و خفا نون و موحده و الف ش زرد چوب ع عروق الصفر و عروق الزعفران ط ۳ گرم و خشک

تمیق الکاف

جیوک - بکسر اول و سکون تحتانی و فتح واو و سکون کاف گھونگھی -

تمیق اللام

جیپال - ه بفتح اول و سکون ثانی با موحده فارسی و الف و لام ع حب السلاطین م جمال گوٹه -

تمیق الواو

جلیدارو - بکسر اول و سکون ثانی و لام با دال مهمله و الف و ضم را مهمله م سرخس ل - در اخراج دود برنگ کابلی یا قنبل

تمیق الهاء

جیوه - ف بکسر اول و سکون ثانی و فتح واو و خفا ها م سیماب

ترقیم الجیم الفارسی و تمیق الموحده

چاپ - ه بجیم فارسی و الف و بای آن نیز موحده م درد است

هندسیت کہ گیج نیل نمراوست

تمیق الکاف

چاوک ف بجیم فارسی والف فتح واو م چکاوک ه طایر جل

تمیق اللام

چال ف بسکون لام قسمی از مرغ جر نوع جباری ه نوعی از ماهی

تمیق النون

چاکون بجیم فارسی الف سکون را مهمله ضم کاف فارسی سکون واو و نون ف م ریاحین تیزی

تمیق الواو

چاکسو ه بسکون کاف و ضم سین مهمله و سکون واو م تشمیزج ب چشمک

تمیق التحتانی

چای بتحتانی مجهول حشیش خشکی ست که از جانب خطای می آرند و در آب جوشانیده چون قهوه می آشامند و آنرا عصا العباد مهمله نیز گویند۔

تنسیق الموحدة الفارسی و تمیق الشین المعجمة

چپلیتش ف بفتح اول فارسی و ضم ثانی فارسی م بزکیب ساله

تمیق الغین المعجمة

چپاغ ف بکسر اول فارسی با فارسی ثانی و الف م نوعی از ماهی۔

تمیق الکاف

چیوک ف بضم اول فارسی ثانی بسکون واو و کاف م کنجشک۔

تنسیق التاء الفوقانی و تمیق الالف

چچیڑا ه بکسر اول فارسی سکون ثانی هندی و فتح جیم فارسی را مهمله و الف خار و ارکوتہ

تنسیق الجیم الفارسی و تمیق الالف

چچینڈا ه بفتح اول فارسی و کسر جیم فارسی ثانی و تحتانی مجهوله و نون و دال مهمله هندی ف ساید پرده و ... هندسیت ... جرار

در ازو نباتات نوری و نانخورشی است۔

تمیق الواو

چچو ف بضم اول و ثانی فارسی م پستان۔

تنسیق الدال المهملة و تمیق الالف

چدر ورا ف بضم اول فارسی دال مهمله و سکون الف م خبیر

تنسیق الرار المهملة و تمیق الالف

چراتیا ه بکسر اول فارسی با را مهمله و الف و کسر تحتانی و فوقانی ع قصب الزریرہ ط ۲ گرم و خشک ملطف و منضج

تنسیق الدال المهملة

چرغسند ف با اول فارسی م گوسفند را گویند که گوشت کرده م شنبلکہ

تمیق الرار المعجمة

چرز ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و زا معجمه م حبابی۔

تمیق الشین المعجمة

چرلشن ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و کسر موحده و سکون شین م ...

تمیق الغین المعجمة

چرغ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و غین م جانوریست شکاری

تمیق الکاف

چریک ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحده و سکون کاف م سر شیر و تبرکی قباع ه ملائی۔

چرک ف بفتح اول فارسی سکون ثانی نبیست که خود از درخت آویزد

چروک ف بفتح اول فارسی ثانی و سکون واو م ...

تمیق اللام

چرغول ف بفتح اول فارسی بسکون ثانی و ضم غین معجمه و سکون

داد ع لسان الحمل۔

تمیق الواو

چربعوب ـ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون واو م حربس

تمیق الراد

چراغلہ ـ ف بفتح اول فارسی و ثانی و الف و سکون غین معجمہ و فتح لام هم کرم شب تاب۔

چرغندہ ـ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح غین معجمہ و سکون نون و فتح دال مهملہ و دہ گوسفند کہ گوشت پر کردہ باشند م کلہ

تمیق التحتانی

چرویجی ـ ہ بکسر اول فارسی و فتح ثانی و سکون واو و جار زون بکسر جیم ـ ف نقل خواجہ۔

تمیق الرا المعجمۃ و تمیق الدال المهملۃ

چرزد ـ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی جانوریست مانند ملخ کہ در تابستان در هوای گرم بیشتر بهم رسد و بسیار فریاد کند۔

تمیق الزار المعجمۃ

چرز ـ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی م میمون

تمیق الغین المعجمۃ

چرغ ـ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی م خارپشت۔

تمیق الکاف

چرک ـ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی م خارپشت۔

تمیق و تمیق الشین المعجمۃ

چشم گاومیش ـ ف بفتح اول فارسی با کاف فارسی هم بابونہ۔

تمیق الکاف

چشمک ـ ف بفتح اول فارسی و سکون شین معجمہ و فتح میم م چاکسو

تمیق المیم

چشام و چشنجام ـ ف بفتح اول فارسی و ثانی و الف و در لغت اول بفتح اول فارسی و سکون ثانی با غار منقوطہ والف و بلغت ثانی م چاکسو

تمیق الواو

چشم گاو ـ ف بفتح اول فارسی و با کاف فارسی هم بابونہ۔

تمیق الغین المعجمۃ و تمیق الدال المهملۃ

چغد ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی پرندہ ایست مشهور و معروف کہ بہ نحوست اشتهار دارد اُلّو۔

تمیق الرار المهملۃ

چغندر ـ ف بضم اول فارسی و فتح ثانی و سکون نون و فتح دال ع سلق

تمیق الزار المعجمۃ

چغز ـ بفتح اول فارسی و ثانی و سکون زار معجمہ م گیاہ از غوک۔

تمیق الغین المعجمۃ

چغ سغ ـ بضم اول فارسی چوب آبنوس۔

تمیق الکاف

چغنک و چغوک ـ ف لغت اول بضم اول فارسی و فتح ثانی و سکون کاف و لغت ثانی بضم اول و ثانی و سکون واو م گنجشک۔

تمیق الهار

چغزداره ـ ف بفتح اول فارسی و سکون زار معجمہ با دال مهملہ و الف و فتح رار مهملہ و خفار هار م جل کبه سوال

چغنہ ـ ف بضم اول فارسی سکون ثانی و فتح نون م گنجشک

تمیق و تمیق الکاف

چکاوک ـ ف بفتح اول فارسی و کاف الف و فتح واو و سکون کاف تازی پرندہ ایست از گنجشک اندک بزرگتر و خوش آواز بود م چنڈول ع قنبرہ و ابو الملیح و در عراق قبرہ نامند و در خراسان نیز گویند

تمیق الهار

چکاسہ ـ ف بفتح اول فارسی ثانی و الف و فتح سین مہملہ م چار سب

تمیق التحتانی

چکری ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و کسر را مہملہ نوعی از ریواس

تنسیق الکاف الفارسی و تمیق الرار المہملہ

چکندر ـ ف بضم اول و کاف فارسی سکون نون و فتح دال مہملہ م چقندر

تمیق الکاف

چلگک ـ ف بفتح اول فارسی و ضم ثانی فارسی م گنجشک

چکوک ـ ف بفتح اول فارسی و ضم ثانی فارسی و واو مجہول م گنجشک و خرفہ را نیز گویند۔

تمیق التحتانی

چگانی ـ ف بفتح اول فارسی و ثانی مشدد و فارسی و الف و کسر نون م نوعے از خربزہ۔

تنسیق اللام و تمیق الکاف

چلانک ـ ف بضم اول فارسی و لام و الف و فتح نون م سرگین گرداک ع جعل

تمیق الهار

چلپاسہ ـ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی با موحدہ فارسی و الف و فتح سین مہملہ و خفا رہ سپکلی و چھپکلی

چلچلہ ـ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی و کسر جیم فارسی

ثانی و فتح لام م لک پشت و کچھوا۔

تنسیق المیم و تمیق الشین المعجمہ

چمش ـ ف بفتح اول فارسی و سکون میم م چاکسو۔

تمیق المیم

چمم ـ ف بضم اول فارسی و سکون میم م لف انگور کہ سبزہ آن گرفتہ باشند و بکسر اول چاکسو م چل گہ و سوال۔

تنسیق النون و تمیق الالف

چنپا ـ ہ بفتح اول فارسی و سکون نون و موحدہ فارسی شجر ہندیست کہ گلش خوشبوے بو صنوبریست و تخمی است درمیان گل وی کہ مسکرست ط ب ی

تمیق الفوقانی

چندرکانت ـ ہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و سکون رار مہملہ و کاف و الف و خفا نون ثانی ع حجر القمر۔

تمیق الرار المہملہ

چندر ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح دال مہملہ م چقندر

چنگار ـ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و کاف فارسی و الف م خرچنگ ع سرطان۔

تمیق الکاف

چنبک ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحدہ م سنگ آہن ربا ع مغناطیس۔

تمیق النون

چندن ـ ہ بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح دال مہملہ و سکون نون ع صندل سفید۔

تمیق التحتانی

چنگلاہی - ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و کاف فارسی با لام و الف و کسرہا و سکون تحتانی ہم علیواز -

تمیق الراء و تمیق الالف

چوزہ ربا و چوزہ لواعف لغت اول بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح زاء معجمہ فارسی و خفاء ہا و ضم راء مہملہ با موحدہ و الف و لغت دوم بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح زاء معجمہ فارسی خفاء ہا و ضم لام با واو ہم علیواز -

تمیق الراء المہملہ

چوبخوار - ف بضم اول فارسی ثانی مجہول و سکون موحدہ و ضم خاء معجمہ و بعد ولہ دالف و راء مہملہ ہم دیوک ع ارغنہ

چوریور و چور - ف لغت اول بضم موحدہ فارسی و واو مجہول ثانی و لغت ثانی بضم اول فارسی و ثانی مجہول ہم تدرو

تمیق الکاف

چوک - ہ بضم اول فارسی و سکون ثانی و کاف ع حامض و فارسی جانوریست کہ خود را از شاخ درخت آویزد و حق حق گوید تا آنکہ قطرہ خون از حلق او بچکد و بمعنی آلت تناسل ہم آمدہ و بواو مجہول ع شیاف

چولک - ف بضم اول فارسی سکون ثانی و فتح کاف ہم طارلوم

تمیق النون

چوبین - ف بضم اول فارسی و ثانی مجہول و کسر موحدہ و سکون تحتانی ہم طار کاروانک -

تمیق الہاء

چوبہ دانہ - ف سبحہ ع تسبیح -

چوبینہ - ف بضم اول فارسی ثانی مجہول و کسر موحدہ و سکون تحتانی و فتح نون و خفاء ہا ہم چوبین -

تمیق التحتانی

چولائی - ہ بفتح اول فارسی و سکون ثانی با لام و الف و کسر ہمزہ و تحتانی ف سبزی مشہور ہندیست کہ نان خورش سازند -

تمیق الہاء و تمیق الالف

چھیرا - ہ بفتح اول فارسی و اظہار ہا و کسر راء مہملہ و سکون تحتانی با راء مہملہ ثانی و الف ہم اشنہ -

تمیق الدال المہملہ

چھیر کند - ہ بکسر اول فارسی و اظہار ہا و سکون تحتانی و راء مہملہ دوائی ہندیست کہ قسم ثانی او کہ سفید است ہ بداری کند گویند

تمیق الراء المہملہ

چھر - ہ بفتح اول فارسی و اظہار ہا و سکون راء مہملہ ع سنبل الطیب

تمیق التحتانی

چھٹا مانسی - ہ بفتح اول فارسی و اظہار ہا و ضم فوقانی ہندی و الف و میم و الف ثانی و خفاء نون و کسر سین مہملہ و تحتانی ہم سنبل -

تمیق التحتانی و تمیق الالف

چیتا - ہ بکسر اول فارسی سکون تحتانی با فوقانی و الف ہم شیطرج

تمیق الہاء

چینڈہ - ہ بکسر اول فارسی و سکون تحتانی و فتح دال ہندی و ہاے ہندی ہم صنوبر صغار -

ترقیم الحاء المہملہ و تمیق و تمیق الالف

حاشا - یونانی بحا و مہملہ و الف و شین معجمہ و الف ثانی ف نعناع

بود بکرنج گویند برگ بسیند لسان ثنیست ططع ی آن گویند ۲ ق لطف
مقوی دل معده و تازه و تر شش دنده م حس نقص تاع اطبا شیر ل برشه
حالوما ـ بپرتالی بحار مهمله و الف و ضم لام و سکون واو با ضم الف ثانی م شنذکار ـ

تمیق الجیم

حاج ـ ع بحار مهمله و الف و جیم ف خاریست که ترنجبین از ان بحاصل آید

تمیق الراء المهمله

حافر الحمار ـ ع ف خر بخور رش جهت عسر ولادت مجرب

حافر ـ ع بحار مهمله و الف و کسر فا ف سم و گهر طب ی ف

بجفس خ از جو اینکه میخورند ص منش ل قرن ـ

حافر المهر ـ ع بحار مهمله و الف و کسر فا و ضم راء مهمله و سکون لام و فتح میم و سکون ها و راء مهمله ثانی م سر بجان لعبت بربری ل اسبالیوس

تمیق الشین المعجمه

حافر حمار الوحش ـ ع ف سم گور خر دوختن آن بیرلش خنصر جهت دفع صرع نافع

تمیق اللام

حافظ الاطفال و حافظ النمل ـ ع م فسر فیون ـ

تمیق النون

حافر البرذون ـ ع ف سم خر ضاد سوخته او جهت شقاق نافع

تمیق الموحده و تمیق الالف

جاقا قا سیریانی بفتح اول و موحده و قاف و الف ثانی م حب القلقل

حب الترشا بضم فوقانی و سکون راء مهمله با شین معجمه ف تخم ترشنگ ه جرے کے بیج ـ

جبة الخضرا ـ ع بفتح خاء معجمه و سکون ضاد معجمه با راء مهمله و الف ف درخت بطم ف ست بن طح ی آ گویند ۳ گویند ه ق مدرهی

خ بزرگ بیزبار ه شش انه ده م تهبار دم ص کتیرن اخز نیسته و مغز بادام

جبة السودا ـ ع بفتح اول و ثانی مشدد و ضم فوقانی و فتح سین مهمله مشدد و سکون واو یا دال مهمله ف سیاه دانه ـ

حب الکلکلانج بفتح اول و کسر ثانی مشدد و فتح جیم و سکون نون و فتح کاف یا لام م حب السمنه

جبق الفتا ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون لام و فتح فا و فوقانی م برزنگوش ه مرزا ط ه گرم و خشک ـ

جبق الفنا ـ خ بفتح فا و نون ف روباه ترکی ـ

جبق الماء ـ ع با میم مشدده و الف همزه و ده ف پودینه آبی ـ

تمیق الموحده

حب الرب ـ ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و فتح راء معجمه مشدد و کسر موحده و سکون تحتانی و موحده ثانی ف تخم مویز ده الکوکج طب ی ج پی خلم م الکبرا

حب المحلب ـ ع بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح لام و موحده ف پیو مد

مریم ه کهیلا طح ی ۲ گویند ب گویند ب ل مغز بادام تلخ

تمیق الفوقانی

حب القلت ـ ع بکسر قاف و سکون لام و فوقانی ف ماش هندی ه غله موٹھ و گویند کلتهی و کلتهی ه گویند ل تخم لبیوس

تمیق الجیم

حب الکلکلانج ـ ع ف عروس پرده طب ی گویند ب ی گویند ه موخ زرد گل سرخ کوهی یا بستانی ص ی طمث ل عنب الثعلب

تمیق الحاء المهمله

جبق التمساح ـ ع بکسر فوقانی و سکون میم و سین ف پودینه آبی

تمیق الخاء المعجمه

حب البطیخ ـ ع ف تخم خربزه ل شود تره حسب صنوبری

حبق الشیوخ - ع ف مرو رشک -

تمیق الدال المہملہ

حب ارشاد - ع بفتح را مہملہ شد و بتبس معجمہ و الف و دال مہملہ ف تخم ترہ تیزک طح ی س ق بفتح ملطف مقطع مسہل البلغم و مرۃ صفراء بالی و دش ن و منقال ص سکنجبین و خردل تخم ترب و مضار عرق النسا

حب الفقد - ع بفتح فا و قاف و سکون دال مہملہ ف تخم نخلشت

حب الیہود - ع بفتح تحتانی و ضم ہا و سکون واو م حب گل گنج -

تمیق الرا المہملہ

حب الصنوبر صغار - ع بفتح صاد مہملہ شد و نون و سکون تا و فتح موحدہ ثانی و کسر را مہملہ و صاد مہملہ ثانی با غین معجمہ و الف و را مہملہ ثانی ف تخم کاج و تاردہ جند بیج طح ی کا ش از سہ درم تا پنج درم

حب الصنوبر کبار - ع بکسر ث و فتح با موحدہ الف ف جلغوزہ ہ جلگوجا و نوجا طح را و گویند ہم سیمح دیگو نیند ح ب ق مبہی ش از سہ درم تا پنج درم ص با قند خوردن ل حب محلب مقشر یا نیموزن یا دام مقشر یا مغز تخم خربزہ یا مغز جوز ہندی یا مغز بادام کوہی یا حب صنوبر صغار -

حب العرعر - ع بفتح ہر دو عین مہملہ و سکون ہر دو رای مہملہ ف تخم ہل ہ ہوہ بیر -

حب العصفر - ع بفتح عین مہملہ و سکون صاد مہملہ و فتح فا و سکون رای مہملہ ف خسکدانہ -

حب الغار - ع بغین معجمہ و الف و را مہملہ مشہور بعین تم ا طح ی س ل حب محلب یا مغز بادام تلخ -

حبق البقر - ع بسکون لام و فتح موحدہ و قاف ف بابونہ

تمیق الزا المعجمہ

حب العزیز - ع بفتح عین مہملہ و کسر زا معجمہ و سکون تحتانی و زا معجمہ ثانی م حب الزلم ف تخم کنگر -

حب اللوز - بفتح زا و سکون زا معجمہ مشدد ع لسان العصافیر

تمیق السین المہملہ

حب الآس - ع بمد ہمزہ و سین مہملہ ف تخم مورد طب ی خ بستانی فربہ رسیدہ تازہ ش از سہ درم تا پنج درم ص صمغ عربی ل ا ب ورق آن یا سعتر -

حب الانبرباریس - ع بفتح ہمزہ و سکون نون و فتح موحدہ و سکون را مہملہ با موحدہ ثانی و الف و کسر را مہملہ ثانی و سکون تحتانی و سین مہملہ و ص ق نقل و شکر ل گلسرخ و صندل سفید

حب الریباس - ع بکسر را مہملہ مشدد و سکون تحتانی با موحدہ و الف ف تخم ریباس طب ی خ تازہ ل حماض بستانی

تمیق الطا المہملہ

حب الضراط - ع بکسر را مہملہ مشدد و سکون تحتانی با موحدہ فارسی و الف ف تخم ریباس طب ی خ تازہ ل حماض بستانی -

تمیق العین المہملہ

حب الخروع - ع بضم خا معجمہ و سکون را مہملہ و فتح واو و سکون عین مہملہ ف تخم بید انجیرہ ریڈی طح ش دہ دانہ مقشر ل مغز پستہ یا نیموزن تخم ترز یا نیموزن مغز جلغوزہ -

حب القرع - ع بسکون لام و فتح قاف و سکون را مہملہ ف تخم کدو طب ب خ - ماخوذ از کدوی کہ بکثیر بن پرورش یافتہ باشد ش سہ درم ص تخم کرفس ل کثیرا یا مغز تخم مندوانہ -

تمیز القاف

حب المعلق ـ ع ف تخم توت ـ رنگ طخام و ر و فرق ب بی
جسق ـ ع بفتح اول و ثانی و سکون قاف ف پودنه ـ

تمیز الکاف

حب الملوک ـ ع م ماهودانه جمال گوٹا ط۲ گرم ۳ گرم و خشک

تمیز اللام

حب الآلس ـ ع بفتح همزه و سکون مثلثه و لام ف گزمازج
حب السفرجل ـ ع بفتح سین مهمله و فا و سکون را مهمله و فتح
جیم ف بهدانه ه بهی کیج ط ب ر۲ خ ماخوذ از بر شش
شش یک درم ص قند ل ب زقطونا ـ

حب القلقل ـ ع بکسر هر دو قاف و سکون هر دو لام ف تخم انار
دشتی طح ر۲ گویندی ق تر طب ش سه درم ص عسل یا قند
ل معات و حب الصنوبر و تودری سفید و چهار دانگ وزن آن
مغز تخم خیارین و نیم وزن البلل و گویند نارجیل ـ
حب النیل ـ ع بکسر نون سکون تحتانی و لام ه کنکواد کوادهی
طح ی ۳ گویند او گویند ۳ ق مسهل بلغم خ بستانی ش از نیم درم
تا یکدرم و در مطبوخ تا هفت درم ص ماهیدن بروغن گردگان یا
هلیله و گویند در دل مقمونیا و در اسهال و دفع سودا نیم وزن بسپایج
حنظل و دو دانگ وزن حجر ارمنی ـ
حبق الفیل ـ ع بفتح اول و ثانی و ضم ثالث و سکون لام و کسر فا و
سکون تحتانی مرزنگوش طلا بیش با خاد رحمام جهت صداع بارد مجرب

تمیز المیم

حب الزلم ـ ع بفتح زار معجمه مشدد و لام و سکون میم ف

تخم فقد طح سه ۲ گو تیبح ح ی ق بهی خ تاره ش دو درم ص
شکر ل خشخاش و نارجیل و شقاقل و در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان
حب المنشم ـ بضم میم و سکون نون و کسر شین معجمه ف منقل خواجه ـ
حب النوم ـ ع بفتح نون مشدد و سکون واو م حب کاکنج ـ

تمیز النون

حب البان ـ ع بموحده و الف و نون ف بشنا پیه لکابن
کیج طح ی ۲ گویند ۳ گویند راخ خوشبوی ش دو درم ل
تنز و سلیخه با قوه و وزن یک آن لسباسه ص انیسون ـ
حب البلبسان ـ ع بسکون لام و فتح موحده ثانی لام و سین
مهمله و الف ف تخم البلسان طح ی ۲ م ملطف و مقوی کبد و مجلی
او ساخ تریح ش دو درم ص کتیرا ل عود بلسان و یک
نیم وزن سلیخه و ده آن یک لسباسه ـ
حب الراسن ـ ع برا مهمله مشدد و الف و فتح سین مهمله م زنجبیل دربر
حب الرمان ـ ع بضم را مهمله مشدد با میم مشدد و الف و نون ف
انار دانه طاب ی ا خ زرش و مغز ش از دو درم تا سه درم ل سماق
حب السلاطین ـ ع بفتح سین مهمله مشدد و لام و الف و کسر طا مهمله
و سکون تحتانی ف دنده جمال گوٹا م جیپال ـ
حب القطن ـ ع بضم قاف و سکون طا مهمله و نون ف
پنبه دانه بنولا طح ر۲ گویند ب خ بزرگ بر مغز ش هفت
درم ص خمیر بنفشه ل حب الرشاد نیم وزن ـ
حب المساکین ـ ع بفتح اول و ثانی و ضم لام و سکون لام ثانی و فتح
میم و سین مهمله و الف و کسر کاف و سکون تحتانی و نون م تخم لبلاب
جبن ـ بکسر اول و سکون ثانی و نون ف جوزبره ـ

تمیق الفاء

حب السمنہ ع بکسر سین مہملہ شدہ و سکون میم و فتح نون و خفا ہا ف نقل خواجہ جرجانی طرح را گویند حق سمن خ انچہ از بلاد رنود شن تمتعال گویند از خشک او درم ص قند شیرین ال تخم نیز بن مغز پستہ و بیموں مغز بادام زبیموں کنجد مقشر حب المحلب

حب خلوہ بضم خا معجمہ سکون لام فتح وا و ہا م انیسون

حبہ ع بفتح اول ثانی مشددہ با ہا ف سرخ ہ گھونگچی درتی۔

تمیق التحتانی

حباری ع بضم اول با موحدہ و الف و کسر را مہملہ و سکون تحتانی با فتح را مہملہ و الف مقصورہ طائر لیست ف جرز ط گوشت ح ر

حب الکشمری ع بسکون لام و ضم کاف و میم مشددہ و فتح مثلثہ و را مہملہ و الف مقصورہ ف تخم امرود طرح ی خ بزرگ زردی مائل شن جہار درم ص عناب یا بزر قطونا۔

حب سجستانی ع بکسر سین مہملہ و جیم و سکون سین مہملہ ثانی با فوقانی و الف و کسر نون ثانی ف دانہ قاقلہ الایچی کے بیج۔

حبق الراعی ع با را مہملہ و الف و کسر عین مہملہ و تحتانی م ر بنجاسپ

حبق زنجانی ع بضم فوقانی و کسر را مہملہ و سکون نون با جیم و الف و کسر نون ثانی و تحتانی ف بالنگو تن و مثقال ل تخم ریحان

حبق خراسانی ع بضم خا معجمہ و را مہملہ و الف و سین مہملہ و الف و کسر نون ف بہ سعتر اسانی۔

حبق صعتری بکسر حا و سکون تحتانی با قاف و بضم صاد مہملہ و سکون عین مہملہ و فتح تحتانی و کسر را مہملہ م شاہسفرم ف تخم ریحان

حبق قرنفلی بضم فا و کسر لام ف بالنگوی خرد و بادرنجبویہ۔

حبق کرمانی بکسر کاف و سکون را مہملہ با میم و الف و کسر نون م شاہسفرم ف تخم ریحان ہ نیازبو کے بیج۔

حبق نبطی بفتح نون و سکون موحدہ ثانی و کسر طا مہملہ ف بودینہ بستانی

تمیق الثاء المثلثہ و تمیق الالف

حثرما۔ سریانی بفتح اول سکون مثلثہ و فتح را مہملہ میم و الف بورہ

تمیق الجیم و تمیق الالف

حجر الرحا ع بفتح اول و جیم و ضم را مہملہ و کسر را مہملہ مشددہ با حا مہملہ ثانی و الف ف سنگ آسیا۔

تمیق الموحدہ

حجر الیشب ع بفتح تحتانی و سکون شین معجمہ موحدہ ف سنگ یشپ

تمیق الفوقانی

حجر الابہت ع بسکون لام و ضم ہمزہ و فتح موحدہ مشددہ و سکون فوقانی ہ کہربا

حجر الحوت ع بسکون لام و ضم حا مہملہ ثانی و سکون واو ف سنگیست کہ در سر ماہی یابند در جائیکہ دماغ است۔

تمیق الجیم

حجر الاسفنج ع بکسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح فا و سکون نون و جیم ف سنگی ہست کہ درمیان اسفنج یابند بہترین او سفید صلب ط اگرم ۲ خشک قاطع نزف الدم۔

حجر الافروج ع بفتح ہمزہ و سکون فا و ضم را مہملہ و سکون واو و جیم ف سنگیست کہ از بلاد روم خیزد و سنگی بود کہ بر روی آب ایستد ل حجر الفغنہ

تمیق الدال المہملة

حجر الیہود ع بفتح تحتانی و ضم ہا و سکون واو ف سنگ جہودان کہ بزیتون ماند و خطوط بسیار دارد و بہیئت اردو طعم گویند ط ی ۲

ق مفتت خ ریتونی شکل تثبیت تعدم صن سکنجبین سفرجلی ل جهت نقرس

حجر الازورد ـ ع بالاد والف وسکون زاء معجمه وفتح واو وسکون راء مهمله ف سنگ لاجورد ـ

تمیق الحاء المهمله

حجر الاحمر ـ ع بفتح همزه وسکون حاء مهمله وفتح میم ف سنگیست بلون اسود از جمله سموم قتاله است ـ

حجر البقر ـ ع بفتح موحده وقاف ف سنگی است که در زهره گاو بهم رسد وآن بازهر است ع حجر زهره ف گاو زهره گاو روسن

حجر البلور ـ ع بضم موحده ولام ثانی وسکون واو ف سنگ بلور

حجر الطور ـ ع بضم طاء مهمله مشدد وسکون واو م حجر الدم ـ

حجر القمر ـ ع بفتح قاف ومیم م بزاق القمر وبعضی چندر گانت که بنسبت افزونی ماه یابند در بلاد عرب ط ٢ سرد خشک

حجر القیشور ـ ع بفتح قاف وسکون تحتانی وضم شین معجمه وسکون واو وراء مهمله ف نوعی از کف دریا ـ

حجر النسر ـ ع بفتح نون مشدد وسکون سین مهمله وراء م سلوم الکلکت ه کرنجوا ـ

حجر النمر ـ ع بفتح نون مشدد وکسر میم ف سنگیست که دو پلنگ بهم رسد

حجر النار ـ ع بفتح نون مشدد ف سنگ چقماق موری مختلف الالوان میباشد ط ب ای سرق ذرور او مجفف خنازیر جهت التیام قروح عسر الاندمال جمله اعضا و تعلیقا در قربند بران حاملتا نافع عسر ولادت ـ

حجر النور ـ ع بفتح نون مشدد وسکون واو م مرقشیشا ـ

تمیق السین المهمله

حجر اناغاطیس ـ یونانی بفتح همزه ونون والف وغین معجمه والف ثانی وکسر طاء مهمله وسکون سین مهمله ف سنگی که چون بشکنند زنگ خون باشد

حجر التیس ـ ع بفتح فوقانی مشدد وسکون تحتانی م زهر بنگاد یا زهر جو بنه وآن از زهر بالی حاصل میشود که خوردن آتش مخلص است آن را زهر مهره

حجر المغناطیس ـ ع بکسر میم وسکون غین وفتح نون والف وکسر طاء مهمله وسکون تحتانی وسین مهمله ف سنگ آهن ربا که عجیب تیمم

تمیق الطاء المهمله

حجر السطرطیا ـ ع بفتح سین مهمله مشدد وسکون طاء مهمله وکسر راء مهمله وسکون تحتانی وطاء مهمله ثانی ف سنگ مرمر ـ

تمیق الفاء

حجر الخطاطیف ـ ع بفتح خاء معجمه وطاء مهمله وکسر طاء مهمله ثانی وسکون تحتانی ف سنگ پرستوک چون بچه نخستین پرستوک در افزونی ماه کشی وشکستن تشنگی دوباره سنگ باید یکی زرنگ دیگری رنگ مختلف

حجر الشفاف ـ ع بفتح شین معجمه مشدد وفاء مشدد والف م حجر فتیلو

تمیق القاف

حجر شتغق ـ ع بضم میم وفتح شین معجمه وفوقانی مشدد وسکون غین ثانی م سنگیست زرد ازبلاد مغرب خیزد و تو بر تو بود چون زعفرانی گلنار و زرینده شکافته تو بر تو

تمیق الکاف

حجر الدیک ـ ع ف سنگیست که در شکم خروس بندد ط ٢ گرم و خشک

حجر الکرک ـ بفتح کاف وراء مهمله وسکون ثانی ف سنگیست بغایت سفید بر ساحل بحر هند بهم رسد ط ب ی ٢ ـ

حجر الکرزنگ ـ ه سنگ سمری ط ٢ سرد و خشک

حجر المعک ـ وکشو سنگیست سیاه ط ٢ سرد و خشک جهت درد گرده نافع

تمییق اللام

حجل - ع بفتح اول و سکون ثانی و لام ف کبک ه انشخوانه -

تمییق المیم

حجر الحمام - ع بفتح حاء مهمله ثانی با میم الف میم ثانی ف سنگیست که بر آبها پیدا شود -

حجر الدم - ع بفتح دال مهمله مشدد ف شادنج -

حجر الرخام - ع بضم راء مهمله مشدد و ثانی با خاء معجمه و الف م طین قیموریا سنگی سفید مشهور است و وی اقسام باشد خ سفید ط ب ۲ ی ۳ ق قاطع نزف الدم و مدمل جراحات با سرکه و محلل اورام و ذرور او قاطع لو اسیر -

تمییق النون

حجر الزیتون - ع بفتح زاء معجمه مشدد و سکون تحتانی و ضم فوقانی و سکون واو و نون م حجر الیهود ط اگرم ۲ خشک دگویند مع -

حجر المسن - ع بکسر میم و فتح سین مهمله و سکون نون ف سنگ فسان

تمییق الهاء

حجر الاساکفه - ع بفتح همزه با سین مهمله الف و کسر کاف و فتح فاء و خفا هاء ف سنگی است که کفشگران اوزار بدان تیز کنند -

حجر الحیه - ع بفتح حاء مهمله و تحتانی مشدده و هاء ف سنگ رو پا زهر ه سانپ کا من و آن معدنیست و حیوانی و حیوانی را از افعی گیرند و آن را در زهر و باده مهره و مار مهره خوانند و آن ملون ربود و امتحانش آن است که چون در آب لیمون اندازند در حرکت آید جهت لیش غس مجرب -

حجر مثانه - ع بفتح میم و مثلثه و الف و فتح نون ف سنگی است که در مثانه آدمی ببندد ه پتھری گویند ط گرم و خشک -

حجر مشویه - ع بفتح میم و سکون شین معجمه و کسر واو و فتح تحتانی مشدد

ف کلس و نوره ه چونه گلی

تمییق التحتانی

حجر ارمنی - ع بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله و فتح همزه و سکون راء مهمله ثانی و فتح میم و کسر نون ف گل ارمنی ط ب ی ۱ ق مسهل خ سبز با سپیدی مانند کبودی و پس از شکستن چشمها در و مانند و سیح باشد و بعد از تر کردن بوی گل خوش دهد و شل مرارم تا نیم مثقال مص کتیرا و انیسون ل کمیم و زن حجر الازورد مغسول

حجر اعرابی - بفتح همزه و سکون عین مهمله با راء مهمله ثانی با الف و کسر موحده ف شکر سنگ بشیر از بی سنگ رخیم گویند -

حجر اللبنی - ع بفتح لام مشدد و موحده و کسر نون ف سنگ شیرین چون او را آب لبایند شیر ماند -

حجر بحری - ع بفتح موحده و سکون حاء مهمله ثانی و کسر راء مهمله م مرجان ه مونگا و پرال -

حجر حبشی - ع بفتح حاء مهمله و موحده و کسر شین معجمه سنگی ست سبز رنگ مانند یشم -

حجر حدیدی - ع بفتح حاء مهمله ثانی و کسر دال مهمله و سکون تحتانی و کسر دال مهمله ثانی ف حماهن و صندل حدیدی -

حجر خزفی - ع بفتح خاء معجمه و زاء معجمه و کسر فا و تحتانی ف سنگ معدنیست مانند خزف و زود از هم بشگافد و صفایح بر کید بگردد -

حجر روستائی - ع بضم راء مهمله ثانی و واو مجهول و سکون شین معجمه با نون و الف و کسر همزه م مرقشیثا -

حجر عسلی - ع سنگیست که چون لبایند رطوبت وی بغایت شیرین بود بقوت شاذنه باشد -

جبر قبطی ـ ع بفتح ف وسکون موحده وکسر طار مهمله ف سنگی است مصری بغایت سست در آب زود حل شود رنگا زران شترمان بدان شویند ـ

جبر هندی ـ بکسر وسکون نون وکسر دال ف نوعی از شادنه هند نیست

تمیق الدال المهمله وتمیق الفوقانی

حدات ـ ع بضم اول با دال مهمله والف وفوقانی ف سوش گیره جوہے مار وچھیلیا ـ

تمیق الجیم

حدج ـ ع بفتح اول ودال مهمله وسکون جیم م حنظل خشک ـ

تمیق الدال المهمله

حدید ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ودال مهمله ثانی ف آهن ه لوہا طب ہی ق محفف خ فولاد ص طبعات ل نحاس

تمیق القاف

حدق ـ ع بفتح حار مهمله ودال مهمله وسکون قاف ف بادنجان ه بینگن

تمیق الرار المهمله وتمیق الالف

حرا ـ بضم اول وفتح رار مهمله والف م سداب کوہی که به شیرازی گور خر خوانند طح ی ـ

حراشا ـ رومی بفتح اول وثانی مهمله والف وشین معجمه والف ثانی ف خردل بری ه جنگلی رائی ـ

حربا ـ سریانی بکسر اول وسکون ثانی م حیوانی آفتاب پرست و مفرد ه گرگٹ

حرشلما ـ ع بضم اول وسکون ثانی وضم شین وسکون لام با میم والف ممدوده حرشیت که در ریدنند قرة العیون طح ی ۲ گوینده

تمیق الموحده

حرب ـ بکسر اول وسکون ثانی و موحده ع طلع ف بہا تره

تمیق الفوقانی

حرات ـ بفتح اول وضم نیز والف وفوقانی م حسرا ـ

تمیق الرار المهمله

حریر ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ورار مهمله ثانی ف ابریشم

تمیق الشین المعجمه

حریش ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وشین معجمه ف ماریکه پوست او نقطه‌ہائے سیاه وسفید باشند وگویند که گدن

تمیق الضاد المعجمه

حرض ـ ع بضم اول وثانی وسکون ضاد معجمه م اشنان ـ

تمیق الفار

حرشف ـ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح شین معجمه وسکون فا م کنگر طمع ح ر گویند ح را گویند ب گویند ح رق ر مفرح خ تر و تازه شش از صمغ او کیدرم ص سرکل الیمون ـ

حرف ـ ع بضم اول وثانی وسکون فا ع حب الرشاد ف تخم تره تیزک

تمیق اللام

حرجل ـ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون لام ف ملخ است که بال ندارد و سبز بود و بے پر ـ

حرمل ـ ع بضم اول وکسر نیز وسکون ثانی وضم میم ولام ف تخم سپند ه الیمن اسپند سوختنی طح ی ۲ گویند به ق ملطف خ فربہ ش تخم مشتغال ص لعوق ب نجاکل تخم سداب تعر دانا تخم شبغم منج وحول بیخ او با روغن اریسا مفتح افواه عروق و خون بواسیر ـ

تمیق النون

حرجوان یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و واو و الف و نون م حربا

حرذون سریانی بکسر اول سکون ثانی و ضم ذال معجمہ و سکون واو و نون ف حیوانیست مانند سوسمار کہ بہندی سالا منڈر او را گویند و از جملہ سموم قتالہ است ہ بھنی ط ۳ گرم و خشک ۔

حرز الشیاطین ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم زا معجمہ و فتح شین معجمہ مشدد و با تحتانی و الف و کسر طا مہملہ و سکون تحتانی ثانی و نون م اطریلال

حرفقان ۔ رومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و قاف و الف و نون ع سم الفار مرگ موش ہ سنکھیا ط ۴ گرم و خشک ۔

تمیق الزا المعجمہ و تمیق الزا المہملہ

حرز الصخر ع بضم اول و فتح نیز و زا معجمہ و الف و ضم زا معجمہ ثانی و فتح صاد مہملہ مشدد و سکون خا معجمہ و را مہملہ ع زہر الحجر گل سنگ آن چیزیست مانند سبزی کہ در آب بسنگ پیدا میشود ط ب ی ا

تمیق السین المہملہ و تمیق الفا

حسن یوسف ۔ ع حاشیش ط ۳ گرم و خشک و نیمدر او مقوی بدن گشنده

تمیق الکاف

حسک ع ۔ بفتح اول و سین مہملہ و سکون کاف ف خارخسک ہ گوکھرو دیتہ بنگھار ط ب ی آ گوید ح آ گوید مع ح گوید ح ی ۲ ق مقوی منعظ منفتح خ بستانی سبز و تازہ شش از نقد رم تا دہ درم و گویند از دو درم تا سہ درم برائے حقنہ ص روغن بادام یا کنجد و گویند در دل عصی الراعی

تمیق اللام

حسل ع بفتح اول و ثانی ف بچہ نوزادہ ضب ۔

تمیق الشین المعجمہ و تمیق الالف

حشیش برزنطونا ع ف برگ بنکو ط ب خ تازہ و تر ۔

تمیق الفوقانی

حشیش الغافث ع م برگ غافث گرم و خشک ۔

تمیق الجیم

حشیشۃ الزجاج ع بضم زا معجمہ مشدد و فتح جیم و الف ف گیاہ آبگینہ نباتی است کہ در آبشار روید ط ب ی ۲ ق را دوغ نقش از عصارہ او دہ درم ص خ فوق م ل لسان الحمل ۔

تمیق الصاد المہملہ

حشیش البرص ع بفتح موحدہ و را مہملہ م اطریلال ۔

تمیق اللام

حسقیفل ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا و سکون تحتانی و ضم فا ثانی م شقاقل ط ا گرم ۲ خشک و گویند تر ۔

حشیش الطحال ع بکسر طا مہملہ مشدد و با حا مہملہ و الف و لام م اسقولوقندریون ف زنگی دارد ۔

تمیق الہا

حشیشہ دودیہ بضم اول و سکون واو و کسر دال مہملہ ثانی و فتح تحتانی مشدد و ثانی و خفا ہا م اسقولوقندریون ۔

تمیق التحتانی

حشیش خراسانی ۔ ف درمنہ خراسانی ع شیح ہ جھبری جھری ۔

تمیق الصاد المہملہ و تمیق الجیم

حصاۃ الاسفنج ع بفتح اول صاد مہملہ و الف و ضم فوقانی و سکون لام و کسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح فا و سکون نون و ضم جیم ججر الاسفنج

تمیق المیم

حصرم ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ و سکون میم ف

غوره انگوزه کچی و اکه ط ب ای ۳ ق و ابض خ صادق
الحموضه ش د و وقیه ص انیسون د عسل یا سکنجبین ل تا منضج ایرج
یارسیاس بضم اول و ثانی و فتح را و مهمله مشدده ف سوار کرده بتیام

تمیق الهاء

حصرمیه ع بکسر میم و فتح تحتانی مشدده ف نام طعامی است

تنبیق و تمیق الضاد المعجمة

حضض ع بضم اول و فتح ضاد معجمه سکون ضاد معجمه ثانی ف
هلسه رسوت ط معتدل ح ب گویند ح ۲ ب اق محلل ابندک
قبض و حابس د م خ جهت ورمهائی و جهت سوری هندی
ص رحبس ل قبض زیرج یا فوفل و صندل ساوی یا امیثا یا
اقاقیا و زعفران و مضمضه او جهت تقویت لثه مجرب ۔

تنبیق الفاء و تمیق الالف

حفاء ع بضم اول و فاء و الف ممدوده م پری در لوح

تنبیق اللام و تمیق الموحدة

حلبلاب ع بفتح اول و سکون لام و فتح موحده بلام
ثانی و الف و موحده ثانی م لبلاب ۔
حلبیب ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی
و موحده ثانی م سورنجان هندی ط ح ی ۲ گویند ۳ ۔

تمیق الفوقانی

حلتیت ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی
با فوقانی ف انگوزه هینگ ط ح ی ۴ گویند ۳ ق ملطف
بسبی خ منتن و سفید که زود حل شود و نتن کم مستعمل ص
اشق و جوز بوا گویند ابر بار لیس ل محروث که بسیار

جوشانیده باشند یا جاوشیر و سکنجبین ۔

تمیق الراء المهملة

حلاق الشعر ع بفتح اول و لام مشدد و الف و ضم قاف
و فتح شین معجمه مشدد و سکون عین المهمله و راء مهمله ف آکی لنزره

تمیق اللام

حلاحل و حلحال بفتح اول و ثانی و الف بکسر حاء مهمله ثانی
و سکون لام ثانی در لغت اول و بکسر هر دو حاء مهمله و سکون
هر دو لام در لغت ثانی م بیار ملبوس ۔

تمیق المیم

حلم ع بضم اول و ثانی و سکون میم ف کلی م تراد کرمی است
که گوش سگ و دیگر حیوانات مے چسپید ۔

تمیق النون

حلزون ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم زاء معجمه و سکون واو
و نون ف نوعی از صدف است م شیخ ه شنگه ط ب ی
دفاکستر اوح اق مجفف ص فم اکه فالبقه ل صدف

تمیق الواو

حلیمو ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم میم و سکون واو
ف بیخ حماض بری ه چوکا ط ۲ سرد خشک ص زبانه شش درم الغافد

تمیق الهاء

حلبه ع بضم اول و سکون ثانی و فتح موحده و خفاء م ممیده و
شملیت ه میتهی ط ح ی ا گویند ح ۲ ق منضج ملین نفخ
شش درم و سه درم و حقنه ثالث درم ص روغن قسط تلخ ل مرز کتان
و اکلیل الملک و بادویه کلف جهت جلا بشره مجرب

حلیقه - ع بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و فتح قاف نام
سداب کوہی د ماتول د ساتری ﮪ مو گرم و خشک -

تمیق المیم وتمیق الالف

حماما - ع بفتح اول و میم والف و میم ثانی و الف ثانی م ا بیوج
طرح ی ۲ گویند ۳ ق منضج مفتح منعشی و مقوی کبد و منوم خ
ارمنی ذہبی خوشبو ش دو درم ص در دل بنام ما سیمین
خشک و گویند اشنه و سنبل -
حمیرا - ع بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی با را مهمله والف م شبنگار

تمیق الموحده

حماض الارنب - ع بکسر اول با میم والف و ضم ضاد معجمه و سکون لام
فتح همزه و سکون را مهمله و فتح نون و سکون موحده م کشوث

تمیق الجیم

حماض الاترج - بضم همزه و سکون فوقانی و ضم را مهمله ف
ترشی ترنج ط ب ی ۳ ص شراب خشخاش ل حماض لیمو -

تمیق الراء المهمله

حماض البقر - ع بفتح موحده و قاف ف حماض بری -
حماض نهر - بفتح نون و سکون ها م سپتانی -
حمر - ع بضم اول و سکون ثانی و را مهمله ف خره رسیده بی املی
حمص الامیر - ع بکسر اول و فتح ثانی مشدد و ضم صاد مهمله و
سکون لام و فتح همزه و کسر میم و سکون تحتانی ف خار خسک -

تمیق الصاد المهمله

حمص - ع بفتح اول و کسر ثانی مشدد و سکون صاد مهمله ف نخود
و چیزی [illegible] را گرمتری اوگویند [illegible] ح ب ق [illegible] دگویند

ابعض طبیخ خ سپید بزرگ ص خشخاش ل باطا -

تمیق الضاد المعجمه

حمر الارض - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم را مهمله و ضم
لام و فتح همزه و سکون را مهمله ثانی م خسرا الطین -
حمض - ع بفتح اول و ثانی و سکون ضاد معجمه م شنان

تمیق الطاء المهمله

حماط - ع بکسر اول ثانی و الف و طا مهمله م نوعی از حیرا -

تمیق اللام

حمل - ع بفتح اول و ثانی و سکون لام ف بره دهلوان

تمیق المیم

حماحم - ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر حا مهمله ثانی و سکون
میم ملی - ف لبستان افروز طرح ی ۳ -
حمام - ع بفتح اول و ثانی با الف و میم ف کبوتر پریا طرح ی ۲
حمحم - ع بضم هر دو حا مهمله و سکون هر دو میم ف گاوزبان -

تمیق التحتانی

حمار اہلی - ع ف خر دگدها ط محمش ح ی ۲ -
حمار وحشی - ع ف گورخر طرح ی ۳ -
حماض لبنانی - ع بفتح اول و ثانی مشدد و الف و ضاد معجمه و ضم
موحده و سکون سین مهمله با فوقانی و الف و کسر نون ف ترشینک
و چقندر صحرائی ه ساگ جو کا ط ب ی ۲ ق ملطف خ لبنانی
ترش ص شراب عناب ل تخم حماض تخم ریحان رنگ یا تخم مورد -

تمیق النون وتمیق الالف

حنا - ع بکسر اول با نون الف ه مہندی ط ب ی ۲ ق قابض خ بنات

سہز گردد حال حیوہ کردہ شود بش حبت قولنج نیم مثقال از تخم این حبت دماغ دو مثقال مص ب السوس یا کتیرا اِل آس ۔

تمیمۃ الشین المعجمہ

خاذفیرش ۔ع بکسر اول با ثانی والف وکسر ہمزہ وضم فاء وفتح راء مہملہ وسکون تحتانی وشین معجمہ م حرا ز الصخر ۔

تمیمۃ اللام

حنظل ۔ع بفتح اول سکون نون وفتح ظاء معجمہ وسکون لام ف خربزہ تلخ ہ اندرائن کا پھل طح ۳ ی ۲ گو بنیح ی ۲ ق مسہل محلل خ تازہ ورسیدہ ہندی شش از یک قیراط تا یکدرم داز تخم او نیم درم داز عسل او یکدانگ نیم مص کتیرا یا مصطگی ومنع نشاستہ ل حرمل وچہار دانگ وزن آن قثاء الحمار وماء جبن الخرد ع وچہار دانگ وزن آن قند وگویند وو وزن او حب النیل ونیم وزن ملح نفطی ونیم وزن محمودہ ۔

تمیمۃ النون

حسار مجنون ۔ بفتح میم وسکون جیم وضم نون وسکون واو ف وسمیہ یعنی ورق نیل ۔ع کتم ط ۲ گرم وخشک مص نفل ولادن ۔

تمیمۃ الہاء

خار الغولۃ ۔ع بضم ہمزہ وسکون لام وضم عین معجمہ وواو مجہول وفتح لام وخفاء ہا م ابو خلسا دستکار ۔

حنظہ رومیہ بکسر اول سکون ثانی وفتح طاء مہملہ خفاء ہا وضم راء مہملہ وسکون واو وکسر میم وفتح تحتانی مشددہ با میم م خندروس کا ملح بربر

حنطہ ۔ع بکسر اول سکون نون فتح طاء مہملہ ف گندم ہ گیہوں طح ا ع ر ی ق منضج خ میان سرخ وسفید نرم بسیار فربہ

تمیمۃ التحتانی

حندقوقی ۔ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ وضم قاف وسکون واو وکسر قاف ثانی ومد سکون تحتانی ف اندوہ تو وو وویو اسپست و آن سبز اسپست ہ ی طح ی ۲ وگویند ۲ ق ملطف مدر خ بستانی شش دو درم مص ہندبال رطبہ ۔

تمیمۃ الواو وتمیمۃ الفوقانی

حوت ۔ع بضم اول وسکون ثانی ع سمک ف ماہی ہ مچھلی

تمیمۃ الراء المہملہ

حوراسفندار ۔ف بضم اول سکون ثانی وکسر راء مہملہ وہمزہ وسکون سین مہملہ وفتح فاء وسکون نون با دال مہملہ والف ودراء مہملہ ثانی م لسان الفوز ۔

حومر ۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم میم وسکون راء مہملہ ف مرہندی

تمیمۃ الکاف

حوک ۔ بفتح اول وسکون ثانی وکاف م بادروج ۔

تمیمۃ المیم

حوجم ۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون میم ف گلسرخ گلاب کا پھول

تمیمۃ الہاء

حومانہ ۔ بضم اول وسکون ثانی با میم والف وفتح نون وخفاء ہا م ذو ثلاثۃ اوراق وہر یقین ہ سمسر کھری ۔

تمیمۃ التحتانی

حواری ۔ع بفتح اول وثانی والف وکسر راء مہملہ وسکون تحتانی ف آرد گندم از خبز پختہ ہ میدا ۔

حوذرومی بفتح اول سکون ثانی وکسر زاء معجمہ وضم راء مہملہ وسکون

واو ثانی و کسر میم م جوز رومی کہ گویند کہ با صبع است ط ب ی ق مجفف ش یک مثقال ل و لب۔

تمیق الیار التحتانی و تمیق اللام

حیضل۔ بکسر اول و سکون تحتانی و فتح ضاد معجمہ و سکون لام م حنظل

تمیق المیم

حی العالم۔ ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام با عین مہملہ والف و فتح لام ثانی و سکون میم گویند نوعی از سرح مرو است و آن دو دوست کہ از جمیع دوا اول برزوی کار آمد و بتجربہ رسیدہ و بزبان ہندی زرد گل ست ط ب مو ی اق را و ع خ لبتانی شراز آب بجدرم ص لین ارمنی یا بوزل عصارہ کا ہو یا عنب الثعلب

تمیق الدار

حیدر۔ ع بفتح اول و ثانی مشدد و خفا و ثاف مارہ سیاب و رانگ ط ح ی ۲ ق ملطف خ النفی۔

تمیق التحتانی

حیات المولی۔ ع بفتح اول و ثانی و الف و ضم فوقانی و سکون لام و فتح میم و سکون واو و فتح فوقانی و الف مقصورہ م قطران۔

ترتیم الخار المعجمۃ و تنسیق و تمیق الالف

خارا۔ ف بخا معجمہ و الف و را مہملہ م سنگ سخت۔

خاما لاروف بمیم و الف ثانی و لام و فتح الف ثالث ممدودہ م ماذریون۔

تمیق الموحدہ

خانق الذیب۔ ع بخا معجمہ و بکسر نون و ضم قاف بکسر ذال معجمہ شدہ و سکون تحتانی و موحدہ م خربق سیاہ ف خال زنگی و

آن کشندہ گرگ ست ہ کنگی ط ح ی ۳۔

خانق الکلب۔ ع بسکون لام و فتح کاف و سکون لام ثانی ف فلوس ہ ی ہ کھیلا۔

تمیق الموحدۃ الفارسی

خاسپ۔ ف بکسر سین مہملہ و سکون موحدۂ فارسی م سیب

تمیق الفوقانی

خارپشت۔ ف بسکون را مہملہ و ضم موحدۂ فارسی و سکون شین معجمہ با فوقانی م قنفذ ہ ساہی۔

تمیق الدال المہملۃ

خاد۔ ف بسکون دال مہملہ م غلیواز ہ چیل۔

تمیق الرار المہملہ

خارشترف بکسر را مہملہ و ضم شین معجمہ و فوقانی و سکون را مہملہ ثانی خاریست از خار کہ شتر آنرا برغبت بخورد و آنرا اشتر خار نیز گویند۔

خانق النمر۔ ع بکسر نون و ضم قاف و فتح نون ثانی مشدد و کسر میم م نوعی از ماذریون و آن کشندہ پلنگ و گرگ و سگ و خوک و مانند آن ست ط ح ی ۲ گویند ب ی۔

خایہ گیر۔ ف بفتح تحتانی و خفا رہا و کسر کاف فارسی و سکون تحتانی ع رتیلا م انگور رگ حیوانیست شبیہ بعنکبوت۔

تمیق الزار المعجمہ

خایہ ریز۔ ف بفتح تحتانی و خفا رہا و کسر را مہملہ و تحتانی مجہول و زا معجمہ م خاگینہ خبیص البیض۔

تمیق السین المہملہ

خامادریوس۔ یونانی بخا معجمہ و الف و میم و الف ثانی و فتح دال

مهمله و سکون راء مهمله و ضم تحتانی و سکون واو و سین مهمله ف
آنادریوس و میونڈی ظاآگرم ص کثیرال سیه الیوس تس و رم

خالاون لوقس - یونانی بمیم و الف ثانی و لام و الف ثالث
و واو و کسر نون و ضم لام و سکون واو ثانی و کسر قاف م
مازریون سفید لوقس یونانی سفید -

خامالاون مالنس - یونانی بمیم ثانی و الف رابع و کسر لام ثانی
و الشین مع نانی سیاه م مازریون سیاه و نیز اسم حرباست -

خامانیطس - یونانی بمیم و الف ثانی و کسر نون و سکون تحتانی
و کسر طاء مهمله م کمافیطوس ف ماش دارد -

خایه لیس - ف بفتح تحتانی و خفاء هاء و کسر دال مهمله و سکون
تحتانی و سین مهمله م کمات -

تمیق الشین المعجمة

خاوش - ف بضم واو و سکون شین معجمه م خار یکه برای تخم نگاه دارند
خانه پرش - بفتح نون و خفاء ها و کسر یا و تحتانی مجهول ف
کلاه ماران ه سانپ کی ٹوپی -

تمیق العین المهملة

خالع - ع بخاء معجمه و الف و کسر لام و سکون عین مهمله ف حرمامی تمام پخته

تمیق الکاف

خانق الملک - ع بکسر نون و ضم قاف و سکون لام و فتح میم و
کسر لام ثانی و سکون کاف سادا وران ف سنگ داوران -
خایه گیرک - ف بکسر کاف فارسی و سکون تحتانی و فتح راء مهمله ع ثعلب -

تمیق اللام

خادال - ف بضم واو و سکون لام م مورچه -

تمیق المیم

خالم - ف بضم لام و سکون میم م فارت موش -
خسام - بسکون میم شراب را گویند -

تمیق النون

خالادن - یونانی بخاء معجمه و الف و لام و الف ثانی و ضم دال
و سکون نون ع حنظل رومیه و بندق رومی ف کامل در جوریه
خالیدونیون - یونانی بخاء معجمه و الف و کسر لام و سکون تحتانی و ضم
دال مهمله و سکون واو و کسر نون و ضم تحتانی ثانی و سکون واو ثانی
دو نوع است برگ آن از ف زرد چوبه گویند و کوچک آن هم گویند
ماميران خامالادن - یونانی بمیم و الف ثانی و لام و الف ثالث
و ضم دال و لوم مازریون ف مست روز گویند نام حرباست -
خامالسلین - یونانی بمیم و الف ثانی و کسر میم ثانی و سکون تحتانی
و کسر لام و سکون نون ف بابونه -
خان - ف بسکون نون شان عسل و شان زنبور -
خادلن جان - ع بخاء معجمه و الف و فتح واو و کسر لام و سکون
نون با جیم و الف ثانی ف خسرو دارو ده کلیجن -
خایه غلامان - ف بفتح تحتانی و همزه و اظهار ها و ضم غین معجمه
با لام و الف ثانی و میم و الف ثالث نوعی از انگور سیاه بزرگ است -

تمیق الواو

خاکشو - ف بسکون کاف و ضم شین معجمه و سکون واو
تخمی ست که سرخ سیگون بود و بغایت ریزه باشد م
خاکسی و تنفرکس ع بزر الخمخم ه خوب کلان طرح -

تمیق الهاء

خاروا تر گوبه - ف بکسر رای مهمله با واو و الف و سکون زای فارسی و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح نون و خفای ها م حرحیا -

خامشته - بخای معجمه و الف و کسر میم و فتح شین معجمه و های مهمله م شیطرج خ سرخ زعفرانی مائل خرد شیرین د چتیه -

خایه - ف بفتح تحتانی ف تخم هر جانور ع بیضه -

تمیق التحتانیه

خاکشی - ف بسکون کاف و کسر شین معجمه بسکون تحتانی م خاکشو -

خاما قطی - یونانی بخای معجمه و الف با میم و الف ثانی و کسر همزه و فتح همزه ثانی و سکون قاف و کسر طای مهمله م مل -

تمیق و تمیق الباء الموحده

خبث الذهب - بفتح اول و موحده و ضم مثلثه و فتح دال معجمه مشدده و ها و سکون موحده ثانی ف حرک طلا طح ی

خبز الغراب - ع بضم اول بسکون موحده و ضم زای معجمه و سکون لام و ضم غین معجمه با رای مهمله و الف و موحده ثانی م الحوان ف بیخ -

تمیق الخاء المعجمه

خبز المشائخ بسکون لام و فتح میم و شین معجمه و الف و کسر تحتانی م تشان آن

تمیق الدال المهمله

خبث الحدید - ع بفتح اول و ثانی و ضم مثلثه و سکون لام و فتح حای مهمله و کسر دال مهمله و سکون تحتانی با دال مهمله ثانی ف ریم آهن د لوه سنگهان بکیٹ طح ی ۲ گویند ب ق مجفف خ پولادی املس ریزه های کوچک بلی خشونت شن بکمثقال ص رو غنهال اگر مدبر بود اطریفل کوچک ۰ یا اگر غیر مدبر حرف نور امراض چشم ... ست ... غ -

تمیق الزاء المعجمه

خبز - ع بضم اول و سکون ثانی و زای معجمه ف نان د روٹی طح ا مع ق مغذی خ ماخوذ از گندم آفت نارسیده فسر به باک صلب ص با آب شستن -

تمیق السین المهمله

خبث النحاس - ع بضم نون و حای مهمله و الف و سین مهمله م توبال النحاس ف ریم مس طح ی ۳ ق قابض مجفف اکال خ بسیار زنگ شن نم رم در اکتحال ص کتیرا و منع ل روغن -

تمیق الصاد المهمله

خبث الرصاص - ع بکسر رای مهمله مشدد با صاد مهمله و الف و صاد مهمله ثانی ف ریم قلعی طب ی ل اسپیده ارزیز بغایت قاهر مقتول و حبت الیاس حجر اخشیم و تقویت بصر و منع ریختن مژه در حشیم موثر -

تمیق الکاف

خبزدوک - ف بفتح اول و ثانی و سکون زای معجمه و ضم دال مهمله و سکون واو و کاف جانوریست شبیه بجعل که آنرا اهل شیراز خزدوک گویند

تمیق الواو

خبزدو - ف بفتح اول و ثانی و سکون زای معجمه و ضم دال مهمله و سکون واو م خبزدوک

تمیق الفاء

خبث الفضه - ع بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و خفای ف حرک نقره طب ی سبز رنگ -

تمیق التحتانیه

خبازی - بضم اول و ثانی مفتوح مشدد و الف و کسر زای معجمه و سکون تحتانی ف خان کلاغ و سونچل طب را گویند سع ح ب ق

حین نخ ہری شخ جہت سعال در استعمال ل خطمی یا

تنسیق الباء الموحدۃ الفارسی و تمیق الکاف

خنبک - ف بفتح اول و موحدہ فارسی و سکون کاف نان زرگ

تنسیق التاء الفوقانی و تمیق الجیم

خفترج - ف بفتح اول و فوقانی و سکون فا و فتح راء مہملہ بسکون جیم م خرفہ

تمیق القاف

ختررق - بفتح اول و سکون فوقانی و فتح راء مہملہ م اسفنتین -

تمیق الکاف

ختم الملک - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون لام و فتح میم ثانی و کسر لام ثانی و سکون کاف ف گل مختوم -

تنسیق الثاء المثلثہ و تمیق الراء المہملہ

خثاء البقر - ع بکسر خاء و با ثاء مثلثہ و الف و ضم ہمزہ و سکون لام و فتح موحدہ و قاف و سکون راء مہملہ ف سرگین گاؤ ہ گوبر نخ سبز بسیار غلیظ و حلقہ دار طح رق منفتح محلل ش بکثیر اط -

تنسیق الدال المہملہ و تمیق القاف

خدرنق - بفتح اول و دال مہملہ و سکون راء مہملہ و فتح نون و سکون قاف ع عنکبوت ف کارتنہ ہ مکڑی کا جالا ضماد سحوق آن مانع ورم جراحات و مطبوخ او بار روغن زیتون محلل اورام

تمیق اللام

خداع الرجل - ع بضم اول و فتح ثانی مشدد و الف و ضم عین مہملہ و کسر راء مہملہ مشددہ با جیم و الف و لام م بزر النبج -

تنسیق الراء المہملہ و تمیق الالف

خرس گیا - ف بکسر اول و سکون راء مہملہ و سین مہملہ و کاف فارسی

با تحتانی و الف با نیست کہ بیخ آن شقاقل است -

خرما - ف بضم اول و سکون ثانی با میم و الف ہ کھجور نخ رص بادام و خشخاش و سکنجبین ہ کاہو -

تمیق الفوقانیے

خربت - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و سکون فوقانی اطلاق آن بر قابض - خربوت بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون واو با فوقانی ف جنسی از توت باشد زبون و بے مزہ -

تمیق الجیم

خرزہرج - بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمہ و سکون ہاء و فتح راء مہملہ و سکون جیم ف خرزہرہ دو قلیہ کنیر ط گرم و خشک ص عسل ل جلبہ و برگ انجیر -

خرمنج - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون نون م خرمکسوق

خرء الدیک و الدجاج - ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم واو و کسر دال مہملہ مشدد و سکون تحتانی و کسر کاف و فتح زاء ثانی و ضم دال مہملہ ثانی با جیم و الف و سکون جیم آخر سرگین خروس و ماکیان ہ بیٹ مرغی کی طرح ہے ۲ -

تمیق الجیم الفارسی

خروچ - ف بضم اول و ثانی و سکون واو و جیم فارسی خرم دس

تمیق الخاء المعجمہ

خربزہ تلخ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و زاء معجمہ و ہمزہ ملینہ با و فتح فوقانی و سکون لام و خاء معجمہ ثانی ہ اندرائن کا پھل

تمیق الدال المہملہ

خراد - ف بفتح اول و ثانی و الف و دال مہملہ م غلیواز -

خربق اسود ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون قاف و فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح واو ه کٹکی طح ی ۳ ق مسهل تخ متوسط در قریبی وه غزی و گره دار مجوف و سیاه سعد باشد که در بین او ریشه های باریک باشد شش نیم درم مص بلوام و کثیرا کند شش پوست بیخ کبر و مساوی یا همه وزن ان و ربوند ... جهار ده ... غاریقون و نمون همیرج یا سکبینج ـ

خرنوب ـ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون یا هیئت مانند استان

تمیق الراء المهمله

خرزهره ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله ثانی م غلیواز ه چیل ـ

خر ـ ف بفتح اول ع حمار ه گدها ـ

خروع الغار ـ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم واو و سکون لام و فتح الف و راء مهمله ثانی ف نیکل برش ه چوہے کی مینگنی ـ

تمیق الزاء المعجمه

خربوزه ـ ف بضم موحده فارسی و سکون واو و زاء معجمه م بطیخ ...

خربوزه ازرف ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و تحتانی مجهول با واو و الف و زاء معجمه شپرک کلان بمقدار غلیواز که خود را سرنگون کرده از درختها بیاویزده ه بڑا گیدڑ ـ

تمیق الشین المعجمه

خرگوش ـ ف بضم کاف فارسی و واو مجهول و شین معجمه م ورق با رنگ و ارنب ـ

خرموش ـ ف بضم میم و سکون واو موشی است که اندک از خرگوش کوچکتر بود بزبان هندی گلوس خوانند ـ

تمیق الضاد المعجمه

خربق ابیض ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و کسر قاف و فتح همزه و سکون موحده ثانی و فتح تحتانی و سکون ضاد معجمه گویند بیخ ست که پوست وی مستعمل است و بیخ کبر باشد و بطعم از خربق سیاه تلخ تر بوده تنبیس طح ی ۳ گویند ۲ ق مقی خ سفید و در شکستن چون بخایند لعابی ظاهر شود و زرد زبان را گزد و بعد تلخی بگذرد شش مسقی نیم درم مص مصطگی اج زالقی یا هیر برج ـ

خردل ابیض ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و کسر لام و فتح همزه و سکون موحده و فتح تحتانی م اسفند سفید ـ

تمیق العین المهمله

خرفع ـ ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح فاو سکون عین مهمله ثمر درخت عشر ه آگهه کا پهل ـ

خرء الضفادع ـ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم راو و فتح ... شد و با فا و الف و کسر دال مهمله م طحلب جامه خواب بکی ... ز بهال

خروع ـ ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح واو و سکون عین مهمله بید انجیر ه ارنڈ طح ی ۲ ق محلل ملین خ بحری ... دانه تا ده دانه مقشر مص کتیرا با صمغ ل تخم ... ـ

خربع ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و فتح موحده و سکون تحتانی م خشخاش ...

تمیق الفاء

خرکوف ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف و سکون واو و فا جنسی است از بوم که بغایت بزرگ باشد ـ

تمیق القاف

خرفق ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون قاف تخم سپندان

خرنق ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون قاف ف بچۂ خرگوش وبالفتح باو سخت سرد را گویند۔

تمیق الکاف

خرچلوک۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی وضم کاف وسکون واو وکاف ثانی م دستنبو ہ کچری
خرک۔ ف بفتح اول وثانی خرمار خشک م خارک۔
خرگوشنگ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف فارسی وواو مجہول وفتح شین معجمہ ورق بارتنگ۔
خرزہک۔ ف بضم اول وثانی وسکون واو وفتح ہا م مرجان ہ پرانگا

تمیق الکاف فارسی

خرچنگ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی وسکون نون بنجایہ ہ کیکڑا۔

تمیق اللام

خرچال۔ ف بفتح اول وسکون ثانی باجیم فارسی والف م حبرج
خردل ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ رائی طرح ی بہ گویند ۳ ق محرق ملطف خ بستانی تازہ ذبہ تلخ کہ بعد از کوفتن زرد باشد ش دو مثقال گویند نیم ص صندل وگلاب کافور ونمک ہندی ل دو وزن حب الرشاد دو وزن تخم شلغم۔ خرغول۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم غین معجمہ وواو مجہول م گیاہ بارتنگ ریم آتیچ وبزبان ہند بکی سمرقندی ردف نامند ع لسان الحمل ہ خوب کلان۔
خرای ابوجہل بضم اول وسکون میم والف وکسر تحتانی وفتح ہمزہ وضم موحدہ وسکون واو وفتح جیم وسکون ہا م کرکچا

تمیق النون

خراطین ع بفتح اول وثانی والف وکسر طاء مہملہ وسکون ون ف زغارہ کینچوا طح ۲ ی ۳ ق ملحم ش جہت یرقان و درم ص بروغن بادام یا زیت ل نیز طلا او جہت بواسیر ونزف الدم وشقاق مقعدہ۔
خراہن۔ ف بفتح اول وسکون ثانی ومد ہمزہ وفتح ہا ونون ع از حلفت ہ خراتین ع۔ بفتح اول وثانی والف وکسر تا وسکون تحتانی ونون ف زبوہ جونک وگویند خراطین۔
خرنبطان۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح فا وطاء مہملہ والف م بفتوہ ہ کاسن بیل ل سنبل
خرنبیا۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر میم یا تحتانی والف ونون م خندبیدستر

تمیق الواو

خرچلو۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی وضم کاف وسکون واو ہ تخم کواخر۔
خرد۔ بکسر اول وضم ثانی م گل خیرو۔

تمیق الہاء

خرنیتہ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ وفوقانی نام دیگر خرنبت۔ خرزہرہ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح زا معجمہ وسکون ہا وفتح را مہملہ ثانی ع دفلی لاکنیر ۳ گرم وخشک ص غسل حلبہ ورگ انجیر۔ خرستہ۔ ف بکسر اول وثانی وسکون سین مہملہ وفتح فوقانی م جونک۔ خرغولہ۔ ف بفتح اول سکون ثانی وضم غین معجمہ وواو مجہول وفتح لام م خرغول۔ خرفہ۔ ف بضم اول وسکون ثانی وفتح فا م تورک ع بقلۃ الحمقاء لونبا ط ۳ سرد وتر ہ گویند ۲ تر ص قند

خرمهره - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون ہاو فتح رار مہملہ سفید مہرہ سنگھ -

خروسه - ف بضم اول و ثانی و واو مجہول و فتح سین مہملہ

خروه - ف بضم اول و سکون ثانی و واو مجہول اظہار ہا

خره - ف بفتح اول و ثانی م گنجاره -

تمیق التحتانی

خرامی - بکسر اول ثانی و الف و کسر میم و سکون تحتانی ف گل خیری بری طرح ی ۲ ق محلل ص بنفشہ ل مرزنجوش و بابونہ

خرزلارشی - ف بفتح اول و سکون رار مہملہ و فتح دال مہملہ بالام و الف و رار مہملہ ثانی و کسر شین معجمہ یا تحتانی ف تخم سپندان

خرمای هندی بضم اول و سکون ثانی و میم و الف و کسر تحتانی و ہا و سکون نون و کسر دال مہملہ ف تمر ہندی -

خروب شامی - بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون واو و کسر موحدہ باشین معجمہ و الف او کسر میم ف کنیر گا درونی طلب ی ۲ گویند ح ق قابض خ خشک بشیرین فربہ ش از پنجدرم تا ده درم ص غسل ل شاه بلوط -

خرنوب مصری - بکسر میم و سکون صاد مہملہ و کسر رار مہملہ م ق

خرنوب نبطی - بفتح نون ثانی و سکون موحدہ و کسر طار مہملہ نبات منبس بر لیست طب ی ۲ ق قابض خ بزرگ ش سه درم ص چوبے ل جذبه یا مازو ہے سوراخ یا طراثیث

خرنوب هندی بکسر ہا و سکون نون و کسر دال مہملہ ف خیار

خرمی ف بکسر اول و ثانی گلے ست زرد رنگ کہ میانش سیاه باشد خیری ہمیشہ بہار -

تنسیق الزار المعجمہ و تمیق الدال المہملہ

خرند بفتح اول و زار معجمہ و سکون نون و دال مہملہ گیاہیست مانند

تمیق الزار المعجمہ

خرزفره بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون رار معجمہ گوانچ

تمیق الفار

خرزف - بفتح اول و ثانی و سکون فا ہ پھٹکری طب ی ق مجفف خ خرزف تور ص جلاب ل قیشور -

تمیق الکاف

خرزوک - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کاف م سرگین گردان ع جعل -

تمیق النون

خرزمیان - بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم یا تحتانی و الف و نون چند بید ستر -

تمیق الہار

خرزنده ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و فتح دال مہملہ و خفا ہا ع حشرات الارض -

تنسیق السین المہملہ و تمیق الالف

خستہ خرما - بفتح اول و سکون سین مہملہ و فتح فوقانی و ضم میم و ہا و ضم خار معجمہ ثانی و سکون رار مہملہ م گنج

تمیق الرار المہملہ

خس الحمار - بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و کسر ہا یا میم و الف و رار مہملہ م شتکار

تمیق السین المہملہ

خس ـ ع بفتح اول وسکون ثانی ف کاهو طب ر ٣ گویند
٢ ق منوم رخ تازه بستانی سبز ورق ش دو مثقال ص کرفس
ونعناع ل هندبا و لبفارسی جانوریست که پایهای باریک دار
و برو سے آب برود وخسته او شبیه بدانه جو باشد کوچک
تراز جو و گویند مرغیست سفید رنگ که بزرگ تراز گلنگ باشد

تمیق الفاء

خسف ـ ع بفتح اول وثانی وسکون قاف گردگان ه اخروٹ

تمیق القاف

خسق ـ بکسر اول وسکون ثانی وقاف م گل معصفر ـ

تمیق الکاف

خشک ـ ف بفتح اول وثانی وسکون کاف عربی هندی
گوکھرو بکسر اول وسکون ثانی م گل معصفر ـ

تمیق الواو

خسو ـ ف بفتح اول وضم ثانی وسکون واو م خسته ـ
خسرو دارو ـ بضم اول وسکون ثانی وفتح رار مهمله وسکون
واو با دال مهمله والف وضم رار مهمله ثانی خولنجان ـ

تمیق الهاء

خسته ـ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح فوقانی وخفائی
م تخم میوه ها مانند شفتالو وخرما ـ
خسکدانه ـ ف بکسر اول وسکون ثانی وکاف با دال مهمله وفتح نون گ م تخم معصفر

تمیق التحتانی

خسروی ـ ف بضم اول وسکون ثانی وفتح رار مهمله وکسر واو
وسکون تحتانی م نوعے از شراب چکیده

تمیق الغین المعجمه وتمیق الفوقانی

خشک پشت ـ ن بضم اول وسکون شین معجمه وکاف
وضم موحده فارسی وسکون شین معجمه ثانی وفوقانی لاک پشت

تمیق الرار المهمله

خشکار ـ بضم اول وسکون شین معجمه با کاف والف وراء
مهمله ف اروی که از وی نخاله نگرفته باشد ه بن چھنا آٹا
خسیسار ـ ف بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ونون
با سین مهمله والف م نوعی از مرغابی که پشت آن سیاه ومیان سر سفید

تمیق الزار المعجمه

خسب الشونیز ـ ع بفتح اول وثانی وضم موحده وشین معجمه مشدد
ثانی و واو مجهول وکسر نون وسکون تحتانی م حبوب سیاه دانه گویند سیاه دانه

تمیق الشین المعجمه

خشخاش ـ ع بفتح اول وسکون ثانی با خار معجمه ثانی والف
وسین معجمه ثانی ف کوکناره ه پوست خشخاش ابیض یعنی سفید ب ری
٢ واسود یعنی سیاه ب ی ٣ گویند ه گویند رخ سفید تازه
فربہ ش از سفید او دو درم تا پنج درم واز سیاه نیم درم
حل عسل با قند یا عصاره لسان الحمل یا از یانه ال زرتخم
و سے بادام شیرین ـ

تمیق الفار

خشیف ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وقاف برف

تمیق اللام

خشل ـ بفتح اول وثانی وسکون لام م مقل ـ

تمیق النون

خشکنجبین بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر موحده و سکون تحتانی و نون م عسل خشک است که از کوهستان فارس بیارند و در آنجا بافراط تمام پیدا شود طرح ی ان انگبین

تمیق الواو

خشو ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو م خرمای زبون

تمیق الهار

خشکنانه ف بضم اول و سکون ثانی و کاف با نون و الف و فتح نون ثانی و خفا هار م نانخورش -

تمیق الصاد المهمله و تمیق المعجمه

خصی الکلب ع بضم اول و سکون صاد مهمله و ضم تحتانی و سکون لام و فتح کاف و سکون الثانی با موحده ینجی است ... خصیة الثعلب

خصیة الثعلب ع بضم اول و سکون ثانی و فتح تحتانی و ضم ثا و فتح مثلثه مشدده و سکون عین مهمله و فتح لام م ثعلب مصری طرح گونید معرق بهی خ شیرین بزره کراز و کوهی آید مثل زنجبیل تاد و مثقال و گوئید بجدرم ص طلل نوزیدان یا تخم ترتیزک یا تخم حرجیر یا تخم الجبیر یا تخم اسپست یا سقنقور یا مثقال -

تمیق الرار المهمله

خصیة الحجر ع بضم اول و سکون ثانی و فتح تحتانی و ضم فوقانی و سکون لام و فتح موحده و سکون حار مهمله و رای مهمله م جندبیدستر -

تمیق السین المهمله

خصی العرس بضم اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون لام و فتح فا و رار مهمله و سکون سین مهمله ملبوب -

تمیق اللام

خصیة الایل ع بسکون لام و کسر همزه و فتح تحتانی مشدده و سکون لام ثانی ف خایه بز کوهی -

خصیة العجاجیل بسکون لام و فتح عین مهمله با جیم و الف و کسر جیم ثانی و سکون تحتانی خایه گوساله -

تمیق الهار

خصیه ع بضم اول و سکون تحتانی و فتح تحتانی و خفا ها ف ه بمیرطرح گویند پ ی خ خایه خروس فربه -

تمیق الضاد المعجمه و تمیق الفار

خصف ع بفتح اول و ضاد معجمه و سکون ف ف خربزه نارسیده و خرد خضلان بفتح اول و سکون ثانی با لام و الف و خام درخت مقل -

تمیق الطار المهمله و تمیق الرار المهمله

خطر ع بکسر اول و فتح طار مهمله و سکون لام م معجمه -

تمیق الفار

خطاف ع بضم اول با ثانی مشدده و الف و قاف پرستوک ه شیا مینی و رح ی اق تشتت عصاقل سرگین گاو -

تمیق النون

خطبان بفتح اول و ثانی با موحده و الف و نون م خیلیانه

تمیق التحتانی

خطمی بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم گل مشهور است ط ب ار گویند ح ق ملین منفجر محلل خ سبز تازه گوهی سفید گل م عسل یا کتان ل نیلوفر یا خبازی -

تمیق الفار و تمیق الجیم

خنج بفتح اول وسکون فا و جیم خردل بری۔
خفرج۔ ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح را مہملہ ع لقبۃ الحمقا
تمنیق الشین المعجمہ
خفاش۔ ف بفتح اول ثانی مشدد والف و شین معجمہ م شیرہ ھر چمگادڑ طرح رخ بزرگ ص خشخاش۔
تمنیق الفار
خف۔ ف بفتح اول گیاہی ست نرم کہ آتش زود ودآنرا ز پر سنگ آتش زنہ نہادہ چخماخ برتند تا آتش بگیرد م یدہ ع م
تمنیق اللام وتمنیق الدال المہملہ
خلدع۔ بفتح اول وسکون لام بادال مہملہ ف گوشت برگ
تمنیق الرار المہملہ
خلر بضم اول وفتح ثانی مشدد وسکون را مہملہ م سی ست ما
تمنیق الفار
خلاف۔ ع بکسر اول با ثانی والف وقاف ورخت بید ب ی ق مجفف ح الخ چہ کنار چشمہ رستہ باشد از آب او بیست مثقال ص گلاب یا مرزنجوش ل کل حنا دل گرم۔
تمنیق القاف
خلوق۔ ع۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو م زعفران
تمنیق اللام
خلال خلیل بکسر اول با ثانی والف وکسر لام ثانی وفتح خا معجمہ ثانی وکسر لام ثالث وسکون تحتانی ولام رارم درخت آملہ
خلال۔ ع بفتح اول وکسر نیز ولام ثانی ف خوردہ خرما
خل العصل۔ ع بفتح اول وضم ثانی مشدد وسکون لام ثانی

و فتح عین مہملہ وسکون نون وصاد مہملہ ف سرکہ پیاز دشتی
خل۔ ع بفتح اول وثانی مشدد ف سرکہ ط ب ی ۳ گویند ب ای ۳ ق ملطف مقطع خ خل قرص شکر ور دھن بادام
و بضم اول وسکون ثانی ف خاکستر۔
تمنیق الواو
خلو۔ ف بضم اول وثانی م آلو۔
تمنیق الہار
خلہ۔ ع بفتح اول وثانی مشدد وخفار ہاف شراب ترش
تمنیق التحتانیہ
خلال ماموئی بکسر اول با ثانی الف وضم میم ثانی وسکون واو وکسر نون وسکون تحتانی اذخر۔
خلبای۔ بفتح اول وثانی با موحدہ والف وکسر تحتانی مجہول م فندق ہندی
تمنیق المیم وتمنیق الفوقانیہ
خمسہ انگشت۔ ف بفتح اول وسکون میم وفتح سین مہملہ وفوقانی وہمزہ سکون نون وضم کاف فارسی سکون شین معجمہ وفوقانی ہ سنبھالو
تمنیق الرار المہملہ
خمر الحمار۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم بار مہملہ وسکون لام وکسر حار مہملہ با میم والف ورار مہملہ ثانی م اشخار۔
خمر۔ ع بفتح اول وسکون ثانی ف شراب انگوری ہ واگہ مد طح ی ۲ ق ملطف ح ریحانی معتدل القوام زرد رنگ خوشبو آنکہ ادویہ مدد کنند وسیان نو وکہن ش ہفتاد دو مثقال ص فواکہ ترش ل غبند خمیر۔ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی م فطیر ب ۲۔ اق سنج مفتح خ معتدل الملح ص حلبنیین۔

تمنیق القاف

خمسته اوراق - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مهمله و فوقانی وفتح همزه وسکون واو وبا ورا مهمله والف وقاف م سنبجاو

تمنیق اللام

خمل بفتح اول وسکون میم ولام م سور نجان غ زین بالش شر چشم ورشته و ریزه جامه را نیز خمل گویند -

تمنیق المیم

خم - بکسر متن گیاهیکه دانه او را علف شتر سازند -

تمنیق النون

خمان - بفتح اول وسانی والف م خایله اقطی -

خماهن ف بضم اول وسکون ثانی ومد همزه وفتح ها سنگیست حدیدی سیاه آن دو نوع ست یکی نر و دوم ماده نر آن بغایت سخت تیره رنگ بود چون بآب سایند سرخ شود ماده را گویند در ظرف آن هر چند شراب خورند مستی نیاورد ع صندل

تمنیق النون وتمنیق الراء المهمله

خنکسار ف بکسر اول وسکون نون وکاف فارسی با سین مهمله والف ورا مهمله شوره که جزو بارود شود -

تمنیق السین المهمله

خندروس ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وضم را مهمله وسکون واو ع خطه رومی ف کاکل گندم صحرائی وجو ترکی گویند ح رلی ره وشراب کهنه وگندم کهنه را نیز گویند

تمنیق الکاف

خیجک - ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون کاف

م ورسنه وبکسر اول درخت بن و سیاه دانه وخار خسک را نیز گویند و بعضی گویند غله ایست که بهندی کلتهی خوانند -

تمنیق اللام

خندریل - بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وکسر را مهمله وسکون تحتانی ف کاسنی بری -

تمنیق النون

خندقیون - بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وسکون تحتانی وضم قاف وسکون واو ونون ثانی ف شرابیست که از عسل وشراب کهن یا شلث سازند طرح ی ش هیجده درم -

تمنیق الهاء

خنجره - بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وراء مهمله با ها ف خرنای هندی

تمنیق التحتانی

خنثی ع بضم اول وسکون ثانی وفتح مثلثه والف مقصوره ف بیخ گیاه سیرش طرح ی ۳ گویند برق مجلی ومحلل شربت بنجدرم واز ثمره وشگوفه او دو درم ص شوربا سے چربلی فوه کافوری رو ناس و بهندی جهنجهه گویند -

تمنیق الواو وتمنیق الالف

خوا - ف بفتح اول با واو والف م گوشت -

خوبکلا - بضم اول وسکون ثانی وموحده وفتح کاف ف تخم بارتنگ

تمنیق الفوقانی

خوست - بفتح اول وثانی وسکون سین مهمله وفوقانی ف خربزه

تمنیق الجیم الفارسی

خوچ - ف بضم اول وسکون ثانی م گل بستان افروز -

تمییق خار المعجمہ

خوخ ـ ع بفتح اول وسکون ثانی وخار معجمہ ثانی ف شفتالو ه آڑو ط ب ره گویند اق قایسی ر م خ انچہ استخوان ر زرد از و جدا شود ش یک کف ص زنجبیل مربی با عسل ل شمش

تمییق الرار المہملہ

خوش نظر ـ بضم اول وثانی مجہول وسکون شین معجمہ وفتح نون وظار معجمہ ورار مہملہ م کلکہ گویند ـ سرخ مرد ـ

تمییق الصاد المہملہ

خوص ـ بفتح اول وسکون ثانی وصاد مہملہ م ورق مقل و ورق نخل و ورق نارگیل را بدین نام خوانند ـ

تمییق العین المہملہ

خوخ خلقع ـ بفتح اول وسکون ثانی وکسر خار معجمہ ثانی وفتح ہمزہ وسکون قاف وفتح رار مہملہ وعین م سہادج ہندی ـ

تمییق الکاف

خواتیم الملک ـ ع ف گل مختوم ونیز ختم الملک گویند بحذف واو و یاے تحتانی ـ

خوزدوک ـ ف بفتح اول وثانی وسکون زار معجمہ وضم دال مہملہ و واو مجہول خردک ـ خوک ـ ف بضم اول وسکون ثانی ع خنزیر ـ

تمییق اللام

خوال ـ ف بفتح اول وثانی والف م دود وکنار چراغ ع مکی شود

تمییق النون

خولان ـ ع ـ بفتح اول وثانی والف ونون م تضیض ـ

خولنجان ـ بضم اول وثانی مجہول وکسر لام وسکون نون با جیم والف ه کلیجن ط ح ی ۲ گویند ۳ ق ملطف بہی خ مسخن مصطبر گم گره ش از نیم درم تا یک درم ص کتیرا و چیز ہای چرب وصندل و کافور با ابریشم ل قرنفل یا قرفہ یا درونج یا قرنفل در قوت با ایک سیوم وزن دارچینی ونیم وزن برگ فرنفیض

خون سیاوشان بضم اول وسکون ثانی وکسر نون وسین مہملہ با تحتانی والف وضم واو با شین معجمہ والف ثانی ع دم الاخوین و گویند بضم و وجہ تسمیہ آنکہ چون فراسیاب سیاوش را گشت جائیکہ خونش ریختہ در آنجا این نبات رستہ ہیرا دوکھی

تمییق الواو

خوللو ـ ف بضم اول وثانی مجہول وفتح لام وضم لام ثانی وسکون واو ثانی راز یا یہ بری ـ

تمییق الہار

خواجہ گیاہ ـ بضم اول با تانی معدولہ والف وفتح جیم فارسی وخفار ہا وکسر کاف فارسی یا تحتانی والف ه بانسا ـ

خوجہ ـ ف بضم اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی م بستان افروز

خوخ فلیق استہ ـ بفتح اول وسکون ثانی وکسر خار معجمہ ثانی وفتح قاف وکسر لام وسکون تحتانی وقاف وفتح ہمزہ وسکون سین مہملہ وفتح فوقانی م تا قلمہ

خوذ خردہ ـ ف بضم اول وثانی مجہول وکسر دال مہملہ وضم خار معجمہ ثانی ورار مہملہ و واو مجہول وثانی اظہار ہا م گل تاج خروس

خوی تاہ ـ ف بضم اول وثانی مجہول وتحتانی وبا نون زا الف و اظہار ہا م خراطین ه کینچوا ط اگرم وتر ـ

تنسیق الیار التحتانی وتمییق الالف

خیربوا بفتح اول وسکون تحتانی وکسر را مہملہ وفتح موحدہ واو مشدد و الف ع قاقلہ صغار

تمنیق الجیم

نعیروج ۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم را مہملہ وسکون واو جیم
جبسغوتج بکسر اول وسکون ثانی وشین معجمہ وضم فا وسکون واو ف بنبہ دانہ

تمنیق الدال المہملہ

خید ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی ودال مہملہ م خوید کہ عبارت از جو وگندم ونخود با سبز باشد ۔

تمنیق الرا المہملہ

خیار چنبر وخیار سنبر ۔ بکسر اول با ثانی والف ورا مہملہ فتح جیم فارسی وسکون نون وفتح موحدہ وسکون را مہملہ ثانی در لغت اول وفتح شین معجمہ در لغت ثانی ہ کریالا وا ملتاس دوہن بھیڑا و باندر لوری و باندر ککڑی ط ح ب ق محلل وملین ومسہل صفرا غ ہندی سطبر سیاہ رسیدہ عبل فلوس وپوستش بلاق ورقیق با در وقت استعمال از قلم بیرون آرند ش از پنجدرم تا پانزدہ درم مص روغن بادام مصطگی نسوان وعناب با آب ترنجبیل ترنجبین بہ وزن آن موز بدانہ وانہ

تمنیق الرا المہملہ

خیار ۔ ف بکسر اول با ثانی والف ورا مہملہ م باد رنگ ہ کھیرا ط ب ر ۲ ۔

تمنیق النون

خیزران ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وضم را معجمہ با را مہملہ

ولنون ہ سیت ط ح ر ۲ گویند سع ی ق سفت حصاۃ ش دو درم ص غافث ل نخ علیق ۔

تمنیق الواو

خیار کدو ۔ ف بکسر اول با ثانی والف وکسر را مہملہ وفتح کاف وضم دال مہملہ وسکون واو ع ہند ودانہ ہ تربوز ط ب ۔
خیرو ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم را مہملہ م گلیست مشہور کہ سرخ وسفید رنگ باشد ع خطمی ۔
خیلو ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وضم لام م خیرو ۔
خیو ۔ ف بکسر اول وضم ثانی لعاب دہن ۔

تمنیق الہا

خیارزہ ۔ ف بکسر اول با ثانی والف وفتح زا معجمہ وخفا ہا ہ ککڑی ط ب ر ۳ ۔

تمنیق التحتانی

خیزران بلدی ۔ بکسر اول وثانی مجہول وفتح زا معجمہ با را مہملہ والف وکسر نون وفتح موحدہ ولام وکسر دال مہملہ وسکون تحتانی ثانی ف مورد صحرائی ۔
خیری ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر را مہملہ نام گلیست زرد رنگ کہ میان آن سیاہ باشد وآنرا ہمیشہ بہار نیز گویند ۔

ترقیم الدال المہملہ وتمنیق الالف وتمنیق الدال المہملہ

دارو ۔ بدال مہملہ والف وفتح را مہملہ وسکون دال مہملہ ثانی ہ اکنہ

تمنیق الرا المہملہ

داردبر ۔ ف بضم موحدہ وسکون را مہملہ م غلیت سبز رنگ منقار

درختان را سوراخ کنند آنرا بشیرازی ہمت بگیلانی در آب گویند

داشخار - ف بسکون شین معجمہ با خاء معجمہ والف ع خبث الحدید

دانج سر - ف بسکون غین معجمہ و فتح مہملہ جانوریست کہ در میان

ہر آن چند پر زرد باشد و مانند بلبل و جل و سرہ خوش آواز بود

تمییق الزاء المعجمہ

دالپوز - ف بسکون لام و ضم موحدہ فارسی و واو مجہول

و زاء معجمہ م فراشتر دک -

تمییق السین المہملہ

داس - ف بسکون سین مہملہ م سداب استخوان ماہی -

تمییق الشین المعجمہ

دارموش - بفتح اول با الف و کسر راء مہملہ و ضم میم و سکون

آخرین نام گیاہیست چون برگ دراز باغ بر صرطلا کنند بیش گنند و سعید

تمییق الصاد المہملہ

دارصوص و دارصوص بکسر راء مہملہ و فتح صاد مہملہ و ضم عین

مہملہ و سکون واو و صاد مہملہ ثانی در لغت اول و فتح میم و سکون

نون و ضم صاد مہملہ و سکون واو در لغت ثانی م دارچینی -

تمییق الکاف

دارمک - بکسر راء مہملہ و فتح میم و سکون کاف م نوعی از زر

تمییق اللام

دارفلفل - بکسر راء مہملہ و فاء و سکون لام و کسر فاء ثانی و سکون

لام ثانی - ف فلفل دراز یہ پیپل طرح ی س ق ملطف مفتح

و مسہری کہ بلغم چون فلفل بود ش بندر م ص صمغ عربی

با صندل و گلاب ل زنجبیل یا زنجبیل یا فلفل -

دارنہال - ف بکسر راء مہملہ با نون ہا و الف م درخت بقم -

دارشخال - بسکون شین معجمہ با خاء و الف و لام ع خبث الحدید

داول - بفتح واو ف روغن کتان -

تمییق المیم

دارم - بدال مہملہ و الف و بفتح راء مہملہ و سکون میم ف انار

تمییق النون

داتون - بدال مہملہ و الف و بفتح فوقانی و سکون واو و نون

ف بیخ حب السلاطین م جمال گوٹے کی جڑ -

داربرنیان - ف بکسر راء مہملہ و فتح موحدہ فارسی و سکون راء

مہملہ ثانی و کسر نون یا تحتانی و الف ف چوب بقم -

دارشیشعان - بدال مہملہ و الف و بکسر راء مہملہ و شین معجمہ و سکون

تحتانی و فتح شین معجمہ ثانی و عین مہملہ و الف ثانی و نون ہ کا

پیپل طرح ای س ق قابض سخ گران سرخی مائل خوشبو طیب

اندک تلخ ش از یک درم تا دو درم ص دو قوما را زیانہ

اسارون یا ثمرہ انطرفا یا چہار دانگ وزن آن بدل آن

و نیم وزن آن در دیج یا راتیک و سعد -

دارقین - بدال مہملہ و الف و بکسر راء مہملہ و فتح قاف و سکون

نون ف شفتالو ع خوخ ہ آڑو ک اسرار دتہ -

تمییق الہاء

داربرزہ - ف بفتح موحدہ فارسی و سکون راء مہملہ و فتح

زاء معجمہ و خفا ہا م فراشتر وک

دارکیسہ - بکسر راء مہملہ و کسر کاف و سکون تحتانی و فتح سین

مہملہ م لب پاسہ گویند ہا لیسفر

داکھ - ہ بفتح دال مہملہ باالف وسکون کاف واظہار ہائے خفی ف انگور ط گرم وتر دو غذا ایشت بہترین میوہا داپور ہ ع بسکون لام وضم موحدہ فارسی ز وواو مجہول و فتح زا معجمہ م فراستر دک -

تمیق التحتانے

دادرومی - بکسر دال مہملہ ثانی وتحتانی وضم رائے مہملہ وسکون واو وکسر میم وسکون تحتانی ثانی م ہو فاریقون -

داربوی - بسکون رائے مہملہ وضم موحدہ وواو مجہول ع عود

دارچینی ع بکسر رائے مہملہ وصاد مہملہ وسکون تحتانی وکسر نون دال چینی ط ح ی سر گو بند ہ گویند ملطف مفتح سدد مقوی دل وکبد ومعدہ ومبہی خ سیلانی خوشبو سرخ تیز طعم شیرینی آمیز ش از یک درم تا دو درم ص سار ون یا صندل ال پوست بلیلہ وبیوزن کبابہ یا اہل یا زرنب یا خولنجان -

تسیق الباء الموحدہ وتمیق الالف

دبا ع بضم اول بالموحدہ مشدد والف ف کدو -

تمیق الموحدہ

دباب - بضم اول با ثانی والف وموحدہ ثانی م سبنبرد بری وبستانی میباشد وبری قوی تر از بستانی منت ط ۲ گرم خشک ص کشنیز ش از خشک دکیتقال ل مرزنجوش -

تمیق الراء المہملہ

دیودار - بفتح اول وضم ثانی وسکون واو بادال مہملہ ثانی والف ورائے مہملہ ع بحر الجن و اہل ہندی وصنوبر ہندی شیرو تنہ ومجرب دمعطس ط ۳ گرم ۳ خشک واز سموم قتالہ

تمیق السین المہملہ

دبس ع بکسر اول وسکون ثانی وسین مہملہ ف دوشاب آب خرمائے ط خ رنج بصری آتش ندیدہ کہ از رطب فارسی گرفتہ باشند ص بادام وکاہول خشخاش وسکنجبین -

تمیق القاف

دلق - بکسر اول وسکون ثانی وکاف م مویزج سلی ط ح ۲ ی ۳ ق محلل ملین خ تازہ املس کہ در ونش گرانی بیرونش سیاہ سرخی مائل باشد ص رراہا دل بنیوزن عاقرقرحا فرخاد چہار دانگ وزن آن جوز السرو وبنیوزن آن اہل

تمیق اللام

دبول - بفتح اول وضم ثانی وسکون واو ولام ف ردکستان

تمیق الہاء

دبالہ - ف بفتح اول وثانی والف وفتح لام وخفاء ہا م ترنج -

دبلہ بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام وہا ف بار درخت کریہ

تسیق وتمیق الجیم

دجاج ع بضم اول باجیم والف وجیم ثانی ماکیان کوکڑی وبزبان شاہجہان آباد مرغی ط ح وگوشت از ہمہ زیادہ مقوی ع آنکہ بیضہ نزادہ باشد وبہتر از ان چوزہ بود ص ناریل

دج ع بفتح اول وسکون ثانی ف مرغ بری طیہوج بزبان ہند

تمیق الراء المہملہ

دجر ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون رائے مہملہ ف لوبیا

تسیق الخاء المعجمہ وتمیق الالف

دخسیسار بضم اول وسکون خاء معجمہ وکسر سین مہملہ وسکون تحتانی

باسین مہملہ ثانی والف ف۔ وعن بلسان

تمنیق الخاء المعجمہ

درخ ف بضم اول وسکون خاء معجمہ م گیاہیست کہ از ریشہ آن آب بر دید واز آن حصیر با فند م لورخ

تمنیق المیم

درخت مریم۔ بضم اول وسکون ثانی وکسر فوقانی وفتح میم وسکون راء مہملہ وفتح تحتانی وسکون میم ثانی ف پوست درخت سنبھالو وہ چھال سنبھالو کی ہے۔

تمنیق النون

دخان ع بضم اول خاء معجمہ والف ونون ف دود دہنوان طرح ی ق طلف مجفف ص شراب خشخاش

دخن ع بضم اول وسکون ثانی ونون ف ارزن وجنیا ی ۲ وگویند ۳ وگویند ح ص قند مصطگی ل برنج۔

تمنیق وتمنیق الدال المہملہ

دو۔ ف بفتح دال اول وسکون دال مہملہ ثانی م جانوران درندہ چون شیر ببر وگرگ وامثال آن۔

تمنیق الہاء

دودہ۔ ف بفتح ہر دو دال مہملہ وخفاء ہا بمعنے دود گو

تمنیق الراء المہملہ وتمنیق الالف

درخت رلشیا۔ ف بفتح اول وثانی وسکون خاء معجمہ وکسر فوقانی وراء مہملہ ثانی وتحتانی مجہول اشین معجمہ والف درخت

درخنک انار ف بفتح اول وثانی بسکون خاء معجمہ وفتح فوقانی وکسر کاف دال مہملہ ثانی بالنون الف درختیست کہ بہر جانب آفتاب

گردد و برگہائی آن بدیجانب آفتاب گردند وگویند درخت فواق وبوجھبھو

تمنیق الموحدہ

درداب ع بفتح اول وسکون ثانی بادال مہملہ ثانی والف دموحدہ ف دستبویہ وہ یجری۔

تمنیق الفوقانی

درخت آفتاب پرست۔ ف بفتح اول وثانی وسکون خاء معجمہ وکسر فوقانی ومد ہمزہ وسکون فا یا فوقانی ثانی والف موحدہ وفتح موحدہ فارسی وراء مہملہ ثانی وسکون سین مہملہ وفوقانی ثالث [illegible]

تمنیق الجیم

دراج ع بضم اول وثانی مشددہ با الف وجیم ف تراجہ یتر طیع گوشت او مقوی دماغ۔

دراتیج۔ بفتح اول وثانی والف وفتح شین معجمہ وسکون جیم مرنوعی از لبلاب

دریج۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانی وسکون تحتانی دراج۔

تمنیق الخاء المعجمہ

دراوخ بفتح اول وثانی والف وکسر واو وسکون تحتانی وخاء معجمہ [illegible]

تمنیق الراء المہملہ

درواز۔ بفتح اول وسکون ثانی با دال مہملہ ثانی والف وراء مہملہ ثانی ف درخت پستہ وسپید لو طاورق ادب ی ہ ق قابض مجلی

دردی الخمر ع بضم اول وسکون ثانی وکسر دال مہملہ ثانی وضم تحتانی مشددہ وسکون لام وفتح خاء معجمہ وسکون میم وراء مہملہ ثانی ف دردی شراب وہ شراب کی تلچھٹ طرح ی ح از شراب کمتر

دروبطار۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو وفتح موحدہ با طاء مہملہ والف وراء مہملہ ثانی ف توت سہ گل۔

تمیق السین المهمله

درافس - شامی بفتح اول و ثانی و الف و کسر فا و سکون سین مهمله ف شفتالو ه آڑو -

تمیق الشین المعجمه

ورش - ف بفتح اول و ثانی و سکون شین معجمه م نوعی از خیار که آنرا کلو بنده و درشی نیز گویند -

تمیق العین المهمله

ورجع - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون عین مهمله ف شاخل ه اریهر

تمیق الفار

درخف - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم خار معجمه و سکون فا م زنبور سیاه

تمیق اللام

درازونبال - بفتح اول و ثانی و الف و زار معجمه و ضم دال مهمله و سکون نون باموحده و دالف ثانی و لام ف گاو دگاومیش -

دروی الخل - ع بضم اول و سکون رار مهمله و کسر دال مهمله ثانی و ضم تحتانی مشدد و سکون لام و فتح خار معجمه ف دردی سرکه کاحی ق مجفف بسخ کهنه بعض دهن گل ل ر ریخ تسحج یا سرکه یا خمر آب

تمیق المیم

درازدم - ف بفتح اول و ثانی و الف و زار معجمه و ضم دال مهمله ثانی و سکون میم ف م سگ ه گتا

تمیق النون

درخت گلچگان - ف بفتح اول و ثانی و سکون خار معجمه و کسر فوقانی و ضم کاف فارسی و سکون لام و فتح جیم فارسی بکاف فارسی والف و نون ه مهوے کاروکه -

درن - بفتح اول و ثانی و سکون نون م زلوه جونک -

تمیق الها

درخت سنبه - ف بضم سین مهمله و سکون نون و فتح موحده و خفا ها نوریست که درخت را سوراخ کند و سبز رنگ باشد م سبز کرخوس ک چمیا

درده - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله ثانی م درد یا شراب و آب و روغن و دل آن -

درگانه و درگلاله - ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف فارسی والف و فتح لام در لغت اول و ضم کاف فارسی با لام والف و فتح لام ثانی در لغت ثانی م نخ -

درمنه - ف بفتح اول و ثانی و سکون میم و فتح نون خفا ها و جوبی اجوائن

درونه - ف بفتح اول و ضم ثانی و واو مجهول و فتح نون گیاهی است که شبیه بگز دم باشد درونج عقربی -

دره - ف بفتح اول و ثانی مشدد و مخفف شکبه -

تمیق التحتانی

درونج عقربی - ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح نون و سکون جیم و فتح عین مهمله و سکون قاف و فتح رار مهمله و کسر موحده و سکون تحتانی ه اتوس طی ح ۳ گویند ملطف مفرح مقوی دل خ رومی ش از نیم درم تا یک درم ص رازیانه یا نشا ل زرنباد و دوانگ دزن آن قرنفل گویند عاقرقرحا دو وزن زرنجان

دری - ف بفتح اول و کسر ثانی م نوعے از کبک -

تمیق و تمیق السین المهمله

دس - ف بضم اول و سکون سین مهمله م گل بچه -

تمنیق الف

دمتنویه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون نون و ضم موحده و واو مجهول و فتح تحتانی و خفار ہائے در داب شلغم کهگهه و کچری نیز قسمی از دست و درافعال مثل خربزه گرمک بوئیدن آن سخن دماغ و مقوی آن و مفتح سده دماغی -

تمنیق الشین المعجمه و تمنیق الرار المهمله

دشمر - ف بفتح اول و سکون شین معجمه و فتح میم و سکون رار مهمله م شاخل ع درجع ه ارہر -

تمنیق التحتانے

دشنی - ف بضم اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی م زلوه جونک -

تمنیق الفار و تمنیق الرار المهمله

دفار - بفتح اول با فار الف و رار مهمله گوار -

تمنیق التحتانی

دقلے - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی ف خرزهره کنیر طح ی ه ق محلل خ سطبر بزرگ ورق لبسیار تلخ سرخ گل سخت ثمر شش بیدرم -

تمنیق الکاف و تمنیق النون

دقطامالون - بفتح اول و سکون قاف با طار مهمله و الف و میم و الف ثانی و ضم نون و سکون واو و نون م مشلطرا شیع

تمنیق اللام و تمنیق الموحده

دل آشوب - ف بکسر اول و سکون لام و مد همزه و ضم شین معجمه و سکون واو و موحده م بچگشت ه سنبهالو -

دلب - ع بضم اول و سکون ثانی ف درخت چنار و چو و پوست وی اگویند ۲ ب او چوب البسدق مخفف خ تازه ص عو دیا و ار چینی ل فتور الرمان

تمنیق المثلثه

دلبوث - بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو و شلثه ف نوعی از سوسن برسے

تمنیق السین المهمله

دلینس - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر و فتح نون و سکون سین ف نوعے از صدف کوچک -

تمنیق العین المهمله

دلاع - ع بضم اول با ثانی مشدد و الف و عین مهمله مندوانه

تمنیق الکاف

دلمک - ف بفتح اول و ثانی و میم و سکون کاف م نبیر ترتیزک
دلیک - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف ثمر گل چون بریزد آن ثمر حاصل شود

تمنیق الکاف الفارسی

دلنگ - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی م علاقه خوشه خرما

تمنیق اللام

دلدال - بفتح اول و سکون ثانی با دال مهمله ثانی و الف و لام ف خار پشت ه ساهی

تمنیق النون

دلفین - بضم اول و فتح ثانی و کسر فا و سکون تحتانی و نون ماهی بزرگ سیاه رنگ که سرش بخوک ماند ع خنزیر البحر

خوک ماہی ہ سوس ماسرد و تر قریب بمع دسول خلط غلیظ و مقوی اعضا دیہ ادگرم گلاوند بینا جہت درد مفاصل عرق النسا
درجوف خلل گذاشتہ باشد جہت گرانی سامعہ و آو نختن
دندان اور انفع صرع اطفال و سریع الاثر۔

تمیق الہاء

دلمہ ۔ ف لفتح اول و ثانی و میم و خفا رہا م پنیر تر۔
دلہ ۔ ف لفتح اول و ثانی م گربہ صحرائی و بکسر اول م دل

تمیق السیم و تمیق الجیم۔

دم الدجاج ۔ ع لفتح اول و ضم میم مشدد و دال مہملہ مشدد ثانی و با جیم و الف و جیم ثانی ف خون ماکیان خ ماخوذ از طائر سلیم

تمیق السین المہملہ

دم التیس ۔ ع لفتح اول و ضم میم مشدد و کسر فوقانی مشدد و سکون تحتانی و سین مہملہ ف خون بز کوہی خ ماخوذ از بز کوہی چہار سالہ در وقتیکہ انگور رنگ گیرد حلقش ببرند و خون اول و آخر نگیرند و آنچہ متوسط بستانند و در دیگ سنگین کنند سر پوشیدہ در آفتاب تا خشک سازند و از غبار محافظت نمایند و جائے رطب نگذارند

تمیق العین المہملہ

دم الضفدع ۔ ع لفتح اول و ثانی مشدد و فتح ضاد معجمہ و سکون فا و فتح دال مہملہ ثانی و سکون عین مہملہ ف خون غوک خ از ضفدع زرد و سبز۔

تمیق الغین المعجمہ

دماغ ۔ ع بکسر اول با ثانی و الف و غین معجمہ ف مغز سر ہندی بھیجا طب رق ملین و مقوی دماغ و بہ خصوصا مغز دماغ گنجشک

و بزہ بسیار سبز ست خ ماخوذ از مرغہای کوہی و از ماہی خرچنگ و گوسالہ ص نبود بدل فلفل و خردل و دارچینی و سرکہ ل مفرد ق

تمیق القاف

دمستق ۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ و سکون تا ف ابریشم سفید۔

تمیق المیم

دمادم ۔ ف بفتح اول و ثانی و الف و فتح ہا ثانی و سکون میم ثانی ع حجر الدام۔

دم الحمام ۔ ع لفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و فتح حا مہملہ یا میم ثانی و الف میم ثالث ف خون کبوتر ۔ خ خون طائر سلیم

دم ۔ ع لفتح اول و سکون ثانی ف خون ہ در ہر طرح رق بعرض نام حیوان گیرند

تمیق النون

دم الاخوین ۔ ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و بسکون لام و فتح ہمزہ و خا معجمہ و واو و سکون تحتانی و نون ف خون سیاوشاں ہ ہیرا دوکھی و رنگت دگوینہ بقم طب ای ہ گویند ح ل ی رق قابض طبع و مجفف و حابس دم و ہل خ چکیدہ عصارہ اصلا چوب درو نباشد ہند رم ص صمغ عربی یا کتیرا یا پود ینہ ل عصارہ اد یا خس الحمار یا اقاقیا۔

دم الانسان ۔ ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و کسر ہمزہ و سکون نون با سین مہملہ و نون ف خون آدمی۔

دم الثعبان ۔ ع لفتح ثلثہ مشدد و سکون عین مہملہ با موحدہ و الف و نون دم الاخوین

تمیق الہاء

دمسه - ف بکسر اول وسکون ثانی وفتح سین مهمله وخفاء ها
م ابریشم سفید ع دمسق -
دمسیجه - ف بضم اول وسکون وکسر سین مهمله وسکون
تحتانی وفتح جیم فارسی کارزکس ع صموه ممولا -

تمسیق النون وتمیق الدال

دندر - ف بفتح اول وسکون نون ودال مهمله ثانی م ابیاع
حب السلاطین دجمال گوٹا طارح ی بهق مسهل خ
جینی لعاز وسنجری بعداز و هندی ش از کیمنیم حبه تا دو حبه
وگویند از دودا نجکت اینمدرم ض فشاسته بضم اول ف کوتنی از هر نوع

تمیق الراء المهمله

دنقر - بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون را مهمله
ف شوره باجی طارح سے -

تمیق الهاء

دنقه - بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وخفاء هاف یاسمین جنبلی

تمسیق الواو وتمیق الالف

دوباف - بضم اول مهمله وواو مجهول با موحده فارسی الف م
شریست که در درخت بلوط یابنده وآن ابریشم وشال آن رنگ کنند

تمیق الحاء المهمله

دوباروح - بضم اول وثانی مجهول با موحده والف وضم
راء مهمله وسکون واو ثانی وحاء مهمله م کاکنج -

تمیق الخاء المعجمه

دوخ - ف بضم اول وسکون ثانی وخاء معجمه م نسخ دود بخ

تمیق الراء المهمله

دودالحریر - ع بضم اول وسکون ثانی وضم دال
مهمله ثانی وسکون لام وفتح حاء مهمله وکسر راء مهمله وسکون
تحتانی وراء مهمله ثانی ف کرم ابریشم -
دوسر - بضم اول وثانی مجهول وفتح سین مهمله م کاکل جو نیز
وگندم صحرائی طارح رای ۲ گویند ب ق مسهل خ سیاه ش
دو درم ص کتیرا دمقل ل بنیموزن حب النیل -

تمیق الزاء المعجمه

دودالقرمز - ع بضم اول وسکون ثانی وضم دال مهمله ثانی وسکون
لام وکسر قاف وسکون راء مهمله وکسر میم وسکون زاء معجمه
ف کرم ابریشم سرخ طاب ی -

تمیق الصاد المهمله

دوص - ع بضم اول وسکون ثانی وصاد مهمله ف آبی است
که آهن تافته در وی انداخته -
دوقص - بضم اول وسکون ثانی وکسر قاف ع بصل -

تمیق الغین المعجمه

دوغ - ف بضم اول وثانی مجهول وغین معجمه چهاچهه -

تمیق الکاف

دوالک - ف بضم اول با ثانی والف وفتح لام وسکون
کاف ع اُشنه وچهڑیلا -
دولک - بضم اول با ثانی وفتح لام ف خلنجبه -

تمیق اللام

دوال - ف بضم اول با ثانی والف لام م زمرد و
بعضی گویند طالیسفر ف پوست بیخ زیتون -

دویال ـ ف بضم اول و ثانی مجهول با جیله و الف و لام مرزه مرد

دویل ـ ف بضم اول و کسر ثانی و تحتانی مجهول م ابریشم کنند که از پیله حاصل شود که دو کرم در میان او باشد ـ

تمیق المیم

دوم ـ ع بضم اول و سکون ثانی و میم م درخت مقل

تمیق الواو

دوقو ـ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون واو ف تخم جزر بری کمونیج دی شقاقل است و گیاه و خرسی گیاه باز طرح سوبی اق منضج ملطف خ تازه و زرد و شی یکم م جسم هم تخم سورونیا بلوطیا سطکے لیا خیر البوزن تخم گزر یا دو وزن تخم کرنب خراو

تمیق الهاء

دواو الحیه ـ ع بفتح اول و ثانی و الف و ضم و همزه و سکون و فتح حاء مهمله و تحتانی مشدد و خفار ها م خبطیا نا ـ

دورشهر ـ بضم و با زا ر فارسی ف تفتیش یشه و زنبور و کنند

دوهاده ـ بالفتح بچه شتر ـ

دولیسمه ـ ف بالفتح مورچه ـ

دواله ـ ف بضم اول با ثانی و الف و فتح لام م اشنه

دوده ـ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله ثانی م دود چراغ که از و سیاهی حاصل کننده کاجل

دوزه ـ ف بضم اول و ثانی مجهول و فتح زاء معجمه گیاهیست که بجامه آویزد و چنچر ام خارو از گون ـ

تمیق التحتانی

دوار الخطاطی ـ بفتح اول و ثانی با الف و ضم همزه و سکون لام

و ضم خاء معجمه با طاء مهمله و الف ثانی و کسر فاء و سکون تحتانی م بایران

دووهی ـ د بضم اول و سکون ثانی و کسر دال مهمله ثانی و اظهار ها دوای هندیست م سپوسلیند و شیر گیاه قسم خرد او م نگار ارجنی

دورحولی ـ بضم اول و سکون ثانی و راء مهمله و ضم حاء مهمله و سکون واو و کسر نون ف نوعی از سوسن بریست ـ

دونه ترکی ـ بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و همزه ملینه با ضم فوقانی و سکون راء مهمله و کسر کاف ه جوهری اجوئن

تمیق الهاء و تمیق الالف

دهنیا ـ بفتح اول و اظهار ها و سکون نون با تحتانی د کشنیز

تمیق الفوقانی

دهمست ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون سین مهمله و فوقانی م درخت غار گویند نخست تریاق همین بود که جبل می پروردند طرح سوی رخ ثمر و برگ او ـ

تمیق الجیم

دهنج ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون جیم سنگیست سبز رنگ دهانه ط ب ی رخ فرنگی شیرین چون آنرا بسایند و بر روی آئینه بگذارند تا خشک شود اگر آئینه زنگ بردار در تلخ است و الا شیرین ـ

تمیق الدال المهمله

دهن الورد ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون لام و فتح واو و سکون راء مهمله و دال مهمله ثانی ف روغن گل ط ب ـ

تمیق الراء المهمله

دهن صغرع ـ بضم اول و سکون ثانی و کسر نون و فتح همزه و سکون

صاد مہملہ و فتح قاف ف روغن زردی بیضۂ مرغ ۔ انڈے کا تیل
دہن الغار ۔ ع بسکون لام با غین معجمہ و الف ف
ف روغن غار ل زفت تر ۔

تمیق الزاء المعجمہ

دہن الجوز ۔ ع بسکون لام و فتح جیم و سکون واو و زاء معجمہ
ف روغن گردگان ط ی ا ۔
دہن اللوز ۔ ع بفتح لام مشدد و سکون واو ف روغن بادام
ل روغن امستہ شفتا لو ۔

تمیق السین المہملہ

دہن النرجس ۔ ع بفتح نون مشدد ثانی و سکون راء مہملہ
و کسر جیم و سکون سین مہملہ ف روغن نرگس یعنی مقوی دماغ ل روغن یاسمین

تمیق العین المہملہ

دہن الخروع ۔ ع بسکون لام و کسر خاء معجمہ و سکون راء مہملہ
و فتح واو و سکون عین مہملہ ف روغن بیدانجیر ل روغن بادام
تلخ یا روغن خسکدانہ ۔

تمیق القاف

دہن الزنبق ۔ بفتح زاء معجمہ مشدد و سکون نون و فتح موحدہ
ف روغن گل زنبق ل روغن یاسمین یا روغن سوسن ۔
دہن الخلوق ۔ بفتح خاء معجمہ و ضم لام ثانی و سکون واو ف روغن خلوق

تمیق اللام

دہن الحنل ۔ ع بفتح اول با حاء مہملہ و ضم نون و سکون لام
با حاء مہملہ ثانی و سکون لام ثانی ف روغن کنجد و روغن
شیرین ہ تلون کا تیل و میٹھا تیل ط ح را ۔

دہن السفرجل ۔ بفتح سین مہملہ مشدد و فاد سکون راء مہملہ
و فتح جیم ف روغن آبی ل دہن التفاح ۔
دہن الفجل ۔ ع بسکون لام و ضم فاو سکون و جیم ف
روغن ترب ہ مولی کا تیل ط ح ی ۳ ل روغن زیت گندنہ
دہن النارجیل بنون مشددہ ثانی و الف و سکون راء
مہملہ و کسر جیم و سکون تحتانی ف روغن جوز ہندی ل روغن گردگان

تمیق المیم

دہن القرطم ۔ بسکون لام و ضم قاف و سکون راء مہملہ
و ضم طاء مہملہ ف روغن خسکدانہ ل روغن انجیر ۔

تمیق النون

دہن آمن ۔ ہ بفتح اول و اظہار ثانی و الف و کسر میم و سکون
نون نام درخت مشہور ہند است و نیز نام مار سیاہ ۔
دہن البان ۔ بسکون لام با موحدہ و الف نام روغن بکائن ل روغن
دہن البلسان بسکون لام و فتح موحدہ و لام ثانی و سین مہملہ و الف
روغن بلسان خ تازہ قوی بود ل بوزن آن دہن اذخر یا بیوزن
دہن نارجیل یا دو دانگ بوزن آن زیت کہن گویند کہ حب بلسان کوفتہ
راز نی بجوشانند یا روغن گاو دیگر دران ریختہ تا بیاز دہم روغن
روغن نارجیل پنجدرم عصارۂ ترب با ہم مخلوط کردہ بجوشانند تا
آید در ظرف آبگینہ نگاہدارند و گویند کہ زیرہ ہر برگش نیشتر
نزدیک تنگ فشن شیشہ آویزند کہ درد بچکید ط ح ی ۳ گویند ۔
دہن السوسن بضم سین مہملہ مشددہ و واو مجہول و فتح
سین مہملہ ثانی ف روغن سوسن ل روغن مجاز ۔
دہن النسرین بفتح نون مشدد و سکون مہملہ و کسر راء مہملہ

وسکون تحتانی م روغن نسرین ل روغن بادام۔

دہن۔ بضم اول وسکون ثانی ف روغن ط رق ملین خ تازہ

تمیق الہاء

رہانہ۔ ف بفتح اول واظہار ثانی والف وفتح نون وخفاء ہا م زنگار معدنیست سبز رنگ و تلخ واز کان مس حاصل شود ع زنجار

دہن الانجرہ ف بسکون لام وفتح ہمزہ وسکون نون وکسر جیم وفتح را مہملہ ف روغن کزنہ ل روغن خکدانہ۔

تمیق التحتانی

دھاتگی۔ بفتح اول واظہار ثانی والف وفوقانی وکسر کاف وسکون تحتانی م گل دہادی۔

دہن الخیری۔ بکسر خاء معجمہ وسکون تحتانی وکسر راء مہملہ ف روغن خیری ورد روغن جنبلی ل روغن چنبا۔

دہن السوانی۔ بکسر سین مہملہ مشدد باواو والف وکسر لام ف روغن کتان

دہن العسلی۔ بفتح عین مہملہ وسین مہملہ وکسر لام اوتاسلے۔

تمیق التحتانی وتمیق الالف

دیاقودا۔ یونانی بفتح اول وکسر آن یا تحتانی والف وضم قاف وسکون واو بادال مہملہ والف ثانی ف شراب خشخاش کہ با پوست بزند

دیوبیا۔ ف بکسر اول وثانی مجہول وواو باموحدہ فارسی ع عنکبوت وگیاہی ست کہ بعربی آنرا جند قوبی خوانند۔

تمیق الفوقانی

دیواسپست۔ بکسر اول وثانی مجہول وواو مجہول کسر ہمزہ وسین مہملہ وکسر موحدہ فارسی سکون سین مہملہ ثانی وفوقانی م جند قوقی

تمیق الراء المہملہ

دینار۔ بکسر اول وسکون ثانی بانون والف ورا مہملہ م تخم کشوث

دیودار۔ بکسر اول وتحتانی مجہول وواو مجہول دال مہملہ ثانی والف وسکون را مہملہ صنوبر ہندیست ف درخت از وجنڈی طرح کی۔

تمیق السین المہملہ

دلیفروجبس یونانی بکسر اول وسکون ثانی وضم فا وراء مہملہ وسکون واو وکسر جیم وسکون سین مہملہ م سہ نوع ست اول معدنی کہ در جزیرہ قبرس از جا بہمرسد ونوعی از طین ست لیکن چون بافتاب خشک کنند بصلبی سنگ بود دوم نقلی کہ از مس سگیرند چون نحاس بگذارند وآب بردی برنند واز بوتہ بیرون آورند در شیب او یابند سوم قشیشا ست کہ میسوزانند مانند کلس ع نوبون دبنقروما ند

ڈینڈس۔ ہ بکسر اول ہندی وثانی مجہول وخفا نون وفتح دال ہندی ثانی ثمرہ ہندیست بکلانی مانند بادنجان لیکن اکثر ش گرد باشد ونان خورشی ست خوب طرح ی۔

دیوباقونیطس یونانی بفتح اول وضم ثانی وسکون واو باموحدہ والف وضم قاف وسکون واو ثانی وکسر نون وسکون تحتانی ثانی وکسر طاء مہملہ م پیلگوش۔

تمیق الکاف

دیک بردیک۔ بکسر اول وسکون ثانی وکاف وفتح موحدہ وسکون را مہملہ وکسر دال مہملہ وسکون تحتانی وکاف ف مرگ موش عملی وگویند زرنیخ واہک ورنجار وزیبق ست کہ مجموع را بسایندہ در دو دیگ مضاعف تصعید کنند از جملہ سموات قویہ تند وجہت بردن گوشت متعفن زخمہا وقلع خنشیہ وقروح ساعیہ واکلہ وتخفیف رطوبات وقطع سیلان خون جراحات باعسل

جہت قلع آثار جلد دوانہ بواسیر مجرب۔

ذریک ع۔ بکسر اول وسکون ثانی وکاف ف خردس و عہ گگڑا گوشت او ح۔ گویندی خ نر۔

دلیک ف بکسر اول وثانی مجہول وسکون لام وفتح ع رتیلا

داوک ف بکسر اول وثانی مجہول وفتح واو وسکون کاف ع ارضیہ دیوجہ

تنیق المیم

ولسیم۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ وسکون میم ف بستان افروز۔

دیوگندم بکسر اول وثانی مجہول وواو مجہول وفتح کاف فارسی وسکون نون وضم دال مہملہ ثانی ف جنسی از گندم کہ دو دانہ در یک غلاف باشد گویند خوشہ بزرگ بے دانہ۔

تمنیق الواو

دیخو۔ بکسر اول وسکون ثانی وضم خا معجمہ ثمر درخت کریرہ وید گاؤ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ ثانی وہمزہ ملینہ با ہا وکاف فارسی با الف م بابونہ۔

تمنیق الہار

ولسیمہ۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ ومیم وخفا ہام ہو جیہ

دیوچہ بکسر اول وضم ثانی وسکون ثالث وفتح جیم فارسی ف زلوہ جونک ونیز کرم لیوک۔

ترقیم الذال المتبہ بتنیق الالف وتمنیق الموحدہ

ذات الذوایب۔ ع بذال معجمہ والف وضم فوقانی وفتح دال معجمہ مشددہ مالی ماوا والف وکسر موحدہ ونگون موحدہ ثانی ہ درخت بر۔

تنیق وتمنیق الموحدہ

ذباب۔ ع بضم ذال معجمہ یا موحدہ ثانی ف مگس مکھی طح ق ملین ومقوی۔

تمنیق اللام

ذبال ع بضم اول با ثانی والف ولام ف سہ پشت ومنگ کشت

ذیل۔ بفتح کیم وسکون دوم م سنگ پشت دریائی وگاژن چیزیست مانند تاج وآنرا باخہ وگوش ماہی نیز نامند۔

تسیق الرار المہملہ وتمنیق الفوقانی

ذررت ع بضم اول وفتح رار مہملہ مشددہ وسکون فوقانی ہ جوار طب ی وقوی الغذا وغلیظ تر ازہ خن مجفف فی حابس اسہال و در جمیع احوال مانند خنذروس ص دغنہا دیر ہضم

تمنیق الجیم

ذرایح ع بفتح اول وثانی والف وکسر رار مہملہ ثانی وسکون تحتانی وجیم ف حیوانیست از مگس سبز رکتر بقدر زنبور سرخ لیکن باریک تر ونقطہا سیاہ بران آن سم قاتل ست ہ بدنی طح ی ۲ رخ ذہبی رنگ ق مفرح ش یک طرح ص تیشتر تازہ روغن بادام وجلاب وطین مختوم وباید کہ آنہارا در کوزہ نو کنند وسر کوزہ بہ لتہ کتان بستہ سرنگون بر بخار سرکہ جوشان گذارند تا تحقیق بمیرند ل طینوث اکرم سبز کہ در درخت صنوبری یابند ش یک عدد

تمنیق الفار

ورق الخطاف طیف بفتح اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون لام وفتح خار معجمہ وطا مہملہ والف وکسر ہا مہملہ ثانی وسکون تحتانی وقاف سرزمین برستوک۔

ذرف ۔ بالفتح اشک از چشم رفتن ۔

تمیق القاف

ذرق ۔ بفتح اول وسکون ثانی باقاف م سپست کشنی و آنرا سبند قوقی گویند کہ قسمیست گیا و نیز اطلاق میکنند بر کشکل سر کیس

تمیق التحتانی

ذرانی ۔ ع بفتح اول وثانی والف و کسر نون وسکون تحتانی ف مگس سفید

تنسیق الفار وتمیق الرار المہملہ

ذفکر ۔ بفتح اول و کسر نیز وسکون فا وفتح کاف وسکون را مہملہ ف تخم کرفس کوہی ۔

تمیق التحتانی

ذفری رومی بکسر اول وسکون ثانی و کسر را مہملہ وسکون تحتانی م نوعے از سداب بری ست ۔

تنسیق اللام وتمیق الواو

ذلو ۔ بضم اول ولام وسکون واو جونک ۔

تنسیق النون وتمیق الرار المہملہ

ذنب الفار ۔ ع بفتح اول ونون وضم موحدہ وسکون با فا والف ف بارتنگ ۔

تمیق اللام

ذنب الخیل ۔ ع بسکون لام وفتح خار معجمہ وسکون تحتانی ذنب الخیل

تنسیق الواو وتمیق الفوقانے

ذو ثلاثہ ثمانات ۔ ع بضم اول وسکون واو وفتح مثلثہ ولام والف ومثلثہ ثانی وفتح بار مہملہ وموحدہ مشددہ و ثانی وفوقانیہ م دغرز ۔

ذو ثلاث شوکات ۔ ع بضم اول وسکون ثانی وفتح مثلثہ ولام والف وکسر مثلثہ ثانی وبفتح شین معجمہ وسکون واو باکاف والف ثانی شکاعا

تمیق العین المہملہ

ذو خمسہ اصابع ۔ ع بضم اول وسکون ثانی وفتح خار معجمہ وسکون میم وفتح سین مہملہ وفوقانی وہمزہ با صاد مہملہ والف وکسر موحدہ وسکون عین مہملہ ف پنجنگشت وسنبھالو ۔

تمیق القاف

ذو خمسہ اوراق ۔ ع بفتح ہمزہ وسکون واو بارار مہملہ والف ثانی وقاف م پنجنگشت ۔

تنسیق الہار وتمیق الموحدہ

ذہب ۔ ع بفتح ذال وسکون موحدہ ف زر وسونا ح گویند مع ق درنش مقوی دل ش یک قیراط ص عسل ومشک ل محلول

تنسیق الیار التحتانی وتمیق الموحدہ

ذئب ۔ ع بکسر اول وسکون تحتانی وموحدہ ف گرگ ہ بھیڑیا

تمیق الفنون

ذلیقان ۔ ع بکسر اول وسکون ثانی بافا والف ونون ف زہر قاتل وزہر قاتل ہم گویند ۔

ترتیب الرار المہملہ وتنسیق الواو وتمیق الالف

راوند ۔ یونانی رار مہملہ والف وواو ونون والف ثانی ف زاوند ۔ ف بسکون واو بارار مہملہ ثانی م خارشپت ۔

تمیق الجیم

رائج ۔ رومی برار مہملہ والف وبکسر فوقانی وسکون وفتح

نون وسکون جیم م صمغ درخت صنوبر ف زنگیاری ح
ق بنت اللحم بی قزت ح سفید زردی مائل به سوی
صنوبر مانند ع س اسفیداج در ق شکل الرقة وتماسک البطم بازنجیت
رازیانج ع برا مهمله والف وسکون زا معجمه یا تحتانی والف
ثانی و فتح نون م رازیانه ف بادیان و سولف ط ح
ک ا فی مفتح سدد تقتت خ بستان ش از پوست او
یک مثقال تا دو درهم ص صندل و کافور ی عرق زراتخم تریز
رانج - بفتح اول یا الف فتح نون سکون جیم ف نارگیل

تمیق الحاء المهمله

راح - ع برا مهمله والف وحا مهمله ف شراب -

رایح - گاو وحشی -

تمیق الدال المهمله

راوند - ع برا مهمله والف و فتح واو وسکون نون و دال مهمله
ف بیخ ریباس ست م ریوند چینی ط ح گوینده مع دگوینده
ح ۳ ی اگوینده ح ی ق سقوی مغزی خ چینی که بعد
از سحق زعفرانی شود وبعد از شکستن درونش کبود مائل گاو باشد
و ریوند لحمی میخوانند و مانند سم اسپ باشد که اصلا سوراخی
در و نباشد ش از نیم درم تا دو درم و گوینده از دانگی تا یکدرم
ص صمغ عربی با مازالهند بال هموزن زر اوند مدحرج و
بوزن او ورق گل سرخ و سنبل الطیب گوینده زرشک و طباشیر و زعفران

تمیق الزاء المعجمه

راز - ف بسکون زا معجمه م خار پشت -
راویز - ف بکسر واو وسکون تحتانی م درخت اشتر خار

تمیق السین المهمله

رأس - ع بفتح اول و همزه ساکنه ف سر و موثر -

تمیق الفاء

رافت - ع برا مهمله والف وقسام لبسباسه -

تمیق الکاف

رامک - ع برا مهمله والف و فتح میم وسکون کاف م
مرکبی ست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دو شب
یا عسل دگوینده از مازو و پوست انار و زبیب در دو دارچینی
طب ی گوینده ح ق قابض خ الخیه سرخی زند ش نیم مثقال
ص عسل ل اقاقیا سواد القضات یا جلنار یا آمله -
راوک - ف بفتح واو وسکون کاف م شراب صاف ع راوق

تمیق الکاف الفارسی

رانگ - ه بهار نون ف ارزیر -

تمیق اللام

رال - ه برا مهمله والف ولام م قیر

تمیق المیم

رازیام ف بسکون زا معجمه یا تحتانی والف میم م رازیانه

تمیق النون

رادن - بکسر دال مهمله ف زعفران -
راسن - ف برا مهمله والف و بفتح سین مهمله م زنجبیل شامی
دگوینده قنبل گوش ه راناتاج ی ح گوینده ح ق منقطع ملطف
مفرح خ سبز تازه ش یک مثقال ص مصطکی وحماما یا سیر
که یا خس ل ایرسا یا درج دگوینده قسط شیرین -

ران ۔ بسکون نون ف درخت انگوزہ۔

رائیسن ۔ ہ بکسر تحتانی وسین مہملہ م نام درخت ہندیست

تمیق الواو

رابو ف بضم موحدہ وسکون واو نام گلی ست۔

راسو ف بضم سین مہملہ م موش خرماع ابن عرس نیولا

تمیق الہار

راجیہ ف بسکون واو وفتح جیم فارسی م نوعی از انگور

راوسہ ۔ بسکون واو وفتح سین مہملہ م اشتر غار۔ حلتیت

راوبادہ ۔ ف بسکون واو بایثم الف وفتح دال معجمہ م انگوجہ

رافہ ۔ ف بفتح فا وخفا ہا م گیاہیست مانند سیر آنرا بریان کردہ بخورند

تمیق التحتانی

رادپوی ۔ ف بسکون دال مہملہ وضم موحدہ وواو مجہول تحتانی عجیج

رزقی بکسر زار معجمہ وقاف ف گل زنبق۔

رازیانج شامی درد سے بسکون زار معجمہ یاتحتانی والف وفتح نون وکسر جیم یا شتن ہمزہ والف وکسر میم وسکون تحتانی وفتح واو وضم رار مہملہ ثانی وسکون واو ثانی وکسر میم ثانی انیسون۔

راطینی ۔ یونانی رار مہملہ والف بکسر طار مہملہ وسکون تحتانی وکسر نون دہام ہمہ علکہا را بدین نام میخوانند وعلک یعنی انچہ نوان خاییدہ فرزانی بر دشلا مصطگی ہستہ ۔ رائی ہ برار مہملہ والف بکسر ہمزہ وتحتانی

تمنیق البار الموحدہ وتمیق الالف

ربتیا ع بفتح اول وکسر موحدہ وسکون تحتانی با فوقانی والف ف ماہی کوچک طاح

تمیق السین المہملہ

رب السوس ع بضم اول وثانی مشدد وسین مہملہ مشدد وسکون واو وبسین مہملہ ثانی ف عصارہ مہک۔

تمیق القاف

ریرق ۔ سریانی بکسر اول وسکون ثانی وکسر رار مہملہ ثانی وسکون قاف م عنب الثعلب۔

تمیق اللام

ربل ۔ رومی بفتح اول وسکون ثانی ولام م افسنتین کوہی

تنیق الموحدۃ الفارسی وتمیق الدال المہملہ

ریدوریود ۔ ف بفتح اول وموحدہ فارسی وسکون دال مہملہ در لغت اول وضم ثانی فارسی وسکون واو در لغت ثانی م گیاہی ست کہ جرندہ راسست کند۔

تنیق الفوقانی وتمیق الالف

رتیلا ۔ ہ یونانی بضم اول وفتح فوقانی وسکون تحتانی بالام والف حیوانیست مانند عنکبوت ف خایہ گیرگ دولہ وانگور کہ مانند واز سموم قتالہ باردہ است وگزیدن او وخوردن عدد سے ازان قتال ست وضماد کوبیدۂ او بر گزیدہ اش جذب ورفع سم میکند

تمیق الکاف

رنگ ۔ ف بضم اول وفتح ثانی پودنہ بری۔

تمیق الہار

رتہ ۔ ف بفتح اول وثانی مشدد وخفار ہاء ریٹھا۔

تنیق الجیم وتمیق الالف

رجل العقاب ع بکسر اول وسکون ثانی وضم لام وسکون لام ثانی وضم عین مہملہ با قاف والف وموحدہ م اطریلال

رجل الغراب ع بسکون لام ثانی و ضم عین معجمه با را مهمله و الف حشیشی ست که ف سبزی پای کلاغ گویند و گویند آن

اطریلال ست

تمنیق الدال المهملة

رجل الجراد ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون ثانی و فتح جیم با را مهمله و الف و دال مهمله م زرنب سر و ترکسانی

تمنیق الراء المهملة

رجل الطیر ع بفتح طاء مهمله مشدد و سکون تحتانی و را مهمله م رجل الغراب

تمنیق المیم

رجل الحمام ع بسکون لام ثانی و فتح حاء مهمله با میم و الف و میم ثانی ف شنگار

تمنیق الهاء

رجله بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و خفاء ها ف تورک م بقلة الحمقاء و بفتح اول ف سمار و غ

تنبیق و تمنیق الخاء المعجمه

رخ ف بضم اول و سکون خاء معجمه جانوریست مشهور که مانند عنقا وجود خارجی ندارد و چنانچه در شطرنج مهره بنام او موسوم است و رخ بالضم مع التشدید گیاه نرم و نبات تازه

تمنیق المیم

رخام ع بضم اول و نیز بکسر اول و فتح ثانی و الف و میم ق سنگی ست سفید طب می و گویند خ ق و گویند حق مجلی خ سفید

مس روغن گل ل شاخ ایل سوخته

تمنیق النون

رحنین نت بضم اول و سکون ثانی و کسر حاء عده و را و سکون تحتانی نون م قرود ت ط ح ی ه گویند یعنی دروغ ست

تمنیق العاء

رخمه ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و خفاء ها ف مرغ مردار خوار

رخنه ف بضم اول و سکون ثانی و فتح نون م گاغذ و قرطاس مراد الطبارات کاغذ مصریست طبر و خشک ش یکمثقال ل ...

رخینه بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح نون م نجگباری

تنبیق الدال و تمنیق الواو

ردنجو بفتح اول و دال مهمله و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و ...

تمنیق الهاء

رده ه بکسر اول و فتح ثانی مشدد و اظهار ها دوای هندیست

تنبیق و تمنیق الزاء المعجمه

رزر ف بفتح اول و سکون زاء معجمه م بیاره انگور و انگور و زهر ...

تمنیق الهاء

زره ف بفتح اول و ثانی و خفاء ها م عنب الثعلب گوید

تنبیق السین المهمله و تمنیق الفوقانی

رسوت ه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح واو و سکون فوقانی دارو هندیست که در امراض چشم بکار برند م حضض

تمنیق السین المهمله

رس ف بفتح اول و سکون سین مهمله م طلا و نقره و مثل آن من سیماب و دیگر فلزات کشته

تمنیق الهاء

رسته ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی م شیرینی ست شبیه لقیروت ع کعب الغزال ه تباشا

تنسیق الشین المعجمہ و تمنیق الفوقانی

رشت۔ ف بفتح اول و سکون شین معجمہ و فوقانی م خاک

تمنیق الدال المہملہ

رشاد۔ ع بفتح اول و ثانی و الف و دال مہملہ م ترہ تیزک
ح ی منضج محلل خ سنبر لستانی ش و مثقال ص ہند بلو تخم کرفس ل جرجیر

تمنیق الشین المعجمہ

رش۔ ف بفتح اول و سکون ثانی م قسمے از خرما کہ بالیدہ
و سیاہ رنگ بود و نوعے از انجیر و سیاب۔

تمنیق الکاف

رشک۔ ف بضم اول و سکون ثانی با کاف ع عفو نجو

تمنیق الہاء

رشینہ۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح نون م رنگباری

تنسیق و تمنیق الصاد المہملہ

رصاص۔ ع بکسر اول و فتح صاد مہملہ والف و صاد مہملہ ثانی
ف قلعی و ارزیزہ زانگا و رانگ طب ر ۲ گو یندی
ق سوختہ او مدمل خ الخیہ نرم تر باشد ل اثمد۔

تنسیق الطاء المہملہ و تمنیق الموحدہ

رطب۔ ع بضم اول و فتح ثانی و سکون موحدہ ف خرما
ترہ پنڈ کھجور طح ۲ راح چینی ص بادام و خشخاش مادی
خوردن و بعد ازان مغز کاہو یا خیار بسرکہ یا سکنجبین خوردن

تمنیق الہاء

رطبہ۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و خفا ہا ف سفست
سپست تر طح زرق منضج خ سبز تازہ ص خرنوب ل خنذ

تنسیق العین المہملہ و تمنیق الدال المہملہ

رعادہ۔ ع بضم اول با عین مہملہ والف و دال مہملہ م حیوانی
دریائی ف ماہی رعادہ۔

تمنیق المیم

رعی الحمام۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون
لام و فتح حاء مہملہ یا بسیم والف و میم ثانی غلبہ الیست غالباً
ہ غلہ از ہر طرح نی۔

تنسیق الغین المعجمہ و تمنیق الثاء المثلثہ

رغث۔ بفتح اول و سکون ثانی و مثلثہ ف گلنار۔

تمنیق الحاء المہملہ

رغوۃ الملح۔ بکسر اول و سکون ثانی و فتح واو و ضم فوقانی و سکون
لام و کسر میم و سکون لام ثانی و حاء مہملہ ف کف آب نمک

تمنیق الراء المہملہ

رغوۃ القمر۔ ع بسکون لام و فتح قاف و میم و سکون راء مہملہ
م حجر القمر ف در نجف ہ چندر کانت۔

تمنیق النون

رغوۃ الحجامین۔ ع بسکون لام و فتح حاء مہملہ یا جیم مشدد
والف و کسر میم و سکون تحتانی م اسفنج ف ابر مردہ طح اگرم
خشک مجفف و محلل با قوت جاذبہ و حمول قطعہ ازان
باعث نشف رطوبت فرج۔

تنسیق القاف و تمنیق الالف

رقعا۔ بفتح اول و سکون قاف و فتح عین مہملہ الف م خس

تمنیق السین المہملہ

رقاس ۔ بضم اول و فتح ثانی و الف و کسر قاف ثانی و سکون سین مہملہ م خصی الثعلب و گویند لعبت بربری ۔

تمیق القاف

رق ۔ ع بفتح اول و سکون قاف ف پوست سنگ پشت

تمیق النون

رقون ۔ ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون او و نون م حنا گویند زعفران

تمیق الہار

رقعہ ۔ بضم اول و سکون ثانی و فتح عین مہملہ و خفا ہار نام اسم تحجر است سرخ رنگ و ہردار وئی کہ جبر کسر کند آنرا رقعہ خوانند مثل انجبار و بنتومہ و خار اقطعی ۔

تمیق الکاف و تمیق الموحدہ الفارسی

رکت پھپ ۔ ہ بفتح اول و کاف و سکون فوقانی و ضم موحدہ فارسی اظہار ہار و سکون موحدہ فارسی ثانی ف خرزہر سرخ لال کنیر

تمیق الہار

رکاسہ ۔ بفتح اول و فتح ثانی و الف و فتح سین مہملہ یا معجمہ و خفا ہار م خار پشت ۔

تمیق المیم و تمیق الدال المہملہ

رماد ۔ ع بفتح اول و میم و الف و دال مہملہ ف خاکستر ہ راکھ طرح ی ق مجفف خ خاکستر ملوط س ہم درم ص جلاب و روغن گل ۔

تمیق الرار المہملہ

رمان البر ۔ ع بضم اول و فتح ثانی مشدد و الف و ضم نون سکون لام و فتح موحدہ و رار مہملہ مشدد درختی ست کہ بر درخت انار ماند و کو چکتر از دو حب فلفل و انہ و لیست و منافع نحو او

تمیق السین المہملہ

رماس ۔ ف بفتح اول و فتح ثانی و الف م مصطکی علک الروم ط ۲ گرم و خشک مقوی معدہ و جگر ہاضمہ و اشتہا محرک آرد و روغن و در پیچش ص گردہ گان و کتیرال بوزن آن کندر و یا بکنیم وزن علک البطم و در تقویت معدہ و جگر او خزش یکمثقال

تمیق الضاد المعجمہ

رمان حامض ۔ ع بضم اول و فتح ثانی مشدد و الف و کسر نون با حار مہملہ و الف ثانی و سکون ضاد معجمہ ف انار ترش ط ب ی گویند بع ری خ بزرگ ش دو اقیہ از شراب او ص رمان حلو یا زنجبیل مربا یا حلواے عسل یا قند احمر

تمیق اللام

رمان السعال ۔ ع بضم سین مہملہ مشدد با عین مہملہ م خشخاش ۔

رمل ۔ ع بفتح اول و سکون ثانی ف ریگ ماہی و ریت

تمیق المیم

رم ۔ ع بکسر اول و سکون میم ف سفز و خاک و با فتح گوسیندان و بزبان و اسیان و مثل آن ۔

تمیق الواو

رمان حلو ۔ ع بضم حار مہملہ و لام و واو ف انار شیرین ط ب راگویند بع ح ی مبہی مقوی دل خ رسیدہ المسی ش دو اقیہ از شراب او ص رمان حامض با او با بعد از و

تمیق النون و تمیق الالف

رنگنیا ۔ ف بفتح اول و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون

تحتانی با نون ثانی والف م سفرنگ۔

تمیق الدال المہملہ

رند۔ بفتح اول وسکون ثانی م مورود گویند درخت پاک دخوش و خوشبوے وبعضے درخت عود راہم گویند۔

تمیق الفار

زلفت۔ بفتح اول وسکون ثانی ف بید مشک۔

تمیق الکاف الفارسی

زنگ۔ بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی م بزکوہی۔

تمیق الواو وتمیق الالف

روبا۔ وبضم اول وسکون واو با موحدہ فارسی الف ف نقرۂ بموحدہ تازی م روباہ تریک۔

روچیاہ بضم اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی با فوقانی م بہیر کیش

روح توتیا۔ وبضم اول وسکون ثانی وحار مہملہ وضم فوقانی وسکون واو ثانی وکسر فوقانی یا تحتانی والف ہ جست۔

روہینا۔ ف بضم اول وثانی مجہول وکسر ہا وسکون تحتانی با نون والف م پولاد جوہر دار۔

روے توتیا۔ بضم اول وسکون ثانی وتحتانی مجہول وضم فوقانی وسکون واو ثانی وکسر فوقانی ثانی با تحتانی جست

تمیق الجیم

رد تسنج ع بضم اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ وسکون خار معجمہ وفتح فوقانی وسکون جیم ف مس در دو سوختہ طرح کی ۳ ق بحفظ کال المجلی خ معری ر رقیق ش سہ درم ص صمغ وکثیرا آلودہ

روناک۔ دنج بضم اول وسکون ثانی وفتح نون وسکون جیم م ریوند۔

تمیق الخار المعجمہ

روح۔ ف بضم اول وسکون ثانی وخار معجمہ گیاہی ست کہ از میان آب بروید از ان حصیر بیا فند م نوح دلخ۔

تمیق السین المہملہ

روش ع بضم اول وہمزہ وسکون واو وسین مہملہ ف لوبان رق مغذی ح سم حیوانات معتدل الرطوبہ ال کار ع دفیم وسلو واوف وباہ۔ روناس بضم اول وثانی مجہول با نون والف ع فوہ وہ مجیٹھ ط ۲ سرد وخشک مفتح سدد ومدر بول وحیض وعرق ومقوی معدہ ومسقط جنین ص کتیرا وانیسون ش یکمثقال کبابہ وسلیخہ وونیز

روہنس۔ وبضم اول وثانی مجہول وفتح ہا وسکون نون باسین م کندہل ع اذخر۔

تمیق الشین المعجمہ

روث الحمار الوحش ع بفتح اول وسکون ثانی وضم مثلثہ وسکون لام وکسر حار مہملہ با میم والف وکسر رار مہملہ ثانی وسکون لام ثانی وفتح واو وسکون حار مہملہ ثانی ف سرگین گورخر۔

تمیق الکاف

روباہ تربک۔ ف بضم اول وسکون ثانی با موحدہ والف واظہار ہا وضم فوقانی وسکون رار مہملہ ثانی وفتح موحدہ ثانی وسکون کاف ع عنب الثعلب۔

رودک۔ ف بضم اول وثانی مجہول وفتح دال مہملہ جانور یست کہ ہر چند ش بزنند فربہ شود وآنرا تبرک وشغف خوانند واز پوستش پوستین سازند۔

روشنک۔ ف بضم اول وثانی وفتح شین معجمہ ونون

دار ویست ہندی مانند کمات خشک م شاطل۔

تمیق النون

ردبیان ۔ع بضم اول وثانی مجہول وکسر موحدہ باتحتانی والف نون م اربیان ف ملخ دریائی ہ جھینگا۔

روین ۔بضم اول وثانی مجہول باتحتانی مفتوح م مجیٹھ

تمیق الواو

رونجو۔ ف بفتح اول وثانی وسکون نون وضم جیم و سکون واو ثانی ۔ع ارضہ۔

تمیق الہار

روچھ ۔ ہ بضم اول وثانی مجہول وفتح جیم فارسی اظہار ہاف نیلگا

روس انگوہ ف بضم اول وسکون ثانی وسین مہملہ وفتح ہمزہ وسکون نون وضم کاف فارسی وسکون زا معجمہ وفتح دال مہملہ ع عنب الثعلب رس روباہ وانگزوہ انہ انگور روین سپیدہ ۔ف بضم اول وثانی مجہول وفتح تحتانی وکسر نون وسوحدہ فارسی وسکون تحتانی ثانی وکسر جیم فارسی وسکون تحتانی ثالث وفتح دال مہملہ کبیسہ

تنسیق التحتانے

روباہ ترکی ۔بضم اول وثانی مجہول باموحدہ والف واظہار ہا وضم فوقانی وسکون را مہملہ وکسر کاف وسکون تحتانی م جدوار نشست

روئی ۔ ف بضم اول وسکون ثانی وکسر ہمزہ یا تحتانی ع صنوبرہ کاکنسی

تنسیق الہار وتمیق الرار المہملہ

رہج الفار ۔بفتح اول وسکون ثانی وضم جیم وسکون لام بافا والف ورا مہملہ م سم الفارسی ف مرگ موش سنکھیا۔

تمیق التحتانے

رہشی ۔ع بفتح اول وسکون ثانی وکسر شین معجمہ وسکون تحتانی ف آرہ کہ از کنجد سازند طرح ر۔

تنسیق الیار التحتانی وتمیق الالف

ریٹھا ۔ ہ بکسر اول وسکون تحتانی وفتح فوقانی ہندی اظہار ہا والف ع بندق ہندی۔

رینکا ۔ ہ بکسر اول وسکون ثانی وضم نون باکاف والف ف تخم بنجنکشت

تمیق الفوقانے

ریمیسعت ۔ یونانی بکسر اول وسکون ثانی وفتح میم وسکون سین مہملہ وفتح عین مہملہ وسکون فوقانی م سعد۔

تمیق الجیم

ریباج ۔بکسر اول وسکون ثانی باموحدہ والف وفتح نون سکون جیم ف نوعے از سرطان بحری طب را۔

ریتاج بکسر اول وسکون ثانی بافوقانی والف فتح نون سکون جیم م رانج

ریواج ۔ف بکسر اول وثانی مجہول باواو والف م ریباس

تمیق الدال المہملہ

ریحان داؤد ۔بفتح اول وسکون ثانی باحا مہملہ والف وکسر نون بادال مہملہ والف ثانی وضم ہمزہ وسکون واو ودال مہملہ ثانی ف مرزنگوش

تمیق الرار المہملہ

ریخیر ۔ف بکسر اول وثانی مجہول وفتح خا معجمہ م نوعی از باز تر

تمیق السین المہملہ

ریباس ۔ع بکسر اول وثانی مجہول باموحدہ والف ریواج دریولج وریوند چینی بیخ اوست طب بحدہ ۲ قاطع مرہ ومفرح ومقوی دل خ فارسی بس شراب وبکیاو قیہ عن شت عودہ انیسون ل اترشی ترنج باعود

تمنیق الشین المعجمہ

ریش ع بکسر اول وسکون ثانی وشین معجمہ ف پرہ تنجھ

تمنیق النون

ریحان سلیمان ۔ بفتح اول وسکون ثانی با حار مہملہ والف وکسر نون وضم سین مہملہ وفتح لام وسکون تحتانی ثانی وفتح میم والف ثانی ونون ثانی م مرزنجوش ۔

ریحان ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح حار مہملہ الف ف نازبوہ کالی تلسی ط ح ی ۲ ق محلل خ خوشبوش از تخم او دو درم ص گلاب دکرنبہ ہ وخیار ل تخم مرو ۔

ریم آہن ۔ ف بکسر اول وسکون وکسر میم ومد ہمزہ وفتح ہا ف چرک آہن ہ لوہ سکھان وکیٹ ۔

ریہقان ۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح ہا با قاف والف ونون ف زعفران ہ کیسر ط ۳ گرم ۲ خشک ص انیسون وسکنجبین ش دو درم وگویند سہ درم او کشندہ تفریح مفرط ل قسط وشلثا دانہ ترنج وربع آن سنبل وسدس آن سلیخہ وچون دہ درم اورا آب سرد سرشتہ شل گردگان مدبر ساختہ تعلیق نمایند جہت عسر ولادت مجرب ۔

تمنیق الواو

ریلو ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وضم لام م شنجار

ریو نجوف ۔ بکسر اول وسکون ثانی وفتح واو وسکون نون وضم جیم و واو م ولبوک ع ارضنہ ۔

تمنیق الہار

ریکاسہ ۔ ف بکسر اول ثانی مجہول با کاف والف وفتح سین مہملہ م خارپشت ۔

ریگ زادہ ۔ ف بکسر اول وثانی مجہول وکاف فارسی با زار معجمہ والف وفتح دال مہملہ م ریگ ماہی ع سقنقور

ریہ ع بکسر اول وفتح ثانی ف شش ہ پھیپڑا ط ح ر ق قلیل الغذا رش دہ درم ص نان میدہ وبثانی مجہول واظہار ہا خاک شور ۔

تمنیق التحتانی

رکسی ۔ ف بکسر اول وثانی مجہول وکسر سین مہملہ وسکون تحتانی نوعے از انگور است ۔

ترقیم الزار المعجمہ وتنسیق الالف وتمنیق الجیم

زاج ع بزار معجمہ والف وجیم ف زاک ہ پھٹکری واین انواع باشد سفید را شب وقلقدیس وسرخ را سوری وسبز را قلقند وزرد را قلقطار وسبز را زک سیاہ نیز نامند ودر ہندی کسیس خوانند وزاک زرد را ہندی ہیرا کسیس وزاک تک اک ترکی را نیز ہندی کسیس خوانند ط ح ی ۳ ق قالبض محرق مفرح ح مصری براق زرد ریزندہ ویاک لوض شیر تازہ زنان ومسکہ یا شکر ل زنگار اکتحال لش جہت تنقیہ گوشہار چشم

زارح ۔ ف بکسر رار مہملہ م زرشک ع انبرباریس ہ بندک گویند مراد از مطلق او دانہ بیرون کردہ است ط ۲ سرد خشک باقوت قابضہ مقوی معدہ ودل وجگر ص قرنقل وشکر وجلہ شیر نہیا اش از آب او تا بیست مثقال واز جرم آن تا پانزدہ مثقال واز دانہ او تا سہ مثقال ل اشل آن گلسرخ دہ وثلث او صندل سفید ۔

تمنیق الجیم الفارسی

زاغچ۔ ف بفتح اول یا الف وکسر غین معجمہ وسکون جیم فارسی م زاغ

تمنیق القاف

زاوق۔ بضم ہمزہ وسکون واو ف سیماب۔

تمنیق اللام

زاخل۔ بکسر خار معجمہ درخت زقوم گویند درخت ...

زازل۔ ف بہردو زار معجمہ ہردو الف م مرغی سیاہ است پای کوتاہ چون بر زمین نشیند نتواند برخاست ولہٰذا ستوک ماند

تمنیق الہار

زافہ۔ ف بفتح اول والف وفتح فا وخفا رہا م خار پشت

تمنیق وتمنیق الموحدہ

زبل الذئب۔ ع بفتح اول وموحدہ وضم لام وکسر ذال معجمہ مشددہ وسکون تحتانی وموحدہ ثانی ف سرگین گرگ خ کہ از بالای خار بگیرند وسفید و در وی استخوان و موی یا بند واز زبل سگ کہ از استخوان خورده باشد ل زبل کلب۔

زبیب۔ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی با موحدہ ثانی ف مویز م کشمش ط گوشت او ح رادہ انہ ادب ی ق ملین منضج ش دو درم ص خیار بالنگ سبز یا خس ل عناب یا مویز منقے۔

تمنیق الدال المہملہ

زباد۔ ع بفتح اول وثانی والف وجنسی از عطریات کہ از گربہ بید پیدا آید وبضم زاد وتشدید با گیاہیست بخوشبو مخصوص شیرین وخوردنی وگویند دارو نیست خوشبو وگویند جانوریست گربہ آسا

ف تراوش خصیۂ مستی وزباب ومیدہ شاخ طرح ۳ مع ری خ قدری از وبہ سر جو الدوری کردہ قریب آتش دارند اگر زیاں نشود جید ست والا مغشوش۔

زبد۔ ع بفتح اول وثانی وسکون دال مہملہ ف مسکہ وبشیرازی نمشک۔ م مکھن ونونین طرح راق منضج محلل ر خ تازہ باخود از شیر میش ص شکر یا ربوب حامضہ ل روغن مشتہ

زبرجد۔ ع بفتح اول وثانی وسکون رار مہملہ وفتح جیم وسکون دال مہملہ م بہمین نام سنگے ست کہ اہل فارس زمرد خوانند

تمنیق الرار المہملہ

زبد البحر۔ ع بفتح اول وثانی وضم دال مہملہ وسکون لام وفتح موحدہ وسکون حار مہملہ ورار مہملہ ف کف دریا سمندر پھین ط ح ی ۳ گویند بہ رق مجلے خ از وے زردی مائل ش از یک دانگ تا دو دانگ ص کیترا ور وغن گدو ل حجر القیشور یا بورق ارمنی۔

زبد السحر۔ ع بسکون لام وفتح موحدہ وکسر حار مہملہ وسکون تحتانی ف چیزیست کہ گرد بر گردنی جمع میشو مانند یخ در میان نیسان وگیاہ یابند مانند خز السیوتی بو وبشکل زبد البحر سبب سیاسی سوخ

زبد القمر۔ ع بفتح قاف ومیم م حجر القمر۔

زبد القوارسیر۔ ع بسکون لام وفتح قاف وواو والف وکسر رار مہملہ وسکون تحتانی ورار مہملہ ثانی ف کف آبگینہ وکانچ لو

تمنیق اللام

زبل۔ ع بکسر اول وسکون ثانی با لام ف سرگین ولید ط ح ق قابض زبیب الجبل۔ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وضم موحدہ

ثانی وسکون لام وفتح جیم موحدۂ ثالث م مویزج۔

تمنیق الواو

زبان گاؤ۔ ف بفتح اول وثانی والف وکسر نون با کاف فارسی والف دواو مجہول م گاؤ زبان

تمنیق الہاء

زبان برہ۔ ف بفتح موحدۂ ثانی ورای مہملہ وخفاء ہا م بارتنگ

زبودہ۔ ف بفتح اول وضم ثانی وسکون واو وفتح مہملہ ع کرات م انگنند

تنسیق تمنیق الجیم

زجاج۔ ع بضم اول یا جیم الف وسکون جیم ثانی ف آبگینہ وشیشہ کا ج طرح ای ۲ گویند ساق ملطف مجلی خ بسفید شفاف ط اگرم ۲ خشک ص کیترا اش زنیدرم تا یکدرم ل زبرجد واستعال او مسحوق مثل غبار باید۔

زرج۔ ف بضم اول وسکون ثانی م قراقروت۔

تمنیق اللام

زحمول۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم میم وسکون واو ولام م تخم کشنیز

تنسیق الدال المہملہ وتمنیق الرار المہملہ

رددار۔ ع بفتح اول وسکون دال مہملہ با راو والف ورار مہملہ جدوار ف ماہ پروین ہ نربسی۔

تنسیق الرار المہملہ وتمنیق الالف

زرپرا۔ سریانی بفتح اول وکسر رار مہملہ وسکون تحتانی با رار مہملہ ثانی والف ع لمۃ الحمقا۔

تمنیق الموحدہ

زرنب۔ ع بفتح اول وضم ثانی وفتح نون وسکون موحدہ

ف سرو ترکستانی ہ برمھی طرح ی ۲ ق ملطف خ تازہ خوشبوش نیمدرم ص جلاب نیم گرم با صندل یا نیشکر ل دارچینی یا کبابہ یا سلیخہ یا قشر اترج۔

تمنیق الفوقانیہ

زرین درخت۔ ف بفتح اول وکسر ثانی مشدد وسکون تحتانی ونون وفتح دال مہملہ ورار مہملہ ثانی وسکون خاء معجمہ م درخت اترج وگویند درختیست کہ در ولایت گازرون مشہور بہمین نام ست ص حب الآس ل قنطوریون باریک یا تخم خیار زہ یا حب الاترج یا ہموزن زعفران۔

تمنیق الجیم

زرانج۔ ف بفتح اول وثانی والف وجیم م زرشک

زراوند مدحرج بفتح اول وثانی والف وفتح واو وسکون نون وکسر دال مہملہ وضم میم وفتح دال مہملہ ثانی وسکون حار مہملہ وفتح رار مہملہ ثانی م زراوند گرد طرح ی ۲ گویند ۳ ق ملطف مفتح مقطع خ فربہ عفرانی ش از یک مثقال تا دو درم ص عسل یا انر باریس ل زرناد وقسط و دو دانگ وزن آن پیاسا وہموزن ریوند وگویند کمتم وزن زراوند طویل۔

زرغنج۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح غین معجمہ وسکون نون مع جیم عربی م حلبہ چینی گیاست بغایت بدبو کہ از چین دستہ بدستہ بیارند وبرگش برگ سداب مانند طب ب۔

زرگنج۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف فارسی وسکون نون م زرغنج۔

زرنج۔ ف بکسر اول وثانی وسکون نون ع صمغ۔

زرنیلج - بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون تحتانی و فتح لام م زرنباد

تمنیق الجیم الفارسی

زرچ - ف بفتح اول وسکون جیم فارسی م کبک -

تمنیق الخاء المعجمہ

زرنیخ سرخ - بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون تحتانی وکسر خاء معجمہ وضم سین مہملہ وسکون راء ثانی وخاء معجمہ ثانی ہ ہنسل گرم وخشک

تمنیق الدال المہملہ

زرسود - بفتح اول وسکون ثانی وضم سین مہملہ وسکون واو ودال مہملہ ف زردچوب -

زرنباد - ع بضم اول وثانی وسکون نون باموحدہ والف ہ نرکچور بحیثیت یا عطریت وتلخی وانچہ شیرین باشد ضعیف ست وقوتش تا سالہا بماند طرح ی ۲ ملطف مغثی مفرح مقوی دل ومعدہ ومبہی خ انچہ در ترشی بکار رو پارہ نکردہ باشند وتلخ ترش بکند م ص قوتنج وسنبل یا صندل ل یک نیم وزن درونج وچہار دانگ وزن آن طرحشقوق بری و نیموزن حب الآس باشیطرج وراسن با نیموزن سنبل -

زرنیخ زرد - بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون تحتانی وکسر خاء معجمہ وفتح زاء معجمہ ثانی وسکون راء مہملہ ثانی ہ ہرتال بہترین آن صفائی براق نرم ست کہ درقے وطبقے نماید طرح ی ۳ ق معفن مفرح قاتل خ ارمنی تو بنوش نیمدرم ص قے کردن بآب گرم وروغن وشیر تازہ ل نورہ -

تمنیق الراء المہملہ

زریر - بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وراء مہملہ ثانی ف اسبرگ

تمنیق الکاف

زرشک - بکسر اول وثانی وسکون شین معجمہ وکاف ع انبر باریس گویند قاطع صفرا وتشنگی ومسکن حرارت معدہ وجگر وغلیان خون ووبا ودیہ حارہ خوشبو شل سنبل الطیب واشنان آن مفتح سدہ جگر ومقوی جگر سرد وتر وسائر احشا وجہت اسہالی کہ از سردی وضعف جگر واحشا باشد وگویند قسمیست از گل خوشبودار کہ آنرا نیز زرشک خوانند

زرک وزرمک - ف بکسر اول وسکون ثانی در لغت اول وکسر ثانی وسکون تحتانی در لغت ثانی م زرشک

تمنیق القاف الفارسی

زرنگ - ف بفتح اول وسکون ثانی نون وکاف فارسی زرد آب وگل کاریزہ ونیز درختیست کہ ہیزم چوبش بسیار سخت باشد وآتش او دیر پاید واگر اخگرش در زیر خاکستر بدارند بموارہ پانزدہ روز آتش بماند وزردچوبہ را نیز گویند وگویند خردل ست کہ اہل ہند رائی خوانند چوبیست کہ ازان نیزہ وتیرہ وتیر ودستہای زین وامثال آن سازند

تمنیق اللام

زراوند طویل - بفتح طاء مہملہ وکسر واو وسکون تحتانی ولام م زراوند دراز طرح ۳ ی ۲ ق مفتح محلل مغشے مدمل خ زعفرانی سطبر تا از انگشت نرش از یکدرم تا دودرم ص ابہل یا انبرلیس ل شیطرج یا زرانباد وقسط و نیموزن فلفل و دو وزن آن لسنفایج و نیموزن آن زردت -

تمنیق النون

زرقون سریانی بفتح اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون واو ونون م سرنجہ سندور۔

زربون بفتح اول وسکون ثانی وضم تحتانی وسکون واو م گل شقایق

تمنیق الواو

زردخو۔ ف بفتح اول وسکون ثانی ودال مہملہ وفتح خاء معجمہ وسکون واو م گیاہیست کہ گلشن زرد وخوشبوست۔

زرد۔ ف بفتح اول وضم ثانی م زلو۔

تمنیق الہار

زرافہ ع بضم اول وثانی والف وفتح فا وخفاء ہا شتر کا پلنگ

زرده۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ م زردی بیاگرم مرغ

زرنبلہ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون تحتانی وفتح لام م زرنوس

تمنیق التحتانی

زرجامی۔ ف بفتح اول وسکون ثانی یا جیم والف وکسر میم وسکون تحتانی م نوعے از انگور۔

زردک ریگی۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ وکسر کاف ورا مہملہ ثانی وتحتانی مجہول وکسر کاف فارسی م شقاقل۔

زرقوری۔ رومی بفتح اول وسکون ثانی وضم قاف وسکون واو وکسر را مہملہ وسکون تحتانی م رجل الغراب۔

تمنیق العین المہملہ وتمنیق الدال المہملہ

زعفران الحدید۔ ع بفتح اول وسکون عین مہملہ فتح فا وراء وضم نون وسکون لام وفتح حا مہملہ وکسر دال مہملہ وسکون تحتانی مہملہ ثانی ف ریم آہن و زنگ آہن کہ آنرا سوہان کردہ بر روی صفحہ آہن کردہ ترکنند و در جاے نمناک گزارند تا زرد شود

بعد ازان کوبیدہ اجزاے آنرا دشمہ درا بگیرند و باز بدستور بگزارند وتکرار عمل نمایند تا ہمہ زعفران گردد و بہترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست کہ برادۂ آنرا باربع او نوشادر سائیدہ در زمین نمناک دفن کنند تا دہ روز مجموع زعفران میشود وگرم وخشک وقابض و از جملہ سموم طرح ۲ ی او ضماد او جہت نقرس و بواسیر و داءالفیل وخشونت پلک چشم و ناخنہ و باسرکہ جہت باد سرخ و جوششہای حارہ مجرب و فرزجہ او جہت قطع حیض و ذرور او جہت قطع خون بن دندان وتقویت آن نافع وخوردن یکقیراط آن مانع آبستنی است

تمنیق الرار المہملہ

زعرور۔ ع بضم اول وسکون ثانی وضم را مہملہ وسکون واو ورا مہملہ ثانی ف کیل طب ی ۲ ق قابض خام و خوب رسیدہ ش از سہ درم تا پنجدرم ص رازیانہ ل عنبر۔

تمنیق النون

زعفران۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح ورا مہملہ والف ونون ہ کیسر طرح ۲ ی اگویند محلل مفتح منضج مفرح مقوی دل و مسوم خ تازہ سرخ تیز بوی ش از نیمدرم تا یک درم ص انیسون وزرشک یا جوارش سفرجل ل قسط بوزن وسیے ویک سیوزن آن پوست سلیخہ۔

تمنیق الغین المعجمہ وتمنیق الرار المہملہ

زغار۔ ف بفتح اول وغین معجمہ والف ورا مہملہ م شاخ درخت کھجور

زغیر۔ بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ورا مہملہ ف مر وسفید وتخم کتان ہ السی۔

تمنیق الکاف

زخاک۔ ف بفتح اول و ثانی و الف شاخ درخت انگور

تمنیق اللام

زغلال۔ بضم اول و فتح ثانی و الف و لام ہ کوئلا۔

تمنیق النون

زغن۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م غلیوارہ چیل

تنسیق الفاء و تمنیق الفوقانی

زفت۔ ف بکسر اول و سکون فا و با فوقانی دوائیست چسپیدہ که از صنوبر بے بر حاصل شود آن بر سہ قسم ست رومی و یابس و رطب طح ۲ ق محلل ملحم محلی قر دح خ براق صاف یا املس ش از رومی یکدرم تا دو درم ص کتیرا یا اسفیداج و کافور ل جاؤشیر و علک البطم و موم و قطران۔

تمنیق الفاء

زفیرف۔ اندلسی بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی و بغیر تحتانی نیز آمدہ و فتح زا معجمہ ثانی و فا ثانی ف عناب۔

تنسیق القاف و تمنیق المیم

زقوم۔ بفتح اول و ضم قاف و سکون واو و میم ہ سینڈ ہ تھوہر خطا نند شجریست و اقسام میباشد ط ۲ گرم و خشک ریاح و جالی و از نہ و بپرد جہت فالج و نقرس و اشتال آن شر بادضاد آنا فع و مصدع محرور و سیاہ کنند و جلد ص شیر تازہ ش چہار قیراط الفد

تنسیق الکاف و تمنیق الموحدہ

زکاب۔ رف بفتح اول و کاف و الف با موحدہ م سیاہی نشتن عرب گئیر اند

تنسیق الکاف الفارسی و تمنیق الموحدہ

زگالاب۔ ف بضم اول و کاف فارسی و الف و لام و الف ثانی و موحدہ م زکاب۔

تمنیق اللام

زگال۔ ف بضم اول و کاف فارسی و الف و لام انگشت تا افروختہ و اخگر نیز گویندہ کوئلہ بن سلگا۔

تمنیق الہاء

زگالہ۔ ف بضم اول با ثانی فارسی و الف و فتح لام و خفاء ہا ع داد

تنسیق اللام و تمنیق الکاف

زلوک۔ بفتح اول و ضم لام و سکون واو و کاف م جونک۔

تمنیق الواو

زلوف۔ بفتح اول و ضم لام و سکون واو م دیوجہ ع علق

تمنیق الہاء

زلہ۔ ف بکسر اول و فتح ثانی مشدد و خفاء ہا م جانوریست مانند ملخ که در ہوای گرم بخانہ و صحرا فریاد کند۔

تنسیق المیم و تمنیق الجیم الفارسی

زمچ۔ بفتح اول و سکون میم و جیم فارسی پھٹکر و بکسر اول و فتح ثانی مشدد م جانوریست که آنرا خرخ گویند۔

تمنیق الدال المہملہ

زمرد۔ بضم اول و ثانی و را مہملہ مشددہ و سکون دال مہملہ نیلو ناگ طب ی ۲ ق مجفف خ سبزہ شفاف کہنہ ش یکقیراط ص شکل جانان

تمنیق الغین المعجمہ

زمارورغ۔ ف بفتح اول و ثانی و الف و ضم را مہملہ و سکون واو و غین معجمہ م سمارورغ۔

تمییق النون و تمییق الموحده

زنجبیل الرطب - ع بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و کسر موحده و سکون تحتانی و ضم لام و فتح رار مهمله مشدد و سکون طار مهمله و موحده ثانی ه ادرک تر -

تمییق الدال المهمله

زند - ف بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله م درخت بورد

تمییق الرار المهمله

زنبر - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون رار مهمله عنبر بارز لیس
زنجار - بفتح اول و سکون ثانی و فتح و الف ف زنگار ح ی به ق حاد اکال خ ماخوذ از معدن مس بسیار سبز ص تے کردن بآب گرم و شیر ازه و روغن و شور بای جرب ل افلیما و نیموزن زنجرف بارد مستبح -
زنجفر - بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و سکون قاف شنگرف ه انیگر ح ی ۲ گویند ب اق مغسل ص روغن زرد و آب گرم ل مرواسنج یا باسلیقون -
زنگبار - بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی با موحده و الف ایلا بھو
زنور - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون او م بن خوشه خرما قیلون لو

تمییق الفار

زنجرف - بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون رار مهمله قائم شنگرف

تمییق القاف

زنبق - بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون قاف انگلیست که آنرا سوسن سفید گویند ط ح ۲ گویند سع ری

تمییق اللام

زنبل - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون لام م انبر بابس
زنجبیل - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و کسر موحده و سکون تحتانی و لام ه سونٹھ و سندھی ط ح ۳ ی مه ق ملطف منفشے و مقوی دماغ و مبهی خ چینی زردی مائل شد و درم ص یا قرص کافور ل دار فلفل یا عاقرقرحا -

تمییق المیم

زنجبیل العجم - بسکون لام ثانی و فتح عین مهمله و جیم م اشترغار
زنم - بفتح اول و سکون ثانی و میم م معصفر -

تمییق النون

زنیان - ف بکسر اول و سکون ثانی و تحتانی و الف و نون ثانی م نانخواه ه اجواین -
زن - بضم اول و سکون ثانی م خندروس ف ذرة مکه د حنطه رومیه و گندم مکه ه مکی جوار ط مائل بحرارت ۲ خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ د غذائیت او غالب

تمییق الواو

زنجرد - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم جیم و را مهمله و سکون واو دم صمغیت که از رسم درخت کنند

تمییق الهار

زنبوره - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو و فتح رار مهمله و خفار ها م زنبور بزرگ -
زنبه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده م گلیست در راز لغات خوشبو ع زنبق م سوسن آزاد ط ۲ گرم ی مع ملطف مقوی دماغ

تمییق التحتانی

زنجبیل شامی - بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و کسر موحده و سکون

تحتانی وکسر لام باشین معجمه والف وکسر میم وسکون تحتانی م رتن
زنگار معدنی - ف بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی و
الف وکسر را مهمله وفتح میم وسکون عین مهمله وفتح دال مهمله وکسر
نون وسکون تحتانی م توتیاے سبزہ نیلا تھوتھا -
زنگباری - ف بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی باموحده
والف وکسر را مهمله م صمغ صنوبر ع یا تیانجه رال -

تمنیق الواو وتمنیق الالف

روفراع بضم اول وسکون واو وفتح فا با را مهمله والف
ف برگ گاؤزبانی طح ی ۲ ق ملطف خ نوشش
بیندرم ص شقاقل ل زیرہ کرمانی -

تمنیق الموحده

زوفا رطب ع بضم اول وسکون ثانی با فا والف وکسر
همزه وفتح را مهمله وسکون طا مهمله وموحده ف چرکیست
که در وجه وموی زیر شکم وکنج ران گوسفند جمع میشود بسبب
گیاهی که شیر دارد وآن از یتوعات بود چون بچرند بسبب حدت
وقوت آن شیر وسنج میرونه میشان طبع شود باشد که روان بود
بیرند وبقوام آورند وگویند هرگاه که اهل افعی را بخورد قوت طبیعت
اهل وافع سموم ست حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر
پیشانی او جمع شود وکشیده گردد وآنرا زوفای تر خوانند وآن در
غایت قوت بود طح ۳ ق منضج محلل ملین خ بسیار چرب ص
دردل مغز ساق گاو یا موم روغن لادن

تمنیق الجیم

زرنج - ف بفتح اول وثانی وسکون نون باجیم م معاره دوده

گوسفند که بگوشت وپیه پر کرده قاق کنند م کلمه

تمنیق السین المهمله

زوفا یابس ع بکسر همزه وفتح تحتانی والف وکسر موحده
ف گیاهی ست که برگ حنا ماند وبزوفا مصری مشهور طح
ی ۳ ق ملطف منضج مدر قاطع کرمها خ مصری که از کوه
بیت المقدس گیرند ش چهار درم ص تمنع عربی یا عناب
ل نودبخ ویر سیاؤشان ونیموزن مرزنجوش -

تمنیق الفاء

زوفت - بضم اول وسکون ثانی وفا بزبان سغدی وسمرقندی
لسان الحمل که بپارسی بارتنگ گویند وخرغول نیز خوانند -

تمنیق القاف

زواوق - بضم اول وبا ثانی والف وضم همزه وسکون واو
ماے ف سیماب -
زوق بضم اول وسکون ثانی ف تخم خرماے جنگلی -

تمنیق النون

زوان - بفتح اول وثانی والف ونون یاسمین -

تمنیق التحتانی

زونی ف بضم اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون تحتانی م زلو

تمنیق الهاء وتمنیق الالف

زهرگیا - ف بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله وکسر کاف
فارسی با تحتانی والف م گیاهی ست که هرگاه ورق او
آدمی بخورد وبمیرد -

تمنیق الهاء المهمله

زهرة الملح ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح رار مهمله وضم فوقانی وسکون لام وکسر میم وسکون لام ثانی وحار مهمله ف نبات نباتیست که در نیل مصر بر روی آب پیدا شود ودر آبها ایستاده شود ودر نهرها نیز زردید خ زعفرانی هستن شور گزنده -

تمییق الرار المهمله

زهر الحجر ع بسکون لام وفتح حار مهمله وجیم وسکون رار مهمله خم ارا لصفحه
زهر - ف بفتح اول وسکون ثانی خ سم ه لبس -

تمییق السین المهمله

زهرة النحاس ع بضم فوقانی وفتح نون مشدد با حار مهمله والف ف چیزیست که چون مس بگذارند وآب بر آن زنند پیدا گردد وآنرا بدین نام خوانند خ سفید -

تمییق الکاف

زهک - ف بفتح وسکون ثانی وکاف م شیر زنان وشیر تازه حیوان نو زائیده ه پیوسی -

تمییق المیم

زهم - بضم وفتح اول وسکون ثانی ومیم م زر نباو -

تمییق الیار التحتانی وتمییق الالف

زیرا - ه بکسر اول وسکون تحتانی بارار مهمله والف ع کمون

تمییق الموحده

زیتون الکلب ع بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وسکون واو وضم نون وسکون لام وفتح کاف وسکون لام ثانی وموحده م زیتون بری -

تمییق الفوقانی

زیت ع بفتح اول وسکون ثانی وفوقانی ف روغن زیتون طرح رخ ترص عسل ل زرنب کمن وروغن جسدروج یارد عن ترب ودر ادویه قتال زبد البحر -

تمییق الجیم الفارسی

ریچ - ف بکسر اول وسکون ثانی وجیم ف م نوعے از انگور که بغایت نازک وخوش لذت باشد -

تمییق الرار المهمله

زتیار ع بفتح اول وسکون ثانی بافوقانی والف ورار مهمله ف ثقل ودر روی زیت -
زیر - ف بکسر اول وسکون ثانی م اسپرک -

تمییق الزار المعجمه

زیز - ف بکسر اول وسکون ثانی بازار معجمه ثانی م کتان ه السی

تمییق السین المهمله

زیتون الحبشی بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وواو وضم نون وسکون لام وفتح حار مهمله وموحده وسکون شین معجمه م زیتون الکلب

تمییق الضاد المعجمه

زیتون الارض - بسکون لام وفتح همزه وسکون رار مهمله وضاد معجمه م مازریون -

تمییق القاف

زیبق ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح موحده وسکون قاف فارسی جیوه وسیماب ه پارا طرح ی بجرق گویند بسبب رورق منسبخ زنده که مستعمل نکرده باشند وبغایت جهنده که از کرباس دو بر آید ملعقت اکسیران نا بهای بسیار دارد

تمنیق الکاف

ریچک ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وفتح جیم فارسی وسکون کاف م رودۂ گوسپند کہ برنج وگوشت بامصالح پر کردہ فاق ساز زند
زیرک ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وفتح رار مہملہ م فولاد جوہر دار

تمنیق الکاف الفارسی

زیگ ۔ فہ بکسر اول وسکون ثانی وکاف فارسی م جانورے حقیر جثہ خاکستری رنگ کہ زیر ہر دو پایس سُرخ وکوچکتر از کنجشک خانگی بود وآوازش بغایت خوش وحزین

تمنیق النون

زیت السوداان ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وفتح سین مہملہ مشدد وسکون واو بادال مہملہ والف ونون روغن بجرگ یعنی روغن بادام کوہی ۔
زیت الہرجان ۔ بفتح ہار وراء مہملہ باجیم والف م زیت السودان
زیتون ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وسکون واو درختیست مشہور ط رسیدۂ او مع گویند ح ی ونارسیدۂ ب ی او گویند اطراف وبرگ او ب ۲ وانچہ از و سبز ونارسیدہ است آنرا زیت الانفاق گویند ۔
زیزقون ۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وزار معجمہ ثانی وضم قاف وسکون واو ونون نوعے از درخت سنجد کہ ہر نمیدہم زتیان بکسر اول وثانی بانون والف ہ اجوائن ۔

تمنیق التحتانی

زیت رکابی ۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانی ورار مہملہ وکاف وکسر موحدہ وسکون تحتانی م زیت شامی ۔

ترقیم الزار الفارسی وتنسیق الالف وتمنیق الزار الفارسی

ژاژ ۔ ف بہر دو زار فارسی گیاہیست کہ بی تخم روید ودر غایت بیمزگی باشد وچندانکہ آنرا شتر بخاید نرم شود ۔
ژاژبیشر ۔ ف بکسر موحدہ وسکون تحتانی وزار فارسی ثانی م بوے بادرنجبویہ

تمنیق الکاف

ژاژمک ۔ ف بضم زار معجمہ فارسی وسکون واو وفتح میم وسکون کاف م لوبیاء لبا ۔

تمنیق الہار

ژاژہ ۔ ف بفتح زار فارسی وخفار ہا م ژاژ ۔
ژالہ ۔ بفتح لام م تگرگ وشبنم ۔

تنسیق الغین المعجمہ وتمنیق الہار

ژغارہ وژغالہ ۔ ف بفتح اول فارسی وغین معجمہ والف وفتح رار مہملہ در لغت اول وفتح لام در لغت ثانی نان ارزن وسرخی کہ زنان برروے خود مانند ۔

تنسیق الواو وتمنیق الزار الفارسی

ژوژ ۔ ف بضم اول فارسی سکون واو وزار فارسی ثانی م خار پشت

تمنیق الکاف

ژوژک ۔ ف بفتح اول فارسی وسکون ثانی وفتح زار معجمہ وسکون کاف م پرندہ ایست سُرخ فام بقدر کنجشکی وگویند شرخاب

تنسیق التحتانی وتمنیق الہار

زیوہ ۔ بکسر اول فارسی وتحتانی مجہول وفتح واو وخفار ہا م سیماب ع زئبق ہ پارہ ط ۳ سر و ۳ حر ۔

ترقیم السین المہملہ وتنسیق وتمنیق الالف

سالامندرا - بسین مہملہ والف ولام والف ثانی و فتح میم وسکون نون و فتح دال مہملہ ارار مہملہ والف ثالث م نوعے از عظایا است کہ چہار پاے دارد ودر کان نوشادر بسیار بود وذنب وے کوتاہ بود وسر وے سیاہ بود وآن بزرگ تر وبہن تر از سام ابرص باشد وگردن وے باریک بود ولون وے ابلق زرد وسیاہ بود وگویند چون در آتش انداز ند نسوزد و چون اورا سنگ زنند کارگر نشود واز جملہ سموم قتالہ است مانند زراریح -

تنمیق الفوقانی

ساسارکشت - سریانی بہر دو سین مہملہ وہر دو الف و را مہملہ وکسر کاف وسکون شین معجمہ و فوقانی ف تخم الجزرہ -

تنمیق الجیم

سابیزرج ف بکسر موحدہ وسکون تحتانی و فتح زار معجمہ وسکون جیم ف مردم گیاہ ع لفاح و اقسام میباشد و قوتش تا چہار سال باقیماند و قوی ترین اجزا پوست بیخ لفاح و مستعمل ازان عصارہ و آب سالملہ و پوست بیخ او در سوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوت

ساج - ف بسکون جیم م ماوہ مرغ کنند خورد و نام درختست کہ بہندی ساگھن گویند طب ی ٣ -

سادج - ع بسین مہملہ والف و بکسر دال مہملہ وسکون جیم ف گویند برگ قرنفل است و گویند برگ درختیست کہ دار چینی پوست اوست و کبابہ ثمر او و گویند برگ درخت صندل است و بترج طرح ٣ ی ٢ گویند ح را گویند

ملطف و مقوی معدہ ج تازہ کہ بگرد ویش بزردی مائل بود درو وے بسبزی مائل باشد و قوی رائحہ سیاہ و مانند قرنفل و زرد و شکنندہ نباشد ش یک مثقال ص مصطگی یا شراب بیہ یا صندل ل سنبل الطیب یا سلیخہ یا طالیسفر -

سارج - ف بکسر را مہملہ جانوریست پرندہ خوش آواز و داود با آواز چہار تازہ تشبیہ کنندم سار و سار و سارچہ و شارک

سارنج - ف بفتح را مہملہ وسکون نون م غلیست کو چک دیو ضعیف سیاہ رنگ کہ در آذر بایجان سواران گویند و سارنگ سلیج نیز خوانند

تنمیق الدال المہملہ

ساو - ف بسکون دال مہملہ م خوک -

سارو - ع بکسر را مہملہ ف کنو کہ در بدن حیوان چسپد -

تنمیق الراء المہملہ

سابر - ہ بسین مہملہ والف و فتح موحدہ وسکون را مہملہ ف چیزے ہندی کہ از چرم و سلوار سازند و بند کمر و بند شمشیر نیز ذا گوشت او و خامی

ساخکدار - وسار شکدار - ف بفتح را مہملہ وسکون خا معجمہ و کاف با دال مہملہ والف در لغت اول وسکون شین معجمہ در لغت ثانی ع شجرۃ البق -

سار - ف جانوریست پرندہ سیاہ رنگ کہ خالہا سفید دارد و خوش آواز بود و بیشتر شکار ملخ کند و تیز شتر را مانند

سابہر - ف بفتح سین مہملہ ثانی م شارک ہ شارو و بضم سین مہملہ ثانی نی کہ از و قلم سازند -

سامندر - ف بفتح میم وسکون نون و فتح دال مہملہ م جانور سمندر کہ در آتش متکون شود -

[illegible]

ساموور - بضم میم وسکون واو م الماس -

سایہ پرور - ہ بفتح تحتانی وخفار ہا و فتح موحدہ فارسی وسکون رار مہملہ وفتح واو م حنیڈ -

تمیق الزار المعجمہ

سامیز - ف بکسر میم وسکون تحتانی وزار معجمہ م سنگے کہ بدان کارد وشمشیر تیز کنند -

تمیق السین المہملہ

سارس - ہ سین مہملہ والف وفتح رار مہملہ وسکون سین مہملہ ثانی م جانوریست ہندیست -

ساسالیوس - بہر دو سین مہملہ وہر دو الف وکسر لام وضم تحتانی وسکون واو وسکون سین مہملہ ثالث م انجدان رومی وکاشم رومی طرح ی ۲ ل خردل سفید یا انجدان طیب

ساس - ف سین مہملہ والف ہ کٹھل کرمیست خورکہ خون آدمی بخورد

ساولیس - ف بکسر واو وسکون تحتانی م نخالہ -

سایوس - بضم تحتانی وسکون واو م اسبغول -

تمیق الشین المعجمہ

سایہ حوش - ف بفتح تحتانی وخفار ہا وضم خار معجمہ وواو مندولہ وشین معجمہ درخت نارون -

تمیق الصاد المہملہ

سام ابرص - ع بسین مہملہ والف وکسر میم وفتح ہمزہ و سکون موحدہ وفتح رار مہملہ وسکون صاد مہملہ ت اتر گ د چلپاسہ بیکلی وچھپکلی طرح ی ق منفدرخ انچہ درلساتین باشد ص روغن زرد وغبل و آب گرم ل دسدغ

تمیق الغین المعجمہ

ساغ - ف بسکون غین معجمہ نام سرخیست مانند سازند -

تمیق الکاف

سابنزک - ف بکسر موحدہ وسکون تحتانی وفتح زار معجمہ وسکون کاف م سابنج

سارخک وسارشک - ف بفتح زار مہملہ وسکون خار معجمہ در لغت اول وسکون شین معجمہ درلغت ثانی م - سارک - ف بفتح رار مہملہ م سازند -

تمیق الکاف الفارسی

سایہ برگ - ف بفتح تحتانی وخفار ہا و فتح موحدہ ورار مہملہ گیاہیست کہ چون شتر بخورد بخواب رود -

تمیق اللام

سال - ہ بسکون لام ح سانح -

تمیق المیم

ساسم - ف بفتح سین مہملہ ثانی وسکون میم درخیست سیاہ م آبنوس

سام - ف م آتش -

سالم - پوستیکہ میان بینی وچشم ست -

سائم - جرندہ -

تمیق النون

ساخن - ف بکسر خار معجمہ وسکون نون ع سارو ج -

ساذاذران - بدال مہملہ والف ثانی وفتح واو ورار مہملہ والف ثالث م سواد القضاة وسہیک - واذران گوینہ چیزیست مانند صمغ زرد اندرون بیخ درخت گرد گان مخفی شدہ باشد یابند وگویند درمیان درخت بلم کہن میباشد واو را بن آب خوانند طب ۲ ی ۳ ق قابض نخ ا ل بسرخی ش یکدانگ ص زعفران لسا

فیلہ ہر ج یا دو دانگ وزن آن پنج سنے یا آملہ و اقاقیا

ساطرلیون - بفتح طار مہملہ و سکون رار مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو م خصی الثعلب -

ساگون - ف بفتح کاف فارسی و سکون واو درخت مشہوریست ہندیست کہ برگہایش بگوشت فیل مانند و درشتی قلمش گرایش چون لبسو بان

سالیون - ف بکسر لام و ضم تحتانی و سکون واو م تخم کرفس کوہی

سانبھر لون - ہ بسین مہملہ و الف و خفار نون و موحدہ ہندی و سکون رار مہملہ و ضم لام و سکون واو و نون ثانی ع ملح عجین و ملح اندرانی

سان - ف سوہان و سنگی کہ بدان خنجر و کارد و غیرہ تیز کنند و آنرا فسان نیز خوانند ع مسن -

ساوان - ہ سین مہملہ و الف و خفار نون و واو و الف و نون غلہ ایست ہندی ف سالخ -

تمیق الواو

سارو - ف بضم رار مہملہ و سکون واو م سارج و بواو مجہول م جانوریست سیاہ رنگ کہ در ہند بہم رسد و مانند طوطی سخن گوید و آنرا شاشار و شارک نیز گویند -

شاد - ف زر خالص کہ شکستہ و ریزہ باشد ع قراضہ و نیز بوتہ خار دار و سفید رنگ کہ درازیش یکگز باشد و آنرا چون ہمیہ لسنوند و نیز در میان کرم پیلہ بگذارند تا پیلہ بران اتنند

تمیق الہاء

سادہ - ف بفتح دال مہملہ و خفار ہا ع سادج -

سارونہ - ف بضم رار مہملہ و سکون واو و فتح نون م

سانقہ - بکسر نون و فتح قاف پرسیاوشان -

تمیق التحتانی

ساٹھی - ہ بکسر فوقانی ہندی و اظہار ہا و سکون تحتانی ف قسمی از شالی سرخ ہندیست -

ساجی - ہ بکسر جیم ف شنجار -

ساری - ف بکسر رار مہملہ م سار -

سالی - بکسر لام م الخدان رومی و کاسم رومی -

تسنیق الموحدہ و تمیق الالف

سبع الشعرا - بفتح اول و سکون موحدہ و ضم عین مہملہ و شین معجمہ مشددہ و فتح عین مہملہ ثانی با رار مہملہ و الف م افیتمون -

تمیق الفوقانی

سبلت - ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و فتح فوقانی م ریش

تمیق الجیم

سبج - ع بفتح اول و موحدہ و سکون جیم ف شبط - ب ی

تمیق الخار معجمہ

سبخ - ف بکسر اول و فتح ثانی و سکون خار معجمہ م نمک

تمیق الدال المہملہ

سیوسپند - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر سین مہملہ ثانی و فتح موحدہ فارسی و سکون نون ہ جوانسا -

تمیق السین المعجمہ

سبیوش - ف بکسر اول و سکون ثانی فارسی و ضم تحتانی و سکون واو و شین معجمہ ثانی م تخم اسپغول -

تمیق الضاد المعجمہ

سبع الارض - ع بفتح اول و ثانی و ضم عین مہملہ و سکون لام

و فتح ہمزہ و سکون را ر مہملہ ف پرسیاوشان سنبل ع کزبرۃ البیر ہ راج ہنس و کر جاہ ورنکوٹ ط معتدل مائل بگرمی و خشکی و ملطف مجفف و محلل و منضج و مدر ص مصطگی ش الزحرم او تا ہفت درم از آب عیحش تا بیست درم ل جہت آلام شش بوزنش بنفشہ و بدلش آن اصل السوس۔

تمنیق الکاف

سبزک۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمہ م جانور کاسکنجہ

سبک۔ ف بکسر اول و فتح ثانی م جانوریست پرندہ کہ بخلاف شپرہ عاشق نور آفتاب باشد۔

تمنیق اللام

سبزمال۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و زا معجمہ با میم والف و لام م نوعے از انگور

تمنیق الہا

ساذہ۔ ف بضم اول ثانی والف و فتح دال مہملہ و خفا ہا م سنگی کہ ازان فسان سازند و حکاکان نگین را بدان تراشند و جلا دہند سنگباد

سبوسہ۔ ف بفتح اول و ضم ثانی و واو مجہول و فتح سین مہملہ و ہا م کرم گندم خوار و سبوس آرد۔

تمنیق التحتانی

سبزمالی۔ ف بفتح اول و سکون موحدہ و زا معجمہ با میم و الف و کسر لام و سکون تحتانی م نوعے از انگور۔

تمنیق الموحدۃ الفارسی و تمنیق الفوقانی

سپست۔ ف بفتح اول و کسر موحدۂ فارسی و سکون سین مہملہ ثانی و فوقانی م اسپست۔

تمنیق الخا المعجمہ

سیاناخ۔ ف بکسر اول با ثانی فارسی والف و نون با الف ثانی و خا معجمہ ساگ پالک ط اسرد و تر و گویند معتدل ملین طبع و باقوت جالیہ درادعہ و سریع الہضم تر و کم نفع تر از از سائر البقول مصر سپرز ص گل مختوم ش دو درہم۔

تمنیق الضاد المعجمہ

سپندیا الارض۔ بکسر اول و فتح ثانی فارسی و سکون نون و فتح دال مہملہ با تحتانی والف و ضم نون ثانی و سکون لام و فتح ہمزہ و سکون را مہملہ م فراسیون۔

تمنیق الکاف

سپاروک۔ ف بفتح اول و ثانی فارسی والف و ضم را مہملہ و سکون واو و کاف ف کبوتر۔

سپرک۔ ف بکسر اول و سکون ثانی فارسی و فتح را مہملہ م اسپرک۔

تمنیق اللام

سپل۔ ف بفتح اول و ثانی فارسی م سم شتر۔

تمنیق المیم

سپرغم۔ ف بکسر اول و فتح ثانی فارسی و سکون را مہملہ و فتح غین معجمہ و سکون میم ع ریحان و ضیمران ہ باورو ج ہ بیری۔

سپرم و سپرہم۔ ف بکسر اول و فتح ثانی فارسی و را مہملہ در لغت اول و سکون را مہملہ و فتح ہا در لغت ثانی م سپرغم۔

تمنیق النون

سپستان۔ بکسر اول و ثانی فارسی و سکون سین مہملہ ثانی با فوقانی والف و نون ف سگ پستان ہ لسوڑا ط معتدل بارد گویند ح رق ملین منضج خ بر گوشت ش از پانزدہ تا سی عدد ص آملہ ل اعناب

سپندان۔ بکسر اول و فتح ثانی فارسی و سکون نون با دال مہملہ و الف و نون م اسپند۔

تمنیق الواو

سپیدمرد۔ بفتح اول و کسر ثانی فارسی و تحتانی مجہول و دال مہملہ و فتح میم و سکون رار مہملہ و دال و مجہول نباتیست ماننند بستان افروز کہ ساق آن سپید بود۔

تمنیق الہار

سپارہ۔ ف بفتح اول و ثانی فارسی و الف و فتح رار مہملہ م سپستا دو

تمنیق التحتانی

سپاری ہ بضم اول و ثانی فارسی و الف و کسر رار مہملہ تحتانی ع فوفل۔
سپیدروی۔ ف بضم اول و فتح ثانی فارسی و تحتانی مجہول و دال مہملہ و ضم رار مہملہ و سکون واو و تحتانی م قلعی۔

تمنیق التار الفوقانی وتمنیق الرار المہملہ

ستاور۔ ہ بفتح اول و فوقانی و الف و فتح واو و رار مہملہ دوائے مشہور ہندی بست
ستور۔ ف بضم اول و ثانی و سکون واو و رار مہملہ بطریق عموم ہر جانور چہار پائے و بطریق خصوص اسپ و شتر۔

تمنیق الکاف

ستباک۔ ف بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ و الف و کاف م سبیند

تمنیق الکاف الفارسی

سترنگ۔ ف بفتح اول و سکون فوقانی و فتح را مہملہ و سکون نون و کاف فارسی نباتیست شبیہ بآدمی کہ در زمین چین روید و گز گونسار بود چنانچہ ریشہ اش بمنزلہ موی سر باشد و نرو مادہ دستہا و گردن ہم آوردہ باشند و پایہا در ہم محکم ساختہ و زرا بار را

- پای چپ ماذ افتادہ و مادہ ابر عکس آن و ہر کس کہ آنرا بکند و زبان بمیرد یا بعد از سالی بمیرد و ہر گاہ کہ این را بکنند از اطراف گرداگرد آن خاک را خالی کنند چنانچہ باندک قوت کندہ شود و پس ریسمانی گاو و یا سگ یا حیوان دیگر کہ بغایت گرسنہ باشد بر پیچ آن بندند و علف یا پارچہ نان و یا گوشت نمایند تا بجانب طعمہ بدود و آن از بیخ برآید م استرنگ و مردم گیاہ و کن عربی و بیخ الفم

تمنیق الہار

ستہ۔ ف بفتح اول و ثانی و خفار ہار م انگور۔

تمنیق الجیم وتمنیق الطار المہملہ

سجلاط۔ یونانی بفتح اول و سکون جیم با لام الف و طار مہملہ م یاسمین۔

تمنیق الکاف

سجک۔ ف بفتح اول و ضم ثانی م شیر دو دوغ کہ باہم بیامیزند و شبت را ریزہ ریزہ کردہ دران بریزند و آنرا دزراغ و شیراز نیز خوانند

تمنیق اللام

سجنجل۔ ع بفتح اول و ثانی و سکون نون و فتح جیم ثانی و لام م زعفران

تمنیق الخار المعجمہ وتمنیق السین المہملہ

سخینوس۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم نون و سکون واو و سین مہملہ ثانی م اذخر۔

تمنیق الدال المہملہ وتمنیق الموحدہ

سداب۔ بضم اول و دال مہملہ و الف و موحدہ بہندی آنرا جالول و سازی خوانند طر آن ح ی ۲ و خشک آن ۳ گویند تر او ۳ گویند بہ ق مقطع محلل و ملطف مدر منعشی مفرح بستانی سبز تیز بوئے کہ نزدیک درخت انجیر رستہ باشد ش در ص

الیسون یا لقلمۃ الحمقا۔ ل نعناع دقو تیح یا سیسنبر

تمیق الرار المہملہ

سدر ع بکسر اول وسکون ثانی و رار مہملہ ف درخت کنار ہ کار دکھو طب ی اق قالبغی خ سنبر شیرین ہین ورق سق

تمیق الہار

سنبابہ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی با موحدہ فارسی و فتح تحتانی و خفاہ ہاخر دہ ایست کہ در گوشہ روده نیز باشد

سدره۔ ف بفتح اول و ثانی و خفاء ہا درختی ست کہ در دار الملک و ماورا النہر از دیگر بلاد ایران و توران بیشتر شود و شبابہ بزرگ باشد کہ تنہ او بر شوارتی در بغل سہ چہار کس آید و سبب آنہا بیشتر انبوہ بود کہ باران از آن نگذرد و تا دو بیست سوار در سایہ آن آرام توانند گرفت و بجدے سر دبود کہ برگے از دیگر بوگیاه آن بلند تر باشد و ساقش بغایت موزون بود بران درخت چیزے گرد مانند خریطہ کہ از چرم ساختہ باشند بہمرسد پر از پشہ باشد و در ایام بہار در میان آن خریطہ آبے بہمرسد و در تیرماه منجمد گردد مانند غنمی کہ آن را بعوض ضمغ در سیاہی کنند سیاہی را رنگین و شفاف سازد و آنرا پشہ خانہ و پشہ دار و پشہ غال و سار خنکدار و سار شکدار و بالازین کرم در انکدار غال پشہ و کنجشک و کنجک و در دار تبر خوانند ع شجر البق۔

تمیق التحتانے

سدی۔ ف بفتح اول وسکون ثانی و تحتانی مجہول بلغت اہل مدینہ ع خلال ف غوره خرما۔

تمیق الرار المہملہ و تمیق الالف

سرکھیہ نخا۔ ہ بفتح اول وسکون رار مہملہ و ضم ہو شد قار و اظہار ہا وسکون واو و نون یا کاف و الف ہم قسمی از حنطہ

تمیق الموحدہ

سراج القطرب ع بکسر اول با ثانی و الف و ضم جیم وسکون لام و ضم قاف وسکون طار مہملہ و ضم رار مہملہ ثانی وسکون موحدہ گویند کہ این نام مشتق از دو چیز ست یکی سراج و آن چراغ ست دوم قطرب و آن جانوریست کہ آنرا اختر گویند و در شب روشن ست و چون این گیاه بشب روشن است باد امیکہ تر ست بمشابہت بسراج و قطرب ہر دو کہ در شب روشن اند و گویند کہ قطرب این گیاه را دوست دارد و در شبہا طلب کند طح ی اق قالبغی مخدرخ نوش ہمدرم ص کیتر ال دیا۔

سرب۔ ف بضم اول وسکون ثانی ہ سیسا۔

سرخاب۔ بضم اول وسکون ثانی با خار معجمہ و الف ہم مرغابی سرخ رنگ کہ ماده آن حیض کند و سرخے کہ زنان با سفیداب بجہت خوش آیندگی بر رخسارہ بمالند و شراب۔

تمیق الجیم

سرنج۔ ف بکسر اول و ثانی وسکون نون و جیم ہ سندور

تمیق الدال المہملہ

سراد بفتح اول و ثانی و الف و دال مہملہ ع خلال ف غوره خرما

سرخ مرد۔ بضم اول وسکون ثانی و خار معجمہ و فتح میم وسکون رار مہملہ ثانی و دال رستنی باشد کہ برگش شبیہ ببرگ بستان افروز ساق آن سرخ خوش رنگ خوش آینده و آنرا نازک بدن نیز

سرساد۔ بفتح اول وسکون ثانی با سین مہملہ ثانی و الف ف شگفتہ

سرند - بکسر اول و ثانی و سکون نون و دال مهمله ف جائیکه
ه سوال و عشقه را نیز خوانند -

تمیق الراء المهمله

سر - ف بفتح اول و سکون راء مهمله ع راس و بضم اول تیر انکیه
از برنج سازند و نام نوعے از ماهی که طول آن یک گز است
و خرطومی بزرگ اره مانند پیکان و اکثر حیوانات را بدان گزند رسانند
سرموره - ه بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون واو و
راء مهمله ثانی م ساگ چوگ -

تمیق الزاء المعجمه

سرخ مرز - ف بضم اول و سکون ثانی و خاء معجمه و فتح
میم و سکون راء مهمله ثانی و زاء معجمه م سرخ مرد -
سرونارز - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر واو و نون و الف م رشتر نوستیم

تمیق السین المهمله

سرخس ع بفتح اول و ثانی و سکون خاء معجمه و سین مهمله ف
وکیل دارو و آن چوبیست سیاه رنگ که بر ساحل دریا خرد یا بنهد
و آن زواده است ه لبو طبح ۲ و خشک اق مفتح مجفف
جالی بے لزج خ سیاه بزرگ که بعد از شکستن فستقی بود
ش - از نیم مثقال تا دو درم ص شیخ ارمنی یا شاه بلوط و شکر
سرخ ل تخم تیرم یا کشوث یا قتیل -
سرخنیوس - یونانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر خاء معجمه و
سکون تحتانی و ضم نون و سکون واو باسین مهمله ثانی م
شسطج مشرب از چینه هندی بیخ نباتیست ط ۲ گرم و خشک و
جالی و محلل جلد و مسهل خلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح

سد د باریک و و سقط جنین و ضماد برگ او و مفرج حفد مت
ش یکدرم و مصر ریه ص صمغ عربی و مصطگی ل زرنباد و فوہ دو
علل سیر زهر جان و لبسد در امیح -
سرس - ه بکسر اول و سکون ثانی و سین مهمله ثانی درخت
مشهور هندی پر منفعت ست ع لحیة التیس -

تمیق الشین المعجمه

سرشش - بکسر اول و سکون ثانی و کسر میم و سکون شین معجمه خوانی

تمیق الفاء

سرشف - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و سکون ثانی سرسون

تمیق القاف

سرمق ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون قاف ه
ساگ تهواطر ۲ ق ملین ص نمک و ابازیر ل اسپاناخ -

تمیق الکاف

سرمک - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون
کاف م اسفاناخ رومی ع سرمق -

تمیق الکاف الفارسی

بفتح اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی م از او درخت

تمیق النون

سرسون ه بفتح اول و سکون ثانی و ضم سین مهمله ثانی و سکون
واو و نون ف سرشف و اسفند سفید اسفاو سفید ع جرجل
فارسی ابیض و خرنوب فرلیق و حرف ابیض گویند مشهی و ناشف
رطوبات و آرد غ آرنده و در سائر افعال مانند رشاد در
سرگین گردان - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی

وسکون تحتانی ونون وفتح کاف فارسی ثانی وسکون را
مہملہ با دال مہملہ والف ونون م حنظل۔
سرون۔ ف بفتح اول وضم ثانی وسکون واو شاخ حیوان
سریقون۔ سریانی بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی
وضم قاف وسکون واو ونون ہ سیندور۔

تمیق الواو

سرو۔ بفتح اول وسکون ثانی وواو مجہول ف درختیست
مشہور ط مع گویند ح بری ۲ گویند ب گویند ح ک
ق قابض خ سبز تازہ ص صموغ ل نمودن چوست
انار وگویند قردمانا وانزروت ولضم را مہملہ م شاخ حیوان

تمیق الہاء

سرنہ۔ بضم اول وسکون ثانی وفتح لام وخفاء ہا م سنگ آقاقیا
سرداله۔ ف بضم اول وسکون ثانی با واو والف وفتح لام م علقی بست
که بر سرش خارہا تیز بوند وہر گاہ کہ بجامہ رسد در جامہ فرو رود چسپد
سرو سیاہ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر واو وسین مہملہ
ثانی با تحتانی والف واظہار ہا م درخت کاج وناژو ع صنوبر
صغارہ چیرا ط ۳ گرم وخشک ص سکنجبین ل در قوت باہ
وحب المحلب در علل معدہ واحشا النفار۔
سترکیہ۔ ف بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وفتح جیم
فارسی م مرغ فاطمیہ ع صعوہ ہ ممولا۔

تمیق التحتانی

سرخ پای۔ ف بضم اول وسکون ثانی وخار معجمہ با موحدہ
فارسی والف وتحتانی م سبزہ ترش ع حامض ہ چوکا۔

سرطان بحری وسرطان نہری وسرطان ہندی
ع لغت اول بفتح اول وسکون ثانی با طار مہملہ والف وکسر
نون وفتح موحدہ وسکون حار مہملہ وکسر را مہملہ ثانی وسکون
تحتانی ولغت ثانی بفتح نون وسکون ہا مہملہ وکسر را مہملہ وسکون
تحتانی ولغت ثالث بکسر ہا مہملہ وسکون نون وکسر دال مہملہ
وسکون یا تحتانی ف خرچنگ دیگر ط ا ط بحری یعنی دریائی
بری ونہری یعنی جوئی ب ر د ہندی ب ر و محرق ادوے
۳ ق بحری مجلی ح نہری از جوی بزرگ شیرین آب تنہا از
یادرم تا بہ یخدرم ص باش بخشش یا طین قیموشی ل از بحری ورزع
یا سرطان خشک یا صدف یا خذف چینی۔
سرکہ ہندی بکسر اول وسکون ثانی وفتح کاف وہمزہ ملینہ
وہا ر ثانی وسکون نون وکسر دال مہملہ ویای تحتانی ف ابکامہ ہ کانجی۔
سرحیلی۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر واو وفتح میم موحدہ
وکسر لام ویاے تحتانی م درخت ع ع۔
سروسہی۔ بفتح اول وسکون ثانی وکسر واو وفتح سین مہملہ
ثانی وکسر ہا یا با تحتانی م سرو کہ راست باشد۔
سروی۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو با یای تحتانی م شاخ حیوان

تمیق السین المہملہ وتمیق الدال المہملہ

سسند۔ یونانی بفتح اول وسکون سین مہملہ ثانی وفتح سین
مہملہ وسکون نون ودال مہملہ م عود بلسان۔

تمیق السین

سیسالیوس۔ بفتح اول وثانی والف وکسر لام وضم
تحتانی وسکون واو وسین مہملہ ثالث م الجدان وکاشم رومی

تمنیق النون

سسطیعون - سریانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر طار مہملہ وسکون تحتانی وضم عین مہملہ وسکون واو ونون شیر گاوزردونی

تسنیق الطار المہملہ وتمنیق الالف

سطرکا - رومی بفتح اول وطار مہملہ وسکون رار مہملہ وکاف والف م اصطرک ۲ گرم وخشک ۳ تخم رازیانہ المانیہ

تمنیق الحار المہملہ

سطاح - ع بفتح اول وثانی والف وحار مہملہ م ہر نباتیکہ بروی زمین گسترده شود اورا بدین نام خوانند۔

تمنیق السین المہملہ

سطراطیوس - یونانی بفتح اول وسکون ثانی وبا رار مہملہ والف وکسر طار مہملہ ثانی وفتح نیز وضم تحتانی وسکون واو وسین مہملہ ثانی ف نباتی ست کہ اورا ہیچ نیست وبروی آب پیدا شود در فش انند ورق بادرنجبویہ بود وکوچک تر از دو از نعناع بزرگ تر ط آب۔

سطیوس - یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم تحتانی وسکون واو وسین مہملہ ثانی م گلنار۔

تمنیق الکاف

سطراک وسطواک - سریانی بفتح اول وسکون ثانی با رار مہملہ والف وکاف در لغت اول وبا واو در لغت ثانی م زرنباد۔

تمنیق النون

سطرونیون - یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم رار مہملہ وسکون واو وکسر نون وضم تحتانی وسکون واو ونون ثانی ف چوبک اشنان

تسنیق العین المہملہ وتمنیق الدال المہملہ

سعد - ع بضم اول وسکون عین مہملہ ودال مہملہ م موتھا ہ ح ہی اگوبند ۲ ت مجفف مدر فتت منفثی ومقوی دماغ ودل وبعد آن گونی فربہ خوشبوی لبستانی سفید بعد ازان شیرازی بعد ازان ہندی کہ چون سیاہی از بخرا تسند سفید فربہ بود ش یکدرم فند و صندل وانیسون وگوبند خس ونیار ل دارچینی ح ج

تسنیق الرار المہملہ

سعتر - ف بضم اول وسکون ثانی وفتح فوقانی وسکون رار مہملہ گیاہیست مثل ترہ گروه سناتھر۔

تسنیق الغین المعجمہ وتمنیق الدال المہملہ

سغود - ف بضم اول وغین معجمہ وسکون واو ودال مہملہ رع سنگخوار

تمنیق الرار المہملہ

سغبر - رومی بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ ورار مہملہ م ترس

سغر - ف بضم اول وفتح ثانی جانوریست کہ سیخہای بر پشت آن باشد وچون کسی قصد گرفتن آن کند خود را چنان بجنباند کہ آن سیخہا بر انگیزند خیزه ه ساہی۔

تمنیق النون

سغین - یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحدہ وسکون تحتانی ونون م سکبینج

تمنیق الہار

سغرنہ - ف بضم اول وفتح ثانی وسکون رار مہملہ وفتح نون خار ہام سیاہی

تسنیق الفار وتمنیق الجیم الفارسی

سیفج - ف بفتح اول وسکون فا وجیم فارسی م خربزه نارسید

تمنیق الدال المہملہ

سفرود - ف بفتح اول وسکون فا وضم رار مہملہ وواو مجہول

ودال مهمله مرغ سنگخوار ح قطاه -

سفند سفید - بفتح اول و ثانی و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح سین مهمله ثانی و کسر فا ر ثانی و تحتانی مجهول ه اسپند -

تمیق الراء المهمله

سنر - ف بضم اول با ثانی و سکون راء مهمله م سنبول ساهی

تمیق السین المهمله

سناو یکوس - یونانی بفتح اول و ثانی والف و کسر دال مهمله و سکون تحتانی و ضم کاف و سکون واو و سین مهمله ثانی ف نوعے از پیاز بری ط ح ی -

تمیق اللام

سفل - ف بکسر اول و فتح فا یا الف و لام م گل پخته ه ٹھیکری و استخوان و پوست گردگان و بادام و پسته و فندق و پوست انار خشک شده و امثال آنرا نیز گویند -

سفرجل - بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله و فتح جیم و سکون لام ف بهی ه بهی ط ب ی ق قابض و جاذب خون و مقوی و مفرح دل و معده خ بزرگ رسیده ش ده درم از آب ص رب یا عسل ل کثیری گویند ول اروسن رود گزانی ناگیره مند و شیر را لعباب دهد و اگر زن حامله بخورد فرزند خوب رو و تولد شود

تمیق النون

سفند دلیون - یونانی بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر لام و ضم تحتانی و سکون نون ثانی ت زیره بری -

تمیق الهاء

سفنجه - بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و خفا ہا م خربزه نارسیده

تمیق القاف و تمیق الالف

سقمونیا - ع بفتح اول و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون با تحتانی والف صمغیست مسهل و از تیوعات ست ف محموده ط ح ی ۳ گویند رق مسهل صفرا خ انچه که شفاف سبک برنگ ابریشم و بمالیدن دست خرد شود و سفید بود و چون در آب حل کنند مانند شیر ماند ش از یک قیراط تا دو دانگ ص معجون ساختن با آب به ترش و سیب گلاب در و تفتیح کرده با سماق را و آواز و قرص تنکا سازند و در سایه خشک کنند و قدر شربت بیشتر از معجون ندانند بعد از آنکه دربه یا شراب یا سیب یا پیاز یا زردک مشوی کرده باشند ص کتیرا یا مصطگی و انیسون و نشاسته یا روغن بادام و دو قو و اگر محموده را با بنفشه صلایه کنند مشوی کند ل سه وزن حب الخروع یا ماهودانه -

تمیق الراء المهمله

سقار - بضم اول و فتح ثانی والف ف ساجی -

سقنقور - بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم قاف ثانی و سکون واو و راء مهمله ف ریگ ماهی و گویند که از نسل تمساح ست و آن چنان ست که نهنگ بر ساحل رود نیل خایه می نهد و بچه می آرد و هر چه در آب رود نهنگ ست و آنچه بر ریگ میماند سقنقور ست ط چون تازه بود ح ر ۲ و چون نمکسود کنند خشک گردد و حرارت از رطوبت زیاده تر شود و گویند ح ۲ ی ا ق مبهی خ تر که در وقت بهار و موسم هیجان ایشان صید کرده باشند ش از گوشت و بیگینه قال تا سه مثقال ص عسل یا شوربا که عدس ل خصی الثعلب نهنا یا خردل

یا ذکر گاؤ خشک سودہ و نیم وزن تخم زردک۔

تمیق الزار المعجمہ

سقز۔ بفتح اول و کسر ثانی مشدد و سکون زاء معجمہ ع علک الانباط و علک البطم ف صمغ درخت بن۔

تمیق السین المہملہ

سقنقس۔ بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم قاف ثانی و سکون سین مہملہ ثانی م سقنقور۔

تمیق اللام

شقاقل۔ بفتح اول و الف و ضم قاف ثانی و سکون لام م شقاقل کہنہ بخیست ق تا چہار سال باقیست ط اگرم ۲ تر مبہی مفتح قاطع بلغم مقوی کمر مسخن گردہ و مثانہ و جگر و مصلح و منفر شنہا عسل و مربا گاد با عسل ہر بیانکہ و مقوی اثناعشر و لیکن تا پنجدرم ل در تقویت باہ حب صنوبر و بوزیدان۔

تمیق النون

سقمن ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون ع دبس من بیلان یعنی عسل رطب۔

سقوردیون۔ یونانی بضم اول و ثانی و سکون واو و رار مہملہ و فتح دال مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ثانی م سیر بری۔

سقولوقندریون۔ یونانی بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم لام و سکون واو ثانی و فتح قاف ثانی و سکون نون و فتح دال مہملہ و سکون رار مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ثالث و نون م اسقولوقندریون ف زنگی دار و طح ای ۲ گویند ع ف بلیثن س دو درم ص درد یا مصطگی یا عسل ل خافت گلنار و یا درد یو

یا پوست کبر یا نیم وزن آن تخم کرفس۔

تمیق الکاف و تمیق الالف

سکاہیر جلا۔ یونانی بفتح اول و کسر کاف و سکون تحتانی و فتح رار مہملہ و سکون عین مہملہ بالام والف م بسفایج۔

تمیق الجیم

سکبینج۔ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحدہ و سکون تحتانی و فتح نون و سکون جیم ف صمغی ست مثل انگوزہ کندل خوانند طح ی ۳ ق محلل ملطف مفتح خ صافی بیرون سرخ اندرون سفید زرد گداز ندہ و بویش مشابہ حلتیت و فتنہ تیز بوی باشد ش از یکدرم تا یک مثقال ص رب السوس ل بازرد سفید یا نیم وزن جاؤشیر یا مقل و صبر و آس و جاؤشیر از ہر یک یکدانگ یا نیم وزن آن۔

سلیج۔ ف بفتح اول و کسر ثانی م مویز۔

سکوہنج۔ ف بضم اول و ثانی و واو مجہول و فتح ہا و سکون نون م خار خسک

تمیق الرار المہملہ

سکر العشر۔ بضم اول و فتح ثانی مشددہ و ضم رار مہملہ و سکون لام و ضم عین مہملہ و سکون شین معجمہ و رار مہملہ ثانی ف صمغیست کہ از درخت عشر یعنی اگ بیرون می آید در موضع گل دی کہ خشک گردد جمع میشود و آنرا بدین نام خوانند م تبغال و شکرک کوہی ط مع سکر ع بضم اول و فتح ثانی مشدد ف شکر طح را گویند می قسم مجلی ملین خ سفید شفاف ہندش بست درم ص ریان ترش سائر خمو ضات یا بہ وطبا شیر ل لوی سیاہ با مویز خراسانی یا عسل من

تمیق الزار المعجمہ

سکز - ف بفتح اول و کسر ثانی و زاء معجمہ م مصطگی و گویند سقز

تمیق الکاف

سک المسک - بضم اول و کاف مشدد و سکون آن و کسر میم و سکون سین مہملہ ثانی و کاف ثانی ف مرکبی ست از رامک و مازو و آملہ و فلنجہ و بسباسہ و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل ح ی آ

سکساک - بضم اول و سکون ثانی و ضم سین مہملہ ثانی م درخت تاغ

سک - بضم اول و سکون ثانی ع مرکبی ست و گویند عصارہ آملہ طح ی ق مقوی دل خ خوشبو ص صندل ل الگوند سنبل و بفارسی بکسر اول م سرکہ -

تمیق النون

سکاہن - ف بکسر اول و سکون ثانی و مد ہمزہ و فتح ہا و سکون نون م زنگ سیاہی کہ از سرکہ و آہن سازند و بدان جامہ جرم رنگ کنند

سکنجبین - ع بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و ضم جیم و کسر عین و سکون تحتانی ف سرکہ و انگبین کہ مساوی ممزوج کنند ق مسکن صفرا مفتح مقطع ملطف غلیظ و مسکن حدت خون و صفرا و بلغم سعال و سحج و آبلہ حصبہ ص ماء الشعیر ل جلاب و شربت نیلوفر

سکنگبین - ف بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و ضم کاف فارسی و کسر موحدہ و سکون تحتانی م سکنجبین -

تمیق الہار

سکاستہ و سکاشتہ و سکاستہ و سکاشتہ - بضم اول و ثانی و الف در ہمہ لغات و سکون سین مہملہ ثانی و فتح فوقانی و خفا ہا در لغت اول و فتح سین مہملہ در لغت ثانی و سکون سین معجمہ و فتح فوقانی در لغت ثالث و فتح شین معجمہ در لغت رابع م رکاسہ

سکسنبویہ - رومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی و سکون نون و ضم موحدہ و سکون واو و فتح تحتانی ف تخم سپستان و گویند بیخ بیخکنست -

تمیق الکاف الفارسی و تمیق الموحدہ

سکلاب - ف بفتح اول و سکون کاف فارسی با لام و الف و موحدہ حیوانیست شبیہ کہ در دریا بہم رسد م جند بیدستر و ادویلا

تمیق الرار المہملہ

سکر - ف بضم اول و ثانی م رکاسہ -

سکنگور - ف بفتح اول و ثانی فارسی و سکون نون و ضم کاف فارسی ثانی و سکون واو ع عنب الثعلب -

تمیق الکاف

سلگ - ف بفتح اول و ثانی فارسی و سکون کاف ہ حنیجرا -

تمیق الکاف الفارسی

سگ - ف بفتح اول و سکون ثانی ع کلب ہ کتا -

تمیق الواو

سکلاو - ف بفتح اول و سکون ثانی فارسی با لام و الف و واو مجہول م سگلاب -

تمیق الہار

سکالہ - ف بفتح اول و ثانی فارسی و فتح لام و خفا ہا م سر گین سگ

سگرنہ - ف بضم اول و ثانی فارسی و سکون را مہملہ و فتح نون و ہا م رکا

تمیق التحتانی

سنگ آبی و سگلابی و سکلاوی بفتح اول و سکون ثانی فارسی در ہر سہ لغت و مد ہمزہ و کسر موحدہ و سکون تحتانی در لغت اول و لام و الف

کسر موحدہ در لغت ثانی و کسر واو در لغت ثالث م خبد بیدبیتر

تسنیق اللام وتمنیق الالف

سلق الماء ع بکسر اول وسکون لام وضم وسکون لام ثانی بامیم والف ممدودہ م جار النہر۔

تمنیق الفوقانی

سلاجبت۔ ہ بفتح اول وثانی والف وکسر جیم وسکون فوقانی م قسمے از سلارس

سلت۔ ع بکسر اول وسکون لام ف جو برہنہ۔

سلحفات۔ ع بضم اول وفتح ثانی وسکون حاء مہملہ بالف واو والف وفوقانی ہ کچھوا طمع ق مرطب خ بزرگ ص وزد

تمنیق الدال المہملہ

سلسد۔ ہ بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مہملہ ثانی وسکون دال مہملہ سلسی

تمنیق الراء المہملہ

سلور۔ بفتح اول وضم ثانی وسکون واو وراء مہملہ ف نوعے از ماہی ست در نیل مصر۔

سلارس۔ ہ بکسر اول وثانی والف وراء مہملہ وفتح راء مہملہ ثانی وسکون سین مہملہ ثانی م میعہ سائلہ۔

تمنیق الطاء المہملہ

سلیط۔ یونانی بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وطاء مہملہ روغن زیتون غیر مغشوش وسریع الانتشار بر سطح بدن

تمنیق القاف

سلق۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وقاف ف چقندر طع ق محلل ملطف مجلی خ شیروں سفید ص سرکہ ل شلغم۔

سلمق۔ بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم ہ گیتی۔

تمنیق الکاف

سلکب۔ ع بضم اول وفتح ثانی وسکون کاف کبک بچہ نر۔

تمنیق الجیم

سلجم۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون میم ف شلغم طبع ر ۲ ق مدر خ بستانی تازہ ص تازہ توابل

سلم۔ بفتح اول وثانی درخت مغیلان۔

تمنیق الخاء

سلاخہ۔ بفتح اول وثانی والف وفتح خاء مہملہ وخفاء ہاء نوعے بر کوہی ست کہ ہنگام بیتج بر سنگ گردہ باشد و سنگ سیاہ گردانند

سلاقہ۔ بفتح اول بالام والف وفتح قاف شیرۂ انگور وگویند قرزہ

سلخ الحیہ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم خاء معجمہ وسکون لام وفتح حاء مہملہ وتحتانی مشدد ف پوست افگندۂ مار دیلی طب ی خ ماخوذ از مار تر سفید۔

سلیخہ۔ بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وفتح خاء معجمہ ف پوست درختی ست ہ کھیلی وکھیلا طح ی ۲ گویند ۳ مخفف ملطف مدر مفرح ومقوی دل ومعدہ خ سرخ سطبر اند کہ تلخ تمام عفص و چون بشکنند ریوند لحمی مانند و دراز قبضہ سوراخ مانند قرفہ پیچیدہ ش بکیدرم ص کثیرا یا الک ل دارچینی یا اسارون

تمنیق التحتانی

سلق بری۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر قاف وفتح

سلق جبلی - ع بفتح جیم و موحده و کسر لام م طلیموطرح د -

تمییق المیم و تمییق الالف

سکاکیدیا - ع بفتح اول و میم و کاف و همزه طنیه یا و فتح حنا مهمله و سکون تحتانی با دال مهمله و الف ماهی ست که در چشمه بود نزدیک مجزیه صید ارزمین خام و مانند ریگ ماهی کوچک بود و بجز شخص بیمار که هنگام هیجان آبهاست صیدش نتوان کرد نیز نرطرح ق هیدرم

سیکا - ع بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی با کاف ف ماهی جری

تمییق الخاء المعجمه

سمارو خ - ف بفتح اول و ثانی و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و خاء معجمه م سماروغ -

تمییق الراء المهمله

سم الحمار - ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و کسر حاء مهمله یا میم ثانی و الف و راء مهمله ف خرزهره -

سم الفار - ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام با فا و الف ف مرگ موش ه سنبل کهار -

سمندر و سمندره - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم دال مهمله در لغت اول و سکون او در لغت ثانی حیوانیست مشهور که در آتش تولد

سموره - بفتح اول و ضم ثانی و سکون جانوریست مشهور که در ترکستان بسیار می باشد م طنطنک طرح ی -

تمییق الغین المعجمه

سماروغ - بفتح اول و ثانی و الف و ضم راء مهمله و سکون واو سیم ف کلاه ماران ه کلن ه هوان ه کهمبی -

تمییق القاف

سماق - ع بضم اول و ثانی و الف و قاف ه تتری تتم و تالیتر و تم تم ف درختیست که مستعمل پوست دانه او ست و قوتش با سهال باوهماند ط ب ۲ گویند ای ۳ ق قابض مقوی معده ن خ تازه و سرخ ص مصطکی ل حامض و اترج یا رز شک یا خطمی و برشیاو شان و بفتح اول ه غله کنکنی -

سمق - بکسر اول و بفتح نیز و سکون ثانی و فتح سین مهمله ثانی و سکون نیز ع اذان الفاره م ساکنی اقسام میباشد طالبتا نتم ۲ ر درد

تمییق الکاف

سماروک - ف بفتح اول و ثانی و الف و ضم راء مهمله و سکون واو م تتر

سم السمک - بفتح اول و ضم ثانی مشدد و فتح سین مهمله مشدد ثانی و میم ثانی ماهی زهره -

سمک - ع بفتح اول و ثانی ف ماهی ه مچهلی زمین ط تازه بارد ب ر ۲ گویندی ۲ و نمکسور ح ی ق مغری سنفذی بهی غ صخوری رقیق پوست کوچک فلوس متوسط در خوبی و فربه ولاغری منزه از بدبوی و مسکنش آب شیرین سنگریزه دار یا بریان کرده ص عسلش از روغن بادام و فلفل بعد از در زنجبیل و شراب ثانی تم

تمییق اللام

سماقیل - بفتح اول و ثانی و الف و کسر قاف و سکون یا و ضم لام م سماق

سمندل و سمندول - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم دال مهمله در لغت اول و سکون واو در لغت ثانی م سمندر

تمییق المیم

سمسم - ع بکسر هر دو سین مهمله و سکون هر دو میم ف کنجد ه تل تلی ا

طرح را گویند ۳ ق محلل سبھی خ تازه بزرگ دانه شر نگ کند ص بریان کردن ته با عسل خوردن ل بزرگتان دیگر ملتیسر در معاجین مغز بادام یا خشخاش سفید و عسل۔

سم ع بفتح اول و سکون ثانی ف زهر و بیش و لبس

تمیق النون

سمندر کهین - و بفتح اول و ضم ثانی و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون را مهمله و کسر موحده فارسی و اظهار ها و تحتانی مجهول و نون ف کف دریا۔

سمندریون - و بفتح اول و ضم ثانی و دال مهمله مشدده و سکون را مهمله و ضم لام و واو مجهول ع ملح محیط ف نمک دریا

سمقسمیون - بفتح اول و ضم ثانی و فتح قاف و سکون نون ثانی و فتح میم ثانی و ضم حا مهمله و سکون واو ف اذان الفار

سمن ع بفتح اول و ثانی ف روغن گاو و گهی و گهیو طح راق منضج محلل ملین خ تازه ص تمبیح مقویات معده و انا ل مسکه بضم اول و فتح ثانی ف گل سه برگ۔

سموریون - یونانی بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و را مهمله و کسر موحده و ضم تحتانی و سکون واو ثانی ف کرفس بری

سمین ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف چربی و گوشت طرح خ ماخوذ از حیوان ستگل جن بخبیل ق محلل۔

سمنون - بفتح اول و سکون ثانی و کسر نون و ضم تحتانی و واو دم سمنه و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا سمنه خوانند

تمیق الهاء

سماهه ع بفتح اول و ثانی و الف و فتح نون و خفاء ها م بوزر ابیستاحقر

سمنه ع بضم اول و سکون ثانی و فتح نون م حسب السمنه ف نقل خواجه و چرونجی۔

سمه - ف بکسر اول و فتح ثانی م رنگ سبز که بر روی آب بسته

تمیق التحتانی

سمانی - بفتح اول و ثانی و الف و کسر نون ف مرغیست در بزرگی کبوتر و اقتیل الرعد خوانند بدان سبب چون آواز رعد بشنود بمیرد

سمسم بری بکسر هر دو سین مهمله و سکون هر دو میم و فتح را مهمله مشدده و یای تحتانی میم جلبهنگ جلیه نگ ف تخم زرد خا

تنسیق النون و تمیق الالف

سنا ع بفتح اول و نون و الف ه بهبهیه ورد و بهار خوانند طبح ق سهل سوداخ مکی و حجازی که با برگها مورد مانند و بر گشنیز زهر دو طرف املس و خضر تش مائل بزردی و پاک از خوب و حشیش ش مطبوخ از چهار درم تا هفت درم و از کوفته تا سه درم ص هلیله زرد و بنفشه و ورق گل عربی و کتیرا یا اجاص و تمر هندی ل از مکی یک وزن و نیم سنا بجدی یا مصری یا دو وزن سنای دیگر و گویند بسفایج و شاهتره۔

سنگهارا - ه بکسر اول و خفاء ثانی و فتح کاف فارسی و اظهار ها و الف و را مهمله م ثمریست مثلث خاردار ستنبی هند سیتی بشکل فندق که در آب بهار و بر روی بالای ثمر او سه خار باشد

تمیق الموحده

سنبل الطیب ع بضم اول و سکون ثانی و ضم موحده و لام و کسر طا مهمله مشدده و سکون تحتانی و موحده ثانی و یا بچهر طح ای ۲ گویند ۳ مفتح محلل مقوی دماغ و دل خ سور تی از ن

سبک خوشبوے چون سعد واشق کوچک خوشہ د مخفف زبان وچون بخانید بوئیش در دہان در نگ کندش ہمدرم صن گئیم یا طباشیر لی دو وزن آن اذخر بایک وزن سادج ہندی یا یک نیم وزن اذخر و نیم وزن سادج و مصطگی۔

سنبل الکلب ۔ع بضم اول وسکون ثانی وضم موحدہ ولام وسکون لام ثانی و فتح کاف وسکون لام ثالث ف میوہ درخت بید ار و گویند گل لسان العصافیر۔

سنجاب ۔ف بکسر اول وسکون ثانی با جیم والف م جانورسیت مشہور کہ اندکے از موش کلان تر باشد و از پوستش پوستین سازند گرمی وے کمتر از سمور ست ط ح ی۔

تمیق الفوقانیے

سبنوت ۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم موحدہ وسکون واو و فوقانی اہل ہند زیرا خوانند۔

سنگ پشت ۔ بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی وضم موحدہ فارسی وسکون شین معجمہ م لاک پشت ہ کچھوا۔

تمیق الجیم

سنباذج ۔ بضم اول وسکون ثانی با موحدہ والف و فتح ذال معجمہ وسکون جیم ف سنبادہ ہ گرنڈ کہ بر و فرار ہا تیز کنند طب ۲ ی ۳ ق مفرح۔

تمیق الخاء المعجمہ

سنخ ۔ف بفتح اول و ثانی وسکون خاء معجمہ م نمک۔

تمیق الدال المہملہ

سنجد ۔ت بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون دال مہملہ م عنبر

سنساو ۔ بفتح اول وسکون ثانی با سین مہملہ ثانی و الف جانورسی

تمیق الراء المہملہ

سنجفر ۔ بفتح اول وسکون ثانی و فتح جیم وسکون فا و راء مہملہ م شنجرف

سندر ۔ف بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مہملہ م سندروس

سندور ۔ہ بکسر اول و خفاء ثانی وضم دال مہملہ وسکون واو م شنگرف

سنگمیر ۔ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح کاف فارسی وکسر میم و تحتانی مجہول م جانوریست پرندہ۔

سنگین سار ۔ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر کاف فارسی وسکون تحتانی و نون ثانی با سین مہملہ ثانی والف نام طائریست سیاہ رنگ کہ بر پشتش نقطہا سفید باشد م سار نر۔

سنور ۔ع بکسر اول و فتح ثانی مشدد وسکون واو ف گربہ ط ح

تمیق الزاء المعجمہ

سنز ۔ف بضم اول وکسر ثانی وسکون زاء معجمہ م سیاہ دانہ۔

سنگوبیز ۔ بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی وکسر واو وسکون تحتانی ع زنجبیل ہ سونٹھ۔

تمیق السین المہملہ

سندروس ۔ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح دال مہملہ وضم راء مہملہ و واو مجہول و سین مہملہ ثانی م صمغیست شبیہ کہربا در رنگ وازان سست تر و سرخ و براق و بہترین اقسام و دیگر مائل بکبودی وست ویکی سیاہ و سبک و صلب و خوب ط ح ی گویند اق مجفف خ صافی نیم مثقال ص لوز یدان ل کہربا و لک

سندوقس ۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مہملہ

و سکون واو و کسر قاف و سکون مہملہ م بیخ

تمیز الکاف الفارسی

سنگرگ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و را مہملہ و سکون کاف ثانی م ژاله

سنگگ - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی م ...

تمیز اللام

سنبل - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون ع سنبل الطیب یونانی ناردین و بالچھڑ و جٹاماسی د گرد و خشک و مفتح مقوی م معدہ و جگر بارزہ مدر بول و حیض گردہ س کثیرا ش یک مثقال ل اذخر -

تمیز المیم

سنگم - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی سکون میم جانوریست پرندہ و گویند گرمی است کہ می پرد -

تمیز النون

سندہان - بفتح اول و سکون ثانی و کسر دال مہملہ و اظہار ہا والف و نون ثانی ح عودہ اگر بہترین او سیاہ و صلب و براق خوشبوی تلخ ست کہ در نہ آب نشیند ع ح می ا

سنگ اشکن - ف بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی و کسر ہمزہ و سکون شین معجمہ و فتح کاف کلتھی نام غلہ ایست و نوع ...

سن - د بفتح اول و سکون ثانی نباتی ست مشہور کہ در ہند از ریسمان سازند ع قنب ہ ابناری -

تمیز الواو

سناؤ - ف بفتح اول با ثانی والف و واو مجہول م سوتی نغذ ...

سنبھالو - ف بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ و الف و ضم لام ...

تمیز الہاء

سنبادہ - ف بضم اول و سکون ثانی با موحدہ و الف و فتح دال مہملہ و خفا ہا م سنگ ست کہ بدان کارد و شمشیر وغیرہ تیز کنند و کلیہا تیر اشند و از جزایر چین خیزد -

سنسنہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی م زنبور سیاہ و انگور سیاہ -

سنگھ - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف و اظہار ہا م سفید ...

سنگچہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف و جیم فارسی م تگرگ -

سنگسنبویہ - رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف و ... مہملہ ثانی و ضم موحدہ و واو مجہول و فتح تحتانی ہکلشت ای قصب الذریرہ

سنگ مثانہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی و فتح میم مثلثہ و الف و فتح نون تھری کہ از مثانہ آدمیان آدمہا بیرون آید

تمیز التحتانیہ

سنبل رومی - بفتح سین مہملہ و سکون نون و فتح با و بکسر لام و ضم رای مہملہ و سکون واو و کسر میم و سکون تحتانی م ناردین

سنبل ہندی - بکسر ہا و سکون نون ثانی و کسر دال مہملہ سنبل الطیب و گویند دار شیشعان -

سنبھلی - بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و اظہار ہا و کسر لام ...

سنجد لوی - ف و کسر اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون دال و ضم موحدہ و سکون واو و یای تحتانی نام گلی ست -

سندھی - ... بکسر اول و سکون ثانی و کسر دال و اظہار ہا عرق نخیل ...

سنکھاہولی - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و اظہار ہا و الف ...

وضم ہائے ثانی و واو مجہول و کسر لام م دوائے ہندیست مشہور ح ق ملین

سنگ بصری ۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی و فتح موحدہ و صاد مہملہ و کسر رائے مہملہ و یائے تحتانی م توتیائے خالص

سنی ۔ ف بکسر اول و ثانی م ریم آہن ۔

تمنیق الواو و تمنیق الالف

سونا ۔ ہ بضم اول و واو مجہول بانون و الف قدر رطلا

تمنیق الموحدہ الفارسی

سوپ ۔ ہ بضم اول و سکون واو با موحدۂ فارسی ف آب

تمنیق الفوقانیہ

سواد القضات ۔ ع بفتح اول و ثانی و الف و ضم دال مہملہ و سکون لام و ضم قاف و فتح ضاد معجمہ مشددہ و الف ثانی و فوقانی م بازوع عفص ہ ماجو بہترین او سبز سبے سوراخ ط ۲ خشک در ۳ و

تمنیق الجیم

سوسج ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و واو و فتح رائے مہملہ جیم ف نوعے از کف دریا ۔

تمنیق الخاء المعجمہ

سوخ ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و خاء معجمہ م پیاز ۔

تمنیق الدال المہملہ

سواد السند و سواد الہند ۔ بفتح اول و ثانی و الف و ضم دال مہملہ و کسر سین مہملہ مشددہ و ثانی و سکون نون با دال مہملہ در لغت اول و کسر ہا در لغت ثانی م نوعے از سلیخہ است کہ آنرا سلیخۂ سیاہ گویند ط ۲ گرم و خشک ص کتیرا و سپستان ش وصدوف درم ل دارچینی

سوسنبد ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و سین مہملہ ثانی و فتح

موحدہ فارسی و سکون نون و دال مہملہ م شیر گیاہ و دنہ وہی

تمنیق الراء المہملہ

سواد النہر ۔ بفتح اول و ثانی و الف و ضم دال مہملہ و فتح نون مشددہ و سکون ہا و راء مہملہ م کشت برکشت ۔

سوسمار ۔ بضم اول و سکون ثانی و سین مہملہ ثانی با میم و الف م جانوریست مثل شکل راسو ع ضب ہ گوہ ۔

سویق الشعیر ۔ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم قاف و فتح شین معجمہ مشددہ و کسر عین المہملہ و سکون تحتانی ن بیست جوہ ستو جو کے طب ی آص قند سفید ۔

تمنیق السین المہملہ

سوس ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و سین مہملہ ثانی ف مہک ہ مرہٹی طرح ی گویند ح گویند ب مقوی دل و محلل و ملطف و مجلی خ بیخ زرد رنگ ش یکمثقال ص دردل تین و بزر زرد چلپہ و نیز زبان ہند جانورے آبی مشہور ست کہ بصورت خوک و سگ بود و در عربی نیز کرم گندم خوار ست کہ در غلہ خوردنی بیفتد و آنرا تباہ کند و نیز در فارسی کرمیست کہ در جامہا ابریشم افتد و تباہ سازد و نیز سوسمار ع ضب ہ گوہ ط ۳ گرم و خشک و گوشت او مقوی باہ و سرگین او با سرکہ جہت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کردہ او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران و طلاء جلد سوختہ او موش بہیسی عضو بعید کہ از قطع رست الم نگردد و مغز محرورین مصلح لقول باردہ ۔

تمنیق السین المہملہ

سوسش ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و کسر نون و سکون شین معجمہ

ف براده هر چیز را بدین نام خوانند۔

تمیق الفاء

سولف۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی و خفاء نون ف بادیان

تمیق القاف

سویق۔ ع بکسر اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ہ پست و قلقان و ستو و آنرا از گندم و جو و برنج و نخود بریان سازند یا از گندم ح ی ادا از برنج مع باعتدال بریان کرده ف کم

تمیق الکاف

سوسک۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی باکاف ف تیهو و جانور دیگر ہ۔

تمیق النون

سورنجان۔ بضم اول و سکون ثانی و کسر راء مہملہ و سکون نون با جیم و الف و نون ثانی ف لعبت بربری ہ خنگلی سنگھاڑا طرح ۳ ی ۲ ق ۲ بہی خ مصری کہ در و نش و بیرون سفید و در شکستن صلب باشد شر از نیم مثقال تا یک مثقال اکثرا و شکر و زعفران فلفل و زنجبیل یا بیخ سورنجان ل ترنجبین و اوزان آن افیتمون بیخ ده یک آن خربق سفید و در وجع مفاصل بوزن آن ورق حنا و نیم وزن مقل الیہود و اگویند بوزیدان

سورن۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و فتح راء مہملہ و سکون نون بیخ مشہور ہندیست م بحر کند۔

سوسن۔ اول و ثانی مجہول ز فتح سین مہملہ ثانی و سکون نون ف گلیست مشہور ط ح ی ۳ گویند مع ق ملین محلل مدر حیض خ آسمانجونی و گویند سفید آزادش از جرم و یکمثقال

در مطبوخ تا سہ مثقال ص کافور یا نیلوفر ل نرگس۔

سوقطیون۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون طاء مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون م خصی الثعلب

سوکجرلون۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و خفاء نون و فتح جیم فارسی و سکون راء مہملہ و ضم لام و واو مجہول ثانی و نون تمک سیاہ

تمیق الہاء

سوسہ۔ ع بضم اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی و ہاء م کرم گندم خوار کہ گویند کرمیکہ در شکم افتد و نیز کرمیکہ در پشم افتد

سونٹھ۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و خفاء نون و فتح فوقانی ہندی و اظہار ہاء خ زنجبیل۔

تمیق التحتانی

سویدی۔ ف بضم اول و سکون ثانی و موحدہ و کسر دال مہملہ م سایح ع مردو آن طائریست کہ آنرا سودانی نیز گویند۔

سوری۔ بضم اول و سکون ثانی و کسر راء مہملہ ف نوعے از زاج سرخ ست کہ زاج کفشگران خوانند ط خ ی۔

سوم بلی۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول میم و فتح موحدہ و کسر لام دوائے مشہور ہندیست۔

سون ماکھی۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و نون ساکن با میم و الف و کسر کاف و اظہار ہاء م رقشیشا۔

تمیق الہاء و تمیق الالف

سہاگا۔ ہ بضم اول و اظہار ہا و الف با کاف فارسی و الف ثانی تنکار

سہجنا۔ ہ بفتح اول و کسر ثانی و سکون جیم و فتح نون با الف م درخت ہندیست و گویند فلفل سفید تخم اوست۔

سلہ مرکب است از قوت عرضیہ لطیفہ و قوت مجففہ قابضہ ۱۲

سہورا - ہ بفتح اول وضم ثانی وفا و مجہول با رار مہملہ و الف درخت مشہور ہندیست کہ بالخاصیتہ مار گرد چوبا و نگردد

تمنیق الرار المہملہ

سہر - ف بکسر اول وسکون ثانی و رار مہملہ م - گاؤ -

تمنیق الکاف

سہ کوہک - ف بکسر اول و خفار ثانی و ضم کاف و واو مجہول و فتح ہا و سکون کاف ثانی م خانہ خشک ہ گوکھرو -

تمنیق اللام

سہ گل - ف بفتح اول و خفار ثانی و ضم کاف فارسی و سکون لام م درختیست کہ چون میوہ بخچہ سود شرح گردد تق بنفر

تمنیق التحتانی

سہدی - ہ بفتح اول وسکون ثانی و کسر دال مہملہ و تحتانی مجہول و کسر ہمزہ وسکون ثانی م دوائے ہندیست طب ر ق دافع حرارت اگر بسحش اسایند بر قضیب طلا کنند باہر زنیکہ مقاربت نمایند و فریفتہ گردد و چون کوفتہ پارچہ سبز نمودہ ببول انسان سرشتہ قرص ساختہ بر دہن عرقی مدنی بر بندند از بیخ بر آرند

تمنیق التحتانی و تمنیق الالف

سبا - بفتح اول با تحتانے والف م سنا -

سیبیا - بکسر اول وسکون ثانی و کسر موحدہ با تحتانی ثانی ف نام ماہی مشہورست در نواحی بیت المقدس -

سیسا - ہ بکسر اول وسکون ثانی و سین مہملہ ثانی ف سرب

تمنیق الموحدہ

سباب - بکسر اول و فتح ثانی و با الف و موحدہ بلغت قبطی بوالقران م خلال

سیف الغراب - ع بفتح اول وسکون ثانی و ضم فا و سکون لام و ضم غین معجمہ و رار مہملہ و الف م نوعے از سوسن م بلبوس

سیماب - ف بکسر اول وسکون ثانی با میم و الف ہ پارا

سنیب - ہ بکسر اول و ثانی مجہول و خفار نون ف قسمی از باقلا ہندیست

تمنیق الفوقانے

سیکران الحوت - ع بکسر اول وسکون ثانی و فتح کاف و رار مہملہ و الف و ضم نون وسکون لام و ضم حار مہملہ وسکون واو فوقانے م ماہیزہرج -

تمنیق الجیم

سیبج - ف بفتح اول وسکون ثانی و جیم م مویز -

تمنیق الخار المعجمہ

سیالخ - ف بفتح اول وسکون ثانی والف و کسر لام وسکون خار معجمہ م ر

تمنیق الدال المہملہ

سیہنڈ - ہ بکسر اول و ثانی مجہول و ضم ہا و خفار نون و دال ہندی م زقوم شجر یست و اقسام میباشد م ۲ گرم خشک و محلل ریاح و جالی و رافع سدد و سیر زد و جہت فالج و نقرس و امثال آن شربا و بجربست مصدع محرور و سیاہ کنندہ جلد ص شیر تازہ ش چہار قیراط الفط

تمنیق الرار المہملہ

سیار - ف بکسر اول با ثانی والف م گشنگینہ و آن نانیست کہ از جو پزند

سیخ پر - ف بکسر سین مہملہ وسکون ثانی و خار معجمہ و فتح موحدہ فارسی بچہ جانوران پرندہ کہ نو پر بر آرند -

سیر - ف بکسر اول وسکون ثانی ہ لہسن -

سنبسنبر - بکسر اول وسکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی و سکون

نون و فتح موحدہ م سی سنبل و سینبل و تمام سبزی باشد بنا نعناع و پودینہ زیراکہ پودینہ چون در کرزہ وسعت نشان نیابد سیسبر روید و چون باز بکرزہ دیگر نقل کند نعناع برآید و بوش تیز باشد ط ی ۳ ل در تحلیل و تلطیف ارواح -

تمنیق الزاء المعجمہ

سیاکیز - ف بفتح اول و ثانی والف و کسر کاف و سکون تحتانی ثانی و زاء معجمہ

تمنیق السین المہملہ

سیسالیوس - بکسر اول و سکون ثانی با سین مہملہ ثانی و الف و کسر لام و ضم تحتانی ثانی و سکون واو و سین مہملہ ثالث ف نوع از صمغ ست مثل انگوزہ و آن انجدان رومی و کاشم رومی و گویند تخمی ست مثل کمون کرمانی کہ بوے ترنج دہد طرح ی ۳ ق محلل ملطف خ رتے کو حیک ق د بنجش خوشبوی د صمغش حلتیت و تخم کاشم ش بدرم ص برطانیقی ل خردل سفید با انجدان طیب با فطر اسالیون -

تمنیق الکاف

سیسرک و سیسک و سبلک و سلک - ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر سین مہملہ ثانی و سکون راء مہملہ و کاف در لغت اول و کسر سین مہملہ در لغت ثانی و کسر کاف اول در لغت ثالث و کسر لام در لغت رابع م کرم گندم خوار -

تمنیق الکاف الفارسی

سماہنگ - ف بکسر اول و سکون ثانی با میم و الف و فتح ہا و سکون نون و کاف فارسی م قنار بری -

تمنیق اللام

سیال - بفتح اول و ثانی و الف و لام ف یاسمین و بکسر اول اسم ہندیست ف شغال ع ابن آوے و کلب برے و گیدڑ و سیار ط ۲ گرم و خشک در خواص مانند کلب اہلی العقور سگ

سیخول - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم خاء معجمہ و سکون واو م خار یست ع نشی ہ سیاہی -

سینبل - ف بکسر اول و فتح ثانی و اظہار ہا و ضم سین مہملہ ثانی و سکون نون و ضم موحدہ م سیسنبر -

تمنیق النون

سیوسن - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون واو و فتح سین مہملہ ثانی و سکون نون م اسبغول -

سمرن - بکسر اول و سکون ثانی و فتح میم با الف و نون م یاقوت سرخ

سیسارون - بکسر اول و سکون ثانی با سین مہملہ ثانی و الف و ضم راء مہملہ و سکون واو ف چوب سیاہ دانہ طرح ی ۲ -

سیسبان - بکسر و فتح اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ ثانی با موحدہ و الف م حب القلقل -

سیسون - بکسر اول و سکون ثانی و ضم سین مہملہ ثانی و سکون واو م درخت ہندیست مشہور کہ در لعقیہ خون دوای قویست

سیکران - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و راء مہملہ و الف ع بزر البنج

سیلان - ف بکسر اول و ثانی مجہول با لام و الف شیرہ کہ از خرما برآید

سیندھالون - ہ بکسر اول و ثانی مجہول و خفاء نون و فتح دال مہملہ و اظہار ہا و الف و ضم لام و واو مجہول م نمک سنگ -

تمنیق الواو

سیسرو - ف بکسر اول و ثانی و سکون سین مہملہ ثانی و ضم راء مہملہ

وسکون واو دم کرم گندم خوار۔
سیو ۔ ف بکسر اول وضم ثانی و واو مجهول م سیب۔

تمییز الهاء

سیاه دانه ۔ ف بکسر اول یا تحتانی والف واظهار ہا و
دال مهمله والف ثانی وفتح نون ه کلونجی۔
سیسجنه ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم فارسی
وسکون عین معجمه وفتح نون وها مهمله جانور باشد که تنکار است

تمییز التحتانیه

سینی ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر نون وسکون
تحتانیه ثانی م ریم آهن۔
سی ۔ ف بکسر اول م سنگ۔

ترقیم الشین المعجمه وتمییز الالف وتمییز الفوقانیه

شاه درخت ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی واظهار ہا و
فتح دال مهمله ورا مهمله وسکون خا معجمه وفوقانی م درخت صنوبر

تمییز الجیم

شادنج ۔ بشین معجمه والف وبفتح دال مهمله ونون وسکون
جیم م شادنه دهجر الدم ط ناشسته وح ای ۲ وشسته اذ
اگوینده ق قابض مجفف محلل جالینوس خون خ عدسی که از
عدس بهی تر باشد وبسیار سرخ سیاهی مائل زود شکن درشتو
ش نیم مثقال ص عصاره زرشک ل نمبوزن آن رو شسته
وچهار دانگ زن آن توتیای کرمانی یا حجر متناطیس ع خته
شاهترج ۔ ع بشین معجمه والف وها وفتح فوقانی ورا مهمله
وسکون جیم ف شاهتره ه پت پاپڑا طح ای ۲ گوینده ب اق

مفتح منقی ومسهل صفرا خ سبز تازه تلخ ش از آب او نیم رطل
تا دو ثلث رطل وخشک از مطبوخ تا ده درم در خیسانده مطبوخ تا هم نیم مقدر درم
ص لیمو عسل ل نیموزن سنا مکی چهار دانگ وزن هلیله زرد بها
ساهلوج ۔ ع بشین معجمه والف وها وضم لام وسکون واو
ف شاه آلو زرد رسیده۔

تمییز الخاء المعجمه

شاخ ۔ ف بسکون خا شاخ درخت وشاخ حیوانات
وعطریست که از گربه حاصل شود ع زباد
شامارخ ۔ ف بشین معجمه والف ومیم والف وخا معجمه علیه السالوا

تمییز الدال المهمله

سالمند ۔ ف بفتح اول والف وسکون لام وفتح میم سکون نون ودال مهمله م

تمییز الراء المهمله

شار ۔ ف بفتح اول با الف وسکون را مهمله م شغال جانوریکه
مانند طوطی سخن گوید و انرا شارک وشار دنیز گویند۔
شانه سر ۔ بفتح اول والف وفتح نون وخا ها وفتح سین مهمله
شاه انجیر ۔ ف بفتح اول با الف واظهار ہا وفتح همزه و
سکون نون وکسر جیم وسکون تحتانی م انجیر وزیری۔

تمییز الطاء المهمله

شاه بلوط ۔ بفتح اول با الف واظهار ہا وضم موحده
لام وسکون واو با طا مهمله م بلوط الملک وآن شیرین تر از
بلوط ط ع ای اق قابض خ رسیده وترش ده درم ص
شکر یا عسل ل خرنوب یا بلوط یا مغزه۔

تمییز القاف

شاوانق - بفتح اول با الف و فتح دال مہملہ والف ثانی و فتح نون م شہدانج ف تخم بنگ

تمیق الکاف

شارک - ف بفتح اول با الف و فتح رار مہملہ و سکون کاف م جانور سار و کی سخنگو است -

شاسک - بفتح اول با الف و فتح سین مہملہ م ہیوآ

شالوک - ہ بفتح اول با الف و ضم لام و سکون واو ف بیخ کول

شانک - ف بفتح نون م سنگدانہ مرغان -

شانہ سرک - ف بفتح نون و خفار ہا و فتح سین مہملہ و رار مہملہ م ہڑہ گا

شاہسپاک - ف بسکون ہا با موحدہ والف و فتح نون م انتش سگ ع نفسنج الکلاب شاہیاخ ط ۲ گرم و خشک

تمیق الکاف فارسی

شانشگ - ف بفتح شین معجمہ ثانی و سکون نون و کاف فارسی م تہو

تمیق اللام

شاخل - ف بفتح خار معجمہ و سکون لام م غلہ ایست ہ ارزن

شاطل بکسر طار مہملہ دوائیست ہندی مانند کمات خشک

ہ سانل طرح ی ۲ شی ہند رم -

تمیق المیم

شاہ اسپرغم و شاہ اسپر و شاہ اسپرہم و شاہسپرم و شاہ ہیبہ و شاہسفرم - ف باظہار ہا و کسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح بار فارسی و سکون رار مہملہ و فتح غین معجمہ و سکون میم در لغت اول و سکون رار در لغت ثانی و فتح ہار ثانی در لغت ثالث و فتح ہار اول و سکون سین مہملہ در لغت رابع و سکون ہار اول و فتح ہار ثانی در لغت خامس و فتح فاور لغت سادس گویند در عہد کسری یعنی نوشیروان باری سبز یک سر برآمد و از دہن قدری تخم سیاہ خرد بینداخت کسری فرمود تا این تخم زا بکشتند از ان این ستع ریحان طی ای سرق تخمش قالبفی و منوم خ سعتری کہ کرمانی و ریحانی خوانند ملوف

تمیق النون

شابرن و شابوکان و شابورن و شادران بضم موحدہ و فتح رار مہملہ و سکون نون در لغت اول و واو مجہول و فتح رار مہملہ یا کاف والف در لغت ثانی و فتح رار مہملہ در لغت ثالث و ضم دال مہملہ با رار مہملہ والف در لغت رابع م لاد معد

شان - ف بسکون نون خانہ زنبور عسل کہ دران عسل باشد م گواہا

شاہین ف بکسر ہا و سکون تحتانی م جانور لیست شکاری -

تمیق الواو

شاہ دارو - ف باظہار ہا و دال مہملہ والف و ضم رار مہملہ و سکون واو م شراب گویند جمشید خواست کہ اکثر اوقات خلقی از انگور منقطع شوند آب انگور را بگرفتہ ظرفی نہاد چون بجوشید و صاف شد ہر روز بچشید چون از جوشیدن باز ایستاد تلخ شد گمان برد کہ مگر زہر قاتل گشتہ و آنرا در گوشہ نہاد جمشید را کنیزکی بود کہ معشوقہ او بود ناگہان بدرد شقیقہ مبتلا شد و از زور و بیطاقتی گشتہ بمرگ تن داد و با خود اندیشہ کہ از ان زہر مقداری بخورم تا از بیماری خلاص شوم قدحی برداشت و بخورد اثری بران مترتب نگشت قدحی دیگر بخورد اہتزازی در خود یافت بیچ خند قدحی دیگر بخورد بیہوش گردید کہ نہ عنودہ بود سر بہ بالش نہاد و کمتان فرنخفت چو بیدار شد از ان بیماری

اثرے نماندہ بود واقعہ را بعرض جمشید رسانید جمشید آنرا شاہ اردوم نامنہاد

تمنیق الہار

شادنہ - ف بفتح اول مہملہ با معجمہ ونون وخفار ہا ع شادنج سنگ سرخ است کہ بسیاہی زندہ زود بشکنند وآن عدسی است وگاورسی وازدیار ہند وطور سینا آورند -

شانہ - ف بفتح نون وخفار ہا م شان -

شاہ لبسہ - ف باظہار ہا وضم موحدہ وفتح سین ع اکلیل الملک

شاہترہ - ف باظہار ہا وفتح فوقانی ورا مہملہ مشددہ ع شاہترج

شاہ دانہ - ف باظہار ہا ودال مہملہ والف وفتح نون م تخم بنگ

شایہ - ف بفتح تحتانی م میوہ -

تمنیق التحتانیہ

شاب رومی - بکسر موحدہ وضم را مہملہ وسکون واو وکسر میم وسکون تحتانی ف فلفل سفید -

شانہ دشتی - ف بفتح نون وہمزہ ملینہ ہا وفتح دال مہملہ وسکون شین معجمہ ثانی وکسر فوقانی ہ کنگھی -

شاہ بوی - ف باظہار ہا وضم موحدہ وواو مجہول عنبر -

شاہ چینی - ف باظہار ہا وکسر جیم فارسی وسکون تحتانی وکسر نون م تخم کاسنی

تنسیق وتمنیق الموحدہ

شب - ع بفتح اول وسکون موحدہ مشددہ ف زاج بلور وزاک سفیدہ پھٹکری طرح ی ۳ گویند رق قابض مجفف خ یمانی سفید یا گل بزردی ص مسکہ وشیر تازہ وشکر ولعاب ال نمک تلخ ونمک سیاہ نیموزن

شبان فریب - ف اول وفتح ثانی والف ونون وکسر فا ورا مہملہ وسکون تحتانی وموحدہ ثانی م مرغ کوچک شبیہ با باشہ وہرگاہ برزمین نشیند چنان معلوم شود کہ قوت برخاستن وپریدن ندارد وہمین کہ کسی قصد گرفتن او کند پریدہ اندکے دورتر نشیند وہر چند کہ پیشتر روند او پیشتر رفتہ نشیند

شب تاب - ف بفتح اول وسکون ثانی با فوقانی والف م کرمکے کہ در شب روشن نماید از طرف ذنب کہ بہندی جگنو گویند

تمنیق الفوقانیہ

شبت - ع بکسر اول وثانی وسکون فوقانی ہ سواطہ گرم خشک مفتح ومنضج منوم خ سبز تازہ شگفتہ گل ش دو وقوم ص دارچینی یا قرنفل یا لیمو یا عسل بَ شلغم ل نیموزن بادیان یا بابونہ

تمنیق الرار المہملہ

شبانور - ف بفتح اول وثانی والف وخفار نون وفتح واو وسکون را مہملہ م شب پرہ -

شب یار - ف بفتح اول وسکون ثانی با تحتانی والف م گیاہیست تلخ کہ آنرا الیوا نیز گویند ع صبر طرح ی ق مسہل صفرا -

تمنیق الزار المعجمہ

شباز - ف بفتح اول وثانی مشددہ والف وزار معجمہ م شیرہ -

شب افروز - ف بفتح اول سکون ثانی وفتح ہمزہ وسکون فا وضم را مہملہ وواو مجہول وزار معجمہ م کرم شب تاب -

شب انگیز - ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح ہمزہ وسکون نون وکسر کاف فارسی وتحتانی مجہول م بیخ درخت برالبنج ہ خراسانی اجوین کی ح

شب آویز - ف جد ہمزہ وکسر واو وتحتانی مجہول م غیست کہ شبہا خود را از شاخ درخت آویزد وحق حق فریاد کند با دہکہ چند قطرہ خون از گلو ش بچکد پس خاموش

تمیق الطاء المهمله

شبطباط - بفتح اول و کسر ثانی و سکون طاء مهمله با موحده ثانی والف و طاء مهمله ثانی ف نه کسته۔
شیوط - بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و طاء مهمله ه ماهی مجهول

تمیق الغین المعجمه

شب چراغ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و راء مهمله والف و غین معجمه گوهری که در شب روشنائی دهد گویند گاوی از دریا بر می آید بشبها و گوهر مذکور از دهن برآورده بر زمین می نهد و بر دشتی آن چرامی کند۔

تمیق الکاف

شبان فریبک و شبان فریوک - بفتح اول و ثانی با الف و نون و کسر فا و راء مهمله و تحتانی مجهول و فتح موحده ثانی و سکون کاف در لغت اول و فتح واو در لغت ثانی م مرغ شبان فریب شب چراغک - بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و راء مهمله والف و غین معجمه کرم شب تاب۔
شب خیزک - بکسر خاء معجمه و تحتانی مجهول و فتح زاء معجمه ترہ تیزک ع حرف و حب الرشاده هندی تخم آنرا هالون نامند بری و بستانی میباشد طا ۲ گرم خشک ص شکر و خیار و خرد

تمیق الکاف الفارسی

شبرنگ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و خفاء نون و کاف فارسی م گلی ست خرد و سیاه رنگ باندک زردی و در دو سنگ سیاه براق که آنرا شبه نیز خوانند طب ی

تمیق المیم

شبرم - بکسر اول و سکون ثانی و کسر راء مهمله و سکون میم قسمی از یتوعات ست ه بسولاطیج ۲ ی ۳ ق مسهل صفراء خ سبک که رنگ ساقش مائل بسرخی باشد شش دانگی و گویند از شیرم یا یکدرم ص در سرکه یا در شیر تازه خیسانیدن ل لیمون ذریو بار استعمال ن

تمیق النون

شبگون - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی و سکون واو و نون م شب چراغ۔

تمیق الواو

شبان فرلو - ف بفتح اول و ثانی و الف و نون و فتح فا و کسر راء مهمله و تحتانی مجهول و واو مجهول م شبان فریبک۔

تمیق الهاء

شباره - ف بفتح اول و ثانی مشدده والف و فتح راء مهمله و خفاء ها م شیره
شب الاسکافه بفتح اول و ضم ثانی مشدده و سکون لام و فتح همزه و سکون سین مهمله با کاف والف و فتح قاف قلیه ساجی
شبوقه - بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح قاف م عناب هند
شبه - ف بفتح اول و ثانی م سنگ سبز رنگ۔
شب یازه - به تحتانی والف و فتح زاء معجمه چمگادر۔

تمیق التحتانی

شبوی - ف بفتح اول و ضم ثانی مشدده و واو مجهول و تحتانی مجهول م گلیست کبود و سفید و دیگر الوان که شب بو دهد۔
شبیبی ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر موحده ثانی ف برگ بزر البنج ق مخدر کثیف۔

تمیق الموحدة الفارسی و تمیق الزاء المعجمه

شیوورنیز بفتح اول وضم موحدہ فارسی مشدد و واؤ مجہول و زار معجمہ م تیزک

تمنیق الکاف

شبرک - ف بفتح اول و ثانی فارسی مشدد و رار مہملہ م جگار

تمنیق الہار

شبرہ - ف بفتح اول و ثانی فارسی مشددہ و رار مہملہ و خفار ہا م جگار در

شبشہ - ف بفتح اول و کسر ثانی فارسی و فتح شین معجمہ ثانی کرمیست

کہ اکثر در تابستان در جاہا پشمینہ و گندم و دیگر غلہ ہا بیفتد و آنرا تباہ سازد

تمنیق التار الفوقانی و تمنیق الرار المہملہ

شترخار - ف بضم اول و فوقانی و سکون رار مہملہ با خار معجمہ و

الف و رار مہملہ ثانی خسے از خار کہ شتر از آن برغبت تمام چرا کند

شترمور - ف بضم میم و سکون واو م اشترمور -

تمنیق الزار المعجمہ

شترغاز - ف بغین معجمہ و الف و زار معجمہ م درخت انگدان

تمنیق النون

شتر دندان - ف بفتح دال مہملہ و سکون نون با دال مہملہ

ثانی و الف و نون ثانی نوعے از زاج مصریست -

تمنیق النون

شتر گاؤ - ف بکاف فارسی و الف و واو مجہول م زرافہ کہ

سر آن بسر شتر ماند و گویند بسر گاؤ کوہی ماند و سینہ و سم و شاخ

ہمہ بگاو ماند و شاخش از شاخ گاؤ کوچکتر و باریک ست و پوستش

چون پوست پلنگ پر خال و دم بدم آہو و دندان بدندان خر

مانند و گردن و دستہا بسیار دراز و پایہا کوتاہ و گویند زانو ندارد و

گویند کہ چون ناقہ حبشی با گاؤ کوہی جمع شود این تولد شود و دیت لا توبہم سند

تمنیق الہار

شتہ - ف بفتح اول و ثانی و خفار ہا م انگور -

تمنیق التحتانیے

شترپای - ف بموحدہ فارسی و الف و تحتانی مجہول

م گیاہیست کہ برگش چون پای شتر ماند -

تمنیق الجیم و تمنیق الموحدہ

شجرۃ الدب - بفتح اول و سکون جیم و فتح رار مہملہ و ضم

فوقانی و دال مہملہ مشددہ م درخت رعرور -

تمنیق الفوقانیے

شجرۃ الحیات بسکون لام و فتح حار مہملہ تحتانی مشدد و الف م درخت سرو

تمنیق المثلثہ

شجرۃ البراغیث بسکون لام و فتح موحدہ و رار مہملہ و الف

و کسر غین معجمہ و سکون تحتانی م درخت غافث -

تمنیق الزار المعجمہ

شجرۃ النور بسکون لام و فتح فا و سکون زار معجمہ درخت را ہر کہ بعربی ان القند درخت

تمنیق عین المہملہ

شجرۃ الضفادع بفتح ضاد معجمہ مشدد با فا و الف و کسر دال مہملہ

م کنگنج ف موسک و نتو پری و اگیا نبا تیست شبیہ بکشنیز و چہار

قسم میباشد و نبتش نزدیک آبہای جاری طاہر قسام ۳ گرم و خشک

و باحدت و محرق جلد ص مصطگی شن یکمثقال الی فاقلہ دو دار چینی

تمنیق الفار

شجرۃ الخطاطیف - بسکون لام و فتح خار معجمہ با طار مہملہ و الف

و کسر طار مہملہ ثانی و سکون تحتانی م ماميران قسمیست از زرد چوب

ط ۳ گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح سدد ومفرح جلد و مدر و جالی ص ورضر باہ روغن باد ام و آب قرطم ل باقلی و درمیر و دین جوارش کمونی وخردل و مصلح

تمنیق القاف

شجرۃ البق - بسکون لام و فتح موحدہ م سفیدار ف درخت پشہ
شجرہ البہق - بسکون لام و فتح موحدہ و ہا م فشاری فنبیری شوں
شجرۃ الدبق - بکسر دال مہملہ مشددہ و سکون موحدہ م درخت سپستان
شجرۃ البنبق - بکسر نون مشددہ و سکون موحدہ ف درخت انگناز

تمنیق الکاف

شجرۃ ابی مالک - بہمزہ ملینہ و ہا و فتح ہمزہ و کسر موحدہ و سکون تحتانی با میم و الف و کسر لام ف نوعے از اشنان -

تمنیق المیم

شجرہ ابراہیم - بکسر ہمزہ و سکون موحدہ با رار مہملہ و الف و کسر ہا و سکون تحتانی ف پنجنگشت -
شجرۃ الدم - بفتح دال مہملہ مشدد ف تنگار -
شجرہ رستم - بہمزہ ملینہ و ہا و ضم رار مہملہ ثانی و سکون سین مہملہ و ضم فوقانی م زراوند طویل -
شجرہ مریم بہمزہ ملینہ و فتح و ہا میم و سکون را مہملہ و فتح تحتانی م بخور مریم

تمنیق الہار

شجرہ اکلہ - بہمزہ ملینہ و مد ہمزہ و کسر کاف و فتح لام و خفا رہا ہ شجرہ اٰبلہ
شجرہ السرع بفتح اول و سکون ثانی و رار مہملہ و ضم فوقانی لام مشددہ و با الف تقدیری و اظہار ہا ف درخت دیوار
شجرۂ باردہ بہمزہ ملینہ با موحدہ و الف و کسر رار مہملہ ثانی و فتح دال ایلیلا

شجرۂ حرہ - بہمزہ ملینہ و ہا و ضم خار مہملہ ثانی و فتح رار مہملہ مشددہ ثانی ازاد درخت ہ نیب -

تمنیق التحتانی

شجرۂ موسی - بہمزہ ملینہ و ضم میم و سکون واو با سین مہملہ و الف مقصورہ ف درخت سہ گل بدان سبب بموسی علیہ السلام نسبت کردہ اند کہ گویند موسی علیہ السلام آتش از ان درخت بدید

تمنیق الحار المہملہ و تمنیق الموحدہ

شجم الدب ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و دال مہملہ مشددہ و سکون موحدہ ف پیہ خرس ل پیہ بیگ -

تمنیق الحار المہملہ

شحم الرح - بسکون لام و فتح میم و سکون را مہملہ و حار مہملہ م خطمی بری

تمنیق الرار المہملہ

شحم البقر ع بسکون لام و فتح موحدہ و قاف ف پیہ گاؤ ل پیہ بط
شحم الخنزیر ع بسکون لام و کسر خار معجمہ و سکون نون و کسر زار معجمہ و سکون تحتانی م پیہ خوک خ ماخوذ از خنزیر جوان ل پیہ سگ

تمنیق الضاد المعجمہ

شحم الارض ع بسکون لام و فتح ہمزہ و سکون رار مہملہ ف پیہ زمین

تمنیق الطار المہملہ

شحم البط - بسکون لام و فتح موحدہ و سکون طار مہملہ ف پیہ قازق مسکن اوجاع -

تمنیق اللام

شحم حنظل بکسر میم و فتح حار مہملہ ثانی و سکون نون و فتح ظار معجمہ و سکون لام م مغز تم اندراین ق مسہل بلغم ش از یک دانگ

تا دو ثلث درمی یا نیم درم ص اگر از سکایت سجح او تبرسی لیس سحق کن یا شل او کتیرا او وازه قرص تنگ سازد و بسایه خشک کنن

تمنیق المیم

شحم ع بفتح اول و سکون ثانی و میم ف پیه چربی شحم هر گونه ب ق الیین خ از حیوان کامل ص آن لیموی زنجبیل م بال آمیز

تمنیق الخار المعجمه و تمنیق الرار المهمله

شخار - بضم اول و خار معجمه والف و رار مهمله م قلیه سجی

تمنیق السار

شخکاسه - ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف والف و فتح سین مهمله و خفار ها م ژاله -

شخیره - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح رار مهمله م شخار

تمنیق التحتانے

شخلی - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام م خارگیا -

تمنیق الرار المهمله و تمنیق الموحده

شراب بفتح اول و رار مهمله و الف ع خمر و نیز اطلاق کنند بر شربتها

تمنیق المثلثه

شربث ع و سریانی بفتح اول و سکون رار و فتح موحده و سکون مثلثه م فراسیون ف گندنا ے گوهی -

تمنیق الفار

شرزف بکسر اول و سکون ثانی و فتح زار معجمه و سکون فا م شب پره خفاش

تمنیق الکاف

شرزوک - ف بکسر اول و ثانی و سکون زار معجمه و فتح دال مهمله م الوی گوهی وان زردست ع رعدر -

تمنیق الکاف الفارسی

شرنگ - بفتح اول و ثانی و سکون نون م خربزه تلخ ع حنظل

تمنیق النون

شربین - بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی و نون ف درخت قطران جنسی ست از شجرهٔ صنوبر طح ی ۲ قا لبض ش یک مثقال ص انسنه ل اهل -

تمنیق التحتانے

شربتی - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و کسر فوقانی و سکون تحتانی م تخم ریحان کوچکتر -

شری - بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی ف درخت حنظل -

تمنیق السین المعجمه و تمنیق اللام

ششقاقل - بفتح اول و سکون شین معجمه ثانی با قاف و الف و ضم قاف ثانی و سکون لام م شقاقل -

تمنیق الهار

ششتره بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثانی فوقانی و فتح رار مهمله مهمله و هام فوة الصباغین ه مجیٹهه -

تمنیق الطار المهمله و تمنیق الهار

شطریه - بکسر اول و سکون طار مهمله و کسر رار مهمله و فتح تحتانی و خفار هام نوعے از صعتر -

تمنیق العین المهمله و تمنیق الرار المهمله

شعاریر ع بفتح اول با عین مهمله والف و کسر رار مهمله سکون تحتانی و رار مهمله ثانی ف خیارزه ه ککڑی -

شعر الجبار - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم رار مهمله و سکون لام

وکسر جیم یا موحدہ و الف و را مہملہ ثانی ف پرسیاوشان۔

شعر ع بفتح اول و سکون ثانی ف موی ہ بال ہا ی ح ۲ ق مجفف خ موی آدمی معتدل کہ سوختہ باشد ل صوف

شعیر۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف جو ط ب ی اگویند ۲ ق محلل مجلی خ سفید تازہ بزرگ دانہ فربہ ش از آب او صد درم ص ا یا زیر گرم ل ماش۔

تمنیق النون

شعر الجن۔ بفتح اول و سکون ثانی و ضم را مہملہ و سکون لام و کسر جیم و سکون نون ف پرسیاوشان۔

تمنیق البار

شد ر الصنفالیہ ع بفتح اول و ثانی و سکون و او و ضم را مہملہ و سکون لام و فتح ضاد مہملہ با قاف و الف و فتح موحدہ و خفا ہا ف بزعفران

تمنیق التحتانے

شعیر رومی۔ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر را مہملہ و ضم را مہملہ ثانی و سکون و او و کسر میم و سکون تحتانی م خندروس

تمنیق الغین المعجمہ و تمنیق التحتانی

شغالی۔ ف بکسر اول با غین معجمہ و الف و کسر لام نوعی از انگور

تمنیق الفار و تمنیق الجیم

شفلج۔ بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون جیم م کبر

تمنیق الکاف الفارسی

شفترنگ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و را مہملہ و سکون نون و کاف فارسی میوہ ایست شبیہ بشفتالو م شلیل

تمنیق الواو

شفادارو۔ بکسر اول با ثانی و الف و دال مہملہ و الف ثانی و ضم را مہملہ و سکون واو م پازہر۔

تمنیق التحتانے

شفتین بری ع بفتح اول و کسر اول و سکون ثانی و کسر فا و سکون تحتانی و کسر نون ثانی و فتح موحدہ و کسر را مہملہ مشدد و م ف مرغ بوتیمار خ کوچک

تمنیق القاف و تمنیق الرا المہملہ

شقار۔ بضم اول با قاف و الف برا مہملہ ۃ ساجی

شقر۔ بفتح اول و ثانی م شقایق۔

تمنیق القاف

شقراق ع بفتح اول و سکون ثانی با را مہملہ و الف و قاف ثانی ف مرغیست کہ کاسہ شکنک گویند و آن کلاغ سبز است۔

تمنیق اللام

شقاقل ع بفتح اول و ثانی و الف و ضم قاف ثانی ف گزر دشتی ہ پہاڑی گاجر و برائی دو دو صالی و سوالی و کاکولی و سیالی ط ح را گویند ۳ گویندی ۲ ق مبہی و مفرح و مقوی دل و کمر و مسخن گردہ و معدہ و جگر و قاطع بلغم خ زرد ہندی ش ودرم ص آملہ با عسل ل بوزیدان یا چلغوزہ یا دارچینی یا تخم زردک و در تقویت باہ حب الصنوبر۔

تمنیق النون

شقایق النعمان۔ بفتح اول و ثانی و الف و کسر تحتانی و قاف ثانی و کسر نون مشدد و سکون عین مہملہ با میم و الف و نون ف گل لالہ ط ح ی اگویند ۲ گویند ح را ق مجلی جاذب منوم

تش بیندرم ازگل ادص عبیرال شیخ۔

شقرودیون رومی۔ بفتح اول وسکون ثانی وضم راء مہملہ وسکون واو وفتح دال مہملہ وضم تحتانی واو ونون م اسقوردیون ف اہیر موج

تنسیق الکاف وتمنیق الالف

شادثا۔ بضم اول وکاف وسکون واو وما مثلثہ والف تخم گشنوت

تمنیق الموحدہ

شکب ع بفتح اول وسکون ثانی ع سم الفار ف گ موش کانی

تمنیق الجیم

شکنج۔ ف بفتح اول وثانی وسکون نون وجیم م نوعی ازما
شکونیج بکسر اول وضم ثانی و واو مجہول وفتح ہا وسکون نون م خاخسک

تمنیق الدال المہملہ

شکند۔ ف بفتح اول وثانی وسکون نون و دال مہملہ ع حرا ایز

تمنیق الکاف

شکانک۔ ف بفتح اول وسکون ثانی والف وفتح نون م سنگدانہ مرغان
شنگ ف بفتح اول وسکون نون باکاف ع سم الفار ف مرگ موش کانی ونیز طائر حکہ۔

تمنیق الکاف الفارسی

شکربرگ۔ ف بفتح اول وثانی وسکون راء مہملہ وفتح موحدہ وسکون راء مہملہ ثانی وکاف فارسی جنسی ست از شکر ہا ر رمانی

تمنیق المیم

شکرباداام۔ ف بفتح اول وثانی وسکون راء مہملہ وفتح موحدہ والف ودال مہملہ ثانی م خوبانی۔

تمنیق [illegible]

شکاعی۔ ع بضم اول وثانی والف وعین مہملہ والف مقصور در ف باد آورد ط ح ی ۳ گویند ح ای ۲ ق محلل رخ سبز تازہ ش دو درم ص عسل۔

تنسیق الکاف الفارسی وتمنیق الراء

شگار۔ ف بفتح اول وکاف فارسی والف م شغال وبضم اول م کال

تمنیق اللام

شگال۔ ف بفتح اول وثانی فارسی والف ولام م شغال وبضم اول م زکالی۔

تنسیق اللام وتمنیق الالف

شلکا۔ بفتح اول وسکون لام باکاف والف م زلوہ جونک

تمنیق الراء المہملہ

شاعفارہ۔ بفتح اول وثانی وسکون غین معجمہ با فا والف و راء مہملہ ع اصل السوس ہ ملیٹھی۔
شلیر۔ ف بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی قسمی از شفتالو م سفرنگ

تمنیق الکاف

شلتوک۔ ف بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی و واو مجہول وکاف م شالی ہ دھان۔
شلک وشلوک۔ ف بفتح اول وسکون ثانی در لغت اول وضم فوقانی و واو مجہول در لغت ثانی م زلوہ جونک۔

تمنیق اللام

شل۔ ف بفتح اول وسکون ثانی ثمریست ہندی مانند لطیم تلخ وشند فی الجملہ آن را سفرجل ہندی خوانند ہ بیل ط اخشک ۳ گرم محلل مقوی ملطف وقمع اخلاط غلیظ ومسہل در دفع ریاح حبت ملایت

عصب و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریہ مصلح عسل و مثل تا بیند رم بو برست

تشلیل - ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی م شلیلہ -

تمنیق المیم

شلجم - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون میم شلغم ح ط ر ۲ ۱

شلم - ف بفتح اول و ثانی م شلعم و بکسر اول ع صمغ -

تمنیق النون

شلون - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو م حنبتی شتاء اصل

تمنیق الہار

شلمایہ - ف بفتح اول و سکون ثانی با میم و الف و فتح م شلتیما در آب جوشانیدہ باشند -

تمنیق المیم و تمنیق الالف

شمشیرا - بفتح اول و سکون میم و کسر شین معجمہ ثانی با را و الف م اذن القار

تمنیق الفوقانی

شملیت - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی م حلبہ

تمنیق الحار المہملہ

شمح - بفتح اول با ثانی م حلزون ف سفید و مہرہ سنگہ

تمنیق الخار المعجمہ

شماخ - ف بفتح اول با ثانی و الف م شاماخ -

شلخ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام م شلغم -

تمنیق الدال المہملہ

شمشاد - ف بفتح اول با کسر اول و سکون ثانی با شین معجمہ ثانی و الف م درختے معروف است و بیری و نیز نام مرزنجوش

شلید - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی ع حلبہ منتھی

تمنیق الرار المہملہ

شمار - بفتح اول و سکون ثانی با الف ف بادیان -

شمشار - ف بکسر اول و سکون ثانی با سین معجمہ ثانی و الف و ام درخت شمشاد

شمشیر - بضم اول و سکون ثانی و کسر شین معجمہ ثانی و سکون تحتانی م قاقلہ صغار -

تمنیق الزار المعجمہ

شملیز - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی م حلبیت

تمنیق العین المہملہ

شمع - ع بفتح اول و سکون ثانی ف موم ہ مین ط مع ق متفتح ملین رخ زرد بے خلط کہ بوسے عسل ماند -

تمنیق المیم

شمام - ع بفتح اول و ثانی با الف و میم ثانی ف دستنبویہ و کچری

تمنیق الہار

شمدانہ - ف بفتح اول و سکون ثانی با دال مہملہ و الف و فتح نون و خفار ہا م عناب بہترین ورسیدہ و مالیدہ شیرین و خشک بہتر از تازہ

شمہ - ف بکسر اول و فتح ثانی م سرخیرہ بلائی -

تمنیق النون و تمنیق الفوقانی

شنبلیت - ف بفتح اول و سکون نون و فتح موحدہ و کسر لام و سکون تحتانی و فوقانی گلیست زرد رنگ بشکل و قد مانند بہار نارنج و ہمچنان شگفتہ و بوئے دارد و از آن گل را ہم نیز خوانند

تمنیق المیم

شنج - ع بفتح اول و سکون نون و جیم م نوعے از حلزون ف کوچک و گویند قصبک ط ب ی ۲ گویندر -

تمنیق الدال المہملہ

شنبلید - بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ وکسر لام وسکون تحتانی ودال مہملہ ف شنبلیت وگویند گل سوبخان ط ح ی خ سفید ستارہ

تمنیق الرار المہملہ

شنجار وشنغار وشنگار - بفتح اول وسکون ثانی باجیم والف ورار مہملہ در لغت ثانی وباقاف در لغت ثانی وباکاف فارسی در لغت ثالث م ابوخلیا گیاہیست کہ برگش سیاہ وبیخش سبز ست

تمنیق الزار المعجمہ

شنگبیر وشنگوخیر - بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی وکسر خار معجمہ وتحتانی مجہول در لغت اول وکسر واو در لغت ثانی م تر ایسکہ از درخت خرما حاصل شود ہ سیندعی وبزبان پہلو زنجبیل گویند

تمنیق الشین المعجمہ

شنبش ع بضم اول وثانی وسکون شین معجمہ ثانی خرما سبز کہ دانہ آن سخت نشدہ باشد -

تمنیق الغین المعجمہ

شنغ - ف بضم اول وثانی م شاخ گاو -

تمنیق الکاف الفارسی

شنگ - ف بفتح اول وسکون ثانی م درخیست خوش وضع کہ تنہ اش سفید وراست والمس باشد وسر ان چیز زند و چوب ان در کمان بکار آید و در خراسان غنش خوانند وبکسر اول و ثالث م ثر وقسمی از خیار کہ دراز وکج بود و در شیراز گلونہ خوانند وگیاہیست کہ در اصفہان لانہ شنگ گویند -

تمنیق اللام

شنگال - ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف فارسی ولام وسکون لام ثانی م نغمہ شنگ -

تمنیق النون

شنان - بضم وکسر اول با ثانی والف م فراسیون -

اشن - ف بفتح اول وسکون نون م گیاہیست کہ از پوستش ریسمان سازند -

تمنیق الہار

شنبلیلہ - ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ وکسر لام وسکون تحتانی وفتح لام ثانی م حلبہ -

شنذلہ - بضم اول وسکون ثانی وفتح وکسر دال مہملہ وفتح لام م تودری

تمنیق التحتانی

شنگرف زادلی - ف بفتح فارسی وسکون ثانی وفتح کاف فارسی وسکون رار مہملہ وکسر فا با زار معجمہ والف واو وکسر لام م سیریخ ہندی

تمنیق الواو وتمنیق الالف

شواصرا - بفتح اول وواو والف وفتح صاد ورار مہملہ والف ثانی ف نوعے از برنجاست طرح کی ہر درجہ -

شوکۃ البیضا ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف وہمزہ ملینہ با وفتح موحدہ وسکون تحتانی با ضاد معجمہ ف باداورد -

شویلا - بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی با لام والف م برنجاسف

تمنیق الموحدہ

شوب ع بفتح اول وسکون ثانی م عسل -

تمنیق الفوقانی

شوات - ف بفتح وضم اول با ثانی والف جانور یست

پرندہ ایست مرغابی کہ ہم در آب ہم در خشکی زندگانی کند و گوشت
پرندہ ایست سرخ رنگ کہ ہر زمان برنگی ادا و نی برآید م بوقلمون

تمیق الدال المہملہ

شواذف - بفتح و ضم اول با ثانی و الف و دال مہملہ م شواذت

تمیق الراء المہملہ

شوغار - بضم اول و ثانی مجہول با غین معجمہ و الف و راء مہملہ ف آک سفید

تمیق الزاء معجمہ

شورہ گز - ف بضم اول و ثانی مجہول و فتح راء مہملہ و خفاء ہا
و فتح کاف فارسی ع اثل ہ درخت جھاؤ -

شوشمیز - ف بضم اول و سکون ثانی و شین معجمہ ثانی و کسر
میم و سکون تحتانی ع قافلہ صغار -

شونیز - ع بضم اول و سکون ثانی و کسر نون و سکون تحتانی
ف سیاہ دانہ طح ۳ق مقطع مجلی محلل مدر ش از نیم مثقال
تا دہ درم ص کتیرا و کاسنی ل صمغ زیتون یا تخم ترہ تیزک

تمیق الطاء المہملہ

شوخط - بفتح اول و سکون ثانی و فتح خاء معجمہ و طاء مہملہ م خوشہ ارزن

تمیق العین المہملہ

شوع - ع بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و عین مہملہ ف درخت بان

تمیق الکاف

شوالک - ف بفتح اول و ثانی و الف و فتح لام م مرغی است
کہ ہر زمان برنگی نماید ع ابو براقش -

شوشنک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح شین معجمہ ثانی م شوشۂ بورہ

شوکۃ العلک - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و ضم تا
و سکون لام و کسر عین مہملہ و سکون لام ثانی م نوعی از مازریون -

تمیق النون

شوکۃ الدمن - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و ضم
فوقانی و فتح دال مشددہ و میم و سکون نون م کنگر -

شوکران - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و راء مہملہ و الف
و نون م تفت یزد و گویند کہ تخم تنگ رومی ف دوروس
طب ی ۲ق مخدر خ شیر دی ش نیم درم ص شراب صرف
ل بزر البنج و تخم لفاح -

تمیق الواو

شوشو - ف بضم ہر دو شین معجمہ و سکون ہر دو واو م انڈان

تمیق الہاء

شوکہ - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف م شکاعی -

تمیق التحتانی

شوہی - ف بکسر اول و ثانی م شبت ہ سوا القلہ بیست و
تونتش تا دہ سال باقی ماند ط ۲ گرم و خشک محلل منفتح مدر بول و حیض

تمیق الہاء و تمیق الموحدہ

شہاب - ف بفتح اول با یا و الف و موحدہ رنگ سرخ
کہ مرتبہ اول از گل کاریزہ کشند و در عربی شیر بانگ با آب آمیختہ
گویند شیر و شکر خوردنی کہ با آب آمیختہ باشد -

تمیق الجیم

شہدانج - ع بفتح اول و سکون ثانی با دال مہملہ و الف و
فتح نون م شہدانہ ف تخم بنگ طح ی ۲ق مجفف حب منی
تا سہ درم ص بریان نمودن ل بوزن آن کنجد و نیم وزن خشخاش

تمنیق الہاء

شہدانہ ۔ ف بفتح اول وسکون ثانی بادال مہملہ والف وفتح نون ع شہدانج ۔
شہنگاہ ۔ ف بفتح اول وثانی وسکون نون باکاف فارسی والف وفتح نون م زالہ ۔

تمنیق الیاء التحتانی وتمنیق الف

شیبا ۔ ف بکسر اول وسکون تحتانی باموحدہ والف افعی
شیرگیا ۔ ف بکسر اول وسکون ثانی ورار مہملہ وکسر کاف فارسی باتحتانی ثانی ہ دودھی ۔

تمنیق الفوقانیے

شیرخشت ۔ بااول وسکون ثانی ورار مہملہ وکسر خار معجمہ وسکون شین معجمہ ثانی نحیست کہ در خراسان چون شبنم بر درخت سیاہ چوب کہ درختش بے بر ونبایت صلب شد منشنید طبعم گونیدح ق مسہل صفراح شفاف مانند صمغ ش از ہفت درم تاسی درم ل یک نیمو زن آن ترنجبین یا یکوزن آن ۔

تمنیق الجیم

شیراملج ۔ بکسر اول وسکون ثانی وکسر رار مہملہ مد ہمزہ وسکون میم وفتح لام وسکون جیم ف شیراملہ چون املہ را در شیر خسیانیدہ باشند آنرا بدین نام خوانند ط ب ی ۳ گوینید ح خ آنکہ چند روز املہ در شیر خیسانیدہ باشند ش یک مثقال ۔
شیرج ۔ بکسر اول وسکون ثانی وفتح رار مہملہ وسکون جیم ف روغن کنجد و روغن شیرین ہ میٹھا تیل ط ح ر ق ملین ص فواکہ قابض ل زیت مستعمل ۔

شیرزج ۔ بکسر اول وسکون تحتانی بارار مہملہ وزار معجمہ وسکون جیم ف سپر وخفاش ط ح ی ۔
شیطرج ع بکسر اول وسکون تحتانی وفتح طار مہملہ ورار مہملہ ف سفرہ ہ چیتا ط ح ی ۳ ق مجلی منقے خ ہندے ش یک مثقال ص مصطگے یا درو یا صندل ل دہ یا بیخ کبر یا عاقرقرحا

تمنیق الحار المہملہ

شیح ۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وحار مہملہ ت در سند ط ح ی ۳ گوینید ۲ ی ۳ ق مقطع محلل خ از منی ش نیم درم ص ترمس یا شراب ریباس یا شراب اترج یا بنفشہ ل برنگ یا افسنتین رومی ۔

تمنیق الرار المہملہ

شیرنحشیر ۔ بکسر اول وسکون ثانی ورار مہملہ وفتح موحدہ وسکون خار معجمہ وکسر شین معجمہ ثانی وسکون تحتانی ثانی ورار مہملہ ثانی ف بنجیست زرد رنگ کہ از ہندوستان کشمیر خیزد ہ ہرنی ط ح ی ش از دو دانگ تا نیم درم

تمنیق الزار المعجمہ

شنابیہ العجوز ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحدہ وضم فوقانی وسکون لام وفتح عین مہملہ وضم جیم وسکون واو م اشنہ
شیراز ۔ بکسر اول وسکون ثانی وفتح رار مہملہ باالف ع ریحاق
شنبیز بکسر اول وسکون ثانی وفتح نون باتحتانی بارار معجمہ م شونیز

تمنیق السین المہملہ

شیرملس ۔ ف بکسر اول وسکون مجہول ورار مہملہ وفتح میم وکاف فارسی ع عنکبوت ۔

تمیق الکاف

شیرروق. بکسر اول وسکون ثانی با راء مهمله وضم زاء معجمه وسکون واو وقاف م شیر ریح -

تمیق الکاف

شیرخشک. بکسر اول وسکون ثانی با راء مهمله وضم خاء معجمه وسکون شین معجمه ثانی ف بید خشک و بید انگبین نیست یعنی انگبین که چون شبنم در خراسان بر درخت بید نشیند طح گویند مع ی گویند ح ق ملین ح سفید شیرین ش ۵ دم ترنجبین -

شیشاک - ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر سین معجمه ثانی وفتح تحتانی ثانی م گوسپند یکساله -

شیشک - ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر شین معجمه وفتح تحتانی ثانی م تیهو -

تمیق المیم

شلیم - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام وضم آن وسکون میم گویند دانها صلب گرد ست که بعضے سیاه و بعضے سرخ در میان کشت گندم روید و گویند یاسمین جنگلی ست طح ۲ و گویند ح ای ح ق ملطف مجلی محلل مسکر ح بزرگ و فربه ص کرزیره خشک ل جند قوتی دو رد فع قو یا گندم -

شیم - ف بکسر اول وسکون ثانی یا میم م ماهی ست قلیل رنج و عذر

تمیق النون

شیان - بکسر اول با ثانی والف ف پر سیاوشان -

تمیق الواو

شیشو - بکسر اول وسکون ثانی وضم شین معجمه ثانی وسکون واو م

تمیق الہاء

شیرابه - بکسر اول وسکون ثانی با راء مهمله والف وفتح موحده ف خشخاش طا ۲ سرد ار مجفف مولد منضج مواد رقیقه صفراوی دو درم او با شکر جهت خشونت و سرفه حار یا لبن و نفث الدم و تپ دق و حرقت مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده ش تا پنجدرم و از تخم او تا ده درم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل تا یکدرم و مداومت او مسقط اشتها و مصلحش عسل ...

شیره - بکسر اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله نوعی از بوزه که در زنگ ...

شیلانه - ف بکسر اول وسکون ثانی با لام والف وفتح نون م عناب

شیلونه - ف بکسر اول و ثانی مجهول وضم لام وسکون واو وفتح نون م لاک پشت -

شیمه - ف بکسر اول و ثانی مجهول وفتح میم م نوعی از انگور -

تمیق التحتانی

شیاف خوری. بکسر اول با ثانی والف وکسر فا وضم خاء معجمه و واو مجهول وکسر زاء معجمه وسکون تحتانی م بوی ... در ...

شیح حبشی - ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر حاء مهمله وفتح حاء مهمله ثانی و موحده وکسر شین معجمه ثانی ف فلفل سیاه -

ترتیم الصاد المهمله وتمیق الالف وتمیق الموحده

صاب - بصاد مهمله والف و موحده م حنظل و گویند شیر الحمار ست و گویند نوعے از تیوعات ست و گویند دیو دار ست -

تمیق القاف

صابون القاف - بضم موحده وسکون واو وضم نون

وسکون لام با قاف والف و نام حوکب اشنان۔

تمیق النون

صابون۔ بضم موحده م طح ی ۳ ق مفرح محرق خ کهنه حس فے کردن آب گرم و روغن کنجد و خوردن شوربا جربه با روغن مرغ ل بوره اشنان۔

تمیق الهار

صاحبه بفتح صاد مهمله والف کسر حا مهمله وفتح تحتانی وهم جزبف بر کرده کا جر

تمیق البار الموحده وتمیق الرار المهمله

صبار بضم اول با موحده والف ورار مهمله م تمر هندی۔

صبر ع بفتح وکسر اول وسکون موحده ه الیلوا و ششبر طح ای ۲ گرند م ۳ ق مجفف ومدل و مسهل خ سقوطری که بوئش نگر ماند و ابریشی بود و براق چون صمغ باشد و چون بشکند زود نرم شود و لون زعفران شود و جز بوی گوسپنده بود مطلقا نگیرد زرد باشد و ششم باشد بدترم و گویند تنها از دو درم و با دیگر مسهلات از یک دانگ تا یک مثقال حس ع کبیرال امر ا

تمیق التحتانی

صبی ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی م عصا و سناء یا سنا

تمیق الحار المهمله وتمیق الالف

صحنا ع بفتح اول وسکون حا مهمله با نون والف ماهیابه طح س ۲ گو یح ای ۲ ق مقطع مشتهی شیر کبیده م دو درم تیج از عسکد ورد و معل و آرد اسافل شیر و علتی باشد یا میز دار اراء ایقل حبت سبزدی و محرک باه کبیر الخلاه سازد واگر معده بنگر غلطه باشد با مصطگی زنگل سرخ بر بدل

حضض دور نفخ معده وتسکین۔

تمیق وتمیق الدال المهمله

صدیوند۔ بفتح اول وسکون دال مهمله وکسر موحده فارسی و تحتانی مجهول وفتح واو وسکون نون م عصی الراعی۔

صدید الحدید۔ بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وضم دال مهمله ثانی وسکون لام وفتح حا مهمله وکسر دال مهمله و ثالث و سکون تحتانی ثانی م زعفران آهن۔

تمیق الفار

صدف۔ بفتح اول و ثانی وسکون فاء سیپ و سیپی طب ای ۲ ق مجفف خ سفیدی که در آب شیرین باشد نشو از اشتعال از آب سرد م حص عسل شاخ گاو کوهی سوخته یا کهربا۔

تمیق الرار المهمله وتمیق الالف

صیران ع بفتح اول وکسر رار مهمله وسکون تحتانی با رار مهمله ثانی با الف م بادرنج۔

تمیق الموحده

صرب۔ بفتح اول وسکون ثانی و موحده ع صمغ دگوند۔

تمیق النون

صرفان ع بکسر اول سکون ثانی با فاء والف و نون م نوعی از خرما هندی سرخ فربه خرمای مکتوم و سرب یا تیر بهین نام خوانند۔

تمیق الواو

صرو ع بفتح اول وسکون رار مهمله م شوکران۔

تمیق السار

صرابه۔ بفتح اول وسکون رار مهمله والف وفتح موحده و تفا ها

حنظلی که زرد خواهد شد۔

صبرہ۔ بالفتح م شیر ترش۔

صبرہ۔ بالکسر اشتر دہ سالہ۔

صعصرہ۔ ع بفتح ہر دو صاد مہملہ و سکون راء مہملہ اول و فتح راء ثانی ب ف جرو اسک و ہمینگرتس ۔ ہد دیا نیج یا ہفت جا انجو

تشیق العین المہملہ و تمیق الراء المہملہ

صعتر۔ ع بفتح اول و سکون عین مہملہ و فتح فوقانی و سکون را

مہلہ م نوعی از بوئیدہ بربی ست ف اوسعو کاکوتی و ساتھل گیاہیست کہ بری و بستانی میباشد اقسام است و خوشبو طع ح ی ۳ ق باتریاقیت و مفتح و ملطف و محلل نفخ و ریاح و مشتہی و منقی معدہ و جگر و دیم خ کہ جگہ در رف شش از ہم سعال باکیدرم ص کرل فرتیج

تشیق العین المعجمہ و تمیق النون

صغنیس۔ بفتح اول و سکون عین معجمہ و کسر نون و سکون تحتانی وزائد مہم۔

تشیق الفاء و تمیق الراء المہملہ

صفصر۔ ع بفتح اول و سکون فاء و راء مہملہ طائریست سنکاری ف چرغ طرح ی۔

تشیق السین المہملہ

صقالیس۔ بفتح اول و ثانی و کسر تحتانی و سکون سین مہملہ گگری

تشیق و تمیق الالام

صلصل۔ ع بفتح ہر دو صاد مہملہ و سکون ہر دو لام مرغیست ۔ وغیرہ

صل۔ ع بکسر اول و سکون ثانی ف ماریست کہ افسون نمی پذیرد۔

تمیق النون

صلون۔ ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و نون نام حزوت بقلی

تشیق المیم و تمیق الوحدہ

صمغ السداب۔ بفتح اول و سکون میم و ضم عین معجمہ و سین مہملہ مشدد با دال مہملہ و الف و سداب گاگوندل در دو زن آن حلتیت

تمیق المثلثہ

صمغ الحرث۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم عین معجمہ و سکون لام و فتح میم ثانی و سکون حاء مہملہ و ضم راء مہملہ و سکون ثاء مثلثہ م حلتیت

تمیق الدال المہملہ

صمغ القباد۔ بفتح اول و ثانی و ضم غین معجمہ و سکون لام و فتح قاف و سشتہ و الف و دال مہملہ کتیرا۔

صمغ سفید۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر عین معجمہ و فتح سین مہملہ و کسر فا با تحتانی مجہول و گوند درخت کریری۔

تمیق الدال المہملہ

صمغ الصنوبر۔ بفتح صاد مہملہ با میم و سکون غین معجمہ و سکون لام و فتح صاد ثانی با نون و سکون واو و فتح موحدہ و جون مہملہ

صمغ الکنگر۔ ع بفتح لام و فتح کاف و سکون نون و فتح کاف فارسی مشہور است بہمین نام ل تیج دارشتعال نزدیک و کرین

تمیق الزاء المعجمہ

صمغ اللوز۔ ع بفتح لام مشدد و سکون واو م صمغ بادام خ سفینہ ماخوذ از درخت جوان ل صمغ عربی و کتیرا۔

تمیق الصاد المہملہ

صمغ الاجاص۔ بسکون لام و کسر ہمزہ با جیم مشدد ف ندام صمغ آلو ق منفت ہدل خ ماخوذ از درخت کمزن۔

تمیق الطاء المہملہ

صمغ البلاط ـ بکسر موحدہ بالام والف وطار مہلہ ف از سنگ ساختہ وآن چیزیست کہ از رخام سنگ سازند وگویند کہ آن معدن بہم رسد ونام مرکبیست کہ از صبر ومر وخون سیاوشان و لک از رو ت وصمغ عربی از ہر یکے جزو ی واصل مرجان وزاج از ہر یکے نیم جزو کوفتہ بیختہ باب صمغ عربی لسرشند ودر دیوار کچی سرنہند ورہا کنند تا خشک شود وہر چند کہنہ شود نیکو بود۔

تمییز الغین المعجمۃ

صمغ ـ ع بفتح اول وسکون ثانی وغین معجمہ صموغ جمع کہ ف از درخت تراویدہ گوند طع ی گویند ع ق صمغ عربی دافض البیوا خ عربی شفاف سفید صاف حب زود گداز شدہ در آب۔

تمییز الفار

صمغ الحرشف بسکون لام وضم موحدہ وکسر را مہملہ وفتح شین معجمہ م کنگری

تمییز المیم

صمغ البطم بسکون لام وضم موحدہ وسکون طار مہلہ ومیم ثانی م سقر طح ی ق یکے رم ص سفرجل کمثری ل کتیرا۔

تمییز النون

صمغ الزیتون ـ بفتح زار معجمہ مشددہ وسکون تحتانی وضم فوقانی وسکون واو م صط رکل عصارہ طراثیث یا شونیز۔

تمییز التحتانی

صمغ الجوز الرومی ـ ع بسکون لام وفتح جیم وسکون واو وکسر زار معجمہ وضم را مہملہ مشددہ وسکون واو وکسر میم وسکون تحتانی ف کہربا۔

صمغ الکمثری بسکون لام وضم کاف وفتح میم مشددہ وسکون مثلثہ وفتح را مہملہ والف مقصورہ ف صمغ درخت امرود

خ از درخت کمن ش رو مثقال۔

صمغ عربی ـ بہ بر غین معجمہ وفتح عین مہملہ ورا مہملہ وکسر موحدہ گوند درخت کیکر طع گویند ح گویند ب ی ش ق دو مثقال ص کتیرا وشراب صندل وگاسبل صمغ بادام وحب الآس

تمییز النون وتمییز الراء المہملہ

صندل احمر ـ ع بفتح اول وسکون نون وفتح دال مہملہ وکسر لام وفتح ہمزہ وسکون حار مہملہ وفتح میم وسکون را مہملہ ف صندل سرخ ہ رکت چندن ط ب ی ۲ گویند ۳ ل فوفل۔

صنوبر صغار ـ ع بفتح اول وثانی وسکون واو وفتح موحدہ وکسر را مہملہ وصاد مہملہ ثانی با غین معجمہ والف ہ درخت جید اطـ ع گویند ح ۲ ی ۳ گویند ال زفت۔

صنوبر کبار ـ ع بکسر کاف با موحدہ والف ف درخت چلغوزہ طح ار ق سمن خ تازہ برگ سفید ش نا نزدہ عدد ص جوارش سفرجل ل نر وزن از خشخاش سفید۔

تمییز الضاد المعجمۃ

صندل ابیض ـ ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مہملہ وکسر لام وفتح ہمزہ وسکون تحتانی وفتح تحتانی وسکون ضاد معجمہ ف صندل سفید ہ چندن طب ی ۲ گویند ۳ گویند یاقوت دموی عل خ مقاصری ش نیم مثقال ص جلاب شکر طبرزد ل ثنہ با جلو

تمییز الواو وتمییز الضاد المعجمۃ

صوف الارض بضم اول وسکون واو وضم فا وسکون لام مہملہ وفتح ہمزہ وسکون را مہملہ وضاد معجمہ ع فراسیون۔

تمییز الفار

صوف ـ ع بضم اول وسکون ثانی وخام بشیم طح ی
۳ ق سنجن مخفف اکال ل شعر ـ

تنبیق الفاء

صوطله بضم اول وسکون ثانی وفتح طاء مهمله لام و خفاء رهاف نوعی از حصیدر
ترقیم الضاد المعجمه تنبیق الالف وتنبیق اللام

ضال ـ ع بضاد معجمه والف ولام ف کنار ـ

تنبیق النون

ضنان ـ ع بضاد معجمه والف ونون ف میش ه بھیڑی ـ
ضاین ـ گوسپند ـ

تنبیق الباء الموحده وتنبیق الالف

ضبعه عرجا ـ ع بفتح اول وسکون موحده وفتح عین مهمله
همزه لینه وها وفتح عین مهمله ثانی وسکون راء مهمله با جیم و
الف ف کفتار ط گوشت او ح ی ۲ ـ

تنبیق الموحده

ضب ـ ع بفتح اول وضم نیز وسکون موحده ف بچه
سوسمار که اول می زاید او را حِسل میگویند بعد از ان غیدا
ق خوانند وبعد از ان مُطبح وبعد از ان حصرم وچون تمامی رسد
ضب گویند طح ی ق مُحلل رخ متوسط ص حصرم ـ

تنبیق الراء المهمله

ضبر ـ بفتح اول وثانی وسکون راء مهمله م درخت
جوز لوا ـ

تنبیق الراء المهمله وتنبیق الموحده

ضرسیا بفتح اول وراء مهمله وسکون موحده م عسل گویند خاز نشت

تنبیق الزاء المعجمه

ضرس العجوز ـ ع بکسر اول وسکون ثانی وضم سین مهمله وسکون
لام وفتح عین مهمله وضم جیم وسکون واو و زاء معجمه ف خسک

تنبیق العین المهمله

ضرع ـ ع بفتح اول وسکون ثانی وعین مهمله ف پستان
غیر انسان ه جوچی ط ب ی خ خوذ از حیوان که گوشش
نیکو بود ودر روشیر بسیار باشد ـ

ضریع ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی ف نباتی
است دریائی که بر ساحل دریای چند یابند طح ی ـ

تنبیق المیم

ضرم ـ بفتح اول وسکون ثانی ومیم م اسطوخودوس

تنبیق الواو

ضرو ـ بفتح اول وثانی وواو مجهول م نوعی از حبة الخضراء طح
ی ۲ گویند ۳ گ بیخ راق مخفف خ سبز تازه ص سفرجل

تنبیق الهاء

ضروع الکلبه ـ ع بضم اول وثانی وسکون واو وضم عین
مهمله وسکون لام وفتح کاف وسکون لام ثانی وفتح موحده
وخفاء رهاف درخت زقوم ـ

تنبیق الغین المعجمه وتنبیق السین المهمله

ضغابیس ـ ع بفتح اول باغین معجمه والف با سر موحده
سکون تحتانی وسین مهمله جمع ضغبوس است ف خیاره گکری

ضغبوس ـ ع بضم اول وسکون ثانی وضم موحده وسکون
واو ف خیار زه گویند خربزه نارسیده

تنسیق الفاء و تمیق العین المهمله

ضفدع - ع بفتح اول و سکون فاء و فتح دال مهمله و سکون عین مهمله ف غوک و بک هـ مینڈک داور نامند -

تمیق النون

صفار الجن - ع بفتح اول و ثانی لغت از کسر تحتانی و ضم راء مهمله و سکون لام و کسر جیم و سکون نون ف رسیاو شان -

تنسیق الواو و تمیق الراء المهمله

صنوبر - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون راء مهمله بلوز

تمیق النون

صومران - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و راء مهمله و الف و نون ف بید مشک گویند ریحان و گویند سپرغم هـ تلسی ط ا گرم ۲ خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رائحه او مانع و رافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن او جهت قلاع و ضماد تر کرده او با آب سرد مقوی اعضا و تخم او تعادم سموم بالخاصیت و معدل جمیع ادویه ردیه و او قاطع اسهال و جبر فرمن ... گاه دیگاه چشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فضول آن ... ورم و از عصاره و از حرم او ... درم و مدت ... هوی بو هو مصدر و مانع ص نیلوفر ل ۱/۲ در بخوبیه -

تنسیق الیاء التحتانی و تمیق النون

صیمران - ع بفتح اول و سکون تحتانی و ضم میم و راء مهمله لغت او ... ریحان

ترتیم الطاء المهمله و تنسیق الالف و تمیق الراء المهمله

طالیسفر - بفتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون تحتانی و سین مهمله و فتح فاء و سکون راء مهمله ف پوست بیخ زیتون هندی و بقول قشور هندی است ط مع گویند ۳ ق قابض ... مستقال

حس بحسل ار ربلسوس ل سنبل الطیب و نیمه وزن او سازج یا مقل یا ابهل مساوی یا چهار دانگ وزن او کمون و نیم وزن ابهل بوزن او عدمه و نیم وزن بسباسه -

تمیق السین المهمله

طاؤس - ع بضم همزه و سکون واو هـ موربط گوشت او ح ریحات غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف -

تمیق الکاف

طاخک - ف بفتح خاء معجمه ف بار درخت نیم هـ نبولی و نمکولی -

تمیق المیم

طالم - بفتح لام و سکون میم ف زرنیخ زرد

تمیق النون

طالیقون بکسر لام و ضم قاف و سکون واو ف نحاسی است مصنوعی که مدبر کرده باشند تو بال النحاسی که در کمیزگاو جبسانیده باشند

تمیق الهاء

طار طبقه - یونانی بطاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و کسر طاء مهمله ثانی و فتح قاف و ها م حب الملوک -

طایرتقه - یونانی بطاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و فتح قاف و ها م و تد

تنسیق الباء الموحده و تمیق الالف

طبنقا بفتح اول و سکون موحده با قاف و الف م خندروس

تمیق الخاء المعجمه

طبیخ ـ ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وخاء معجمہ ف خربزہ و ادویہ کہ بآب بجوشانند و بہ پزند ـ

تمیق الدال المہملہ

طبرزد بفتح اول و ثانی وسکون راء مہملہ و فتح زاء معجمہ معرب تبرزد ست یعنی نبات مصری از خلیس اول ہ الملح و نمک را [illegible] تبرزد نام نہادند از جہت سختی و صلبی ہر دو

تمیق الراء المہملہ

طبار ـ بکسر اول ثانی و الف ت نوعی از انجیر سرخ بزرگ

طباشیر ـ ع بفتح اول و ثانی و الف وکسر شین معجمہ وسکون تحتانی و راء مہملہ فسیجن طب می گویند سرد [illegible] قابض [illegible] مقوی [illegible] سعد [illegible] سفید سبک [illegible] و خرد شونده تر و دو دانگ و گویند از کیہ رم [illegible] درم [illegible] گلاب و گویند [illegible] و [illegible] و گویند ربالسوس [illegible] کافور با عصارہ [illegible] اقلیمیا [illegible] آن مغز خیار زہ و خیار و زن برزن [illegible] محروم تا گل [illegible] خشک یا تخم کاسنی با تمیز [illegible] صعتر یا تخم خرفہ و دانہ [illegible] سماق [illegible] مختوم

تمیق القاف

طباق بکسر و یا بضم اول و فتح ثانی و الف و قاف م غافث

تمیق التحتانی

طبی ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجہول ف پستان چار و پستان سباع

تنسیق التاء المثلثہ و تمیق الجیم

طثرج بفتح اول و سکون مثلثہ و فتح راء مہملہ و سکون جیم ف [illegible] چیونٹی

تنسیق الحاء المہملہ و تمیق الالف

طحارودی بفتح اول و سکون حاء مہملہ با میم و الف م شوکران

تمیق الموحدہ

طحلب ـ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم حاء و فتح لام و سکون موحدہ ف جامہ خوک [illegible] سبز دہ سوالی کہ در آبہا دیدہ بب سرد [illegible] ق [illegible] خ انچہ در آبہای شیرین روید ص [illegible] الجبال حی العالم

تمیق اللام

طحال ـ ع بکسر اول ثانی و الف ف سپرز [illegible] طحی [illegible] گویند بسبب [illegible] خود از حیوان جوان فربہ ص [illegible] روغن و سرکہ

تمیق الیاء

طحمینہ ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح نون [illegible]

تنسیق الخاء المعجمہ و تمیق النون

طخشیتقون ـ رومی بفتح اول و سکون خاء معجمہ و کسر شین معجمہ و سکون تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون ف دوائی ست کہ اہل روم پیکان را بوی زہر آلودہ کنند ـ

تنسیق الراء المہملہ و تمیق الالف

طرفا ـ ع بفتح اول و سکون راء مہملہ با فا و الف ف درخت گز ہ جہلو طرب می گویند س ع ح ب ق قابض مجفف خ انچہ از آب دور تر باشد شش نخود درم ص روغن بادام یا عسل ل عذبا جیلبار

تمیق المثلثہ

طراثیث ـ ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر مثلثہ اول و سکون تحتانی و مثلثہ ثانی ف اہل شیرین طرب می [illegible] ق قابض خ سفید ش تمثقال ص کتیرا ل نمونزن پوست مرغ بریان [illegible] یکی وزن آن عنصر و دیگری ضمغ عربی با جلنار یا حبت البلوط

طرثوث ـ بفتح اول و سکون ثانی و ضم مثلثہ و سکون واو و

سطح ثانی م درخت اشق و گویند اشترغار۔

تمیق الجیم

طرسیوج - بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و ضم تحتانی و سکون واو و جیم ف ماہی دریائی۔

تمیق الخاء المعجمہ

طریخ - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و خاء معجمہ ف نوعی از ماہی کوچک م شاہ ماہی طح سی ق مقطع خ تازہ ص روغن سرکہ ل ماہی نیک۔

تمیق السین المہملہ

طرنجوانس - یونانی بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم جیم و سکون واو با میم و الف و کسر نون ثانی و سکون سین مهمله ف برباد و شان

تمیق الشین المعجمہ

طراغوریعان - یونانی بفتح اول و ثانی و الف و ضم غین معجمہ و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون تحتانی با غین معجمہ ثانی و الف ثانی و کسر تحتانی ثانی ف پودینہ کوہی۔

تمیق القاف

طرخشقوق - بفتح اول و سکون ثانی و فتح خاء معجمہ و سکون شین معجمہ و ضم قاف اول و سکون واو ف کاسنی بری طح ی ق بفتح شش مثقال ص سکنجبین ل زراوند

تمیق النون

طرخماطیقون - یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح خاء مهمله یا با خاء معجمہ با میم و الف و کسر طاء مهمله ثانی و سکون تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون ف نوعے از سرمہ یا داروی چشم

طرخون - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم خاء معجمہ و سکون واو و نون م طرخونی ف عاقرقرحا بستانی طح سی ح ق مخدر خ تازہ بستانی ص کرفس ل زر تخدیر فم حل ح

طردولیون - رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر دال مهمله و سکون تحتانی و ضم لام و سکون واو و نون م سیسالیوس

طرنجبین - بفتح اول و ثانی و سکون نون و فتح جیم و کسر موحدہ و سکون تحتانی ف ترانگبین۔

طردقوقون - یونانی بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم ہر دو قاف و سکون ہر دو واو م زعرور۔

طروفیون - یونانی بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو ثانی ف لبستان افروز خوانند۔

طریفان - یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی با غین معجمہ و الف و نون ف تخم معصفر بری بشیرازی انگریز گوینید۔

طرنفلین - یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح فاء و ضم و فتح لام ف اسم مشترک است جند بیدستر و برباخنفی و شعب ہ کوہی حرم

طرنفان - گویند قسم طمر بری است۔

طریتوون - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم تاء و سکون واو و نون ف تبادر

طربقون - نباتیست بقدر شبری و برگش شبیہ پیل و از آن غلیظتر۔

تمیق الہاء

طربیلہ - بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحدہ و سکون تحتانی و فتح لام و خفاء ہا م طربلین۔

تمیق الفاء و تمیق اللام

طفشیل - م بکسر اول و سکون فاء و کسر شین معجمہ و سکون تحتانی و لام

ف عدس مقشر که با سرکه پخته باشند۔

تنسیق اللام و تمیق الالف

طلاء۔ ع بکسر اول الف و لام والف خمیری کشمش سبز معنی زوزنیر دارد و کتاب رقیق بالیند ساخته

طلیسا بفتح اول و کسر لام و سکون تحتانی با سین مهمله و الف فنزعی ازحمنه یونی مکنا

تمیق الحاء المهمله

طلح۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و حاء مهمله م موزه کیلا۔

تمیق العین المهمله

طلع۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و عین معروف اول بیخوره باکه بهار خرما گویند طب ای ۲ر ق مجفف ممسک ص ن ص عسل ل کمثری

تمیق القاف

طلق۔ ع بفتح اول و سکون ثانی م کوکب الارض ه ابهر کنڈ بعول طب ای ۲ر ق فابحر خ ب ای ممسک ب ق ش غ ث ن منفاط ص م غ ف اگر بر ملیں طین قیمولیا

تنسیق المیم و تمیق الالف

طمرا۔ رومی بفتح اول و سکون میم با راء مهمله و الف بیخ آجیره ازند۔ طمطر الکبیر بر دو طاء مهمله و سکون میم م سماق د تن تینیک

تنسیق الواو و تمیق الموحده

طوب بضم اول و سکون واو بلغت اہل ف خشت پخته۔

تمیق الطاء المهمله

طوط۔ ع بضم اول و سکون ثانی و طاء مهمله ثانی ف پنبه

تمیق النون

طوطاقاغیرون۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی با طاء مهمله ثانی والف و قاف و فتح همزه و سکون غین معجمه و کسر راء مهمله ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون ع بسان جیلی م خلیمو

طولیدون۔ رومی بضم اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی و ضم دال مهمله و سکون واو ثانی ع عنب الثعلب

تمیق الهاء

طوازه۔ یونانی بفتح اول و ثانی والف و فتح راء مهمله و هاء ف ثمره بیش

تنسیق الهاء و تمیق الفاء

طهف۔ بفتح اول و سکون ها و فاف ذرت یا طعامی است که از ذرت یعنے از جوار سازند۔

تنسیق الیاء التحتانی و تمیق الالف

طیا۔ یونانی بفتح اول با تحتانی والف ف نوشادر۔

طین قیمولیا بکسر اول و سکون ثانی و کسر نون و فتح قاف و سکون تحتانی ثانی و ضم میم و سکون واو و کسر لام با تحتانی والف ف سنگ رخام طین مصری۔

تمیق الموحده

طیب العرب۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون لام و فتح عین مهمله و راء مهمله و سکون موحده م اذخر۔

تمیق الفوقانی

طین الحکمت۔ ع بکسر اول و سکون تحتانی و ضم نون و سکون لام و کسر حاء مهمله و سکون کاف و فتح میم و سکون فوقانی ف گل حکمت و آن مرکبی است۔

تمیق المثلثه

طیبوث۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم [illegible] منتشر ف [illegible] ازدرایرع [illegible]

تمییق الجیم

طلیوح بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو و جیم ف تهوه بود نا ط مع خ فربه کند و رفصل خریف گیرند-

تمییق الراء المهمله

طلین احمر ع بکسر اول سکون ثانی و کسر نون و فتح همزه و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله ف گل سرخ آنرا مغره نیز گویند که

طلین اخضر ع بفتح همزه و سکون خاء معجمه و فتح ضاد معجمه ف نیل

طلین اصفر ع بفتح همزه و سکون صاد مهمله و فتح فا هم طلین الصفیم است زرد تیره رنگ که هندوان در نقشه بکار برند هیوری

تمییق السین المهمله

طلین ساموس بسین و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله مرکب است ساموس آن نام مقام گل مختوم است ط مع خ ب

تمییق المیم

طلین مختوم ع بفتح میم و سکون خاء معجمه و ضم فوقانی و سکون واو ف گل مختوم گل سرخ رنگ است بغایت املس لزج مع ح ب ق نافع مفرح و مقوی دل و حابس خون و دل ش دو درم آن تریاق بدل آن دو و قسمی خون مغره با طین ارمنی که بجون زرد و سرخ باشد بحرق اگر بوی شبت دهد و یا ب جسید -

تمییق النون

طیطان - سریانی بکسر اول و سکون ثانی با طاء مهمله ثانی و الف و نون ف گندنا صحرائی -

طیلافیون - یونانی بفتح اول و سکون ثانی با لام و الف و فتح فاء و ضم تحتانی ثانی و سکون واو و نون ف نوعی از حی العالم

طلین ع بکسر اول و یاء ن ثانی ف گل و مثی ط مع مع کلها ب مع ق مجفف ش یک درم مص شهد بدل از بعضی بسیجه

تمییق التحتانی

طلیقی و می - بکسر اول و سکون تحتانی و کسر قاف و سکون تحتانی ثانی م ولدی

طلین ارمنی - بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و سکون نون و یای ف گل ارمنی گلی است تیره رنگ ط ب مع ی خ در وی ای ل بعد از سحق چون بزبان نهند بچسبد ص گلاب بدل طلین لائی -

طلین فارسی - بفا و الف و سکون راء مهمله و کسر سین مهمله ف گل تیره توی ط ب ی خ امل بسرخی ش دو مثقال -

طلین قبرسی بضم قاف و سکون موحده و فتح راء مهمله و کسر سین مهمله گلی است سرخ گلگون که چون در زرد به مانند سرخی او و زرد بماند چون بشکنند در اندرون وی رنگها و زرد بود چون بر زبان نهند بغایت بچسبد بدل طلین مختوم -

طلین نیشاپوری - بکسر نون و سکون تحتانی با شین معجمه و الف و ضم موحده و سکون واو و کسر راء مهمله گل کلول و گل خراسانی و آن را خام و بیریان کرده بخورند و بدان تنقل نمایند ش از یک درم تا دو مثقال -

ترقیم الظاء المعجمه و تمییق الباء الموحده و تمییق التحتانی

ظبی ع بفتح اول و سکون موحده و تحتانی ف آهو ده برن مرگ -

تمسیق الفاء و تمییق الالف

ظفر ا بفتح ظاء معجمه و سکون فا با راء مهمله و الف ف بودنه بری

تمییق الزاء المعجمه

ظفیرۃ العجوز ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح رار مہملہ و ضم فوقانی و سکون لام و فتح عین مہملہ و ضم جیم و سکون واو و زار معجمہ ف خار خسک ـ

تمییز الفار

ظفیرہ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح رار مہملہ و خفار نام پودینہ بری ـ

تمییز اللام و تمییز الفار

ظلف ـ ع بکسر اول و سکون لام و فا ـ سم گاو و گوسپند و آہو ہ کھر ط ب ی ۳ ق مجفف خ سخت حص ل اشاخ و سوختہ مجموع آن مسہل زرد آب و ضماد ش با شراب جہت گزیدن ہوام و با عسل جہت نقرس و درد مفاصل نافع

تمییز المیم

ظلیم ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی نام میم ف نر شترمرغ

تمییز الیار التحتانی و تمییز النون

ظلیان ـ ع بفتح اول و تحتانی و الف و نون ف یاسمین بری کہ گل کم جکنارہ جالی چہی ط ح ی ا ہ ق محرق کلی حص روغن گل ل و فلی غنبصل ـ

ترقیم العین المہملہ و تمییز و تمییز الالف

عاقر شمعا ـ بعین مہملہ و الف و کسر قاف و سکون را مہملہ و فتح شین معجمہ و سکون میم با عین مہملہ ثانی و الف م شنکار ـ

عاقر قرحا ـ ع بعین مہملہ و الف و فتح ہر دو قاف و سکون ہر دو رار مہملہ با حار مہملہ و الف ہ اکر کرا ط ح ی ۳ ق محلل جاذب ملطف خ تیز محرق گزندہ زبان فربہ غلیظ

و بعد از شکستن و بود لش سفید باشد غش و دانگ تا گویند از دو درم تا سہ درم حص موبج با ریب السوس ل درغر غرہ نفع دہد و در عر ضہا ـ معدہ را سن یا د از فلفل و عسل و گویند شیطرج ـ

تمییز الجیم

عاج ـ ع بسکون جیم ف دندان فیل ہ ہاتھی دانت ط ب ی ق مجفف خ سفید با کب ش نیم درم از نشارہ او حص لب الصنوبر ل شاخ بر ـ

تمییز اللام

عاقول ـ بعین مہملہ و الف و ضم قاف و سکون واو و لام ف درخت سلاج ہ سال ـ

تمییز و تمییز البار الموحدہ

عب ـ بفتح اول و موحدہ و سکون موحدہ ثانی ف مکیجہ موم تمر کا گنج ـ

تمییز الرار المہملہ

عبہر ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح ہا و سکون رار مہملہ ف نرگس

عبیر ـ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی م زعفران ـ

تمییز الطار المہملہ

عبیط ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و طار مہملہ ف سینہ بیٹھے

تمییز التار الفوقانی و تمییز المیم

عتم ـ بضم اول و سکون فوقانی و میم ف زیتون کوہی ط ح ی ا ق قابض ـ

تمییز الجیم و تمییز الموحدہ

عجب ـ بفتح اول و سکون جیم ع حب النیل ت
عجم الذبیب ع بفتح اول و ثانی و ضم میم و سکون لام و فتح زار معجمه مشدده و کسر موحده اول و سکون تحتانی م دانهٔ مویزه داکھ کے بیج طب ا ی ۲ ـ

تمیق الذال المعجمه

عجالدو عجلد ـ بفتح اول و ثانی و الف و کسر لام و سکون دال مهمله در لغت اول و ضم اول و سکون ثانی و فتح لام در لغت ثانی ف شیر خیرات شده ـ

تنسیق الدال المهمله و تمیق الالف

عدرنا ـ سریانی و بقولی یونانی بفتح اول و ثانی و دال مهمله و سکون رار مهمله با نون و الف م کندش ـ
عدس الماسع بفتح اول و ثانی و ضم سین مهمله و سکون لام با میم و الف ممدوده ف سبزی است مانند دانهٔ عدس که بر روے آب مثل رنگ پیدا مے شود ـ

تمیق الرار المهمله

عدس مر بفتح اول ثانی و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون رار ف مشک تلخ ل نیموزن و انہ خنظل دو وزن عدس یا دکھ جہانی

تمیق السین المهمله

عدس ت ع بفتح اول و ثانی و سکون سین مهمله ف نبو لہ ده علہ سوط مع گرینج س ی ۲ پوست اوج ا مقشر ب ۲ گرینداے ۲ ق لفاخ خ سپید بهن که نیم پخته شود و در آب یاده شود وصر رانیانه و حتل باشد یا اقلی ـ

تنسیق الذال المعجمه و تمیق الهاء

عذبهع بفتح اول و سکون ذال معجمه و فتح موحده و جهار یا م حزانرج و ثمرة الطرفاه چھوٹی مائین ـ

تنسیق الرار المهمله و تمیق الالف

عرطنیثا ـ بفتح اول و سکون رار مهمله و فتح طار مهمله و کسر نون و سکون تحتانی با مثلثه و الف ف جوزکا اشنان ل زراوند طویل ـ
عروق حمرا ـ ع بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر قاف و ضم حار مهمله و سکون میم با رار مهمله ثانی م فوه درونا س ه مجیٹھه ـ

تمیق الموحده

عرطب ـ بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمله و سکون موحده م خشک

تمیق الرار المهمله

عرار ـ ع بفتح اول و ثانی و الف و رار مهمله ثانی م بابونه ـ
عرعر ـ بفتح هر دو عین مهمله و سکون هر دو رار مهمله ف سرا کوهی درخت د ہل طح س ی اق ملطف خ سرخ نو ش نیم مثقال ص بلوط ل جوز السرو ـ
عرق الکافور ـ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم قاف و لام با کاف و الف و ضم فار و سکون واو ف زرنباد ـ
عروق الشجر ـ بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم قاف و فتح شین معجمه مشدده و جیم و رار مهمله م کند و گویند عروق الصباغین
عروق الصفر ـ ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم قاف و کسر صاد مهمله مشدده و سکون فا و رار مهمله ثانی و آن دو نوع است بزرگ او زرد چوبه و خرد وی مامیران ف زرد چوبه هلد و هلدی ط ح ی ۲ گویند ۲ ق محلل اخ مدر خ سخت شکننده ش نیم درم ص قرص کافور ل نیموزن مامیران یا نیم وزن عاقرقرحا ـ

تمیق السین المهمله

عرق الیبس - ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر قاف نا بحلق والف وکسر موحده وسکون سین مهمله ف زنگباری -

تمیق الضاد المعجمه

عرمض - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم وسکون ضاد معجمه ف زنگ وسبزی که برآب بهم رسد -

عروق ابیض - ع بضم اول وسکون ثانی وواو وکسر قاف وفتح همزه وسکون موحده وفتح تحتانی م بوزیدان -

تمیق الفاء

عرصف - بفتح اول وسکون ثانی وفتح صاد مهمله وسکون فاء م کمافیطوس ف ماش دارو -

عرف نجدی - بضم اول وثانی ع قصب ف نے -

عروق الاصف - ع بضم اول وثانی وسکون واو وضم قاف وسکون لام ومد همزه وفتح صاد مهمله ف پوست بیخ ط ح بیخ باریک ش نیم مثقال ص ع سل ل دراد ویه سیر زجهار دانگ وزن آن تلقیت با سکنجبین -

تمیق القاف

عروق - ع بضم اول وثانی وسکون واو ف بیخها -

تمیق الکاف

عروسک - ع بضم اول وثانی وسکون واو وفتح سین ه بیربهولی -

تمیق المیم

عرصیم - یعنی بکسر اول وسکون ثانی وکسر صاد مهمله وسکون میم ف انبجات -

عروق دابرهم - بدال مهمله والف وسکون راء مهمله وکسر ها وفتح راء مهمله ثانی وسکون میم ف بیخ نهکله -

عرهم - بالضم اول وتعجیل بفتح اول وسکون ثانی میم ف نوعی از ماهی -

تمیق النون

عرن - بفتح اول وثانی وسکون نون ف چیزیست که زیاده میشود وظاهر میگردد وزیر زانو وسم اسپ پیدا شود ع الخطم السبق ه گھوڑے کا پر -

عروق الصباغین - ع بالضم اول وثانی وسکون واو وضم ثانی وفتح صاد مهمله با موحده مشدده والف وکسر غین معجمه وسکون تحتانی ف زردچوبه -

تمیق الهاء

عروسک وربرده - ف بضم اول وثانی وسکون واو وفتح سین مهمله وکسر کاف وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله ثانی وفتح موحده فارسی وسکون راء مهمله ثالث وفتح دال مهمله ثانی وخفا ه م کاکنج -

تمیق التحتانی

عرفج بری - بفتح اول وسکون ثانی وفتح فا وکسر جیم وفتح موحده وکسر راء مهمله مشدده وسکون تحتانی م ساذج -

تمیق الزاء المعجمه وتمیق الراء المهمله

عزراغیر کبیر - بضم اول وفتح زاء معجمه وسکون تحتانی وضم راء مهمله وفتح صاد مهمله مشدده وکسر غین معجمه وسکون تحتانی ثانی وکسر راء مهمله وفتح واو وکاف وکسر باء موحده وسکون تحتانی ثالث م فنطوریون دقیق وغلیظ -

تمیق السین المهمله وتمیق الدال المهمله

عسل النحل العطرزدہ بفتح اول و سین مہملہ و ضم لام و سکون لام ثانی و فتح قاف و صاد مہملہ و کسر موحدہ و فتح دال و دال مہملہ موحدہ ثانی و سکون رار مہملہ و فتح زار معجمہ و سکون دال مہملہ ہم شیرہ مشکر و شیرہ نباتات ہ رس طرح ر -

عسل وادد - بکسر لام با دال مہملہ والف و ضم ہمزہ و سکون دال ہم قوا و ہمزہ لمینہ با میم والف و کسر میم ثانی و سکون تحتانی با مثلثہ والف ثالث ہم شیاف ایضاً طب ہی اح رزد سبک ل حضض یا پشش در بند ہی -

تمیق اللام

عسل النحل - ع بفتح اول ثانی و ضم لام و فتح نون مشدد و سکون حار مہملہ و لام ہم شہد مو بہ طرح ی ۲ ق مرل کلی او ساخ صادق الحلاوت خوشبوی پید سرخی ال ریعی بعد ازان صیغے شن دوا قبہ و در معجون داخل اودیہ بار ص انار رو بوما کم و حامض اتح زفل اسا سفیخ پزین

تمیق التحتانی

عسل البنی - بفتح لام ثانی و موحدہ و کسر نون ہم سیعہ سائلہ -

تمیق الشین المعجمہ و تمیق الرار المہملہ

عشر - بالضم اول و سکون شین معجمہ و رار مہملہ از یتوعات است درخت الکہ طرح ہی ۲ ہ ق از شکم اود و دہ رحم شستن در آب سرد ل شیرم -

تمیق القاف

عشرق - بالضم اول ثانی و سکون رار مہملہ ف - مردار سنگ

تمیق الہاء

عشقہ - بالفتح اول و کسر ثانی و فتح قاف و ہا ست نوعی از لبلاب

تمیق الصاد المہملہ و تمیق الالف

عصارہ ماميثا - ع بالضم اول با صاد مہملہ و الف و فتح رار مہملہ

تمیق الموحدہ

عصاب - بالضم اول با ثانی و الف و موحدہ ہم شیطرج -

عصب - بفتح اول و ثانی و سکون موحدہ ف پاہ اسس و پیہ -

تمیق الفوقانی

عصارہ غافت - بالضم اول با ثانی و الف و فتح رار مہملہ و ہمزہ لمینہ با غین معجمہ و الف و سکون فار فوقانی ف فشردہ غافت ل یک مثقال استمین ش یک مثقال

تمیق المثلثہ

عصارہ طرایث - بہمزہ لمینہ او فتح طار مہملہ و رار مہملہ و الف و کسر و سکون تحتانی و مثلثہ ثانی ف فشردہ طراثیث ل عصارہ قرط ابلح

تمیق الجیم

عصارۃ البنج - ع بالضم فوقانی و سکون لام و فتح بار موحدہ و سکون ف افشردہ ترہ البنج ل عصارہ عوسج -

تمیق الدال المہملہ

عصارہ حشیشا شراب اسود - بہمزہ لمینہ او فتح ہمزہ و خار معجمہ و سکون شین معجمہ اول و کسر ثانی و فتح ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح واو با دال مہملہ ف افیون -

تمیق الرار المہملہ

عصفر - ع بفتح اول بضم تر و سکون ثانی و فتح فا و سکون رار مہملہ ف گل کافشہ کسم بجولنا طرح می ۲ ق مجلی خ سرخ فو -

[illegible]

ص روغن بنفشہ ل زہرۃ الالمیج یا اُردِ سفرجل

عصفور - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم فا و سکون واو و را مہملہ ف گنجشک ہ خانگی چڑیا دگر گریا طرح ی س خ فرز صیدی

تمیق الزار المعجمہ

عصارۂ شجرۃ الجوز - بفتح شین معجمہ و جیم و را مہملہ و ضم فوقانی و سکون لام و فتح جیم ثانی و سکون واو ف افشردۂ درخت گردگان ل مرزنجوش -

تمیق السین المہملہ

عصارۃ السوس - بضم فوقانی و سین مہملہ مشدد و سکون واو و سین مہملہ ثانی م رب السوس لشہ از ری آب خشک شدہ مہک طر معرح ر -

عصارۂ انبر باریس - بفتح ہمزہ و سکون نون و فتح موحدہ و سکون را مہملہ ثانی و موحدہ با الف و کسر را مہملہ ثالث و سکون تحتانی ف افشردۂ زرشک ل دو وزن آن زرشک منقی -

عصارۂ لحیۃ التیس - بکسر لام و سکون حا مہملہ و فتح تحتانی و ضم فوقانی و فتح فوقانی مشدد ثانی و سکون تحتانی ثانی ف افشردہ درخت سریس شاخ تازہ ل آقاقیا -

تمیق الظار المعجمہ

عصارۃ القرظ - بسکون لام و کسر قاف و سکون را مہملہ ہم اقاقیا

تمیق اللام

عصارۃ المثلث - ع بسکون لام و کسر میم و سکون مثلثہ و لام ثانی ف عصارۃ السوس م رب السوس -

تمیق النون

عصارۂ افسنتین - بفتح ہمزہ و سکون فا و فتح سین مہملہ و سکون نون و کسر فوقانی و سکون تحتانی و نون ثانی ف افشردۂ افسنتین ص ریوند چینی ل سہ وزن آن از ورق آن

عصارۂ شقائق النعمان - بفتح شین معجمہ و قاف با الف و کسر تحتانی و ضم قاف ثانی و فتح نون مشدد و سکون عین مہملہ و میم و الف ثانی ف افشردۂ لالہ ل عصارۂ بخور مریم -

تمیق الحار

عصبہ - بضم و فتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و خفا رہا م ریحان سلیمان گویند لبلاب -

عصفیرہ - بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا و سکون تحتانی و فتح را مہملہ و ہا ف خیری زرد -

تمیق التحتانی

عصی الراعی - ع بفتح اول و ثانی و الف مقصورہ و را مہملہ مشددہ و الف و کسر عین مہملہ و سکون تحتانی ف ستہ لال ساگ طب ۲ ی ۳ گویند برخ لبستانی سرخ مائل بسیاہی ص صندل ل عنب الثعلب -

تمیق الضاد المعجمہ و تمیق الفوقانی

عضات - بفتح اول و ضاد معجمہ و الف و فوقانی ف بر درختیکہ خارناک بر وآن را باین نام خوانند -

تمیق السین المہملہ

عفرس - بضم اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ و سکون سین مہملہ اہل فارس خطمی بری خوانند -

تمیق اللام

عضل ـ ع بفتح عین مهمله وضاد معجمه مفتوحه ولام هم عضله ف شنگ ماهیک گویند چیزیست در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضاء محرک آن میباشد و بحسب تعدد حرکت اعصاب تعدد آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشاءات ط گرم و تر ص ادهان و اباز یر معتدله ـ

تمیق الساء

عضابه ـ بفتح اول و ثانی و الف و فتح تحتانی م عنب ـ

تمیق الطاء المهمله و تمیق الموحده

عطب ـ ع بضم اول و طاء مهمله و سکون موحده ف پنبه

تمیق الدال المهمله

عطارد ـ بضم اول با ثانی و الف و کسر راء مهمله م سنبل رومی ـ

تمیق اللام

عطفل ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح فاء و سکون لام بید خشک

تمیق الطاء المهمله و تمیق المیم

عظلم ـ ع بفتح اول و ثالث و بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام ف درخت نیل ـ

عظم ـ ع بفتح اول و سکون ثانی ف استخوان ه ہاڑ ط ب ی ۲ ق مجفف خ سخت کلوا ک ص بزر قطونا ل صدف

تمیق الساء

عظایه ـ ع بفتح اول با ثانی و الف و فتح تحتانی و الف جیوانیست مانند سام ابرص گویند زاو را و ذکرست ه ماده او را ده فرج ـ

تمیق الفاء و تمیق الصاد المهمله

عفص ـ ع بفتح اول و سکون فاء و صاد مهمله ف مازو ه ماجو پھل ط ب ۲ گویند ای ۳ گویند ۲ ق قابض م مقبض خم

سبز بے سوراخ ش یک درم ص لب صنوبر ل حب بلوط و ثمرة الطرفا و قرظ و حب الآس و قشور الرمان و بلبلج اصغر و دوای همه مانند یکدیگر اند در طبیعت ـ

تمیق القاف و تمیق الموحده

عقاب ـ ع بضم اول با قاف و الف و موحده ف الدواله ط ح ی ـ

عقرب ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله ف کژدم ه بچھو ط ب ی ق شکننده سنگ مثانه خ نزاں ضعیف ولاغر از آن ده باشد و نیش او سطبر ش از سوخته او یک دانق ص دم الحلتیت و گل ارمنی و تخم کرفس ل جهت حصا خون تعبیه

عقید العنب ـ ع بفتح اول و کسر قاف و سکون تحتانی و ضم دال مهمله و سکون لام و کسر عین مهمله و فتح نون ف دوشاب انگور

تمیق الراء المهمله

عقار ـ ع بضم اول با ثانی و الف م خمر ف شراب

تمیق القاف

عقعق ـ ع بفتح عینین و سکون قافین ف کالجه ه کوا ح ای سیاه از طیور معروفه و از کلاغ ابلق که جلکتر و خوش منظر تر ـ

عقیق ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف سنگیست مشهور ط ب ی ا ق مجفف خ یمنی بسیار سرخ شفاف ش نیم درم ص تخم کدو و کتیرا ل کهربا ـ

تمیق المیم

عقار ادم ـ بضم اول با ثانی و کسر راء مهمله و همزه و فتح دال مهمله ع مقام ت

تمیق النون

عقارکوهان رومی بضم اول و ثانی و فتح کسر رار مهمله و ضم کاف و واو مجهول با ها و الف ثانی و نون هم عاقرقرحا۔

عقربان بفتح اول و سکون ثانی و فتح رار مهمله و موحده و الف و نون هم اسقولوقندریون ف زنگی دانه۔

تمیق التحتانی

عقرب بحری ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح رار مهمله و کسر موحده اول و فتح موحده ثانی و سکون حار مهمله و کسر را مهمله ف کژدم دریائی و آن ماهی است که بر سر وی خاری بود که بدان می زند و بگزده سبتی ثعلبی۔

تسیق الکاف و تمیق الموحده

عکوب ۔ ع بفتح اول و ضم کاف و سکون واو و موحده هم کنگر۔

عکرب ۔ بفتح عین و سکون کاف و فتح رار مهمله و بار موحده هم نوعی از خرسف بری است۔

تمیق الفوقانی

عکر الزیت ۔ ع بفتح اول و ثانی و ضم رار مهمله و فتح زار معجمه مشدده و سکون تحتانی و فوقانی دردی زیت خ کهن۔

تسیق الراء المهمله

عکبر ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون رای المهمله ف مومیائی نحلی الشیرازی بر برد گویند و سنج الکزهین است ش یک مثقال تا دو مثقال۔

تمیق السین المهمله

عکرس ۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح رار مهمله از نب

تمیق اللام

عکلک ۔ ع بفتح اول و ثانی و سکون کاف ثانی هم سعد

تمیق الصاد

عکنه ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و ختم ها هم سوتجان

تسیق اللام و تمیق الموحده

علیق الکلب ۔ ع بضم اول و فتح لام و سکون تحتانی و ضم کاف و سکون لام ثانی و فتح کاف و سکون لام ثالث ف درخت سگ لیخ عصا ده و گره دار آن تفتیح کند کند الی سده المعد

تمیق الثلثه

علث ۔ بکسر اول و سکون ثانی و ثلثه ف گندم شامی

تمیق السین المهمله

علک یا الیس ۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر کاف با تحتانی و الف و کسر موحده هم علویاست و آن نوعی از راتینج است ف زنگباری۔

علوفس بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر فا ع حباده جرز

علس بفتح عین و لام و سین بعلف گندم که علاس رومی

تمیق الطار المهمله

علک الانباط ۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف و سکون لام و فتح همزه و سکون نون و فتح موحده و الف صمغ البطم هم سقز و صمغ درخت خنجک طرحی که گویند ب ق منقی محلل خ زرد معتدل القوام لقدر تبع ص مفتح ضد بنیخ مو دل المثلی

تمیق القاف

علق ۔ ع بفتح اول و ثانی و سکون قاف زلوطب این جانور سبز خ انجه در آب شیرین میباشد ص مانند خاکستر آن مجفف اجزاء سین

علیق - ع بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی و قاف ف بی رد ولیپیر ازی ثمرت سه تحمل ط ب ا ی ۲ ق قابض خ تر ونده تش ازبیخ او ده درم ص بیخ مهمل ل شگوفه انار

تمیق الکاف

علک - ع بکسر اول وسکون ثانی وکاف ف هر صمغی که توان خایند

تمیق المیم

علقم - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون میم م حنظل و گویند قثاء الحمار و هر چه تلخ بود و آن را علقم خوانند

علک البطم - ع بکسر اول وسکون ثانی وضم کاف وسکون لام ثانی وضم موحده وسکون طاء مهمله م سقز گویند صمغ درخت بطم است ط ۲ گرم ۲ خشک ص عسل ش یک مثقال -

تمیق التحتانی

علسی - بفتح اول وثانی وکسر سین مهمله وسکون تحتانی م صبر

علک بغدادی - بفتح موحده وسکون عین معجمه با دال مهمله والف وکسر دال مهمله ثانی م سنگ خ سفید مائل بزردی

تمیق المیم وتمیق الجیم

علمج - بفتح اول وسکون میم وفتح لام وسکون جیم ف نوعی از خربزه که پوست او سرخ و سبز بود و او را بجهت با تخم خورند م خربزه زمستانی -

تمیق الدال المهمله

عمزد بفتح اول وسکون میم وفتح زاء معجمه وسکون دال مهمله ف کرفس

تمیق الراء المهمله

عمار بفتح اول وثانی مشدد والف وراء مهمله ف مورد

تمیق النون وتمیق الالف

عنقا - بفتح اول وسکون ثانی با قاف والف م سیمرغ

تمیق الموحده

عناب - ع بضم اول با ثانی مشدد والف وموحده ف جیلان وسیلان وه ولایتی بیر ط ۲ ع گرم خ تر او را گویند ب ا ق ملین ح جرجانی تازه گرم نا خورده شیرین ش ز ۲۰ عدد بطبوخ تا ۲۰ عدد ص شکل ل کشمیش یا مویز منقی یکنیم وزن آن یا سپستان

عنب الثعلب - ع بکسر اول وفتح ثانی وضم موحده وفتح ثاء مثلثه مشدده وسکون عین مهمله ثانی مشدده وفتح لام ف روباه تربکه ه مکوه کاکنج ط ب را گویند ۲ گویند س ح راق رادع خ زرد تازه ص قند یا عسل ل سادا بران یالطباط -

عنب - ع بکسر اول وفتح ثانی وسکون موحده ف انگور ه داکه ط پوست او ب ی و گوشت او ح و دانه او ب ر ق مغذی محلل خ سپید رقیق شیرین ص جلنجبین ل ا ب

عندلیب - بکسر اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وکسر لام و سکون تحتانی ف مرغ هزار داستان -

تمیق الفوقانی

عنبروت - بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده وضم راء مهمله وسکون واو م خردل ه رائی -

عنزروت - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح زاء معجمه وضم راء مهمله وسکون واو فوقانی م انزروت -

عنکبوت - ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف وضم موحده وسکون واو کا رتسو دیر باه مکڑی ط ح ق منفسح انجه تنیده او

سفید باشد حس سرکه و روغن گل ل اسفنج۔

تمییز الدال المهمله

عنجد ـ ع بضم اول و سکون ثانی و ضم جیم و سکون دال ف دانه مویز

تمییز الراء المهمله

عنبر ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون رای مهمله
چیزیست مشهور طبع ۳ ای اق مقوی دماغ و دل خ
اشهب چرب سفید سست سبک ش دانگی ص صمغ عربی
یا بوییدن کافور و خیار ل دو دانگ ی زن آن مشک دانگ و
دانگ زعفران یا بوزن آن مشک مرو زعفران۔
عنقر بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف هم مرزنگوش۔

تمییز القاف

عناق ـ بفتح اول و ثانی و الف و قاف هم بز غاله۔

تمییز اللام

عنصل ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم صاد مهمله و سکون لام
ه اسقیل ف پیاز موش ع پیاز دشتی و کشنده موش ه کاندا۔

تمییز المیم

عندم بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله م بقم۔
عنم بفتح اول و سکون ثانی بلغت دیلم رستنی این دار داش
ه بسکر داری و گویند جلنار است که بفارسی گلنار گویند از
شاخهای درختان میرو پیدو غیر خنده است۔

تمییز الیاء

عنبه الحیه ۔ بکسر اول و فتح ثانی و ضم موحده و سکون لام و فتح
مهمله و تحتانی شدده و خفا د اف شیر از خشیان و خیر گیر گویند

تمییز الواو و تمییز الموحده

عود الصلیب ـ ع بضم اول و سکون واو و ضم دال مهمله و
فتح صاد مهمله مشدد و کسر لام و سکون تحتانی هم فاوانیا و آن
چیزیست که در گردن کودکان آویزند۔

تمییز الجیم

عود الفالوونج ـ بسکون لام یا فاو الف و ضم لام ثانی و
سکون واو و فتح دال مهمله ف شنکار۔
عود الوج ـ ع بسکون لام و فتح واو ف چوب گره بچ۔
عوسج ـ ع بفتح اول بسکون واو و فتح سین مهمله و سکون جیم
ف نوعی از علیق ست و نوعی از دام غیلان ست و چوب خشک
شود از اضریع خوانند طب ۲ ق را وعی خ بیابانی عنبر و رق
و تخم کبیر را معیقل گل اشنه یا فوفل حبت و مویهای گرم با علیق۔

تمییز الحاء المهمله

عود الریح ـ ع بکسر رای مهمله مشدده و سکون تحتانی اسمیست مشترک
بزبان شام فاوانیا و بزبان مصر ماميران و نام قشر اصل انبر باریس
و آن را بیربری و از غیس خوانند و عود الریح انبر باریس اسم خوانند
عود القرح ـ ع بسکون لام و فتح قاف با رای مهمله م عاقر قرحا۔

تمییز الراء المهمله

عود الیسر ـ بضم یای مثناة تحتانیه و سکون سین مهمله م چوب
انار عورس ست۔

تمییز السین المهمله

عود العطاس ـ ع بسکون لام و ضم عین مهمله با طای مهمله
مشدد و الف م کندش ه چھکنی۔

تمیق النون

عود بلسان ع بکسر دال مهمله و فتح موحده و سکون لام و سین مهمله والف و نون ف چوب بلسان طح ی ح ل سر خ الس سم خوشبو شن نیم مثقال ق کسر ال حب بلسان -

تمیق الرار

عود الدرفه ع بفتح دال مهمله مشدده و سکون رار مهمله و فتح فا و ها ف بیخ انگدان -

عود الحیه بفتح حار مهمله و بار مثناة تحتانیه مشدده و ها هم بابجی ... در بلاد بربر و یونان بهم میرسد شبیه بسوسن طح ۲ گرم و خشک

تمیق التحتانی

عود هندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله تانی ه اگر ... از دو چوب اساز طح ی ۲ ق مفتح مدر مقوی دماغ و دل ... منلی ش از نیم درم تا یک و نیم درم ق در قابل سرخ ل ... نشکیه ابیتین صندل زرد و در معاجین دو دانگ وزن آن ... دو دانگ وزن آن زعفران زرد دانگ وزن آن زرانیم ... مرج دیگو بند مصطگی و سنبل -

تمیق الہار و تمیق النون

عهن ع بکسر اول و سکون ها و نون ف در رو ث و تیم

تمیق الیار التحتانی و تمیق الموحده

علیسوب ع بفتح اول و سکون تحتانی و ضم سین مهمله و سکون ... و موحده هم از ادان الفار و نیز شاه زنبوران عسل ... علین الدب ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و دال ... مهمله مشدده هم چشم خرس -

تمیق الدال المهمله

عین الهدهد ع بسکون لام و ضم هر دو ها و سکون هر دو دال مهمله اسم نباتیست بافریقیه که معروفست باران الفار رومی -

تمیق الرار المهمله

عیون البقر ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم نون و سکون لام و فتح موحده و قاف و سکون رار مهمله نزد اهل مغرب و اندلس اجاص است و گویند انگور سیاه کلان که صادق الحلاوت نیست

تمیق الطار المهمله

عیدان الطبا ع بکسر اول و سکون ثانی و دال مهمله و الف و ضم نون و سکون لام و فتح موحده و سکون طار مهمله و فتح موحده ثانی و الف و طار مهمله ثانی ساکن ف چوب کست -

تمیق المیم

عیثم ع بفتح اول و سکون ثانی و مثلثه و الف و میم ف در خت چنار

تمیق النون

عیزران یهودی بکسر اول و ثانی مجهول و زار معجمه و رار مهمله و الف هم قسمی از زعرور طح ب ی ۲ ق قابض ... ری سیب و بهد ص عسل ل سفرجل -

عین ع بفتح اول و سکون ثانی مشدد چشم انگور و دیده عیون جمع عین ست و آن عضویست از اعضای معروفه حیوان ... گرم و تر ص نمک و معصفر -

عیون بکسر عین و سکون یار مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون ... نباتیست ... فتح ... در گوان کوچک ... خوشبو ...

تمیق الهاء

عیون الدیکه - ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم نون و کسر دال مهمله و تشدید و سکون تحتانی ثانی و فتح کاف و خفاء ها ف چشم خروس و آن حب سرخ و گهونگچی و رتی ط ح ی -

ترقیم الغین المعجمة و تمیق تمیق الالف

غاالوطا - یونانی غین معجمه و الف و لام و الف ثانی و ضم لام ثانی و سکون واو با خفاء طاء مهمله و الف آلت باطلاء قبطی -

تمیق الفوقانی

غافث - بفتح غین معجمه و الف و فتح فاء و تاء مثناة فوقانیه یا بکسر فاء فوقانی و بقول مثلثه نیز آمده گیاهیست خاردار که از کوهستان حوالی شیراز آورند و برگ آن دراز و عریض و طولانی و در غب ساز وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن رویند و گل آن لاجوردی رنگ دراز شکل و بار یک شاخ برازی یک گز و گل شاخ و ورق بی تلخ باشد چون صبر و آنرا اکل غافث گویند ط ح اس ب گویند مع ح ی ق ب مفتح و مقوی کبد خ فارسی که از کوهستان حوالی شیراز آرند ش نیم مثقال ص انیسون با درد ل اسارون و نیم وزن آن قسنتین -

تمیق الراء المهمله

غار - بفتح غین معجمه و الف و سکون راء مهمله مشهور است بهمین نام ط ح ی ۳ ق محلل ملطف خ ورق او و بری گند نیم مثقال ص طباشیر ل برگ سبز با شکر نیز -

تمیق الزاء المعجمه

غاز - بفتح غین معجمه و الف و زاء معجمه ف نوعی از مرغابی بزرگ جثه ط گرم و تر در بر چهار درجه -

تمیق الزاء الفارسی

غاژ - ف بزاء فارسی م چنار -

تمیق السین المهمله

غاغالسن - بفتح هر دو غین معجمه و سر زده الف بعد از کسر ثانیه و ضم لام و سین مهمله نباتیست المسن بر بوگل آن چیزی کشیده مانند گل شبت و یونانی منتن الرائحه گویند ط گرم ۲ خشک گرم

تمیق الشین المعجمه

غاش - ف خوشه غوره و حباری گر جهت تخم نگاه دارند

غاوش - ف بضم واو م غاشش -

تمیق اللام

غاسول - ع بضم سین مهمله و سکون واو م اشنان -

تمیق النون

غاریقون - بفتح غین معجمه و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و ضم قاف و سکون واو چیزیست شبیه به بیخ پوسیده هم قطر ط ح ای ۳ ق محلل و مفتح و مقطع مسهل بلغم و سوداء سفید زود ریزنده ش از یک دانگ تا دو دانگ و گویند از یک درم تا یک مثقال ص سکنجبین یا مصطکی ل در مسهلات بلغمی و سوداوی ترید دو دانگ وزن افتیمون و ده یک وزن آن خربق سفید یا نیم وزن فرفیون یا نیم وزن صبر -

غالیون - یونانی م عاقد العین نباتیست ایستاده ط گرم و خشک ۲

غاموں - نوعیست خوشبو سبز عالی گل بار زنبوت معطف یا فوت کی منجمد کننده خیر -

تمیق الواو

غاوشورـ ف بسکون واو و ضم شین معجمه و سکون واو ثانی م غاش غاد ف گاگهو ـ

تمیق الهاء

غازه ـ ف بفتح زاء معجمه و خفاره سرخی ست که زنان بر روی مالند و آن را انگلوه نیز گویند ـ

غاغه ـ غالی بفتح عین معجمه ثانی م فودنج ـ

غالیه ف بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و فتح تحتانی مرکبی ست عطر از مشک عنبر کافور و روغن بان ه ار گجبطح ۲ می ا ق ثلثین و مقوی باغ ش کمثقال ص کافور لس اللون در روغن بان ـ

تمیق التحتانی

غازی ـ ف بکسر زاء معجمه و سکون تحتانی م حرب روده ـ

تمیق الباء الموحده و تمیق الالف

غبار الرحا ـ ع بضم اول باء موحده و الف و ضم راء مهمله مشدده ثانی با حاء مهمله و الف ثانی ف گرد آسیا ـ

غبیرا ـ ع بضم اول فتح ثانی و سکون تحتانی با راء مهمله ف سنجد تمر درخت بزرگ بقدر درخت عناب طب ی ۲ گویند مع ی ر ن مابض خ الجر برگوشت فربه باشد ص فانیذ ل بندق

تمیق الموحدة الفارسی و تمیق الالف

غبک ـ ف بفتح اول باء موحده فارسی م گیاه لخ که از آن بوریا بافند

تمیق الدال المهمله و تمیق الواو

غدو ـ بفتح اول و ضم دال مهمله ف بادنجان ـ

تمیق الراء المهمله و تمیق الالف

غرسا بفتح اول و سکون راء مهمله با سین مهمله و الف م راسن ـ

تمیق الموحده

غرب ـ ع بفتح اول و ثانی م درختیست که آن را بیونانی الطارخوا و بشیرازی وزک و باصفهانی و شک و تنکابن و دیلم اوجا گویند و اوراقی بود و قطران از و حاصل شود م درخت بید است ع اهل طب ای ۲ گویند پوست سوخته او و بیخ او ح ۲ ی ۳ ق مجفف خ صمغ وی ض جلاب ل صقصا ـ

غریب ـ بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی ف نوعی از انگور سیاه ـ

تمیق الجیم الفارسی

غرچج ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم م سیاه دانه

تمیق الدال المهمله

غر الجلود ـ ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و ضم جیم و لام ثانی و سکون واو ف سریشم طح ی ۲ ـ

غرد ـ ع بکسر اول و سکون ثانی م نوعی از کماة ـ

غرقد ـ بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف م نوعی از عوسج ـ

تمیق الراء المهمله

غرر ـ بفتح اول و ثانی م رص نوعی از عصی الراعی که معروفست بلوده ـ

غرز ـ ع بکسر اول م نوعی از سمار و نع ـ

تمیق السین المهمله

غرمانوس ـ ف بفتح اول و سکون ثانی با میم و الف و ضم نون و سکون واو م ترخوان که بیخ جنس کوهی آن عاقرقرحا است ـ

غرواش ـ ف بفتح اول و سکون ثانی با واو و الف م زنجبیل شامی عرست

تمیمق الکاف

غز السمک ـ ع بفتح اول و ضم ثانی شدد و فتح سین مهمله مشدده و میم ف سریشم ماهی طح ی خ سفید خشن ـ

تمیمق المیم

غرم ـ ف بضم اول و ثانی م کبش دشتی و گوسفند میش دشتی ـ

تمیمق الهاء

غرواشترـ ع بفتح اول و سکون ثانی با واو و الف و فتح شین معجمه و خفا رام زنجبیل شامی و گویند بندهی ٥ کوانجه ـ

تمیمق التحتانیه

غری ـ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ف سریشم پوست گاو یا گاومیش را در آب می پزند و صاف مینمایند و قرص میسازند طح ی ۲ ق مغری مجفف خ سفید سائی ش بندرم عن طلیخ اد صول ل در فتق رفت ـ

تمیمق الزاء المعجمه و تمیمق اللام

غزال ـ ع بفتح اول و زاء معجمه مشدده الف و لام ف و شیر عرو بکسر اول و ثانی مخفف ف آهو بره ط ۲ گرم و خشک سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا ال سکنجبین ـ

تمیمق الزاء الفارسی و تمیمق الالف

غژغاو غژگاو ـ ف بفتح اول و سکون زاء فارسی در لغت اولی و کاف فارسی در لغت ثانی م گاو ی که در کوههای مابین ملک خطا و هندوستان پیدا شود و ترکی آن را قطاس خوانند سره گاے ـ

تمیمق الموحده

غژب ـ ف بضم اول و سکون ثانی فارسی م دانه انگور که شیره دنکس یعنی تخم انگور که در میانش باشد ـ

تمیمق المیم

غژم ـ ف بضم اول و سکون ثانی فارسی م غژب ـ

تمیمق الواو

غژخاو و غژگاو ـ ف سره گاے ـ

تمیمق السین المهمله و تمیمق الالف

غسا ـ بفتح اول و سین مهمله م ابهل ـ

تمیمق الجیم

غسلج ـ بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام م عرطنیثا

تمیمق الکاف

غساک ـ بفتح اول و ثانی و الف م گیاه پیچان که عشقه گویند

غسک ـ ف بفتح اول و ضم ثانی م کرم ٥ گھٹل ـ

تمیمق اللام

غسل ـ بفتح اول و ثانی ف خطمی ـ

تمیمق الشین المعجمه و تمیمق الهاء

غشه ـ ف بفتح اول و فتح شین معجمه خفا رام ترب صحرائی

تمیمق اللام و تمیمق الالف

غلوفریا ـ یونانی بضم اول و لام و سکون واو و کسر فا و سکون تحتانی و کسر را مهمله با تحتانی با نون و الف ع اصل السوس ٥ ملیٹھی

غلیجن اغریا ـ سریانی بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و کسر جیم و سکون نون و فتح همزه و سکون غین معجمه و کسر را مهمله با تحتانی ثانی م مشکطرامشیع ف پودنه کوهی غلیجن و غریا کوه

تمیق الجیم الفارسی

علفچ ـ بفتح اول و ثانی و سکون فا و جیم فارسی م زنبور سرخ

تمیق الزار الفارسی

علبواژ ـ بکسر اول و ثانی و تحتانی مجهول با واو و الف و ژا علل

تمیق النون

غلیجن ـ سریانی و ف بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و کسر جیم بیود

تمیق الهار

غلابه ـ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح موحده فارسی و خفا ر ها م جانور عکه ـ

غلیه ـ ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح زرقانی م گیاهے که از آن جوال سازند ـ

تمسیق المیم و تمیق الکاف

غمخورک ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم خار معجمه و واو مجهول و فتح رار مهمله و سکون کاف م جانور لوبنار ـ

تمیق اللام

عملول ـ بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو و تمام ربری تبرند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه گویند

تمیق المیم

عمام ـ بفتح اول و سکون ثانی و الف م اسفنج ـ

تمسیق النون و تمیق الرار المهمله

غنجار و غنجر ـ ف بفتح اول و سکون نون با جیم و الف و رار مهمله در لغت اول و فتح جیم در لغت ثانی م غازه ـ

تمیق الشین المعجمه

غنجرش و غنجمرش ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و کسر رار مهمله و سکون شین معجمه در لغت اول و فتح میم و کسر رار مهمله در لغت ثانی م غوک ـ

غندراش ـ ف بضم اول و سکون ثانی و دال مهمله با الف م لوبیا

تمیق الکاف الفارسی

غنگ ـ ف بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی م حریره

تمیق اللام

غنجال ـ ف بفتح اول و سکون ثانی با جیم و الف م میوه ترش

تمیق الرار

غنجاره و غنجره ـ ف بفتح اول و سکون ثانی با جیم و الف و فتح رار مهمله و خفا ها در لغت اول و فتح جیم و رار مهمله در لغت ثانی م غازه

غنده ـ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله ع رتیلا ـ

تمیق التحتانی

غنقیلی ـ بضم اول و سکون ثانی و کسر قاف و سکون تحتانی و کسر لام و سکون تحتانی ف شلغم ـ

تمسیق الواو و تمیق الالف

غوشا ـ ف بضم اول و واو مجهول با شین معجمه و الف م سرگین حیوانات و خوشه انگور و خرما و جو و گندم و امثال آن ـ

تمیق الدال المهمله

غوشاد ـ ف بضم اول و ثانی مجهول و شین معجمه و الف ف سرگین حیوانات ـ

تمیق الشین المعجمه

غوش ـ ف م سرگین حیوانات ـ

تمیق الکاف

غوشاک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح شین با الف م غوشا
غوک - ف بضم اول و ثانی مجهول ع بکسر ه مینڈک

تمیق الهاء

غوریه - ف بضم اول و ثانی مجهول و فتح راء مهمله و خفا رها اول اهر سوی و آن را حصرم نیز خوانند -
غوزه - بفتح زاء معجمه غنچه شگفته که در غلاف باشد و بزبان فارسی غنچه هم
غوشته و غوشه - ف بضم اول و ثانی مجهول و سکون شین معجمه و فتح فوقانی در لغت اول و فتح شین معجمه و حذف فوقانی در لغت ثانی هم نوعی از گیاه و قطعه -

تنسیق الیاء التحتانی و تمیق القاف

غیداق - ع بکسر اول و سکون تحتانی و دال مهمله و الف ف بچه ضب که از مرتبه حل فرا ترک شده باشد -

تمیق المیم

غیم - بفتح اول و سکون ثانی م غمام -

تمیق الهاء

غیاریه - بفتح اول و ثانی و الف و کسر راء مهمله و فتح تحتانی و خفا رها م عنب الثعلب

ترقیم الفاء تنسیق و تمیق الالف

فاشرا - یونانی بفا و الف و کسر شین معجمه با راء مهمله و الف ثانی م هزار جشان و هزار فشان و کرمه البیضاء و کرم و حشی ف بجوشی طح ی ۳ ل در عنج و نیم در زنان لبسا سه -
فافیرا - ع بفا و الف و کسر ثانی و سکون تحتانی و راء مهمله و الف ثانی م بردی -

فاوانیا - یونانی بفا و الف و واو و الف ثانی و کسر نون با تحتانی و الف ثانی م عود الصلیب طح ی ۳ گویند مع ح ق ز بعض مجفف مفتح مدر مقوی دل ح سطبر ل و عی اشرب نم مثقال ص گنترال غاریقون و زراوند دحرج با رفت یا رست المر فرفیه مسود و مغز ساق آهو و چون بر سر صبیح شود بدل شود

تمیق الجیم

فاوج - بفتح دال مهمله و سکون جیم ف سنگلیست زرد که سفیدی سبزی ندهم یا دزهر کانی ه زهر مهرا جینی -

تمیق الدال المهمله

فازد - بفتح راء معجمه و سکون دال مهمله ه بابچی -

تمیق الذال المعجمه

فانیذ - بکسر نون و سکون تحتانی ه تباشیر را گویند ح ق لج سفید

تمیق الراء المهمله

فادزهر - ع بسکون دال مهمله و فتح زاء معجمه و سکون ها و راء مهمله ف پادزهر و زهر دار و یکه حفظ روح و دفع ضرر سم کند بدین اسم خوانند و آنچه مخصوص ست حجر التیس و حجر الحیه یا دزهر کانی -
فار - ع بفتح اول ف موش ه چوها -
فاعر - ف بکسر عین معجمه گل رای خنیا -

تمیق السین المهمله

فالرغوس - ع یونانی بکسر لام و سکون راء مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و سین مهمله ف مرغ تغلق -
فاناغس اسقلنیوس - یونانی با نون بضم ثانی و کسر قاف و سکون سین مهمله و فتح همزه و سکون سین مهمله ثانی

و فتح قاف ثانی و کسر لام و سکون تحتانی و ضم نون ثانی و سکون واو م نوعے از دو قوے کبیر۔

نمیق الشین المعجمه

فارد البیتش۔ بفتح را مهمله ضم فوقانی و سکون لام و کسر موحده و تحتانی مجهول و شین معجمه ف بشیں موش کور

فاغوش۔ سریانی بفا و الف و ضم غین معجمه و واو مجهول و شین معجمه م شیطرج۔

نمیق الزار المعجمه

فافا۔ رومی بفا و الف و ظار معجمه م جدوار۔

نمیق النون

فارسین۔ بفتح فوقانی و سکون را مهمله و کسر سین مهمله و سکون تحتانی و نون م اسپندان۔

فادن۔ بفتح دال مهمله ه بنوار۔

فاشرستین۔ یونانی بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و مهمله و سکون سین مهمله و کسر را و فوقانیه و سکون یا و تحتانی یعنی دافع شش علت ف سپندان سیاه م کرم الاسود طح ی ۳ق بجلی ملطف شش نیم مثقال ص زراوند بوزن او و روغن نیم وزن لسباسه۔

فانافس ابراقیلون یونانی بنون و الف ثانی و کسر قاف و سین مهمله و فتح همزه و سکون موحده با را مهمله و الف ثالث و فتح قاف ثانی و سکون لام و ضم تحتانی و سکون واو ف درخت جاوشیر۔

فانافس حمرونتون۔ یونانی بنون و الف ثانی و کسر فا و سین مهمله و فتح حار مهمله و سکون میم و ضم را مهمله

و سکون واو و فتح نون ثانی و ضم فوقانی و سکون واو ثانی ف نوعے از زوفار کوهی۔

نمیق السار

فاجشه۔ بفا و الف و کسر جیم و فتح شین معجمه و خفا ها م جند بیدستر۔

فاختہ۔ ف بفتح فا و الف و سکون خار معجمه و فتح فوقانی ه ہندی ع عرفیه ط گوشت او ح ی ص شکر و روغن و سرکه کشنیز

فاعیه۔ بفتح فا و الف و کسر عین مهمله و فتح تحتانی م فل حنه بیخ نیلوفر هندی و گویند بیخ اسپند۔

فاغیه۔ ع بفتح فا با الف و کسر غین معجمه و فتح تحتانی و هاف گل حنا مع ح ب و هر نوع گلے که خوشبو بود نیز باین نام خوانند و گویند گل را اسے چنپا۔

فاغره۔ ع بکسر غین معجمه و فتح را مهمله ف غاره و کبابه دهن شگافته ط ۳ گرم و خشک۔

نمیق التحتانیه

فاتسنی۔ بسکون شین معجمه و فتح را مهمله و سکون سین مهمله و کسر نون سپندان م

نمیق الجیم و نمیق اللام

فجل۔ ع بضم اول و سکون جیم و لام ف ترب ه مولی ط ارح ۳ ی ۱ق مقطع ملطف و رگ و مغثی و مقوی خ بستانی و سبز و تازه ش از مربای او ده درم ص عسل ج

نمیق التحتانی

فجل یاشیقی۔ فجل بستانی ست طمرک الفوی ی از بلغم گرم تر۔

نمیق الخاء المعجمه و نمیق السار

فحفره۔ ف بفتح اول و سکون ثانی معجمه و فتح ثالی و را مهمله م علاجو

تمیمۃ الراء المهمله و تمیمۃ الفوقانی

فرفت بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا ثانی و سکون فوقانی ف شاهتره

تمیمۃ الخاء المعجمه

فرخ ع بفتح اول و سکون راء مهمله م جوجه مرغ ـ
فراخ بکسر اول جوزهار مرغ و آن جمع فرخ است ـ
فرفخ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا ثانی م البقلة الحمقا ـ

تمیمۃ الدال المهمله

فرزدیف بضم اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه م سبزه بود ب
فرصاد ع بکسر اول و سکون ثانی با صاد مهمله و الف ف توت ـ
فرغند ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و سکون
نون ع عشقه امرسل ـ

تمیمۃ الراء المهمله

فرغوریف بفتح اول و سکون ثانی و ضم غین معجمه و واو مجهول م تیهو ـ
فرفخیر بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا ثانی و کسر خاء
معجمه و سکون تحتانی م البقلة الحمقا ـ
فرفوریف بضم اول و سکون ثانی و ضم فا ثانی و سکون واو
م فرانوروت بفتح اول و ضم فا ثانی م بودنه یا تیهو ـ
فرفیر بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا ثانی و سکون تحتانی و
راء مهمله ثانی ف بنفشه دگر سند بودنه یا تیهو

تمیمۃ الزاء المعجمه

فرزیف بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجهول با زاء معجمه م فرزد

تمیمۃ الزاء الفارسی

فرژ ف بضم اول و سکون راء مهمله م سج یا زلیه برسه

تمیمۃ الشین المعجمه

فرشیوف بضم اول و سکون ثانی و شین معجمه م سبز خوشبو نوز ابیده
فرنیس ف بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجهول م گوشت ریان

تمیمۃ الکاف

فرتوکت ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون واو م سیب
فرستوک ف بکسر اول و ثانی و سکون سین مهمله و ضم
فوقانی و سکون واو م مرغ فراستروک ـ
فرسک ف بکسر اول و ثانی و سکون سین مهمله م شفتالو ـ
فرنجمشک بفتح اول و ثانی و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون
شین معجمه و کاف م ریحان قرنفلی ف بانگوی خرده تمیمی
طبح ی ۳ مقوی دل و مفرح رسیده شش از تخم او نیم مثقال
حب صندل گلاب بل با وزن بخوبه یا نیم وزن قرنفل با نیم
فرنوک بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجهول و فتح واو م خربزه ـ

تمیمۃ المیم

فراخ الحمام ع بکسر اول با ثانی و الف و ضم خاء
معجمه و سکون لام و فتح حاء مهمله با میم و الف ثانی و
میم ثانی ف کبوتر گوشت او ح ی اگر گویند رحم ... د

تمیمۃ النون

فراسیون سریانی بفتح اول و ثانی و الف و کسر سین
مهمله و ضم تحتانی و سکون واو و نون ف گند نا کوهی ... ح ۲
ی ۲ ق بفتح مقطع مدرح ... سرخ ملخ ... از ... تا کید رم
حس ... ل ... مجموع ... و چهار دانگ وزن آن
یا انیسون یا افتیمون یا بوزن آن ... بذر ... ر

فرمیون بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحدہ و ضم تحتانی و سکون واو ف بنیر درخت زقوم طح ی ۳ گ نضج ۳ ق معوی ملطف مسہل بلغم خ زرد صافی بہا ‌د الاسحجہ حریف ش از یک قیراط تا دو دانگ مض بداحشر بن کتیرا و لعابات و روغنہا ال اکثیر الیوس بمزرن و دو دانگ ن آن چند بید ستر

فرسلون۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین مہملہ و ضم لام و سکون واو و نون م ظلق۔

فرفیون بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا ثانی و ضم تحتانی و سکون واو م فنبر بیون۔

فرفین۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا ثانی و سکون تحتانی و نون ف تخم تورک و خسر فہ۔

تمیق الواو

فراستو و فرستو بفتح اول و ثانی و الف و سکون شین معجمہ و ضم فوقانی و سکون واو و در لغت اول بکسر اول و ثانی و سکون سین مہملہ در لغت ثانی م فراشتروک۔

فرو۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و واو مجہول ف پوستین گم م زین پوستین سمور یا سنجاب یا سمور نسیں لنگ لبس نا قم بعد از ان برہ

تمیق الہاء

فرزہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمہ و خفا ہا ہ سبزی و برگ

فرشتہ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح شین معجمہ م شبر حیوان نو زائیدہ ہ بیر سی۔

فرغندہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمہ و سکون نون و فتح دال مہملہ ع عشقہ ہ ابرسل۔

فرسہ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین م قت بنفشہ۔
فرلعہ یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح قاف حلبہ

تمیق السین المہملہ و تمیق العین المہملہ

فسوہ الضبع بضم اول و سین مہملہ و فتح واو و ضم فوقانی و فتح ضاد معجمہ مشددہ و ضم موحدہ و سکون عین مہملہ م سمارغ۔

تمیق القاف

فستق ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون قاف ف پستہ طح ۳ ی ۲ گویند ۳ ق مقوی معدہ خ تازہ فربہ بزرگ ش از پوست برون او نمیدر م ص زرد آلوی خشک بتخم خیار ل مغز بادام و مغز بن و با نمیوز ن مغز جوز و نیم مغز بن و یا فندق

تمیق النون

فسلیون بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو م ابو سنبول

تمیق الیاء

فستق المادیہ ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و تانی و سکون لام با ہا و الف و کسر داد و فتح تحتانی و خفا ہا ثانی م حب البان ہ تخم بکائن۔

فسفستہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا ثانی و سین مہملہ تحتانی م اسپست

تمیق الشین المعجمہ و تمیق العین المہملہ

فشاع ع بکسر اول با شین معجمہ و الف و عین مہملہ ف شبر م نا مند نباتی ست کہ چون بر شاخہا پیچیدہ شود فسد دے بود طح گرم و خشک ا۔

تمیق الضاد المہملہ و تمیق الدال

ففصه - ع بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح ثا و تحتانی و صاد مهمله ثانی و هام است چون تر بود فصفصه رطبه گویند و چون خشک گردد قت علف گویند ف رجقه -

تنسیق الضاد المعجمه وتمییق الالف

فضا - بکسر اول و ضاد معجمه و الف ف دانه مویز -

تمییق الهاء

فقّه - ع بکسر اول وفتح ثانی مشدد با هاء ف نقره ه رد با طب ی ۲ ق ورق او مقوی دل خ خالص ش الک ، انگ ص متقل ل فیروزه -

تنسیق الطاء المهمله وتمییق الراء المهمله

فطر - ع بکسر اول سکون طاء مهمله و راء مهمله م سماروغ بعین حیوزی طب ۳ را گوید ۲ و او انواع است یکی ع فقع که بفارسی بیکل خوانند و دیگر غوسه زیکی پنجع بفقیل و مجموع انواع کمات خوانند و بدترین همه فطر بود و نوعی در شب گیین در ید و نوعی در سب خم شراب نجه بسخ بود زهر بود دوانچه سفید بود بید دزخم و در زیر خم شراب بود بست او نیز زهر است و گویند قسمی از وست که در کشمیر او را کنه گجهو گویند بفتح کاف و نون و هاء و فتح کاف فارسی و ضم جیم فارسی و سکون واو ح سفید -

تمییق النون

فطراسالیون - یونانی بکسر اول وسکون ثانی راء مهمله و الف و سین مهمله و الف ثانی و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو م فطراسالیون ع تخم کرفس کوهی ط ۳ گرم خشک

تنسیق العین المهمله وتمییق الیاء التحتانیه

فیلاسوس - یونانی بفتح اول بکسر عین مهمله و سکون تحتانی بالام و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و سین مهمله ثانی ف جو کب شبان

تمییق النون

فعولیون - رومی بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون هم حنا -

تنسیق القاف و تمییق الحاء المهمله

فقاح الملح - بضم اول ثانی قاف و الف و ضم حاء مهمله و سکون لام و کسر میم و سکون لام ثانی م زهرة الملح -

فقاح - ع بضم اول و ثانی با الف حاء مهمله ف گل و شگوفه

تمییق الدال المهمله

فقد - بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله ف تخم پنجنکشت

تمییق الراء المهمله

فقاح الاذخر - ع بضم اول با ثانی و الف و ضم حاء مهمله و سکون لام و کسر همزه و سکون ذال معجمه و فتح خاء معجمه م گل اذخر خ خوشبو ص بارزه ل قصب الذریره -

تمییق العین المهمله

فقاع - ع بضم اول با ثانی و الف و عین مهمله ف بوزه و بگنی ق ملطف ص عسل و افاویه ل رایب -

فقع - ع بفتح اول و ثانی نوعی از کمات ف نشکل

تمییق المیم

فقاح الکرم - ع بسکون لام و فتح کاف و سکون راء مهمله م شگوفه انگور ست یونانی [illegible] اطیاطون و رومی [illegible] [illegible] و فقاح الکرم بستانی [illegible]

بہترین آن بری تازہ ست طا سرد خشک وباعطریت۔

تمیق النون

فقلا میمنون بفتح اول وسکون ثانی بالام والف وکسر میم وسکون تحتانی وضم نون وسکون واو ف چوبک اشنان۔

تسیق اللام وتمیق الدال المهمله

فلنجود ، فلنخید۔ ف بفتح اول وسکون لام وضم جار معجمہ وسکون واو وکسر دال مہملہ در لغت اول وکسر خار معجمہ وسکون تحتانی در لغت ثانی م پنبہ دانہ۔

فلفل اسود ع بکسر ہر دو فا وسکون لام اول وکسر لام ثانی وفتح ہمزہ وسکون سین مہملہ وفتح واو م فلفل سیاہ کالی مرچ طح ہہ ق ملطف مفتی ش نیم درم ص عسل یا القرساغ ل یک نیم وزن فلفل سفید یا زنجبیل۔

فلفل الغسرد۔ لبکون لام ثالث وضم غین معجمہ ورار مہملہ وسکون دال مہملہ م دسمہ۔

تمیق الزار المعجمہ

فلفل دراز۔ بفتح دال مہملہ ورار مہملہ با الف وپیپل

تمیق الضاد المعجمہ

فلفل ابیض ع بفتح ہمزہ وسکون موحدہ وفتح تحتانی ف فلفل سفید طح سوی ہی خ سبک س ان تبوتا نیم متقال ص عسل ل زنجبیل

تمیق الکاف

فلنجمشک بفتح اول وثانی وسکون نون وفتح جیم وکسر میم وسکون شین معجمہ وکاف ف بالنگوے خرد۔

تمیق اللام

فل ع۔ بضم اول وسکون لام ف بیخ نیلوفر ہندی طح ی ۳ ص عسل ل تفاح۔

تمیق النون

فلفل مون۔ بکسر فائین وسکون لامین وضم میم وسکون واو ف پودنہ کوہی طح ی۔

تمیق الهار

فلفل الصقالیہ۔ بفتح صاد مہملہ مشددہ وقاف والف وکسر لام ثالث وفتح موحدہ ف تخم پنجنکشت۔

فلفل مویہ۔ بکسر فائین وسکون لامین وضم میم وسکون واو وفتح تحتانی وہائے بیخ درخت فلفل دراز پیپلامول طح ی اش ان یکمتقال تا دو متقال ص عسل ل دار فلفل یا نارمشک یا زیرہ دا آملہ وزن آن سہ زنجان وتیموزن مغز خشک دانہ۔

فلنجہ۔ بفتح اول وثانی وسکون نون وفتح جیم م افلیخہ۔

فلہ۔ ف بفتح اول وثانی مخفف ومشددہ پیوسی۔

فلیفلہ۔ بفتح اول وکسر ثانی وسکون تحتانی وفتح فار ثانی ولام ثانی ف تخم عود بزبان اندلسی خواہ دگویند تخم پنجنکشت۔

تمیق التحتانیہ

فلفل بری بفتح موحدہ وکسر را مشددہ تخم سنبھالو۔

تسیق النون وتمیق الالف

فنا۔ بفتح اول وثانی ف روباہ ترکی۔

تمیق الکاف الفارسی

فنگ ف بفتح اول وثانی وکاف فارسی م جانور یست خرد از پوست او پوستین سازند

تمیق النون

قنطافلون بکسر اول و سکون ثانی و طاء مہلہ و الف و فتح فا و ثانی و ضم لام و سکون واو و نون ثانی ف پنجنگشت۔

تنسیق الواو و تمیق الدال المہلہ

قواد۔ بفتح اول و واو و الف ہ بھنگرا۔

تمیق اللام

قوفل۔ ع بضم اول و سکون ثانی و کسر فا و ثانی ہ سپیاری طب ی ۳ گویند ح ی ق بعض او ع خ زریں نیم درم ص صمغ ل صندل سرخ دو دانگ و نیم وزن آن بزر البنج۔

قول۔ ع بفتح اول و سکون ثانی م باقلا۔

قوبل۔ بضم اول و سکون واو و فتح ہا ف سورہ۔

تمیق المیم

قوم۔ ع بضم اول و سکون ثانی و میم ف گندم۔

تمیق الواو

قو۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی بیخی ست باریک خوشبو مانند سنبل الطیب بلکہ قسمی از سنبل الطیب ست ہ حال گرمی طح ی ق مفتح خ تازہ خوشبو ش نیم درم ص رازیانہ یا رب السوس ل سنبل یا کبابہ یا فلفل سیاہ۔

تمیق الہاء

قودہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مہلہ م خمیر خشکی کہ از آن الکامہ سازند۔

قوشنہ۔

قوہ۔ ع بضم و فتح اول و فتح ثانی مشدد ف روناس گویند ہ مجیٹھ طح ی ۲ گویند ب ق مدر خ از منی تازہ باریک سرخ

اس نیم مثقال در مطبوخ دو درم ص انیسون یا تخم بادیانگ ل یک نیم وزن سلیخہ یشب طرح در طلا۔

تمیق التحتانی

قویخ جبلی۔ بضم اول و ثانی مجہول و سکون فوقانی و فتح نون و کسر جیم و فتح جیم ثانی و موحدہ و کسر لام و سکون تحتانی ف پودینہ کوہی طح ی ۲ خ خوشبوی تازہ سبز کوچک برگ ش یک نیم درم ص کتیرا ل یک نیم وزن فودنج نہری۔

قویخ نہری بفتح نون و سکون ہا و کسر را مہملہ ف پودینہ بستانی طح ی ۳ ق مقطع محلل خ سبز و ترش از یک درم تا یک مثقال ص کتیرا یا رب السوس ل نعناع یا جعدہ۔

تمیق التحتانی و تمیق الجیم

قیروزج۔ بکسر اول و سکون تحتانی و ضم را مہملہ و واو مجہول و زاء معجمہ و سکون جیم ف پیروزہ طب ی خ نیشاپوری کہنہ۔

قیلزہرج۔ بکسر اول و سکون ثانی و لام و فتح را مہملہ گویند در حبست حضض از ثمر وی شل فلفل ست و حضض عصارہ ازوست طاسع

تمیق الدال المہلہ

قید۔ ع بفتح اول و سکون تحتانی و دال مہلہ ف زعفران سودہ۔

تمیق النون

قیحجن۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون نون م سندا

ترقیم القاف و تنسیق و تمیق الالف

قاراسیا۔ ع بقاف و الف و را مہلہ و الف ثانی و کسر سین مہلہ یا تحتانی و الف ثالث ف آلو بالو۔

قاقیا۔ بقاف و الف و کسر قاف ثانی و تحتانی

والف ثانی ہم اقاقیا۔

تمیق الموحدہ

قاتل الذیب۔ ع بکسر فوقانی وضم لام وکسر دال مہملہ مشدد وسکون تحتانی وموحدہ ہم خربق سیاہ۔

قاتل الکلب۔ ع بکسر فوقانی وضم لام وسکون لام ثانی وفتح کاف وسکون لام ثالث ہ بجلاط بسیار گرم وخشک۔

تمیق الرار المہملہ

قاتل النمر۔ ع بکسر فوقانی وضم لام وفتح نون مشدد وکسر میم ہم اذریون۔

قار۔ بفتح قاف والف ورار مہملہ ہم قیر۔ رال۔

قاقلہ صغار۔ ع بضم قاف ثانی وفتح لام وہمزہ مفتوحہ بار وکسر صاد مہملہ وغین معجمہ والف ف ہیل ۂ الایچی خرد طح ی ۲

گویند سع ق ملطف مقوی ی او معدہ خ تیز بوی ش بکمد م حص قوتیہ ملطا بار شیر رتخم خربزہ گنجبین ل قرنفل یا کبابہ سنبل۔

قاقلہ کبار۔ بضم قاف ثانی وفتح لام وہمزہ لیننہ ہا وکسر کاف وفتح موحدہ والف ثانی ورار مہملہ ۂ الایچی کلان طح ی ۳

گویند ت ق ملطف مقوی ی او معدہ خ گندہ زبان تیز بوی ریزش بلدرم حق فرح یا طباشیر ل یک نیم وزن قاقلہ صغار یا کبابہ نیم وزن کبابہ نیم وزن سنبل یا نیم وزن قرنفل

تمیق القاف

قاتل العلق۔ ع بفتح عین مہملہ ولام وسکون قاف ہم لوئے از مرزنگوش۔

قاق۔ ع ف گوشت خشک ہرچیز کہ خشک سازند بدین نام خوانند

تمیق اللام

قاتل النحل۔ ع بفتح نون وسکون حاء مہملہ ولام ف نیلوفر۔

تمیق النون

قاطون۔ بفتح قاف والف وضم طار مہملہ وسکون واو ونون ف نوشادر۔

تمیق الہار

قاتل اخیہ۔ ع بفتح ہمزہ وکسر خار معجمہ وسکون تحتانی وہار ہم حشیش الثعلب

قاتل نفسہ۔ بکسر فوقانی ولام وفتح نون وسکون فا وکسر سین مہملہ و اشہار ہم نوعے از آتش۔

قاتولہ۔ ع بضم فوقانی وسکون واو وفتح لام ہاء دعا ثریا۔

قانصہ۔ ع بکسر نون وفتح صاد وسوم ہم سنگدانہ مرغ زنان وجھری طح رق مقوی خ از طائر فربہ ص سرکہ وابازیرہ۔

تمیق التحتانی

قاقلی۔ بقاف والف وضم قاف ثانی وکسر لام وسکون تحتانی نباتی است بانند اشنان وگویند مانند کشوث طح ی اق مسہل قوتش آب علیم ریلی ص کشوثل ارسا۔

تمیق الباء الموحدہ وتمیق الجیم

قبیج۔ ع بفتح اول وسکون موحدہ وجیم ف کبک م انشخوارہ ط گوشت او ح ر۔

تمیق الرار المہملہ

قبابر۔ ع بفتح اول وثانی والف وکسر موحدہ ثانی وسکون رار مہملہ ف چکاوک یا طح ی خ فربہ بریان کردہ۔

تمیق الکاف

قباق۔ بفتح اول وثانی والف وقاف ثانی ف کدو

تمیق وتمیق الفوقانی

قت - بضم اول وسکون ثانی فوقانی م اسپست ـ

تمیق الدال المهمله

قتاد - ع بفتح اول و ثانی والف م درخت خار دار است که صمغ وی کتیرا است بشیرازی و ف کم طح ر ـ

تمیق الثاء المثلثه و تمیق الالف

قثا - ع بفتح اول و ثلثه والف ف خیار درازه ککری طب سرد مرحلل خ نیشاپوری پخته تازه ص عسل ان خیار زه

تمیق الدال المهمله

قثد - ع بفتح اول و ثانی وسکون دال مهمله ف خیار بادرنگ ہ کھیرا طب ر ـ

تمیق الراء المهمله

قثاء الحمار - ع بفتح اول و ثانی والف و ضم همزه و سکون لام و کسر حاء مهمله با میم و الف ثانی و راء مهمله کریلا طح ی ۳ ق مسهل بلغم و منقی خ رسیده شراز که بدرم تا بکستعال و گویند از عصاره او دوائی ص کتیراء شل او با صمغ ودر دل با بوداند

تمیق المیم

قثاء النعام - ع بضم نون با عین مهمله والف م حنظل کوحک

تمیق الیاء

قثاء الحیه - ع بسکون لام و فتح حاء مهمله و تحتانی شدده خفاء با هم زراوند طویل و گویند حنظل کوحک ـ

تمیق التحتانی

قثاء هندی بری - کبر با وسکون نون و کسر دال مهمله و تحتانی و فتح موحده و کسر راء مهمله شدده ف ہل ـ

قثاء هندی - ف خیار چنبر ـ

تمیق الدال المهمله و تمیق الالف

قثدمیا - بفتح اول و ثانی سکون دال مهمله و کسر میم با تحتانی والف قلیمیا

تمیق الحاء المهمله

قداح - ع بفتح اول و ثانی والف م نصفصه

تمیق الدال المهمله

قدید - ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و دال مهمله ثانی ف گوشت خشک خ از حیوان تر ـ

تمیق المیم

قدح مریم - بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تحتانی م نوعی از حی العالم

تمیق الراء المهمله و تمیق الالف

قراصیا - ع بفتح اول و راء مهمله والف و کسر صاد مهمله با تحتانی و الف ثانی ف آلو بالو طح ر ۲ ق تلیین خ شیرین رسیده سیاه ش یک کفو نقوع ص جلنجبین الاجاص

قردمانا - بضم اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله با میم والف ونون والف ثانی م کرویا جبلی طح س ی ۲ ق معطش مفتح لطف مدر خ تازه زرد فربه ش بکستعال ص انیسون با صندل ل خردل م خرمل ... عطر الشیح ـ

قرطمانا - بضم اول و سکون ثانی و فتح طاء مهمله و میم و الف ونون والف ثانی م قردمانا ـ

قرقر معما - یونانی بضم اول وسکون ثانی و ضم قاف ثانی و سکون واو و کسر میم و سکون عین مهمله با میم ثانی و الف م ثقل روغن زعفران طح ی ۳ خ فربه سیاه و جوب بعد از گندا چش

در آب رنگ زعفران شود بعد از آن چون بخایند رنگ دندان کند
قرسیا بضم اول و سکون ثانی و کسر سیم یا تحتانی م توتیا۔

تمیق الحاء المهمله

قرح ع بفتح اول و سکون ثانی و حاء مهمله م شونیز۔

تمیق الدال المهمله

قرادو قرد ع بضم اول و ثانی با الف و دال مهمله در لغت
اول و بکسر اول و سکون ثانی در لغت ثانی ه کپی و لوزنه
میمون و بتر کی بیچی و بهندی الخ یعنی آن سرخ است بندر الخ
روان سیاه است لنگور و بمعنی کنه یعنی گلی نیز آمده
قرسید ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر سیم و سکون تحتانی خشب تخته

تمیق الراء المهمله

قرن السحر ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون
لام و فتح موحده و سکون حاء مهمله ف کبریا۔
قبیریه بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و راء مهمله ثانی ه اندرائن

تمیق الزاء المعجمه

قرمز بکسر اول و سکون ثانی و کسر سیم و سکون زاء معجمه ع دود الصباغین
ف کرم رنگرزان که بدان ابریشم و صوف را رنگ می‌سازند

تمیق السین المهمله

قرطاس ع بکسر اول و سکون ثانی و طاء مهمله و الف و سین مهمله
ف کاغذ ط ب ی آق بعضی خ مصری ص کتیرا الخ و ذرات بدل

تمیق الضاد المعجمه

قراض بفتح اول و ثانی و الف و ضاد معجمه ف بالونه۔
قیرعن بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضاد معجمه ف تخم الجزر۔

تمیق الطاء المهمله

قراط ع بفتح اول و ثانی و الف و طاء مهمله ف تخم نیل۔

تمیق الظاء المعجمه

قرظ بضم اول و سکون ثانی و فتح نیز و سکون ظاء معجمه م نوعی
از سیست بکسر اول م نوعی از کراث و بفتح اول و ثانی و سکون
ثانی نیز م کرت و آن صمغ درخت فلفل است و اقاقیا عصاره
اوست ط ب د ی ۲ ق قابض ش یک درم ص آب
تخم کدو ل جلنار و بضم اول و سکون ثانی و طاء مهمله
نوعی از سلیست و بکسر اول نوعی از کراث است۔

تمیق العین المهمله

قرع ع بفتح اول و بضم نیز و سکون ثانی و عین مهمله ف
کدو ط ب ر ۲ ق ملین خ تر و سبز و شیرین ش از
آب او نیم رطل ص خردل و سیر ل ترنج۔

تمیق الکاف

قرلوک بضم اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو و کاف ف شیرک

تمیق اللام

قرفة القرنفل ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح فاء و ضم فوقانی و
سکون لام و فتح قاف ثانی و راء مهمله و سکون نون و ضم فاء م
قرفه طیب است چوب درخت را قرفه خوانند و آن پوستی است بطعم و
بوی قرنفل و طعم قرنفل دارد و غیر حاد از دار چینی ل قرنفل
قرنفل ع بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم فاء ف میخک لونگ
ط ح ی ۳ گویند ۳ ق ملطف و مقوی دماغ و جگر و معده خ تیز کم
تلخ بار یک چوب ش نیم درم ص صمغ عربی یا فوفل ل

نیموزن جوزلطیب نیموزن داچینی وتزہ نانیموزن فرنجمشک نیموزن آن خولنجان وگویند بوزن آن خولنجان -

قرن معیز اہل ف بفتح اول و ثانی سکون نون وفتح میم وعین مہلہ و سکون زا معجمہ کسر ہمزہ وفتح تحتانی مشددم شاخ بز کوہی شاخ ازال بزرگ وسوختہ باشد ص گیتر اول اُسارون وجولنجان -

قرول بضم اول و ثانی وسکون واو ولام م مرجان -

قرون السنبل بضم اول و ثانی وسکون واو وضم نون وسین مہلہ مشدد وسکون نون ثانی وضم موحدہ چیز یکہ در میان سنبل باشد وآن از سموم ست وہ سنکھیا وزہر طرح ی ہم -

تمیق المیم

قرطم بضم اول سکون ثانی وضم طا مہلہ وسکون میم فیخ خسکدانہ ہ گرطح ۲ ارق منفیخ بلین ملطف خ سفید فربہ منکوب درم ازآب اوص عسل ابایکوزن بادام درربع وزن تخم الجزرہ

تمیق النون

قرۃ العین ع بضم اول وفتح ثانی مشدد وضم فوقانی وسکون لام وفتح عین مہلہ وسکون تحتانی م کرفس الماء طح سی ۲ ارق محلبے مقطع شن سطبوخ بیخ درم ص کا کنج لی کرفس

قرحان بفتح اول ثانی وحا مہلہ والف اہم نوعی از کمات سفید کوچک

قردمن - یونانی بفتح اول وسکون ثانی با دال مہلہ والف وکسر میم م حرف -

قردان - بفتح اول سکون ثانی با دال مہلہ والف ف کنہ ہ کلی کہ اکثر بہ سگ وگاو مے چسپد -

قردامومن - یونانی بفتح اول وسکون ثانی با دال مہلہ والف وضم میم سکون واو وکسر میم ثانی وسکون نون م قردمانا -

قرسطاریون بفتح اول وکسر ثانی وسکون سین مہلہ با طا مہلہ والف وکسر را مہلہ ثانی وضم تحتانی وسکون واو ونون م کمات کوہی ۲

قرقران بضم اول سکون ثانی وضم قاف ثانی ورا مہلہ ثانی والف م کردیا

قرقرون - رومی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف ثانی ورا مہلہ ثانی وسکون واو ونون م سعد -

قرنقان - سریانی بفتح اول و ثانی وسکون نون با قاف ثانی والف ونون ثانی م کردیا -

قرون بضم اول ثانی بسکون واو ونون ف سنا حماد سرہ سینگ طح ب ی ق مجفف خ از ایل رش تمیدرم ص سیلان احا ضر

تمیق الواو

قرقو - سریانی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف ثانی وسکون واو م زعفران -

تمیق التحتانی

قرطم ہندی بضم اول وسکون ثانی وضم طا مہلہ وکسر میم با ہا وسکون نون وکسر دال مہلہ م حب النیل -

قرفۃ الدارچینی - ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح فا وضم فوقانی وفتح دال مہلہ مشدد والف وسکون را مہلہ کسر جیم فارسی سکون تحتانی وکسر نون م چوب دارچینی طح ی ۳ ق ملطف مقوی جگر ومعدہ ومسہی خ گزندہ زبان شن نیم مثقال ب نیموں ز قرنفل ونیموں ز دارچینی

قرنفل بستانی - م فرنجمشک -

تمیق السین المہملہ وتمیق الالف

قسا - بفتح اول وسین مہلہ والف م سلیخہ -

تمیق الموحدہ

له در زبان سنسکرت [illegible] ۱۲

قسب ع بفتح اول و ثانی و سکون موحدہ ف خرما و سنگ اشکن و آن نوعے از خرمائے ہندی خشک است ط ح ی۔

تمیق الراء المہملہ

قسطیر ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر طاء مہملہ و سکون تحتانی ف قلعی

تمیق السین المہملہ

قسوس بضم اول و ثانی و سکون واو و سین مہملہ ثانی م لبلاب بزرگ ط ح ی از اق مجانی و منقی ح تازہ ص شاہ بلوط۔

قسیلدوس یونانی بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر ہمزہ و سکون تحتانی و ضم دال مہملہ و سکون واو ثانی و سین مہملہ ثانی م کنگنج۔

تمیق الطاء المہملہ

قسط ع بضم اول و سکون ثانی و طاء مہملہ ف کٹ ط ح ی م ق بفتح مد بمبی ح تازہ سفید فربہ ش نیم درم مص انیسون یا گلشکر یا خطمی ل نیم وزن عاقرقرحا یا وج۔

تمیق النون

قسطوریون۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و ضم طاء مہملہ و سکون واو و کسر راء مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون م جندبیدستر

تمیق التحتانی

قسطیجری بضم اول و سکون ثانی و طاء مہملہ و فتح جیم و سکون حاء مہملہ و کسر راء مہملہ ہ بھکرسول۔

قیلا شامی۔ بشین معجمہ و الف و کسر میم م راسن۔

قسہندی۔ بکسر و سکون نون و کسر دال مہملہ م قسط تلخ۔

تمیق السین المعجمہ و تمیق الموحدہ

قسبر الجوز بصاب۔ ع بکسر اول و سکون شین معجمہ و ضم راء مہملہ

و سکون لام و فتح جیم و سکون واو و کسر زاء معجمہ و ضم صاد مہملہ مشددہ و سکون لام ثانی ف پوست گردگان خشک

تمیق الجیم

قشر الاترج ع بسکون لام و ضم ہمزہ و سکون فوقانی و ضم راء مہملہ ف پوست اترج ط ح ی ۲۔

تمیق الراء المہملہ

قشر الجوز الاخضر بسکون لام ثانی و فتح ہمزہ و سکون خاء معجمہ و فتح ضاد معجمہ ف پوست سبز بیرونی گردگان۔

قشتر ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح عین مہملہ و سکون راء مہملہ ف بادر ازہ

تمیق الزاء المعجمہ

قشر الارز ع بسکون لام و ضم ہمزہ و راء مہملہ ثانی ف پوست برنج و آن از جملہ سموم قتالہ است۔

تمیق الشین المعجمہ

قشمش۔ بکسر اول و سکون ثانی و کسر میم ف کشمش۔

تمیق الضاد المعجمہ

قشر البیض۔ ع بسکون لام و کسر موحدہ و سکون تحتانی ف پوست تخم مرغ ہ انڈی کے چھلکے ط ب ی ۲۔

تمیق التحتانی

قشر القصب الفارسی۔ بسکون لام و فتح قاف ثانی و صاد مہملہ و کسر موحدہ و سکون لام ثانی با قاف و الف و راء مہملہ و کسر سین مہملہ ف پوست نے فارسی ط ح ی ۳۔

تمیق الصاد المہملہ و تمیق الالف

قصب بوا۔ بفتح اول و ثانی مہملہ و کسر موحدہ و فتح موحدہ ثانی

باواو مشدد و الف ۵ قصب الزریرہ۔

تمیق الموحدہ

قصب ع بفتح اول و صاد مہملہ و سکون موحدہ ف نی طح ی ۲ گویند برگ اُسے باق ملطف خ یخ اول ائ و رق ع و

تمیق الدال المہملہ

قصد بفتح اول و ثانی و سکون دال مہملہ م عوسج۔

تمیق الرار المہملہ

قصب السکر ع بفتح اول و ثانی و ضم موحدہ و سین مہملہ مشدد و کاف مشدد ف نیشکرہ کاٹھا واد کھ و پونڈا گویند طح رائخ شیرین آبدار۔

قصفیر بکسر اول و سکون ثانی و کسر فا و سکون تحتانی تلعی ف ارزیز۔

تمیق الہار

قصاعۃ ع بضم اول با ثانی و الف و فتح عین مہملہ ف سگ آبی یعنی قندز ۵ اود بلاو۔

قصب الذریرہ ع بفتح اول و ثانی و ضم موحدہ و فتح ذال معجمہ مشدد و کسر را مہملہ و سکون تحتانی و فتح را مہملہ ثانی م ہاہ جرابا طح ی ق ملطف خ ہندی قسم بکدرم و گویند و دانگ ص عود السوس از الفاظ طب یا صندل یا عدس تلخ یا سنبل و زعفران

قصیصہ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح صاد مہملہ ثانی م ہاہ م تودری

تمیق الضاد المعجمہ و تمیق الموحدہ

قضب بفتح اول و سکون ضاد معجمہ موحدہ ف اسپست

قضیب ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و موحدہ م ذکر کہ برابر

تمیق المیم

قضم ع بضم اول و سکون ثانی و میم ف پنبہ کہنہ۔

تمیق الہار

قضاعہ بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مہملہ ع بادہ سگ آبی ۵ اود بلاو و گویند غبار آسیا۔

تمیق التحتانیے

قضاب مصری ع بضم اول و ثانی و الف و کسر موحدہ و میم و سکون صاد مہملہ و کسر را مہملہ ف کشتہ۔

تمیق الطار المہملہ و تمیق الالف

قطونا بضم اول و طار مہملہ و سکون واو و با نون م اسپغول۔
قطا بفتح قاف و طار و الف ف سنگخوارہ توانا طح ۲ گرم ۳ خشک

تمیق البار الموحدہ

قطلب شامی بضم قاف و سکون طا و ضم لام ع قاتل ابیہ درختیست شبیہ بدرخت بہ طح ۲ سرد و خشک۔

تمیق الرار المہملہ

قطر بکسر اول و سکون طار مہملہ و را مہملہ ف مس گداختہ طح ی

تمیق الفار

قطف ع بفتح اول و سکون ثانی و فاف سرمق ۵ ساگ تھوا

تمیق النون

قطران ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح را مہملہ و الف و نون ف روغنی ست کہ از درخت عرعر گیرند و گویند قیر ست طح ی ۲ گرم ۳ ق مقطع محلل ملطف خ ماخوذ از درخت عرعر ص شحم بان

ال لفظ سیاہ یا بمعنی چوبی یا ورق یا جاو شیر یا زیت و زفت۔

قطن ع بضم اول و سکون ثانی ف پنبہ طح رق تخم او بنبین

خ نورسیده ستان آب او و تخم او دو درم ص رب السوس
ال تخم او خشخاش فی بادلم -

تمیق التحتانی

قطف بحری - یونانی لیموس و ملخ نیز خوانند نباتے
است شبیه بعوسج و بنجار ط ۲ گرم اثر -

تمیق العین المهمله و تمیق البار الموحده

قعنب - بفتح قاف و سکون عین مهمله و فتح نون ع نام شبیه
و ثعلب را نامند ف ناخن باز و گویند نباتی ست بریک
ساق ایستاده در برگ آن شبیه به برگ اسفاناخ -

تمیق اللام

قعبل - ع بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح موحده و سکون
لام م نوعے از کمات طح ر -

تمیق الفار و تمیق الدال المهمله

قفر الیهود - بفتح اول و سکون فا و ضم را مهمله و سکون لام
و فتح تحتانی و ضم ها و سکون واو م مومیائی بالوز طح ی
ق محلل خ نفر فری بصیص زرین ش بندرم ص دردگل زفت

تمیق الرا المهمله

قفر - بفتح اول و سکون فا و را مهمله م نبات کشیرث -

تمیق الطار المهمله

قفلوط - بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو
و طا مهمله م نوعے از کراث شامی -

تمیق اللام و تمیق الالف

قلقلنیا - رومی بفتح اول و سکون لام و ضم فا و سکون واو

و کسر نون با تحتانی و الف ف زنگباری -
قلیمیا - بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی و کسر میم با تحتانی شد قلیمیا

تمیق الموحده

قلب - بضم اول و سکون ثانی و موحده ف ماش هندی
د غله موٹھ و گویند نخود ط ب ر ۲ گویند ح ی -
قلوب - ع بضم اول و ثانی و سکون واو ف دلما طح
رخ ماخوذ از حیوان کوچک دندان -

تمیق الفوقانی

قلت - ع بکسر اول و سکون ثانی ع کاسر الحجر و کلتھی
طح ای ۲ ق مدر منقی مغتت ش دو درم و گویند
نیم مثقال ص نشاسته و کنزال کبابه -

تمیق الدال المهمله

قلقند - یونانی بفتح اول و سکون لام و فتح قاف ثانی و
سکون نون و دال مهمله ف نوعی از زاج طح ی بهر -

تمیق الرار المهمله

قلقطار - یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف ثانی
و طا مهمله الف و را مهمله م نوعی از زاج ف زاک شتر دندان
و زاک زرد طح ی ۲ ق محرق کاوی مفرح خ سبز منحی
ص شور با جربے بہر زاجی که باشد بدل آن زاج دیگر کنند -

تمیق السین المهمله

قلقدیس - یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف ثانی
و کسر دال مهمله و سکون تحتانی و سین مهمله م زاج سفید ی طح ق
قلومس نباتیست دو نیم شبیه باشد و ما نیز مرج نوعی از آن است

تمییق اللام

فاقل - بکسر فائین و سکون لامین و ملقلان و تلاقل نیز ہر سه ف انار دانه دشتی ه کوابر حکینه و گویند بیخ آن مغاث است ط ۲ گرم و تر بار طوبت فضلیه ص سکنجبین و با باقند خوردن ل بوزن آن تودری سفید -

تمییق النون

قلسندنار دین - سریانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و کسر دال مهمله بنون و الف و را مهمله و کسر دال مهمله ثانی و سکون تحتانی م دار شیشعان -

قلوماین - یونانی بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم با الف و ضم یا مثناة تحتانیه م شجره آلی ملک ط سرد و تر -

تمییق التحتانی

قلاری - بفتح اول و ثانی و را و کسر را مهمله و سکون تحتانی م نوعی از انجیر

قلی - ع بکسر اول و ثانی و تحتانی م قلیاه ساجی طرح ی به ف محرق محلل آکال خ از شنان ص لعاب ل زرنیخ -

تمییق المیم و تمییق الحاء المهمله

قمح - ع بفتح اول و سکون میم و حاء مهمله ف گندم -

تمییق اللام

قمل - ع بضم اول و فتح ثانی مشدد و سکون لام ف سپش جون

تمییق الهاء

قمحه - بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله ع قصب الذریره -

تمییق النون و تمییق الالف

قنطا - بکسر اول و سکون نون بفتح طاء مهمله و الف م دم الاخوین -

تمییق الموحده

قنب - ع بکسر اول و فتح ثانی مشدده و سکون موحده ف بنگ ه بهانگ بجیا و گویند هندی سن نامند که از و ریسمان سازند و قسمی از و بنگ است ط ح ۲ می او گویند ب ق مجفف رشش از یک درم تا دو درم -

تمییق الذال المعجمه

قنذ - ع بضم اول و سکون ثانی و ضم و فتح فاء و سکون دال معجمه ف خارپشت ه ساهی طرح ی اشیانش گرشته ی بجذام ص عسل

تمییق الراء المهمله

قنابر - ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر و ضم موحده و سکون راء مهمله ف مرغ چکاوک ط ی خ فربه بریان کرده -

قنطار - بکسر اول و سکون ثانی و طاء مهمله و الف م شاد آوران

قنفهر - بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف ثانی و کسر ها صمغی است شفاف مانند سندروس ف لعل عنبری ه رال -

تمییق السین المهمله

قندس - بضم اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله ف کندش اسم حیوانیست که جندبیدستر خایه اوست ه اود بلاو -

قنطلس - یونانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم طاء مهمله ف مورد

تمییق الطاء المهمله

قنبیط - ع بکسر و فتح دال و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی ف کرنب رومی ط معتدل گوینده ای ق مجفف خ تازه زرد رنگ نبت

تمییق اللام

قنبیل - ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی و لام -

و کیبلا طح ی ۲ گویند ۳ ق ملطف خ سح خ مسهل بلغم زردی
شش دو درم و گویند در مسهلات نیم مثقال ص صمغ عربی یا
انیسون ل رازیانه یا برنگ کابلی یا شیح ارمنی۔

تمیق النون

قندران منہ بفتح اول و سکون ثانی و کسر دال مهمله
با راء مهمله و الف م سنغر۔
قنطوریون بفتح اول و سکون ثانی و ضم طاء مهمله و سکون واو
و کسر راء مهمله و ضم تحتانی و سکون واو ثانی م کریون طح ی ۲
ق مقطع مفتح ملطف مسهل بلغم مدر حابس دم خ رقیق سش
از کبیر دو درم و از دقیق یکمثقال تا دو مثقال ص از کبیر صمغ
عربی و کتیرا با صندل یا هندبا ل از کبیر حنا دو وزن انگ
وزن آن سورنجان و لبوزن آن لبنی و از دقیق آن
برشیلوشان و نیموزن حنا با زراوند مدحرج۔

تمیق الهاء

قنه ع بضم اول و فتح ثانی مشدده و خفاء هاء ف بیرزد
با شندو گویند صمغ حلاب او نیست ه بیجا طح ی ۳ گویند خ ۳
ی ۲ ق محلل ملین خ زرد زنند گداز نده و مند بوش در مراهم
نیم درم ص مغشول ع سکنبیج دو وزن یا یک نیم وزن جاوشیر و
در ضعف معده و جگر نیموزن ریوند چینی و گویند اشق۔

تمیق التحتانی

قناری ع بفتح اول و ثانی و الف و فتح موحده و کسر راء
مهمله م نباتیست که در اول ربیع سیر وید ط آن گرم رق
مقطع محلل ص طبیخ در بیان نمودن آن شش یا دام لکبر

تمیق الواو و تمیق الالف

قوتیرا۔ بضم اول و سکون واو و کسر مثلثه و سکون تحتانی
و راء مهمله و الف ف
قورساما۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و راء مهمله با سین
مهمله و الف و میم و الف م عود بلسان۔
قوسیا۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله با تحتانی
قوطوما۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و ضم طاء مهمله و سکون واو
ثانی با میم و الف م آذریون بری۔
قونیا۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر نون با تحتانی
و الف ف آب چکیده خاکستر۔

تمیق الراء المهمله

قوتر۔ بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون راء مهمله م صدر درخت انار خ
قور۔ بضم اول و سکون ثانی با راء مهمله ع قطن۔

تمیق السین المهمله

قوردیوس۔ بضم اول و سکون ثانی و راء مهمله و فتح
دال مهمله و ضم تحتانی و سکون واو ثانی ف گیاهی است
که با ی زاغ خوانند کاک جنگی و سی۔
قوقالس۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی با قاف
ثانی و کسر لام م قرد مانا۔
قولامیوس ح بضم اول و سکون ثانی با لام و الف و
کسر میم و ضم تحتانی و سکون واو ثانی م شجرهٔ مریم۔

تمیق الصاد المهمله

قوانص ع بفتح اول و ثانی و الف و کسر نون و سکون صاد مهمله

ف سنگریزہ ہای مرغان خ ماخوذ از مرغان تازہ فربہ

تمیز القاف

قوناق ـ بضم اول و سکون ثانی با نون و الف گاورس و کندرا

تمیز النون

قوطولیدون ـ یونانی بضم اول و سکون ثانی و ضم طار مہملہ و سکون واو و کسر لام و سکون تحتانی و ضم دال مہملہ و سکون واو ثالث م نوعے از حی العالم ـ

تمیز التحتانے

قوفی بضم اول و سکون واو و کسر فا و سکون تحتانی ف حیوانیست بحری

تمیز الباء التحتانے و تمیز الالف

قیمولیا ـ بکسر اول و سکون تحتانی و ضم میم و سکون واو و کسر لام با تحتانی ثانی و الف م طین قیمولیا طب ۲ ی ۳ ق مجفف رادع ل طین ابیض ـ

قینا ـ بکسر اول و سکون ثانی با نون و الف ف نوعی از بقلۃ الحمقا

تمیز الراء المہملہ

قیر ـ ع بکسر اول و سکون ثانی ہ رال ـ

قیشور ـ بفتح اول و سکون ثانی و ضم شین معجمہ و سکون واو و را مہملہ ف نوعی از کف دریا طب ی ق مجلی منقی خ سنگ سفید سوختہ ل در جلاب حروف چینی ـ

تمیز السین المہملہ

قیروطی ـ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ و سکون سین مہملہ ف موم ـ

قیطس ـ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر طار مہملہ ف موم

تمیز الطاء المہملہ

قیلوط ـ بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون واو و طا مہملہ ف ورق گندنا رشامی

تمیز اللام

قیل ـ بکسر اول و سکون ثانی م قبر ـ

تمیز المیم

قیصوم ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم صاد مہملہ و سکون واو و میم ف برنجاسپ کہ قسمی از افسنتین است طح گویند ۲ ی ۱ گویند ۳ گویند را گویند ح ۲ ی ق مقطع ملطف محلل مدر مفتت خ تازہ زرد ش یکمثقال تا دو درم ض ام سوسن ل بابونج یا شیح ارمنی و در صداع بارد بابونہ یا افسنتین

تمیز النون

قیطافون ـ بفتح اول و سکون ثانی با طار مہملہ و الف و ضم فا و سکون واو و نون م ترمس ـ

قیقہن ـ یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف ثانی و کسر ہا و سکون نون م قنقہر ـ

تمیز التحتانے

قیحی ـ ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر حار مہملہ و سکون تحتانی ثانی م خردل ـ

قیروطی ـ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم را مہملہ و سکون واو و کسر طار مہملہ و سکون تحتانی ف مرہمیکہ از موم و روغن گل و صندلین و ورق گلسرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند ـ

قیصی ـ بفتح اول و سکون ثانی و کسر صاد مہملہ و سکون تحتانی ثانی ف زرد آلو

ترقیم الکاف و تسیق و تمیق الالف

کاگ جنگیا - ہ بکاف و الف و گاف فارسی ثانی و فتح جیم و سکون نون و فتح کاف فارسی ثالث و اظہار ہا و الف ثانی دوائے ہندی است م سی -

کاہ ربا - ف باظہار ہا و ضم را مہملہ با موحدہ و الف ہ کپور -

تمیق الفوقانیہ

کات - ف بفتح کاف و الف و تا مثناۃ فوقانیہ م نوعی از برنج کہ در ولایت شوستر بہم رسد گویند کہ چون آن را بکارند ہفت سال بار آورد ط ۲ سرد و خشک ص مشک و عنبر -

کاپہ لشت - ف بفتح سین مہملہ و خفا ہا و ضم موحدہ فارسی و سکون شین معجمہ م لاک پشت -

تمیق الجیم

کاج - ف بجیم تازی م درخت تارل -

کاسج - ف بضم سین مہملہ م خارپشت -

کاکنج - بکاف و الف و فتح کاف ثانی و نون و سکون جیم ف عروس در پردہ و کچومو ط ب مع گویندی اگویند ۳ ق مخدر ح بزرگ کوہی سرخ رسیدہ ش ودرم و گویند سہ دانہ ص معجون گل ل عنب الثعلب یا حب القثا یا بیخ سفید -

کالوج - ف بضم لام و سکون واو م کبوتر -

تمیق الخاء المعجمہ

کالوخ - ف بضم لام و سکون واو و خاء معجمہ م گندنا -

تمیق الراء المہملہ

کاسر الحجر - ع بکاف و الف و کسر سین مہملہ و ضم

راء مہملہ و سکون لام و فتح حاء مہملہ و ضم راء مہملہ م بزر القلت ہ کلتھی -

کافور - بفتح کاف و الف و بضم فا و سکون واو صمغ درختیست مشہور ط ب ی ۳ ق سرد و مسکن و مقوی دماغ و مفرح ل حابس خون ح قیصوری سفید کہ زردی نیندش یک قیراط ص بنفشہ و نیلوفر و زعفران یا مشک یا معجون گل و عنبر ل و دوالمسک ب طباشیر و یک وزن صندل سفید و گویند کہربا -

تمیق الزاء المعجمہ

کافز - بکاف فارسی و الف و فتح فا و سکون زاء معجمہ گگرندا

کاناز - ف بانون و الف ثانی م بن خوشہ خرما -

تمیق الزاء الفارسی

کاژ - ف بزاء فارسی م درخت کاج ع صنوبر -

تمیق السین المہملہ

کانس - ہ بکاف و الف و خفا نون و سین مہملہ ف قسمی از کاہ است کہ از گلش در آخر برسات پنبہ سفید بر می آید

تمیق الشین المعجمہ

کاکوش - ف بضم کاف ثانی و سکون واو م بنفشہ -

تمیق الغین المعجمہ

کاغ - ف آتش

تمیق الکاف

کاروانک - ف بسکون راء مہملہ با واو و الف و فتح نون م طائری است کہ بر کنار آب نشیند -

کاسجوک - ف بسکون سین مہملہ و ضم جیم و واو مجہول م خارپشت

کاک - بکاف عربی و را اول و آخر م کیک -
کالک - ف بفتح لام م کدو و گویند خربزهٔ نارسیده -
کاورک - ف بسکون واو و فتح رار مهمله م خیار کبر و ثمر کبر -
کاونجک - ف بفتح واو و سکون نون و فتح جیم م خیار بادرنگ سبز تازه

تمیمۃ الکاف الفارسی

کاگ - بکاف فارسی ثانی ف زاغ -

تمیمۃ اللام

کاکل - ف بضم کاف ثانی و سکون لام ع حنظل رومی -
کال - ف نوعی از گل و گویند گندنا -
کاپیهل - ه بکسر تحتانی و خفا و نون فتح موحدهٔ فارسی و اظهار ها م دار شیشعان

تمیمۃ المیم

کاشم بکسر شین معجمه و سکون میم م انجدان رومی ط ح ی ۳ خ
زرد و تر و بزرگ ه سق حس تخم رازیانه آن را در تخم انجره یا تخم گزر -

تمیمۃ النون

کارتن - ف بسکون رار مهمله و فتح فوقانی ع عنکبوت -
کاکبان - ف بسکون کاف ثانی با موحده و وقت ثانی م نبات نرطم

تمیمۃ الواو

کانیرو - ف بکسر نون و سکون تحتانی و ضم رار مهمله م اذریون
کاهو - ف بضم ها م ترهٔ خس ط ب ۲ ر اق مولد دم رقیق
مسکن حدت آن گویند مورث صفرا منبج سدد و مدر بول
منوم رادع اورام طبیس ص لعوق دینه ذکر شد م مربی هلیله و
زیره شل آن تخم او در درجه اول م الاخرین و نزد بعضی سند با

تمیمۃ الها

کاپیسه - ف بکسر موحدهٔ فارسی سکون تحتانی و فتح عین مهمله م گل معصفر
کاچیره - ف بکسر جیم فارسی و سکون تحتانی م معصفر -
کارتنه - ف بفتح رار مهمله و سکون فوقانی و فتح نون ع حلبه
ه بیتهی و بسکون رار مهمله و فتح فوقانی م عنکبوت -
کازیره - ف بکسر زا ار فارسی سکون تحتانی و فتح رار مهمله ع معصفر -
کاسانه - ف بسین مهمله و الف ثانی و فتح نون مرغکی سبز رنگ
که در ولایت خوزستان بسیار میشود -
کاسگینه - ف بسکون سین مهمله و کسر کاف فارسی و سکون
تحتانی و فتح نون م مرغ سبز که ترکی سقداق گویند -
کاشه - ف بفتح شین معجمه م یخ -
کاغاله و کاغله - بفتح غین معجمه و الف ثانی و فتح لام در لغت
اول و سکون غین معجمه و فتح لام در لغت ثانی م گل معصفر -
کاغنه - بسکون غین معجمه و فتح نون ف کرم خرد سگ ه بیربهتی د
گویند جانوریست سرخ زهردار که بر و نقطهای سیاه بیشتر در باغها
پیدا شود و اکثر تباه سازد ع زریج و گویند حشر زهره -
کافور جود دانه - ف بضم فا و سکون واو و کسر رار مهمله و فتح جیم و
سکون واو ثانی با دال مهمله و الف و فتح نون م نوعی از کافور -
کافیشه - ف بکسر فا و سکون تحتانی و فتح شین معجمه م گل معصفر
کاکره - ف بکسر کاف ثانی و فتح رار مهمله ع عاقرقرحا -
کالنجه - ت بکسر لام و سکون نون و فتح جیم م فاخته ع صلصل
کالوه - بفتح لام و واو م عاقرقرحا -
کاله - ف بفتح لام م کدو یا خربزهٔ نارسیده -
کامه - ف بفتح میم م مرجان -

کاچھ - ہ بفتحا و فتح جیم فارسی و اظہار ہا ف آبگینہ -
کافونہ - ف بسکون واو و فتح نون م کاغنہ و گویند کرم شب تاب

تمیق التحتانی

کادی - ع بکسر دال مہملہ و گویند بواوہ گل کیوڑا طح ی ۲
ق محلل خ خوشبو ص روغن گل ل روغن یاس -
کاسمری - ہ بکاف الف بسکون سین مہملہ و فتح میم و کسر رار
مہلہ و سکون تحتانی درخت ہندی است گنبھار -
کاسنی - بکاف الف بفتح سین مہملہ و کسر نون و سکون تحتانی ع ہندبا -
کافوری - ف بضم فا و سکون واو و کسر رار مہلہ ع اقحوان -
کاکناجی - بکاف الف و سکون کاف ثانی با میم و الف ثانی
و کسر جیم و سکون تحتانی ع عنب الثعلب -
کاکوتی - ف بضم کاف ثانی و سکون واو و کسر فوقانی م سنقر -
کاکنجی - ہ بکاف و الف و نون و ضم کاف فارسی و کسر
نون ثانی و سکون تحتانی ف ازرن -

تمیق البار الموحدہ و تمیق الالف

کبدا - بفتح اول و موحدہ و دال مہملہ و الف م تفسیر ع
بجامہ کوبیر و گویند بر پشم و در عربی بمعنی جگر آمدہ -

تمیق الموحدہ

کبد الذیب - بفتح اول و کسر ثانی و ضم دال مہملہ و کسر ذال معجمہ و
سکون تحتانی ف جگر گرگ این نوز ان ریند و نخون دار ملعل -

تمیق الفوقانیہ

کبت - ف بکسر اول و سکون ثانی م زنبور عسل
کبریت - ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر رار مہلہ و سکون تحتانی ف

اگر گرہ گنند عمل طح ی حق لطف جاذب خ زرد ناک ش الر
الکیدر ہ ماد و درم ص بطبخ ہندی ال رنج خبہ آتش افروختن -
کبست - ف بفتح اول ثانی و سکون سین مہملہ ع حنظل ہ اندراین

تمیق الجیم

کبیکج - ہ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح کاف ثانی
و سکون جیم م نوعی از کرفس بی بانسر ازی کس ویران د
کوانج طح ی ہ ق محلل ح نوص روغن گل ل انجرہ

تمیق الدال المہلہ

کبدع - بفتح اول و کسر ثانی و سکون دال مہملہ ف جگر کلیجا
طح رق مقدی خ از مرغ با مرغابی جوان فربہ -
کبید - ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی م کبر -

تمیق الرار المہلہ

کتبر - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون رار مہملہ م کبوتر
کبر - بفتح اول و کسر ثانی مشہور است بہمین نام طح ہ ق مقطع
ملطف محلل خ بثانی ش از بیخ او بقدر درم یا نیم مثقال ص
اسطو خودوس و گویند سرکہ و خیار ل حب ق آن باز دارد
کبودر - بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح دال مہملہ م
کرسکے آبی کہ آن را ماہی ہای کوچک بخورند -

تمیق النون

کبودان - ف بضم اول ثانی و بہ جبو با دال مہملہ و الف م سیاہ دانہ

تمیق الواو

کبستو - ف بضم اول ثانی و سکون سین مہملہ و ضم فوقانی و سکون واو ع حنظل -

تمیق الهار

کباب ہ ع بفتح اول وثانی با الف و موحدہ نعفا و ام حب العروس
ہ کباب چینی ثمر درختیست کہ از ملک چین و نواح دم می آورند گرم خ ۲
ی ۳ گرفتہ ۲ ق بفتح مدر محلل ق بعض خ چینی خوشبوی زبان
گزندہ شتر از دو دانگ تا نیم درم ص صندل و گلاب یا مصطگی بدل
تخم کاہو یا کاکنج ل ہیل یوا و دار چینی یا اسارون ۔
کبشتہ ۔ ف بفتح اول وثانی و سکون سین مہملہ و فتح فوقانی م حنظل
کبیدہ ف بضم اول وکسر ثانی و سکون تحتانی و فتح دال
مہملہ م پست گندم و برنج و جز آن ہ ساتو ۔

تمیق الموحدہ فارسی و تمیق السین المہملہ

کپاس ہ بفتح اول موحدہ فارسی و الف و سین مہملہ م نبات پنبہ

تمیق الکاف

کبوک ف بفتح اول وضم ثانی و سکون واو و کاف تازی م
طائریست کہ با جنس خود جفتی کند و اگر احیانا بجای جود کبوک
جانور دیگر کہ نر باشد ببیند در زمان مادہ شود و با آن نر جفت گردد

تمیق التحتانی

کبی ۔ ف بفتح اول وکسر ثانی و سکون تحتانی م میمون ۔

تمیق و تمیق التاء الفوقانی

کٹ ۔ ہ بکسر اول و سکون فوقانی ہندی ع خبث الحدید

تمیق الخاء المعجمہ

کنخ ۔ ف بفتح اول وثانی م قروت و چاشنی ودانق

تمیق الراء المہملہ

کٹو نبھر ۔ ہ بفتح اول وضم ثانی ہندی و سکون واو و نون ساکنہ
موحدہ و اظہار ہا و سکون را مہملہ قسمی از انجیر دشتی ۔

تمیق العین المہملہ

کنع ۔ ف بفتح اول وثانی م قروت و چاشنی ودانق

تمیق الکاف

کتنک ۔ ف بفتح اول وثانی م سیب ہی و بزبان ہندی حب است
کرچون سائیدہ در آب انگل آمیختہ باشند بر زنند آن اصاف کند

تمیق اللام

کتھباڈل ۔ ہ بفتح اول وثانی ہندی و اظہار ہ موحدہ فارسی
و الف و فتح دال مہملہ ہندی و سکون لام قسمی از باڈل ۔
کٹھل ۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی ہندی و فتح ہا و سکون
لام م میوہ ہندیست مشابہ شکنبہ

تمیق المیم

کتم ۔ ع بفتح اول وثانی و سکون میم م وسمہ یعنی برگ نیل ۔

تمیق النون

کتان ۔ بفتح اول وثانی و الف و نون ہ السی طب ی ص
سکنجبین عسل ش از سہ درم تا چہار درم ل روغن حلبہ ۔
کتران ۔ ف بفتح اول وکسر ثانی با را مہملہ و الف م قطران ۔

تمیق الواو

کتو ۔ ف بفتح اول وضم ثانی و سکون واو م طائریست
سنگخوار و بضم اول غورہ پنبہ ۔

تمیق الہاء المہملہ

کتیلہ ۔ بضم کاف و فتح تا و سکون یا و فتح لام و تحتانیہ و فتح لام
نباتیست طعم آن از کشنیز تا لیک ط ۳ گرم و خشک ۔

تمیق التحتانی

کنابالی - ه بفتح اول و ثانی هندی الف و کسر همزه و سکون تحتانی دو ... مشهور هند عنبت که گل او را بفارسی گل خار گویند -

کنگی - ه بضم اول و سکون ثانی هندی و کسر کاف تازی و سکون تحتانی م خربق اسود -

تمیز الثاء المثلثه و تمیز الالف

کثیراء - ع بفتح اول و کسر مثلثه و سکون تحتانی با را مهمله و الف و همزه کتیرا طبع مقوی بیهی مسکن نزخ سعید باک شد از درم شقا ما کدرم ص انیسون یا کرفس ل صمغ عربی یا بادام یا مغز دانه کدو

تمیز العین المهمله

کثیر الاضلاع - ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم را مهمله و سکون لام و فتح همزه و سکون ضاد معجمه با لام و الف و عین مهمله نبات گاو زبان

تمیز اللام

کثیر الارجل - ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم را مهمله و سکون لام و فتح همزه و سکون را مهمله و فتح جیم م بسفایج فستقی -

تمیز الهاء

کثاده - بفتح اول و ثانی و الف و اظهار ها م حجر جبیر -

تمیز و تمیز الجیم الفارسی

کچ - ف بفتح اول و سکون جیم م ابریشم زرد یا پیه کستر

تمیز الکاف

کچک - ف بفتح اول و ثانی و سکون کاف ع شیح کرفس از بعیکه گویند

تمیز الهاء

کچله - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام م خفا را م طار عکه -

تمیز و تمیز الجیم الفارسی

کچ - ف بضم اول و به سکون جیم فارسی م فلوس ماهی ه کچلا

تمیز الراء المهمله

کچنار - ه بفتح اول و سکون ثانی فارسی با نون الف و را م درخت هندیست که بهار ارغوانی دارد و شگوفه اش نانخورشی است

کچوره - ه بفتح اول و ضم ثانی فارسی و سکون واو م زرنباد

تمیز النون

کچلون - ه بفتح اول و سکون ثانی فارسی و ضم لام و واو مجهول ع زبد القواریر نمک شیشه -

تمیز الحاء المهمله و تمیز الالف

کحلاء و کحیلا - بفتح اول و سکون حاء مهمله با لام و الف در لغت اول و کسر حاء مهمله و سکون تحتانی در لغت ثانی هم اسمی ست مشترک بر لسان الثور و شنجار -

تمیز السین المهمله

کحل فارسی - بضم اول و سکون ثانی و کسر لام با فا و الف و را مهمله و سکون سین مهمله م انزروت -

تمیز اللام

کحل - ع بضم اول و سکون ثانی و لام سرمه اثمد

تمیز النون

کحل جولان - ع بفتح حاء مهمله ثانی و واو و لام و الف و نون م حضض

کحل السودان - ع بفتح سین مهمله مشدد و سکون واو با دال مهمله و الف و نون م تشمیزج ه چاکسو -

تمیز الخاء المعجمه و تمیز الجیم

کخج - ف بضم اول و سکون خاء معجمه و جیم م گیاهیست که از در جاروب سازند

تمیز الخاء المعجمة

گنج۔ ف بضم اول و سکون خاء معجمہ م کیاہ لوح۔

تمییز الدال المہملہ و تمیز الخاء المعجمة

گدوی تلخ۔ ف بفتح اول و ضم دال مہملہ و واو مجہول و تحتانی مجہول و فتح فوقانی و سکون لام ہ توبنر لمبی

تمیز الراء المہملہ

گدر۔ بفتح اول و ثانی و سکون راء مہملہ م کادی کیوڑا ب ی ۲ ق سکن تش بمثقال ص عناب ل تربت فواکہ و ضماد ا

تمیز المیم

گدرم۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم راء مہملہ م غلہ الیست مانند ارزن کہ اکثر در برنج زار باشد۔

گدم۔ ہ بفتح اول و ثانی و سکون میم م درخت ہندی است مشہور کہ گلش زرد و مشابہ است بگلہ کرنک و گوہی خرد۔

تمیز النون

گدوی شیرین۔ ف بفتح اول و ضم ثانی و واو مجہول و تحتانی مجہول و کسر شین معجمہ و سکون تحتانی ثانی و کسر راء مہملہ و سکون تحتانی ثالث ع قثاء ع۔

تمیز الهاء

گدہ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحدہ ہ پوست خربزہ

تمیز الراء المہملہ و تمیز الالف

گرا۔ ہ بضم اول با راء مہملہ و الف ف درخشان العصافیر

گراکا۔ ف بفتح اول و ثانی و الف با کاف ثانی م بودنہ سلوی

گراکرا۔ بفتح اول و ثانی و فتح کاف ثانی و راء مہملہ ثانی م باغ

گربا۔ ف بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ فارسی گیاہی است کہ آن را البندہ زگو میند۔

گربہ بیضا۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و ہمزہ مضمومہ و فتح موحدہ و سکون تحتانی با صاد معجمہ م فاشرا۔

گربہ سودا۔ بفتح سین مہملہ و سکون واو با دال مہملہ م فاشرسیں

گربنا۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون با موحدہ م کلم

گربنالبا۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و ضم موحدہ و سکون لام با میم و الف ممدودہ ف نیلوفر۔

گردادا۔ ہ بکسر اول و سکون ثانی با واو و الف و دال مہملہ ثانی ف حبار جنبر۔

گروندا۔ ہ بفتح اول و ثانی و سکون واو و خفاء نون با دال مہملہ م میوہ ہندی است۔

گرفیا۔ ع بضم اول و ثانی و سکون واو با تحتانی ف قسمی از زراوند کالی زیرہ طح ی ۲ گرمند ۳ ق بالبعض ملطف مقوی معدہ خرازہ لبنانی تش م ص صعتر بری سنبز تن میوز ف کمون ہلی ج مترون انیسون بار از یانج۔

تمیز الموحدہ

کرنب۔ ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون نون م کلم طح ای ۲ د اطراف اوی ۳ ق طین منضج ح کرنب بستانی مشہور است ص دس۔

تمیز المثلثہ

گرات۔ ع بضم اول با ثانی مشددہ و الف ف گندنا طح ی ۲ ق منضج ص کہ در روغن لی بعل

تمیق الجیم

ارو مج ف بفتح اول و ثانی و سکون واو و فتح میم و سکون راء گیاهی که آتش بدو افروزند م غر فج ع بو سرالیع۔

ارمج م بفتح اول و ثانی و خفاء نون اکسمت

تمیق الراء المهمله

ارار ۔ بفتح هر دو کاف و سکون هر دو راء مهمله ع شونیز صغار ف کاج۔

تمیق الزاء المعجمه

اربز بضم اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون زاء معجمه م قنابیح ار

تمیق السین المهمله

اریابس اربس ف بفتح اول و سکون ثانی با موحده و در لغت بکسر تحتانی و سکون سین مهمله در لغت اول و فتح موحده در لغت ثانی م جانور چلپاسا۔

ارفس ع بفتح اول و ثانی و سکون فا و سین مهمله ه انجو ده طای ۲ ق منفتح مدر مفتی مهی خ بستانی ش از تخم او نیم مثقال ص کا نیچا معجون گل و مصطگی ال زیانه یا نمونش بدل فطراسالیون و در فارسی جانور چلپاسا را گویند۔

ارکاس ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف ثانی نیت هم گیاه دو سیر که در زراعت جو و گندم بروید۔

تمیق الشین المعجمه

ارتش ع بضم اول و سکون ثانی عف شکنبه ه اوجه سبح خ نورد از عجاسے بشن یا سرغم قسر به۔

تمیق الفاء

ارشت ۔ بضم اول و سکون ثانی و ضم شین معجمه ف پنبه۔

تمیق الکاف

اراک و ارک ف بفتح اول و سکون ثانی با الف و کاف ثانی و در لغت اول و فتح کاف ثانی و راء مهمله ثانی در لغت ثانی م جانور یست

ارک ف بفتح اول و ثانی م اراک و سکون ثانی م ماکیان و کبک و سرطان و بضم اول و سکون ثانی م تشم زمی که از زمین بروید و آنرا اشنانه او دره پسند و شال و امثال آن باشند

ارشیک ف بکسر اول و ثانی و تحتانی مجهول و فتح شین معجمه م جوز هر ع

تمیق الکاف الفارسی

ارگ ف بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی م ارگ دن و گنبدا

تمیق اللام

اریل ه بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و لام نبات هندی ست خاردار یبرگ که ثمر او را در هندمنیٹ گویند بکسر فوقانی هندی و تحتانی و خفاء نون و فوقانی هندی ثانی وا از دو اچار سازند

تمیق المیم

ارکم ف بضم اول و سکون ثانی و ضم کاف ثانی و سکون میم عرا

ارم ع بفتح اول و سکون ثانی ف درخت انگور طرح ی اوق و اقع خ بستانی ص کتیرا و صمغ عربی یا شکر و بفتح ثانی ف کلم

ارو شن الغنم ع بضم اول و ثانی و سکون واو و ضم شین معجمه و سکون لام و فتح غین معجمه و نون و سکون میم م فسر فیون۔

تمیق النون

اریلمن ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام [illegible] تحتانی و کسر لام و سکون نون [illegible]

گرگروهن - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف تازی و ضم رای مهمله تا و واو مجهول و سکون نون هم سک[illegible] مرکبیست طرح ی ۲ -

گرگهن - بفتح هر دو کاف و سکون هر دو رای مهمله و فتح ها هم عاقرقرحا

گرلیون - بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون واو و نون هم تخم ریون دقیق -

تمیمق الواو

گرباسو و گرابسو - ف بفتح اول و سکون ثانی و بای موحده و الف و ضم سین مهمله و سکون واو در لغت اول و فتح موحده و ضم سین مهمله در لغت دوم هم جانور حلپاسه -

گرجفوه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و ضم ها هم طائر بود

گرورف بفتح اول و ضم ثانی هم پرده سفید عنکبوت که در آن بیضه نهد

گرگرهو - بفتح هر دو کاف و سکون هر دو رای مهمله و ضم ها هم عاقرقرحا

تمیمق الهاء

گرباسه و گرابسه - ف بفتح اول و سکون ثانی با بای موحده و الف و فتح سین مهمله در لغت اول و فتح موحده در لغت ثانی هم حلپاسه -

گرتنه - ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح نون هم پرده سفید عنکبوت که بر آن بیضه نهد -

گرسنه - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و نون ف کنگه شتر و کراد و کلاد طرح اگرینه ۲ ق محلی بفتح خ شیقه یا مصری سفیده شش درم حصه شیاف لطلا و وزن آن یک بار

گرکیمه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف تازی و کسر میم و سکون تحتانی و فتح سین مهمله هم گلیست خوشبو که خیته در کوه الوند شوند

گرداند - بکسر اول و سکون ثانی و میم با دال مهمله و الف و فتح نون هم نوعی از تخم ریون طرح ی ... سیاه بزرگ ... صعتر

گرمه شانکه - بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و همزه ملینه با شین معجمه و الف و کسر تحتانی و فتح کاف تازی هم شاع -

گرنه - ه بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون ف ترنج -

گروبار فارسیه شامیه جبلیه - بضم اول و ثانی و سکون واو با تحتانی و الف و کسر همزه با فا و الف ثانی و رای مهمله ثانی و کسر سین مهمله و فتح تحتانی مشدد و ثانی و خفا یا و با شین معجمه و الف ثالث و کسر میم و فتح تحتانی مشدد ثالث و فتح جیم و موحده و کسر لام و فتح تحتانی مشدد رابع هم فرد نانا -

گروه - ف بفتح اول و ثانی هم مسکه پرده سفید عنکبوت که در آن بیضه نهد -

تمیمق التحتانیه

گراتی جبلی - ع بضم اول با ثانی مشدد و الف و کسر مثلثه و فتح جیم و موحده و کسر لام هم فراسیون -

گرگی - ع بضم اول و سکون ثانی و کاف ثانی ف کلنگ که بنج خ صید کرده باز که بعد از کشتن از ره بند بر او بنهد بکسر و الیا زیر گیرم

گرنگالی - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون با کاف فارسی و الف و کسر نون ثانی هم نوعی از انگور -

تمیمق الزای المعجمه و تمیمق الالف

گرزا - ف بفتح اول و سکون زای معجمه با موحده و الف هم نوعی از ریواس

تمیمق الموحده

گرب - ع بضم اول و سکون زای معجمه ف خرده و کنجاره کنجد

تمیمق الرای المهمله

گزرهٔ البیج – ع بضم اول و سکون ثانی و کسر موحده و فتح رای مهمله و ضم فوقانی بسکون لام و کسر موحده ثانی و سکون تحتانی و رای مهمله ثانی ف پرسیاوشان۔

تمیق الغین المعجمه

گزاغ و کزغ – ف بضم اول و فتح ثانی و الف و غین معجمه بلغت اول و سکون زای معجمه بلغت ثانی ع اشق۔

تمیق الفاء

گزف – بفتح اول و ثانی م تیره رال

تمیق النون

گزوان بکسر اول و سکون ثانی و واو و الف و نون م بادرنجبویه۔

تمیق الهاء

گزبره – ع بضم اول و سکون ثانی و کسر موحده و فتح رای مهمله و بالف کشنیزه بار دو ضابطه حرارت ۳ و خشکی در ب ۲ ی اوراق تر او را در ع خشک او مقوی دل و جانب سخ بستانی تازه تر آن از خشک او بهتر هم ص عسل۔

تمیق الزای الفارسی و تمیق الالف

گزغاو گزنگاو – ف بفتح اول و سکون زای فارسی با غین معجمه و الف در لغت اول و کاف فارسی در لغت ثانی م خرگاو۔

تمیق الزای المهمله

گزورف بفتح اول و ضم ثانی فارسی و سکون را ع زرنباد۔

تمیق الزای الفارسی

گژف بفتح اول م کج که قسمیست از ابریشم زبون و ناسره۔

تمیق الجیم

گزم ف بضم اول و سکون ثانی فارسی ع شجره دبق۔

تمیق النون

گزترخون ف بفتح اول و سکون ثانی فارسی و فتح فوقانی و سکون رای مهمله و ضم خای معجمه و سکون واو ع عاقرقرحا۔

تمیق الواو

گزغاو و گزگاو ف بفتح اول و سکون ثانی با غین معجمه و الف و واو معجمه در لغت اول و کاف فارسی در لغت ثانی م گزنگاو

تمیق الهاء

گزانه ف بفتح اول و ثانی فارسی و الف و فتح فوقانی م سلسله ابریشم

گزدم خواره ف بفتح اول و سکون ثانی فارسی و ضم دال مهمله و سکون میم و ضم خای معجمه با واو معدوله و الف و فتح رای مهمله م جانوریست در دریای خوزستان که چون براه رود دم خود بر زمین کشد و بهر که زخم زند هلاک سازد۔

تمیق السین المهمله و تمیق الالف

گسیلا – ف بفتح اول و کسر سین مهمله و تحتانی مجهول با لام و الف دوائیست هندی کهیلا کهیلی طح ای هم گویند مع حرق مغزی خ باریک اکل بیخ سرخی نش ۳ درم گویند نیم مثقال ص کثیرا با تخم کرفس ل مفاث۔

تمیق الموحده

گسب – ع بضم اول و سکون ثانی و موحده ف کنجاره۔

تمیق الجیم

گسپرج – ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده فارسی و رای مهمله م مروارید۔

تمیّز الرار المہملہ

کسیر۔ بضم اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون رار مہملہ م زفت خشک۔

تمیّز الکاف

کسک۔ ف
کسنک بکسر اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون کاف نام گربہ خشک۔

تمیّز المیم

کسیرۃ الحمام۔ بضم اول و سکون ثانی و کسر موحدہ و فتح رار مہملہ و ضم فوقانی و سکون لام و فتح حار مہملہ با میم و الف و میم نام از شاہترج۔

تمیّز النون

کسبغون یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضم فوقانی و سکون واو و نون ف نوعی از سوسن بری م دلبہ۔

تمیّز الواو

کسبروہ۔ ہ بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجہول و ضم رار مہملہ م بیخ رستنی ہندیست کہ در آبہا مثل نیلوفر بروید ط ب۔

تمیّز الہاء

کسبرہ بضم اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و رار مہملہ م کشنیز۔
کسبہ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح موحدہ م کنجارہ۔
کسنیزہ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح میم م شتر خار۔
کسنبہ بضم اول و ثانی و خفا رزن و فتح موحدہ و اظہار ہا ع عصفر۔

تمیّز الہاء

کسیلہ چوبیست شبیہ بہ دناس ط ۲ گرم خشک ص کتیرا۔

تمیّز التحتانیہ

کستوری۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون واو و کسر رار مہملہ و سکون تحتانی ف مشک۔
کسینی۔ ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر نون م حلتیت ہ ہینگ۔

تمیّز الشین المعجمۃ و تمیّز الالف

کشوثا۔ بضم اول و ثانی شین معجمہ و سکون واو با مثلثہ و الف ہ امربیل طرح ای ۲ ق بفتح منقی مسہل سودا و قوی کبد فتح مجاری پیچیدہ باشد شن و دوم عن بلع طل کتم کاسنی افسنتین۔

تمیّز الموحدہ

کشکاب۔ ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف و الف م آس۔

تمیّز الشین المعجمہ و تمیّز السار

کشت برکشت۔ بکسر اول و سکون ثانی و فتح موحدہ و سکون رار مہملہ و فتح کاف ثانی و سکون شین معجمہ و فتح فوقانی ثانی ف نباتیست بر ہم پیچیدہ مانند ریسمان بافتہ شدہ م نچک ہ بھبھلی طرح ی ل بو زیدان کافور۔

تمیّز المثلثہ

کشوث بضم اول و ثانی و سکون واو و مثلثہ م کشوثا بلابہ۔

تمیّز الجیم

کشنج بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون جیم ف نوعی از نباتات کہ در ریگہا و کنارہ دریا روید ف گل گندہ ہ بجا مثل ط ب۔

تمیّز الرار المہملہ

کشک الشعیر۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف ثانی و فتح شین معجمہ ثانی و کسر عین مہملہ و سکون تحتانی ف شیرۂ جو ہ جو آب۔

تمیّز الشین المعجمہ

کشمشن ی بضم اول و سکون ثانی و کسر میم و سکون شین معجمه ثانی ف
زبیب بیدانه مطبوخ سی اوقیه میں تین ده درم حب بادیان

تمیق الطاء المهمله

کشط ی بضم اول و سکون ثانی و طاء مهمله م قسط -

تمیق الفاء

کشف ف بفتح اول و سکون ثانی م باخه سنگ پشت و کچهوا -

تمیق الکاف

کشوک ف بفتح اول و سکون واو و کاف م لاک لبست -
کشکرک ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف ثانی و راء مهمله جانوریست
کشک - ف بفتح اول و سکون ثانی م بینو و نفروت -

تمیق اللام

کشاخل ف بفتح اول و ثانی و الف و کسر خاء معجمه م غله شاخاه اپر
کشخول ی بضم اول و سکون ثانی و خاء منقوطه و واو و لام م ش جو
کشل ی بضم اول و سکون ثانی م خربزه -

تمیق النون

کشکین ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف ثانی و سکون تحتانی م نان جو
کشن ی بضم اول و سکون ثانی م خربزه -

تمیق الواو

کشکاو ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف ثانی و الف م کشکاب
کشتو ی بفتح اول و سکون و ضم فوقانی م انگور نیم پخته -
کشکو ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف ثانی م کشکاب -

تمیق الهاء

کشته ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی م شفتالو زرد آلو

اداب ید و مثال آن که تخم او برآورده خشک کرده باشند
کشکنه و کشکینه ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف ثانی و فتح
نون در لغت اول و کسر نون و سکون تحتانی در لغت دوم م نان جو
کشنه ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون م نوعی از سمارو غ

تمیق التحتانیه

کشنی ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر نون م کرسنه -
کشوث رومی ی بضم اول و ثانی و سکون واو و کسر شین مثلثه و ضم
راء مهمله و سکون واو ثانی و کسر میم م افسنتین -

تمیق الضاد المعجمه و تمیق الالف

کشنشبون ی یونانی بفتح اول و سکون شین معجمه و فتح نون و سکون مثلثه
و ضم موحده و سکون واو و نون ثانی ف بادنجان بری را گویند -

تمیق العین المهمله و تمیق الموحده

کعب ع بفتح اول و سکون عین مهمله و موحده ف پاشنه و ایری
ط بی ق مجفف خ از غزال تن نیم درم ص ب السوس نخوان اسفف

تمیق الکاف

کعک - ع بفتح اول و سکون ثانی و کاف ثانی ه کاک نان
تبرک حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله
اسرارهم که در دیار دهلی معروف است -

تمیق الفاء و تمیق الالف

کف دریا - بفتح اول و کسر فا و فتح دال مهمله و سکون
راء مهمله با تحتانی ه سمندر پهین -

تمیق الموحده

کف الذئب - ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و کسر ذال

مجمرِ شہ دو سکون تحتانی م حنظل تاتا۔

کف الکلب ع بفتح اول و ضم ثانی مشدد و سکون لام و فتح کاف ثانی و سکون لام م اشتغان۔

تمیق الجیم

کفنج ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م نوعی از ماہے است کہ مانند سقنقور بنبات سیہی است ع سمکا الصیدا۔

تمیق الدال المہملہ

کف الاسد ع بسکون لام و فتح ہمزہ و سین مہملہ م طینتا۔

کفر الیہود۔ بفتح اول و ثانی و ضم راء مہملہ و سکون لام و فتح تحتانی و ضم ہا و سکون واو و دال مہملہ م قفر الیہود۔

تمیق الزار المہملہ

کفشیر ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر شین معجمہ و سکون تحتانے داروی کہ زر و نقرہ و دیگر فلزات بدان پیوند کنند۔

تمیق الزار المعجمہ

کفچلیز ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و کسر لام و تحتانی مجہول و زار معجمہ م جانوری است آبی کہ سر و تنہ و دراز و دم باریک خورد ع غموص و جاسیس جمع آن۔

تمیق السین المہملہ

کفافس بفتح اول و سکون ثانی و الف و ضم قاف و سکون سین مہملہ م دفلی و کنیر۔

تمیق العین المہملہ

کف الضبع ع بفتح ضاد معجمہ مشدد و ضم موحدہ و سکون عین مہملہ م کبیلج

تمیق الفار

کفت۔ بفتح اول و سکون ثانی م تقلبۃ الحمقا۔

تمیق الکاف

کفچلیزک۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و کسر لام و تحتانی مجہول و فتح زار معجمہ ع غموص۔

تمیق اللام

کفچہ زول۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و خفا ہا و ضم زاء و واو مجہول و لام م مرغکی است کہ بہ ترکی عاشق پیران گویند۔

تمیق الہار

کفچلیزہ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و کسر لام و تحتانے مجہول و فتح زار معجمہ م کفچلیزک۔

تمیق التحتانے

کفری۔ بضم اول و سکون ثانی و کسر را مہملہ ع جفری ف پوست بہار خرما خ خوشبو۔

تمیق الکاف و تمیق الالف

گنگرا۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و رار مہملہ و ہندی ہت خروس۔

گلگرندا۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و فتح رار مہملہ و سکون واو و خفا نون و دال مہملہ و الف م کافر۔

گلوڑا۔ ہ بفتح اول و ضم ثانی و واو مجہول با رار مہملہ و الف م نبات ہندیست کہ ثمرش بعروس در ریزہ و ہند بخشیدہ کڑول

تمیق الشین المعجمہ

گلکش و گلیکش۔ ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون شین معجمہ در لغت اول کسر اول و تحتانی مجہول و کسر کاف ثانی و تحتانی مجہول ثانی در لغت ثانی م ترہ تیزک۔

تمیمة الکاف

کنگ - ف بفتح اول و سکون کاف ثانی نانیکه از آرد خشک چرب پزند مر
کلاک گیاه را نیز گویند و بضم اول هم ماکیانی که از تخم کردن باز مانده باشد

تمیمة الباء

گلنجبه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و بای موحده هام نیم دانه -

تمیمة التحتانی

گلکراسینگی - ه بفتح اول و سکون ثانی و بای موحده و الف و کسر سین
مهمله و نون و کاف ثالث و سکون تحتانی هم دوای هندی
است شبیه بغلاف شاخ بزرگی کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ
تیره و طعم آن اندک تلخ ط ۱ گرم ۳ خشک -

گلگری - ه بفتح اول و سکون ثانی و کسر رای مهمله هندی و سکون
تحتانی ف خیار دراز و بضم اول ف ماکیان -

تمیمة اللام و تمیمة الالف

کلاف بفتح اول و لام و الف هم زغ و غوک -
کلیاپ بکسر اول و سکون ثانی با تحتانی م شمار ساجی -
کلبندا - ه بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و خا و نون بدال مهمله ف تبر -

تمیمة الجیم

کلیوج ف بکسر اول و ثانی و تحتانی مجهول با واو و الف هم غلیواژ -

تمیمة الحاء المهمله

کلح - بکسر اول و سکون ثانی ف بیرزد -
کلموح بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو هم آسن -

تمیمة الدال المهمله

کلنج امرود - ف بضم اول و ثانی و سکون ... و در عجمه و فتح هیم زد

دسکون میم و ضم رای مهمله و واو مجهول ثانی هم نوعی از امرود -

تمیمة الراء المهمله

کلماور - ف بفتح اول و ثانی و الف و فتح دال و سکون رای مهمله هم بدرغ
کلهار - ه بفتح اول و ضم ثانی مشدد و اظهار ها و الف و ره گل کنول -

تمیمة الزاء المعجمه

کلوز - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو هم غوره پنبه شگفته
کلیز - ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی هم زنبور -

تمیمة الزاء الفارسی

کلمژ - ف بفتح و ضم اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو هم جلپاسا

تمیمة السین المهمله

کلنس - ف بکسر اول و سکون ثانی ف آهک هم نوره و چونه -

تمیمة الشین المعجمه

کلاش - ف بفتح اول و ثانی و الف ع عنکبوت و نسیج آن را کلاش خزنه گویند -
کلاکموش - ف بفتح اول و لام و الف و سکون کاف فارسی
و ضم میم و سکون واو هم موش دشتی -

تمیمة الغین المعجمه

کلاغ - ف بفتح اول و سکون ثانی و الف هم زاغ و کلاغ گلاغ کوا
کلمرغ - ف بفتح اول و ثانی و ضم میم و سکون رای مهمله
هم نوعی از کرگس که بر سرش پر نباشد -

تمیمة الفاء

کلناف - ه بفتح اول و سکون ثانی با نون و الف ره کنر -

تمیمة الکاف

کلانک بکسر اول و سکون ثانی و فتح کاف ثانی و سکون نون هم تخم خرفه

کلک ف بفتح اول و ثانی م کوث و لوم و خربزہ نارسیدہ و غورہ و نیز با ناشگفتہ و گاو میش جوان و بضم اول و سکون ثانی م پشم نرمی کہ از زیر موی بز روید و آنرا الشانہ آوردہ پسند و شال ازان بافند و بکسر کاف ہر نے عموماً و نے قلم خصوصاً و نیز صمغی است تلخ کہ آنرا جہود دانہ گویند۔

کلمنبک بفتح اول و ثانی و خفا ہا و نون و فتح موحدہ ف چوب خوشبوی صندل اساس سرخی مائل۔

کلیک بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی م تخم گل۔

تمیز اللام

کلکل بفتح ہر دو کاف و سکون ہر دو لام م مقل۔

کل ف بفتح اول م رجیع نباتم و گاو میش نر۔

تمیز المیم

کلم ف بفتح اول و ثانی م کرنب۔

تمیز النون

کلیجن ع بضم اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح جیم م خولنجان کہ بیخ برگ تنبول باشد۔

کلیکان بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی و فتح کاف ثانی با الف مشہور است بلفظ طرخون کہ گذشتہ شد۔

کلیکرون سریانی و رومی بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی و فتح کاف ثانی و سکون لام ثانی و ضم راء مہملہ و سکون واو و نون م حرحیر

تمیز الواو

کلاجو و کلازوبہ ف بفتح اول و ثانی و الف و ضم جیم و سکون واو در لغت اول و ضم زاء فارسی در لغت ثانی م طائر عکہ۔

کلاویف بفتح اول و ثانی والف ہم و زن غ۔

کلاہوف بفتح اول و ثانی و الف و ضم ہا م نوعی از آہوی بی شاخ

کلباسو و کلبسو ف بفتح اول و سکون ثانی با موحدہ و الف و ضم سین مہملہ در لغت اول و فتح موحدہ در لغت ثانی م چلپاسہ

تمیز الہاء

کلازہ ف بفتح اول و ثانی و الف و فتح زاء فارسی م طائر عکہ۔

کلوزہ ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح زاء معجمہ م خربزہ ناشگفتہ

کلوندہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو و سکون نون و فتح دال مہملہ م نوعی از خیار باریک دراز۔

کلیہ ع بضم اول و سکون ثانی و فتح تحتانی ف گردہ طرسع ح ب گویند ی ۲ گویند ر ۳۔

تمیز التحتانی

کلتھی ہ بضم اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و ظہار ہا م غلہ السبت ع کاسر الحجر۔

کلنجری ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون و فتح جیم و کسر راء مہملہ م نوعی از انگور سیاہ رنگ کہ در ولایت ہری شود

کلیانی رومی بکسر اول و سکون ثانی با تحتانی و الف و کسر نون م اشق

کلی ف بضم اول و کسر ثانی قسمی است از ماہی ریزہ ع سمک رضراضی

تمیز المیم و تمیز الالف

کماف بضم اول و میم و الف م کمات ط م ۲ سر و تر بکسر اول م نرماہ

تمیز الفوقانی

کمات ع بفتح اول و ثانی و الف و فوقانی م فطر ط ب ر ۲ م ق ردی الغذا خ محلل ص موینر و فلفل۔

تمیق الدال المہملہ

کمون اسود ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر نون و فتح ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح دال ثانی م کمون بریہ و شونیز را نیز گویند۔

تمیق الراء المہملہ

کماشیر۔ بفتح اول و ثانی و الف و کسر شین معجمہ و سکون تحتانی و راء مہملہ م صمغ نرنس کوہی کہ فراسیون تخم او ست طح ۳ گویند آن غیر مجان خ زرد تیز بوی ش ردی فا گرم ص گل و صندل ب اجاج و تمیز

تمیق الزاء المعجمہ

کمیز۔ ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و زاء معجمہ ع بول م پیشاب ہ موت۔

تمیق السین المہملہ

کمادریوس سریانی و یونانی بفتح اول و ثانی و الف و فتح دال مہملہ و سکون راء مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو و سین مہملہ ن راندروی تلخ ہ سونڈی ح گویند غیر سونڈی ست طح ی ۲ گویند ق ملطف مدر محلل خ تازہ بری کہ بعد از ادراک تخم بر گیرند ش یک مثقال ص سفرجل ل غافث یا سقولو قندریون یا تخم حماض بری یا تخم شلغم بری۔

کمافیطوس یونانی بفتح اول و ثانی و الف و کسر فا و سکون تحتانی و ضم طاء مہملہ و سکون واو و سین مہملہ ف تخم کبر کوہی ن بستہ ازی ن اشتراند طح ۲ ی ۳ ق مفتح محلل خ ش مثقال ص انیسون یا زعرور ل نیموس سلیالیوس و دود ا لبیا نیموزن ان سلیخہ یا کمادریوس یا جعدہ۔

تمیق الضاد المعجمہ

کمثری حامض م کمثری چینی بہترین آن رسیدہ شاداب ط اسرد ۲ خشک ص عسل و جوارش کموتی۔

تمیق الکاف

کرک۔ ہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح راء مہملہ و سکون کاف ثانی م میوہ ہندی ست ط ۲ سرد و تر و خشک

تمیق المیم

لمکام ف بفتح اول و سکون ثانی با کاف ثانی و الف ع افواہ الطیب و گویند صمغ درخت بطم۔

کم کم۔ ف بضم اول و سکون ثانی و ضم کاف ثانی م عنزروت

تمیق النون

کمالیون۔ یونانی بفتح اول و ثانی بعد الف و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو نوعی از مازریون سیاہ۔

کموق۔ ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو انواع است کرمانی و فارسی و شامی و نبطی و زرا طح ی ۲ گویند ق محلل ملطف مقوی معدہ مفتح حابس خ نادمیل خ کرمانی ش دو درم ص کبیر ادکر بند غل انا نخواہ یا از کرمانی یک نیم ن نبطی و از فارسی نیم وزن کرمانی یا تخم کرب۔

تمیق الواو

کمون حلو بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و کسر نون و ضم حاء مہملہ و سکون لام م انیسون۔

تمیق الہاء

کمیحہ۔ ف بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح جیم فارسی م کرم شب تاب۔

تمیق التحتانی

کنثری – ع بضم اول ثانی مشدده و سکون ... نوعی از امرود ... ف امرود و بسپانی طرمع گویند بج گویند

اب ی آق قالبغن مفرح و مقوی دل خ شاه امرود

شاق شراب ... رو ... حب الصعل ل سفرجل -

کمون ارمنی بفتح اول وضم ثانی و سکون واو و کسر لام و ... فتح همزه و سکون رار مهمله و فتح میم و کسر نون ثانی م کرویا -

کمون بری بفتح موحده و کسر رار مهمله مشدده م شاه زیره

کمون حبشی بفتح حار مهمله موحده و کسر شین معجمه م کمون ی

	مسیق النون و تمیق الالف	

کنبیلا – بفتح اول و سکون نون و کسر موحده و سکون تحتانی بالام ... قنبیل

	تمیق الموحده	

کنب – ف بفتح اول و ثانی و سکون موحده م بنگ و جهانگو و بجیا و گویند در فارسی ریسمانی ست که از پوست نبات کتان ببافند و بضم اول نوعی از جبار

	تمیق الجیم	

کنج – ف بفتح اول و سکون ثانی م زروت -

	تمیق الدال المهمله	

کندر – ف بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله شکر کو سر په آن قندست در زبان هندی ... هر چیز -

کنگر زد – بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و سکون رار مهمله و زار معجمه آنرا کنگری در آب ... گویند و آن صمغ کنگرست طرح را گویند ... سقی -

	تمیق الزار المهمله	

کنار – بضم اول با ثانی و الف ع سدره بیری -

کنجار – ف بضم اول و سکون ثانی و الف و کجل -

کندر – ع بضم اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله ... لبان طرح ... اگویند ... قسم مدحرج قابض ... و مقوی ... موحده ... سفید گرد حب ... آن ...

کنگر – ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی ... حرشف ... کنگر ... و کتاب ... الحبوب آنرا ... است

کنجزند – بضم اول کاف فارسی م تج ... بوم

کنیر – ف بفتح اول و ثانی و سکون تحتانی ف خرزهره -

	تمیق الزار المعجمه	

کنازو کنز – ف بفتح اول و با ثانی و الف و زار معجمه در لغت اول و بحذف الف در لغت ثانی م بن خوشه خرما

	تمیق الشین المعجمه	

کنذش – ح بضم اول و سکون ثانی و ضم ذال مهمله ... چرک طرح ... معطس ... بیخ ... دیگر ... الورق ... بلیلت و زن آن فلفل -

	تمیق الغین المعجمه	

کناغ – ف بضم اول با ثانی و الف م کرم پیله و تار ابریشم -

	تمیق الکاف	

کنجدک – ف بضم اول و سکون ثانی و کسر جیم و فتح دال مهمله و سکون کاف ثانی م ازروت -

کنجک – ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم م شجرة البق

کنگ – ف بکسر اول و فتح ثانی م گردگانی که مغزش بدشواری برآید

تمیق الکاف الفارسی

گنگ - ف بضم اول وسکون ثانی وکاف فارسی ثانی م خوشه خرما

تمیق اللام

گجال بضم اول وسکون ثانی با جیم والف ولام م نخاله کنجد کهل

گنگول - ه بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف ثانی وواو مجهول م زدوار هندی است -

تمیق الواو

گندرو - بضم اول وسکون ثانی وضم دال مهمله وراء مهمله مصطگی

گنستو - ف بفتح اول ثانی وسکون سین مهمله وضم فوقانی م نبات [illegible]

گنشتو وگنشو بفتح اول وثانی وسکون شین معجمه وضم فوقانی در لغت اول وسکون شین معجمه وواو در لغت ثانی م غوره انگور

گنو - ف بفتح اول وضم ثانی م بنگ ه بهنگ -

تمیق الهاء

گنبیره - ف بضم اول وسکون ثانی وکسر موحده وتحتانی مجهول وزاء معجمه وخفا هاء م نوعی از خیار که هنگام خامی شیرین با مزه بود ودر پختگی توان خورد -

گنجاره وگنجاله بضم اول وسکون ثانی با جیم والف وفتح راء مهمله در لغت اول وفتح لام در لغت ثانی م نخاله کنجد -

گنجده - ف بضم اول وسکون ثانی وکسر جیم ودال مهمله م صمغی ع از زرنب

گنجیده - ف بضم اول وکسر جیم وفتح دال مهمله م کنجاره کنجد -

گنوزه - ف بفتح اول وضم ثانی وسکون واو وفتح زاء معجمه م زم

گنه - ف بفتح اول وثانی ه کلی کم کر یعنی سگ می چسپد -

تمیق التحتانی

گندی - ف بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وسکون تحتانی ع کادی ه کیوڑا -

گندری بضم کاف وسکون نون ودال وکسر راء مهمله نباتی است شبیه به نبات زرد که از زبانه ط م گرم در محلل منضج -

گنوس طیری بفتح کاف وضم نون وسکون واو وسین وفتح طاء وباء موحده وراء مهمله اسم نوعی کبیر زعرور است

گنگهی - ه ف درخت شانه -

تمیق الواو وتمیق الالف

گوتاه با وگوته پا بضم اول وواو مجهول وفوقانی والف واظهار هاء با موحده فارسی والف ثانی در لغت اول وفتح فوقانی واظهار هاء در لغت ثانی جانوریست مانند گوزن که بهان طور خالهای پشتش دارد وروی آن شبیه بروی گوزن شاخ شاخ نشوده بارهی

تمیق الفوقانی

گوست - ف بفتح اول وثانی وسکون سین مهمله وفوقانی ع حنظل -

تمیق الجیم

گوج - ف بفتح اول وثانی وجیم ع صمغ -

تمیق الجیم الفارسی

گوچ - ف بضم اول وثانی مجهول وجیم فارسی م جانور بوم -

تمیق الدال المهمله

گوشزد - ف بضم اول وسکون ثانی وفتح شین وزاء معجمه وسکون دال مهمله م کنجده وآن صمغ درخت پرخاریست عجب آنرا شاکه خواهند خ سفید مائل بزردی -

گوشاد - ف بفتح اول وسکون ثانی با شین معجمه والف م حنظ یا نا -

تمییز الراء المهمله

کواریٔ بضم اول با ثانی والف م کندنا۔

کوبدار۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و کسر موحده با دال مهمله م قسمی از کچناست

کوبر۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده م فلفل۔

کوترٔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی م کبوتر۔

کوریٔ

کورکورف بضم اول و ثانی مجهول و راء مهمله و ضم کاف ثانی و واو مجهول م خلیواج

کوکنارٔ بضم اول و ثانی مجهول و سکون کاف ثانی با نون والف ع خشخاش ہ پوست و حجم تیرا۔

تمییز الزاء المعجمه

کورزف بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله و زاء معجمه م میوه کبر۔

کوزر۔ بضم اول و ثانی مجهول م تقل۔

تمییز الزاء الفارسی

کوژف بکسر اول و ثانی م میوه ایست سرخ رنگ که نبات‌الش از زمین شوره روید م ازدف۔

تمییز الشین المعجمه

کورموشش۔ بضم اول و ثانی مجهول و سکون راء مهمله و ضم میم و سکون واو و شین معجمه ہ جھجھندر۔

تمییز الضاد المعجمه

کوکب الارض۔ بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف ثانی و ضم موحده و سکون لام و فتح همزه و سکون راء مهمله و ضاد معجمه ع طلق۔

تمییز العین المهمله

کوارع۔ ع بفتح اول و ثانی با الف و کسر راء کهف کله پاچه

تمییز الفاء

کوالف بفتح اول و ثانی و الف و کسر لام و سکون ثانی باوادرد۔

کوف۔ بضم اول و سکون ثانی م جغد۔

تمییز الکاف

کوخکف بفتح اول و ثانی و سکون خاء معجمه م خوشه انگور۔

کوکف بضم اول و ثانی مجهول م تره کاهو ع خس۔

کوکلکف بضم اول و ثانی مجهول و کسر کاف ثانی و فتح لام م غوره یعنی ناشگفته۔

تمییز اللام

کوپلف بضم اول و ثانی مجهول و فتح موحده فارسی و سکون لام م شگوفه

کول۔ ف بضم اول و ثانی مجهول م جانور بوم و به فتح اول و ثانی بزبان هندی م نیلوفر۔

کوسنبل۔ بضم کاف و واو و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم موحده م نوعی از تفاح نباتی ست برگ آن شبیه به برگ نارنج ط۲ گرم و خشک۔

تمییز المیم

کولم بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام م فلفل۔

کوهمف بضم اول و ثانی مجهول و فتح ها گیاهی که در زمین سه بار روید و بیخ آن شبیه به بیخ نی باشد۔

تمییز النون

کوکنف بضم اول و ثانی مجهول و فتح کاف ثانی م جغد و نیز غلبه البت

کومینف بضم اول و ثانی مجهول و کسر میم و سکون تحتانی م کرم

تمییز الواو

کودوده بضم اول وثانی مجهول وضم دال مهمله م علفیست هندی
کوکوت بضم اول وثانی مجهول وضم کاف ثانی م خاکینه۔

تمیز الهاء

کواره بفتح اول وثانی والف وفتح راء مهمله م خانهٔ زنبور۔

کوانچه بکسر اول یا ثانی والف وخفاء نون وفتح جیم فارسی واظهار ها م دوائے هندی است۔

کوپله بضم اول وثانی مجهول وفتح موحده فارسی ولام م شگوفه۔

کوتاه پاچه وکوته پاچه بضم اول وثانی مجهول ها فوقانی والف واظهار ها موحده فارسی والف ثانی وفتح جیم فارسی در لغت اول وفتح فوقانی واظهار ها در لغت ثانی م کوتاه پا۔

کوٹھه بضم اول وسکون ثانی وفتح فوقانی هندی واظهار ها م قسط۔

کورزه بفتح اول وثانی وسکون راء مهمله وفتح زاء معجمه م میوهٔ کبر۔

کوژده بضم اول وثانی مجهول وفتح زاء فارسی ودال مهمله م کنجده

کوژه بضم اول وسکون ثانی وفتح زاء فارسی م خر سفید نگ

کوکله بضم اول وثانی مجهول وفتح کاف ثانی م ہر ہر۔

کوکره بضم اول وثانی مجهول وفتح کاف ثانی م چیند۔

کوه بر کوه بضم اول وثانی مجهول واظهار ها وفتح موحده و سکون راء مهمله وضم کاف ثانی و واو مجهول ثانی م عنبر مطبق

کوه بضم اول وفتح تا م غوره پنبه و کوکنار و پیله ابریشم وامثال آن

کونله بفتح کاف وسکون واو وخفاء نون وفتح لام م ثمر درختیست شبیه بنارنج ط ٢ سر د و در آن خشک۔

کومه بضم کاف وسکون واو وفتح میم م نوعی از مری است

تمیز التحتانیه

کوتاه پای وکوته پای م کوتاه پا۔
کوری بضم اول وثانی مجهول وکسر راء مهمله م غله ایست مانند چینه که خودرو باشد۔

کونل گگری بفتح اول وثانی وخفاء نون وسکون لام و فتح کاف ثانی وسکون کاف ثالث وکسر راء مهمله هندی م نیلوفر

تمیز الهاء تمیز الالف

کھارپیا بفتح اول واظهار ها والف وفتح موحده فارسی و سکون راء مهمله یا تحتانی والف ثانی م ترتیا وسفالک۔

کھرہا بفتح اول وسکون ثانی وضم راء مهمله با موحده م کهربا ب ی ہ گویند ح ۲ ق قابض مجفف مقوی دل نافع صافی سرخ ثانی زردی شش ہم مثقال مع نمو وزن از زیالعاب سعر جل ل طباشیر وزر دانگ وزن سند روسی با دو وزن طلس یوچ می و دو دانگ وزن آن سلیخه دنیم وزن سکو بیان کرده۔

کھیانا بفتح اول وسکون ثانی یا تحتانی والف ونون م خادیانا

تمیز الراء المهمله

کھار بفتح اول واظهار ثانی والف م نمکیست که بعضی از شجار را مثل پلاس وپنهان کنجد و گوکهرو وکیله جهیر اداگر ونقوم می سوزند و خاکستر آن قسمی از نمک باشد که بزبان هندی کھار گویند۔

کھجور بفتح اول واظهار ثانی وضم جیم وسکون واو م خرما

کھیر بفتح اول واظهار ثانی وسکون تحتانی م درختیست هندی است که از قشر او کات سازند وبکسر ثانی وسکون تحتانی م سیب صحرائی ع زعرور۔

تمیز اللام

کزان ف بفتح اول سکون ثانی وفتح زار معجمه وسکون نون م حرجیر۔

تمییق المیم

کعلم۔ سیرانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح لام ف بادنجان۔

تمییق النون

کهاری لون۔ ه بفتح اول واظهار ثانی والف وکسر رار مهمله وسکون تحتانی وضم لام وواو مجهول وسکون نون ف نمک شوره۔

تمییق الهار

کهمره۔ بفتح اول وسکون وفتح واو وخفار ها ف سنغر جوز در مهواه کلوندی کی گٹھلی۔

تمییق التحتانی

کهرنی۔ ه بکسر اول اظهار ثانی وفتح رار مهمله واخفار ها ثانی وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی م کٹائی بزرگ۔

کهیهی۔ ه بضم اول اظهار ثانی وسکون میم وکسر هار واظهار هار ثانی ع ظرف کمات کوچک سفید۔

کهنی۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر نون م خردس۔

کهرنی۔ ه بکسر کاف وخفار ها وکسر رار مهمله در هندی جنست از لبلاب عظیم و برگ آن بلند واندک بار یکتر از برگ گیهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت ط اگرم ۲ تر در بار رطوبت فضلیه۔

تمییق الیار التحتانی و تمییق الالف

کیلا۔ ه بکسر اول و ثانی مجهول بالام والف ع موز

تمییق الرار المهمله

کیسر۔ ه بکسر اول و ثانی مجهول وفتح سین مهمله م زعفران

تمییق الزار المعجمه

کبزریت بکسر اول وسکون ثانی م نید۔

کیکیز۔ ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر کاف ثانی وسکون تحتانی ثانی م تره تیزک۔

تمییق السین المهمله

کیخرس بفتح اول وسکون ثانی وخار معجمه وفتح رار مهمله م جاورس۔

کیلاس۔ بکسر اول و ثانی مجهول بالام والف ه سیلکا۔

تمییق السین المعجمه

کیتش۔ ف بکسر اول و ثانی مجهول و نیز نام جانوریست که از پوستش پوستین سازند۔

کیکیش۔ بکسر اول و ثانی مجهول وکسر کاف ثانی و تحتانی ثانی مجهول م تره تیزک۔

تمییق الکاف

کیک۔ ف بفتح اول وسکون ثانی ع زبر غوث ه پسو وبکسر اول آدمی و مردمک چشم۔

کیلک۔ ف بکسر اول وفتح ثانی ولام م زعرور۔

تمییق اللام

کیل۔ ف بکسر اول وفتح ثانی ع زعرور۔

کیمال۔ ف بکسر اول وسکون ثانی با میم والف م جانوریست که بیشتر در طرف شیروان از آن پوستین کبود سازند۔

تمییق النون

کیلکان بکسر اول و ثانی مجهول وفتح لام و کاف ثانی والف م نوعی از گراث

تمییق الواو

کیسو۔ بکسر اول و ثانی مجهول وضم سین مهمله م جعده۔

کیلو ـ ف بکسر اول و ثانی مجهول و ضم لام ﻫ ع زعرور ـ

کیوی بفتح اول و ضم ثانی م کاهو ـ

تمیق الهاء

گیسو گونه ـ بکسر اول و ثانی مجهول و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح نون و خفا بام حبده

کیه ـ ف بکسر اول و فتح ثانی ع مصطگی ـ

کیهه ـ بفتح اول و سکون ثانی و فتح ها م درختی است

پرخار که میوهٔ آن شبیه باشد به توت ـ

ترقیم الکاف الفارسی و تسلیق الف و تمیق الموحده

گاواب ـ ف بکاف فارسی و الف و سکون او و مد همزه م جامهٔ عورت

تمیق الجیم

گاو زهرج ـ بسکون واو و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح رای مهمله

ف گاو زهره سنگی است که در زهرهٔ گاو بهم رسد باید شیرازان او

سکون گردد از گاوان هندوستان هاند باد زهر در لون و

خاصیت انچه در میان زهره بهم رسد مثل زردهٔ تخم مرغ است

و بشیرازی اندر زا خوانند ع حجر البقر ـ

تمیق الدال المهمله

گاود ـ ف بکسر واو م گاو کوهی ـ

تمیق الرای المهمله

گاجر ـ ﻫ بفتح جیم ف زردک

گاو شیرت ـ بسکون واو و کسر شین معجمه و سکون تحتانی صمغ

زرد تند که درخت ساق و برگش برابر انجیر باشد لیکن گرد تر و

کوچکتر و گاه گلش لیمون لیکن برگ زیتون از آن

دراز تر و ساق وی چون چهار ذرعه کشیده بود و گلش زرد باشد

و تخمش خوشبوی و نیز ساق آن بشگافند و صمغ بگیرند م

جاوشیر طرح می شود زعفرانی رنگ که نمود در آب حل شود

اول که بر میان آید سفید باشد و چون خشک گردد زرد

شود و هر گاه در آب حل شود مانند شیره بُود ـ

تمیق الزای المعجمه

گاز ـ ف بسکون زای معجمه ع علف ﻫ گهانس ـ

تمیق السین المهمله

گاورس ـ ف بسکون واو و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله ع جاورس ﻫ بکسر غله باجرا ـ

تمیق الکاف

گاوک ـ ف بفتح واو م کنه ـ

تمیق الکاف الفارسی

گالبنگ ـ بسکون لام و فتح موحده و سکون نون ام نگ

گیاهیست که در اقلیم بهار و زراعت جو و گندم بروید

غوزه کنگره دار کند مانند غورهٔ لاله و اندرون آن دانه چند

معدود باشد و خوردنش مستی می آرد و بی شعور سازد

تمیق اللام

گال ـ ف ﻫ غله کنگنی و نیز بمعنی شغال و عنکبوت

و رتیلا و غورهٔ پنبه ناشکفته و خروس ـ

تمیق المیم

گاو تشم ـ ف بسکون واو و فتح جیم فارسی و سکون شین معجمه بالونه گاو

ع عین البقر و اقحوان گلی است که بر وی سفید بود و زرد اندر میان باشد و طرح

تمییز النون

گاوزبان ـ ف بسکون واو و ضم زای معجمه با موحده والف ع لسان الثور ه گاؤزبان۔

گاوزن ـ ف بکسر واو و تحتانی مجهول و فتح زای معجمه م زهر گاو۔

تمییز الهاء

گاوزهره ـ ف بسکون واو و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح رای مهمله م گاوزهرج

تمییز الباء الموحده و تمییز الراء المهمله

گبر ـ ف بفتح اول فارسی و موحده م سنگی ست که از آن ظروف و اوانی مانند دیگ کاسه و صحن سازند۔

تمییز الجیم و تمییز المیم

پچ پیپل ـ ه بفتح اول فارسی و سکون جیم و کسر موحده فارسی و سکون تحتانی و فتح موحده فارسی ثانی م نرجاب۔

تمییز الراء المهمله و تمییز الفوقانی

گرغست ـ ف بفتح اول فارسی و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و سکون سین مهمله م برغست۔

تمییز الجیم

گردناج ـ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و دال مهمله و نون والف م گردانیده کباب که مرغ یا گوشت گوسپند و دیگر حیوانات در آب بجوشانند و میان آن شکم با ادویه چاره پر گردانیده کباب کنند و نخ از مرغ و قمری

گرنج ـ ف بضم اول فارسی و کسر ثانی و سکون نون م برنج ه چانول

تمییز الجیم الفارسی

گرچ ـ ف بضم اول فارسی سکون ثانی و جیم فارسی ه گلوهی

تمییز الدال المهمله

گرام کنده ـ ه بکسر اول و ثانی و الف و سکون میم و فتح کاف و سکون نون با دال مهمله ه استهول کنده۔

گربه بید ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحده و هاء و کسر موحده ثانی و تحتانی مجهول م بید مشک۔

تمییز الزاء المعجمه

گراز ـ ف بضم اول فارسی با ثانی و الف م خوک۔

تمییز الکاف الفارسی

گرگ ـ بضم اول فارسی و سکون ثانی ه بهیریا۔

تمییز اللام

گرشال ـ ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی با شین معجمه و الف و لام م حیوانیست که از خرس و شغال بهم رسد و متولد شود

تمییز النون

گران ـ ف بضم اول فارسی با ثانی و الف دستجه و گندم در گردو

تمییز الواو

گریگو ـ ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحده و ضم کاف ثانی م بید مشک۔

تمییز الهاء

گرزه ـ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح زای معجمه جنسی از مار بزرگ که زهر او زیاده از ماران دیگر است و گویند ماریست که هیچ تریاقی با زهرش مقاومت نکند و گویند کفچه مار و گویند موش

گرنده ـ ف بضم اول فارسی و کسر ثانی و سکون نون و فتح دال مهمله م عود شرع شوکة الحائک ه کنو انجا۔

تمییز التحتانی

گزدجی - ہ بضم اول فارسی و تانی و سکون واو و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی ہ گگو -

تنسیق الزار المعجمہ و تنمیق الزار المہملہ

گزرف م زردک ع جزر -

تنمیق الزار المہملہ

گز - ف بفتح اول فارسی ع اثل ہ جھاؤ -

تنمیق الکاف

گزمازک ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی با میم و الف و فتح زار معجمہ ثانی ع جزمازج م بار درخت گزہ مائین -

تنمیق النون

گزانگبین ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح ہمزہ و سکون نون و ضم کاف فارسی ثانی و کسر موحدہ و سکون تحتانی و نون ثانی یعنی نبات مانند ترنجبین کہ بر برگ ظرفامی فتد بش ہفندرم -

گزمازون - بفتح اول فارسی و سکون ثانی با میم و الف و ضم زار معجمہ ثانی و سکون واو م گزمازک -

تنسیق الزار الفارسی و تنمیق المیم

گزم ف بضم اول فارسی سکون زا معجمہ فارسی م خو خرد دراز البق سجرہ

تنسیق السین المہملہ و تنمیق الہار

گسنہ ف بفتح اول فارسی و سکون سین مہملہ و فتح نون و ہائے م ساگ سرخ و سرگین -

تنسیق الشین المعجمہ و تنمیق الفوقانی

گشت گرشت ف بفتح اول فارسی و سکون شین معجمہ و فوقانی و فتح موحدہ و سکون رار مہملہ و فتح کاف فارسی ثانی

سکون شین معجمہ ثانی و فوقانی ثانی بناتی ست بر ہم پیچیدہ مانند ریسمان بافتہ ان بنجعدہ بودم ہمکیستہ ہ بھیلی -

طلح سی ہال بوزیدان با کافور و سوزرق مبرسیاہ

گشت ف بفتح اول فارسی م خسرنیرہ -

تنسیق اللام و تنمیق الخار المعجمہ

گلسرخ ف بضم اول فارسی و سکون لام و ضم سین مہملہ و سکون رار مہملہ ع وردہ گلاب بکسر اول ع سغرہ گیرد -

تنمیق الرار المہملہ

گلغر ف بضم اول فارسی و سکون لام و فتح غین معجمہ و سکون رار مہملہ نسیم نرم گرازین کے مو بر شانہ بر آرند و ازان شال و غیرہ بافند -

تنمیق الزار المعجمہ

گلوزف بفتح اول فارسی و ضم ثانی و سکون واو و زار معجمہ ع فندق و گویند جلغوزہ و گویند بادام کوہی -

تنمیق الشین المعجمہ

گلہ موش - ف بضم اول فارسی و فتح ثانی و خفار ہا و ضم میم و سکون واو م بید مشک ع بحرامج -

تنمیق الکاف

گلگ ف بضم اول فارسی و فتح ثانی م نوعی از صمغ نست کہ بر جمی گراید و از بوتہ جہود انہ حاصل شود م کوزرد ہ -

تنمیق اللام

گلقند اصل بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح قاف و سکون نون و کسر دال مہملہ ہمزہ و سکون صاد مہملہ و لام ثانی م گلشکری کہ در آفتاب ترتیب یافتہ باشند نہ بر آتش -

گلنگل ـ ف بفتح ہر دو کاف فارسی سکون ہر دو لام نوعی از سمو بقدر نارنج والقدر ترش ست کہ چون سوزن دران بخلانند درانداز زبانی گداختہ شود و بضم ہر دو کاف فارسی ع مقل ـ

تمیق المیم

گندم ـ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح کاف فارسی ثانی و سکون نون ضم دال مہملہ و سکون میم ہیچ گیاہی ست چنان نمایندہ کہ گویا بیخ شستن دانہ گندم ہم پیچیدہ اندم گوز گندم

تمیق النون

گلنگبین ـ ف بضم اول فارسی و فتح ثانی و سکون نون و ضم کاف فارسی ثانی و کسر موحدہ و سکون تحتانی و نون ثانی م گلگی کہ در عسل ممزوج سازند ـ

تمیق الہاء

گلگونہ ـ بضم اول فارسی و فتح ثانی و الف و ضم کاف فارسی ثانی و سکون واو و فتح نون م گلگونہ کہ زنان بر رو میمالند ـ

گل بادہ ـ ف درختیست با گلہائے بویدار مثل درخت نرگس و لالہ و سوسن و بنفشہ ـ

گل غوتہ ـ ف بضم اول م گلگونہ ـ

گل گوزہ ـ ف بضم اول فارسی و کسر لام و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح زاء معجمہ م گل نسرین ـ

گل گیندہ ـ ف بضم اول فارسی و کسر ثانی و فتح کاف فارسی ثانی و سکون نون و فتح دال مہملہ گیاہیست بغایت بدبو و کلیلان گمان

گلہ ـ ف بضم اول فارسی و کسر ثانی م غورہ غنبہ و بکسر اول م حیائی انگور کہ از خوشہ جدا شدہ بیفتد ـ

تمیق التحتانے

گل پارسی ـ ف بضم اول فارسی و کسر ثانی با موحدہ فارسی و الف و سکون راء مہملہ و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی گلیست بغایت سرخ و خونرنگ م گلنار فارسی ـ

تمیق المیم و تمیق الفوقانی

گمست ـ ف بفتح اول فارسی و سکون میم و سین مہملہ م سنگ خمست جوہریست فیروزہ گون بسرخی مائل ست و معدنش بیت بنہ گر مسموم را بر کر نظرف از شراب شد مستی نیارد و اگر پارہ ازین در شراب اندازند ہمین خاصیت دارد و اگر در زیر بالین نہند خواب نیکو بینند ـ

تمیق الزاء المعجمہ

گمیز ـ ف بکسر اول فارسی و فتح ثانی و سکون تحتانی و زاء معجمہ م شاش ع بول

تمیق النون و تمیق الالف

گندگیا ـ ف بفتح اول فارسی و سکون نون و دال مہملہ و کسر کاف فارسی ثانی با تحتانی و الف م خرس سیاہ ـ

تمیق الدال المہملہ

گنبد ـ ف بضم اول فارسی سکون نون و فتح موحدہ م غنچہ

گند ـ ف بضم اول فارسی و سکون ع خصیہ ـ

تمیق الراء المہملہ

گنبھار ـ ہ بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح موحدہ و اظہار ہا و الف م درخت ہندیست وکاس ہری ـ

گنجارہ و گنجر ـ ف بفتح اول فارسی سکون ثانی و جیم و الف و فتح راء مہملہ در لغت اول و فتح جیم و راء مہملہ در لغت ثانی م گلگونہ ـ

گنگارسی ـ ف بضم اول و سکون ثانی پارسیکہ پوست افگانند و

تمیق الشین المعجمه

گدش ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و کسر دال مهمله و سکون شین معجمه م گوگرد۔

تمیق الکاف

گندهک ۔ ہ ف گوگرد۔

تمیق البار

گنبده ۔ ف بضم اول فارسی سکون ثانی و فتح موحده و دال مهمله و اختفاء ہا م غنچه

گنجاره و گنجره ف بفتح اول فارسی سکون ثانی با جیم و الف و فتح رار مهمله در لغت اول و فتح جیم و رار مهمله در لغت ثانی م گلگونه ۔

تمیق التحتانی

گنجالی ۔ ہ بکسر اول فارسی و سکون ثانی با جیم و الف و کسر همزه و سکون تحتانی م گرمیست لسبیدار که در برسات بجاہائے نمناک بہم رسد

تمیق الواو و تمیق الالف

گورزجنا ۔ ہ بضم اول فارسی ثانی و ضم رار مهمله و سکون واو ثانی و جیم فارسی با نون م گاے روسن ۔

تمیق الموحده

گوداب ۔ ف بضم اول فارسی ثانی مجهول با دال مهمله و الف م

گوناب ف بضم اول فارسی هم گلگونه ۔

تمیق الجیم

گوشت آبنج ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول و سکون شین معجمه و فوقانی و مد همزه و فتح ہا و سکون م غلیواج ۔

تمیق الدال المهمله

گوگرد ۔ ف ہ گندهک ۔

گوند ۔ ہ ع صمغ ف ازدو ۔

تمیق الرار المهمله

گوچهره ۔ ہ بضم اول فارسی و جیم فارسی م گوکهرو خار خسک ۔

گودر ۔ بفتح اول فارسی و رار مهمله م نوعی از مرغابی گوشتش بغایت بدبو باشد و گوساله و پوست گوساله و نوعی از غله خودرو که در کشت گندم و جو بهم رسد و بچه گوزن ۔

گورز ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول م خردشتی ۔

گوگار ف بضم اول فارسی با کاف و الف م خردوک ع خنفسا و تبرکی تیتور خوانند ۔

گولر ۔ ہ بضم اول فارسی و فتح لام ف انجیر آدم ۔

تمیق الزار المعجمه

گوزاز ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول با زار معجمه و الف م جانوریست خوش آواز شبیه بلبل ۔

گوز ف بفتح اول فارسی و ثانی م گوزن و بسکون ثانی م گردگان ہ اخروٹ ۔

گوش خر ف بضم اول و فتح خار معجمه م گرم هزار پایه کهنکهجورا ۔

تمیق الکاف

گوربانگ ف بفتح اول فارسی و رار مهمله و موحده ثانی بالف و فتح نون ع طائر ضفدع ہ بیا گوش خرک ف م گوش خر

گونگ ۔ ف بضم اول فارسی م گوساله ۔

گوگردانگ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف تازی و سکون و فتح دال الف و نون بگم جانوریست که از سرگین گوله کرده بگرداند ع خنفسا

تمیق اللام الفارسی

گوشت آهنگ - ف بضم اول فارسی م علیواج -

تمیق اللام

گوگال - ف بضم اول فارسی ع غفا -

تمیق المیم

گوز گندم - ف بفتح اول فارسی م گل گندم -

تمیق النون

گوزن ف

گوشان ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول با شین معجمه و الف م شیره انگور -

گوان - ه بضم اول فارسی و ثانی مجهول با میم و الف م دوای هندیست

گوی گردان ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول با تحتانی و فتح کاف فارسی و سکون رار مهمله م حنفسا -

تمیق الواو

گوکهرو - ه بضم اول فارسی و ثانی مجهول و ضم کاف و سکون ها و ضم رار مهمله و سکون ثانی ف خسک -

تمیق الهار

گودره - ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح دال مهمله و رار مهمله و خفار ها م گودر -

گور گیاه ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول و سکون رار مهمله و کسر کاف فارسی ثانی با تحتانی و الف و اظهار ها ع اذخره شور او گند حک

گوزه - ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و زار معجمه و فتح دال مهمله م صمغ سرخ که از بوته جهود انه حاصل شود -

گوزغه ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح زار معجمه و غین معجمه با مم غوزه

گوزه ف م غوزه پنبه که کنار و پیله ابریشم و امثال آن -

گوزینه - ف بفتح اول فارسی و سکون ثانی و کسر زار معجمه و سکون تحتانی و فتح نون م حلوائی که از مغز گردگان ببزند -

گوشخیه - ف بضم اول فارسی و سکون شین معجمه و فتح خار معجمه و موحده م جانور هزار پا -

گوله - ف بضم اول فارسی و ثانی مجهول و فتح کاف م گوساله

تمیق التحتانی

گوبهی - ه بضم اول فارسی و ثانی مجهول و کسر موحده و اظهار ها و سکون تحتانی م دوای هندیست -

گوشماهی - بضم اول فارسی و ثانی مجهول و سکون شین معجمه با میم و الف و کسر ها م صدف -

تنسیق الهار و تمیق الرار المهمله

گهیوکواره - ه بکسر اول فارسی و اظهار ها و ضم تحتانی و واو مجهول و ضم کاف با واو ثانی و الف و رار مهمله ع نبات صبر

تمیق النون

گهن - ف بضم اول فارسی و سکون ثانی و نون م کرمی که چوب بخورد و چوب را چون نشاره سازد -

تمیق التحتانی

گهنگچی - ه بضم اول فارسی و اظهار ها و سکون نون و فتح کاف فارسی ثانی و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی ع عیون الدیک ف شرخ ه رتی -

گهیاتوروئی - ه بکسر اول فارسی و اظهار ها با تحتانی و الف و ضم فوقانی و واو مجهول و فتح رار مهمله و کسر همزه م قسم بزرگ از توری کہ

که بالیده وحرد و فربه تر از دست و بالایش معاذ خطوط۔

تنسیق الیا را التحتانی و تنسیق الدال المهمله

گید۔ ف بکسر اول فارسی و سکون تحتانی و دال مهمله م غلیواز۔

تمیق الغین المعجمه

گیاغ۔ ف بکسر اول فارسی ثانی و الف و غین معجمه م گیاه ع تبن۔

تمیق الهار

گینه۔ ف بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح نون و ها م آبگینه۔

تمیق التحتانی

گی۔ ف بفتح اول فارسی و سکون تحتانی جانوریست که بر پشت الق است و بر پای او بر تبر نصب کنند م دمه دم۔

ترتیم اللام و تنسیق و تمیق الالف

لالا۔ بلام و الف لام و الف ثانی گیاهیست که از جانب مکه معظم آرند طگرم و خشک قابض منجی به تمر آن جهت لوا شیر در رسیده نافع۔

تمیق الجیم

لاج۔ ف بسکون جیم م سگ ماده۔

تمیق الدال المهمله

لاد۔ ف م خاک عنبر و لادن و بمعنی گل و شکوفه نیز مده۔

لازورد۔ ع ف لاجورده راوت طح ی ۲ گو منح ۲ ی ۲ق مسهل سودا و مقوی دل خ بدخشانی شه بدرم گیرند بکنفاص مصطلے ل الحجر ارمنی یا بزاق الذهب اسنے۔

تمیق الرار المهمله

لاشکر۔ ف بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح کاف و سکون را ر مهمله ع شجرة البق۔

تمیق السین المهمله

لاس۔ ف م ابریشم فرومایه و سگ ماده و ماده هر حیوان۔

لالیوربدوس بضم تحتانی و سکون واو و کسر را ر مهمله و سکون تحتانی ثانی و ضم دال مهمله و سکون واو ثانی م حب هو دانه شجره معشوق نیز۔

تمیق الکاف

لاک۔ ف بسکون کاف لاک نشیت شبنمی ست که بسبب رطوبت هوا بر شاخ درخت کنار و بعضی درختهای دیگر که مخصوص ملک هند اند منجمد گردد و آنرا کوفته بر زنند رنگی حاصل کنند که سرخ قراری باشد و از نخاله و ثفل آن خنجر و شمشیر بکار رد و امثال آن در دسته محکم کنند و سرنامه را بآن مهر نماینده لاکه۔

لاوک۔ ف بفتح واو م نان تنک که آنرا الواش نیز خوانند۔

تمیق اللام

لال۔ ه به لام ثانی م جواهریست که آن را لعل گویند۔

تمیق النون

لادن۔ بلام و الف و فتح دال مهمله و سکون نون م قسمی ست از عنبر ربن طح ار ۲ ق ملطف منضج محلل خ چرب خوشبوی مائل بزردی بی رمل و بی ثفل که در روغن حل شود ش بکیدرم ص صندل و گلاب ل لبنی۔

لاله سرنگون۔ ف نباتی است معروف که در باغها عرس بنمایند و پیاز دارد۔

تمیق الهار

لادنه۔ ف بکسر دال مهمله و فتح نون م گیاهی است که از پوست ساق آن ریسمان سازند ه سن۔

لاخشہ۔ ف بکسر خار معجمہ و فتح شین معجمہ ف ماج و سنبوسہ۔
لاغیہ بکسر غین معجمہ و فتح تحتانی ف نوعی از یتوعات ست کہ
گلش زرد باشد گل شبت و ورقش سبز زردی زند و
زرد امن کو بہار دیہ طرح ی گویند بہ ق مفرح
نخ بسیار شیر دار شش و دوانگ ص صمغ و کتیرا نوع
لاکھہ۔ ہ بفتح کاف و اظہار ہا ف لک و لاک ط ب۔

تمیق الحتانیہ

لاچی۔ ف بکسر جیم فارسی ع قافلہ۔
لالہ زرد ختری ف بفتح لام ثانی و تیرہ لبیہ با و ضم دال مہملہ و سکون
خار معجمہ و فتح فوقانی و کسر را و مہملہ م اذرگون ع شقائق النعمان۔
لالہ النعمانی۔ ف بضم نون و سکون عین مہملہ و فتح میم و الف و
نون نباتیست برگ آن شبیہ برگ زنبق ط گرم و تر و با رطوبت
غالبہ و حرارت قلیلہ۔
لامی بفتح لام و الف و کسر میم صمغ درخت ہندیست خوشبو مرکب از تریگی
مصطگی و رزگیاہین سفیدی زردی ط ۲ گرم و خشک۔

تمیق البار الموحدہ و تمیق الالف

لبا۔ ع بکسر اول با موحدہ ف زبکہ غلہ ہ پیوسی ط ب ر۔
لبن النساء ف شیر زنان ط سرد و تر۔

تمیق الموحدہ

لبلاب۔ ع بفتح اول سکون ثانی با لام و الف و موحدہ ثانی
م عشق پیچہ طرح ی گویند بہ ق محلل مسہل صفراح
سبز شش از آب آن نیم رطل او ثلث رطل گویند تنی درم ص
قند با تمر ہندی ان و سق خطمی یا خبازی باشد بہتر و۔

تمیق التار الفوقانیہ

لبن الیتوعات بفتح با و مثناۃ تحتانیہ و ضم تار مثناۃ فوقانیہ
و سکون واو و فتح عین مہملہ و الف م شیر نباتات شیر دار است

تمیق الحار المہملہ

لبلات لقمیح۔ ع بضم اول ثانی م التدضم موحدہ ثانی و
سکون لام ثانی و فتح قاف و سکون میم و حار مہملہ ف نشاستہ
لبن اللقاح۔ بفتح لام و قاف و الف ف شیر شترہ
اونٹنی کا دودھ ر ط گرم مائل بخشکی۔

تمیق الدال المہملہ

لبن الاسد۔ بفتح الف و سین المہملہ با دال ف
شیر شیر ست ہ باگھ کا دودھ ط در کمال گرمی و حدت

تمیق الرار المہملہ

لبن البقر۔ ف شیر گاو ہ گائے کا دودھ ط سع۔
لبن خنزیر۔ ف شیر خوک ہ سورنی کا دودھ ط خشک

تمیق الزار المعجمہ

لبن النغز۔ ع بفتح اول و ثانی و ضم نون و سکون لام
و فتح میم و سکون عین مہملہ ف شیر زل شتر گاو۔

تمیق السین المہملہ

لبن جاموس ح بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین
مہملہ معرب گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ تر۔

تمیق الشین المعجمہ

لبن الخشخاش۔ ع بسکون لام ثانی و فتح خار معجمہ و سکون
شین معجمہ با خار معجمہ ثانی و الف و شین معجمہ ثانی ف افیون

لبن الخفاش۔ بضم خاء معجمہ و فتح فا و الف ط تیرت نیسر است

تمیق الضاد المعجمہ

لبن حامض۔ ع بکسر نون با حاء مہملہ و الف و کسر میم ف ماست ہ دہی ط ب ی خ انچہ سکہ دہی بسیار بود۔

تمیق الکاف

لبن الراکب۔ بفتح راء مہملہ و سیم و الف و کاف ف شیر مادیان ہ گھوڑی کا دودھ ط گرم و تر از شیرہای دیگر۔

تمیق الکاف الفارسی

لبنگ ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م ہلیک ع ارضنہ

تمیق اللام

لبن الخیل۔ ع بسکون لام ثانی و فتح خاء معجمہ و سکون تحتانے ف شیر اسپ ق مخدر۔

لبن الغزال۔ شیر آہو ط ۲ سرد و تر۔

تمیق المیم

لباب القرطم۔ ع بسکون لام ثانی و ضم قاف و سکون راء مہملہ و ضم طاء مہملہ و سکون میم ف مغز خسک دانہ ط ح۔

لباب القرم۔ ع بسکون لام ثانی و ضم فا و سکون دال و ف نشاستہ۔

تمیق النون

لبان۔ ع بضم اول و ثانی مشددہ و الف و نون م کندر۔

لبسان۔ بفتح اول و ثانی با سین مہملہ و الف م خردل بری ط ح

لبن الاتان۔ ع بسکون لام ثانی و ضم ہمزہ با فوقانی و الف ف شیر خر ل لبن الماعز یا لبن اللقاح۔

لبن الضان۔ ع بضم نون با ضاد معجمہ مشددہ و الف

ف شیر میش ق بہی و مقوی دماغ۔

لبن بفتح اول و ثانی ف شیرہ دودھ ط ب ر گو بند ح ق مفتدی سمن خ از حیوانی کہ وضع جلش بانسان موافق باشد ش نیم رطل ص عسل۔

تنسیق التاء الفوقانی الفارسی و تمیق الواو

لٹکو۔ بفتح لام و سکون تاء فوقانی فارسی و ضم کاف ثمر درختیست کہ در بنگالہ مے شود۔

تمیق التحتانے

لبنی۔ سرلبنے بفتح اول و ثانی و کسر نون و سکون تحتانے ع میعہ سائلہ سلارس۔

تنسیق و تمیق الجیم

لجلاج۔ ف بفتح اول و سکون جیم با لام و الف و جیم ثانی با صطلاح الکبریان م زیبق پاک صاف۔

تمیق الواو

لجالو۔ ہ بفتح اول و ثانی با الف م دوای مشہور ہندی است

تنسیق الجیم الفارسی و تمیق الالف

لچھمنا۔ ہ بفتح اول و سکون جیم فارسی و اظہار ہا و فتح میم و نون ع بیروح الصنم۔

تنسیق الحاء المہملہ و تمیق الموحدہ

لحام الذہب۔ ع بکسر اول با حاء مہملہ و الف و ضم میم و فتح ذال معجمہ مشددہ گوئید م اشق ط ح ی سعدنی دار مخی۔

تمیق الفوقانے

لحام الصاغۃ۔ ع بکسر صاد مہملہ مشددہ با نون و الف و فتح عین مہملہ م اشق

تمیق الجیم

لحم النعاج - ع بفتح اول و سکون حاء مهمله و ضم میم و نون مشدد با عین مهمله و الف ف گوشت میش ط گرمی و سے کمتر از گوشت بره است -

تمیق الراء المهمله

لحم البقر - ع بسکون لام ثانی و فتح موحده و قاف ف گوشت گاؤ خ از گاؤ جوان -

لحم الجزور - ع بفتح جیم و زاء معجمه و سکون ثانی و فت گوشت شتر ط ح

لحم الخنزیر - ع بسکون ثانی و کسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زاء معجمه و سکون تحتانی ف گوشت خوک خ بری -

لحیة التیس - ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح تحتانی و ضم فوقانی و سکون لام ثانی و کسر حاء مهمله ثانی با میم ف ریش بز بسیار شاخ -

تمیق السین المهمله

لحیة التیس - ع بفتح فوقانی و سکون تحتانی ه درخت است طب امی برق قابض خ تر و تازه شی از یک مثقال تا دو درم ص ر از زبانه یا طباشیر یا تخم گل یا گلنار یا طراثیث بانیم وزن عصاره آن یا بطیخ -

تمیق المیم

لحم - ع ف گوشت ه مقبض سکون و بهتر اطلاح را گویند یعنی خ بیا شوربی و لاغری و عقله و لحم خصی -

تمیق النون

لحم الحملان - ع بفتح حاء مهمله ثانی و سکون میم با لام و الف ف گوشت بره ط خ گوشت جوان یعنی یک ساله -

تمیق الیاء

لخیلت الا کلیلیه - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر نون و ضم شین مهمله و سکون لام ثانی و کسر همزه و سکون کاف و کسر لام ثالث و سکون تحتانی ثانی و فتح لام رابع و خفاء هاء ف نوعی از خیری جبلی ست که آنرا خزامی نامند ف اروانه -

تمیق الخاء المعجمه و تمیق الجیم الفارسی

لخچ - ف بفتح اول و سکون ثانی بمعنی م رنگ سیاه -

تمیق الخاء المعجمه

لخ - ست بضم اول ع بردی

تمیق الهاء

لخچه و لخشه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی در لغت اول و فتح شین معجمه در لغت ثانی م اخگر -

لخلخه سلیمانیه - بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام ثانی و خاء معجمه ثانی و همزه سلیمانیه بضم سین مهمله و فتح لام ثالث و سکون تحتانی با میم و کسر نون و فتح تحتانی مشدده ثانی ف نقل روغن زعفران -

تمیق الزاء المعجمه و تمیق الموحده

لذاقة الذئب - ع بفتح اول و فتح زاء معجمه مشدد و الف و ضم قاف و فتح ذال معجمه مشدده و سکون موحده م اشق -

تمیق الباء

لزب - بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده م جو -

تمیق السین المهمله و تمیق الموحده

لسان الکلب - ع بکسر اول و سین مهمله و الف و ضم نون و سکون لام ثانی و فتح کاف و سکون لام ثالث م لسان الحمل یعنی

تمییز الراء المهمله

لسان البحر ع بفتح موحده و سکون حاء مهمله م سیبا۔

لسان الثور ع بفتح مثلثه مشدده و سکون واو ف گاوزبان و گاؤزبان ه گائو زبان ه گاؤ زبان د گانتھ و اند اطراق مفرح خ شامی خراسانی غلیظ و رق کر و بر و نقطها بود شن و درم ص ضد ل سرخ بالمیله مربی با سماق ل بوزن آن ابریشم سوخته و جابه دوانگ وزن آن پوست اترج یا بوزن ادویه دیمونی او ابریشم۔

لسان العصافیر ع بفتح عین مهمله صاد مهمله و الف ثانی و کسر فاء و سکون تحتانی ف تخم اهره اندر جو طبع ۲ راق مسهی نرم سطبر شن نیم مثقال ص کدوی مربی ل در تحریک باه مغز جوز و فوفل و ری سرخ یا نیم وزن آن بهمن سرخ

تمییز اللام

لسان الحمل ع بفتح حاء مهمله و میم ف و رق بارتنگ طب ی حق و البقر ع حالسن حوان و دیل شن از تخم او یک مثقال ص مصطگی سلیخه بانفسه ل ورق آن ه ورس ح ف بستانی

لسان الابل ع بالف مکسوره و باء موحده م رعی الابل یا نباتیست بین گیاه و شجر و شاخ آن پراگنده مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ نفاخ و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و سفید رنگ خوشبو و ثمر آن زرد مائل به بنفشی بیخ آن زمینهای خشن ط ۲ سرد و خشک۔

تمییز الشین المعجمه و تمییز الکاف

لشک ف بفتح اول و سکون ثانی و ثالث م شبنم۔

تمییز الهاء

لشکره ف م اشک۔

تمییز الصاد المهمله و تمییز التحتانی

لصیفی بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فاء م اذان الدب و بنکاکن کاشی گوینده نباتیست خاردار که برجا بپیچد و ساق آن رشته بودزغی و سطبری انگشتی و برگ آن شبیه برگ بارتنگ ط ۱ گرم و خشک۔

تمییز الضاد المعجمه و تمییز الفاء

لضف بفتح اول و ضاد معجمه م کبر۔

تمییز التحتانی

لضیفی م بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و کسر فاء ف نوعی از لسان الحمل کوچک۔

تمییز العین المهمله و تمییز الموحده

لعاب ف بضم اول و فتح ثانی با الف آب دهن م معروف لار۔

تمییز اللام

لعل بفتح لام و سکون عین م لال جنسیست از یاقوت و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک بنفشی از خواص طرب و تسنیم طبع

تمییز الطاء

لعبت مطلقه بضم اول و سکون ثانی و فتح موحده و کسر فوقانی و ضم میم و سکون طاء مهمله و فتح لام و قاف م بیخ بروج۔

تمییز التحتانی

لعبت بربری بضم اول و سکون ثانی و فتح موحده و کسر فوقانی و فتح موحده ثانی و سکون راء مهمله و فتح موحده ثالث و کسر راء مهمله ثانی بیخیست شبیه بزنجان و باریکتر۔

آن ماند سپستان و طعم آن تلخ ط ۲ گرم و خشک ل
بوزن قشیر یا تودری زرد یا مرو نیم وزن فلفل۔

تسیق الفاء و تمیق الفوقانی

لفت ۔ بکسر اول و سکون کاف م شلغم۔

تمیق الحاء المهمله

لفاح ع بضم اول با تانی مشدد و الف ف ستابرج
و آن ثمر یبروح رلیست طب ۳ اگوینده ح ی ۲ ق مخدر
منوم ح برگ تیز بوی زرد رسیده ش ندرم ص ع سل
ل جوز مائل یا تمر ات بزر البنج و دو دانگ وزن آن خشخاش
یا جوز القی ر بوزن آن بزر البنج یا یبروح۔

تمیق الشین المعجمه

لقش بفتح لام و فا و سکون شین معجمه چوب صنوبر
گویند درختی ست عظیم نبت آن نواح شام در شگاف‌ها ی
سبزی زود مشتعل گردد و قاد ۔ برگ خشک مسحوق
آن رافع رمص و بهق۔

تسیق القاف و تمیق الحاء المهمله

لقاح ع بفتح اول و قاف و الف ف شتر آبستنی
و بکسر اول شتر لون دو شیدنی۔

تمیق القاف

لق لق ۔ بفتح دو لام و سکون دو قاف جانوریست مشهور
کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن می گردد
و از اجای خود نقل می نماید ط ۳ گرم و خشک۔

تسیق الکاف و تمیق الالف

لکا ف بضم اول با کاف و الف م الک و لقم۔

تمیق الکاف

لک ف بضم اول و سکون کاف ه لاکه طح ی
گویند طح ی ۲ ق مفتح منفج خ مغسول ش ا د
لکبدرم ۲ بکشتعال ص مصطکی لسد از آنکه مغسول بود ل
تیموزن یوبند چینی و نیم وزن اسارون دیگر گویند مندرون

تمیق النون

لکین ۔ ف بضم اول کسر ثانی و سکون تحتانی و نون م ند۔

تمیق الهاء

لکاره و لکاته ۔ ف بفتح اول و تانی و الف و میم و خفا رها در
لغت اول بفتح نون در لغت ثانی هم سود و گوسپند که
آبگوشت و جگر گزنده باشند و الت تناسل را نیز گویند

تمیق التحتانی

لکهمنا لکهمنی ۔ ه بفتح اول و ثانی و سکون ها و فتح میم و نون
و الف و با لام ثانی و کاف ثانی و سکون ها و فتح میم ثانی و کسر نون
ثانی و سکون تحتانی اسم هندیست ع یبروح الصنم

تسیق المیم و تمیق الالف

لما ۔ بفتح اول و میم و الف ع عنب الثعلب

تسیق النون و تمیق السین المهمله

لنجیطس ۔ یونانی بفتح لام و سکون نون و کسر
جیم و سکون یا و فتح طا و تحتانیه و ضم الا و سین مهمله م نباتی
است و صفت می باشد بستانی و صحرائی بستانی
بزرگ عریض تر از برگ گندنا و منحنی الطرف اسفلش سرخ

برلک نون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن بر دمد و کمتر بر ساق آن و ساق آن تقدیر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بعلفی سوده و بر آن صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک و نبت آن اکثر در خشنه و جاهای سنگی و بستانی و صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و ازان خشن تر و تشریف آن بزرگتر طـ گرم و خشک۔

تمیق الواو و بعد الالف

لوا۔ بفتح اول و دوا رف علیه از

لوبیا۔ ع بضم اول و ثانی مجهول و کسر موحده و با تانی ع بفرنساشی ا بسیتی شوکر طح ای بیج فارسی او تقدیر نمی بمعنی خم سرخ انحناءت ساقه

لوفا بضم اول و سکون ثانی و فا نام نوعی از حی العالم۔

لوها۔ ه بضم اول و سکون ثانی با های مهمله ف آهن۔

تمیق الجیم الفارسی

لوانج۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و الف و فتح نون و جیم فارسی آلو بستانی

تمیق الخاء المعجمه

لوخ۔ ف بضم اول و سکون ثانی ع بردی۔

تمیق الراء المهمله

لور۔ ف بضم اول و ثانی مجهول هم نوعی از پنیر و بفتح اول فارسی بادام شیرین طـ ع در اول تر۔

لوزمر۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر زای معجمه و ضم میم ف بادام تلخ طـ بی ح ۲ ق شیرین معنی تلخ و مفتح منفعت خ بزرگ روغن و ارش ۵ درم ص شکرل محلب۔

لوز البربری بفتح با و موحده و دو رای مهمله ساکنه م قسمی

زلو ز ربیست شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر ازان و زرد و تلخ طـ گرم و بسیار در قالعین و روغن آن از زیت السود ان امند

تمیق السین المهمله

لوس۔ ف بضم اول و سکون ثانی م غشتی که بکاجور مخلوط سازند

لولوس۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و ضم طای مهمله و سکون واو ثانی م حندوقی و شین معجمه نوعی از نیلوفرست۔

لوسیماخیوس۔ یونانی بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خای معجمه و ضم یاو مثناه تحتانیه و سکون واو و سین حبر ا و سراج و اگر نوعی از سراج المقرب طـ ۲ سرد و خشک و گویند گرم و خشک۔

لوعجید لطوس۔ بضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یا مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو م گیاهیست برگ آن شبیه برگ اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل۔

تمیق الشین المعجمه

لواش۔ ت بفتح اول و ثانی و الف م نان تنک۔

تمیق الغاء

لومت۔ ع بضم اول و سکون ثانی ف بیلگوش طـ ح ۲ ی ق مقطع مفتح خ سپید تازه و چون بخایند طعم قرنفل دهد و چون مصطکی بخایند بوی بنفشه دهد و گویند عربی سرخ باریک خوشبو س یک درم ص کاسنی ل اصل کبر۔

تمیق الکاف

لوک۔ ت بضم اول و ثانی مجهول م لوسے از شتر۔

تمیق الکاف الفارسی

لونگ - ہ ع قرنفل ف میخک -

تمیق النون

لوبان - ہ بضم اول و ثانی مجہول و بحدہ بالف م کندر رومی -

لوقابمین - بضم اول و ثانی مجہول با قاف و الف و کسر موحدہ و سکون تحتانی ت اسپند -

لونیان - ہ بکسر نون با تحتانی و الف ف خرفہ -

لون - ت بفتح اول و سکون ثانی تخم نوعی از زرنباد بضم اول ہ ٹمک

تمیق الواو

لولو - ع بضم ہر دو لام و سہر دو واو مجہول ف مروارید ہ موتی طب می ق ملطف مقوی دل خ سفید پاک بزرگ شیرین ش دو دانگ ص آن معجون گل ل یک نیمو زن صدف بحری صاف یا خطمی سفید و بنفشہ -

لوہو - ہ بضم اول و سکون ثانی و ہاء ع دم ف خون -

تمیق الہاء

لوبرہ - ف بضم اول و ثانی مجہول و فتح موحدہ و را مہملہ م پیس شستی

لودھ - ہ بفتح دال مہملہ و اظہار ہا م دوائے ہندیست طب -

لور البریہ - ع بفتح موحدہ و کسر را مہملہ مشددہ و فتح تحتانی مشددہ ف بادام کوہی م بجرک -

لوکہ - ف بفتح کاف م ارویست -

لوہ - ہ بفتح اول و ثانی جانوریست شبیہ بہ تیہو -

تمیق التحتانی

لونگ چنگلی - ہ بکسر کاف فارسی و فتح جیم و سکون نون و فتح کاف

فارسی ثانی و کسر لام ثانی مشہور بجنبین نام ق مخندر

تمیق الہاء و تمیق الالف

لہسوڑا - ہ بفتح اول و سکون ہا و ضم سین مہملہ و واو مجہول با را مہملہ ہندی م سپستان -

تمیق الجیم

لہنج - ت بفتح اول و ثانی و سکون نون م سنگ فسان -

تمیق النون

لہسن - ہ بضم سین مہملہ ف سیر -

تمیق السار

لہ - ف بفتح اول و اظہار ہا م شراب و بخار ہا م درخت

لہاجو - بضم اول م طائر عقاب -

تمیق الیار التحتانی و تمیق الجیم

لیلنج - ف و سریانی بفتح اول و سکون تحتانی و فتح لام ثانی و سکون نون م نیل -

لینج - سریانی بکسر اول و سکون ثانی و فتح نون ف نوعی از اقلیمیاست کہ در جزیرہ قبرس در معدن نحاس یابند -

تمیق الرار المہملہ

لیلوفر و لینوفر - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام ثانی و واو مجہول و فتح موحدہ فارسی در لغت اول و ضم نون و واو مجہول و فتح فا در لغت ثانی م نیلوفر گلیست کہ میان آب روید و کبود و سرخ و سفید رنگ شود و اندرونش زرد باشد و چون آفتاب طلوع کند شگفد -

تمیق الکاف الفارسی

لیلنگگ ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح لام ثانی و سکون نون م بنفج - نیولنگ ف بکسر اول وضم ثانی و واو مجہول و ضم لام ثانی بسکون نون م برف -

تمیق اللام

لیلوپل ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام ثانی و واو مجہول و فتح نو خندہ فارسی و سکون لام ثالث م نیلوفر -

تمیق الواو

لیموداروت بکسر اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو و فتح دال مہملہ و الف و ضم را مہملہ ع بیخ بنا تیست گرہی کہ در بہار از میان سنگہا برآید در نیری لیمون دہد طح ی -

لیمون بکسر اول و سکون ثانی و ضم میم م نیمو طوبیست دو ورق او ح ی حامض او بستی قابع مرہ عسل رہ غمن ل اترنج -

تمیق التحتانی

لینوفر ہندی بکسر اول و سکون ثانی و ضم نون و واو مجہول و فتح فا و کسر را مہملہ و ہا و سکون نون بکسر دال مہملہ و سکون تحتانی ثانی ہ اسپند -

آخر تمیم المیم و تمیق ر تمیق الالف

مارع بفتح میم و الف ممدودہ ف آب ہ جبل ثانی و بدست حیات و زندگانی نطب رق مرطب خ آب چشمہ کہ از جانب شرق بشدت بیرون آید مقابل شمال بر سنگ روان بود و رقاق و صافی و سبک وزن و چون آفتاب برو تابد زود گرم شود و چون زائل شود زود سرد شود -

مار لیاپ بسکون را مہملہ و کسر کاف تحتانی ثانی ع الموز -

ماملکا بفتح لام و میم با ہا ہا م حلوائیست کہ بشیر نیلوفر از برنج پزند

ماہیتا بکسر میم ثانی و سکون تحتانی با بستلیہ م شیاف ماہیتا نطب ی اق رلوع خ نوص ل حی العالم -

تمیق الغوقانیہ

ماست ف بسکون سین مہملہ م جغرات -

تمیق الجیم

ماریاہیج بفتح میم و الف و سکون را مہملہ با میم ثانی و الف ثانی و کسر ہا و سکون تحتانی ف ماراہی ہ ام محیلی -

ماہیزہرج بکسر ہا و سکون تحتانی و فتح زا معجمہ و سکون با و ثانی و فتح را مہملہ ع سم السمک ف ماہی زہرہ و آن از بترعات ست ہ ہنگول طح ی رق مسہل بلغم خ سطبر زرد نوش با نبات بکمثقال و در مطبوخ دو درم تا سہ درم و از جزیہ او یکدانگ تا دودانگ ص کتیرا و نشاستہ ل شہ وزن ایر سا دود انگ وزن آن مثقل انیہ و دیگوبند دودرزان تربد -

تمیق الثاء

مارالملح ع بہمزہ و سکون لام و کسر میم ثانی و سکون لام ثانی ف آب نمک ق ملقی و مجلی او ساخ -

تمیق الدال المہملہ

مارالحدید ع بفتح حا مہملہ و کسر دال و سکون تحتانی و دال مہملہ ثانی م نرد ص ف آبی کہ در وی آہن تافتہ سرد سازند -

مارالورد ع بفتح واو و سکون را مہملہ ف گلاب طبع ق مقوی دماغ خ تیز بوے تلخ طعم -

مانکھند - بمیم و الف و سکون نون و فتح کاف و خا و ہا و نون مسمی است بہ انستموکل کھنڈ

تمییز الراء المہملہ

مارجوارت لبکون راء مہملہ وضم خاء معجمہ واو معلولہ والف و راء مہملہ ثانی م گاورکوہی ف مارع حیبہ ہ سانپ۔

مارشعیر۔ ع بفتح شین معجمہ شدد و کسر عین مہملہ ف جواب نہ وکشک طاب رس مندرم۔

مارالکافور۔ بضم ہمزہ و سکون لام کاف الف ثانی وضم فاء سکون واو ف آب کافور ح آنکہ بر روغن ملبان ماند۔

تمییز السین المہملہ

مارپلاس۔ ف بسکون راء مہملہ و فتح موحدہ فارسی جلپاسہ ہ سپکلے ماس۔ ف الماش بہ طاب می گوینج ی بزبان فارسی الک

تمییز الشین المعجمہ

ماشر۔ ع بمیم والف وشین منقوطہ ف بوماش ہ بونگ طاب گویند ۲ مع ری گوندی اق منذی خ سبز بزرگ فرہ ص خسک دانہ باقلای مقشر۔

تمییز العین المہملہ

مارالقرع۔ ع بفتح قاف و سکون راء مہملہ ف آب کدوے تلخ طاق معنی۔

تمییز الغین المعجمہ

مانغ۔ ف بغین معجمہ نوعی از مرغابی ع ماکون تبرکی نستعلد غ خوانند و ازگوشتش بوی گل آید و نیز بمعنی زرم و نوعی از مرغ تر کہ بر دو ساق و سینہ گردن او سنبلہ سرخ باشد۔

تمییز الکاف

مانورک۔ ف بضم نون و سکون واو و فتح راء مہملہ و سکون کاف م چکاو

تمییز الکاف الفارسی

مارتلک۔ ف بضم فوقانی و راء مہملہ و سکون نون م چلپاسہ۔

مادرنگ۔ بفتح دال مہملہ و راء مہملہ ف ترنج۔

تمییز اللام

مارالعسل۔ ع بفتح اول والف و ضم ہمزہ و سکون لام و فتح عین مہملہ و سین مہملہ و سکون لام ف آب شہد طاح ق منقی۔

تمییز المیم

مارالمحم۔ ع بفتح لام مشدد ف آب گوشت و آن مرکب است طاح رخ از بہ حوصلے۔

تمییز النون

مائیمن۔ ہ بمیم والف وکسر ہمزہ و سکون تحتانی و نون ف گرناز و

ماہ پروین۔ ف بفتح موحدہ فارسی سکون راء مہملہ و کسر واو ع جدید و ہ پیپیہ

مازریون۔ بفتح زاء معجمہ و سکون راء مہملہ وضم تحتانی ف بست و دو گویند برگ ہلیلہ زرد است و آن از یتوعات است طاح ی سہ ف محلل و منقی مسہل صفرا و بلغم منقی خ بسیار در فتن از بیمہ رم تا کمبی رم ص درسر کہ خیسانیدن مثل شبرم

ماطوفیون۔ رومی بضم طاء مہملہ و سکون واو و کسر نون و ضم تحتانی ف درخت من دہ جیدہ۔

مارالجبن۔ ع بضم جیم و فتح موحدہ ف آب پنیر و آن مرکب است

مارالسلوطن۔ بسکون لام و ضم سین مہملہ و سکون واو و فتح فاء و لام تانے ف نادرہوبہ۔

مارالقراطن۔ سریانی بفتح قاف و راء مہملہ والف و کسر طاء مہملہ بیست کہ از احضید بیون گویند و بعضی حکما ز انجو

گویند شرابی از خمرهای ثلاث و عسل و داروهای گرم سازند و گویند مار العسل است۔

مامون - بضم میم ثانی و سکون واو ہم حاشا۔

ماهستان - بفتح میم ثانی و سکون ہا و کسر سین مہملہ با فوقانی و الف ثانی ہم ساذج۔

ماهیران - ع بکسر میم ثانی ہم بہمن است بہمن ثم طح ہی گویند گویند ای ہرق محلی منقی شش ہم رم حص عسل یا طباشیر یا دو وزن عرق العصفر یا نیم وزن مرو و یکوزن عرق العصفر۔

مار النون - ع بضم نون و سکون واو و نون ف آب ہی بکشید طح بکہ

ماه فرفیون - بمیم و الف و ہا و فتح فا و سکون رائے مہملہ و کسر فا و سکون تحتانی و نون ہم حبد وار۔

ماهی زرین - ف بکسر اول و سکون تحتانی و فتح زائے معجمہ و کسر رائے مہملہ مشدد و سکون تحتانی ثانی ہم نوعی از ماہی ریگی کہ در زیر ریگ دیدہ گویا بانزدہ گز بود و در نواحی بغداد و ولایت سندھ بہم رسد و عوض ماہی سقنقور بکار برند۔

تمیق الواو

مازو - بضم زائے معجمہ ع عفص ه ماجو پہل۔

تمیق الہاء

ماء الجمہ - بضم جیم و فتح میم ف آبکامہ ہ کانجی۔

مارچوبہ - ف بسکون رائے مہملہ و ضم جیم فارسی دوا در کابل و فتح موحدہ ہم لیون ف مارگیاہ ہ ناگدون۔

مار و چہ - ف بضم سین مہملہ و سکون واو و فتح جیم فارسی ہم جانوریست مانند قمری دفاختہ ہم موسیچہ۔

ماکو - د بفتح کاف و اظہار ہا ف ماش سیاہ ہ اردی کوہی جوت

مالکانہ - ف بسکون لام با کاف و الف و فتح نون ہم الکا و شب

ماهودانہ - بضم ہا و سکون واو و ذال مہملہ و الف ثانی و فتح نون و ہا ثانی ہم حب الملوک طح ی ہ ق مقی و مسہل بلغم ثانی تیرہ ہم نا کبیدرم و گویند پانزدہ حبہ ص انیسون و کتیرا لب نیم وزن و بغیر یا حب الخردخ با کمی نیم وزن حبہ النیل یا شہرم۔

تمیق الیا التحتانیے

ماش ہندی - بکسر شین معجمہ و ہا و سکون نون و کسر دال مہملہ و سکون تحتانے ہم قلت ہ غلہ بود و گویند بیواڑ۔

مال کنگنی - ہ میم و الف و سکون لام و فتح کاف و سکون نون و ضم کاف فارسی و کسر نون ثانی و سکون تحتانی ہم دوائی مشہور ہندی است کثیر النفع طح ق لمین۔

مالی - بمیم و الف و کسر لام و تحتانی ہم عسل۔

تمیق الباء الموحدة و تمیق الراء المہملہ

مبار - ف بضم اول با موحدہ و الف و راء مہملہ ہم رودہ گوسپند کہ با برنج و قیمہ آگندہ پزند ع عصب۔

تمیق التاء الفوقانی و تمیق الراء المہملہ

مٹر - ہ بفتح اول و فوقانی ہندی ف کرسنہ۔

تمیق الکاف

مشک - بفتح اول و سکون ثانی ترکی ع اترج۔

تمیق و تمیق الثاء المثلثہ

مثلث - ع بضم اول و فتح مثلثہ و لام مشدد و سکون مثلثہ ثانی ف انگوریست کہ جوشانند تا کیکی بگیرند تا بجہت لیسوز د۔

ویک حصه بانذ طرح ال خمر که بر درد دائم مقام یکدیگر اند.

تمییز الکاف

مشک - بفتح اول و سکون ثانی و کاف ف سوسن

تمییز النون

مشان بفتح اول و سکون ثانی و نون و الف و نون ثانی ف درخت کرداند و آن نوعی از زیرون ست کر کرده دانه تخم ندی است

تمییز و تمییز الجیم

مچ - بضم اول و سکون ثانی ف ماش -

مچنج - بضم اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون جیم ثانی ف خوش انظره کلکا طب می ۲ گویند -

تمییز الهاء

مجیبهه بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فتح موحده ثانی هندی را اظهار هاء م بقم -

تمییز الجیم الفارسی و تمییز الدال المهمله

مچکند - ه بضم اول و سکون جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون م دوای هندی ست -

تمییز الکاف

مچک - ف بفتح اول و ثانی م بادام کوهی ف بجزک -

تمییز التحتانی

مچهیچهی - بفتح اول و کسر ثانی و اظهار هاء و تحتانی و کسر جیم فارسی ثانی و اظهار هاء ثانی م دوای هندی است

تمییز الحاء المهمله و تمییز الموحده

محلب ع بفتح اول و سکون حاء مهمله و فتح لام ه کهیلا -

طرح ع ق محلی ملطف محلل خ سپید تس نم مثقال گویند ۲ ص صندل ل بادام تلخ سفید کرده

تمییز المثلثه

محروث - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون واو ف بیخ انگوزه طرح ی ۲ ق ملطف خ سفید سبک ف نیمدرم ص عصاره زرشک ل انجدان -

تمییز الحاء المهمله

مح ع بضم اول و سکون ثانی ف زردی تخم مرغ -

تمییز المیم

محاجم - ع بفتح اول و سکون ثانی بالف و کسر جیم و سکون میم م محلوم

تمییز الحاء

محمودہ - بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم ثانی و سکون واو و فتح دال مهمله و هاء م سقمونیا -

تمییز الخاء المعجمه و تمییز الجیم الفارسی

مخلیچ - ف بفتح اول و سکون خاء معجمه و فتح لام م گیاهی است که چون چارپایه آن را بخورد مست شود -

تمییز الخاء المعجمه

مخ - ع بضم اول و سکون خاء معجمه ف مغز گردا طرح ر ق ملین خ از ساق گوساله و ایل و بعده از آن گاو پس گوسفند ص مغز صعتر ل نخاع و بفتح اول در فارسی آتش ف زنبور و درخت عرعر و گرمیست که بعربی آنرا اساس گویند -

تمییز الضاد المعجمه

مخیض ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ضاد معجمه

ف دوغ ه چهاچه طیب سمی خ از تیسر گا و جوان -

تمیق السار

مخا طا ع بضم اول و فتح ثانی و الف و طاء مهمله نام سپستان

مخلصه ع بضم اول و فتح ثانی و کسر لام مشدده و فتح صاد مهمله

و این نام ازان گویند که تریاق همه زهرهاست و از همه

زهرها خلاص دهنده است طح سی خ از کوهستان

شبانکاره بیک مثقال -

تمیق رتمیق الدال المهمله

مداد ع بکسر اول و دال مهمله و الف و دال مهمله ثانی ف

سیاهی و مرکب د سن طح سی ق مجفف خ سک و زن

بسیار سیاه ص روغن گل ل خاکستر خسته خرما -

مد - ه بفتح اول و سکون ثانی ف شراب و عسل

تمیق النون

مدهون ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم ها و سکون لام روغن بر آن مالیده است چرب کرده

تمیق الراء المهمله رتمیق الالف

مرار الصحرا ع بکسر اول با راء مهمله و الف و ضم راء مهمله ثانی و فتح

صاد مهمله مشدده و سکون حاء مهمله با راء مهمله ثالث و الف ثانی ع حنظل

مرغک دانا - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و کسر

کاف با دال مهمله و الف و نون ه م طوطی -

مردم گیا ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله و سکون

میم ثانی و کسر کاف فارسی با تحتانی ه م تنترکیه ه لکهنا لکهمنی -

مرقیشیثا بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون

تحتانی با شین معجمه ثانی ... انواع است ذهبی و فضی و نحاسی

و حدیدی و سنجی بر جنسی منسوب بود که با او منسوب بود

م حجر النور و حجر الروشنائی ه سون مکهی طح سی ۳ گرم شده

ق فالفضی خ ذهبی ص عسال سقلیا ا فلیما و ... سنج -

مرو - ه بفتح اول و سکون ثانی با واو و الف ه م مرزنجوش

تمیق التوقانی

مرارات ع بکسر اول و ثانی و الف و راء مهمله ثانی و الف ثانی

فوقانی جمع مراره ف زهرها و خهاه پتا طح سی بهم گویند رنق حار

محلل خ از مرغ و دراج و کبک و از کا و زرد ابل و ان و از گفتار

بیر بزرگ و از شیر جوان که لونش زرد ضعیف ق ص صمغ ل منع الدول

تمیق الجیم

مرزنجوش ع بضم اول و سکون ثانی با زاء مهمله و الف و فتح

سین مهمله و سکون نون و جیم ف مردار سنگ طح سی ۲

سی ح ب ق مجفف الاکال خ اصفهانی براق سرخی

مائل ص شیر تازه دوشیده ل اقلیمیا -

تمیق الجیم الفارسی

مرچ - ه بکسر اول و سکون ثانی و جیم فارسی ف فلفل گرد -

تمیق الدال المهمله

مرقد - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون دال

مهمله م جوز ماثل ه دهتورا و گویند افیون -

مرید - ف بضم اول و ثانی مجهول م امرود -

تمیق الراء المهمله

مرامیه بفتح اول و ثانی و الف و راء مهمله ثانی م ... با دارو

مرو ع بفتح اول ... طح سی ... معم ... مجرح

مان لبری حورشید بدرین مناسب یا بطخ تیز بسیر رم عسل بانورس ابر

مرغ زرک ساریف بضم اول و سکون ثانی و کسر غین معجمه و زار

معجمه و سکون کاف با سین مهمله و الف م سارف شادر

مرمرع بفتح هر دو میم و سکون هر دو راء مهمله م سنگی است

مشهور نه از معدن جزع -

تمیق الزاء المعجمه

مرزرف بضم اول و سکون ثانی و زاء معجمه م موش -

مرغ شب آویزف بضم اول و سکون ثانی و کسر غین معجمه و

فتح شین معجمه و سکون موحده و مد همزه و کسر واو و تحتانی مجهول

م مرغیست که همه شب خود را بپای از شاخ درخت آویزد و

حق حق گوید تا زمانی که قطره خون از گلویش بچکد -

مرباخوز بضم اول و سکون ثانی با میم و الف و ضم خاء مهمله و سکون

واو و زاء معجمه م نوعی از مرزنگوش بفارسی مرزنجوش گویند

طبع ی س ق ملطف محلل خ بستانی شش نر درم ص

بنفسه ل مرزنجوش و اگر از جهت سکر بود که در شراب بسبب

ریسند برزن آن آشنه روانگی زعفران و گویند ریحان -

تمیق السین المهمله

مردقوس یونانی بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و ضم قاف

و سکون واو و سین مهمله معجم ع آذان الفاره دوتا -

مردوس ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله بسکون اگر شامی گندنای

تمیق الشین المعجمه

مرزنجوش مرزنگوش ع بفتح اول و سکون ثانی و

فتح زاء معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و بلغت اول

و ضم کاف ره و تای م آذان الفاره دو تا طبع ی س گوید

س ق ملطف مفتح مدر محلل خ بستانی تیز بوی تازه ش

از منیدرم تا یکدرم ص تخم خرفه و بنگو ریان کرده با بلوز یا ورد

ل افسنتین رومی ورده وزان مرماخوز یا سابانگ با ورق

یاسمین با نیم وزن فلفل مرزنجوش و باد رنجبویه و نخجنک

همه قائم مقام یکدیگر اند در ابدال -

مرگ موش ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی

و ضم میم ثانی و سکون واو ف ع سم الفار -

تمیق الغین المعجمه

مرغ ف بفتح اول و سکون ثانی و غین معجمه م گیاه خرزه تاه دوست

تمیق القاف

مرق ع بفتح اول و ثانی و سکون قاف ف شوربا -

مریق بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ع معصفر -

تمیق الکاف

مرتک بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون کاف ف

مرجنگ ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم جیم و فتح میم م غلہ عدس -

مرغ زبانگ ف بضم اول و سکون ثانی و غین معجمه و ضم زاء

معجمه با موحده و الف و فتح نون ع لسان العصافیر -

مردرشک بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال و راء مهمله

ثانی و سکون شین معجمه م مردق منفج -

مرزبانگ ف بضم اول و کسر ثانی و تحتانی مجهول و فتح زاء

معجمه با موحده و الف و فتح نون م خوب کلان -

تمیق المیم

مرواسفرم - بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و کسر همزه و سکون
سین مهمله و فتح فا و را مهمله ثانی و سکون میم ثانی م آس بری

تمیق النون

مرجان - ع بفتح اول و سکون ثانی و جیم و الف و نون ه مونگا
طب یاق مجفف خ امرتش بخ مدرم ص صمغ و کثیراک کهربا -
مرزغان و مرزغن - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمه و غین معجمه و
الف در لغت اول و فتح غین مهمله در لغت ثانی م آتش -
مرسین - بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله و سکون تحتانی و نون ف مورد

تمیق الواو

مرکوف - بضم اول و کاف م گنجشک -
مرو - بفتح اول و سکون ثانی م مرو رشک و آن گیاه است که در مراشته گویند

تمیق الهاء

مرانیه - بفتح اول و ثانی و الف و کسر نون و فتح تحتانی و ها ف درختی
ست مانند درخت یاسمین نرم خوشبوی و برامرا و نوزخوانند
مانجه بریش کمترست تمنوسا خوانند که آن مرو رشک باشد و نوع
دیگر را ماو دارمک خوانند و وی مرو سفید ست و گویند
لسان الثور ست و نوع دیگر او را آردشیر دارو و داردشیران
نیز گویند و آن مرو تلخ است -
مردم گیا - ف م مردم گیاه -
مرزه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح زا معجمه م نوعی از
سپرغم بستانی دراز ورق مختار حکما آن است که سطبر باشد
مروزیه - بفتح اول و ضم ثانی و واو مجهول و کسر زا معجمه و فتح
تحتانی و ها م نوعی از کاسنی بری تلخ و گویند نوعی از کاهو -

تمیق التحتانی

مرشی - ع بضم اول و ثانی و سکون ها و کسر فوقانی هندی و
سکون تحتانی م اقحوان ف بابونه -
مری - بضم اول و کسر رای و سکون تحتانی ف آبکامه کا بخی طرح
ی سرق مجلی ملطف تشنج مدرم ص سع غنمال اهیانه -

تمیق الزاء المعجمه و تمیق الجیم

مزج - بضم اول و سکون زا معجمه و سکون جیم ف درخت بادام تلخ

تمیق الراء المهمله

مزر - بفتح اول و ثانی و را مهمله نبیذی است که از گندم و
جو و جاورس سازند و آن را بوزه و مکسیم گویند -

تمیق التحتانی

مزمار الراعی - ع بکسر اول و سکون ثانی و میم و الف و ضم را مهمله و فتح را
مهمله ثانی مشدده و الف ثانی و کسر عین و سکون تحتانی م عصی الراعی

تمیق و تمیق الزاء المعجمه الفارسی

مژمژک - ف بکسر هر دو میم و سکون هر دو زا معجمه فارسی م مگس
سبز رنگ که چون بر گوشت نشیند گنده کند و کرم پیدا سازد
م خرمگس و به ترکی کولکان گویند -

تمیق السین المهمله و تمیق الالف

مسطفونیا - سریانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح حا مهمله و
ضم قاف و سکون واو و کسر نون با تحتانی و الف ف آبگینه
ه کانچ لون ل آبگینه سفید و قلی گاذران -

تمیق الفوقانی

مست - ف بضم اول و سکون ثانی ع سعده سوتھا

تمییز الدال المهمله

مسواک العرود ۔ بکسر اول و سکون ثانی با واو و الف و ضم کاف و سکون لام و ضم قاف و راء مهمله و سکون واو ثانی و دال مهمله م اشتر ۔

تمییز الراء المهمله

مستره بضم اول و فتح ثانی و موحده مشدده م الیوا ۔

مسارت ف بفتح اول و سکون ثانی با فوقانی و الف ه مردا ۔

مسطار ع بکسر اول و سکون ثانی با طاء مهمله و الف و راء مهمله ف شراب بدست افشرده زود مست کننده ۔

مسمقور ۔ بربری بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم ثانی و ضم قاف و سکون واو و راء مهمله م زراوند طویل

مسوره بفتح اول و ضم تا و سکون واو و راء مهمله ع عدس بزر سرخ

تمییز السین المهمله

مسن ف بکسر اول و سکون ثانی ع نحاس ه تانبا ۔

تمییز الکاف

مسک ع بکسر اول و سکون ثانی و کاف ف مشک ه کستوری طبع می ۲ ق ملطف و مقوی دماغ خ تبتی شش کم قیراط ص کافور ل مرزنجوش خشک با عنبر ۔

تمییز اللام

مستعجل ع بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون عین مهمله و کسر جیم و سکون لام م برزیدان ۔

تمییز النون

مستاطون ۔ رومی بفتح اول و سکون ثانی با قاف و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون ف عود هندی ه اگر ۔

مسن ع بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون ف سنگی است که کارد و شمشیر و امثال آن بدان تیز کنند م مسن سنگستان طبع ب ی ق عمل ج سنز ص با بونه ل طین قیمولیا ۔

تمییز الواو

مستروف بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی و ضم راء مهمله و سکون واو م نوع دوم از زیون که آنرا بعربی کظاما نیز خوانند ۔

تمییز الهاء

مستهرف بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی م سعدی موتها

تمییز التحتانی

مسواک الراعی ع بکسر اول و سکون ثانی با واو و الف و ضم کاف و راء مهمله مشدده و الف و کسر عین مهمله ف شیطرج و گویند رو فرا ۔

مسی ه بکسر اول و سکون ثانی مشدد و تحتانی ه کاک جنگلی و بکسر اول همزون و ندان که زنان اکثر مالند ۔

تمییز الشین المعجمه و تمییز الفوقانی

مشت ف بفتح اول و سکون شین معجمه ع سعدی موتها ۔

تمییز الجیم

مشنج ف بضم اول و فتح ثانی و سکون م نام غله الیست ه کراؤ و کلاؤ و بکسر اول و سکون م خربزه ۔

تمییز الشین المعجمه

مشمش ع بکسر هر دو میم و سکون هر دو شین معجمه ف زردآلو ه خوبانی طب ۲ ق قاسع مره خ ارمنی زرد بزرگ رسیده شربک کف ص سکنجبین ساده ل خرخ ۔

تمییز العین المهمله

مشکطرامشیع - یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر کاف و ضم
طار مهمله با رار مهمله و الف و فتح میم ثانی و کسر شین معجمه و سکون
تحتانی و عین مهمله هم بودینه بری ف رنگ چندین طرح
می آگویند ۲ ق مفتح ملطف مدر مقوی معده رخ
نور سیده ش بنم درم ص سر کرویا صنع عربی ل قروانا
و دراور ارعدس ع مردود وزن ! اکلیل الملک یا
شقاقل دگو مید بودینه -

تمییق الکاف

مشکک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف و
سکون کاف ثانی ع سعد -
مشکنک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف و نون
هم جانوریست کوچک شبیه بکبک که بیشتر در کنارهای آب بنشیند -
مشکینک - ف بضم اول و سکون ثانی و کسر کاف و سکون
تحتانی و فتح نون هم نام حلوائی است -
مشنگک - ف بضم اول و فتح ثانی و سکون نون و
فتح کاف فارسی ف شنبج -
مشنگ - ف بضم اول م شنبج -

تمییق المیم

مشکرم - ف بضم اول و سکون ثانی با نون و کاف و ضم
رار مهمله هم جانوریست سیاه رنگ بغایت خوش آواز -

تمییق النون

مشکلران - ع بکسر اول و سکون ثانی ه ناگیسر -
مشکمین - ف بضم اول و سکون ثانی و کسر کاف و فتح

زار معجمه و کسر میم و سکون تحتانی ع سعد -

تمییق الواو

مشکو - ف بضم اول و سکون ثانی هم گلیست سرخ رنگ

تمییق الهار

مشخنه - ف بضم اول و فتح ثانی و سکون خار معجمه و
فتح نون نوعی از حلوا
مشک دانه - ف بضم اول و سکون ثانی و کاف با دال مهمله
و الف و فتح نون هم دانه خوشبوئی که آن را سوراخ کرده
در هار کشند و در هندوستان از جانب لکهنو بود که بفیض
حضرت شاه بدیع الدین مدار قدس سره بسیار آید

تمییق التحتانی

مشک هندی - بضم اول و سکون ثانی و کسر کاف و
ها و سکون نون و کسر دال مهمله ع سعد -

تمییق الصاد المهمله و تمییق الرار المهمله

مصبتر - بضم اول و فتح ضاد مهمله و سین مهمله نیز و موحده
مشدده و سکون رار مهمله ه البوا -

تمییق الغین المعجمه

مصغ - بفتح اول و سکون ثانی و غین معجمه هم تمر هندی -

تمییق المیم

مصباح الروم - ع بکسر اول و سکون ثانی و موحده
و الف و ضم حار مهمله و سکون رار مهمله مشدده و سکون
واو و میم ثانی ف کهربا -

تمییق التحتانی

معصطگی - بفتح اول و سکون ثانی و فتح طا مهمله و کسر کاف و سکون تحتانی ف کندر رومی طح ی ۲ گویند رق ملطف تا بغد محلل مقوی کبد و معده و حابس خون خ روی شش نمبر ۳ ص لسرکه خیسانیده خشک ساخته با کتیرا استعمال نمایند و گویند در دل لکنیم وزن کندر ذکر با سیست که بخته باشند و در تقویت معده از خر -

تمیق الضاد المعجمة و تمیق الیار

معضیره - ع بفتح اول و کسر ضاد معجمه و سکون تحتانی و فتح را مهمله و خفا ها ه نیز نام طعامیست که از حبوبات و برنج سازند ق منفتح او رام و دبیل

تمیق الطار المهمله و تمیق الالف

مطمنا - یونانی بفتح اول و سکون طار مهمله و فتح حار مهمله باشلف و الف هم مرکبی ست که لوز العوق لوز گویند -

تمیق الجیم

مطنج - ع بضم اول و فتح ثانی و کسر نون مشدد و سکون جیم ف بچه سوسمار که در مرتبه سوم نمو رسیده باشد -

تمیق الخار المعجمه

مطبوخ - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم بر عده و سکون واو و خار معجمه ف دو شاب هر چه پخته شده باشد با آتش -

تمیق الطار المهمله

مظ - بفتح اول و سکون ثانی هم جلنار -

تمیق العین المهمله و تمیق الالف

معا - ع بکسر اول و عین مهمله و الف ف روده ه نری طا بی ق ملین خ از حلی گوسفند -

تمیق الدال المهمله

معد بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله م خصی الثعلب

تمیق الرار المهمله

معصفر - ع بفتح اول و سکون ثانی و صاد مهمله و فتح فا و سکون رار مهمله ه کسفنیم معصفار بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و الف و رار مهمله م صمغ اجاص -

تمیق القاف

معشوق - ع بفتح اول و سکون ثانی و قاف از اسمجار نام حجم است و از نبات ما بهو دانه -

تمیق النون

معین - ع بضم اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و نون م نانخواه ذیرلون

تمیق الهار

معده - ع بکسر اول و سکون ثانی مهمله و فتح دال مهمله و هاف شکنبه و اوجهڑی و اب ی -

تمیق الغین المعجمه و تمیق المهمله

مغاث - ع بضم اول و غین معجمه و الف و ثلثه ف بیخ انار دشتی که دنه حب القلقل باشد خ را گویند ق مغری جا رنج بغدادی سفید مائل بزردی شن و در رم عشل ان رطلا ثمنت با نیمون زرا و نه

تمیق الدال المهمله

مغد - بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله ف بادنجان و گویند لفاح بری و گویند نوعی از کمات کوچک -

مغرود - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم رار مهمله م سمارو غ

تمیق النون

مغیلان - ع بضم اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و لام الف و نون ف درخت کیکر و ببول

تمیق التاء

مغروہ۔ بضم اول وسکون غین معجمہ وفتح رار مہملہ وسکون ہا ف گل سرخ ہ گیر وطب ی ۲ ق نا تن مجفف خ سرخ رشتو ش نیم مثقال ص عسل ل شادنج۔

سغموسہ۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم میم ثانی وسکون راو وفتح میم ثالث وہا ف قلیبہ بادنجان۔

تسیق الفاء وتمیق الحاء المہملہ

مفرح۔ ع بضم اول وفتح فا وکسر را مہملہ مشددہ وسکون حا مہملہ ف گاؤ زبان۔

تمیق الدال المہملہ

مفردد۔ ع بفتح اول وسکون ثانی وضم رار مہملہ وسکون واو ودال مہملہ م نوعے از کمات کوچک۔

تمیق النون

مفرح قلب المحزون۔ ع بضم میم اول وفتح فا وتشدید را مہملہ وسکون نون وفتح قاف وسکون لام وضم موحدہ وسکون لام ثانی وفتح میم وسکون حا وفتح زار معجمہ وسکون واو ونون م ریحان در معجمہ۔

تسیق القاف وتمیق الالف

مقلیاثا۔ سریانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر لام وسکون تحتانی والف وفتح مثلثہ والف ثانی تخم سپندان۔

تمیق الراء المہملہ

مغر۔ ع بفتح اول وسکون ثانی و را مہملہ م باستعبر گھیگوار۔

تمیق الشین المعجمہ

مقدونس۔ یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مہملہ وسکون واو وفتح نون وسین مہملہ م فطر اسالیون۔

مقناطیس۔ ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح نون والف وکسر طا مہملہ وسکون تحتانی وسین مہملہ ف سنگ آہن ربا سنگ قیری طح ی ق مجلی منقی خ سیاہ سرخی مائل زرد ربایندہ آہن ش نمودرم ص زیت البلسان ل تسہیل ولادت کف دریا۔

تمیق اللام

مقل۔ ع بضم اول وسکون ثانی ولام سریانی غلاف بوے جہود ان ہ گرگل طح ی ۳ ق محلل ملین خ تلخ صافی باز رجب شکنندہ خوشبوی ش نیم درم ص زعفران کثیرا ل وثلث کن سرکی وربع آن صبر بوزن آن کندر فارسی وبوزن کندر دریائی۔

تسیق الکاف وتمیق الرار المہملہ

مکنستہ الاندر۔ یونانی بضم اول وفتح کاف ونون مشددہ سین مہملہ وضم فوقانی وسکون لام وفتح ہمزہ وسکون ثانی وفتح دال مہملہ وسکون رار مہملہ م سکران الحوت ف ہیزرہ۔

تمیق الیاء

مکنستہ قرنسیہ۔ بفتح قاف وسکون را مہملہ وکسر شین معجمہ وفتح تحتانی مشددہ وہا م مخلصہ۔

تسیق الکاف الفارسی وتمیق الرار المہملہ

مگس گیر۔ ف ع عنکبوت۔

تسیق اللام وتمیق الالف

ملوخیا۔ بضم اول وثانی وسکون واو وکسر خا معجمہ با تحتانی والف ف نوعی از خطمی کوچک طب ی ۲ گویند ب ۲ ق ملین خ سبز تازہ ص کشنیز خشک۔

تمیق الموحدہ

ملح العصفر - ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم را مہملہ و سکون لام ثانی و فتح عین معجمہ و سکون را مہملہ و موحدہ ف نمک درخت غرب

تمیق الفوقانی

ملح دباغت - ف شورہ باروت و یا جی و چھیپیا کھار -

ملح الصاعت - ع بکسر صاد مہملہ و مشدد و بنون و الف و فتح غین معجمہ و سکون فوقانے م نمک کار -

تمیق الجیم

ملحج - ف بفتح اول و ثانی و سکون خار معجمہ گیاہی است کہ چون حیران نخورد ست شمید -

تمیق الحار المہملہ

ملح - بفتح اول و سکون ثانی و حار مہملہ ف نمک ہ لون ط ح ی برق مجلی لطف سمی ح اندرانی سفید طبرزد ص سغرل نمو ز ن بشلدر یا نیم وزن لبرق -

تمیق الخار المعجمہ

ملخ - ف بفتح اول و ثانی و سکون خار معجمہ ع جرادہ ٹڈی

تمیق الدال المہملہ

ملح طبرزد - ع بفتح طار مہملہ و موحدہ و سکون را مہملہ و فتح زار معجمہ و سکون دال مہملہ ف نمک سنگ ہ سفید ہانون -

تمیق الطار المہملہ

ملح محیط - ع بضم میم ثانی و کسر حار مہملہ و سکون تحتانی و طار مہملہ ف کف دریا ہ سمندر پھین -

تمیق اللام

ملی و - بضم اول و سکون [illegible]

تمیق النون

ملح عجین - ع بکسر عین مہملہ و جیم و سکون تحتانی و نون ف نمک سانیدہ

تمیق الیار

ملح بوتیہ - بضم موحدہ و سکون واو و کسر فوقانی و فتح تحتانی مشددہ نوشادر

ملوکیہ - ع بضم اول و ثانی و واو و بکسر کاف و فتح تحتانی مشدد و ہا م خطمی -

تمیق التحتانی

ملح اندرانی - ع بکسر ہمزہ و سکون نون و فتح دال مہملہ و را مہملہ و الف و کسر نون و سکون تحتانی ف نمک سفید -

ملح سبخی - ع بفتح سین مہملہ و سکون نون و کسر جیم و سکون تحتانی ف نمک سیاہ

ملح نفطی - ع بفتح نون و سکون فا و کسر طار مہملہ و سکون تحتانی ف نمک سیاہ ہ با دالون -

تمیق المیم و تمیق الحار المہملہ

ممسک الارواح - ع بضم اول و سکون ثانی و کسر سین مہملہ و ضم کاف و سکون لام و فتح ہمزہ و سکون را مہملہ و واو و الف و حار مہملہ م اسطوخودوس -

تمیق النون

ممیران - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و را مہملہ و الف و نون م ماميران

تمیق النون و تمیق الالف

مندوا - ہ بفتح اول و خفار نون و ضم دال مہملہ ہندی و سکون واو و الف ممدودہ م غلہ مشہور ہندی است

منگر ملا - ہ بفتح اول و خفار ثانی و کاف فارسی و فتح را مہملہ

وسکون تحتانی ولام الف ف قسمی از زیره دگویند سیاه دانه

تمیق الجیم

منج ـ ف بضم اول وسکون ثانی وجیم م زایند وگویند بزر البنج بضم اول زنبور عسل ه گیاهی ست که از وریسمان سازند۔

تمیق الخاء المعجمه

منخ بضم اول وسکون ثانی و فتح جیم وسکون خاء معجمه ف برگی ست که او را بر در کا فورے گویند۔

تمیق الراء المهمله

منوبرج ع بفتح اول وسکون ثانی وضم مثلثه وسکون راء وراء مهمله ف خیرے بری نوعے از خشخاش کش۔

مندار ـ ع بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله والف وراء مهمله هندی درخت آک

تمیق الکاف الفارسی

منگ ف بفتح اول وسکون ثانی م درخت بزر البنج و گیاه د بضم اول نام غله مونگ۔

منگ ـ ف بفتح اول وثانی م گیاه جاروب۔

تمیق اللام

منسل ـ ه بفتح اول وسکون ثانی وفتح سین مهمله وسکون لام ف زرنیخ سرخ۔

تمیق النون

منج زراوستان بضم اول وسکون ثانی وکسر جیم وزاء معجمه وراء مهمله والف وفتح واو وشین معجمه والف ثانی ونون ف تخم خیری۔

من ـ ع بفتح اول وتشدید ثانی ف ترنگبین یعنی شبنمی که بر درخت یا بر سنگ افتد از این نام خوانند مانند ترنجبین وگز انگبین وشیر خشت

و بید گشت ع ح گویند مع ی رق محلی ولمین خ عمانی لون شی م رددم حن سلنجبین ل شکر و بنانی مخفف فارسی

تمیق الواو

منتوف بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی وواو م نوعی از گیاه که جلب

تمیق الهاء

منجوشه ـ رومی بضم اول وسکون ثانی وفتح فوقانی وضم جیم وسکون واو وشین معجمه وهاء م سنبل رومی یعنی ناردین

مندعوره ـ رومی بضم اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وضم عین مهمله وسکون واو وفتح راء مهمله وهاء م یبروج۔

مندله ف بفتح اول وسکون نون ودال مهمله وفتح لام وهاء مهمله م عود خام

تمیق التحتانیه

مندلی ـ ف بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وکسر لام وسکون تحتانی ف عود هندی۔

تمیق الواو تمیق الالف

موتهاـ ه بضم اول وسکون ثانی وفتح فوقانی هندی ولف ع سعد

موگیا ـ ف بضم اول وسکون ثانی وکسر کاف فارسی وتحتانی ع ـ اد منسل

مونگا ـ ه بضم اول وسکون ثانی وغنه نون وکاف فارسی وغنه نون م مرجان

تمیق الجیم

مونج ـ ه بفتح اول وسکون ثانی وغنه نون وجیم م پوست بیرون سرکنده که در هند از و ریسمان سازند۔

تمیق الدال المهمله

مورد ـ ف بضم اول وسکون ثانی وراء مهمله ودال مهمله م آس گویند که عصای موسی علیه السلام از چوب مورد بود

موسرج ع بضم اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ و سکون را مہملہ ف زنبور

تمیق الراء المہملہ

موش خوار و موش گیر ف بضم اول و سکون ثانی و شین معجمہ و ضم خاء معجمہ با واو معدولہ و الف و را مہملہ و لغت اول و کسر کاف فارسی و سکون تحتانی در لغت ثانی م قسمی از غلیواز۔

تمیق الزاء المعجمہ

موز بضم اول و سکون ثانی و زاء معجمہ کیلا طرح را گویند سع تلین خر بزرگ شیرین رسیدہ ص مصطگی ل سکہ و عسل

تمیق السین المہملہ

موچرس ہ بضم اول و سکون ثانی و جیم فارسی و فتح را مہملہ و سکون سین مہملہ م صمغ درخت سنبل۔

تمیق الکاف

موہک۔ ہ دوائے مشہور ہندی است۔

موگ۔ ف بضم اول و سکون ثانی م ماش۔

تمیق الکاف الفارسی

مونگ۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و خفا نون و کاف فارسی م نوع ماش

تمیق اللام

مول ع بضم اول و سکون ثانی و لام م عنکبوت ہ بنج باتات

تمیق المیم

مہر رودسفرم۔ بضم اول و ثانی مجہول و فتح را مہملہ و سکون دال مہملہ و کسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح فا و سکون را مہملہ ثانی و میم ثانی ف مرزدری طرح ی ۲ خ رومی

موم۔ ف بضم اول و سکون ثانی م شمع ہ مین۔

تمیق النون

موراموں۔ یونانی بضم اول و سکون ثانی و را مہملہ و الف و ضم میم و سکون واو ثانی و نون م شقاقل۔

سوم آیین۔ ف بضم اول و سکون واو و میم ثانی و مد ہمزہ و کسر موحدہ و سکون تحتانی م مومیائی گویند کہ آیین نام دیہی است کہ از غار آن مومیائی حاصل شود۔

تمیق الواو

مو۔ بضم اول و سکون واو مشہور ست ہمین نام گویند حشیشی است ساق و نبات و ورق می مانند شبت بود طرح ی ہ ق ملطف مدر شش نم شتعال ص کرفس و صندل و گلاب و گویند تخم کرفس ل نیموزن جوز الطیب و نیمون سنبل یا فلفل سیاہ یا اسارون و سلیخہ۔

تمیق الہاء

موٹھ۔ ہ بضم اول و ثانی مجہول و فتح فوقانی ہندی و اظہار ہا م غلہ الیست ہندی طرح۔

موسہ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ م زنبور۔

موسیچہ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی و فتح جیم فارسی م جانوریست شبیہ بفاختہ۔

مولنجہ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون نون و فتح جیم م کرم شبیہ بکرمیکہ غلہ را تباہ سازد۔

موئینہ۔ ف بکسر ہمزہ و سکون تحتانی و فتح نون م پوستین۔

تمیق التحتانی

مولی۔ ہ بضم اول و سکون ثانی و کسر لام و تحتانی ف مرداریعنی ترب

موش و ربندی - ف بضم اول و سکون ثانی و کسر شین معجمه و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و فتح موحده و سکون نون و کسر دال مهمله ثانی و سکون تحتانی م موش و ربندی -

مولی - ه یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر لام و سکون تحتانی ع فجل منتن ترب -

موبیائی - ف بضم اول و ثانی مجهول و سکون میم ثانی با تحتانی و الف مشهورست بهمین نام مرکبست از موم بفتح میم ه یعنی شمع و بائی نام دیهی ست که در آن موضع نمع است و آن بائی ست و حشری و حجری طرح ۲ ای ق المؤلف محلل سمی خ کانی ش ر بعد رم حس فتر الیهود -

موندی - ه بضم اول و سکون ثانی و غنار نون و کسر دال مهمله هندی و سکون تحتانی م دوای هندیست عظیم النفع که گلش بکمه اساد رتالابها روید طرح -

تمیق الهاء و تمیق الالف

مهابفتح اول و بلو و الف و منی بزرآمده ف سنگ بادر -

مهامیدا - ه بفتح اول و ثانی و الف و فتح میم ثانی و سکون تحتانی و دال مهمله و الف م دوای هندی ست ط ب -

مهرگیاه ف بکسر اول و سکون ثانی و رای مهمله و کاف فارسی با تحتانی م سنگ مهواره بفتح اول و سکون ثانی و واو و الف ف درخت کلچکان -

تمیق الراء المهمله

مهاور - ه بفتح اول ف رنگیست که از لاک مے سازند -

تمیق الکاف

مهک ف بفتح اول و ثانی و سکون کاف ه میتهی -

تمیق اللام

مهانل و مهانول ف بکسر نون در لغت اول و ضم نون در لغت ثانی م ایلوان خاکی

تمیق المیم

مهدم و مه درم بفتح اول و ضم دال مهمله م جانوریست تمی منتخب که دم ایلق دارد و از آن پر مسازند -

تمیق الواو

مهره جان دارو - ف بضم اول م مهره لوبی از تریاق و سایر حبس مهره گاو - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح را مهمله و همزه با گاف فارسی و الف و واو مجهول ه گاو رحن و گوگردمین -

تمیق الهاء

مهدمه بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و میم ه ف نوع از حجر بکشتاک مهرگیاه - ف بکسر اول و سکون ثانی و رای مهمله و کاف فارسی و فتح تحتانی و الف م مهرگیا -

مهیاوه و مهیوه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح تحتانی و الف و فتح واو در لغت اول و کسره ها و سکون تحتانی و فتح واو در لغت ثانی م نانخورشی ست که اکثر مردم لار از ماهی ریزه ترتیب دهند

تمیق التحتانی

مهیلیتهی بضم اول و سکون ثانی و فتح لام با تحتانی و کسر فوقانی ه ملیتهی

تمیق الیاء التحتانی و تمیق الالف

میدا - ه بکسر اول و سکون ثانی و دال مهمله و الف دوای هندی مشهورست -

میشا - ف بکسر اول و ثانی مجهول با شین معجم گیاهے است ع حی العالم گویند

میناـ ف بکسر اول و سکون ثانی با نون و الف م آبگینہ و انگشتری الوان کہ تشبیہ یاقوت و زمرد و دیگر جواہر بسازند و در طلا و نقرہ بکار برند و بمعنی کمیا نیز آمدہ۔

میورسکھا۔ ہ بفتح اول و ضم ثانی و واو مجہول و رای مہملہ و فتح سین مہملہ و کاف و الف و رای مہملہ میوا مشہور بہ لیب م اشتالان

تمیق الجیم

میچیچ بفتح اول و سکون ثانی و ضم مرجدہ فارسی و سکون خا۔ بتبہ و فتح مرقانی و سکون جیم ف میچیچ پشش رد ثباب۔

میچینرج۔ بفتح اول و ثانی مجہول و کسر زاد و سکون تحتانی ثانی و فتح زاد معجمہ ع زبیب جبلی ف سوبزک البناخ ی مق محرق کال مقی خ مصری سیاہ سپیدہ ش س حب ص کتیرا ل عاقرقرحا۔

تمیق الراء المھملہ

مبتسبھار۔ ف بکسر اول و ثانی مجہول با شین معجمہ و فتح مرجدہ و ہا و الف و رای مہملہ م اقحوان۔

تمیق الزاء المعجمہ

میز۔ ف بکسر اول و ثانی مجہول م پیشاب۔

میمیز۔ ف بکسر مرجدہ و میم و سکون ہر دو تحتانی م مویز۔

تمیق الکاف

میشک۔ ف بکسر اول و فتح ثانی مجہول و خای معجمہ و سکون تا م نفل

میرک بکسر اول و سکون ثانی و ضم رای مہملہ و سکون واو م مرچہ

تمیق الکاف الفارسی

مینگ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی م ملخ۔

تمیق اللام

مینیصل۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و صاد مہملہ ع مرزنجوش

تمیق النون

میسوسن بضم اول و سکون ثانی و فتح سین مہملہ و واو مجہول و فتح سین مہملہ ثانی و نون شراب سوسن۔

میمن۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون نون ع ف

تمیق الواو

مینو۔ ف بکسر اول و ضم نون م آبگینہ و زمرد۔

میو۔ ف بکسر اول و ثانی مجہول م میوہ۔

تمیق الہاء

میعہ۔ ع بکسر اول و سکون ثانی و فتح عین مہملہ و ہا و ہو نوع است سائلہ را لبنی و تغل و بر را یابستہ گویند سلارس ط ح ۳ می گو نیر ح ی ق منفضج منوم مدخ سائل خوشبوی سفید مائل بزردی ش از دو دانگ تا مثقال ص صمغ یا نیلوفر یا رازیانہ با کافور ل جند بیدستر و روغن یاسمین و چاو شیر یا زنبق بالادن۔

تمیق التحتانیہ

میان بہری۔ ف بکسر اول و ثانی با الف و سکون نون و فتح سین مہملہ و رای مہملہ و الف ثانی م نوعے از انگور۔

میتھی۔ ہ بکسر اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و اظہار ہا و سکون تحتانیہ ع حلبہ۔

مینڈھا سینگی۔ ہ بکسر اول و ثانی مجہول و ضم نون و فتح دال مہملہ و اظہار ہا و الف و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی ثانی و کسر کاف فارسی و سکون تحتانی ثالث و این قسم از دو دھی کہ دوای ہندی است۔

می۔ ف بفتح اول ع خمرہ مدہ گلاب را نیز گویند

ترقیم النون وتنسیق وتمیق الالف

ناب - ف بنون والف عذاب -

ناخن بویا - ف بضم خاء معجمہ وکسر نون وضم موحدہ وواو مجہول با تحتانی ع الفاظ الطیب دیکھو -

ناگیرا - بکسر راء مہملہ وکسر کاف فارسی وسکون تحتانی راء مہملہ نائے ہم خشخاش سیاہ -

ناگ بالا - د بنون والف وسکون کاف فارسی با موحدہ فارسی والف ثانی ولام والف د گلشکری -

تمیق الموحدہ

ناب انگلیسہ - بضم موحدہ وسکون لام با موحدہ وفتح کاف وسکون لام ثانی وموحدہ ثانی فت غذائیست مشک د کچلی گٹے کی -

تمیق الجیم

نارنج - بنون والف وفتح راء مہملہ وسکون نون ثانی وجیم ف رنگامی ای از نارنگی بزرگ ست واز ترش تر ط پوست او ح مر شیرہ او سہ ی اتحم او ح و اوی ح ق پوست او ملطف مقوی دل سن از حب او نیم مثقال ص عسل وخر ال ا ترج -

نافوج - بنون والف وبضم فاء وسکون واو وجیم ہم نوعی از سوسن بری کہ آن را لوبب گویند

تمیق الدال المہملہ

ناردین - بفتح راء مہملہ وسکون دال مہملہ د گلی گویند لیسہ ر

تمیق الراء المہملہ

ناگ کیسر - د بنون والف وسکون کاف فارسی وکسر کاف ثانی تحتانی مجہول وفتح سین مہملہ وسکون راء ف نارشک -

تمیق الزاء الفارسی

نازر - ف ہم درخت کاج -

تمیق السین المہملہ

ناغیس - بربری بکسر غین معجمہ وسکون تحتانی ف نارشک

تمیق الشین المعجمہ

ناخن خورش - ف بضم خاء معجمہ ثانی وواو معدولہ ع الفاظ الطیب

تمیق الغین المعجمہ

نان کلاغ - ف بکسر نون ثانی وفتح کاف ولام والف ہم رستنی ہست کہ از زمین نمناک بروید -

تمیق الفاء

ناف - ف لیا کرم صدف -

تمیق الکاف

نارشک - ف بنون والف وسکون راء مہملہ وکسر میم وسکون شین معجمہ وکاف ہم ناگ کیسر ح ای ہا گویند ح ی ۳ ق ملطف مقوی دل رخ خوشبو شن نمیم ص الطبا شیر اس کہ نیم وزن آن سنبل الطیب ونیم وزن پوست بیرون پستہ با نیم وزن زنجبیل یا نیم وزن قسط -

ناک - ف عنبر مشک و امثال آن کہ خوشبو باشند و قسمی ہست از امرود کہ بہترین اقسام اوست ودر ہندی جانوری است شبیہ بہ نہنگ -

تمیق الکاف الفارسی

نارنگ - ف بفتح راء مہملہ ہم نارنج

تمیق اللام

نارجیل معروف والف و سکون را مہملہ و کسر جیم و بیا تحتانی
و لام ف نارگیل جوز ہندی ہ ناریل کھوپرا طرح را گویند
ق ببہی شش یک درم ص فانیذ۔

ناریل ہ بوزن ۔۔۔ و را مہملہ و فتح تحتانی و لام ع جوز ہندی
ناسپال ہ بسکون سین مہملہ ف پوست انار۔

تمییز النون

ناخن پریان۔ ف کرنون ثانی و فتح موحدہ فارسی سکون
را مہملہ با تحتانی و الف و نون ثالث ع اظفار الطیب۔

ناردین۔ ۔۔۔ نون والف و را مہملہ و دال مہملہ و سکون
تحتانی و نون ثانی ہم سنبل رومی طرح ایں را گویند سرق تا بعض طبع
خ زرد خوشبوی سفیدی مائل ص کثیر الاصل ل سنبل ہندی

ناردان و ناردون۔ ف بسکون را مہملہ با واو والف در
لغت اول و فتح را در لغت ثانی درختی ست خوش قد و
خوش اندام و گلنار فارسی۔

نازک بدن۔ بضم زا معجمہ ہ رستنی ست سرخ رد۔

ناگردون۔ ہ بوزن الف و کاف فارسی و فتح دال مہملہ و
سکون واو و نون ثانی ف نارجیل۔

تمییز الواو

ناجو۔ ف بضم جیم و سکون واو م درخت صنوبر۔
ناخن دیلم۔ بکسر دال مہملہ ۔۔۔
نارخو۔ ف بسکون را مہملہ م گل انار۔
نارو۔ بضم را مہملہ م جانوریست خوش آواز مانند بلبل۔
نازو۔ ف بضم زا فارسی م درخت ناجو۔

تمییز الہا

نارزدہ۔ ف بسکون ہای مہملہ و فتح دال مہملہ م کسنو نشپہ۔
ناروہ۔ ف بفتح واو م نارو۔

نانخواہ بسکون نون ثانی و ضم خا معجمہ با واو والف نانخواہ
اظہار ناف زبان ہ اجواین طرح ی را گویند
ق منضج ملطف منتشی مرخ زرین تازہ خوشبوی مائل بسرخی
ش یک مثقال ص عناب ل زیرہ۔

تمییز التحتانی

ناگ بیلی۔ ہ بوزن والف و سکون کاف فارسی و فتح
موحدہ فارسی و کسر فوقانی و سکون تحتانی و لجالو۔

ناوی۔ ہ بوزن والف و کسر واو و سکون تحتانی ہم نامی۔

تمییز و تمییز البا الموحدہ

بنات الجلاب۔ ع بفتح اول موحدہ والف و فوقانی و
سکون لام و ضم جیم و لام مشددہ والف و موحدہ ہ مصری
طرح ق محلل ملین خ سفید شفاف پاک سنگ حب دار
ص رب ترش ل شکر زرد۔

تمییز الدال المہملہ

بنات الرعد۔ ع بفتح را مہملہ مشددہ و سکون عین مہملہ
و دال مہملہ م کماۃ۔

تمییز الذال المعجمہ

نبیذ۔ ع بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و ذال
معجمہ ف شراب خ از سیلان رطب۔

تمییز السین المہملہ

نبق رطب یا لبس ع بکسر اول و سکون ثانی و کسر قاف و فتح را مهمله و سکون طاء مهمله و کسر بای موحده و ثانی با بای الف و کسر موحده ثالث ف کنار برطب تر و بیس خشک گویند نبق کابل ب

نی و قاینش بضم خ نرگس رسیده شیرین در موقع اعیسل اعیرا

نمیسین الجیم و نمیسین الموحده

نجب - بفتح اول و سکون جیم با موحده ف هر قسم را همین نام خوانند اما مخصوص ست به سلیخه -

نمیسق الرار المهمله

نجاره ف بفتح اول ر تانی ع گلگونه

نمیسق النون

نجوان بفتح اول و سکون ثانی با واو و الف هم زعفران -

نمیسق الحار المهمله و نمیسق السین المهمله

نحاس ع بضم اول با حاء مهمله و الف و سین مهمله ف مس و نا باطح ی س ق ف محرق خ رتیق المس خ از هر دو - طرف زود گداز نده شنید رم ص کثیر الن تو بال و سنج -

نحاس مکلس بضم میم و فتح کاف و فتح لام مشدده و سکون سین مهمله ف مس کشته -

نمیسق الکاف

نحاس محرق ع بضم میم و سکون حاء مهمله و کسر را مهمله و سکون قاف هم سوخته

نمیسق اللام

نحل ع بفتح اول و سکون ثانی و لام ف مگس عسل -

نمیسق المیم

نحام ع بضم اول و تانی و الف و میم ف مرغابی -

نمیسق الخار المعجمه و نمیسق الجیم الفارسی

نخچیر ف بفتح اول و سکون خار معجمه هم گیاهیست که از وجاروب سازند

نمیسق الدال المهمله

نچید و نچیند ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و دال مهمله در لغت اول و فتح جیم فارسی و سکون نون در لغت ثانی هم ریم آهن -

نمیسق الرار المهمله

نخچیر ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم با تحتانی هم بز کوهی

نمیسق العین المهمله

نخاع ع بکسر اول و خاء معجمه و الف و عین مهمله ف پیت تاره و حرام مغز طب ی ا -

نمیسق اللام

نخل ع بفتح اول و سکون ثانی و لام ف درخت خرما ط ب ی اق قابض خ تر تازه ص سکنجبین ب ل اطلع کمتری

نمیسق الهار

نخاله ع بضم اول و ثانی و الف و هاء ف سبوس بهیسی ط ح ی اق مجلی ملین خ ا گندم ص نشاسته ل آرد جو -

نخکاله ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و فتح لام گرد گانی که سخت باشد و زود شکسته نشود و مغزش به دشواری بر آید -

نمیسق و نمیسق الدال المهمله

ند - ف ند بفتح اول و سکون ثانی ف عطریست مرکب از عنبر و عود و مشک و نبات که او را گشته گویند -

نمیسق العین المهمله

نیدع بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و عین مهمله م صعتر بری

تمییز الکاف

ندک - بفتح اول و سکون ثانی و کاف ف ادرک -

تمییز الراء المهمله و تمییز الدال المهمله

نرد - بفتح اول و سکون راء مهمله و دال مهمله ف طاسیست
مرکب صندل سرخ و گل ارمنی و دوغن و اقاقیا و حضض و سفیداج
ورد دارسنگ و بزبان فارسی تنه درخت

تمییز الراء المهمله

نرمورعت بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو م فندق و گویند گرده

تمییز السین المهمله

نرجس ع بفتح اول و کسر جیم ع بهرف نرگس طاسع
ح ی گویند ح ی ۲ گویند ۳ ق محلل الطف خ هفت
نرد و ص سنبل و فرل نسرین یا خیری -

تمییز الکاف

نرسکت ف بفتح اول و ثانی و سکون سین مهمله ع عدس ومسو -

تمییز التحتانیه

نرگندی - و بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی و حفار
نون و کسر دال مهمله هندی و سکون تحتانی ف بجکنت -

تمییز السین المهمله و تمییز الالف

نسکبا - بفتح اول و سکون سین مهمله و کاف با موحده
و الف م آش عدس آ

تمییز الفوقانی

نسیج العنکبوت ع بفتح اول و ثانی و ضم جیم و سکون

لام و فتح عین مهمله و سکون نون و فتح کاف و ضم موحده
و سکون واو و فوقانی م ارکه کما -
نسوت ع بکسر اول و ضم سین مهمله و واو مجهول و فوقانی م ترید -

تمییز الراء المهمله

نسترف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی ف گل سیوتی -
نسر ع بفتح اول و سکون ثانی و راء مهمله ف کرکس
د گنیدا الاگوشت ش ح ی -

تمییز الکاف

نسک - ف بفتح اول و سکون ثانی ع عدس گویند

تمییز النون

نسترن ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء
مهمله و سکون نون م گلیست مشهور ه سیوتی -
نسرین ف بفتح اول و سکون ثانی و کسر راء مهمله و سکون
تحتانی و نون ثانی ف ورد چینی ه گل سیوتی یا کرجا طرح ی
اگر ویند ۲ گویند ۳ ق مقوی دماغ ش ازکیب در م ۱
سه درم ص کافور ص کافور ل نرجس یا یاسمین

تمییز الشین المعجمه و تمییز الالف

نشا ع بکسر اول و شین معجمه و الف نشاسته طاسع گویند
گویند ب ۲ ق حابس خون و مسکن دابغن ح سفیده
ش در دوم ص عسل ل گرد آسیاب بریخ مغسول یا نبرمحض -

تمییز الکاف

نشک ف بفتح اول و سکون ثانی م درخت نارو -

تمییز الثاء

نشارہ - ع بضم اول و شین معجمہ و الف و فتح رای مہملہ و ہائے ہوز - ہر درخت و برادۂ ہر چیز -

نشاستہ - بکسر اول ع لباب القمح -

نشیبہ - ف بکسر اول و ثانی و تحتانی مجہول م گوشت خام سیر آستہ

النون مع التحتانی

نشی - بفتح اول و سکون ثانی و تحتانی مجہول ف رودابہ و بکی ہ بنابہ

النون مع الضاد المعجمہ و النون مع الرار المہملہ

نضار - ع بفتح اول و ضاد معجمہ و الف و رار مہملہ درخت گز کہ برکنارہ روید و آنچہ بر زمین روید آنرا اثل گویند -

النون مع الطار المہملہ و النون مع النون

نطرون - بفتح اول و سکون طار مہملہ و ضم رار مہملہ و سکون واو و نون ف بورۂ ارمنی ہ جوا کھار طرح ی سرق مجلی حص صمغ عربی بالطبیا شیر ل نمک تیج یا اندرانی یا شبت -

النون و النون مع العین المہملہ

نعنع - ع بفتح ہر دو نون و سکون ہر دو عین مہملہ ف پودینہ ط سنگ مع گیر بنرج ی ۲ گوسنیدج ۳ - ب ل ق ملطف و مقوی دل و د حالبجوا نخ بستانی و تازہ و آنچہ در سایہ خشک سازند ص گزنیپ العبد السنفرجل ل ابو د بنہ جبنی یا دو وزن صعتر

النون مع المیم

نعام - ع بضم اول و ثانی و فتح آدمیم ف شترمرغ ط سنج ق بابہ پشت و مجلی شتران کہ دانہ لود در م حص شلث ال ی قشر بیضہ او بعد بعضب -

النون مع الغین المعجمہ و النون مع الکاف

نغر - ع بفتح اول انبہ ط حا سعق ب ی ۲ ر حلو ح ی ۲

گوسند ع ر ق حاشش بالعین طبیع زدراع و تشنگی سنجوش رنگ سرکہ برافروزد و سمن و لین و دافع صفراد مقوی دل و دماغ

النون مع النون

نغنخوالان - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون ثانی و خار معجمہ و واو معدولہ و الف و لام و نون ثانی و نون ثالث م نانخواہ

النون مع الواو

نغنخواہ - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون ثانی و خار معجمہ و واو معدولہ و الف و واو مجہول م نانخواہ -

النون مع الفار و النون مع الجیم الفارسی

نفچ - ف بفتح اول و سکون ثانی نے م کاغذ -

النون مع الدال المہملہ

نفسن آباد - ف بفتح اول و ثانی و سکون سین مہملہ و مد ہمزہ م ششم

النون مع الطار المہملہ

نفط - ع بفتح اول و سکون ثانی و طار مہملہ ف نفت و نفتی گوئید زرد روغن سروان بسیار سم سیاہ سفید ح ی ۲ ق ملطف محلل ح سفید تر و در سم ص لعاب اسبغول

النون مع القاف و النون مع الدال المہملہ

نقد - ع بفتح اول و سکون قاف و دال مہملہ م معصفر -

النون مع الکاف و النون مع الموحدہ

نکب - ف بفتح اول و کاف م زاک

النون مع الہار

نکہ - ع بفتح اول و سکون ثانی و ہا ع اذخر الطیب -

النون مع اللام و النون مع الکاف

نلک - بفتح اول و سکون لام و کاف م شجر [illegible] کسر اول م زدانہ شنبلیت

تمسیق المیم و تمیق الرار المہملہ

نمرع بفتح اول و کسر میم و را مہملہ ف بھنگٹ پیہ لوحی

تمیق السین المہملہ

نمش ف بضم اول و ثانی م راسو۔

تمیق الکاف

تمنک ع ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون فوقانی م زعرور۔

نموسک ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح سین مہملہ م جانور تیہو۔

تمیق اللام

نمل ع بفتح اول و سکون ثانی و لام ہ ممر یہ و مورة یونٹی طرح ی ق معفن خ طیار شتی عدد ص لہ غس مہ دیا

تمیق المیم

نمام ع بفتح اول و ثانی مشددہ و الف و میم ثانی ف سیسنبر جنگلی پودینہ طرح ی ہ گویند ہ ق محلل مدر معرق دل خ سبز تر بوی اش دو درم ص نفخ شکل باد روج نعنع۔

تمیق النون

نمیسقن بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و فتح سین مہملہ و کسر قاف و سکون نون ثانی م کرسنہ۔

تمیق الہار

نمک شیشہ ف بفتح اول و ثانی و کاف لون۔

تمسیق النون و تمیق الالف

نحا بفتح اول و سکون نون ثانی و حار مہملہ و الف ف پودینہ

تمسیق الواو و تمیق الالف

نورش گیا ف بضم اول و واو مجہول م مخلصہ۔

تمیق الجیم

نوج ف بضم اول درخت کاج م لبلاب۔

تمیق الجیم الفارسی

نویچ ف بفتح اول و کسر ثانی م عشقہ۔

تمیق الحار المہملہ

نوح بضم اول و سکون واو و حار مہملہ م لبلاب۔

تمیق الدال المہملہ

نوند ف بفتح اول و ثانی ف اسپند۔

تمیق الرار المہملہ

نوشادر ف بفتح اول و سکون ثانی و شین معجمہ و الف و فتح دال و سکون را مہملہ م معدنی است و عملی قریب کوہ نواحی سمرقند و در میدان کہ از توابع کرمان ست غاریست و از ان بخاری منجز شود منجمد و بجز معدنیست و عملی انچہ از انس خشت بزی و گلخن حمام حاصل شود طرح ی ق ذیب لطیف خ غرا سانی صاف بلورمانند ل شب نمک اندرائی با قلیہ۔

نوی التمر ع بفتح اول و کسر ثانی و یا تحتانی و فوقانی مشددہ و سکون میم ف خستہ خرما استخوان خرما کھجور کی گٹھلی طرح ی۔

تمیق الزار المعجمۃ الفارسی

نوژ ف بضم اول و سکون ثانی م درخت کاج۔

تمیق السین المعجمۃ

نوش ف بضم اول و سکون ثانی م پادزہر و تریاک۔

تمیق القاف

نوق ع - بضم اول و سکون ثانی م رحمه -

تمیق النون

نونون - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح زاء فارسی و سکون واو م درخت کاج -

نون - ف بضم اول و سکون ثانی م تنه درخت و ماهی و مرکب و سیاهی دوات -

تمیق الواو

نوش دارو - ف بضم اول م تریاق و پادزهر -

تمیق الهاء

نواشته - ف بضم اول و فتح ثانی و الف و سکون شین معجمه و فتح فوقانیه م خشت -

نوره - بضم اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله ف آهک ح یه ق محرق نسخ سفید آب تصیده ص روغن گل ل زرنیخ -

نوشابه - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و الف و فتح موحده م آب حیات است والله اعلم -

نونده - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون ثانی و فتح دال مهمله م اسپند

تمیق التحتانی

نواری - ه بکسر اول و فتح ثانی و الف و کسر راء مهمله نام گل بنده لیست - نوی الهلیلج الکابلی ع استخوان هلیله کابلی خ بزرگ لش یک مثقال -

تمیق الهاء و تمیق الراء المهمله

نهار ع بفتح اول و ثانی و الف ف بچه خرچال و بچه نکنواره -

تمیق الشین المعجمه

نه نحوش - ف تاک دشتی و سیاه دار ع کرمة البیضا -

تمیق القاف

نهق بفتح اول و ثانی و سکون قاف م جرجیر البار و گویند جرجیر البر

تمیق الکاف الفارسی

نهنگ بفتح اول و ثانی و سکون نون ثانی و کاف فارسی م گرمچه و تمساح

تمیق اللام

نهفل - بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و سکون لام م ستاعل -

تمیق الیاء التحتانی و تمیق الالف

نیمتاره - دمی بکسر اول و سکون تحتانی و ضم جیم و قاف و الف م نیلوفر -

نیلا تموتها - ف بکسر اول و سکون تحتانی و لام و الف و فتح فوقانی و اظهار ها و سکون واو و فتح فوقانی ثانی و خفا ها ثانی و الف ثانی ف توتیا سبز -

نینیا - ف بکسر اول و سکون ثانی و کسر نون ثانی با تحتانی ثانی م نانخواه اجوائن -

تمیق الموحده

نینب - بکسر اول و سکون ثانی و خفا نون ثانی و موحده مشهور آزاد درخت -

تمیق الجیم

نیلج - بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون جیم ع عصاره نیل ف نیله خ سبز و رنگ مائل بسرخی ل ایضا و آرده جو -

تمیق الدال المهمله

نیلوفر گرد - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و واو مجهول و فتح فاء و کسر راء مهمله و فتح کاف و ضم موحده و سکون واو ثانی و دال مهمله نهال سالک و سینده -

تمییز الراء المهمله

نیلک و نیل فر و نیلوپر و نیلوفر ـ ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و فتح موحده فارسی و سکون راء مهمله در لغت اول بفتح فا در لغت دوم و ضم لام و واو مجهول و فتح موحده فارسی و سکون راء مهمله در لغت سوم و فتح فا در لغت چهارم کرنب الماء و بیونانی نمیفاو حب بر احب العروس گویند کیول ط ب راگر گویند ی ۲ ق منوم مسکن اوجاع و تقوی دل خ بغدادی آسمانی گون تازه خوشبوی هفت گل ص حجر زمرمالی خطمی سفید یا بنفشه و گویند گل کبود است که بار ه آن برچوب و درخت پیچیده بالا رود و کرا و ودهی ـ

تمییز القاف

نیمشوق ـ بفتح اول و سکون ثانی و ضم شین معجمه و سکون واو ـ ف یافا نوفی ـ

تمییز اللام

نیپال ـ ه بفتح اول و سکون ثانی و موحده فارسی الف لام سیمی جراتیا ـ نیل ـ ف بکسر اول و سکون ثانی حشیشی است که عصاره وی را نیلج گویند و شجره وی را عظلم و از آن رنگ سازند و صباغان بکار برند ط ج ای و گویند ب ۲ مع ر ی ق قابض مجفف خ هندی که زود حل شود ص رب السوس ا صندل سرخ و تغال فن ـ

تمییز النون

نیل من ـ ه بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام و فتح میم و سکون نون بمعنی نیلم فا یاقوت کبود ـ

تمییز الواو

نینبو ـ ه بکسر اول و سکون ثانی و ضم موحده و سکون واو ـ ف لیمو نیمو ف بکسر اول م سکر ـ

ترتیم الواو و تمسیق و تمییز الالف

واف ـ ف بواو و الف م آتش ـ

تمییز الجیم

وانج ـ ف بسکون نون ع عدس ـ

تمییز الدال المهمله

واجد ـ یعنی بواجد الت و کسر جیم و سکون دال مهمله م لبلاب والان تر در ـ ف بواو و الف و لام الف و نون ع سیب ـ

تمییز الفاء

واف ـ ف م بیل ـ

تمییز الکاف

واک ـ ف جانوریست کبود رنگ داکثر در کنار های آب نشیند م داق ـ

تمییز الکاف الفارسی

والان بزرگ ـ ف ه سونف ـ

تمییز اللام

وال ـ ف م نوعی از ماهی طوس دار ـ

تمییز النون

وادیان ـ بکسر دال مهمله ف م بادیان ـ

تمسیق و تمییز الموحده

وبر الارنب ـ ع بفتح اول و ضم موحده و ضم راء مهمله و سکون لام و فتح الف و سکون راء مهمله و فتح نون و سکون موحده نامی ف پشم خرگوش ط ے ق مجفف ـ

تمیق الحاء المهمله

وبر اللقاح – ع بضم لام و قاف مشدده کف وحار مهمله فی ضم شتر

تمیق الراء المهمله

وبرع بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله و فتح ه اول و سکون ثانی
ف جانوریست شبیه گربه در هندا و از پوستش پوستین سازند۔

تمیق ز تمیق الجیم

ورج – ع بفتح اول و سکون جیم ف آگر بکی وج واج ی ۲
گویند ہ ق لطیف حر ر ستر خوشبوی گره شن از بید مشک کبیر
ض تخم راز یانه ل زیره کمیه زن و دو دانگ وزن آن
زراوند با زیره یک زن ورلوند یک وزن با قسط۔

تمیق الخاء المعجمه و تمیق القاف

وخشنرق بفتح اول و سکون خاء معجمه و کسر شین معجمه و سکون
تحتانی فتح زاء معجمه و سکون قاف ف رسنه خراسانی ط ح ی۔

تمیق الدال المهمله و تمیق الحاء المهمله

ودح – بفتح اول و ثانی و حار مهمله م زوفای تر۔

تمیق العین المهمله

ودع – بفتح اول و ثانی و سکون عین مهمله ف کحک بزرگش را صفید
مهره گو جک آنکوش ہا گویند سنگ م خر بن یحیی دل مسدر۔

تمیق الراء المهمله و تمیق الالف

ورد و فرا بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله اول و فتح دال
مهمله ثانی و سکون فاء با راء مهمله و الف ع شقائق النعمان ف گل لاله۔

ورطاء بفتح اول و سکون ثانی با طاء مهمله م ریوند چینی۔

تمیق الموحده

ورد الحب – بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله و سکون
لام و فتح حاء مهمله م کبیلج۔

تمیق الفوقانی

ورد الزینت – ع بکسر زاء معجمه و سکون تحتانی و فتح نون و
سکون فوقانی ف گل خطمی۔

ورزغست – ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و سکون سین مهمله م غست

تمیق الجیم

ورتاج – ف بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی و الف و جیم
م نیلوفر یا برگ ع حبازی۔

وریتج و وریج – ف بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی و
سکون تحتانی در لغت اول و کسر دال مهمله در لغت ثانی م جانوریست ع سلوی

تمیق الدال المهمله

ورد – ع بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله ف گل و
گلاب ط ب ا ی ۲ گویند ۳ ق مسهل صفرا و مقوی
دماغ و دل و خ تازه تمام شگفته قوی بوی سرخ رنگ
ش از تازه او ده درم علس اسهال کند ص قند یا
عسل ل جهت دفع زکام بوئیدن کافور یا بنفشه۔

تمیق الراء المهمله

ورد الحمار – ع بفتح اول گلی است که درونش سرخ و
بیرونش زرد است ف گل محمدیه ط ب ی۔

ورد الحمیر – ع بضم حاء مهمله و کسر میم و سکون تحتانی
و راء مهمله م نوعی از عود الصلیب۔

تمیق السین المهمله

ورس - ع بفتح اول وسکون ثانی ف گیاہیست زردکہ در ولایت یمین بسبب شیرسد. گویند رنگی ست کہ از مصر آورند طح ی ح ق فابض منطف خ تازه سرخ کہ بزردی میل صفرزند و گل بابونہ مانندش بندرم ص غسل البہ قنبیل

تمیس القاف

ورق - ع بفتح اول ثانی ف برگ باتخ از طرفاد تازه و از سرد کہن

تمیس الکاف

ورکاک - ف بفتح اول وسکون ثانی م مرغ مردار خوار ورک - ف بفتح اول و ثانی م خارلیست کہ آتش آن بغایت تیز شود تا بنایان در تنور بسوزند و گویند کرسبہ۔

تمیس اللام

ورل بفتح اول و ثانی وسکون لام قسمی از سقنقور کہ در ریگ ستان بود گویند سقنقور رود نیل باشد و ورل دریا بانہا بسر آن کوچک و دنبالہ دراز و از سقنقور باریک کشیدہ ورنگ ورل از زرد و سبزی ماین و پشتش درشت و خشن و رنگ سقنقور ابلق سبز و زرد و سیاہ و سپید و پوستش املس ح ی ق مطعمہ۔

تمیس المیم

ورزم - ف بفتح اول وسکون ثانی و فتح زاد معجمہ م آتش

تمیس النون

وردمنتیس - ع بضم میم وسکون نون و کسرہ فوقانی وسکون تحتانی ف گاسیر خشکہ بزند از دو ویہ ایترن خواتند طح ی۔

ورشان - ع بفتح اول و ثانی و شین معجمہ بالف و نون ف مرغ آبی و گویند کہ کبوتر دشتی است۔

تمیس التحتانی

وردچینی - ہم گل نسرین -

وردوقانی - ع بفتح دال مہملہ ثانی وسکون فا کزیرکا پھول زب آن

وردالزوانی بفتح زا معجمہ مشدد با واو و نون و الف کرنفرن ف محل حطمی

تمیس الزاء المعجمہ و تمیس الکاف

وزک - ف بفتح زا معجمہ م درخت بلد ع غرب -

تمیس الصاد

وزغہ بفتح اول و ثانی و غین معجمہ ف نوعے از سالامند و گویند حرباو گویند ضفدع ل کرم صدف -

تمیس الزاء المعجمہ الفارسی و تمیس الکاف

وژنگ - ف بضم اول و فتح زا فارسی و سکون نون م توزی جگری رنگ کہ بر بلوے تر چینند۔

وژول - ف بضم اول و ثانی م طعام شوربہ استخوان شتا لنگ

تمیس السین المہملہ و تمیس الجیم

وسج - بکسر و ضم اول و فتح سین مہملہ م اشتق -

تمیس الخاء المعجمہ

وسیخ - ع بفتح اول و ثانی وسکون تحتانی ف لیموی دراز آن نباتی ست کرد گرده رزیدہ دیری لیمونہ طح ای ہ -

تمیس النون

وسیخ الاذن - ع بفتح اول وسکون ثانی ف چرک گوش طح ی ق محلل ملین۔

تمیس الراء

وسیخ الکوارہ - ع بسکون لام فتح کاف و الف و فتح راء مہملہ

ودک خانۂ زنبور عسل طح ی ع ق ملین ل روغن گاؤ

وسمہ ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و ہا ف ورق نیل طح ا ع

تمسیق السین المعجمہ و تمیق القاف

وشق بفتح اول و ثانی و سکون قاف ف پوستین طح ی

تمیق المیم

ونم ف بضم اول م جانور بود ع سلوی

تمیق الہاء

وشکہ ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و لام م دانۂ انگور

تمسیق الغین المعجمہ و تمیق الدال المہملہ

وغد بفتح اول و غین معجمہ و دال مہملہ ف بادنجان

تمسیق القاف و تمیق اللام

وقل بضم اول و سکون قاف و لام ف م مقل خشک

تمسیق و تمیق الکاف

وک بفتح اول و سکون کاف ع ضفدع

تمسیق الکاف الفارسی و تمیق اللام

وگال ف بکسر اول و کاف فارسی و الف و لام ع زغال

تمسیق اللام و تمیق الجیم

ولج ف بفتح اول و کسر لام و بسکون جیم م جانور بود بد نہ

تمیق العین المہملہ

ولیع بفتح اول و کسر لام و سکون تحتانی و عین مہملہ ف غورۂ خرما کہ آن را خلال گویند

تمیق اللام

ول ف بکسر اول و سکون لام شگوفۂ انار

تمسیق النون و تمیق الکاف

ونجنک ف بفتح اول و سکون نون و جیم و فتح نون ثانی و سکون کاف م ریحان

ونک ف بفتح اول و ثانی و نونے از گربۂ کبود دبیرنگ م وبرہ

تمیق النون

ون ف بفتح اول م بن

تمیق الہاء

ونگدہ ف بفتح اول و سکون نون و فتح دال مہملہ م ترۂ تیزک

تمسیق الہاء و تمیق اللام

وہل ف بضم اول و سکون ہا م درخت کاج ع صنوبر

تمسیق الیاء التحتانی و تمیق الکاف

ویندانک ف بکسر اول و تحتانی مجہول و سکون نون و دال مہملہ و الف و فتح نون ثانی م نافۂ مشک

تمیق النون

وین بکسر اول و سکون ثانی ف انگور سیاہ

تمیق الہاء

ویترہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء مہملہ ف گل سفیدہ کوجا ط ب ر ۲

ویجہ بفتح اول و سکون ثانی ف نہال خربزہ

ویرہ ف

تمیق الہاء و تمسیق الالف و تمیق الراء المہملہ

هادر - بضم دال مهمله م اشنه -

تمییز الکاف

هاک - ف م تخم مرغ -

تمییز اللام

هاکول - ف بضم کاف ه سنبل کهار -

تمییز النون

هان - یعنی فاقد صفار حس کثیراً تعرنشل با کبابه -

تمییز الباء الموحده و تمییز الدال المهمله

هبید - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و دال مهمله ف حنظل -

تمییز الموحدة الفارسی و تمییز النون

هپیون - ت بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون نون م افیون -

تمییز التاء الفوقانی و تمییز الشاء

هتشه - ف بفتح اول و سکون فوقانی و فتح شین معجمه م یخ -

تمییز الجیم و تمییز الدال المهمله

هجند - ف بفتح اول و جیم و سکون نون م مرغی است -

تمییز و تمییز الدال المهمله

هدهد - ع بضم هردو ها و سکون هردو دال مهملتان ف مرغ سلیمان -

تمییز اللام

هدل - بفتح اول و سکون ثانی م رائی -

تمییز الهاء

هدبه - ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و خفا ها م کسی است کرچک و کلان و سرخ و سیاه و بسیار باد دارد و از بریات بجاها رنناک بهم رسد ه گنجانی -

تمییز التحتانی

هرال زنگی - بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و فتح زاء معجمه و سکون نون و کسر کاف فارسی ه نسوت -

تمییز و تمییز الراء المهمله

هرر - ف بفتح اول و سکون راء مهمله م دانه ایست مغر که در کشت زار گندم روید و از میان آن گشت و درکننده نیز و بکسر اول گریه

تمییز السین المهمله

هراس - ف بفتح اول ه درختی ست بسیار خار -

هرقلوس - ح بضم اول و سکون ثانی و ضم قاف و لام ه تبلة الیهود ف نوعی از کاسنی بری -

تمییز الشین المعجمه

هرارشن هرارش - ف بفتح اول و ثانی بعد الف و فتح راء مهمله ثانی و سکون شین معجمه در لغت اول راء مهمله بعد الف در لغت ثانی م شگوفه -

تمییز اللام

هرتال - ه بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی بعد الف ثانی ف زرنیخ زرد -

تمییز المیم

هرتوم و هرنوم - ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و واو مجهول و میم در لغت اول و ضم راء مهمله و واو مجهول در لغت ثانی ف تخم سنبل

تمییز النون

هرفولیون - رومی بفتح اول و سکون ثانی و ضم فا و سکون واو و کسر لام و ضم تحتانی و سکون واو ثانی و نون م نمام -

تمییز الهاء

هرشه - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و خفا ها م لبا -

ہرنوہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و ہاے ہوز میوہ درخت عود طع و قول بعضی حکما این ست کہ ح ر۔

ہرودہ ۔ ف بضم اول و سکون ثانی و فتح واو م گالبنگ۔

تمیق الزار المعجمۃ و تمیق الدال المہملہ

ہزار اسفند ۔ بفتح اول و زار معجمہ و الف و سکون رار مہملہ و کسر ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح فا و سکون نون و دال مہملہ ع حرمل۔

ہزرسف بفتح اول و زار معجمہ سگ آبی ہ اودبلاؤ و ترکی قندر ر۔

ہزرگند ۔ ف بفتح اول و ثانی و سکون دال مہملہ و ضم کاف فارسی م جند بید ستر و بہ ترکی قندز قبرسی۔

تمیق الرار المہملہ

ہزار ۔ ف بفتح اول و ثانی م بلبل۔

تمیق النون

ہزار داستان و ہزار دستان ف بفتح اول و ثانی و الف م بلبل

ہزار خشان ف بفتح اول و ثانی و الف و سکون رار مہملہ و فتح زار ثانی و سکون خار معجمہ و شین معجمہ و الف گیاہیست کہ میوہ اش چون غوزہ انگور باشد و برگش سبز و گندہ و در باغت بکار آید یعنی ہزار گزم فاشرا در پنج چہار دانگ وزن آن بساید۔

تمیق التار

ہزار خانہ ۔ ف بفتح اول و ثانی و الف و سکون رار مہملہ و خار معجمہ و الف ثانیہ و فتح نون م شکنبہ۔

تمیق السین المہملہ و تمیق الرار المہملہ

ہسترسیر ۔ ف بفتح اول و سکون ثانی در لغت اول و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی و لغت ثانی م تنج۔

تمیق الشین المعجمۃ و تمیق الجیم

ہشت برج ۔ بفتح اول م مازریون۔

تمیق اللام

ہشیفل ۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر فار اول و سکون تحتانی و ضم فار ثانی و سکون لام م شقاقل۔

تمیق النون

ہشت وہان ۔ ف بفتح اول م گویند گیاہ است و گویند گل خیر و گویند عود ہندی۔

تمیق الفار و تمیق الکاف الفارسی

ہفت برگ ۔ ہ مازریون۔

تمیق الرار

ہفت زردہ ف بفتح رار معجمہ م نرگس صد برگ ع عنبر بفتاعف۔

تمیق اللام و تمیق الالف

ہلیفا ۔ بفتح اول و سکون لام و کسر فار اول و سکون تحتانی و فار ثانی و الف م سنا

تمیق الموحدہ

ہلاب ۔ بضم اول و ثانی و الف و موحدہ م چوز بوا۔

تمیق الثار المثلثہ

ہلموث بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون واو و ثار م طبیع سنن جبلی

تمیق الجیم

ہلیلج ۔ ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی مجہول و فتح لام ثانی و سکون جیم م ہلیلہ ہڑ۔

تمیق الدال المہملہ

ہلد ۔ ہ بفتح اول و ثانی ف زرد چوبہ۔

تمییز الزاء المعجمه

هندزینه بضم اول و ثانی و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون زاء معجمه گیاه ایست

تمییز الکاف

هلتاکی ف بفتح اول و ثانی و فتح فوقانی هم ریب

تمییز اللام

هلاهل و بلهل بفتح اول و ثانی و کسر ها در لغت اول و کسر ثانی در لغت ثانی م زهری که با آن هیچ تریاقی مقاومت نتواند لهذا

هل ف بکسر اول ع تقله متغاره

تمییز النون

هلیون ع بکسر اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و سکون واو و نون ف مارچوبه هندی گچ راگوید هرح ب گویند کاک و ب ق بفتح مدرهی خ خبستانی تازه ش از تخم او در درم ص مری و غلیان حرشف بفتح اول و کسر اول ف خرزه -

تمییز الواو

هلوف بضم اول و فتح ثانی و سکون واو ده شغال و دارنی

تمییز الیاء

هلیانه بضم اول و سکون لام و تحتانی و الف و نون ف دهانه شاهتره

تمییز المیم و تمییز السین

هماس ع بضم اول و میم مشدد و الف ف شیر درنده

تمییز النون و تمییز الالف

هندبا ع بکسر اول و سکون نون و دال مهمله و موحده و الف لغت ثانی طرخ تشخص ب اگویند ب اگوندی ق بفتح رابع خرشامی بستانی ش از لعاب او ي شقصد م صحرایی بر کثرت ل کشوت و بعضی حکما شاهتره نیز استعمال نمایند

تمییز الفوقانی

هنکوت ع بکسر اول و سکون نون ثانی و ضم کاف فارسی و سکون واو و فوقانی و فوقانی هندی نام دوای مشهور هندی است -

تمییز الکاف الفارسی

هینگ ف بکسر اول و سکون نون ع حلتیت که صمغ انگشته است

تمییز الواو و تمییز الالف

هوطا بضم اول و سکون واو و طاء مهمله و الف ف ابر

تمییز الراء المهمله

هوه بیره بفتح اول و سکون ثانی و اظهار ها و ثانی و کسر موحده و سکون تحتانی و راء مهمله م البل -

تمییز السین المهمله

هوفسطیداس یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون سین مهمله و کسر طاء مهمله و سکون تحتانی و دال مهمله و الف و سین مهمله ثانی ع عصاره لحیه التیس ل پوست درخت صمغ لگنه یا اقاقیا

هیفیلوس یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسر فا و سکون تحتانی و ضم لام و سکون واو و سین مهمله م شتکار -

هوم المجوس ف بضم اول و ثانی مجهول و ضم میم و سکون لام و فتح میم ثانی و ضم جیم و سکون واو ثانی درختی ست که در حدود فارس میروید شبیه برگ و گره های آن نزدیک بهم باشند و برگش مانند برگ یاسمین و مجوس بوقت زمزمه در دست گیرند ل حل -

تمییز الشین المعجمه

هوش ف بضم اول و ثانی مجهول و شین معجمه م زهر -

تمییز الکاف

ہوکیک بضم اول و ثانی مجہول و ضم کاف و فتح تحتانی م خربزۂ نارسیدہ

تمیز النون

ہوطون بضم اول و سکون ثانی و طائے مہملہ و سکون واو ثانی م زنجبیل
ہوفاریقون بضم اول و ثانی و فا و لفتح کسر رار مہملہ و سکون تحتانی و
ضم قاف و سکون واو و نون م دوائی است که آن را بہ ہندی گوہری
سرخ تازہ و خوشبو شود در سطبرخات از یک مثقال تا نیم درم حص
ہودیزل پیچ ابرپیچ از خرما تخم شبت و انیسون دیگر گوید
خات دیگر گوید تخم و زن ابہل یا معز باد ام
ہیزیون بفتح فا و سکون را مہملہ و ضم تحتانی و سکون واو ثانی م فرفیون

تمیز الہا

ہوہرہ بضم اول و ثانی مجہول و فتح ہا و را مہملہ م جانور جز
ہوجودہ بفتح اول و سکون ثانی و ضم جیم و فتح واو و ہا م شکار

تمیز الیار التحتانی و تمیز الالف

ہمیرا۔ بکسر اول و سکون ثانی و رار مہملہ و الف ف
الماس و بہ تازی مجہول ہ گوشت۔
ہزار ما بکسر اول و سکون ثانی و زار معجمہ و الف و سکون را مہملہ و میم ع نعنع
ہیلا۔ ف بفتح اول و سکون ثانی و لام و الف م باشہ شکار۔
ہیل لوا۔ بکسر اول و سکون تحتانی و کسر لام و فتح موحدہ و
واو مشدد و الف ع قاقلہ صغار۔

تمیز الرار المہملہ

ہیرف بکسر اول و سکون ثانی و رار مہملہ ہ آتش۔
ہیشر بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمہ و سکون رار
مہملہ ف ال و بکسر اول م کنگریری۔

تمیز الکاف الفارسی

ہینگ ہ بکسر اول و سکون یائے و خفار نون و کاف فارسی ف انگوزہ

تمیز المیم

ہیوم ۔ ع بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو ع م لحیۃ التیس

تمیز النون

ہیرون۔ بکسر اول و سکون ثانی و ضم را مہملہ و سکون واو و نون ع عنب
ہیشمان۔ بکسر اول و سکون ثانی و فتح ضاد معجمہ با
میم و الف و نون ف زیب بری۔
ہیون ف بفتح اول و ضم ثانی م شترمرغ۔

تمیز التحتانی

ہبرادو کھی ہ بکسر اول و سکون ثانی با رار مہملہ و الف و ضم
دال مہملہ و واو مجہول و کسر کاف و ہا م دم الاخوین۔
تمیز الیار التحتانی و تمیز الالف و تمیز الفوقانی

یاقوت۔ تحتانی و الف و ضم قاف با واو م جواہر معروف ہ
نگ و یرہ رنگ طلب می ق مخفف مقوی دل و سرخ
رنگ ش یک قیراط دو برابر طلا۔

تمیز الدال المہملہ

یاکند۔ ف بفتح کاف و سکون نون ع یاقوت۔

تمیز السین المہملہ

یاس۔ ف بسین مہملہ م یاسمن۔

تمیز النون

یاسمن و یاسمین۔ م بضم سین مہملہ و فتح سین مہملہ و سکون
نون در لغت اول و ضم میم و سکون تحتانی در لغت

ثانی م گلیست خوشبو کہ زرد و کبود شود ه چنبیلی طح ی
سرق لطیف و مقوی دماغ خ سفید خوشبو ص کافور
ل نرجس و نسرین یا زنبق یا سوسن۔

تمیق السار

یاد ۔ ف بفتح لام و خفاء نام شاخ گاؤ۔
یانزف ۔ بفتح نون ف تخم کتان کہ از دو غن کشند و لسیجی

تمیق الباء الموحدہ و تمیق الفوقانے

یبست ۔ ع بفتح اول و موحدہ و سکون سین مہملہ
م گیاہی ست مانند سقاخ۔

تمیق الحاء المہملہ

یبروح ۔ ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مہملہ و سکون واو
و حاء حطی م بیخ تفاح دیبر و ح العنم بیخ سگ کن در جمیع گیا
ابن بر نام جادو ده گھنا طب ی ۳ ق محذر خ خر
شن غیورم مرض عسل بیدار حیفی ال بزر بفتح یا تفاح فارسی۔

تمیق التاء الفوقانی و تمیق العین المہملہ

یتوع ۔ ع بفتح اول و ضم فوقانی و سکون واو و عین معروف ہر
گیاہیکہ شیردار و حرف بعینہ بدین نام خوانند طح ی ہمی محرق بقطع
بلغم خ شیر سبز بسمه بیخ بسبز ورق بسبز تخم بسبز گ ۔ ابن گنذائی تش
غیبۃ اح درد و گلی جہت حرارت ال بموزن سکنجبین و تمرہندی سالو

تمیق الخاء المعجمہ و تمیق الصاد المہملہ

یخصیص بفتح اول و سکون ثانی و فتح صاد مہملہ اول و سکون تحتانی
صاد ثانی ف نوعی از کرفس بزرگ کہ آن را شرقی خوانند۔

تمیق الہاء

یجرب بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی ف تمر گز زادہ اولا

تمیق الدال المعجمہ و تمیق الباء

یدقنہ ۔ یونانی بفتح اول و ذال معجمہ و فتح قاف م حاماراحطی

تمیق الراء المہملہ و تمیق الالف

یرنا ۔ بفتح اول و سکون ثانی ف حناه سہدی۔

تمیق العین المہملہ

یراع ۔ ع بفتح اول و ثانی و الف و عین مہملہ ف نے۔
یراسع ۔ بفتح اول و ثانی و الف کسر میم سکون تحتانی و عین مہملہ م میرون
یربوع ۔ ع بفتح اول سکون ثانی و ضم موحدہ و سکون واو
و عین مہملہ ف موش دشتی ہ جنگلی چوہا۔

تمیق الزاء المعجمہ و تمیق التحتانے

یزدوی ۔ ف بفتح اول و کسر دال مہملہ نام مقیمہ کہ بر زیر تخم مرغ ریختہ نشد

تمیق الغین المعجمہ و تمیق الباء الموحدہ

یغب ۔ ع بفتح اول و سکون غین معجمہ و موحدہ ف سنگ نشم

تمیق الفاء

یفشف ۔ بفتح اول و سکون ثانی و فاء م بشم۔

تمیق العین المہملہ و تمیق الموحدہ

یعقوب ۔ ع بفتح اول و سکون عین مہملہ و ضم قاف
و سکون واو و موحدہ ف کبک نر

تمیق الدال المہملہ

یغصید ۔ بفتح اول و سکون ثانی و کسر صاد مہملہ و سکون
تحتانی و دال مہملہ ف کاسنی بری۔

تمیق العین المعجمہ و تمیق الالف

یغیصا - بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و سکون تحتانی و صاد مهمله و الف م ریباس -

تمیق الجیم

یتفتح و یتفتیح - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی در لغت اول و فتح فوقانی و سکون نون در لغت ثانی ماری زرد رنگ که اکثر در باغات و سبزه زار بهم رسد اگرچه بگزد اما زهر ندارد

تمیق الفاء و تمیق الخاء المعجمه

یفتخ بفتح اول و سکون فاء و فتح فوقانی و سکون خاء معجمه م ماری زرد رنگ در باغها باشد و زهر کم دارد یا ندارد -

تمیق القاف و تمیق النون

یقطین - ع بفتح اول و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون تحتانی و نون ف کدو و هر نباتیکه بی ساق افراشته نمو نماید مثل کدو و خربزه و خیار و امثال آنها بدین نام خوانند -

تمیق و تمیق الکاف

یکدک - ف بفتح اول و سکون کاف و فتح دال مهمله ف آب سیر گرم

تمیق اللام و تمیق الجیم

یلنجوج بفتح اول و لام و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و جیم نام عود هندی

تمیق و تمیق المیم

یمام بفتح اول و میم و الف و میم ثانی ف مرغ [illegible] -

تمیق الحاء

یبروح بفتح اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون واو و اظهار حاء م مردم گیاه

تمیق النون و تمیق الفوقانی

ینبوت بفتح اول و سکون نون و ضم موحده و سکون واو و فوقانی م خرنوب نبطی که طرح ی ۲ ال عفص غیر مثقوب -

تمیق القاف

ینوق - اندلسی بفتح اول و ثانی و سکون تحتانی م انفحه -

تمیق النون

ینشون بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین مثلثه و سکون واو و نون م انیسون

تمیق الهاء

ینمه - بربری و مغربی بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها نباتیست شبیه بخندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و زغب دار و رنگ و ساق او از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و بعض گویند که برگ آن مابین لسان الحمل بری و برگ آذان الغزال است و زرد و بشیرازی آنرا انبلاغ خوانند ضماد تازه آن جهت التصاق جراحات تازه بسیار مجرب و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه بکرات و مرات در تجربه آمده -

تمیق الواو و تمیق الجیم

یوج - ف بضم اول م جانوریست جسرنده -

تمیق الزاء المعجمه

یوز - ف بضم اول ف جانور شکاری مشهور و سنگ ژاله -

تمیق الکاف

یوزک - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه م سنگ ژاله -

تمیق النون

یون بضم اول و سکون واو و نون م بنفشه -

تمیق الهاء

یوزه - ف بضم اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه م سنگ ژاله -

خاتمه در بیان ادویه سبع کثیر المنفعت که در کتب اوائل قدما مذکور نیست و ذکر آنها چون عشبه و پادزهر و مومیائی و چوب چینی و چای و تنبا
کو و چگونگی استعمال آنها و سبب شهرت پادزهر در کتب معتبره حکما مذکور است نقل است که در ایام حکومت خرم زاد
که یکی از اجداد بهمن بن اسفندیار بود آخوش نام مردی که باصطلاح حال رسیق مشهور است و وجه معیشتش از صید
یعنی چیدن ادویه از صحرا و شناختن آن میگذشت هر روز بصحرا آمده از کوهها و تلال گیاه و ادویه و عقاقیر جمع میکرد
و بشهر آورده بعطاران میفروخت روزی در اثنای سیر و سیاحت و تفحص ادویه نظرش بر گوزن کوهی افتاد که بر قلعه ایستاده و فریاد میکرد
گاهی دست و گاهی سم خود بر زمین میزد و حرکات عجیبه و احوال غریبه از رفتار او مشاهده مینمود و گاهی بر زمین جست و خیز نگاه
بجانب آسمان میکرد از روی نشاط و خوشحالی آوازها و غیر مکرر از وی سر میزد چون آخوش آن حالات از آن گوزن دید حربه
برداشته در کمین او شد و نزد او رسیده چنان حربه بر او انداخت که یکسر از قله بزمین افتاد آخوش در حال او را ذبح کرد و در
اثنای ذبح نظرش افتاد که در دهن او سنگی بزرگ سبز رنگ است دید که نیم خائیده در دهنش مانده آخوش را از مشاهده این
تعجب زیاده شد فی الحال شکار او را با سنگ بشهر آورد که بزبان فارسی آن را پازهر نامند گویند سنگ المس هم ازین بابت آخوش
سنگ مذکور را بر چوب زرنگ نهاده بجناب ملک خرم زاد آورد و حقیقت گوزن تمام آنچه مشاهده کرده بود مذکور
ساخت ملک خرم زاد حکیم ارسطاسیوس که از اجداد حکیم بقراط و از تلامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزاده
او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملک خرم زاد داشت طلبیده ماجرا از آخوش صیاد آنچه شنیده بود باز تقریر کرد
حکیم ارسطاسیوس پس از تأمل بسیار از آخوش پرسید که در دهن این گوزن غذا داشته یا نه او گفت در دهن گوزن بسیار
کف بود پس حکیم از آخوش سوال کرد که در دم یا آخر آن چیزی بود یا نه جواب داد که جانب دم او گرهی بود سبز رنگ و چنان می‌نمود
نماید که پوست از آن موضع کنده اند پس حکیم بملک گفت که خوراک این گوزن همیشه افعی بود چنانچه از علامات معلوم شده در
روده های او دو سنگ تولید شد که یکی از آنها تریاق زهر است و دیگری خاصیت زهر هلاهل دارد ملک تبسم نموده فرمود که این را
بمحک تجربه امتحان باید نمود پس حسب الحکم ملک هشت نفر از بندیخانه حاضر ساختند ملک با ایشان مهربانی نمود که آیا شما واجب القتل
هستید یا نیستید جواب دادند که بمقتضای شرع شریف رسول علیه السلام قتل ما واجب است پس ملک فرمود که نزد ما سنگی است
در میان زهر و تریاق بشما میدهیم اگر مردید بجزای خود رسیدید و از عقوبت آخرت خلاص شدید و اگر چنانچه از قبیل تریاق
باشد شما را نفع بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد خواهید شد ایشان با یکدیگر اندیشیده قبول نمودند پس حکیم
ارسطاسیوس سنگ مذکور را که وزنش چهار درم بود در میان هشت نفر به نموده قسمت کرده بهر هشت نفر خورانید و جماعتی را بر آنها
گماشته که هیچ نفر حفظ ایشان نمایند تا حقیقت حال بر روشن گردد اتفاقا هفت کس از جمله هشت نفر بمردند یکی از ایشان زنده

از دست شخصی گرفته تمامه کوبیده و هفت نفر دیگر بالای آن چیزی نخوردند بعد از سه روز ملک خرم شد و ایشان را طلبیده امر نمود که
بتحقیق حال ایشان نماید حکیم هر کدام را طلبیده حقیقت احوال پرسش نمود یکی از ایشان گفت که مدت کمی است مبتلا شده است که مرا
خفقانی بهم رسیده بود و بهیچ شدت داشت که من بهلاکت خود عزم بالجزم کرده بودم اکنون بمجرد خوردن این سنگ آن بیماری
بالکلیه برطرف شد دوم گفت که مرا درد سر کهن بود و دمی از آن آرام نداشتم از تناول این سنگ بیکساعت آن درد سر از
من زائل شد و هیچ اثری از او در بدن خود نیافتم سوم گفت که چشم من بسیار ضعف داشت اکنون بخوردن این سنگ در باصره
قوت عظیم پیدا شد که بحالی آن حالت ندانستم چهارم گفت که مرا قولنج تشنج قدیم بود اکنون بمجرد خوردن این سنگ آن مرض بالکلیه
مبدل گشت بصحت پنجم گفت که مدتی از درد زانو متألم بودم اکنون آن درد مطلقا از من زائل شد ششم گفت که مرا بواسیر بود و الحال
آن الم بالکلیه از من زائل شده و در من نشاط و قوت پیدا شده هفتم گفت که مدتی مدید است که در ساقین من قروح خبیثه بود که همیشه
صدید متعفن از آن جاری میبود اکنون همه آن پاک شده و بخشکی بنیاده مندمل شده و رنگ اصلی بر آن ظاهر شده هشتم گفت
که مدتی ماه است که مرا درد سر عظیم حادث شده بود اکنون بعد از خوردن این تلخی آن بیشتر شد حکیم پرسید که تو بعد از خوردن آن چه
چیز خوردی گفت که آب یک نارنج تمامه کوبیده بودم حکیم گفت این شدت فعل آن نارنج بود نه فعل سنگ چرا که ترشی نارنج بارد یابس است
و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانکه در یبوست موجب امساک فضلات است و این هر دو وصف مانع اند از انتشار حرارت این مجموع
ظهور آثار آن ولهذا حکما بعد از آن از ترشیها بالکلیه منع فرموده اند [illegible] خواص مثل فادزهر و تریاق و غیر آن
بخوردن هیچ قسم ترشی نکرده اند و وجه تسمیه سنگ بادزهر باعتقاد حکیم مذکور چون شخص [illegible] که نارنج خورده بود بجای خود رفت
در روز او بسیار باشند او بهم ساینده و برو در ملک [illegible] زاد آمده [illegible] که مرا از زهر بد [illegible] چون آوازه [illegible] رسید
بر برد که نام این سنگ را بادزهر قرار دهند چه باد بدال مهمله بزبان پهلوی بمعنی پاس [illegible] و گویند که بادزهر [illegible] و آن بمعنی
[illegible] بزبان فارسی بکثرت استعمال [illegible] بادزهر اشتهار یافته معرب آن فادزهر است و در اختیارات بدیعی گفته که [illegible] پیش زهر است
[illegible] نقل اند [illegible] و دراز و گرد و بهن سبز میباشد و بر یکدیگر طبقات دارد و در میان چیزیست که گویا
مغز است [illegible] صاحب [illegible] آورده که از خراسان آورند [illegible] آنچه مشهور است بغیر از
[illegible] در هیچ موضعی دیگر حاصل نمیشود و حالا در هندوستان در بعضی جاها بهم میرسد چنانچه مذکور خواهد شد چون [illegible] این
[illegible] باشند [illegible] بسبب [illegible] آب این سنگ [illegible] بسته گردد [illegible] طبعی [illegible] گفته اند که در
[illegible] باشد و آنچه محقق است آنست که از شیرازان آورند و بغایت عزیز بود و باطراف برند و گویند چون بسایند سبز رنگ
و زرد رنگ باشد و این رنگها بدون معلوم شوند بقول ارسطاطالیس الوان حجر فادزهر بسیار است بعضی از آن زرد و بعضی

اغبر بعضی برنگ خاک و بعضی مشکین و بعضی سفیدی مائل و بهترین این زرد است بعد ازان اغبر و مقول از پی حجر باد زهر سنگ
زرد است و بعد ازان اطعم سست و نافع و بد زهرها را در باد دفع ضرر مستی در او قوت و تاثیر عظیم دیده ام و این جمیع نقل کرده آنکه حیوانی
زرد آبی مائل باشد و از همه اصناف بهتر است از آنجا بمرتبه که امروز نمی‌دانم تصحیح دهنده باز سمی از سموم قتاله باد زهر هند ازان سفر
و تاثیر باد زهر سه درجه حرارتی و انگور در غلطی بر هم زنند بخلاف شیر و دیسقوریدوس غیر آن جنبه آنکه بخاصیت تیز سکند صاحب جامع
آورده که باد زهر را به معنی اطلاق سکنجبینی بر هر چیزی که معاونت بر چیزی کند و دفع مضرت آن نماید بر اصطلاح حاجیین
که در ان چیز باشد و دیگر بر سنگی معلوم که بالخاصیت دفع سموم حاره و بارده کند شرباً و تعلیقاً و حکیم عماد الدین محمود شیرازی
میگوید که آن سنگی که من دیده ام مائل بزردی و سفیدی بود و با وجود این شبیه بود با تدرنیشه ها کشیبانی و در مدافعت بیش هیچ
چیز انبار و دواها مغز ده و مرکبه بقوت او ندیده ام و نیز از معالجات بقراطی نقل نموده که از بلاد فارس چیزی می آرند که آن را
حجر التیس جواهد میگویند که در معادن جبله متولد میشود و صورت آن چیز مثل بیت در خشونت و ملاست چون بشکنند پوست بر پوست
دیده بر تو باشند مانند پیاز پوست و در اندرون پوستها بجای مغز گیاه سبز بود که آن پوستها مجمعتها گویا بر گرد آن پیچیده اند و … زر
آبی … مانند چون آن را با آب یا بزبان بسایند بر موضع لسع هوام طلا نمایند در ساعت درد تسکین یابد و اخراج سم کند و نیز نقل می کنند
که در هندوستان در کوه کنند … از عمال تلنگانه در چند موضع آنجا پیدا میشود خصوصاً در گنتور و حوالی آن چنانچه فقیر زهر آنجا … لچه
و چهار تولچه بسیار دیده ام و مخفی نماند که در ولایت مزبور نکل بسیار باشند و در اکثر گوسفندان آنجا می باشد چنانچه اگر گوسفندی بکشند پنج …
شش توله از شیردان او می برآید و در اکثر مواضع آن می باشد چنانچه فقیر نگهبان بسیار از آنجا خریده بجانب چینی … رجب
و چین … زهر میمونی می باشد که وزن ازان چهار توله و نخود بله نیز دیده اند که یکی ازان یا افیم هرن که عبارت از نجاست تولد مراق …
دیا نصف بیه اینجا می باشد خریده فرود در سرکار پادشاهان شده که خریده او را مرصع ساخته اند به زهر تلنگانه بر غیر چوب بجلسه
بسته میشود چنانچه بر چوب تمر هندی و کچیر یا رچه و سفال و سنگ بسته میشود و این گوسفندان از قسم زینه اند و اهلی اند نه صحرائی و
کوهی چنانچه در تشبانکه … ره از بز کوهی حاصل میشود و اکنون آنچه متداول و متعارف است گزنده او را از محال ضلع ها فات … می شمارند و نیز
میگویند که من دیده ام شخصی را ازنبور گزیده بود و موضع لسع متورم گشته و حمرت بسیار ظاهر شده قدری از فاد زهر گبهی با آب سائیده
بر آن موضع الیدند هر جا که اثر طلاء آن میرسید در حال ورم خود می آسود … تخفیف می یافت و بعضی از اوقات شخصی را مار گزیده بود
در آن وقت تریاق کبیر حاضر نبود قدری از فاد زهر ارزن … تیر … بشراب سائیده با … داوند که یا شادم و قدری بخورد و نیش
داوند بسبب نیش آبله کرد چون بحال آمد خلاص شد امتحان حجر التیس لون آن اغبر بود یعنی سیاهی که بسرخی زند … نیک
باشد چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ گردد و آنچه بد باشد چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ شود و آن را از شکم بز کوهی

بندند بر شیردان وی بود و دیگر آنکه سوزنی را در آتش نهند تا سرخ گردد در وی فرو برند اگر مسموم می باشد چون سوزن بیرون آرند دود
سیاه از وی برآید اگر فادزهر خالص بود و درد چشم نرسد برآید و نوک سوزن را زرد سازد و دیگر آنکه گویند پادزهر را در انگشتری نشانند تا
بکند در چشم کنند و اول آن انگشتری در کوزه نهند و بعد از هفت روز برآرند اگر چشم برآمده باشد نیک است والا نیک نباشد و این از
عجائبات است و دیگر آنکه چون پادزهر حیوانی صحیح الامتحان را بر موضع گزیدگی گذارند بآن موضع بچسپد زمانیکه تمامه جذب سم نماید از آن
محل جدا نشود و دیگر آنکه اختلاف در وزن میباشد از دو انگی تا بیست مثقال شنیده ام و آنچه بزرگتر است بهتر است پادزهر کانی
بهترین لون رنگ ساق چغندر است بعد از آن زرد و بعد از آن سفید فام و امتحانش باین طریق است که چون لبانیده بر شیر زنند
ببندد دیگر آنکه چون بر دم عقرب مالند کم زود اگر گزد اثر نکند و دیگر آنکه چون بمقدار حبه سوده در حلق شخصی ریزند و افعی بر او مار بزند
او را اثر خواهد رسید مانند و اگر پادزهر کانی سفید را لبانیده با آب بر عضوی که بواسطه سنخ متألم شده باشد طلا کنند زایل
الم و رنج ورم نماید و چون زهر خورده را بخورانند زهر بطریق عرق بیرون آورد فادزهر حجری فی الحجاز می آرند پادزهر
المس آن محسوس نشود و آثار شیار باریک باشند بسیم پیوسته شده و حرارت آن مفرط باشد فایده در جمیع سموم حیوانیه و نباتیه را
لسع هوام را الا سگ دیوانه و افعی جوان آنرا لبانیده یا گرفته بر نمد بخورند سم او را از بدن بعرق و دو ربع بیرون کند و مار
مالی دهد و اگر او را فلوه بیاویزند و در انگشتری نهند و بدهن شربت زهر آمیز او در دهن گیرند نفع بخشد و اگر آن خاتم را بر موضع
لسع عقرب هوام و حیات و طیارات و دیگر آن سموم مانند ذراریح و زنابیر و امثالهم نفع ظاهر شود و اگر سوده آنرا پاشند بر موضع لسع
هوام از افعی و غیره همین لسع نهند جذب سم کنند و به شیخ اخراج نماید و اگر قبل از آنکه بود تدارک کنند و موضع لسع متعفن شود ازین فلوس زهر
برهانند از الصلاح می آورد و دفع سم می کند و اگر آنرا بر نیش عقرب مالند سمیت نیش او زایل شود و اگر ازین پادزهر نقره و وجه بسیار سنه
و آب بر شیخ سلخه و در دهن افاعی و حیات ریزند دفع حس او نما نکند و کشتند و دیگر نوعی از حجرات که بدان مانند که از بوم داکهن گل تر شسته باشد
و بعینه سه چیز مانند که بنظر محسوس شوند و چون او را بر زرد چوبه مالیده کنند سرخ شود مانند خون تازه چون او را بر موضع لسع هوام مانند افعی و غیر
افعی زنابیر و عقرب بود ساعت جمع و ساکن شود طبیعه و شربت و منفعت و طریق استعمال آن بقول احمد یوسفی پادزهر بهترین است و حرارت
آن قوی است اگر کسی را که دلش جهت بسیاری هم ضعیف شده باشد سه دانگ مثقال بخورانند نفع دهند دلش قوی گرداند و شربی جهت
سموم طعنه ملسوعه و در زده و جهت ضعیف دل و قوت باه و اگر هر که هر روز از آن دو انگی بخورد ایمن باشد از همه افعال زهرها و مجرب
مزاج را نیز مفید است چه آنکه علتش بخاصیت است نه بطبیعت و طبیعت او نباتی گرم است و هر که او را بخوردن فلوس زهر کند
باید که در هر هفته دو روز ترک کنند و دیگر منع نموده اند که در حین خوردن بدندان نرساند که دندان را بالخاصیت میریزاند و
طریق خوردن آن چنانست که بعد از تنقیه معده و بدن از اخلاط و مزاجی مناسب روز بروز زنند انگم نشسته با گلاب

نمایند تا شش دانگ سه روز آخر شود و از عقب آن لساعتی بعد شربت نبات و گلاب بیاشامند و قرب ظهر نخود آب با نان رغبت
فرمایند و اگر از کیفیات و ثقیات و جمودات و مسدودات ملاحظه نمایند هر شخصیکه از اول بیمار تا اول ماه بر باین طریق ملاحظه کند حافظه بسیار کمی
باشند قوت حرارت غریزی ایشان بغیر آید و قوت بدن تمام یابند و از سموم ضرری چندان نباشد و امراض بلغمی سودائی را بغایت نافع بود
نقل از حکیم عماد الدین محمود شیرازی چون حکما را تقدم در خوردن پادزهرها اشاره کامل نفرموده اند هر کسی در خوردن آن لوازم خود اجتهاد
نموده بودند اکثر مردم از خوردن او آزارها میکشیدند این ترکیب بخاطر خواه فقیر رسید که بسیار مردم از این ترکیب نفع بسیار یافته بلکه
بجز از هر تقیند مطلقا فرسب ملحوظ گشت صفت آن پادزهر دو نیم مثقال و عنبر اشهب یکمثقال مشک سه سرخ سنبل الطیب یکمثقال ربع
قرنفل نیم مثقال مجموع را بر سنگ سماق صلایه نموده حب کنند و بجهت ریاضت در زمستان بخورند و از شیرینی و ترشی و سفیدی بغایت
پرهیز نمایند و غذا نخود آب یا گوشت بره کرده چینی و قرنفل دهند و باید بخورند و از نقلات بادام قندی و شربت نبات با گلاب و عرق
بید مشک معمول نمایند بعد از خوردن ترکیب نیم شب تا دو ساعت بامداد آب در دهان نگاه دارند که مبادا آن تو لنج شود و باین ترکیب زعفران نیز بجور کرده
اند که داخل سازند کار آن تفریح تمام حاصل شود و دیگر پادزهر حیوانی یکمثقال یاقوت سرخ رمانی دو جو لعل بدخشانی دو جو مروارید سفید
سه جو زر جد سه جو صندل سفید سوده یکجو عود هندی یکجو ورق طلا یک جو ورق نقره یکجو مصطگی یکجو سنبل یکجو مشک عنبر یکجو
مجموع اینها از یک نیم مثقال زیاده نیست باید که هر کدام علیحده علیحده صلایه کنند و وزن کرده ترکیب سازند و حب بندند هر روز یکی از آن
ناشتا بخورند و گلاب گرم کرده با عرق بید مشک در پی آن بخورند و میان روز مرغ فربه و نخود آب پخته بخورند و آخر روز شربت با
عرق بید مشک بیاشامند و یکهفته قبل از خوردن احتراز کنند از ممنوعات و تقول و مباشرت و عموم و سموم و اگر در سالی دو بار
استعمال نمایند بهتر است اول روز نوروز و شهود ظهر که بخورند دیگر روز با سیر و غوره اکل نموده دانگ نیم مثقال ببند تو دیگر پادزهر نیم مثقال
یاقوت رمانی لعل بدخشانی از هر یک نیم دانگ زرجد یکدانگ الماس علیحده دو عدد ورق نقره چهار عدد مشک یکجو بهمنین قدر عنبر و شمامه و مصطگی
زعفران و عود هندی کوفته بیخته بگلاب سرشته سه حب مساوی سازند هر روز یکحب فرو برند و بعد از آن دو قاشق گلاب بنوشند
و قریب ظهر نخود آب بمرغ فربه و قندی برنج یا بادیه بخورند آخر روز شربت نبات بعرق بید مشک بخورند و مربای سیب شیرین
و جوارش عود هندی و جوارش مصطگی و پسته قندی و بادام قندی منتقل کنند و یکهفته پیش از آن و یکهفته بعد از آن یکهفته
در اثنای آن از ترشیها و شیرینیها و روغن و شیرینیهاست و غیره از مباشرت اجتناب کنند که نافع تمام و اکمل یابند دیگر مفرح
حکما رسا خرین مرتب شده فادزهر شبانکاره شش دانگ یاقوت احمر لعل بدخشی زمرد زرجد مشک عنبر اشهب مصطگی تعقیب
مینی از هر یک نیم دانگ عود هندی یکدانگ جواهر را با فادزهر بر سنگ سماق صلایه کنند و بگذارند در همان سنگ او را
خشک کرده با گلاب سرشته حب ها ساخته سه حصه کنند و هر روز یک حصه شربت از قند و گلاب عرق گاو زبان

و فم النکوبا بیاشامند و از میوه های تر و لبنیات و حموضات پرهیز کنند یک هفته قبل از زد و یک هفته بعد از آن و نیز از مباشرت دو هفته پرهیز
اجتناب واجب دانند والله اعلم بالصواب بیان سبب بهم رسیدن مومیائی منقول است که بعضی از ملوک نامداران روزگار
فریدون قریب دارابجرد فارس که نام موضعی است بشکار بر آمدند ناگاه بز بزرگی را به تیر زدند و آن بز تیر خورده از نظر
ایشان غائب شد چند آنکه جستند نشانی و سراغی نیافتند و پس از هفته دیگر بهمان سرزمین رسیده جستجوی آن بز می نمودند
اتفاقا بغاری رسیدند که چشمه آب روان است و آب آن کف برمی آورد و آن صید تیر خورده را بر ساحل آن چشمه یافتند بر یکی
از رسیده و بر وی دیدند که بجای تیر بسته و باز گشته است و بالندگی آمیخته و جراحات اندرون نفش مطلقا مندمل شده از این
حال تعجب بهم رسانیدند و کسی پیش ملک آفریدون فرستاده از حقیقت حال خبر دادند ملک جماعه را که در علوم طبیعی ماهر و دانا بودند
جهت استفسار این واقعه تعیین فرمود آنجماعه بحکم ملک بآن موضع رسیده و تحقیق وافی نمودند و هر چه بر روی آن آب کنارهای آن بود
از آن موضع جوشیده بهم جمع کردند و بر جراحات و کوفتها و اعصاب کسر استخوانها بکار بردند بغایت سریع النفع یافتند و از این حقیقت
و حال ملک فریدون را آگاه ساختند ملک شکر حکیم علی الاطلاق بجا آورده که چنین تریاقی بدین نیکوئی بسیار منافع در عهد من بظهور
کار آمد و فرمود که بر آن غار دری نهادند و حوضی اساس کردند و در پیش او از آهن باریکی بشکل غربالی ساخته نصب ساختند تا آب مانی
در گذر آن حوض جمع گردد و مومیائی باز ماند سعادت و شاهی تربیت را که عصاب حکام باشند مامور گردانیده تا بدان موضع رفته
هر یک مهر خود بر آن بنهند تا سالی دیگر مستحفظان و صاحبان مهر خود را بآن موضع حاضر نمایند و آن در بحضور ایشان گشاده میشود و
هر چه مومیائی حاصل شده باشد بحضور ایشان بر ساختند و باز مهر آنجماعه مختوم ساخته بحضور ملک میبردند اکنون نیز همین ضوابط محفوظ
و منضبط است و سالی بود که صد درم حاصل میشود و سالی بود که کمتر از این وجه تسمیه مومیائی این چشمه بر کنار دهی است که بائی
موسوم است چه موم یعنی شمع و بائی نام آن ده بنابر وجه تسمیه مومیائی خواندند و چون مومیائی از پادزهرات بزرگ است و در
منافع بسیار ملوک پارسیان بر ملوک دیگر بهدیه چیزی ارسال میکنند لهذا بپادزهر دیگر مومیائی دوائی معز است که قائم مقام تریاق
میشود و هر گاه با مرکبی ترکیب میکنند قوت او زیاده میشود و آن چهار نوع است معدنی در کوه فارس و اصفهان بهم میرسد
و آن در غار سیم میگویند و در هر سال سه قطعه یا چهار قطعه بهم میرسد بشکل زبان گاو و آنجا نگاهبانان ملک میباشند و بعد
از سه ماه اندرون غار میروند و میگیرند و باز در بقفل میسازند و حوالی آن غار جایهای بسیار است که مومیائی بیرون
می آید بصورت نفت حجری از ولایت روم می آرند از خیال شهر روز رو حبالاگرا و در این قوی از حشری ضعیف از معدنی
است و این را لعبی از سنگ بیرون آید نافع است از جهت منفعت کلهور رام بلغمیه و عفونت که از سردی یافته باشد خصوصا آنکه شراب گرفته
نافع است جهت جدری که از برد واقع شده باشد و نیز نافع است جهت ضربه و سقطه چون بزیت بمالند و حشری که مشهور است

بحیوانی چون پادشاهان قدیم مصر مردند مومیائی حجری با صبر سوده بسبل بر تمام بدن ایشان میمالیدند و خمیری را عسل کرده از اندرون
میانداختند و در زمین مینداشتند و سرش می‌پوشیدند چون پانصد سال یا زیاده بر این میگذشت این میت جمله مومیائی میشد
از بخت او را حشری میگفتند و اگر در زمین مصر میگرفتند خاصیت این حجر بکرفت عضو از عضو باطن جهة باطن و از
عضو ظاهر جهة ظاهر بعمل آرند و بهترین این مغز دماغ و استخوانها است و فرنگی مستعمل و معمول از آدمیان میسازند
باینطریق که بعد از مردن بقطران و زیره و صبر آلوده در خم عسل انداخته اند و پس از صد سال آن میت جمله مومیائی میشود و برای
درد هر موضع چون بنوشند نفع تمام دهد مجرب است و گویند آنچه از آب خیزد و تقریبا بود منافع آن نزدیک بمنافع مومیائی است و میگویند مومیائی
سعد بست که اندر ولایت سعد از آب چیز و مانند رس خیزد و طبع او گرم بود در سوم و لطیف و محلل باشد با زیبول و سیتوریدو سن و بقول
شیخ الرئیس گرم بود در آخر درجه سوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود بخاصیت و مومیائی معدنی زود بر آتش
بگدازد و بوی نفس رطوبت حدت و مرارت باشد و آنچه خوب است از درست بقطریت و حجری کوفته میشود و چون تر سازند
ملولا نرم باشد و حشری قبول سحق و اذابت نمیکند در امتحان جودت و رداوت مومیائی بقول ارسطاطالیس اگر خواهی که
او را بیازمائی بگیر جگر گوسفند و بخشکانی پس فی الحال مومیائی بمالی چون بهم چسپد بگیر ست الا بدر تیرپای مرغی بشکنند و
قدری مومیائی در خمیر کرده و بگوشتش فرو برند اگر نیک است زود پای شکسته او درست شود خاصیت و منافع مومیائی و قدر شربت
آن بدانکه مومیائی هم از لعوقیه و شربها و نیز در انواع علل نفس مجرب است و سم جمیع حشرات را نفع کند و بعد شربت استخوان
شکسته را پیوند دهد و بقول شیخ الرئیس علی بن سینا اگر یک حبه مومیائی در آب مرزنگوش حل کرده در بینی بچکانند در شقیقه و درد
سرکهنه را به برد و صرع و سرگشتن را نیز سود مند بود و همین قدر اگر در روغن یاسمین حل کنند و در گوش بقطیر سازند سود مند بود و درد
گوش را اگر گوش ریم آید بگیر انزروت و رس و غلّ و آب غوره حل کرده و فتیله بدان آلوده در گوش نهند ریش گوش را درست سازد و یک حبه
از دو یک آن حبه بسه سرو روغن حب البان حل کرده در بینی بچکانند درد سر کهنه را زایل کند و چون یک حبه با شیر خر بدهند خون که در
سل بر آید بازدارد و تسوجی از وی چون با آب به و نانخواه و کرویا بدهند خفقان سعدی با بزر و رطوبی را که در معده
جمع شده باشد دور سازد و سقط که بر معده و سینه و جگر افتاده باشد نفع آید و تسوجی با کشکاب و عناب و سپستان و بیخ
سوسن و در جوشانیده باشند حل کرده بدهند همه انواع سرفه را ببرد و تسوجی از وی با سکنجبین غرغره کنند خناق را
سود دارد و تسوجی از وی با شراب زرد آبیکه در وی عدس و جو جوشانیده باشند غرغره کنند همه انواع ورم حلق را سود مند باشد و بسته
انواع و درد گلو و دمشی و داغی زعفران با آب سکنجبین و با آب جلنار خبر بدهند در دو روز گرفتگی را سود کند و تسوجی چون
با تمر و شکر کهنه بدهند انواع درد را که در شانه واحلیل بود زایل کند و اگر کسی را گمان افتد که چیزی زهرآلود

خورده است خارج سازد انگشتان در آب بجوشانند و دو حبه سنگ مومیائی در آن حل کرده بر بندد دفع تمام کند و جهت دفع زهر عقارب
در بیلا نیند انگشت با شراب صرف یا روغن گاو بر بندند دفع مضرت آن کند و اگر کسی را زنبور گزیده بود بیخ کبر و تخم چنگشت آب بجوشانند
و نیم حبه مومیائی در آن حل کرده بر بندد مضرت آن دفع کند و سپر زنبور گزیده فی الحال بحال خود آید و درد دندان ببرد یا بول بشراب عنب
بسرکه و روغن گاو بر بندند و شکسته چون آب جلبن گیرد و نیز تفاح از خرد آب بجوشانند و نیم حبه مومیائی در آن حل کرده بدهند ادرار بول نماید
و در ابتدای هر جنون و جذام و داء الفیل هر روز نیم انگشت را با آبیکه در وی فستقون جوشانیده باشند بنوشانند تا هفت روز بدهند ازان علتها امان یابند و جهت
ارتعاش نیم انگشت را با آبیکه در وی دارچینی هندی جوشانیده باشند بنوشانند ارتعاش رود و اختناق رحم را دو حبه سنگ مومیائی با آبیکه در وی
سداب جوشانیده باشند بنوشانند نجات یابد و قی بلغم را با آبیکه در وی نعنع جوشانیده باشند بنوشانند انگشت مومیائی بدهند قی را
دفع سازد و دو حبه ازان فواق را زائل سازد و چون بطبیخ کرفس بیاشامند و جهت کسر خون بیاشامند زود نفوذ کند تا دفع کند نیم انگشت
در آبیکه انیسون جوشانیده باشند حل کنند در شکم سستی نمایند نافع آید و در غشی بر سینه طلا کنند بسیار قوی گردد و دل را بطریق تقویت
بگلاب بقول ارسطاطالیس ... که نمک کرده با مومیائی آمیخته بر گوشت اهم چکانند نیکو کند اگرچه اهمال ورزیده باشند و محمد زکریا
در کتاب به نقل کرده که اگر کسی را منی خرج شده باشد و خواهد که حالی بیکار باز شود در آخر حرکت دو حبه یا دو نخود مومیائی بدهند در موم
سنگ عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با شراب سکنجبین بنوشد که بسیار مجرب است و این از اسرار است
حب مفرح صاحب مفرح النفس نقل کرده که بعد از جماع تجربه نموده ام که سستی که بعد از جماع طاری شود و مطلقا درک نشود
بر این حب جهت ضعف مضره نافع آید و همچنین نافع است و دفع ضعف آن مومیائی کانی سه جزو و صمغ عربی یک جزو نیم باهم
هر دو نبات بگلاب حل نموده حب بندند نیم مثقال ازین حب تناول نمایند و اگر با آب و شراب بیاشامند نافع بسیار خواهد بود و
چون با ماء العسل تناول نمایند نیز همین نفع دهد والله اعلم بالصواب بیان سبب بهم رسیدن چوب چینی و استعمال و فوائد
و مضار و مصلح و شربت و بدل آن و آنرا بیخ چینی و بیخ حیات نیز نامند غالبا در زمان قدیم نبوده یا آنکه بوده لیکن بعمل نیامده و
شهرت نیافته زیرا که اطبای اسلام خاصیت آن در کتب خود نیاورده لیکن در سنه ۹۲۰ نهصد و بیست چون فرنگیان بر بنگاله مستصرف
بلاد هندوستان گشتند این بیخ را الهی ساختند و ازان زمان تا امروز که یکهزار و دویست و هشت است در میان عالم شهرتی پیدا کرده
و صد سال و کسری باشد که استعمال این در میان مردم شایع شده و در بهم رسیدن این دو روایت است جمعی گویند که در بلاد چین
قحط عظیم بهم رسیده و مردم بعجز آمده بخوردن نباتات و بیخها مشغول شدند و چون این بیخ خالی از طعمی عذب نبود و طعم و
رایحه کراهت نداشت طبیعت انس داشت بیشتر رغبت نمودند و بخوردند و بهر کدام که امراض مزمنه سوداویه و قروح عفنه و ابتلای اکثر به آنها و
جذام و برص و داء الثعلب و داء الحیه و وسواس و سرطانات و خنازیر بودند و امثال اینها داشتند از خوردن این دوا شفا یافتند ازان

تجربه با ظهور آمده و نفع آن منتشر شده و مشهور گردید اکنون نیز اکثر مرضها را بدین علاج مینمایند اما چون دران صحرا نمک بهم نمیرسید بهر جا که
میرفتند بی نمک میدادند و فرقه ناقل اند از سوداگرانکه در زیر باد تردد مینمایند که وقتی جمعی کشتی را بجانب بندر حبشه دریا میراندند
اتفاقاً کشتی ایشان تباهی و باد مخالف عنان سفینه را کشیده بجزیره میبرد مردم کشتی دران جزیره فرود مے آمدند یکی از ان
مردم گرفتار جراحات خبیثه بود اهل کشتی از بوی بد و نعش جراحات او تنگ آمده از صحبت او متنفر بودند آن بیمار از بیم جهت
زندگانی دل کنده خود را از کشتی جدا میساخت و دران جزیره قرار و سکونت میگرفت اهل کشتی قدری آب و نان باو داده دیر بوداع
و راضی میشدند بعد از انکه توشه و زاد آورده بتمامی میشد شروع در خوردن گیاه و بیخ میکرد از اتفاقات حسنه بدستش گیاه این
بیخ چینی می آمد پس از کندن بیخش خوش مزه و گواراتر از بیخهای دیگر یافتش در میگرفت و پیوسته در خوردن آن مبادرت و مزاولت
میکرد از مواظبت آن بعد از روزی چند جراحتهای او بالکلیه روی باندمال میگرفت و در خود فرقی غریب مشاهده میکرد همچنین مدتے
دران جزیره بسر میبرد ناگاه بعد از چندے بعینه باز همان کشتی یا کشتی دیگر بدان جایگاه میرسید و اهل کشتی که او را ابتدا میشناختند که
نهایت توانا و فربه شده از و تفتیش و تعمق میکردند و از ابتدا تا انتها احوال بر او دست اهل این بیخ گیاه مذکور بیان میکرد
بجا ماه از بیخ مذکور بسیار میگرفتند و باطراف و جوانب میبردند و بدان سودها بر میداشتند از ان هنگام باز در میان جهانیان شهرت
گرفت بر تقدیر وقوع این حکایت چون دران صحرا نمک بهم نمیرسید و اهل این بی نمک بوده بهر جا که میرفتند بی نمک میدادند لیکن در
خوردن او شرطی چند است که بجای خود گفته خواهد شد و طبیعت بیخ مذکور حکمای متاخرین چون حکیم علی گیلانی و حکیم دوانی گیلانی
اکبر شاهی گرم و خشک است و اکثری از حکمای متاخرین اهل عصر برانند که گرم و تر است و دلیل میکنند که این بیخ چون دافع سوداست
و آن بارد و یابس یعنی خشک است پس علاج مرض بضد میباید و چون حرارت بیشتر ندارد پس در درجه اول خواهد بود و چون
تقطیع و تذویب و تسهیل میکند میباید که تر باشد و این امر چون ظاهر است پس رطوبت بدرجه ثانیه باشد لیکن بعضی برانند که خشک است
و انکه دافع سوداست بالخاصیت باشد نه بالطبع و این بیخ را خواص بسیار است از انکه آثار غریبه ازین مشاهده کرده اند گفته اند که گویا
این بیخ از عجائبات روزگار یافته است و چون اکثر بعد از تنقیه [illegible] مبتلا میشوند [illegible] مرغوب میکنند از نمکی تلبیات و
حموضات و ترشیها و غذاهای بسیار میخورند نفع کلی میابند و این بیخ در دفع مرض آتشک و داء الثعلب و النسا و جراحات خبیثه و
تذویب اورام نظیر ندارد چنانچه تجربه اکثر حکما شده و در اسهال مزمن و سحج امعا یعنی از اقسام استسقا نیز مفید است و این را خواص
بسیار خواهد بود که هنوز بتجربه نرسیده و اعتقاد حکیم علاء الدین محمد آنست که حرارت او در اول مرتبه درجه اول است و در
رطوبت او بعضی سهو کرده جمعی دیگر را او در درجه دوم بحرارت [illegible] اعتقاد از متاخرین عصر آنست که حرارت او در آخر
مرتبه درجه اول است بجهت آنکه تاثیر او در ترقیق [illegible] و اذابه صلابات غلیظه [illegible] حرارت او در مرتبه اول

درجه اول است بدتهاست پیدا نمی آید و دیگر چون درین نیز قوت تفاوت بسیار است و لهذا دو حرکت از افعال و تاثیر حرارت
پس باید که حرارت او از اول مرتبه درجه اول تجاوز ننموده باشد و اینکه حرارت او از اول مرتبه متجاوز نیست دلیلش آنست که از تکرار و
تکثار موجب سعفت نمیشود و هرگاه که حرارت او در درجه دوم باشد ز تکرار و تکثار او باعث سعفت است اما رطوبت آن چه
اگر تنها بر تاثیر او در امراض سوداویه و آثار صلابات منعقده مییابد که تر باشد اما بنا بر ظاهر مشاهده او که اجزاء ارضیه در و
بیشتر از اجزاء مائیه است میتواند بود که فی الجمله یبوستی باشد و نیز حکیم عماد الدین محمود میگوید که جائز است که در وی یبوست قلیل
باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار یبوست او منکسر شود و برطوبت مائل گردد و میتواند بود که جهت همین در رطوبت او تامل تام
باشد بخلاف حرارت که با وجود انکسار او به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اعتقاد برخی از متاخرین بر آنست که گرم و تر
است در درجه دوم و جهت مردمانیکه مبرد مزاج باشند در وقت حاجت خواه بعنفوان چهل سالگی رسیده باشند یا نباشند لیکن نافع
است بالخاصیه و در منافع آن یکی از عزیزی که در علم طب مهارت تمام داشت بگوش رسید که بجهت طریق سهل من خود استعمال
نمودم اثرهای خوب مشاهده کردم تحقیق در دفع مرضی که مناسب آنستم دو تولیچه که آنرا مثل صندل بسایند و با نیم تولیچه چوب
ثعلب مصلایه کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت بکیداانگ از زعفران بخته دادم اثری عجیب یافتم در امتحان جودت
و مختار آن بهترین چوب چینی آنست که سرخ و سنگین باشد و سفید و اگرچه در اغلب اوقات سنگین نیز میباشد و این از صفتهای
مختار است اما چون دلالت بر فجاجت و نارسیدگی دارد و آن سرخ باشد و باید که میانه باشد در تازگی و کهنگی چه درین
زمان رطوبت فضلیه او که موجب انغماز حرارت غریزیست کم میشود و حرارت غریزی بظهور تمام پیدا میکند حکیم عماد الدین محمود
نیز بدین تصریح نموده و سنگین و کم گره و سطح ظاهر برابر باید چه آنچه برخلاف این باشد در زمین کم رطوبت نمو یافته خشکی بر
غالب شده و با کمال نشو نرسیده و طعم و رائحه غالب آن محسوس نشود و از مقارن متغیرات مثل کافور و جند و آب دریا و
گرمی آتش و عمرها دور مانده باشد که از برشکال و نم دور باشد و دلیل اینها ظاهر است و جمعی برانند که با وجود سرخی و سنگینی نشان گرهها
در وی بسیار باشد و سخت باشد و طرفیکه در زیر زمین نزدیکتر است بهتر است و باید که نو باشد علی الخصوص از دریا گذشته باشد
و سفید او با شروط دیگر نیز نافعست اما در قوت و نضج قسم اول انفع است و نزد بعضی چوب چینی بر چند رنگ میباشد سرخ و سفید
و زرد و سیاه و بهترین وی سنگین شیرین و زردی که بسفیدی زند و بعضی زردی که بسرخی زند بهتر دانند و آن از جانب
خطا بکاشغر می آید و از آنجا بسمرقند و بخارا می آورند و نوعی از آن از جانب دریا می آید که بهند و هرمز می آورند و از آنجا
بعراق و خراسان و دوم نیز نزد اهل خطا کاشغر نیست و بعضی سفید را بهتر میدانند و نزد حکمای فرنگ سرخ بهتر است چه
بنجابت خود رسیده است و آنچه سیاه است غالباً آب دریا وی را متغیر میسازد و از اصلی نیست و چون درین بیخ

رطوبت فضلیه بسیارست و رطوبت فضلیه رطوبتی ست که در جواهر او باشد و مخالف جمیع اجزاء او باشد بنابرین مدت بقای قوت
او در جائیکه از رطوبت هوا و نم خالی باشد فی الجمله بیست در هوائی آلوده باشد مثل گرد با بهار بواسطه آنکه حرارت و یبوست هوا
مانع رطوبت فضلیه است و او را از تعفن مانع است و در هوا ضعیف بخلاف او باشد خصوصاً در هندوستان میباید که بشکل
سرو نگذشته باشد و در تعیین مدت قوت او در هندوستان همین مقدار کافی ست و این تعیین وقت زمانی ست که او را از متغیرات
رایحه و طعم و خاصیت محافظت نموده باشند در اوقات استعمال آن بحسب اوقات و حصول نزد حمامه چون مزاج این حار رطب است
جهت استیفای فوائد و منافع این بیخ کسانی که در آخر سن شباب در اول کهول باشند بیشتر مینماید خصوصاً هرگاه مزاج جبلی ایشان برودت
مائل باشد چه بحسب اصل مزاج و چه بحسب سن انتفاع ایشان ازین دوا اتم و ابلغ ست و مشایخ را وقتی استعمال این دوا مجوز
ست مزاج انسان از رطوبت غریزیه که لازمه این سن است فی الجمله تخفیف داشته باشد و یبوست بحدی باشد که وقت شیخوخت
متصور باشد ازینجا معلوم شد که بحسب مرض وقت شیخوخت فائده بسیار ازین مترتب ست والا با وجود رطوبت غریزیه
اگر مرطوب بوده باشند ممنوع است در مزاج صفراوی چون اصلاح یبوست آن میکند و حرارت او را اشتعال و حدت و سورت
غریزی نشانده و قریب باعتدال می آورد و نیز ازین رو انفع بسیار مقصورست و اطفال را از استعمال این دوا چندان فائده نیست بلکه بیم
مضرت ست چه حرارت غریزی ایشان مغمور رطوبت غریزیست وقتیکه رطوبت این بیخ نیز علاوه آن شود محتمل ست که حرارت بکلی
منطفی شود که مدار کار تن بر آن باشد و امراض مزمنه حادث شوند و بلغمی مزاجان را نیز خالی از ضرر نیست بلکه ضرر رسیدن بایشان بیشتر است
خصوصاً وقتیکه مرطوب باشند چه حرارت ضعیفه این بیخ در مزاج ایشان تاثیر نمیتواند کرد و از جهت رطوبت ضرر بسیار متوقع است
و دموی مزاجان را اگر در حالت صحت بسبب دفع آفت که بایشان بجهت استعمال نمودن آن خالی از خطر و ضرر نیست اما هرگاه مزاج
ایشان از اعتدال منحرف شده باشد و گر عود نمودن بحالت اول بسیار ممد و معاون خواهد بود و بهترین اوقات بحسب فصول
اواسط بهار و اوائل خریف و طرفین تابستان و وسط تابستان و میان خریف و انتهای آن و در زمستان خوب نیست و در قدر
شربت آن آنچه از نسخهای اطبای متاخرین در مطبوخات استعمال نموده اند در شربت آن اختلاف بسیار شده و بعضی صد و
شصت مثقال بنسبت روز چوبچینی تا نه روز رانند که هر روز هشت مثقال صرف میشود و بعضی دیگر سی مثقال در بست روز
بکار میبرند که هر روز یازده مثقال در شربت میآیند و آنچه بالفعل اشتهار دارد دو صد و شصت مثقال بنسبت و یکچند کرده
میجوشانند که هر روز قدر شربت هفت مثقال و سه دانگ نیم حبه صورت ظهور پیدا میکند و چون مقررست که این وزن
مذکور را در کمین آب بوزن طبی که صد بیست و سه مثقال ست میجوشانند که یکحصه برود و سه حصه باقی ماند آنچه اشکاب دوا استیفای
فائده بکاران در پیاله قهوه خوری ازان آب میخورند و باقی آب را در شستن دست و طهارت وغیره استعمال مینمایند

پس بنابرین بحسب تخمین میباید که قدر شربت بیخ چینی دو و نیم مثقال باشد و برخی برآنند که بیک شربت تمام مفید بسبب مثقال چهار آ
ست که عبارت از یک استار جهانگیری باشد گره آست کمتر ازین چندان نفعی از وی ظاهر نمیشود و بعضی یکیمه و پنجاه مثقال را یک
شربت میدادند و بعضی از آن مردم دو در خوراک ایک شربت میسازند و منافع آن جهة مرض آتشک تبعقات و درد اعضا و
مالیخولیا و جذام و سرطانات و بهق و برص سیاه و تب ربع و تشنج و لقوه و بالجمله امراضیکه تولد او از سودا باشد نظیر ندارد و در
مضار آن احیاناً اگر بعد از دفع مرض تناول نمایند حرارت تمام بازدید کنند و از آن خفقان پیدا میشود و بمغز اغالب
میگردد و از آن مر احتمال تب نیز دارد و باید در خصوصاً شقیقه و کرب عظیم روی میدهد و سوزاک و خون بهم میرسد و
معده را ضعیف میسازد و روده را زخم میکند و لیکن سبت که اسهال عقب تب بهم رسیده باشد و مصلح آن چون نزد بعضی سلیخه و
بیخ مذکور گرم و درست و بحسب قیاس مضعف معده آنچه حرارت و رطوبت هر دو موجب استرخاء الیاف و خمل معده است و آن
باعث نقصان حرارت معده و کمی شهوت است چه در بنحالت بواسطه کمی حرارت که آله جمیع قوی است از بیخ انصباب
سودا و اگر موجب شهوت است احساس تام و واقع نمیشود و اگرچه حار رطب موجب تقویت قوت هاضمه است اما چون نسبت استرخاء
الیاف حرارتیکه در محل معده است کم میگردد و بالآخر ضعف در آن نیز اثر میکند پس چیزیکه دفع این اذیت میکند قرص گل
فرزده و قرص صندل معرده بتواند بود و زرد آب بریز آن نیز منحل نیست و نیز عوین بحسب تجربه معلوم شده که بیخ چینی در
پیران و مرطوبی مزاجان احداث حبس بول میکند و تقطیر آن چه مواد غلیظه که در عرق ایشان محتبس است و این دوا بجهت قوت اقدا
مندیل آن را دفع مینماید و میخواهد که بعرق دفع کند و لیکن بواسطه ضعف قوت خود بجهة کثرت مواد تمام آن بعرق دفع نمیشود و بجانب
گرده و مثانه می آید و درین مسافت با اخلاط غلیظه مختلط میگردد و بواسطه کثرت غلظت از دفع آن عاجز میشود و حبس
بول حادث میگردد یا بواسطه رطوبت ترکه باین دوا است نیز رطوبت بسیار که از بدن ایشان جدا میسازد رباطی که موجب امساک
بول است سست شده تقطیر بول پیدا میشود پس درین ماده مصلح آن العرق بادیان و تخم کرفس امثال آن خواهد بود خواه ممزوج
بخورند خواه بعد از آن شرب نمایند و این جزو نهاده و تفتیح مسام و تقویت حرارت او بجهة قوت او را ازین مخاطرات ایمن میسازند
و موجب این سفر تها نمیشود و فرقه رب انار و مربا و گلاب و عرق بید مشک مصلح آن میدانند که ناشتا تناول نمایند و غذاهای
لطیف میخورانند و از مبخرات و مرطبات اجتناب جائز میدانند و اصل السوس نیز مصلح میدانند که بطریق سفوف ساخته
تناول نمایند صفت آن چوب چینی نیم سیر اصل السوس مقشر ده درم کتیرا ده درم صندل سفید الاچی زعفران از هر یک یکدرم
تخم خیارین دو درم مشک یکدانگ همه را کوفته و بیخته سفوف سازند و هر روز ناشتا یک مثقال با شربت صندل مناسب
میدانند و بطریق تازه و در عمل مینمایند و اگر احتیاج باشد و دیگر و زرد دیگر تناول نمایند که لغایت مفید است

در بدل آن بعضی از متأخرین تجربه برین رفته اند که ماهیت بدل این بیخ اغلب آنست که ... باشد و مشهور است به بیخ کالنج و در
... صورت نیز فی الجمله مناسبت دارد و در فوائد بعضی خاصیت چوب چینی می‌بخشند مثلاً صاحب وجع مفاصل و رعشه و لقوه و فالج
بسیار سودمند است و چون چوب چینی چندان پرهیز نمی‌طلبد جمعی بجهت قباحت این ... شراب انگوری معتدل القوام و الطعم و الرایحه
الزمان بهم رسانیده چه در بعضی از امزجه سوداویه مثل جنون و مالیخولیا و ... و وجع مفاصل سوداوی بشرطیکه بقواعد و آداب استعمال
کرده آید شراب انگوری بصفات مذکوره جهت تفتیح مجاری و ازاله سده و توسیع مسام و تکثیر و تصفیه و تلطیف روح و
خون و قوت حرارت غریزی و بهم نسبت قوت تفاوت حرارت لطیفه و کثرت ماده روح و احداث سرور و بسط النفس و ازاله فکر
فاسده و تحسین خلق و تقویت ذهن بسبب تعدیل مزاج سوداویه و تولید خون رقیق که ماده روح کثیر است و دفع ماده سوداویه
تعدیل مزاج آن بی نظیر است و در فوائد شراب مسطور است که منافع شراب نفسی است و بدنی نفسی مثل فرح و نشاط و سرور و ازاله غم و تخیل
امثال آن ممکن و معتقد نیست که هیچ چیز درین امر مساوی آن تواند شد اما منفعت بدنی مثل ادارت و اشراق و نیکوئی رنگ چهره
و تفتیح مجاری و غیرها چه اگر این نتواند بود که از معاجین بمرکبات این آثار مستفاد شود اما باید کردن ... و شناختن آن ...
از شیئ ... پس بنا برین که شراب انگوری در قمع ماده سوداویه و تولید خون رقیق و روح لطیف و کثیر نورانیت و اشراق ...
در ازاله امراض سوداویه بدل بیخ چینی می‌تواند شد و در ازاله آتشک که متقرح و متعفن شده باشد و جرب بسیار افتاده ... وقت
بدل چوب چینی بعد از تنقیه روغن راحت است صفت آن ... سورنجان قسط مغاث زراوند
مدحرج و طویل حب الغار ... سکبینج جاوشیر زرنباد از هر یکی دو مثقال صابون رقی نیم مثقال برگ ... آب لیمو بقدر
حاجت زیبق چهار مثقال روغن بابونه روغن گل خیری روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گلسرخ موم زرد پیه ... از هر یک
ده مثقال روغنها را با موم بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند و صمغها را بسرکه حل کنند و زیبق را ... مجموع ترکیب ... بهم سازند
طریق استعمال آن جمیع در دفع مرضیکه مناسبت ... صندل ... خبیصة الثعلب صلایه کرده با نبات
و گلاب بقدر حاجت و یکدانگ زعفران با لوده بخته بدهند و اگر نیم دانگ عنبر اضافه کنند هم خوب است این یک شربت
است و اگر مزاج شخصی حار باشد بجای خبیصة الثعلب لعابهای مناسب مثل لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا یا نشاسته با لوده ...
مداومت کنند جایز است نوع دیگر نیم سیر بیخ چینی کوفته بیخته ... شیره نبات و نیم سیر گلاب بقوام آورده و یکتوله عنبر
با نبات صلایه کرده بعد از آنکه حرارت شیره فی الجمله کم شود بریزند با شیره بر هم زنند بعد از آن آرد چوب چینی در آن
ریخته و بر هم زده و خمیر ساخته بردارند از آن هر روز بقدر دو و نیم توله چوب چینی تخمین کرده بدهند نوع دیگر
بطریق قهوه آشامیدن در یک ... سیر آب با دو سیر شاهی ... آرد بیخ چینی در قهوه دان کرده بجوشانند و بطریق

قهوه بیاشامند نوع دیگر سفوف منقول از حکمای فرنگ چوب چینی یک مثقال مصطکی نیم مثقال نبات یک مثقال
سفوف ساخته بخورند نوع دیگر با عسل سرشته بخورند نوع دیگر قدری از آن با دندان جاویده بخورند شخصی را دیدم که گفت
دو ماه است هر روز باین طریق میخورم قوت تمام در خوردن مشاهده میکنم و تعریف منافع بسیار میگفت که یافته ام نوع دیگر
مربای آن میسازند این نیز نافع است و خاصیتهای تمام دارد نوع دیگر عرق این مثل دارچینی کشیده میخورند نوع دیگر
قرص نیم سیر چوب چینی با دو آثار شیره نبات و شیره گلاب بادام آورده یکتوله عنبر نبات ملایم کرده بعد از آن که حرارت شیرنی آمده
گرم شده باشد بریزند و با شیره بر هم زنند بعد از آن آرد چوب چینی در آن بخته و برگ زده خمیر ساخته اقراص سازند و از آن هر روز بقدر
دو و نیم توله چوب چینی تخمین کرده بر بندند نوع دیگر حلوای چوب چینی ربع سیر کوفته و بیخته سورنجان مصری یک نیم توله زنجبیل و [illegible]
از هر یکی ده نیم وزن مغز بادام سه توله نارگیل دو توله میده گندم [illegible] سیر خشخاش آرد میده گندم و روغن سرشته سازند و سیر نبات
و نیم سیر عسل صاف نموده بر آن ریخته چون نزدیک بسیدن شود ادویه مذکور را صاف ساخته کفچه زنند بعد از آن که دو جوش بخورد
مغزها را داخل کرده همچنین بریزند تا یک مثقال مشک نیم توله عنبر و یکتوله زعفران داخل کرده وقتیکه روغن ده بر فرود آورده در طبق ریزند
نبات پاشیده پهن نمایند بعد از آن که سرد شود بطریق شکر پاره مربع بریده نگاه دارند هر روز ناشتا مقدار یک تخم مرغ
تناول نمایند که بغایت سودمند است و مبهی و فربهی آورد در ناتقین کسانیکه زردی رنگ دارند بسیار سودمند است و تولید منی
صالح میکند و دهن را خوشبو میسازد و بتجربه رسیده نوع دیگر بیره ادو دو ماشه چوب چینی را کلماشه فوفل ریزه ریزه کرده داخل بیره
پان نمایند و در حین معده این بیره بخورد و شربت آن دو بیره تا چهار بیره نوع دیگر بیره در [illegible] شیره کرده بر دهن آن
تکه پارچه باریک بسته دو چوب چینی را بقدر نیم فوفل قطعه کرده مانند فلوس بر بالای پارچه مذکور گذاشته بر بالایش سرپوش بپوشند
در تمام شب همچنین آن دیگ بر آتش میگذارند تا بخار رود و آن چوب چینی مذکور را علی الصباح چوب چینی مذکور را در سایه خشک
سازند و ورق ورق ساخته شب در گلابی که در آن زعفران و قدری موده و عنبر بخته باشند تر کرده در شیره پان بقدر یکتوله [illegible]
از نقل نهار میل نمایند و بعد از گذشتن یک پاس بلکه بیشتر غذا تناول نمایند و بدین منوال تا چهل روز مداومت نمایند و اگر بیشتر
از چهل روز بخورند نیز مفید است و مضرت نمیرساند اگر پرهیز از جماع و ترشی کنند انسب خواهد بود و سرد گوشت نیستی و در جای
نشستن مطلوب نیست نوع دیگر شراب آن قوت دماغ و دل و جگر بدهد و ازالهٔ فالج و درد مفاصل و ربو و ضیق النفس که از غلبه
بلغم باشد نماید و بهر که اگر دم گزیده باشد سه توله از این عرق بنوشد اصلا زهر او کار نکند و اگر شش توله بنوشد
احتمال دارد که هیچ زهری دیگر اثر نتواند کرد و اشتها باز دید کند و مبهی و مقوی است و [illegible] نقرس و عقده و خدر را از
بیخ بر کند صفت آن بیخ حیات بیخ سیر پوست بیخ مغیلان ده سیر سعد سنبل الطیب دار چینی از هر کدام ربع سیر زرنباد ثمن سیر

اجوائین زنجفیل خصیة الثعلب از هر یکی هفت توله مخزدیس پر سرخ زرد را باریک قطع قطع کرده بسط شیرین شش توله برنج بنفشه هفت
توله رازیانه تمن سیر ادویه را نیکوب نموده در ظرف زجاجی انداخته آنقدر آب گرم بالایش کنند که ده انگشت بالای
ادویه باشد بعده سر ظرف را بگل مسدود ساخته در زبل اسپ دفن کنند تا مدت هفت روز بعد از آن سر ظرف وا کرده بهم زنند و
بیفشارند پس پنج سیر نبات اعلی و ربع سیر جوز بوا و همین قدر بسباسه یک سیر نمک علی ریخته و بدست مالیده ممزوج سازند
و باز سرش مسدود ساخته دفن نماید روز دیگر سر ظرف گشوده ادویه را با خروش آب هر چه ممزوج بود در عرقدان کرده بآتش
نرم عرق چکانند و قدری مشک عنبر و زعفران صلایه کرده با گلاب آغشته در سه توله بگذارند پس چکیده را در ظرف چینی یا نقره نگاه دارد
که در ظرف دیگر تا آب نماید و آبگینه خود حمی تمد بعد از سه روز استعمال تجربع فرمایند اگر بیمار باشد شربتی سه توله است و بعد از طعام
نیز بتوان خورد و هر که بخورد داخل تا چهار روز بلا فاصله مداومت نماید و اگر از ترشی و نمک و جماع اجتناب نماید اولی است
نوع دیگر بعاجین است که با ادویه مناسب ترکیب میکنند چنانچه حکیم عماد الدین و حکیم صدر الشریعه و حکیم علی رحمهم الله تعالی ترکیب
ساخته اند که بعد از آن مذکور خواهد شد و این ترکیب مخترع بهمان عزیز است از نای خوب دارد و قوت باه زیاده کنند شربت اقل این دو
مثقال و اکثر سه مثقال است صفت آن چوب چینی هفتاد مثقال قسم اول مروارید سوده زعفران مایه شتر اعرابی قسط شیرین سعد
کوفی صندل سرخ هر یک نیم مثقال مشک ختنی یک نیم ماشه دارچینی بوزیدان کباب چینی هر یک نیم ماشه عنبر اشهب یک ماشه صندل سفید
ریوند چینی سنبل الطیب مصطگی اصل عود غرقی اسارون گل مختوم تودری سرخ و سفید از هر یک سه پاو مثقال سمک العبید ماهی
سوبیان درونج عقرلی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم کرنج بهمنین خشک بوزیدان جماز هر یک بعد یک مثقال آلمنتی مثقال جوز بوا
نشاسته سه مثقال معری گل گاوزبان بادرنجبویه گلسرخ اشنه تخم خشخاش مغز خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی خرفه بنفشه از هر یک دو مثقال
مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه مغز بلبون ولایتی مغز تخم کدو لسان العصافیر بوزیدان خشک از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب
سه پاو مثقال مغز نارجیل مغز حبة الخضراء از هر یک ربع مثقال عسل صاف دو وزن ادویه قند سفید یک وزن ادویه گلاب
دوازدهم بطریق مشهور معجون سازند معجون که از مخترعات حکماء متاخرین منجر من است که اجزا را فلاسفه افزوده دیا بعض
ادویه مغز حه ظلید ترکیب کرده استعمال نموده بسیار سودمند آمده شربت اقل آن دو مثقال است صفت آن چوب چینی هفتاد مثقال مصطگی
عود زعفران سنبل ساذج تودری سرخ و سفید دارچینی فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل گلسرخ شقاقل فاوله جوز بوا سعد کوفی اذخر
بوزیدان مغز تخم کشک بهمنین صندلین درونج اسطوخودوس بادرنجبویه خصیة الثعلب وار طبا خیر اشته درونج اسطوخودوس خولنجان ریوند
چینی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هر کدام یک مثقال قند سفید کوفته بوزن ادویه بطریق متعارف معجون
سازند سفوف که میرزا محمد هاشم چند مرتبه تجربه نموده صفت آن چوب چینی بسوهان سائیده بست مثقال

دارچینی پنجمثقال مصطگی سه مثقال رازیانه ده مثقال نبات سفید سی مثقال مجموع شصت مثقال میشود بقدر ثلث جوب چینی
دارد بدستور عمل نمایند عرق جوبچینی تالیف مؤلف که امراض مزمنه را نفع بخشیده و در تقویت اعضا و تفریح و نشاط و
قوت باه مجرب صفت آن جوبچینی سفید مثقال ریزه نموده در پنجاه رطل آب عماف طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس
بگیرند سنبل الطیب گلسرخ و زرنباد و دواگر ترکی و عود هندی و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر
دارشیشعان و ساذج هندی و کبابه و خارخسک هر یک پنجمثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم زردک بهمنین شقاقل
تودهٔ ثعلب هر یک ده مثقال سعد کوفی پوست ترنج زرنبه خولنجان فرنجمشک هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس بلقراج
هر یک پنج مثقال برگ ترنج پودینه تازه هر یک کفی دسته ریحان تازه یکدسته عنبر اشهب مصطگی رومی زعفران هر یک دو مثقال
مشک خالص یکمثقال نبات سفید مویز منقی هر یک یک رطل آنچه از ادویه درشت باشد نکوب کنند و مجموع را یک شب در
طبیخ جوب چینی بخیسانند پس بدستور گلاب عرق کشند و مشک و عنبر و مصطگی و زعفران هر یک را در خرقه جدا بسته در میان ظرف
عرق در آن بیاویزند و بعد از آن بنهند و از این عرق هر صباح و هر شام یک دو پیاله با جوارش جوزی همگرم بنوشند و دو سه قدم راه روند که حرارت
غریزی برو افروخته شود معجون جوبچینی برای تقویت باه و درد جمیع مفاصل که از سبب آتشک بهم رسد صفت آن چوب چینی قسم
اول چهار درم قرنفل جوزبوا بسباسه گلسرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر یک سه ماشه دارچینی فلفل سیاه مصطگی
سورنجان بوزیدان سنا مکی لسان العصافیر از هر یک پنجماشه زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوار هر یکی دو ماشه بهمنین دو ماشه
رازیانه هیل ماشه کشنیز خشک چهارماشه عسل مصفی سه وزن ادویه بطریق مشهور معجون سازند قدر شربت از هفت متوسط دو مثقال
تا بزرگتر سه مثقال ضعیفه یکمثقال مرهم جوبچینی که در جراحتها خصوص در جراحت آتشک کمال نفع دارد صفت آن آهک کهنه را
لسان نموده یکشبانه روز در آب خیسانیده بعد از آن بهموار در آب بشویند آنگاه از آن گذشته تا درد ته نشیند پس آب را از روی
بهموار ریخته آن درد را خشک ساخته یکجزو از این درد و جزو از جوبچینی هم کوفته و بیخته و نصف جزو از مرداسنگ و حنا ربع جزو موم سفید
را قلیمیا یک نقره و مثل آن جمیع اجزا روغن زیتون مرهم سازند معجون جوبچینی از مخترعات حکیم عماد الدین محمود
شیرازی صفت آن زرنباد و جدوار زراوند مدحرج خولنجان با بسفایج ریوند چینی از هر یک نیم هلیله سیاه بلیله مغسول زنجبیل سفید
موصوف دارچینی سنبل مصطگی جوزبوا زعفران بسباسه سنقور فلفل دارفلفل از هر یکی دو مثقال جوب چینی یازده مثقال کوفته
بیخته با سه چند آن عسل بسرشند شربتی هر روز پنجمثقال نسخه دیگر جوبچینی شصت درم سیاه دانه شصت درم قرنفل نیم درم زنجبیل
صمغ عربی زعفران از هر یک نیم درم شکر قدری کوفته بیخته با سه چند آن عسل معجون کنند نسخه دیگر جوب چینی یک اثار فلفل
دارفلفل گرد زنجبیل عاقرقرحا جوز جوزبوا قرنفل سیاه دانه نانخواه از هر یک ثلث مثقال عسل مصفی پنج اثار زاده برا

گرفته بپخته در عسل معجون سازند شربتی موافق برداشت طبیعت نسخه دیگر هلیله کابلی هلیله زرد بلیله آمله مجموعاً منقی دانه دور کرده هلیله
زنگی دارچینی مرحوز سنبل اسارون قرنفل زعفران سورنجان سعتر خولنجان سعد کندر فلفل زنجبیل بادیان رومی نانخواه
تخم زردک تخم شلغم حب الزلم ابو زیدان شقاقل عود هندی اجزا برابر چوب چینی بقدر مجموع داروها عسل صاف بقوام آورده
معجون کنند در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو نیم مثقال از برای دفع درد استخوان و اشتها و هضم طعام بغایت بی‌نظیرست و فوائد
دیگر بسیار بخشد نسخه دیگر از صدر الشریعه که از معجون سورنجان زیاده و کم کرده صفت آن چوبچینی پاره هشتاد مثقال
سورنجان شیرین شش درم ماهی بهمن سرخ بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج از هریک دو درم پوست هلیله زرد شقاقل درم تخم کرفس تخم رازیانه
فلفل سعتر از هریک نیم درم ملح هندی یک درم دارچینی انیسون گل سرخ زنجبیل قاقله قرنفل از هریک سه درم تربد موصوف مصطگی
روغن بادام از هریک ده درم زعفران پنج درم عسل سه وزن ادویه شربتی سه مثقال جهت دفع مفاصل سودمند بسیار نسخه دیگر
از صدر الشریعه گیلانی جهت آتشک کهنه و نفخ معده و درد پهلو و مفاصل و قوت باه و قوت اعضای تولید و تناسل نافع و مجرب است
صفت آن چوبچینی آزموده هشتاد مثقال هلیله کابلی چینی بهمنین دارچینی سنبل اسارون عود هندی مصطگی قرنفل سانج
از هریک سه مثقال فلفل دار فلفل از مشک عنبر اشهب هرکدام یک مثقال زنجبیل زعفران از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه
معجون سازند هر روز دو مثقال ناشتا بخورند نسخه دیگر از یوحنای بن سراپیون که نافع است ضیق النفس را صفت آن
عنصل مشوی ایرسا زراسیون زوفای خشک سورنجان مصری راسن بسفایج شونیز از هریک دو مثقال تربد سفید موصوف چهار مثقال
سیر سالگا سبع السه پودینه بری سانج سداب خشک سکبینج عنصل از هریک سه مثقال بیخ الجذان سعد از هریک چهار مثقال
ریوند چینی پنج مثقال چوبچینی بست مثقال و بعضی سه مثقال بیخ کبر نیز اضافه میکنند همه اجزا گرفته و بپخته دو شبانه روز در سرکه
کهنه بخیسانند و در سایه خشک کنند و بار روغن بادام تلخ بست مثقال و روغن نارجیل ده مثقال چرب کرده با سه وزن عسل کف گرفته
معجون سازند شربتی یک توله با این سکنجبین بر بند عنصل مشوی که در سرکه پرورده باشند یک سیر با ده سیر با عسل کف گرفته سکنجبین
سازند نسخه دیگر چوبچینی در ظرفی بقدر شش سیر آب کنند و نیم سیر شاهی چوبچینی سوده آمیخته در آن آب بپخته یک ساعت بهلا
کنند بر آتش که بجوش در آید چون یک دو جوش بخورد دیگ فرود آرند و سر آن دیگ را سرپوش کرده بخمیر بگیرند و بالای دیگدان
بگذارند و هرگاه که بخار دریابند کرسی که در میان سوراخی باشد و راه دیگر بسته باشد اول دیگ را بر بالای انگشت افروخته
گذارند پس کرسی مذکور با آن نهند و خمیری بران روزن کرسی گذارند که راه بدر رود باد و باشد پس ازان بر کناره کرسی
نشسته چادری یا لحافی بر سر کشند چنانچه منفذ باد و باشد خمیر از روزن کرسی دور سازند سه گهڑی یا هر قدر وقت که خواهند
بنشینند تا بخار آن بجمیع اعضا رسد و بعرق در آید بعد ازان برخاسته آهسته آهسته آن جامه را از خود دور سازند

کہ بسیار نفع بخش است بہترین و خوشترین استعمال چوب چینی جوشانیدن و استیفار بجای آن نمودن است چون این طریق سعت بسیار
دارد و درین زمان مزاج مردم بغایت نازک شده که پاره دمیا نند بامشقت راضی نمیشوند وجہ حجت پرہیز آن کمتر از خفتن و در
گذاشتن عرق و طریق قہوه بسیار محمود است لیکن مسہول فی سبیل که روش اہل ہند و طواو خالو ده و غیره اتمام خوردن اند
خوب نیست چه تاثیر بیخ چینی ترقیق و اذابت صلابات و مواد است و نفوذ این در تخالت و عروق ضیقه بغایت دشوار و نیز
چون بطریق که در مزاج آن مذکور شد خالی از اجزای ارضیه نیست ممکن است که ہمین اجزا در عروق ضیقه محتبس شود
و موجب سده گردد و حالا که منفعت او در فتح سده و اذابت صلابات است خصوصاً ہر گاه که او را با مدرات مثل آب انجل
ہمراه کرده بخورند در تحال ہم شده بسیار است اما چه این قوت تفاوت در عروق ضیقه نفود میکند و ہر گاه این سده ها با شند
اقبال مواد و عروق ضیقه دارند و الله اعلم بالصواب بیان چای خطائی و آنرا در بعضی از کتب قدیم بعنوان محلے
دیده شد بصاد مهمله و الف و تحتانی و آن گرم و تر است در درجه اول محلل و مسخن و شراب با ضم و مقوی قوی او مروح ارواح
مداومت آن رنگ اسپرخ و بدن را نرم میکند و قوت دل و دماغ و معده و جگر میدهد و اشتہا طعام می آورد و ہضم میکند
و بیضه را علاجی نیکو است و در رفع بواسیر و قولنج و سل و سرفه و ضیق النفس بسیار مفید است نفع بالخاصیت چوب چای
خطائی آنست که اگر با آب جوشیده و محل زخم شیر را بشویند معالجه میکنند از الهم آن مینماید طریق طبخ آن چای قند معمول
از آن در میان پنج سیر آب صاف با آتش نرم بجوشانند و ہر گاه آب کم کند دیگر بر بزند تا نیم پاس چنین بجوشانند بعد از آن
ہمین قدر بادیان خطائی و پاو تولہ دارچینی داخل ساخته دو سه گهڑی دیگر بجوشانند و تشش قرنفل و انه کی قند و عنبر و صاف
کرده چند جوشی دیگر داده بکار برند گرما گرم و بیان قہوه و آن بقول حکما و متاخرین بارد است در درجه اول و در سوم یابس و در درجه
دوم و قابض است و احداث سوداء میکنند و مورث قولنج است و جمیع امراض سوداوی را قوت و بدجلد خشک و شب بیداری و
بواسیر و سل و سرفه و تنگی نفس را زیان دارد و رنگ را تباه میسازد و وہم و توحش می افزاید و سبب کابوس میشود و ہمراه سودائی را زیان
بسیار دارد لیکن بر بلغمیان و مرطوبیان بغیت و نجوابی می آرد و طبیعت را بیدار میدارد و داسترخای معده که از حرارت
و رطوبت بہم رسیده باشد نفع میکند و قاطع شہوات و مانع نوم است عربان که قہوه بسیار میخورند معہذا بکثرت جماع
مشہوراند بواسطه آنست که عمده غذا ایشان خرماست و آن ماده تولد منی و انعاظ است و نفع از جہت قہوه نیز
نمیرساند و الا قہوه قاطع شہوت است منقول از حکیم عماد الدین محمود شیرازیست که در طبع قہوه ہیچ شبہه نیست
که بارد و یابس است و چون در کیفیت این ظاهر است و بسبب افراط و عدم تجربه شد ہمه کیفیت می آید
یا یکی غالب است موقوف است بتاملی و آن ثمره ایست بقدر حب الغار و در و پاره است منقسم و در یک غلافی و سیاه رنگ

و پوستی ست تنگ از پوست پسته و غلیظتر از پوست حب الغار و پوست و مغز او هیچ کدام تلخی و تیزی نیست مگر اندک تلخی با قبض
و لفاست محسوس میشود و در مغزش چینی صلابتی ست و اگر پوست او را میجوشانند و میخورند نهایت مفیدست در رکه مغز چینی معمول ست
و در بسیاری مواضع مغز را برشته میکنند چنانچه نزدیک باحتراق میشود و آنرا به پوست مخلوط میجوشانند و در رکه مغز او را برشته
میکنند و نیم سوخته چنانکه طعم آن تلخی و سوختگی گراید و چون جوشیده شود پوست او بنوشند با این مغز بریان کرده گاهگاه
مغز او بریان ساخته بنقل نمایند چه مقصود ایشان ازینها جمه بیداریست غیر مفرط طبیخ او یعنی جوشانده او در تسکین اوجاع و افاده نشاط
دخل تمام دارد و در باه جهت قیام لیل بدان راغب‌اند بهر آن و تسکین فوران یعنی حرکت و غلیان خون میکنند و حدت صفرا
و دفع آن را هم نشانند و احتراق شود از غلط آنرا اکثر می کنند لهذا حمیات دمویه و صفراویه بکار است حقیقه جدا آنرا مفید است
و در یرقان نیز نافع ست و اکثر انواع صداع را سودمندست خاصه وقتیکه بسبب آن احتراق باد آنچه بسبب غلبه اخلاط
باشد و انجاد خون تنقیه زود ترشح میکنند تپ ربع را نفع تمام میدهد و میپندارم که مجذوم را نیز سودمند خواهد بود و دفع
گرسنگی و تشنگی میکند طریق پختن آن یا شربت آن که پنج مثقال تا دو مثقال باشد در هشتاد مثقال بجوشانند تا سی
مثقال آید صاف سازند و گرم گرم بیاشامند و سرد آن مضر عظیم باشد و ضرر کلی برساند و خشخاش را مغز او اصلاح
آن بدوا المسک و نبات گلاب بسیار آن کنند و زعفران داخل طبیخ او کنند و قبل از آنکه سرد شود او را صاف سازند
تا انفعال قوت او را جذب بکنند و بعضی آنرا در میان آن بگذارند و بسیار بجوشانند و طبیخ او که طبیخ بسیار غلیظ شده باشد مفرات
و مکرر خوردن آن خوب نیست و هر روز بهر یک نوع اکتفا باید کرد و شربت آن عارضی یکروز در میان بنکوست بنا خوردن
بهتر است و اکثر بالاطعام نیز خورند که از فعلیش آن اندیشه داشته باشند و مربا و دیگر چیز بخورند والله اعلم بالصواب و بسبب بهم
عشبه مغربی گویند از بین مغرب می آرند تا آنکه اول اهل مغرب بر منافع این دوا مطلع شدند بعده در بلاد دیگر اشتهار یافته عشبه
مانند طبع آن گرم و در وسط درجه دوم و در آخر یابس بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند باید که باریک و نیم رنگ یا چون شکسته
او را صنبا بهم آمیخته سفید بود و در غلیظ و بسیار رنگین و تیره بدست برانند که سفوت این در اکثر امراض مانند چوب چینی است
اگر در امراض زوجه حاره چوب چینی مفید و عشبه مضرست و در بعضی امراض امزجه فوائد عشبه زیاده از چوب چینی مثل اوجاع مفاصل و
نقرس و درد اعضا که از مواد بلغمیه بارده یا همچنین در ضعف معده که از رطوبت بود و بر آبواسیر نوشته اند که نهایت مفید ست و در
معده فالج استسقا و لقوه و رعشه چوب چینی مضر است عشبه نافع و در آثار زخم آتشک توان داد و در امراض بارده و در تدبیر
ذ به بلغمیه مفید و در امراض حاره بایسته مضر مگر آنکه تعدیل از ع قبا کرده شود اما دستور فصد و تنقیه بطریق خوردن بدستور چوب چینی
بود و در اکثر اغذیه و اشربه به پرهیز و اجتناب از عوارض نفسانی و حرکت و جماع و حمام و اجبا و غوایب مثل چوب چینی گرد

که اندر عشبه تجویز نموده اند در مرض مزمن نجار از دیگ گرفتن تمام بدن یا بعضو او حسب دستور نافع دانند بعد
از فراغ تا چهل روز از احتمار پرهیز دانیز واجب مدت داوه این دوانده روز تا پانزده روز یا چهل روز مفوض
برای طبیب هرگاه آب عشبه جهت شرب موقوف کنند عشبه قلیل با ثقل او را جوشانیده بکار برند و در شرب وی نیز
شرط است که سرد می نوشند و اگر با گلاب یا عرق ممزوج کرده بنوشند نیز اولی است معجون عشبه برای امراض بلغمی و ضعف قوت
هاضمه و کمی اشتها که بسبب رطوبت عارض شده باشد مجرب است صفت آن سلیخه دارچینی از هر یک پنج مثقال
زنجبیل قرنفل هیل قاقله کبابه زعفران از هر یک یک مثقال عشبه پنجاه مثقال کوفته بیخته با عسل مقوم که دو بیست
مثقال باشد معجون کنند و صبح و شام با گلاب استعمال کنند قدر شربت بجهت ضعف و قوت مزاج از دو مثقال تا
چهار مثقال نسخه دیگر تالیف مولف بجهت درد مفاصل و آتشک و برای اخراج مواد سوداوی و بلغمی بی نظیر
صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله کابلی پنج درم هلیله سیاه پنج درم آمله سه درم شاهتره پنج درم سنا مکی ده درم
عشبه مغربی سه توله عسل سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند مقدار خوراک از هفت ماشه تا یک توله
و سبب بسمر سانیدن تنباکو که بزبان هندی بجر بهنگ گویند بفتح موحده و ضم جیم و سکون را مهمله و فتح موحده و تا فوقانی
خا و سکون نون و کاف فارسی در این جزو زمان هر روز کرده و آغاز ظهورش در هند انتهای سلطنت عرش
آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و ابتدای اورنگ نشینی جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه است
که سال یکهزار و چهارده هجری باشد و بیشتر از جانب فرنگ در این دیار آمده و اکنون از جمیع اماکن هندوستان کاشته
او میشود و از رکاب کشیدن دخانش شعار که و مه گشته معروف و مرغوب جهانیان گردیده طبع آن که حار و یابس است
بعضی برانند جوهر آن یابس است و همین است قول حکیم علی گیلانی و گویند که از سموم قتاله است و خاص بسبب
حاریت حار یابس است مخرب و مکدر حواس و قوی و محلل مسخن جمیع اعضا و مضعف دماغ است و در مزاج هر
عضوی که رطوبت بسیار باشد نافع است و مزاج معتدل را مضر است و بواسیر یکه از کثرت رطوبت باشد بالتحلیل تولد
نافع است در معده که رطوبت بسیار باشد تحلیل آن مینماید و اعانت هضم میکند و ضعف بصر که از جهت اجتماع رطوبات
یا بخار باشد با سود کند و تنگی نفس که به سبب کثرت و غلظت بلغم سینه باشد و یا بسبب کثرت اجتماع بخار باشد نافع و لکن
در مزاج هر عضوی که یبوست زیاده از قدر حاجت باشد بسیار مضر است و هر جسمی را که نجار سد رطوبت زیاده از
مقدار ضروری باشد تحلیل آن میکند و لطافت می افزاید و آنکه از مقدار ضروری کمتر باشد و زیاده باشد
نقصان تمام دارد و در رطوبت کبد و رطوبت بدر التحلیل میدهد و مجاری خشک میکند و از آن فوت جادم هم میشود

از کیموس بازمیانند و فی سکی و درشتی حلبه و هوا الیه دهن سم سیاه شود و سبب تپش و تشنج و لنت میشود و امراض چند
پیدا میکند که علاج آن متعذر و متعسر باشد عزیزی میگفت که شخصی را قولنج بهم رسید قریب به نصف شب پیش من آمد
و هیچ دوا در آن وقت حاضر نبود و نزدیک مردن بود اجابت دادم که تنباکو بکشد و دود آن فرو برد باندک استعمال
منفعت ظاهر شد چون دودی دانه فلفل است پس دود انیسر محلل قوی بجای تنباکو یا امثال این نفع
کار او میکنند بهر نفعی که از تنباکو می آید از هر دو می آید چه او خنک کلها سخن و جفف و نفع اند پس اگر دخان ادویه
که تقلیب کبد و دماغ و معده و سائر اعضا و قوی مناسب باشد بکشند یقین که با عضاء مذکوره ضرر کمتر سازند
و از ضرر تنباکو محفوظ می مانند عزیزی نقل میکرد که شخصی استسقا داشت که بدلکه دود در معده او وارد شده بود
چنان ضعیف گشته بود که هیچ دوا قبول نمیکرد فقیر بعد از تفکر بسیار باین ملهم شد که دوائی در این مرض
استعمال میشود و مقدار آن نرا و هشت اضافه کرده و دود آن را در برگ تنباکو بکشد نفع عظیم ظاهر شد شیخ الرئیس
در قانون جهت دفع اسهال و سعال مزمن ضرر بود که زرنیخ مدعمیه و بارزد دانه بر کدام یک مثقال با سه مثقال
ترکیب کرده با روغن گاو خمیر کرده و حب ساخته دود آنرا بکشند این تجربه رسیده که دخان حب مذکور دفع
کیون میکند و عزیزی نقل میکند که شخصی را از عدم حیثم بصارتش کمتر شده بود چنانچه مطلقا از حسن بینائی
برافتاده بود و پس از عمد بعید باو رسیده دیدم که کتابت میکرد و از آن عزیز استفسار این معنی نمودم گفت
پرسیدم او پاسخ داد که یک مدتی برگ تنباکو را با برگ سنبهالو که او را در فارسی پنجنگشت گویند خشک ساخته بالمناصفه
تنباکو کشیدم از خاصیت آن اسد تعالی بینائی من از زائل داشت و این از عجایب اسرار است و نیز بعد پس
دریافته شد که مصلح تنباکو کثیر شیر باشد که بعد از دو نوشند و دلیلش آنکه هرگاه پارچه بدود تنباکو رنگ پذیرد بجز
شیر آنرا نتوان برد و این تجربه راقم رسیده و جمعی برگهای سبز او را در آب برنج شسته و پوشانیده بعد از آن
بکار میبرند گروهی با سرکه جوشانیده میکشند برخی با قند آمیخته استعمال میکنند و فرقه با آب لیمو شسته بد ذب
مینمایند و جماعه قدری کافور براو افشرده بکار می برند این گزیده روشنی ست و چنین است اگر دوا نه
از کتاب چینی در حلش رانل ساخته بکشند و افق آنکه هیچ منفعتی دل با این ابتلای دخانی آخر الزمانی
نه بند و مبتلای استیلای چنین عالم ناگهانی نگردد سبحان آفریده رالله خورد نش نصیب آفرید یا الیسا آفرین

چون صناع کن فضل خدا روز ما

کتابیست در الوجود در تحقیقات مفردات طبیه که دستور العمل اطباست مسمی به

الفاظ الادویه

که نیک کتابیست لاجواب از تصنیفات حکیم نور الدین محمد عبدالله حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد و سپاس بیعد مر حکیمی را سزد که شمع نور حکمت در محفل وجود آدمی افروخته اوست و سراج انوار
تتاب آفتاب هدایت در کوهستان ابدان مثل جواهر بها هر مزین و ممتلی ساخته اوست و بزلال فتاح
درباب فیض لایزالی علو قدرت و سمو کنت قوت بواشبات در وجود نباتات بخشیده اوست زهی خدای که
هریکی را بانواع تاثیرات و اصناف خاصیات ممتاز گردانیده جل شانه و درود و ثنا محمود بر سرور ی
که وجود باجودش دوا و شفا و هر علیل و خضر حیاتش راهنمای هر قلیل اعنی سید المرسلین خاتم النبیین
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد می گوید ذره کمتر از هر صغیر تابع محمد ولد شیخ محمد سعید
مفتی لکهنو که بر رای صواب نمای ارباب خبرت و ضمیر خورشید انتمای عقده کشای اصحاب فطنت مخفی و محتجب
نیست که اشرف علوم حکمت و انفع قبول عملیه علم طبی ست که در شان آن برگزیده سبحان حضرت رسول
ملک منان علیه و علی آله السلام فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم الابدان مقدم علی علم الادیان
پس محصل آن از جمله ضروریات و موکدات بلکه از جمله فرائض و واجبات ست و نیز باعث خلقت
مخلوقات برای عبادت حضرت معبود و موجب صنع مصنوعات بجهة حصول این مقصود ست و عبادت
مبنی بر صحت ابدان اشرف مخلوقات انسان ست که آن موجب عبادت حضرت سبحان ست لهذا تحصیل این
امر علیا خطب جلیل از جمله واجبات و موکدات ست علی الخصوص حکمت یونان که تحقیق احوال بدن انسان در آن تا
مواج که بغواصی پیران دیده و دست امواج بحر حیات ست که سلاطین سکندر آئین باشنائی آن دریا گوهر بار دو پا بیرون ننهند
و چون وی که نزد مان بعونان لسان عرب فریشان تن زبان پارسی بیسر نیامده و اقتشده و اطلاع آن متعلقان روزگار و محصلان این دیار

متعذر بوده داکثر معیند نیست که درین فن تصنیف نموده‌اند از نشان آن بزبان هندوستان شعرا و بعض کتب از خاصیات و درجات
ادویه مبرا و بعض عدم ذکر ابدال و خواص مجربهٔ ادویه و در بعضی عدم توضیحات اصطلاحات اطبا که طالبان این فن را گریز نیست
دانستن آن لهذا این قلیل البضاعه مختصری مع ایجاز و اختصار محتوی بجمیع فواید مرقومه از کتب مولفه مثل اختیارات
بدیعی ریاض الادویه وغیره معتمده معتبر انتخاب نموده به شیرازه تدوین ترجمه نموده در متن منتظم گردانیده و در بیان
خواص ادویه بتطویل اطناب نکوشیده اکتفا بمدلولات نموده و تذکرهٔ لغات هندی که درین رساله ترقیم یافته در
تفسیر آن الفاظ فارسی و تازی مرقوم گردیده بجهت آنکه مردمانی که از زبان پارسی و عربی اطلاعی ندارند و اگر
بخواهند که لغت هندی معرفت خواص و طبایع دوا از زبان اردو و تازی حاصل نمایند پس درین تذکره لغت هندی
دیده الفاظ پارسی و عربی را که تفسیر آن است ملاحظه نموده لفظ الطبا ابجدی در باب حرف مطالعه کرده اطلاع حاصل نمایند
بجای دوای هندی و بجای فارسی و عربی وغیره حرف ف نگاشتم تا جوینده را اشکالی نه افتد و دوای هندی را مطالعه
نموده دوای فارسی و عربی ایشان نام که در خانه ف مرقوم است در کتب لغت طب هر دو زبان کتاب تفحص نماید
و این رساله را میزان الادویه نام نهاده شد و مشتمل است بر یک مقدمه و دو مقاله و خاتمة الکتاب مقدمه
در بیان توضیح درجات و ابدال و مصلح ادویه مقاله اولی مشتمل است بر باب و رکوع جمیع ادویه بترتیب حروف
تهجی مقاله ثانیه در بیان اسامی امراض که در میان مردم غیر معروف اند خاتمة الکتاب در بیان اصطلاحات
اطبا و مقادیر سوا زین طبی مسئول و مامول از کرم کرام است که چون بر سهو اطلاع یابند خطا را بعطای
کرم مخفی ساخته اصلاح فرمایند الله حسبی و نعم الوکیل

		تذکره لغات هندیه بترتیب حروف تهجی					
ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
الف		ابرمرده	اسفنج	اقحوان	بابونه گاوچشم	اوجھڑی	کرش
انیت	آجر	آتش	آتش صمعی سنت	آذرگون	آذریو	اجواین	نانخواه
اجار	آچار	اطریه	آتش آرد	اقاقیا	افشرده عصاره	اردسر	الوخلسا
وت بھگت	آذریون	امربیل	افیمون	اقلیمیا	کف دریا نقره	ایلوا	جبر
لونجارا	اجاص	اجوده	افسنتین	اسپرک	اکلیل الملک	آنت	اسعا
آنوله	املج	افیون	تریاک	آلو بالو	قراصیا	امرود	ماتری

ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف
اوٹنگن	انجرہ	آب خاکستر	ماء الرماد	بریجا	بارزرد	بالچھر	سنبل الطیب
اونٹ بالی	شرابِ عسل	آب شہد	ماء العسل	پاول	بادام	پودینہ	فودنج
اسرم سار	بابونہ	اندراین	حنظل	بارتنگ	لسان الحمل	پان	تنبول
اسنر	بعل	اناردانہ	حب الرمان	بابی برنگ	برنگ کابلی	پکھان بید	خبطیانا
اٹا	آرد	انبلی	تمر ہندی	برف	ثلج	کھمنی	حردون
اربر	شاغل	ابرک	طلق	بکری	بز	بیت	خیزران
انڈہ	بیض	انگور	عنب	باگھ	شیر	پیپل	دار فلفل
آرنڈ	ابد بحروت جح	الائچی	قاقلہ	پیاز	بصل	بھیجا	دماغ
انگیرانجین	حصرم	اسپغول	بزر قطونا	بط	اردک	پنڈکی	درایج
انکرورک	رتیلا	انزرجو	لسان العصافیر	پتنگ	بقم	بہمنی	برزغب
آبگینہ	زجاج	آلو	لوم	بھیڑا	بلیلہ	پنا	زمرد
ادرک	زنجبیل	اسپند	حرمل	بلور	بلور	بھڑ	زنبور
انار	رمان	املتاس	خیار شنبر	بنفشہ	بنفشج	پادزہر	زہر مہرہ
انجن	ششبہ	آنب	انبج	بوزیدان	بوزیدان	بٹیر	بلوی
اولسا	صدوف	ب		بورہ ارمنی	بورہ ارمنی	پارہ	سیماب
انگبین	عسل	بکائن	آزاد درخت	بگلا	بوتیمار	بھنسک	گاوزبان
استخوان	عظم	پاٹ	ابریشم	بھمن	بہمن	بلی	گربہ
اگر	عود	بچ بک	اصل السوس	بچھناک	بیش	بھیڑیا	گرگ
الایچی	قاقلہ	بالونہ	اقحوان	بیل	بیل ثمر سعتر	بارہ سنگھا	گوزن
السی	کتان	بلرنگ	اقلیحہ	بیدمشک	خلاف	بھیڑ	گوسفند
اخروٹ	گردگان	پاسئے	پاجہ	پستہ	فستق	پیوسی	فرستبیر
آب شور	ماء الملح	ببول	ام غیلان	پنیر	جبن	پانی	آب

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
بلج	باسفوون	جاپھل	جوزبوا	چھل	غلیوانہ	دارم	انار
بول	مُر	چھتادر	بوزیدان	چراپیتہ	قصب الذریرہ	ر	
بتدر	میمون	جواکھار	نطرون	یون	قمل دقمقام	ریٹھا	بندق ہندی
ت		چونہ	آہک	جوز	اخروٹ	ریشم	ابریشم
تگر	اسارون	جوتری	بسباسہ	جلنار	گلنار	رسوت	حضض
تلی دلائی	انزروت	چولائی	بقلہ یمانیہ	چاندبیل	لبلاب	ریم آہن	خبث الحدید
ترنجبین	ترانگبین	جھینگا	ملح وصفر	جیب	زبان	رائی	خردل
تمباکو	تمباکو	جمڑا	جلد	جل	آب	ریچھ	خرس
تودری	تودری	چای	چای	چیونٹا	مورچہ	راسنا	راسن
تخم انگن	بزرالانجرہ	بیقندر	سلق	چرک	وسخ	رائنج	رائنج
تخم کسم کرڑ	حب القرع	چورما	خنگال	خ		رانگا	رانگ
تخم بکاین	حب البان	چوب چینی	چوب چینی	خربوزہ	بطیخ	رتیلا	انگورک
تیتر	دراج	بیربہوٹی	حب السمنہ	خبث الحدید	ریم آہن	ردبیان	ماہی دبیان
تزیک	سماق	جگنو	کرم شب تاب	خبث النحاس	تفل مس	رہتس	اردہ
تلسی	شاہسفرم	جرز	ہوبرہ	خرنوب	خرنوب	ریباس	ریواس
ث		جھوری	درمنہ	خرفہ	بقلۃ الحمقا	رال	زفت
ثعلب	خصیۃ الثعلب	جوار	ذرّہ	خرمو	خطمی	ریگ ماہی	سقنقور
ج		جونک	زلو	د		رینڈی	خروع
جھاؤ	اثل	چربی	سیمن	دھار	اسطوخودوس	ریوند چینی	ریوند چینی
جول	اشنان	جو	شعیر	دونا	افسنتین	ز	
چنبیلی	یاسمین	چندن	صندل	دھنیہ	کزبرہ کشنیز	زبرجد	زبرجد
جال کوٹہ	بیدانجیر خطائی	جوچی	پستان	دانکھ	عنب	زجاج	آبگینہ

ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف
زرگ	زرشک	سرگبن	زبل	سالیکا	کندر	صیدث	مرداید
زرد پھٹکری	قلقطار	سریشم	غری	سابیزک	نفاح	ط	
زیرہ	کمون	سنیدُر	سرنج	سون مکھی	مرقشیشا	طرخون	ترخوانی
زراوند	زراوند	سرو	سرو	صلارس	میعۂ سائلہ	طراتبث	طراتبث
زنگ آہن	زعفران الحدید	سفرجل	بہی	سینڈھ	نمک طبرزد	طوطی	توتی
زفت یابس	زفت یابس	سکنجبین	سرکہ انگبین	ش		طین شاموس	کوکب الارض
زنگار	زنجار	سنکھیا	سم الفار	شاہترہ	شاہترہ	طین ارمنی	گل ارمنی
زہرمہرہ	زہر مہرہ خطائی	سقمونیا	محمودہ	شادنج	شادنج	ع	
زیت	زیت	سنا	سنا	شاہدانہ	شاہدانج	عکرکرہا	عاقرقرحا
س		سندرس	سندروس	شب لو	خیری	عاج	دندان فیل
ساگون	ساج	سنبوسہ	سنبوسہ غذائی	شجرۂ مریم	شجرہ مریم	عرق	عرق
سرکہ	خل	سنجد	غبیرا	شترمرغ	نعام	عشبہ	عُشبہ
سنبل	پرسیاوشان	سونجان	سورنجان	شراب	خمر	عقیق	عقیق
سنبھالو	فنجنکشت	سوسن	سوسن	شفتالو	شفتالو	غ	
سہاگا	بورق	سویا	شبت	شقایق	لالہ	غافث	غافث
ستاور	بوزیدان	ستو	سویق	شقاقل	شقاقل	غاریقون	غاریقون
سرمہ	کحل	سیب	تفاح	شلجم	لفت	ف	
سونف	بادیان	سنگھی مچھلی	عقرب بحری	شوکران	شوکران	فرفیون	فرفیون
سپیدہ	اسفیداج	سپاری	فوفل	شیطرج	شیطرج	فراسیون	فراسیون
سنبھل کھار	زرنیخ سفید	ساہی	خارپشت	شیرخشت	شیرخشت	فرنجمشک	فرنجمشک
سانول	سداب	سرکہ مہندی	کاکنج	ص		فرنی	فرنی
سیسا	سرب	سمندر پھین	کف دریا	صابون	صابون	فطراسالیون	فطراسالیون

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
قفاح الکرم	قفاح الکرم شگوفۂ انگور	بور	خس	کلی	کنہ	کنیر	دفلی
بندق	فندق	کاغذ	قرطاس	کرڑ	قرطم	کھجور	خرما
فودنج	مایہ آبکامہ	کبر	کبرنیاتیہ	کریلا	قثاء الحمار	کینچوا	خراطین
فیروزہ	پیروزہ	کوابہ	کبابہ	کالی مرچ	فلفل	کٹکی	فرفیون اسود
ق		کندھک	کبریت	گھونگچی	عین الدیک	کلہاری	خانق الکلاب
قدید	گوشت قاق	کلیجی	کبد	گید	عقاب	گوکھرو	خارخسک
قردمانا	قردمانا نوعے بزرگزر	کباب	کوفتہ	کائی	طحلب	کدہ پرنہ	خندقوقی
قرمز	قرمز حیوانیست در غایت سرخی	کبوتر	حمام	کھی	روغن زرد	گورخر	حمار الوحش
قرنط	کنشک	کہربا	کہربا	کلونجی	شونیز	گدھا	حمار
قمری	قمری	گردگان	جوز	گیدڑ	شغال	کھتولہ	حب المحلب
قنطوریون	قنطوریون	کدو	قرع	کھمبی	سماروغ	کلتھی	ماش
قنب	کنب	کلمی	گلنار	کھیلا	سلیخہ	کالا داتہ	تخم نیلوفر
قند	قند	گلاب کا پھول	گل سرخ	کیچلی	سلخ الحیہ	کٹھل	چکی
قہوہ	بن	گل حکمت	طین الحکمت	کیکڑا	سرطان	گوگندم	گورگندم [illegible] شبیہ بمغز گندم
قیصوم	برنجاسف	گیہوں	گندم	گوبر	سرگین گاو	گولر	جمیز
قیر	قیر	گندنا	کراث	کٹھومر	دستنبویہ	گڑدا چھال	تیہولج
ک		کیلا	موز	کاپھل	دار شیشعان	گھاس	تبن
کپور	کافور	کستوری	مشک	کریالہ	خیار شنبر	گوؤ	بقر
کاشم	کاشم	کنول گٹا کی بیل	نیلوفر	کربردلا	جعل	کلغہ	بستان افروز
کیوڑا	کادی دکاذر	گنجالی	خرغدا	گل خیرہ	خطمی	کیکر	ام غیلان
کانجی	سرکہ ہندی	گوشت	لحم	گیورہ	خصیہ	کرنخوہ	خایۂ ابلیس
کاسنی	ہندبا	گردہ	کلیہ	کگرا	خروس	کیکا	ارالتو

ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف	ہ	ف
کچلہ	اذارانی	لونی	ترک	بجیٹھہ	قوۃ الصباغین	ینبو	لیمو
کسنیھہ	احریقی	م		منڈھی	کماذریوس	ناریل	نارجیل
گندھیل	اذخر	منہدا	سیہا	مرد	مرزنجوش	نارنج	نارنج
کنکول مرچ	ابہل	ملیٹھی	اصل السوس	مونگا	مرجان	ناگیسر	نارمشک
کرلھ	کمرک	مسور	عدس	موتی	لولو	نرگس	نرجس
کھرنی	کھرنی	مونگا	نسد	کستھی	مسکہ	نسرین	نسرین
کیتھا	کیت	پچھر	بق	بید الکری	مغاث	نشاستہ	نشا
ل		موت	بول	مصطگی	علک الروم	نفط	نفط
لودھ	ارمال	موتھڑ کی جڑ	بیخ نفاخ	موسیائی	موسیائی	نوشادر	نوشادر
لاہی	انبرودت	مولی	ترب	بارجیبہ	ہلیون	نیل	نیل
لسان الحمل	بارتنگ	ہنی	تراب	مانک	یاقوت	ناگردون	ہلیون
لومڑی	ثعلب	گرمچھ	نہنگ	مردار سنگ	مردار سنج	و	
لسن	توم	مچھلی	ماہی	موصلی	موصلی	وسمہ	کتم
لوبان	حسن لبہ	مینپھل	جوز القی	مہوہ	مہوہ	وچ	اگرتکی
لونیا	خرفہ	جنتھی	شلبیث	مدار ل	عشر	ہ	
لنبھا	خرگوش	سٹھا	دوغ	نیبت	نیسم	ہلدی	زردچوب
لسوڑا	سپستان	مکھی	مگس	نیلا تھوتھہ	توتیا	ہلہل	بنطافلن
لونگ	قرنفل	موتھہ	سعد	نسوت	تربد	ہنس پدی	اصابع عطر
لعل	لعل	مٹی	طین	نربسی	جدوار	ہرتال	زرنیخ
لفاح	سابزرک	مہوکا	عقیق	نیولا	راسو	ہاتھی	فیل
لاکھ	لک	مکڑی	عنکبوت	نرکچور	زرنباد	ہست کند	فیل گوش
لوبیا	فرلفیا	مکو	عنب الثعلب	نرکل	قصب	ہمہم	پرسیہ

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
هلهله	مرغ سلیمان	هندوانه	لطیخ هندی	یلم	عری الکهک	برنج الصنم	بیخ لفاح بری
هلیله زرد	هلیله کابلی	هیتالک	ملتیت	یاقوت	یاقوت	یبروح	عشبة الغار
هلیله زنگی	هلیله سیاه	ی		یسم	یشب	یغمه	ینمه

مقدمه بدانکه بهر ادویه را اعتبار درجه است درجهٔ اولی و آنعبارت ازانست که تناول آن اثر آن زرد حرارت برودت محسوس نگردد مگر وقتیکه بکرر و کثرت استعمال آن کنند درجهٔ دوم آنرا گویند که تناول نمودن آن بطبیعت اثر آن ظاهر گردد لیکن نه بحدیکه مضر بدن باشد درجهٔ سوم و آن عبارت ازانست که تناول آن ضرر عارض شود و بسوزش مرض گردد درجهٔ چهارم آنرا گویند که تناول آن منوی بهلاکت باشد و مفسد بدن انسان گردد چنانچه کاذب افیون و انواع سموم بدل الادویه است که هرگاه در نسخه دوا باشد که در ملک بهم نرسد پس دوای دیگر که در خاصیت قایم مقام او است اندازد این دوا بدل آن دوا تا یافت است و قول کلی در بدل انست که اگر دوای دیافته باشد مصلح دارو که ضرر دیگر باز دارد و مختار عبارت از اجناس ادویه است که بهم و بطور مستعمل اطبا است شربت مقدار خوردن دوا است و استعمال آن

مقاله اولی مشتمل بر بیست و نه باب در توضیح ادویه بترتیب حروف تهجی

باب الالف

آباد - بپارسی سرب و هندوی سیسه سرد و خشک در درجهٔ دوم

ابکامه هندی و کاکچی خوانند سرد در درجهٔ اول خشک در دوم

ابهل بپارسی ابهل و کوهی هندش هوبیر گویند گرم است در درجهٔ اولی و خشک در درجهٔ دوم -

ابریشم هندی ریشم معتدل است در گرمی و سردی مفرح و تقوی قلب و دماغ است و محرق و غیر محرق وی را استعمال کنند طریق سوختن وی آنست که ابریشم را بشویند و شانه کنند و در یک دیگ آهنی نهند و طبقی بر سر آن کنند که سوراخ داشته باشد لیکن باید که مسدود گردد و آن استعمال وی آنست که مقرض کنند و صفت مقرض نمودن آنکه ابریشم را مقراض کنند با یکبار و بعد ازان بهاون صلابه گرده بکوبند و سحق کنند طریق دیگر استعمال ابریشم آنست که در دیگ باتش نرم بجوشانند و بعد ازان صاف کنند و با ادویه با سایر مند

ابیض - اکسیریان کنایه از نقره کنند

اترج - بپارسی ترنج و هندوی بجوره گویند گرم خشک است در دوم گوشت او معرست در درجهٔ اول

اثمد بپارسی سرمه گویند سرد است در اول و خشک است در دوم

اجاص بپارسی آلوی سیاه خوانند در اول سرد و در دوم تر است و مسهل صفرا رقیق و مسکن حرارت و تشنگی و صفرا و تشنگی و تب

اترج کوهی - اصل بل ست

اخثاء البقر - سرگین گاو و هندی گوبر خوانند -

اذخر اهل فارس کاه مکه و گربه دشتی و اهل هند گندل

دگند حوج را گویند هندی گینید داکثر اطبا ارعجم گو رگیاه خوانند گرم
خشک ست در دوم محلل و منضج و مدر بول و حیض و فضلات
و مقطع اخلاط و بدل آن قصب الذریره است
اذان الفار بهندی موسا کنی گویند و آن غیر مرزنگوش ست
و اقسام میباشد نباتیش سرد و تر ست در درجه سوم و در
دوم خشک گو حبت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع
اراک اہل ہند پیلو گویند ثمرش در اول گرم و در آخر
دوم خشک ست و بعضے معتدل نوشته اند۔
آزاد درخت بهندی بکائن و بعضے گویند درخت نیم ست
گلش در سوم گرم ست و در آخر اول خشک ست و منضج
سعده و ساده برگ آن کشنده قمل و حبت دراز کردن موی سر
آس بفارسی مورد نامند سرد ست در درجه اول خشک
ست در دوم و بدل آن در قوت بقدر نصف کام
مصبع مهر درین و موی سر نیکوانی و مصلحش بنفشه و دهن نیلوفر
آب برگ تازه آن یا مطبوخ او و یا بیس آن در دهن زیتین اخل کنند
اسفر ریحیت بهندی بهانگ خوانند سرد و خشک ست در درجه سوم
اسفانانج بهندی پالک خوانند و بعضی گویند چولائیست
سرد و تر ست در آخر اول۔
اسارون بعض ار انادرین و سنبل دشتی خوانند
هندش تگر گویند بحیت چند قسم میباشد بهمه انهار آخر دوم
گرم و خشک و در خواص او آورده اند که چون بگویند و باشد
تازه بسر شند و ضماد کنند میان هر در گرما و اثر تبر اندازند و هر دو
تمام آدرد و ستر ست بدل آن بکبرین و نیم وزن آن ومع و دانگی وزن آن حکیم جالینس

جاینوس گوید زنجبیل ست۔
اسطوخدوس۔ موقف الارواح دا و اول با شمر زید
اہل ہند و ہا ر نامند و آن شاہ سفرم ترد ست و در اول دوم
گرم و خشک ست و در سیوم و قابض ست بدل او اشنه
اسقیل بصل الفار ست یعنی پیاز دشتی که ہندی کندری
گویند منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب
طلا کنند بغایت نافع بود مجرب ست و مقوی شهوتین خصوصا
بخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت ہوا و وبائی طبیعت
او گرم ست و در آخر سوم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم گرم ست
اسقندریون بفارسی سیر دشتی خوانند و بهندی
لسن جنگلے گرم و خشک ست در چهارم درجه۔
اسقولوقندریون بیخ کبر رومی ست گویند را یعنی
جبت و چون اسقولوقندریون بیخ کبر ست شاید که
خاصیت او خاصیت کبر باشد و آن بحرف کاف گفته خواهم
شد انشاء الله تعالی بدل آن پوست بیخ کبر و تمیوزن تخم کرفس
اسود سالنج۔ بپارسی سیه مار و بهندی کالا ناگ خوانند
اسفنج بپارسی ابر مرده گویند و طبیعتش گرم ست در درجه
اول و خشک ست در درجه دوم و مجفف و مجلل و باقوه
جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه تازه بگزارند التیام دهد و حمول قطعه از ان
باعث نشف رطوبت ترح
اسفند الساحر دل خ عفند ست یعنی رائی و گویند سپند
یعنی اسپند گرم و خشک ست در درجه سوم
اسفیداج جوہر سفیده رصاحی و از زری یا سرز بود

[illegible] و خشک ست در درجہ دوم و در سوم خشک و
غسل کردن آن آشتر غلست نا لطیف و نافع شود و جہت
سوختگی آتش مجرب و باہر کہ در روغن گل ہمیت در دو
اسرنج بپارسی شنگرف و بہندی انگر خوانند در دوم
گرم و در سوم خشک و قاطع نزف الدم

اسد الارض اہل کیمیا گوگرد را گویند

اشق صمغ ست در دوم گرم و در آخر اول خشک و
محلل و ملطف و باہر کہ جہت ریاح آتشین و اورام بلغمی مجرب
اشتر غاز بہندی کچھو نامند مستعمل از ان نبات بیخ او ست
گرم و خشک ست در درجہ سوم بہترین او سبز پر ورده مفتح
سدہ و مدر بول و با قوت تریاقیہ و مسخن معدہ و مشہی و ممد
و کمثقال از جرم انجدان تپ ربع کہ از مادہ بلغمی باشد نافع
و ضماد آن باہر کہ جہت اورام باردہ و مصلح آن تمر ہندی و بدل آن
پوست انجدان۔

اسفنہ بفارسی ابلوسنگ بہندی چھر یلہ نامند بطعم تلخ تیز است آور دو ذوق
سیل و زہرہ و بلیغم و کرم شکم و جربت و نفخ شکم و حدیدہ گرم در اول گرم و خشک در
باقوت قابضہ و محلل و ملینہ و مفتح سدہ رحم و مدر حیض و منوم
خصوصاً با شراب و مقوی باہ و مفرح و مقوی معدہ و دل و جگر و جہت
دفع غثیان و خفقان و حفظ روح حیوانی و ازالہ اعیاء و سنگ و کتان سعد
و اکتحال آن جہت تقویت بصارت چشم نافع و قدر شربت تا سہ درم
و بدل آن قرومانا و بخور آن جہت اختناق رحم مجرب
تخیص صاحب اختیارات بدیعی نوشتہ کہ درخت کرم انہ است بانوعی
از باذرلبوں طبیع سفید آن در دوم گرم و خشک در آشنا اسید [illegible]

آنجمت دافع جنون و صرع و توحش و نافع تمدد و شربت
از ان تا یک درم مضلح آن سکر
اشتر غاز اوانٹ کٹارہ۔
اصف اہل فارس کبر گویند نباتیست کہ ثمرش را
خیار کبر نامند بیخ و پوست آن قوی تر از سائر اجزا در سوم
گرم و خشک و مفتح سدہ جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجہ
و مقوی احشاء و بہترین ادویہ سپرز خصوصاً پوست بیخ او
بسرکہ و عسل محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرۃ السوداء
جہت فالج و امراض باردہ دماغی و مفاصل نافع و بادہ و
خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینہ و مخرج آن
و غرغرہ طبیخ او دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازہ او در رفع
تشنج عضل و عصب و خشک او دافع قروح خبیثہ و با او دیہ
مناسبہ محلل اورام صلبہ و خنازیر و با سرکہ رافع بہق و قوبا
و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و بخور او دافع لوا سیر و
طبیخ او با سرکہ و خائیدن آنجمت درد دندان نافع و چون
بیخ کبر را نرم کوفتہ باشند آن روغن کنجد بوزن او آب
بجوشانند تا آب تمام و کمال و روغن صفیف بسوزد بس
آنرا بر سر ضماد و طلی کنند مو را سیاہ کنند و ہرگز سفید نشود و تخم او
در سوم گرم و خشک و خیار کبر گرم و تر و خائیدن خار رسیدہ
نضج کہ دانہ ان سفید است و ملین طبع و ترشی گل خیار کبر محرک اشتہا و
جالی بلغم و مفتح سدہ جگر و سپرز و مصدع محرورین خیار غیر رسیدہ او مسکر
منفعتہ و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در فعال ضعیف تر از گل او
و محلل خنازیر و اصبر چشم است و عصارہ آن کشندہ اقسام کرم شکم و ضماد
او با رفت نافع وجع شقیقہ و مفرح قروح خبیثہ و محلل خنازیر و سایر اورام بلغمی ست

افعال ساق و تیراز برگ و غرغره بمه آنچه اوراست مقوی دماغ و مفتح
سدد و ثمر او قبل از شگفتن که گل گیر نام دارد گرم در دوم و خشک در
ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ دارن ضعیف تر
و در زور او رافع نزول آب چشم و قدر شربت از آب او تا هشت
درم که با عسل سرکه و شکر بنوشند و بیخ او تا سه درم و مطبوخ او
تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلح آن انیسون و مضر معده
محرورین و مصلح آن سکنجبین ـ

اصبع الکبریان کنایه از نقره می کنند در اول سرد و خشک
در دوم و مفرح و تقویت قریب بیاقوت و مضر اسعاد و مصلح آن کثیرا

اصابع اللصوص بهندی داپراجولا انگلی خوانند و بعضی
گویند تخم انگلی ست ـ

اصل بیخ از هر چیزے باشد چنانچه بیخ مهک که بهندی
ملیٹهی گویند خاصیت آن معتدل ست ـ

اصل السوس الابیض بیخ سوسن سپید را گویند

اصل السوس آسمانجونی بیخ سوسن آسمانگونی ست

اصل الکبر بپارسی بیخ کبر خوانند و بدل آن در ادویه
رطبیت با سکنجبین ست ـ

اظفار الطیب بفارسی ناخن بویا و ناخن خوش و ناخن گویند
و بهندی نکهه نامند گرم و خشک ست در دوم مفتح فضلات
و ملطف اخلاط غلیظه و دافع اختناق رحم و مفرح خفقان سودی
و دره باد دیگر در رحم و اخراج خون حیض و در جمیع امراض رحم
بخور آن بجهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس
حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مصلحش گل ارمنی

و قدر شربت از یک درم تا سه درم و بدلش نصف آن زرنباد ـ

اعیار ـ اکریان کنایه از سیماب کنند که بهندی پاره خوانند
از جمله فلزات معدنی ست در دوم سرد و در دوم تر و جهت حفظ صحت
و تقویت دماغ و قوت معده و سعید قدر شربت تا دو
در هم مرکب مخلوط است و ابا کم باعدد ازسمور
محرق خلط و محلل و قوتها و مقطع ست و با کیند و رفع در تلیج زنجبیل ست
افسنتین رومی یعنی مرده المبانی گویند
گرم ست در دوم و خشک ست در دوم و از اخراج صفرا از
آن جمله باشد و تقویت معده و سدد و با نیموزن آن بلیله

افسیون ـ اهل کیمیا مراد از گوگرد و دارند ـ

افیشون نوعیست شبیه بیاد او در طبیع آن گرم در دوم
و در اول خشک مصلح آن شراب بدل آن

افتیمون اکاس بیل و اسرل است مصلحش در سوم
در دوم خشک ست چون یکهفته هر روزه ده درم او را
با نصف رطل شیر تازه بخیسانند و با پانزده مثقال
سکنجبین بنوشند جهت خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب ست
چنانچه ذکر کرده است در کتاب جامع تحفه المومنین و حکیم
عبد اللیا معلوم شد که چون افتیمون را در شیر گاو وقت
شب تر نمایند و علی الصباح شیر را صاف کرده با سکنجبین
مالیخولیا را رفع کند و اولی آنست که شیر شتر باشد و افتیمون را
برائے خوردن شیر کفایت می کنند و بعض گرم المزاج
باشد نصف شیر گرمیه ببندد در بر استعمال
ایست اسهال آن در یک بروحه با شاد گویند

افیون بعربی لبن الخشخاش و بفارسی تریاک و بہندی
افیم و اهیم گویند شیر خشخاش سیاه در درجه چهارم سرد و خشک ست و از
خشخاش سفید در آخر سوم مخدر و منوم و مسکن درد ها و قاتل بعض
و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و
قرحه امعا و سهر و ضیق النفس و مدر و نزلات و صداع که از حرارت
باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و
ضماد آن جهت درد سر و تخفیف قروح و در رمد حار و با زرده
تخم مرغ پخته و زعفران بجهت حمره و با شیر دختران و زعفران
جهت نقرس حار و درد و فتیله آن با مرصاف و زعفران
بالتسویه جهت زحیر مجرب و قطور آن با روغن بادام و مغز زعفران
جهت درد گوش و با موم و روغن جهت حرب عکنه نافع و در
معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت
باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و فلفل و زرنبه
و دارچینی و قدر شربتش از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از
از یکدانگ ممنوع و دو درهم آن کشنده و بدلش سه مثل آن
بزر البنج و یکوزن آن بنج لفاخ در احتباس طباشیر و کافور و کهربا
اقاقیا عصارهٔ قرظ و آن تخم درخت خار دار ست
ادیم را بدو دباغت کنند گویند ببول کیکر جالینوس گوید
ضماد ست سرد در درجه دوم و خشک در درجه سوم و
و مغسول آن در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و
نفث الدم مجفف و رادع و غیر مغسول آن بالذع حابس نزلات
و اسهال اکلا و ضماداً و بدل آن صندل بعدس مقشر و حضض ست
اقلیمیا کف و درد طلا و نقره بدلش مثل آنست که بعد از گداختن

بهمسد گویند کافی و مرقیشیثا هم باشد خاصیتش آنکه قوت باصره
زیاده کند و با زعفران و افیون رافع نقرس و خوردن طلای آن
آن یک قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل آن
محرق مغسول ست و بدل آن مردار سنگ محرق مغسول
اقماع الرمان الہندی نار مشک ہندش ناگیسر خوانند و
درجه اول و دوم گرم و خشک برای تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و
مورث زردی رخسار مصلحش روغن بادام و بدلش بوزن آن و نیم پوست
اقحوان بفارسی بابونه گاو چشم نامند آن گلی ست
بردلش سفید و اندرونش زرد و ہندی سم ہٹی خوانند و گویند
شگوفه ایست که ہندش سری خوانند طبیعت اقحوان گرم ست
در سوم و خشک است در دوم سخن ست و محلل و مفتح سدهٔ جگر و
فرزجه او مدر حیض و مسقط جنین و با موم روغن جهت
ورم صلب مصلح آن سکنجبین و بدل آن بابونج۔
اکلیل الملک بپارسی شاه پسته و بقول ابو معاذ شاه
افسر و ہندی اسیرک گویند زرد میباشد ابریشم را بدو رنگ
می کنند گرم و خشک ست در درجه اول بدل آن فراسیون
یا بوزن آن لبان و کرنا بوزن و نیم آن و حقیقا انجیره
و بعضے گویند بدل آن کهربا با بونه است۔
آملج۔ ہندی انوله گویند سرد ست در درجه دوم و خشک ست
در درجه دوم چون ترا نیکوفته کنند و در آب شیرین
بجوشانند یکدو ساعت و بعد از آن صافی کنند و سه قطره جهت علت چشم در
چکانند سفیدی را که در چشم بود نافع آید و این مجرب ست
آجره خشت ہندی اینٹ ست در درجه دوم گرم در چهارم خشک

دهانی و قطع و درد آن جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس
برد و آب گرم جهت زحیر رطوبی مجرب تغیه زخم بتش از یکمثقال
تا دو و مضر معده مصلح آن مربه و مغیر گرده و مصلح آن کتیرا

انیسون از انواع رازیانج ست و بخا لغت همین ست که انیسون
در روم رومیه و انواع از رازیانج که جز او ست ربلاد دیگر خیر و اکثر اطبا
انیسون را تفسیر ببادیان یعنی سهولت مطلق کرده اند گرم
ست در دوم و خشک ست در آخر دوم مدر بول و حیض و
باه را زیاده کند و طبیخ او با شکر جهت دفع زردی و خساره
زنان زائیده نافع و مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع
محرور و مصلحش سکنجبین بدل آن تخم شبت و بدل آن رازیانه در
تقویت باه مثل آن رازیانه -

انجیر میوه ایست معروف در اول گرم و در دوم تر بسیار کثیر الغذا
در رافع سدد و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و مضر جگر ضعیف
مصلح آن گردگان بدل آن در اداویه شش مغز چلغوزه
انجیر دشتی نوعی از دست که بهندش کهوبر گویند
انزروت گنیده صمغ درختیست بهر خار عربش بیشکیه نامند و
بسندی خنجر گویند گرم ست در درجه اول و خشک ست در دوم
مسهل ست بلغم را بدل آن نیم وزن آن صبر ست -
انجره بهندی انگن گویند گرم و خشک ست در اول سوم مفتح
رحم و سدد جگر و مضر مقعده مصلح آن عناب بدل آن تخم قرد مانا
انیس النفس نباتیست ربیعی شبیه بحجر و برگش ن شبیه
دیگلش مثل ترهٔ تیزک زرد و برگهای سفید با نقطه
ابل ابو دارد با خرکیا مقام بسیل کند و مثل شاهدانه بادام
تر مغز مر سعفر بول و بنیاد کند مضر اطراف را قسم نقسان رست دفعی

چون جیون شیرد از او بخجو و شیرش زیاده شود و خوردن بن شیر
مشاط و منز میگیرد و در دوم گرم و در سیوم معتدل و دو غن نا
مناسب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و
عرق باشد و قوت باه را زیاده کند و حواس را بیفزاید و وجع اود را زایل
همیوم و تفریح مثل شراب ست بدون خمار و اندکی از گلشن بر سیدو
همین اثر بخشد و خلل بعقل بمیرساند و مقوی حافظه و بطور عصاره
او جهت قلع بیاض چشم و مقید و چهار درهم از تخم او با شیر گو
سپیج باه شخص صدساله است مجرب دانسته اند و مفتح شد
درنگ را سرخ کند و بدن را فربه سازد و مصور بیرقان را زنگ دانه و
مضر گرده مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا
نیم درهم و از عصاره و طبیخش تا بیده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ
با دارصینی و زعفران چون کوبیده او را با شکر شربت بسازند و ساییده با لیمو
و سوداوی را نافع ست همچنین ذکر کرده اند در تحفة المؤمنین

انجدان معرب انگدان تخم درخت انگوزه که بهندش هینگ
خوانند سفیدش بهتر از سیاه در درجه دوم گرم و خشک و
سیاه او در سوم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و محرک باه
و هرگاه او جهت اکلة نافع و مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر
امعا مصلح آن صمغ عربی و گویند بدل آن تخم گزر ست یا مجروش
گو بیخ آن نیست -

انجبار رود نیاتیست اول او با سفید رود بعد سرخ گردد
گرم است در اول و خشک است در دوم -
انفحه بفارسی پنیر مایه و بهندی جاگ لپته و گویند از هر حیوان
درگفته اکثر آن حیوان مذکور است مجموع آن تا درجه سوم گرم و

و قوت و محلل و ملطف و یاقوت. تریاقیه و منضج کننده و محلل ذات الجنب

و ذات الریه کل منضجها شان خون و شیر که در احشا منجمد شده باشد

و دافع رعاف و حابس اسهال مزمن و سیج و نزف الدم و

سیلان رحم و دافع اختناق رحم و درد شکم و امعاد با مر

محلل خون منجمد و در معده معرب پنیر مایه خرگوش و بزکوهی و آهو

و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی ملغانیت مبهی -

انفحة الارنب - پنیر مایه خرگوش -

امیر باریس اهل فارس زرشک خوانند و آن دانه ایست

چون انگور سیاه و نام کوچک اندام مزه اش ترش اکثر در طعام

بجهت ترشی آن را استعمال کنند سرد و خشک است در درجه دوم بعضی

ایرسا بیخ سوسن آسمان گونی ست گرم و خشک ست

در درجه دوم که از جمله منومات ست و مجرب ست و اگر بیخ وی

قدری بر دندان درد رسیده نهند درد را ساکن کند و

بر اثر البته باید که اثر آن بر دندان دیگر نرسد -

باب الباء

بالبونج از نباری بالبونه و بهندی ابرم سار گویند در

دوم گرم و در آخر اول خشک که برای تقویت دماغ و

زایل کردن صداع سرد بدل آن بزنجاسف است

بادنجان - هندی بینگن گویند گرم و خشک ست

در دوم مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و بول را

تباه کند و شیخ الرئیس در قانون گوید کهنه وی بد بود و تازه سالم

تر بود و جذام و صداع و بیخوابی و درد اولی آن بود که در آب نمک

بجوشانند و مسلوق کنند و با روغن کنجد یا بادام و سرکه و کرد یا بزریان

کنند بجهت باه ص چشم و جلا یا سره و دو سه نافع ست -

بازرد و بهندی برنجاسف دگنده بیروزه گویند صمغیست در اول

سوم گرم و در دوم خشک و قوتش زاده سال باقی ماند ضماد آن

جهت دمل و خنازیر و کزاز نافع و بخورش جهت صرع و اخراج جنین

و مشیمه مفید و مفتح دماغ و سعوطش کافور مبدل آن یک وزن

آن سکبینج و دو ربع آن جاوشیر و قطور آن با روغن سوسن

جهت درد گوش و درد سر بلغمی بسیار مجرب -

باذاورد اهل عرب که البیضا گویند و بهندی جو انسا

نامند و شکاعی جنسی از آنست در اول گرم و خشک و گویند در دوم

سرد و بالجمله حرارت اوست و مجففه و تخمش خونریز و باقوت و مبرده و

محلل و تخمش گرم تر و لطیف و آب آن جهت دفع تشنگی و التهاب

نافع و مضر تخمش مصلح آن انیسون و بدلش شاهتره -

بادرنجبویه معرب بادرنگبویه یا بالنگو نیز گویند و بهندی

رام تلسی نامند دو نوع ست در دوم گرم و در اول خشک مقوی دل و حواس معده

و جگر و مفرح و منضج و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا

و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و خواتیم و تحلیل مواد

و امراض بلغمی و کابوس و متعفن و امراض رگین و گرده و دفع

سطلقا و جهت سمومه و دفع سودا و در رشد دماغ نافع و برگ مسحوق آن با

نمک و تخم آن با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و شیرا بمعده نافع

آنجمت بو شراب خوب و حال انبوه ترشه و طبیخش جهت شفا

دندان و حلویس را آن جهت احتباس حیض و خماوتش جهت

درد مفاصل و طلاء آب آن جهت جرب سودا و دعله

و ناف ربی و آکله و دفع لرزه و قشعریره و با تنک

جهت خنازیر و سده و رم آن با نیم درم نطرون جهت قرحهٔ امعا و با یک مثقال نطرون جهت رفع صند و قطر و سمار و غ لعوق آن با عسل جهت عسر النفس انتقالی نافع و مضر و رک مصلح آن صمغ عربی و کنند و بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج قدر شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه تا بست درهم تخمش در افعال ضعیف تر از برگش و یکمثقال آن جهت دفع لرزه و تسویه و مغص نافع و قدر شربتش تا دو مثقال

بادیان - پارسی ست و عربی رازیانج و هندی سونف گویند گرم ست در سوم و خشک ست در دوم و بعضی تخمش گرم تر از برگ آن و بیخش از سائر اجزا و مجموع آن مولد شیر و مدر بول و حیض و با سکنجبین جهت تپهای کهنه نافع و مضر محرورین مصلح آن صندل -

برنجاسف بفارسی بوی مادران گویند در اول دوم گرم و خشک ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مضر گرده و سپرز مصلحش انیسون بدل آن در درد سپرز بابونج ست و بعضی گویند بدل آن افسنتین ست

برطانیقی بفارسی بستان افروز و تاج خروس گویند در دوم سرد و خشک قابض و رادع مصلح آن سکنجبین و بدلش تخم بارز پر سیاوشان هندش لال ج هنس راج خوانند اکثر در کنار چاه و چشمها و دیوارها روید برگش سبز مائل بسرخی و هند و گرچاه در کوه نیز گویند و درین دیار معروف بسنبل ست اکثر در چاه میروید هر برگ در شاخ داشته باشد معتدل

بگرمی و خشکی ملطف و محلل و جهت اندمال قروح انگشتان مفید و مضر سپرز و مصلح آن مصطگی بدلش جهت امراض ششش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس

برنگ کابلی بای برنگ ست طبعت آن در آخر دوم گرم و خشک ست و مخرج گرم معده و امعا مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه مفاصل و مجفف رطوبات قروح مضر امعا مصلحش کتیرا

بزر البندیا - پارسی تخم کاسنی گویند طبعش معتدل ست در گرمی و سردی و خشک ست در اول -

بزر البنج اجوائن خراسانی را گویند اقسام می باشد و مستعمل در شربت سفید او ست سیاه خشک باشد در درجه چهارم و مبرد در آخر سوم در اول سوم مخدر و منوم و نافع سیلان رحم رطوبات و نزلات بدلش افیون مصلحش انیسون

بزر الکشوث یعنی تخم امربیل ست گویند معتدل ست در گرمی و سردی و خشک ست در اول -

بزر الحنس پارسی تخم کاهو گویند بدل آن دو م الاخوین ست

بزر الکرفس پارسی تخم کرفس را گویند و بدل آن تخم جرجیر

بزر الانجره پارسی تخم گزنه و هندی تخم انگن گویند تر و خشک ست در دوم و باه را زیاده کند چون با شیر تازه گاو بیاشامند تقویت تمام کند و مجرب است و چون سنبل با عسل بیامیزد در تقضیب طلا نمایند جهت ابطره و جرب گوسفند

بزر القنب پارسی شهدانه و تخم بنگ گویند گرم تر ست در اول

بزر البقل تخم بارتنگ گویند گرم و خشک ست در آخر سوم مضر محرورین کثار آن مورث نسیان لیتر غش در باح غلیظ

بزر قطونا بپارسی اسپغول گویند سرد و تر است در دوم گویند معتدل است در خشکی و تری رفع حرارت کند و تشنگی نشاند و بلعابش چون مضمضه کنند خشکی دهان و جوشش زبان را که از گرمی بود دفع کند و چون با آب کشنیز آمیخته زنیکه سوزاک داشته باشد بپارچه کهنه بردارد نفع دهد و مرد دیگر سوزاک دارد اگر آنرا خورد یا در لعابش نهد سودمند آید و مضرتی از و ورم تا ده درم ست و بدلش در تسکین حرارت و در نضج تخم کتان در سرفه و خشونت حلق سبداته۔

بزر بار لبباسه بود اهل هند جاوتری خوانند گرم و خشک است در درجه دوم محلل ریاح و صلابات باطن مصلحش گلاب بدلش جوزبوا

بسد بیخ مرجان هندی مونگی کی جر خوانند سرد است در یک درجه و خشک ست در درجه دوم بدل وی در حبس خون دم الاخوین ست و مصلح آن کتیرا۔

بستان افروز تاج خروس باشد در دوم سرد و خشک و قابض و رادع مصلح آن سکنجبین و بدلش بارتنگ۔

بسفانج منقرب لبسه بعربی کثیر الارجل و اضراس الکلب سندی کلی براج و کهنکالی خوانند با عسل و کسوس جهت رفع و ضیق النفس نافع مصلح آن بر دو سیاوشان و بدلش جهت مواد سودای نصف آن افتیمون۔

بصل ماربینی پیاز مار گویند بری آن قوی تر از بستانی و جمیع آن گرم و خشک است در درجه چهارم و گویند گرم و خشک است در درجه سیوم باه را زیاده کند و شهوت جماع انگیزد و مضر محرورین اکثار آن [illegible] قی نسیان و غثی و غش و التهاب آورد و دو حبوب آن [illegible] سیرن [illegible]

خون موثر و مصلح وی سرکه و یا شستن با آب نیم گرم یا کاسنی خوردن

بصل الزجس پیاز نرگس را گویند گرم و خشک ست در درجه دوم و اگر سه عدد آن در شیر بجوشانند و یک شبانروز گرده بر تغیب طلا نمایند شهوت را بیفزاید خصوصاً پخته آن با گوشت چرب و بول و حیض را براند و قطور آن جهت معده حکه و جرب چشم و ابتداے نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ۔

بطیخ بپارسی خربزه بهترش رسیده و شیرین و بزرگ و باشد سرد و تر ست تا شیرین او سرد و آنچه شیرین ست گرم ست و ادرار بول کند و سنگ گرده را بریزاند و بدن را فربه کند و رنگ روی را نیکو گرداند و سریع التعفن ست و موافق مزاج صفراوی و سوداوی ست اگر پوست او در گوشت گاو اندازند زود پخته شود و لذیذ گردد و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن دو درم پوست خشک آن جهت اخراج حصاة نافع

بطیخ هندی بپارسی هندوانه گویند و ترکی تربوزه و هندی هندوانه خوانند طبعش سرد و تر ست در درجه دوم مرضهای گرم را سودمند آید و بول را براند و تشنگی را بنشاند و سوزاک را نفع کامل رساند و مولد بلغم است و مصلحش سکنجبین و نیز مصلح او قند و دار فلفل باده خورند۔

بقلة الحمقاء بپارسی خرفه و هندی لونیا ساگ گویند سرد ست در درجه سیوم و تر در دوم قاطع نزف الدم و نفث الدم و حرقه [illegible] مضر [illegible] مصلحش قند بدلش بزر قطونا

بقلهٔ یمانیه - بهندی چولائی گویند سرد و ترست در درجهٔ دوم ملین طبع مرطب بدن و قلیل الغذا صفرا گرده و مصلح آن شکر۔

بقلهٔ ترجیه - بادرنجبویهٔ مذکور۔

بلسان - درختیست مشهور معروف بلبوط الملک [illegible]

بلیلج - معرب بلیله و بهندی بهیڑا سرد و خشکست در درجهٔ اول در درجه دوم ملطف و قابض و مقوی و معده مسهل مصلح آن عسل و شکر بدلش آمله مقشر بقدر ثلث آن۔

بلادر - بهندی بهلانوان گویند گرم و خشک ست در درجهٔ چهارم دهنی مهیج باه و بخوردنش بواسیر را زایل کند مصلحش روغن زرد گاو۔

بلبل عندلیب بفارسی هزار داستان نامند گرمست در درجهٔ سوم و خشکست در دوم و بغایت محرک باه و گوشتش جهت اسقاط جنین موثر۔

بندق - فندق بادام کشمیر بست مغزش گرم و خشک است در اول و مبدل وی جلغوزه و بهندی ریتها می خوانند گرم و خشک است در درجهٔ اول۔

بنفسج - بنفشه است خاصیت آن سرد و تر ست در درجهٔ اول و بدل وی در نفع خبازی ست یا نیلوفر یا گاوزبان و گویند بدل وی برسیاوشان و جهت اسهال صفراوی بنزاع تجربه۔

بنک - لفظ هندیست و اکثر یاران قلعی را گویند۔

بورق - بوره یعنی سهاگا و گویند جو اکهار گرم و خشکست در درجهٔ دوم۔

بورهٔ زرگرے - همین سهاگاست۔

بورق ارمنی - یعنی شوره و بهندش کهاری نمک گویند۔

بورق ریدان بحیست سفید با خطوط کثیر گویند گرمست در سه درجه و خشکست در یکدرجه با فروبا نا جهت اسیر

بیش و در هندی دوا سمیست که از ارمن آرند سرد و خشک است در درجهٔ اول و بدل وی حضض بود۔

بهمن دو نوع ست سفید و سرخ و در اکثر کتب این فن مینویسند که بهمن سفید اسگند است اما تحقیق آنکه اسگند نیج کاکنج ست و در حرف کاف مذکور خواهد شد و بدل آن بوزن آن کودر یمونی آن آن لسان العصافیر بود و بدل آن مانند بهمن ست و ممکن ست که چچیتا و بدل آن بود

بهمن سرخ - خاصیت هر دو نوع گرم ست در دو درجه و خشک ست در یک درجه۔

بهرامج بپارسی مشکبید را گویند بید مشک نوعی از بید که از گل آن عرق کشند یا لینوس سرد و تر در اول و جمعی دیگر در اول گرم و مائل بخشکی گفته اند محلل و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ۔

بیض - بیضه را گویند طبعش بنا برجه انست که از و شود زرده آن گرم و سفیدهٔ آن سرد و ترست و با هم معتدل بود و سرد و تر بود غلیظ و نیم برشت زود تر هضم شود و صفت آن انست که با پوست آنداز کنند و صد بار بشمرند بعد از آن بردارند و دلی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی با آب خلط کنند و بعد از آن زنجبیل هر با خورند۔

باب التاء

تامول بهندی تنبول گویند و پان نیز خوانند سرد و در درجهٔ اول و خشکست در درجه دوم و گویند گرم و خشکست در دوم مفرح و نعم ابدا و چون بخورند بعد از آن آب بیاشامند نفس را

خوش کنند و جگر ضعیف را قوت بخشند و وحشت را زایل گرداند
تانبوره - بهندش و صوبا دخوانند بیاد آن تو سیر زرد و سفید
مستعمل تخم است در اول چهارم سرد و در دوم خشک و
خوردن او جهت دفع صداع مزمن مجرب ست و مورث
جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه و عسل ست
تربد هندی نسوت گویند گرم و خشک ست در دوم زنجبیل و
قامع بلغم غلیظ و لزج و منضج مواد مخفف اعضا و مصلح آن
خراشیدن پوست بالای آن -
ترمس بفارسی باقلای مصری شامی بهندی جهار و لمبچیره نیز
نامند جهت حتا و گرم ست در دیگر خشک است در درجه دوم بستانی
در آخر اول گرم ست و مدر بول و حیض جالی و منضج و محلل و
مسقط جنین و کشنده اقسام کرم معده -
تریج - اترج مسطور
ترنجبه - بادرنجبویه مذکور
ترنجبین معرب ترانگبین در درجه اول گرم و جالی تر از شکر
و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهت
تب و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و بابا ترنجبین جهت
اخراج اخلاط محترقه با روغن گاو و جهت عسر البول با شیر تازه
دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلح آن تمر هندی و
عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدل آن
شیرخشت و بید مشک و آب جو با شکر سرخ -
ترب - مولی را گویند گرم ست در درجه اول و خشک در درجه دوم و
بلغم را ... اند و شکم را نرم گرداند و مرقق ... بول را سودمند آید و باه را
برانگیزاند و بعضی حکما نقل کرده اند که آب شاخهای او که بدون

برگ گرفته باشند قدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب ست
و در ... آمیخته آرند که آب تو بگیرند با روغن گل و
جوشش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل
کند و مجرب ست و اگر با بیخ ... درون وی اندکی خالی کنند و
چهار درم شلغم در آن نهند و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش
نرم نهند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و اندکی ... کنند
و بخورند تا سه روز ... پای سنگ را بریزاند و بغایت مجرب ست
تفاح - سیب ست شیرین آن در اول گرم و در دوم تر
و ترش در اول و دوم سرد و خشک و میخوش در حرارت برودت معتدل
و اول خشک و مجموع مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و
عسر النفس نافع و شیرین مفرح و ملطف روح حیوانی و
اکثار آن مضر سینه و مصلحش گلقند و دارچینی ست -
تمر هندی بپارسی خرمای هندی و بهندش املی گویند
سرد ست در درجه سوم و بعضی گویند در درجه دوم مسکن غثیان
صفرا و ملین طبع و مسهل صفرا و مولد سودا مصلح آن کتیرا و خشخاش
تنکار - بهندی سهاگا گویند -
توتیا - بهندش نیلا تهوتها گویند سرد ست در درجه اولی و خشک ست
در درجه دوم مقوی چشم و حافظ صحت او و حمول او جهت سیلان رحم
نافع و مولد سده و مصلحش عسل و بدلش شادنج و اقلیمیا
توبال النحاس چیزیست که از مس و آهن لفته در حین
کوفتن آن میریزد و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق و
رقیق ست که قبرسی نامند گرم ست در درجه سوم و خشک ست در درجه
سوم جهت جرب و حکه و مسهل و محلل بلغم و منع زیاده شدن

قروح خبيثه و التيام قرحه چشم و خشونت اجفان مجرب

توبال الحديد برادهٔ آهن

توبال - مطلق ريزه از سيم و آهن و امثال آن و آنرا براده نيز نامند -

تورک - بقلة الحمقا مسطور -

تودري - معرب او تودرو يخ وانرا بزر البوه يعني تخم بوه نيز گويند گرم و خشک ست در درجه دوم و گويند گرم تر ست در درجهٔ اول و در بعضي كتب مذكورست كه تودري كنائي خرد را مي گويند و او دو نوع ست اول سرخ و دوم سفيد و كنائي بزرگ در خواص برابرست بكنائي خرد محرک باه و مشهي و مسمن و جهت برودت و احشاد سرخ كردن رخسار و صفا نمودن بشره و رفع مواد سوداوي و تصفيهٔ صوت و سعال سوداوي يبسي و مطبوخ او در شير جهت تسمين اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن سرخ ست -

تين - انجير تر را گويند

تين يابس - انجير خشک را گويند -

باب الثاء

ثجير - شيره و برگ انگور و شيرهٔ مويز

ثعلب - بپارسي روباه و بهندي لوكهري و لومري گويند پيه وي چون بالپست تخم مرغ سوخته بپا نيز ندر داء الثعلب نافع بود و مجرب اين حقير ست -

ثلج - برفست طبعش سرد و خشكست كه غرض مزاج اصل وي سردست

ثلج چيني - سنگ سفيد كه در سرمه ها بكار آيد -

ثمر - ميوه از هر چه باشد -

ثمرة الكبير - بپارسي كوزک گويند گرم ست در سوم و خشک ست در چهارم -

ثوم - بپارسي سير و بهندي لهسن گويند گرم ست در درجه اول و خشک ست در درجه چهارم محلل و مدر بول و حيض و عرق و منفتح و جاذب و جاذب و بدل آن اسفيل و تخمس نعاب سيسي مبرود المزاج -

ثوم الحيه - اسقورديون و بفارسي سير دشتي مرقوم

باب الجيم

جاورس - معرب گاورس بهندي باجره نامند در درجه اول سرد و در آخر دوم خشک و بسيار قابض و قليل الغذا و ادرار بول لطيف تر و سريع الهضم تر و مقوي بدن و بار وغن چربي غذائيت او بيشتر و خوردن مهراي او و جهت النواي حجاب و نزلات نافع و حابس اسهال مرار و كماد گرم كرده او محلل نفخ معده مسكن درد و بواسير مولد خون سوداوي و مورث سده و مصلح آن روغنها و شكرست -

جاوشير - معرب گاوشير صمغ درختيست كه ساق كوتاه دارد و برگش مثل برگ انجيري باشد گرم تر و كوچک تر و گل آن در رنگ زرد بود و تخم او نيز خوشبو بود چون ال از درخت بر آيد سپيد شود و بعد از خشكي زرد و مانند زعفران شود و هنگام گذاشتن بشير مانند و در وقت در آب حل شود و بدل آن زر قينا يا شير انجير يا اشق و حكيم پارسي گويد بدلش لبن التين بود - **جاوتري** - معرب گاوتري سكت گلبست زرد در درجه دوم گرم و خشک و گويند خشكي آن در سوم قابض و مفرح جهين بپارسي نيز جهين گويند گرم و خشک ست در درجه دوم

وقابض است و گویند طبیعت رطب آن سرد و تر ست۔
جدوار۔ بپارسی ماه پروین بہندی نربسی گویند تریاق جمیع سموم
قتاله است بخاصیت برابر تریاق فاروق ست اگر کسی را
طاعون یعنی علت وبا برآید این دارو را الیسیر که لب بند بر آن
موضع طلا کنند مریض خلاص یابد باذن الله تعالی و
صرع صبیان را الیسیر با در مقدار نیم دانگ یا دانگے
بخوردن وی دہند نافع بود و بارہا آزموده مجرب ست۔
جدی۔ بزغاله یعنی حیوان۔
جرجیر۔ بپارسی ترہ تیزک و بہندی ترمرا و تخم آنرا ہالون و چندسور
گویند گرم در سوم و گویند در دوم و خشک ست در اول و مدر شیر
و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مظلم بصر و مصلحش کاسنی۔
جری۔ سیلور ست و بہندی بام مچھلی نامند ماہی ست عظیم الجثه
سیاه رنگ بے فلس نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب
پیکان و مولد بلغم لزج و بطی الہضم و مضر گرده و مصلحش
صعتر و نعناع و الکامه و سکنجبین ست۔
جزر۔ بپارسی گزر و بہندی گاجر گویند گرم ست در درجه
آخر اول و تر ست در درجه دوم۔
جزمار۔ بپارسی گزمازج و بہندی مائین خوانند گرم است
در اول درجه و خشک ست در آخر آن و گویند سرد و خشک ست
در دوم و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست انار۔
چشمه و چشمک۔ چاکسو را خوانند گرم و خشک ست
در درجه دوم۔
جص۔ ہندوی گچ گویند۔

جعده۔ بزبان ہندی بھنگره گویند گرم و خشک ست در درجه دوم
جفت البلوط۔ پوستی را گویند که در میان چوب بلوط
و پوست او بود سرد ست در درجه اول و خشک در دوم بدل
آن نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ
جُلنار۔ معرب گلنار و آن گل انار بری ست که ثمر ندارد
سرد و خشک ست در درجه سوم و قابض ست و بعضی
از حکما گویند بدل آن پوست انار بوزن آن۔
جلبان۔ غله ایست مانند عدس گویند آن کسنه ست
ہندش کراو مٹر خوانند۔
جلکی۔ بہندی کنگھی نامند بالخاصیت مغز او مولد منی و
محرک باه است و دیر ہضم و مصلح آن خسته بادیان و قند ست
جلجلان حبشی۔ خشخاش سیاه است و گویند نوعی بری ست
جلجلان مصری۔ اہل فارس نیش را گویند۔
جلغوزه۔ حب صنوبر صغار ست انگوزه و جرت حا گفته شود
جمار۔ بپارسی مغز درخت خرما که پنیر خرما گویند۔
جنطیانا۔ بہندی کیھان بید نامند بیخیست که گرم است
در درجه اول و در درجه سوم خشک ست ایضا ملطف و منقی و
جالی و مفتح سده و محلل و مدر بول و تریاق سموم و مخرج جنین
طلا او با حنا رکفا ست قاطع خون حیض نیم بدل آن زراوند مدحرج
جندبیدستر۔ آنرا بہندی گندبیدستر خوانند خایه حیوان و گویند
خصیه سگ آبی بہترین آن سرخ بعده زرد و سیاه از
سموم قتاله است گرم و خشک ست در درجه سوم۔
جوز۔ بپارسی چار مغز و گردگان خوانند بہندی آخروٹ گویند

گرم است در درجهٔ سوم و خشک است در اول۔

جوز ہندی۔ نارجیل یعنی ناریل۔

جوز لوا۔ ہندی جایفل و جوز الماثل و جاپھل نیز گویند سرد و خشک است در چهارم و کمثقال از و کشنده و مصلحش بوزن آن حلتیت و بدلش دو وزن آن بسباسه۔

جوز القی۔ بہندی سینبھل گویند گرم و خشک است در دوم بدل آن بنیم وزن آن جوز السرو یا بار سرو گویند سرد و خشک است در درجه دوم و بدل وی نیم وزن آن ابهل و گویند نیم وزن آن پوست انار است و گویند بدل آن کزمازک۔

باب الحاء

حاشا۔ نوعی از پودنهٔ کوهی است در آخر دوم گرم و خشک است و بدل وی یکوزن و نیم حرف کوهی و گویند یکوزن و نیم افتیمون بود مسخن قوی و مدر بول و حیض و با آرد گندم و شراب جهت عرق النسا نافع و مضر ریه و مصلحش نعناع۔

حب النیل۔ بفارسی تخم نیل و ہندی کالا دانه در سوم گرم و خشک و مسهل اقسام گرم و باتریز مسهل بلغم غلیظ و مصلحش بلیله و بدلش بوزن او شحم حنظل۔

حاج۔ خاریست که ترنجبین از آن حاصل میشود۔

حب۔ دانه از هر یک که باشد۔

حب النیل۔ مرقوم است در حرف قاف گفته شود ان شاء الله تعالی۔

حب القطن۔ بپارسی پنبه دانه و هندوی بنوله گویند گرم و تر است در درجه اول۔

حب القلب۔ بفارسی باتش و بہندی کلتھی نامند در درجه دوم گرم و

خشک امثل برطوبت است سفت حصاة گرده و مدر بول مصلحش عسل۔

حب الرمان۔ بپارسی دانهٔ انار را گویند سرد و خشک است در اول درجه۔

حب الآس۔ بپارسی تخم مورد و تخم مرد را گویند و در درجه اول سرد و خشک است در دوم و بدل وی برگ توت سیاه است مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد۔

حب الصنوبر الکبار۔ چلغوزه و بدل وی حب المحلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید بود و ابن ماسویه گوید بدل آن تخم خربزه است و بعضی گویند چهار مغز ہندی بدل است و دیگر گویند قائم مقام چلغوزه بادام کوهی است که آنرا الشیرازی منجک گویند۔

حب الصنوبر الصغار۔ بپارسی کاج خوانند و بدل وی حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سفید و گویند بدل آن مغز کبار است۔

حب السفرجل۔ تخم بهدانه است گویند بدل وی بزر قطونا۔

حب البلسان۔ بپارسی باتش ہندی و بہندی کلتھی نامند گرم و خشک است در دوم بدل آن عود بلسان بود و گویند سلیخه و عشر او بسباسه۔

حب القرع۔ بپارسی تخم کدو گویند سرد و تر است در درجه دوم۔

حب الاسود۔ شونیز بہندی کلونجی گویند مخمست و لسان هفت دل با قیما ندر در اول سوم گرم و خشک و مدر حیض و بول و مورث خناق محرورین مصلح آن کرد و مفرگرده مصلحش کتیرا و بدل آن نیم وزن ان ضعف نمام تخم شبت۔

حب المحلب۔ میوه مریم بہندی گھنوله نامند دانه ایست با عطریت در درجه دوم گرم و خشک و مسهی و مدر بول و حیض و مضر دماغ و احشاء حاره مصلحش گلاب بدلش مغز بادام تلخ

حب الرشاد - تره تیزک را گویند تخم آنرا بالم و ہالون نامند
بری و بستانی میباشد در دوم گرم و خشک گشنده گرم معده و
مضر گرده و معده مصلحش شکر و خیار بدلش خردل -
حب السلاطین - جمالگوٹہ است طبعش در اول چہارم گرم
اسہال را بافراط تمام آورد و دفع فساد صفرا و بلغم نماید
بیخ او را بزبان ہندے والون گویند -
حب الظلم - بزر الحرشف تخم کوکر دست لمون بشکل مثلث
شکل و او را النقل السودان نامند گویند مبل آن شقاقل بود و
حب الغار - مانند فندق کوچک پوستش سیاه و رنگ او زرد
مائل او را دہمشت نیز نامند و گویند جوز ہندی است -
حب البان - گویند تخم سہجنہ است و آن است بعضی البتہ و آنرا
فستق العادیه نیز خوانند و گویند آن ثمر ظرفاست و گویند
البتہ غالیه و گویند تخم درخت بکائن ست و بعضی پودینه را
گویند و در حرف فا گفته شود انشاء الله تعالے -
حجر الاسفنج سنگیست که در اسفنج یافته میشود بہترین او
سفید صلب ست در اول گرم و در دوم خشک و مجفف
بے لذع قاطع نزف الدم -
حجر المسن - بفارسی فسان نامند سنگیست که آہن کارد
و شمشیر تیز کنند و اقسام میباشد بہترین او سرخ و سیاه براق است
و سبز بیباج قسم زرد بر سرخ او حار است در اول و باقی ہمه بر آنند
حجر المحک - بہندی کسوٹی نامند سنگیست سیاه در دوم
سرد و خشک جہت درد گرده و مسر تقیس شرباً و جہت رفع
بیاض چشم با شیر مرضعه بیسر اکتحالاً بغایت نافع -

حجر الیہود سنگیست مقدار خایه کبوتر خطوط دارد او را
حجر الزیتون نیز نامند در اول گرم و در دوم خشک
مدر بول و مضر معده و سپرز و مصلحش کرفس و عسل و
مضر جگر و مصلح آن صمغ بول است -
حجر القمر - بفارسی ورنخف و بہندی چندرکانت گویند سنگیست در
دوم سرد و در اول خشک جہت صرع اکلاً و سعوطاً مجرب و جہت جنون
و خفقان و نفث الدم و نزف الدم نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا
حرمل و حرمک تخم سپندان یعنی اسپند سوختنی ست و بعضی سپند
دشتی را گویند گرم ست در درجه دوم و خشک ست در سوم و لطیف است
اگر از و سفوف سازند و یکمثقال و نیم ہر شب تا دوازده شب
متواتر بخورند عرق النسا را نافع بود لیکن غثیان آورد
و مصلح آن رب نو که ترش بود که از ان بخورند -
حرف البیض - بہندی رائی نامند تخمیست در اول چہارم
گرم و خشک ہاضم و محلل رطوبات دماغ مضر محرورین بوثت
تشنگی و غثیان مصلحش کاسنی بدلش دو وزن او
حب الرشاد و حرمل حریر ابریشم سطور -
خسک خار - ہندش گوکھرو خوانند گرم و خشک است در یکم یرم
حصرم - بپارسی غوره یعنی انگور خام سرد ست در اول و دوم
و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد و تر و مطفی
حرارت خون و قاطع صفرا و مقطع بلغم و مورث
سعال مصلحش گلقند بدلش آب سیب ترش و سماق -
حضض - اہل ہند رسوت نامند عصاره ایست و علمی نیز
میباشد معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض

در رادع و محلل و بعد در تحلیل او کثر از ردع آشامیدن او جهت اورام باطن و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زهر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت گرده و التهاب و تشنگی و طلای محلول او در آب گرم جهت جمع بین الکتفین مجرب و در بن لعوق ریح دوا با او نیم رسد و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه و نطور او جهت جرب و گزش و ضماد او جهت استسقاء مقعد و احسن و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهت جرب جکه و سلاق و ضعف بصر و در معده و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلح انیسون و جماع و بدلش صندل سفید و فوفل -

حلتیت - انگزه و بهندی هینگ گویند در چهارم گرم و خشک است در دوم و بعضی گویند در اول و چهارم قسام آن قاتل جنین و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مضر دماغ و جگر مصلحش انار و انیسون و سفرجل و بدلش جاوشیر و سکبینج

حلبه - بپارسی شنبلیت و بهندی میتهی خوانند گرم است در درجه دوم و خشک است در درجه اول منضج و ملین و محلل و مبهی مدر حیض و مقوی ریه و معنی و مضر شش مصلحش سکنجبین و بدلش تخم کتان

حلزون - بپارسی سفید مهره و بهندی سنکه خوانند و در دوم سرد و خشک مالیدن رطوبت آن بر جبهه جهت منع ریختن موی و چشم و در مولای گوش جهت ورم و رفع رطوبت غائره و در گوش مفید است -

حلب - لبلاب است -

حلیب - رنگهان هندست خاصیت آن مرطوب و جاذب و باریس و در زخم جگر

حلاق الشعر - اهل فارس آهک نوره گویند و اهل هند چونه خوانند در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک خاصیت آن محرق و مقرح جلد -

حمام - بپارسی کبوتر و بهندی پریوه گویند طبعش گرم و خشک است در دوم و گرده را قوت دهد و منی را بیفزاید و در ذکر خاصیات لحم گفته شود انشاء الله تعالی و گفته اند در خانه که کبوتر باشند اهل آن خانه از فالج و سکته و جمود و مرض سینه ایمن باشند -

حمار - بپارسی خر را گویند گرم و خشک است در سوم در خواص آورده اند که اگر کسی را عقرب گزیده باشد و او گوید که مرا عقرب گزیده است فی الفور گوشت او را بخورانند فوراً به شود -

حب الفقد - اهل فارس تخم پنجنکشت را گویند -

حب الیهود - اهل فارس حب کاکنج را گویند -

حب البطم - بفارسی بن و بهندی تماس نامند -

حی العالم - محقق ست که نوعی از ریاحین است -

باب الخاء

خولنجان - بپارسی خسرودار گویند و بهندی کلنجن خوانند گرم و خشک است در آخر دوم چون بلد رم از وی تنجن کنند و با نمک و قیه شیر گوسفند نهار بیاشامند در قوت باه بغایت نافع ست و مجرب بتقریر است مصلحش کتیرا بدلش دار چینی و کبابه -

خالید و نیون - بپارسی اورانند و چوبک گویند و بهندش هلدی نامند و نوعی که خرد آنرا ماسیران گویند خاصیتش زرچوبه در سوم گرم و خشک است و دافع فساد بلغم و صفرا و مفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض رقیق و اماس اعضا نافع و مصلح تن بیرون و بدل آن میرا

خاروا اثر گونه - اہل ہند چرچرا خوانند سرگرش مانند سرد ست که ہندش سوکل خوانند -

خبث الحدید - بپارسی ریم آہن نامند در دوم گرم در سوم خشک بند حیض و حامله شدن را مفید مضر شش مصلحش کتیرا -

خربق ابیض بیخیست که پوست وے مستعمل است و به طعم از خربق سیاه تلخ‌تر بود بند حیض و قاتل جنین مصلحش نخودین ان در خمیر و با مصطگی و روغن بادام و بدلش جوز القی -

خربق اسود - بزبان ہندی کٹکی گویند بیخیست و تخم نبات آن مسہل و بلی مضرت مصلحش کتیرا و صعتر بدلش خربق سفید -

خرنوب شامی - بپارسی گواز دیشیرازی کونرک نامند و دانی بدل ری بار وے سرخ بود و گویند طرا ثیث ست بوزن آن -

خرنوب مصری قرط ست که آن در حرف قاف گفته شود -

خرنوب ہندی - خیار شنبر یعنی کرناله و املتاس ترو خشک ست در درجه دوم -

خراطین - بپارسی کرم گل خواره ہندش کینچوا خوانند گرم و تر ست در درجه اول و خشک ست در سوم -

خردل - بپارسی سپندان خشک وے ہندی رائی گویند گرم و خشک ست در سه درجه اگر کسی قے باید که ہندش داد نامند و اشته باشد و از بیخ جو زائل نشود بگیرند خردل کوفته و تنکه از حمام برون آمده باشند و خردل را سائیده در سرکه حل کرده بران بمالند زرد آب بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و صاحب اختیارات بدیعی گوید این مجرب من ست بقراط هم تجربه نموده

خرع - بپارسی بید انجیر و ہندی ارنڈ گویند گرم و خشک ست در دوم -

خرگوشک - فارسی آن ورق با ارنگ ست -

خروہک - ہندی پہالی و موا لگا گویند -

خرما مه - بهندی انبلی را گویند -

خرزہره - ہندی کنیر گویند طبعش گرم و خشک و وزن او دو ربع حبه سمیاتست

خزف - سفال تنور را گویند خاصیتش خشک کننده جراحتها -

خس - بپارسی کاہو گویند سرد و تر ست در سوم و گویند در دوم -

خصیة الثعلب - بیخ نبات ست بهترینش فربه و شیرین بود که از وی بوی منی آید گرم و تر ست در اول بدل او بوزیدان ست و گویند بوزن او تخم جرجیره و نیم آن تخم انجره -

خصیه - باب الدینه و کسیر باین بیضه مرغ را گویند -

خطاف - بپارسی فرستوک و فراسنک گویند و آن مرغکی ست برنگ سیاه و سپید بخانه انسان آشیانه سازد و بانگ کند چون بچه نخستین وے را گرفته وقتی که ماه در افزونی شود شکم او بشگافند دو سنگ پاره در شکم وی یابند یکی برنگے دیگر برنگ ناگون بود چون با پوست گوساله یا گوزن ببندند پیش از آنکه خاک بروے نشیند و بر بیننده مصروع ببندند باز بر کردن او صرع از دی زائل گردد و این مجرب ست منقول از دیسقوریدوس و بقراط ست و شیخ الرئیس گوید که چون سرگین وے در چشم کشند سفیدی ببرد این مجرب ست و او المرغ ملغت ہندی کنہیا ریت و لوری و در اصطلاح دوا فرنگ نیز گویند چون خاکسترش را سوده در چشم کشند باصره را ابر ده باصره را قوت دهد و چون سرگینش را گرفته به بخیه بر زہره گاو بسرشند و بر موی سپید طلا کنند موی را سفید گرداند -

خطمی بفتح خا است و بکسر خطا است و بهندی خیرو گل خیرو نیز گویند جالینوس سرد و تر و شیخ گرم با ستدلال آنکه لعاب آن هست گفته اند صاحب تحفه قوی نیم دگر شیخ خون جیمعی و قرحه امعا مفید مصلح آن عسل بدلش خبازی -

خفاش - بپارسی شب پرک بهندی چمگادر گویند و اصحاب تجارب گفته اند چون خون خفاش را تازه در چشم کشند چشم را روشن کند و نیز چون خاکستر ش در چشم کشند روشنائی را زیاده کند اگر زهره وی در فرج مالند فی الفور در حال زائیدن گردد این مجرب است

خل - بپارسی سرکه خوانند سرد است در درجه دوم و خشک است در درجه سوم و بعضی گویند سرد و خشک است در سوم مضمضه کردن بدان مسوڑھا و دندان را از آکل نگاه دارد و دندان را محکم کند و جهت دفع درد دندان خواه از گرمی باشد خواه از سردی بود خاصیتی که در وی است در غیر وی نیست -

خل العنصل - بپارسی سرکه عنصل خوانند طریق ساختن آنست که چند مثقال پیاز عنصل شوی در سیصد مثقال سرکه انگوری گذاشته دو ماه در آفتاب گرم نهند خاصیت آن سرد است در درجه اول و خشک است در درجه دوم -

خلال - غوره خرما را گویند -

خندروس - ذرهٔ کمه و حنطهٔ رومیه و گندم یکه در هندی کھپلی جوار خوانند مائل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم -

خید - مراد از جو و گندم و نخود سبز باشد -

خیرج - گل ستان افروز -

خوخ - شفتالو که بهندی آڑو گویند خاصیت آن سرد و تر است در درجه دوم و گویند در درجه اول و منافع در مختار الطبائع

از استخوان او زود جدا شود مصلح آن زنجبیل مربی با عسل - خون سیاوشان - دم الاخوین را گویند بهندی هیرادوکهی نامند و خاصیتش در حرف دال گفته شود -

خیار - بپارسی و بهندی کھیرا گویند سرد و تر است در درجه دوم - خیار بهندش ککڑی گویند و در حرف کاف گفته شود ان شاء الله تعالی -

خیرو - گلیست معروف عربش خطمی خوانند و گفته شد -

خیربوا - قاقله صغار را گویند بهندش الایچی خرد خوانند

خیار شنبر - خرنوب مسطوره -

باب الدال

دار فلفل - در هندی پیپل گویند گرم در درجه دوم و خشک است در درجه دوم -

دهن الخلوق - روغن زعفران -

دهن الحل - بپارسی روغن کنجد و روغن شیرین گویند و اهل هند تل کا تیل و میٹھا تیل خوانند -

دار شیشعان - پوست درختیست و بروایتی سنبل رومی و در بعضی کتب نقل کرده اند که کاتھل است خاصیتش گرم و خشک است در درجه دوم و قابض است و بارد و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و معین اخراج جنین است و مقوی جمیع اعضا و بدل وی در استعمال عصب الطیب آن چهار دانگ زر اوند یا کرمانج است

دار چینی - بشیخ گویند گرم و خشک است در درجه دوم و بعضی گویند در سوم و لطافت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین -

دراج - بپارسی باکیان هندی کوکری و مرغی گویند نزدیک است باعتدال گوشت او مغذی و مقوی دماغ و عقل بیفزاید و جمیع مرضهای سوداوی را سودمند آید -

دخن - بفارسی ارزن و بهندی کنگنی گویند غله ایست که در طبع و
افعال و خواص مانند جاورس ست و مطبوخ مقشر او با شیر و
روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و آرد او
قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ
مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج -
دخان - بفارسی دود و بهندی دهوان گویند خاصیت مجموع
دخانها جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و دفع موی زیاده و التیام
قروح اعضا نافع است و قطع سبل کند و روشنائی چشم بیفزاید -
درونج عقربی - بفارسی زر ونگ گویند گرم و خشک است در
درجه سوم و رازی گوید در دفع بادها که در چشم پیدا شود و بوزن
آن زرنباد و درونج و دانگ وزن بدلی بری فرنغل بود و شاه بلوط
گوید بدل وی دو وزن سورنجان مصری بود -
دردی - ته نشین عصارات ست بفارسی لای و بهندی گاد گویند
و بهترین لای ها لای شراب است که خشک و روا طیر و بفارسی درد تو
مانند در سوم گرم و خشک در دوم در تحلیل اورام مجرب مغسول سوخته او
جهت غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد
جهت ورم بلغمی معده ضماد آن مفید و بدل آن زرنیخ سرخ سوخته او
دردی سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از درد است مگر در منع اکله قوی تر است
دم الاخوین - خون سیاوشان نیز آن عصاره ایست سرخ که
بر می آید از درختی که در سقطری است گویند مجیتهه و بهندی شش
مانده ریت گویند طبیعت او سرد و خشک است در درجه سوم
و قابض بود و گویند سرد است در سوم و خشک است در دوم و بدل
آن در جمیع افعال کاهی یا عصاره بارتنگ بود -

دود حندید - بفارسی کرم ابریشم گویند -
دوالک - اشنه مسطور ست -
دواله - همین دوالک است
دوش - آبیکه آهن تاب داده را در وی سرد کنند -
دوقو - تخم زردک بریست در درجه سوم گرم و در دوم خشک
مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باده و هاضمه و محلل
قوی و با قوت تریاقیه و جهت سرفه کهنه و فضول سینه و
سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و معین تنقیه رحم
و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و تحجیج اطفال و
جهت استسقای طبلی مجرب و ضماد او محلل اورام بلغمی و مضر محرور را
مصلح آن کثیرا و بدلش دو وزن آن تخم زردک -
دهن الملح - نزد اهل صناعت مراد از نوشادر است
دیک - بفارسی خروس گویند گرم و خشک است در اول
دیگ دیک اسم فارسی ست و مرگ موش علی نیز گویند و آن
زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق ست مجموع را سائیده در
دیگ مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه و تندر -

باب الذال المعجمة

ذراریح - بهندی تیلنی گویند جانوریست باندازه زنبور و زرد سخت
و بر پشتش نقطه سرخ و سیاه است در دهن آدمی و اگر برد ببدر رنگ بول
کند خاصیتش گرم و خشک در سوم درجه و بسیار از خوردن کشنده است
ذرة - از حبوبست و بفارسی ارزن و بهندی جوار گویند قوی
و او را چینه گویند سرد و خشک قوی الغذا و غلیظ تر از دخن مجفف
قابض اسهال و در جمیع احوال مانند دخن و نوع جوار کی ست

ذفری - گیاهیست که آن را سداب بری گویند -
ذهب - بپارسی طلا و بهندی سونا گویند طبیعتش معتدل است
گویند الم مست بگرمی ضعف دل و خفقان را نافع کند و امراض
سوداوی را نافع است و چون طلای خالص را بر گردن
اطفال بندند از صرع ایمن گردد مجرب است -
ذیب - بپارسی گرگ و بهندی بهیریا گویند چون سر او را در کبوتر خانه
دفن کنند هیچ جانور در گرد آن نرود و چون چشمش با خود
دارند شجع صرع کنند و هیچ درنده و گزنده گرد آن نگردد و از
رهزنان و دزدان ایمن باشد و این در خواص آورده است
اگر گرگ را دفن کنند دیگر گرگ نزد آن دیه نگردد و بو
چشمهای وی را چون جمع کنند و آدمی با خود دارد بر
خصم خود غالب آید و محبوب خلائق گردد -

باب الراء المهمله

رامنج - صمغیست در آخر سوم گرم و خشک و اشتها آورد نیم
مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت سرفه رطب است
رطوبت شش نافع و طلا او در ابدان نرم باعث ورم و زردی
میشود و بخور او که بارچه آلوده در آفتاب خشک کرده
باشند جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر -
رازیانج - بپارسی رازیانه گویند و از زبان مرقوم منقولست حضرت
آدم علی نبینا و علیه السلام که تخم رازیانه بمقدار یکدرم با یکدرم
قند هر روز سفوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب بحمل در آید تا
آنکه ببرج سرطان رسد مداومت نماید در سالی ایمن
ماده گفته شد قطعا مریض نشود تا آن زمان که پیر

راسن - زنجبیل شامی گویند و بگوش جگری و گویند گلیست بر کنار
آبها بنش نقطهای سیاه باشد و گویند این گرم و خشکست در دوم جهت کرم
ایرسا بود با قسط شیرین بخور را جهت گشودن حیض بعید
راوند - ریوند گویند آن سه نوعست چینی و خراسانی و هندی
و از انواع آن چینی بهترست گرم و خشکست در درجه اول
مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و مضر ثقل مصلح
آن صمغ و بدل آن در امراض جگر و معده یک نیم وزن
او گل سرخ و خمس آن سنبل -
رامک - ادویه مرکب است و بهترین آن انیست که یکجزو
مازو و نیم جزو پوست انار را سائیده در آب سه روز بجوشانند
و بهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل آن صمغ
یکجزو و نیم و در شراب خرما با عسل اضافه نموده قرص
ساخته سرد و خشک قابض و مجفف و ملطف و مقوی
معده آن مضر مثانه مصلح آن عسل است -
عصاره مهک طریق ساختن آنست
بوده با آنها ساخته گردد در سه روز
آفتاب بعد از آن در دیگ انداخته بجوشانند تا ربع
آید بعد از آن صاف کرده باز بجوشانند تا قوام آید و قرص ساخته
نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند فائده تمام کند -
رجل الغراب - گویند نباتیست در آخر اول گرم و در دوم خشک
رجل الجراد - زربنود بهندی نرکچور گویند در اول دوم
گرم و خشک با رطوبت فضلیه مفرح و مقوی دل و معده
مصلح آن بنفشه و بدل آن درونج -

رخام - سنگ سپید و انواعش بسیار ست زرد و سیاه و سفید

رطب - بفارسی خرما و بہندی چھوہارا گویند ترکہ رسیدہ باشد در دوم گرم و در اول خشک بہمہ گرم مزاجان موافق سینہ و شش و گثیر الغذا و مولد خون متعفن مغوی گردہ لاغر شدہ مورث قلاع و ورم در دہن و دندان مصلحش روغن بادام و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار ترش

رغوة الحمام - علفیست کہ بہندی ایر گویند چون منتشر کنند مثل عدس منتشر باشد گرم و خشک ست در دوم درجہ -

رغف - بفارسی گلنار گویند -

رغوة الحجامین - ابر مرزہ -

رماد - بفارسی خاکستر و بہندی راکھ طبیعت او حار یابس مقوی مجفف مختار حکما خاکستر چوب مصلح آن روغن گل

رمان البر - درختیست کہ در زیر انار ماند و گویند کہ آن نوعی حب خفیف دانہ او است در ختانہ او

رماس - مصطگی را گویند

رمان حلو - انار شیرین را گویند معتدل است و آخر درجہ اول گرم گفتہ اند اما سینہ را گرمی مصلح آن سکنجبین مربا یا حلوا عسل یا قند بدل آن حصرم

رمان حامض - انار ترش را گویند خاصیت آن سرد و خشک است در درجہ دوم و طبیعت را قبض کند و التہاب جگر و معدہ را تسکین دہد

رمل - ریگ ماہی را گویند -

رمان السعال - خشخاش را گویند -

روسختج - بہترین آن سیاہ مائل بزردیست معرب روسختہ گرم و خشک است در سوم اشتہا زیادہ کند و بسیار قابض و مجفف و ملطف

روث - سرگین را گویند -

روث الحمار - سرگین خر را گویند -

ریوانز در ریواس - ریحاج نیز گویند سرد و خشک است در دوم درجہ و گویند درخت جنگلی است -

ریحان داود - مرزنگوش بعضی گویند سیاگنی -

ریحان سلیمان - مرزنجوش را گویند -

ریحان فارسی - بہندی تلسی گویند طبیعت او حار یابس در درجہ دوم مقوی محلل مجفف و خوشبو مصلح گلاب بدل دیگر مرزنجوش مرد

ریش - بفارسی پر و بہندی پنکھ مانند در روز سوختہ اسلام پر طیور حب الثیاب زخمہا نافع -

ریم آہن - فارسی چرک آہن بہندی لوہ سنگھان -

باب الزاء

زاج - بفارسی زاک و بہندی پھٹکری گویند انواعش بسیار است سفید قلقدیس زرد قلقطار سبز قلقند گویند طبیعتش گرم و خشک است در درجہ

زباد - دشتی است کہ از میان ہر دو پای جانوری گیرند و آن جانوریست بشکل گربہ از وی کوچک بود اگر بہ درز باد بر بزرگ خوانند و بہندش زباد مشک سیدہ و شاخ مانند طبیع او حار در درجہ سوم بقولی معتدل بقولی رطب یابس است

زبیب - بفارسی مویز گویند بدل آن کشمش

زجاج - بفارسی آبگینہ و بہندی کانچ گویند گرم است در اول و سرد است در درجہ دوم بقولی سرد است و خشک در اول زرد و سفید

زبد البحر - بفارسی کف دریا و بہندی سمندر پھین خوانند گرم و خشک است در درجہ

زحل - اکبر بان زرد ... مراد دارند -

زرنباد - بہندی نرکچور گویند بخاصیت مفرح قلب و دافع سموم اثر ضعیف و قوتش بسیار گرم و خشک است در آخر دوم

و باد رطوبت فضلیه و مفرح مقوی دل و معده و دماغ و محلل
ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی مدر بول و حیض بخور او
جهت اخراج جنین مرده که دیگر عود نماید مجرب و تعلیق قطعه
بزرگ مقدار او بر کمر باعث اراده باه با بوستین مصدع و زیادت
او مضر دل و مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح دو ثلث او درونج
زرنب - نهالی بستانی بود خوشبو ست هندش برجهی گویند گرم
و خشک ست در درجه دوم ملطف و لغایت مفرح و با آب
روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرورین
مصلح آن کشنیز و بدل آن دارچینی -
زرنیخ - بهندی هرتال نامند پنج قسم است زرد و سرخ و سبز و
سیاه جمله انواع گرم و خشک است در مرتبه چهارم درجه -
زرشک - بعربی امبر باریس بهندی زرک گویند در درجه
دوم سرد و خشک قوت قابضه مقوی معده و دل و جگر
مصلح آن شکر و بدل آن زرشک دانه بیرون کرده -
زیره - بعربی کمون بهندی سنبوت نامند در اول سوم گرم
و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و باه آرد و باقلی جهت
سائر اورام نافع و مضر ریه مصلح آن کتیرا -
زعرور - بهندی ... طبیعت آن سرد ست یابس در درجه دوم
مقوی قابض مسهل مبرد مصلح آن رازیانه و بدل آن غبیرا -
زعفران - بهندی کیسر گویند گرم ست در دوم درجه و خشک است
در یکم درجه و قابض است چون با زرده تخم مرغ برشت کرده خورند
زیاده باشد بغایت مفید بود در دوستی بزاید و این
مجرب است و شربت از دو نیم درم تا یک درم مصلح آن انیسون

و بدل آن قسط -
زرفیر - بهندی عناب گویند گرم و خشک ست در دوم درجه -
زقوم - بهندی تهوهر گویند شجریست دایم میباشد در دوم
گرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رافع سعفه سپرز و جهت
فالج و نقرس و امثال آن شیر آن ضماداً نافع و مصدع محرورین
و سیاه کننده جلد و مصلح آن شیر تازه و بدل آن نفط ست
زلابیه - حلوای زلبیا بهندی جلیبی نامند مولد خلط صالح و
سریع الهضم و بغایت سمن بدن مخصب مقوی گرده و رطوبت
منی سرفه نافع و مسدد و مصلح آن سکنجبین و انارین -
زنجبیل - بزرا بهندی ادرک گویند و خشک را بپارسی شنگو بهندی
سونٹھ گویند گرم و خشک است در دوم درجه و مقوی باه و
هاضم و بادها را دافع ست و نرم کننده شکم -
زنجار - بپارسی زنگار زرد بهندی زنگار خوانند گرم و خشک
است در درجه چهارم از سموم قتاله و اکال است
مورث زحیر و قالع آثار با مرهم روغن بی لذع -
زنجفر - شنگرف و بهندی انگر گویند طبعش در دوم گرم بود و در
سوم خشک است از جمله سموم قتاله است و رادع اورام حاره و
قاطع نزف الدم و بدل آن شادنج و مرداسنگ سفیداب
زنبق - گلی ست مشهور که آنرا سوسن سپید خوانند در درجه دوم
گرم و در دوم یبوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ بدل آن روغن یاسمن
زوفا - رطب چیزیست در بندهو زیر شکل ... گویند سنفد
جمع و منعقد میگردد در درجه دوم گرم و در اول تر منضج و محلل و ملین
رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مصلح آن سکنجبین و بدل آن لادن

زوفای یابس برگ او بهیئت مشابه برگ حنا بهترینش آن است که
از جانب بیت المقدس آرند و زوفای خشک نوعی است که از
گوزن حاصل شود چون گوزن افعی خورده باشد و باز اثر افعی
طبیعت جبلی او برابری کند و غدد او قوی کند و آنچی بیشتر ریح
بر پیشانی بندد و آنچی بسته زوفاست و این نوع بهترین
زوفاست زوفای خشک گرم و خشک ست در دوم درجه
و گویند در سوم و بدل زوفای یابس بوزن آن
پرسیاوشان و هم وزن آن مرزنجوش ست -
زهره - بعربی مراره و بهندی پته خوانند از جانور حاصل شود
مجموع آن گرم و خشک منضج سده و رافع ظلمت بصر و شدید
النفوذ و طلا او بر نبات و ثبات آن مسهل طبع و فرزجه او مدر
حیض و بهترین آن زرد مائل بسرخی و زبون ترین آن زنگاری مائل لاجوردی
است استعمال آنها جائز نیست و اقوی از همه مراره شیر و ضعیف
از آن خرگوش و هرلیک بحسب اختلاف احوال مختلف می باشد
هر زهره ذکور را از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت سعوط قوی
الحرارت و بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ آنها اینکه محل
قطع و مجری آن را برشته محکم بسته در ظرف شیشه در میان عسل
نگاه دارند و طلا زهره شیر با عسل مانع ورم و رافع خنازیر
و از گرگ رافع برص و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهره
قنفذ با خصیه ثعلب رافع صرع و شربت یکدرم او با یکدرم موم
نجح جنبیده و سعوط زهره بط خانگی با روغن بنفشه از جانب
موافق رافع شقیقه و طلا زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل سبب
لذت عظیم زنان و طلا زهره گنجشک با عانت سبب قوة باه

قدری روغن زنبق برسر مضروب مالند و کنج ران خصیه باعث شدت انعاظ
زیت بفارسی روغن زیتون گویند و آنچه که از زیتون
سبز نارسیده است ماکول گرمی و ترابت و باعث دفع ضعف
معده است و با شراب انگور م جهت نفس و اخراج کرم شکم
مستی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حقنه آن جهت
قولنج ورمی و سددی و درد مفاصل و عرق النسا مفید
و از استعمال آن پیران صد ساله را هیجان شهوت شود
زیتون الکلب - زیتون بری را گویند -
زیت هیر - اسپرک را گویند -
زیتون الارض - مازریون را گویند -
زیتون - درخت مشهور طبع رسیده معتدل گویند حار و
یابس در چهارم درجه و نارسیده او بارد و یابس در درجه
اول و گویند اطراف برگ او بارد و در درجه دوم -

باب زای فارسی

ژاژ بیز - بوی مادران را گویند -
ژاله - تگرگ و شبنم را گویند -
ژوژ - خارپشت -
ژیوه - سیماب را گویند -

باب السین

ساج درخت سبز دراز است یعنی آبنوس بعضی گفته اند که
ساج را بهندی سال و سالکهو گویند چوب او در دوم سرد و
خشک با اندک حرارتی و ضماد سائیده او با سرکه جهت ورم
حار و اورام حاره و خوردن نشاره آن مسکن تشنگی و مصلح آنها ب

ساذج - برگی درختی مندل هندی آنرا تیج و تیزپات گویند
مدر بول و حیض و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح مصلح آن مصطگی
بدل آن سنبل هندی گرم و خشک است در دوم درجه -
سالامندرا - نوعی از عضانات ست که چارپای و ازدوزغ کان نوساد در بسیار شود و دم وی کوتاه بود سر و تنش اسیاه
بود و آن بزرگتر و بیشتر از سام ابرص باشد و گردن او
با رکابی لون او ابلق زرد و سیاه بود و گویند چون بود در آتش
اندازند نسوزد و چون او را بر سنگ زنند کار گرنشود و
از جمله سموم قتاله ست مانند دراریح -
سام ابرص - بفارسی باترنگ و چلپاسه بهندی چهپکلی و بیبکلی
گویند طبع آن حار زیاده بالسبب قوت او مفسد مختار آنچه در لسان باشد مصلح آن روغن زرد و غسل در آب گرم بدل آن وزغ
و در زغه بطبری چلپاسه است و این که جگر از چلپاسه شبیه بجز دو دان
با نقطهای سیاه و سمیت چلپاسه و ملاقات خون او را بدن مجرب
برص ست در درجه سوم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان
سپستان هندی لسوڑه خاصیت او گویند معتدل است و
گویند سرد و تر است در اول مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا
و عطش مصلح آن در سرد مزاجان گلسرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی
سپوس - بعربی نخاله و بهندی بهوسی و چوکر را گویند از مطلق آن
مراد سپوس گندم خشک تر و حرارتش کمتر و جالی و ملین
طبع و بخور خیسانیده او در سرکه جهت زکام نافع -
سپرغم و سپرغم - بعربی ریحان و بهندی ضیمران بهندی بیری -
سنجل - بفارسی زعفران گربه -

سداب - بهندی ساتول ساتهی و تیلی گویند و آن دو نوع است
بستانی و دشتی بستانی در سوم گرم و خشک تازه او را خشکی کمتر
و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط
جنین و قاطع باه و خوردن او با نمک جهت حدت بصر و خاییدن
او رافع بوی پیاز و سیر ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر
ولادت و با انجیر جهت استسقای لحمی و بتنهائی جهت تپ مجرب -
سرطان - بپارسی خرچنگ و بهندی کیکرا گویند نهری آن سرد و تر است
در دوم و نهرین او ماده است بهی محرورین و کثیر الغذا او
بطی الهضم و ضماد خاکستر او با عسل که باهم طبخ دهند جهت شقاق پا
و مقعد و شقاق ماده سرطانی نافع و مضر مثانه مصلح آن گل قبرسی -
سرو - برگ سرو درجه زاده سرد در گرم و خشک است و قابض -
سنکهر - بفارسی سفید مهره -
سرمه - سرد و تر در درجه اول -
سرمق - ساگ تهوا بهر گویند و آن تره است در هند معروف
خاصیتش سرد و تر او در درجه دوم و گویند سرد است در اول مقوی
و ملین مصلح آن نمک اباز بدل آن اسپاناخ و گویند مبهی و مقوی
و مشتهی طعام و دافع امراض سپرز و در کتب طب خاصیت آن
بکمال فصاحت مذکور است و سپرز گرم و شکم و غیره را نافع و دفع
غثیان و باه و اخلاط سودا و سوداوی اختیارات بدیعی گوید که چون به ابریشم
و حریر چرکین بطبیخ وی بشویند پاک گردد و سپرز را که متشبه در شکم
گنده یا زده باشد اگر چند روز خورده بود البته بیندازد مجرب است
سنس - سرکیلی دارد بهندی سبز را کیلا از ور گویند و آن نجیبست
سنبرنگی در درجه دوم گرم و در اوا خشک و منفعت لذع دماغی

ومنضج زرداب محلل و مسقط جنین و برگ تازه او ملین و مضر ریه
و مصلح آن درخته ارمنی بدل آن شیح ارمنی و گویند بدل
آن مقل ـ

سراج القطرب ـ مرکب از دو اسم است یکی سراج دیگر قطرب و
آن جانوریست که آنرا طیطوی نیز نامند و در شب روشن است و
چون این گیاه در شب روشن است مانند آنکه ترست پس مشابهت
بسراج و قطرب هر دو که در شب روشن اند کرده و گویند قطرب
این گیاه را دوست دارد و در شبها طلب کند و گویند آن نباتی
است شبیه بزوفا مستعمل از وی تخم وی خاصیتش گرم است
در درجه دوم و بدل آن نیموزان آن پوست انار بود و بوزن
آن آزروت یا زوفا یا بادآورد ـ

سرخ مرد ـ رستنی باشد که برگش شبیه برگ لسان الحمل بود و ساق آن
سرخ و خوش رنگ و خوش آینده و آنرا نازک بدن هم گویند

سیسالیوس ـ بفارسی کاشم رومی و بهندی ینکا چهار نامند نباتی است و
چهار قسم میباشد مجموع در دوم گرم و خشک محلل و ملطف و مسکن درد های
باطنی و مدر بول و حیض و مصلح آن رشک بدل آن انجدان ـ

سعد ـ بپارسی مشک زیر زمین گویند و هندوی ناگرموتها نامند
گرم در درجه اول و خشک است در درجه دوم و اندکی قابض
است جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان سنون
نافع مصلح آن شکر و بدل آن سنبل الطیب ـ

سفید سپند ـ اهل هند اسپند گویند ـ

سفرجل ـ بفارسی آبی و به گویند شیرین او در برودت
قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح

و ترش او در اول سرد و در دوم خشک در تقویت معده قوی تر
از شیرین و منضج دانه او جهت رفع کندی دندان مفید و
مغز دانه او مبهی محرورین مصلح شکر و بدل آن بزر قطونا ـ

سقنقور ـ حیوانی است که بهندی بیگمچهر گویند آبی او را که ما می
دریا را ماهی قادر ناامند او را از تفنیب اد را دو فرج میباشد
و خصیه او شبیه است بخصیه خروس و در جوف کمرگاه او ده خواص مشهوره
او در جنس موجودست که در بهار قبل از جفت شدن
باده صید کرده باشند و شکم او را از احشا پاک کرده نمک انباشته در
سایه خشک کنند قوی ترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه و
ناف و منبت دنباله است و نمک و درانیز تاثیر عظیم است تازه و غیر نمک
سود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمک سود در سوم گرم و در
اول خشک و بغایت مبهی بحدیکه بسبب شدت نعوظ و ادرار
منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو کند و
جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و
مضر محرورین مصلح آن رب سیب و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین
فعل او عسل و شراب و نبید مویز و تخم نیمبرشت و شربتش تا سه درم و
بدلش سمک صید و قضیب مجفف گاو کوهی است و گویند خصیة الثعلب
بدل آنست و طلای خون او با ملیه و آلت تغیر رنگ و دفع برص میکند

سقمونیا ـ بعربی محموده خوانند عصاره نباتیست بهترین او
صاف سبک زن بزبور راه شبیه باسفنج که زود ریزه شود مایل
بکبودی در زردی و سفیدی و محلول او در آب سفید شود و سیاه او قتال ـ
هرچه بصفت مذکور نباشد مصنوعست و قوت غیر مشوی او سه سال
باقی ماند در درجه سوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزجات

مخلوط بآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهل و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم شکم است -

سکبینج - معرب سکبینه صمغی ست مانند انگوزه و بهندی گندا انگوزه گویند صمغ نباتیست که در هندش سکنگ نامند در درجه سوم گرم و خشک است بعضی در درجه دوم خشکی آن دانسته اند و بدل آن نصف وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مثقال صبر بود و اشق و جاوشیر از هر یک ربع وزن آن و نیز راتیانج -

سک - عصاره ایست غیر اصلی او مرکب از مازو و عصاره غوره خرما و آن نوعی از رامک است و ابوریحان گوید که چون خرمای سبز نورسیده بشکنند و شیره او بجوشانند تا به بند و اندکی شکر در آن کنند با شکر سود خاصیتش آنچه در دو عطر کرده باشد گرم و خشک است در درجه دوم و حابس قی و طبع و مقوی احشا و قاطع عرق بد رایحه در تن و بدن قدر شربت دو مثقال و بدل آن رامک است

سکر - بپارسی شکر و بهندی کهاند گویند گرم است در درجه اول و گویند در درجه دوم و تر است در میانه اول چون کهنه میشود مایل بخشکی گردد چون با روغن گاو و یا گوسفند بپاشند احتباس بول را سودمند آید و مجرب است در این جهت و چون وه ورم از وی گداخته و بریست ورم به روغن گاو تازه گرم کرده بپاشند در ناف و اندرون را سود دهد زنانی که زائیده باشند اساک گرداند از موده و مجرب ست -

سکر العشر - صمغیست که بر درخت عشر یعنی اک فرود آید در موضع گل وی که خشک گردد جمع میشود و آن را بدین نام خوانند مشهور به تیغال و شکر - کری طبع آن معتدل است

سکاهن - رنگ سیاه است که از سر کوره آهن زنند و بدان جامه را رنگ کنند

سلیخه - بهندی کهیلا گویند پوست شاخهای قرفیست هفت قسم میباشد و بهترین او دار صینی باشد طبع و قبض بآنکه تلخ بود در آخر درجه دوم گرم و خشک ست لطیف ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضاء و مدر حیض و مخرج جنین و مصلح آن کتیرا و بدل آن دو وزن آن دارچینی

سلیخ اسپید - پوست مار هندی کیچلی گویند در آخر دوم گرم و در سوم خشک چون بر گردن زن حامله به بندند باسانی بزاید و اگر بچه در شکم وی مرده باشد یا هر گونه که باشد بیندازد مجرب است مصلح آن کشنیز -

سلم - درخت مغیلان بهندی مول و کیکر گویند سرد است در درجه اول و خشک ست در درجه دوم -

سلحفات - بپارسی سنگ پشت و بهندی کچهوا گویند -

سماق - بپارسی تتوم و ترشی نیز گویند و بهندی تتلی و باسیر و تم و تم تم خوانند درخت او سرخ فام با شکر و خشک است در درجه دوم و جیلی او در سوم رادع و مقوی احشا و حابس و قابض و رادع صفرا و جهت زحیر و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا معده و اصعاد و کثرت بول نافع و بازریقه تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و سفوف او جهت تقویت لثه مفید و آب جهت ابتدا ارمد نافع و بازغال چوب بلوط جهت لوا بسیر مفید مصلح آن مصطگی و ازان بود بدل آن سرکه

سمانه - مرغیست مشهور بعربی او را شکوه گویند و بهندی لوا خوانند طبعش گرم و خشک است -

سمک - بپارسی ماهی بهندی مچهلی گویند انواعش مختلف است

جمیع انواع ماهی سرد و تر است بر تفاوت طبع.

سمانی - مرغیست دریائی که او را قتیل الرعد خوانند.

سیمنیر - بفارسی نقل خواجه و بهندی جرونجی گویند گرم است و در درجهٔ دوم و خشک است در درجهٔ اول مقوی باه است و بدن را فربه کند.

سمسم - بپارسی کنجد بهندی تل گویند و تیل نیز خوانند گرم است در میان اول و تر است در آخر و گویند در دوم مقوی و محلل و ملین و مبهی است مصلح آن بریان کردن و با عسل خوردن و بدل آن بزر الکتان.

سم الفار - بپارسی مرگ موش و بهندی سنبل کهار خوانند.

سمارو غ - بفارسی کلاه ماران بهندی گگن بر و چهول و کتنبهی نیز گویند سرد است و در درجهٔ دوم و تر است در درجهٔ سوم خوردن او خناق پیدا کند و بسیار خوردن از وی امراض سوداوی زاید طبیعت آن گرم و تر بود در اول و روغن گاو منع سمیت کند و در اکثر گویند شخصی را ادویه افعی گزید روغن گاو کهنه بیاشامید صحت یافت و پیچیدن را بیاشامید خون را نیز بخورد جاری او ده درم با بنجدرم با شکر نوشانید جالی این مجرب است.

سنبل - بهندی بالچهڑ گویند.

سنبل الطیب - همان بالچهڑ است.

سنبل هندی - سنبل الطیب است خاصیتش گرم است در درجهٔ اول و خشک است در درجهٔ دوم و گویند قابض است.

سنا - بهندی بهوتی و در هند مهار خوانند و بعضی سنا مکی گویند خاصیت آن گرم است در درجهٔ اول و خشک است در درجهٔ دوم و گویند خشک است در اول مسهل بلغم و صفرا و مره سودا بود و حنین ابن اسحاق گوید که سودمند بود جهت وسواس سودا و جهت مفاصل و استعمال آن مجرب و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و بدل آن تربد.

سندروس - صمغیست زرد و رنگ مشابه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و باندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم است زرد یا نیم سرخ و براق و بهترین اقسام همین است و دیگر مائل بکبودی و دیگری سیاه و سبک و صلب و خواص مثل کهربا و قوتش تا بیست سال باقیست و خاصیتش گرم و خشک است در درجهٔ سوم و نزد بعضی در دوم گرم و مجفف رطوبات دماغی و سائر اعضا و قاطع بلغم و با کبریت و قطران جهت تو با مجرب و مضر گرده مصلح آن صمغ عربی و بدل آن نصف وزن آن ربع او سافوج.

سنجد - بعربی غبیرا گویند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل الغذا و مضر قوت هاضمه و مصلح آن شکر.

سحاب - اهل کیمیا سیماب را گویند.

سوفال - بیخ ماندست سیر لسان العصافیر نام اوست.

سوسن - بهندی بستانی سفید کبود میباشد بهترش آسمان گونی بود طبیعت آن گرم است در درجهٔ اول و بعضی گویند معتدل است در خشکی.

سونش - برادهٔ هر چیزی را بدین نام خوانند.

سورنجان - معرب رنگان بیخ گیاهیست که بهندی او را سودرن گویند سرخ و سیاه از تخم او اچار سازند و گویند سورنجان لغت بربریست یعنی سنگهاڑه جنگلی و سفید و بهترش سفید باشد خاصیتش سرد و خشک است در درجهٔ دوم و گویند گرم است در اول و در سوم خشک است و بدل آن دو دانگ وزن آن افتیمون است و دو دانگ خربق سپید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزیدان است.

سویق الشعیر - بپارسی پست جو گویند سرد و تر است در اول
سویق الحنطه - بپارسی پست گندم گویند گرم و خشک است در سوم و در اول
سویق الارز - بپارسی پست برنج گویند خاصیت با معتدل
است تشنگی را فرو نشاند -

سیسالیوس - بپارسی کاشم رومی و بهندی هنکاچهار گویند
نباتیست و چهار قسم میباشد گرم و خشک است در درجه دوم محلل و ملطف
و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سده و مقوی معده
مضر محرورین مصلح آن کثیرا

سیسنبر - بری و بستانی میباشد بهندی بوبابرنجاسف گویند و قوی تر از بستانی است
در آخر دوم گرم و در اول خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا
و روح دماغی و مدر بول و مخرج جنین شکم و با سرکه در رفع گل نافع
غثیان و محلل ریاح و بلغم از جهت رفع قمل و عرق بدبو و درد
رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهت نفث الدم نافع و مضر ریه و
مصلح آن گشنیز و قدر شربت از خشک او یک مثقال و بدل او مرزنجوش
و در دهن او که آدمی را بار دهن گنجد بجوشانند محلل است

باب الشین

شاهتره - بپارسی شاهتره گویند و بهندی پت پاپڑا برگ آن
بهتر از سایر اجزا و مرکب القوی و در حرارت معتدل گرم و
خشک است در درجه دوم مفتح سده جگر و مقوی معده و
مدر بول و بدل او در جرب و حمیات نیموزن سنا مکی و
چار دانگ وزن آن هلیله زرد بود -
شاه بلوط - بلوط سطور گویند بدل آن بوزن آن نار بود
شادنج - بپارسی شادنه و بعربی حجر الدم خوانند از آن جهت که

چون آب سنگی سود شود آب سرخ گردد و خاصیت او
آنست که قابض و مجفف و حابس خون است در درجه
دوم و خشک است در درجه سوم و بدل آن نیم مثقال عصاره
زرشک و نیم وزن آن سوخته محرق و چار دانگ آن
توتیا و سرطانی یا حجر مقناطیس سوخته -
شادانق - بشین معجمه و الف و دال مهمله و الف ثانی و فتح نون و سکون
قاف شهدانج یعنی تخم بنگ گرم و خشک است در درجه دوم -
شاهسفرم و شاه سپرغم - بعربی ضیمران گویند قسمی از ریحان است
خاصیتش در اول گرم است و در دوم خشک محلل حمیات ورام و
منوم و مفتح سده و رائحه او نافع و رافع صداع محرورین
سافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعف معده
و ریاح غلیظ و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو
مضر دماغ مصلح آن نیلوفر و بدل آن بادرنجبویه -
شب یمانی - بهندی پهٹکری گویند شب سفید و درخشان
باشد و از انواع زاک یمانی بهتر است و شب را در بغل
الیدن گنده بغل را زائل کند خاصیتش در درجه اول
گرم است و در درجه دوم خشک است و از انواع دیگر قابض است
شبت - بهندی سویا خوانند دوائیست معروف
گرم و خشک است در درجه دوم -
شل - بهندی رتهال گویند در سوم گرم و در اول خشک و محلل قوی
ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلاب عصب
فالج و عرق النسا و تعب نافع و مضر ریه مصلح آن عسل
شیح نوعیست از صعتر و ان را بهندی [illegible] گویند طبیعت بارد یابس در درجه دوم

شحم الحنظل ـ مغز اندرون آن را گویند برای مسہل بلغم از یک
دانگ تا دو دانگ استعمال کنند ـ
شخاره ـ بہندی سجی گویند گرم و خشک است در درجه دوم ـ
شعر الغول ـ گیاهیست مرغ که سیاہی زند و گویند
شعر الغول پرسیاوشان است و بعضی گویند جاماخانش گرم و خشک
شقر المانی ـ بہ اہل ہند سرواگی گویند گیاهیست معروف
شقاقل ـ در تحقیق این دارو اقوال مختلف ست تحقیق آنست
که شقاقل بیخ درختیست دیگر نوشتی مثل بیخ گزر و گوہی ہا ہم گویند
و بہندی کاکولی سیاہی نیز خوانند ست در درجه دوم گرم است
در درجه اول مقوی باه است و بلغم را نرم کند و رازی گوید که
بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بعضے گویند
بدل آن دارچینی و تخم گزر بود ـ
شقایق ـ لاله را گویند بری و بستانی بود گرم و خشک ست در درجه
دوم و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف شربت گل خشک
مسحوق او بقدر دو درم با مثل نبات لیکن مسدد و مصدع اعضای
وقوت ہم سد بسیار سریع الاثر و مطبوخ او قاطع رعاف و
شرب طبیخ برگ او که با گیاه جو پخته باشند با شیر حلیب و طلاء معاش
او منقی چرک زخمها و رافع تعفن جلد و محلل ورم چشم و سعوط
او منقی رطوبات دماغی و مطبوخ او تا بیاض چشم و ضماد گل آن
و شقایق نعمان گویند با نو گل و گان سبز جهت سیاه کردن موی
رنج قو با و مداومت شربت تخم او ہر روز یک درم با آب سرد جهت رفع
مرض صرع مجرب یکدرم از تخم با شراب نوشیدن و نفع آن شیر
تازه و چون ظرفی را از شقایق نعمان پر کرده فرش لحاف آن

برآید سخت نمود چهل روز در سرگین تر اسپ دفن کنند و ہر
ہفته سرگین را تغیر دہند خضاب لاثانی شود و مجرب است
شکاعی ـ بپارسی باداورد گویند طبیعت آن حار
و یابس در درجه سوم و گویند حارست در درجه اول
یا بست در درجه دوم مقوی و محلل ست ـ
شلغار ـ بعربی اصل السوس و بہندی ملٹھی گویند
شلیر ـ قسمی ست از شفتالو که آنرا شفترنگ گویند
شلجم ـ معرب از شلغم بعربی لفت نامند بری و بستانی
میباشد بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا
و مہیج باه و مدر بول و مقوی بصر و مفتت حصاة و رافع سعال
و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر ہضم مصلح آن ریزه
شلم ـ سیخ را گویند ـ
شمع ـ موم بپارسی و بہندی مین گویند و در گرمی و سردی و خشکی
و تری معتدل مزاج مستعمل خاما قوت تر گردد مزاج و در غالب است
شمشیر ہال ـ یعنی قاتله صغار بہندی الائچی خورد و در
حرف ہا گفته خواہد شد ان شاء اللہ تعالی ـ
شمبلیت ـ حلبه یعنی میتھی خاصیت آن در حرف حا
گفته شد ہر که را مطالعه منظور باشد در حرف حا مطالعه نماید
شنبش ـ خرمائیکه دانه آن سخت نشده باشد
شمس ـ اہل صناعه کنایه از زر سرخ گفته
شنکوبیز ـ شرابیکه از درخت خرما حاصل شود و بہندی
سیندھی و بزبان پہلوی زنجبیل گویند ـ
شوکران ـ تخم بنگ رومی ست گویند تخم خشخاش سیاه است

که از شیر خود افیون حاصل شود سرد و خشک در درجه سوم م
کشنده و نزله و زکام را بست چون بخوردن او افراط کرده شود
شونیز بعربی حبة السوداء و بپارسی سیاه دانه و بهندی
کلونجی گویند گرم و خشک است در درجه سوم و تر است در اول درجه
و خشک محلل و مدر حیض و بول و شیر و نشاء شرب آن مورث
محرورین و مصدع و مصلح آن سرکه و عسل گرم و مصلح آن
کتیرا و بدل آن انیسون و نصف او تخم شبت -
شیم - ماهی فلوس دار -
شیلم - دانه‌های سیاه صلب گرد است و بعضی گویند سرخ و در
کشته‌های گندم روید و گویند یاسمین جنگلی ست گرم و خشک در
درجه اول و بدل آن قند قوی و در بعض قوی یا گندم
شیطرج بهندی چیته و چیتر گویند بیخ ترد امعروف و گرم و
خشک است در درجه سوم از خواص وی است که اگر کسی را
در دندان لاحق شود شیطرج را در کف دست مخالف نهاد و
بر پشت در دهند درد دندان را ساکن کند و این مجربست
مصلح آن صمغ عربی و در بدل آن در تحلیل سیر و مرزجان
و در غیر آن زرنباد و دو قوا است -
شیر خشک و شیر خشت - از جنس انگبین است و نیز مانند ترنجبین
مانند شبنم در خراسان و ماورای سرد است در درجه اول و
در سوم نزدیک باعتدال در اسهال صفرا قوی تر است از
ترنجبین مصلح آن روغن بادام و بدل آن مثل او ترنجبین
شیاف امیثا - شیافیست نام شیافی گویند سرد و خشک در
درجه اول و بیان آن در حرف میم در امیثا گفته شد بخوانند -

شیرج - روغن کنجد را گویند گرم و تر است در آخر اول و
سودمند باشد جهت شقاق و جهت خشونت سوداوی
طلا کردن آن نافع بدل آن زیت مغسول
شیخ ارمنی - بپارسی درمنه گویند طبیعت آن حار و یابس است
در درجه سوم و بعضی گویند حار است در درجه اول و یا
بس است در درجه دوم و مقوی و مقطع و محلل مصلح
آن ترش یا شراب اترج یا بنفشه و بدل آن برنگ
یا افسنتین برگ او گرم و خشک است در درجه سوم -

باب الصاد

صابون - معروف است گرم و خشک در درجه آخر سوم اگر
نمک با هم چند صابون بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد
زانو را ساکن کند و اگر بر ریش طلا کنند او را هم زود زایل کند
و مجربست چون با هم درزنان آن سلیقون که زنجفر رقیق است
بر سر بخ اهند و همچنان آنکه آب دیده هم نمود و بر مو
قضبان نماینده در حمام بعد از آن ریش را پاک شسته
باشند که موست و چربی در آن متعلق نماند و با دیم ساعت
صبر کنند موی را سیاه گرداند و مقطع و منضج و اکال
لحمین اورام و جالی و مسهل او تخریج جنین زنده و مرده
و مدر حیض و شیاف او مسهل و دافع قولنج و مخرج کرم معده
صبر - بپارسی ایلوا و بهندی گهیکوار و مسبر گویند و سه نوع
صبر سقوطریست از خراسان می آید خوشنما شبیه بجگر
بسبب الیبا گویند گرم و خشکست در درجه چهارم -
صبار - تمر هندی یعنی خرما هندی که بهندی املی خوانند

طبعش سرد در سوم و خشک ست در دوم ـ

صندقت ـ بهندی دیپی گویند سرد و خشک ست در درجه دوم سوخته او مجفف و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال ـ

صعتر ـ بهندی سانجل گویند بری و کوهی بود اقسام او ست و خوشبو در آخر دوم گرم و خشک ست و کوهی گرم و خشک تر بود و فعال تو تیر از بستانی و مجفف و مقطع و با تریاقیت و مفتح محلل بلغم

صعقر ـ مرغی ست که او را کنجشک نامند و بپارسی باسه گویند و گوشت وی گرم و خشک بود

صمغ ـ بپارسی شلم بهندی گوند گویند

صمغ عربی ـ یعنی گوند درخت ببول و مغیلی هم گویند و بهندی لیکر هم خوانند سرد و خشک ست در درجه دوم

صمغ سرخ ـ بپارسی گرج و بهندی جیره و چنی نیز گویند سرد ست در درجه اول و خشک ست در درجه دوم ـ

صمغ البلاط ـ چیزیست که از خام سنگ سازند و گویند که در معدن سنگ مرکبی ست که از صبر و مر و توتیای و شادنج و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزو اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته بیخته آب صمغ عربی سرشته و از آن گلچه زنند و رها کنند تا خشک شود و هرچه محکم شود نیکو بود

صندل ابیض ـ صندل سپید خوانند و بهندی چندن گویند سرد و خشک ست در درجه سوم و بعضی گویند که نیکوتر انواع او است که سخت و گران سنگ و زرد رنگ بود چنانچه زعفران ماند

صندل احمر ـ بپارسی چندن سرخ و بهندی رکت چندن گویند سرد و خشک ست در درجه دوم ـ

صندل صنوبر ـ بپارسی زرکلج خوانند و بدل آن زفت ست

صنوبر صغار ـ بهندی درخت چیر را گویند ـ

صنوبر کبار ـ درخت چلغوزه طبع آن حار در درجه اول مرطوب در درجه دوم بدل آن دو وزن او حب الصنوبر

صوف ـ پشم را گویند و بهندی اون خوانند سیاه گرم تر از سرخ و الحج از سفید مجموع در آخر دوم گرم و خشک و سرخ و جیت شری مبدل ـ

صدید ـ زعفران آهن ـ

باب الضاد

ضبع ـ بپارسی کفتار و بترکی ... بهندی ... خوانند هرگه دندانش با خود دارد و چون بر سنگ بکنند و سنگ بگیرد هرگه وسواس داشته باشد یا چون گوشتش میل نماید سود دهد هرگه زهره او را در چشم کشند با عسل رفع شبکوری کند و حکما ... آورده اند که ... باشد ... از جای ... نشسته اگر سنگ بر بالا ایستاده ... بر زمین افتاده ... [illegible]

ضفدع ـ بپارسی غوک و بهندی مینڈک گویند ... شد و ... مطلق ... سموم قتال است و ... سوم ... علاج آن ... استسقا ... [illegible]

ضیمران ـ شاهسفرم و ریحان ...

ضرع ـ پستان و بهندی ... خوانند ...

مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت دفع خمار
معده که خلط حار در آن موجود باشد نافع است

خمال - بفارسی کنار گویند -

خمان - بهندی کا بکهڑی -

خمیره تماک - بفارسی گفنا گویند طبع گوشت او
حار یابس در درجه دوم -

خنب - بفارسی یچه سیاه کرا دلی می زا بداد را اصل بد
از آن هیاق و بعد از آن مبلغ و بعد از آن حصرم و چون تمام پخته
شده گویند طبع آن حار و یابس و گویند مختار متوسط مصلح آن حصرم

خنبره - درخت جوز بوا را گویند -

خنرب - جانور خار پشت -

خنرم الجوزه - بفارسی خنک گویند

خنرم - اسطوخودوس را گویند

خنراف - نوعیست از جنه کمفرا -

باب الطاء

طاوس - بهندی مور گویند خاصیت آن گرم و تر در آخر دوم
و بغایت غلیظ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ چون بخورند مس
کنند باه را قوت دهد چون زهره او را بسرکه حل کنند گزیدگی
همه جانوران را نفع دهد و گویند چون خاد طعام را که دراو
زهر بود ببیند فریاد کند و عرق آن که با آب پخته شود جهت
درد معده و قولنج و طلاء پیه او بر کمر و بر درد مفاصل و تحرک باد
طلاء خون او با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه نافع

طالیسفر - پوست بیخ زیتون را گویند و اهل هند برنیوق

گویند و بهندی تالیسر گویند و بدل آن چهار دانگ زنجبیل و
لیمون بود یا بخورند وزن تول از لیست و استخوان نیز
همچنین گویند و بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن آن
سازج گویند بدل او مقل ابیض بود و سادج -

طباشیر - شرب بقدر دو دست حبی بنا شد مسر گوید زنخش
اول رگویند شکر سفید .

طباشیر - بزبان هند بنسلوچن گویند و گویند بهترینش
سپید و سبک بود که زود آرد شود خشک در دوم و سرد در اول
و در دوم مقوی دل حار و بارد و معده دیگر حاره
و قاطع تی صفراوی و اسهال ذرب و صلح آن مصطکی
و عسل و مضر ریه مصلح آن عناب و بدل آن
بوزن آن تخم خرفه بود او دو لعف او سماق است.

طحال - بپارسی سپرز بهندی تلی گویند بهترینش آن بود که
از حیوان فربه گیرند در اول سرد و در دوم خشک شکم
ببندد و خون سودا از و متولد شود مصلحش نعنع و سرکه است

طحلب - بپارسی پشم وزغ و جل وزغ بهندی کائی گویند و آن
نباتی در آب بود در دوم سرد و تر است ضماد آن بتنها یا با آرد جو
باد سرخ و اورام حاره و نقرس نافع است و ضمادش دافع فتق اطفال و گوید
خشک او حابس اسهال مرار و چون در روغن زیتون بجوشانند بعد
در لیس عصب مانند ورم ضرر دهد نیز دو سنگ را در یا شلوق و شود بطریق
طرخشقوق - بپارسی دو گویند بهندی جهاو خوانند
آن انواع یکنوع او است که ثمر آن را گز مازج خوانند بهند
جهاو گویند خاصیت آن سرد در درجه اول و در دوم خشک مانع دفع

مجفف و دافع جلاء و محلل و طبیخ بیخ او با سرکه جهت جذام
و قوبا گویند بسیار دیر قان مسدد و ادرام صلبه جگر را نیز نفع
کند چون به ریزند کرم تخم تقال نبو شتند و بخور شاخ
و برگ او جهت کار خشک کردن آبله و زخمها و غیره موش
زیت و بیان و غمره الطرفا و در زرد و ارد چشم عفص کنند
طرخون به بیآرد تر خوانی اسند عاقر قرحا بیخ بر نباد است
در درجه سیوم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده
طراثیث بفارسی کالیا شیر حی خوانند و او سرخ و سپید است
شبیه به قضیر و سرخ او شیرین و الوان با قیض و سفید و تلخ است
و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون اعضاء و عرق
در مان و مقوی معده و جهت امعا و ردع مواد حاد
نافع و مضر ریه و مصلح آن شکر و بدل آن عفص و صمغ و بی
طلا یعو به از ملاست که زر نیز گویند و بعربی ذهب نبیذ
سودا و کچی خوانند معتدل بحرارت و مقوی لذاغ و حرارت
و رطوبت غریزیه و مفرح و جهت خفقان و وسواس و
جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی نافع
طلق بیونانی عربی کوکب الارض و هندی ابرک خوانند و
در درجه دوم سرد و در آخر دوم خشک و مستعمل ان محلول طلق
است و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم
اعضاء و با عاره و در زیر انیدن سنگ گرده و مثانه نافع
طیطور سفر عیت که بزبان هندی تمر اثیری خوانند طبیخش
بسیار یاد انگیز است.
طین. بپارسی گل گویند و بهندی مش خوانند ماهیت معه

گل ها سرد و خشک است -
طین ارمنی. گل ارمنی ست تیره رنگ در درجه دوم
سرد و در آخر آن خشک و در رفع باد طاعون و در اورام
و قطع سیلان خون اعضاء و اسهال مثل گل مختوم و جهت
سل و ضیق النفس بغایت مفید و مضر سپرز و مصلح آن مصطگی
و گلاب و بدل وی طین بحیره بود که در اندلس مشهور باشد
بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لا است
طین مختوم. گلی ست سرخ رنگ بغایت املس و
بدل آن گل داغستان بود و طین ارمنی و گویند که بخون
بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن طین مغره
طمار - اهل کیمیا سیماب را گویند -

باب الظاء

ظلف یم چارپایه کرانکافته باشد عرب آنرا ظلف
گویند و بهندی کهر گویند ظلف ماهیم نیز سرد و خشک ست و چون
بشراب سرشته بر گزیدگی جانوران بنهند سود مند آید و سم
تر ما اگر در خانه بخور کنند گزیدگان همه از خانه بگریزند سوخته
مجموع آن با مسهل زند و ضماد آن با شراب جهت گزیدگی
هوام و یا شهد جهت نقرس و مفاصل نافع -
ظیان - یاسمین بری که بهندی جاهی جوهی گویند یاسمن سپید
عبارت از وست و قسم مغربی از دشتیه آقو شیخ آن نیست
سال باقی ست و در درجه چهارم گرم و خشک ست و آنرا افزا العدس
محلل و ملطف گویند گل او جهت درد سر و شقیقه و روغن او جهت علیس
بارد معده بعده مسخن ملح و لقوه نافع و گفته اند که غثیان ...

باب العین المہملہ

عاقرقرحا ۔ بہندی اکرکرا گویند خاصیت آن گرم وخشک ست در درجہ سوم اورا بول کند و خار دیار و خاصیت تحلیل اعضاء ولذ جماع نافع

عجم الزبیب دانہ مویز را گویند۔

عاکس ۔ بپارسی مرجانک بہندی مسور گویند خاصیتش سرد ست در درجہ اول وخشکست در درجہ دوم قابض ست خوردن اغلب چشم را تاریک کند و بیماری سوداوی را قوت دہد۔

عرعر ۔ سرو را گویند بہندی دگویند خاصیت دانہ عرعر سرد ست دگرم وخشک ست در درجہ سوم۔

عروق الصباغین ۔ بہندی ہلدی را گویند طبیعت آن سرد وخشک ست در دوم وصاحب اختیارات بدیعی گوید کہ عروق الصباغین دارچوبہ است۔

عسل ۔ شہد ست گرم وخشکست در درجہ دوم۔

عسل بلادر ۔ شیرہ بلادر معروف ست۔

عسل القصب ۔ شیرہ نیشکر۔

عسل لبنی ۔ میوہ سائلہ را گویند۔

عصارہ ۔ از شیرہ ہرچہ باشد۔

عصارہ اقاقیا وشیاف اقاقیا ۔ صنعتش آنکہ ثمر وے بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند گویند بدل آن صمغ ست یا پوشش در ہندی۔

عصارہ غافث ۔ بدل آن اقاقیا۔

عصفور ۔ بپارسی کنجشک و بہندی خانگی چڑیا و گرگریا گویند گرم وخشک ست در درجہ سوم۔

عطارد ۔ اہل کیمیا آنرا ہر از سیماب کنند و سنبل رو نیز عطارد گویند۔

عفص ۔ بپارسی مازو بہندی ماجوپھل گویند سرد ست در دوم و در درجہ خشکست در درجہ سوم قابض و حابس خون مختار سرنج سوراخ مصلح آن لب صنوبر و بدل آن صمغ بلوط

عقیق ۔ سنگ سرخ معروف بہترش آنکہ سرخ و شفاف بود سرد وخشکست در درجہ دوم و سوختہ او لطیف تر و مقوی دل مفرح شدہ سپرز و جگر در بزانندہ حصاۃ در رافع الخفقان۔

علق ۔ بپارسی اوراد یوچہ و بہندی جونک خوانند طبع آن بارد در ثلث مقوی و جاذب خون مختار ملکا آنچہ در آب شیرین باشد بدل آن خراطین

علک بغدادی ۔ مصطگی سپید مائل بزردی خاصیت مصطگی در حرف میم گفتہ خواہد شد انشاء اللہ تعالے۔

علک یابس نوعے از زرنیخ ست۔

علک البطم ۔ و آن صمغ درخت بطم ست در درجہ آخر دوم گرم وخشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی ہاضمہ گمزد کرفس را گویند و فوت او در حرف کاف گفتہ خواہد شد انشاء اللہ تعالے۔

عناب ۔ بنا سی جیلان و سیلان و بہندی ولایتی بر گویند طبع آن معتدل ست گرم در درجہ اول

عنب ۔ انگور را گویند گرم وتر ست در درجہ اول گرمی او بر تری غالب است۔

عنب الثعلب ۔ بپارسی انگور روباہ بہندی مکوی خوانند سرد ست

در درجه دوم و بعضی در درجه اول سرد و تر دانسته اند
عنبر بهترینش آنکه سفید باشد و آنرا اشهب گویند بعد از آن
ازرق گرفته خوانند بعد از آن اصفر که خشخاشی نامند طبعش
گرم ست در درجه دوم و خشک ست در درجه اول مقوی و مفرح و گرم کننده اعضا
دماغ و دل و دماغ را نیز قوت دهد بدل آن دو دانگ وزن
آن مشک و دانگی زعفران و گویند بوزن آن
هر دو مشک و زعفران بدل آن کنند -
عنصل - بیونانی اسقیل و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش
سبنه کاندا و کنند زی خوانند و گویند آنکه در زمین تنها بروید
سم قاتل ست در آخر سوم گرم و خشک ست در طبیخ مقوی معده
عنکبوت - بهندی مکری گویند
عود - بارچوب سپید گویند و بزبان هندی اگر خوانند بهتر آن بیش است
که سیاه و سخت و گران باشد و چون در آب اندازند در ته نشیند
و زود کوفته شود و در هیچ رشته نباشد گرم و خشک ست
در آخر دوم و با اندک قبض ست و دل و معده در دو
خفقان را بسیار از بسیار سودمند است -
عود بلسان - چوب بلسان طبع آن حار یابس در درجه
سوم مصلح آن کتیرا و بدل آن تخم بلسان بود -
عود الصلیب - فاوانیا ست بجبیت که نر و ماده میباشد مراد
از مطلق آن قسم نر است و پیچ پارگوشه آنرا برای دفع
ام الصبیان اگر در گردن کودکان بندند دفع شود و گویند در آخر
اول گرم و خشک ست محلل باه ملطف و مفتح و ملطف
جفف و با قوت قابضه مقوی جگر گرده و مطبوخ در شراب

حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و بدل او
در صراع زراوند و عقرب و سقطه و رفع آثار شیرخام خوردن
را نیز نافع دگویند بدل آن زراوند مدحرج ست -
عود خام - عودی که ترکیب نکرده باشند
عین الاقطه - گویند گوگردست -

باب الغین المعجمه

غافث - گیاهیست لاجوردی رنگ بار یک شاخ بدرازی
یک گز گلهایش شاخ و برگ بسیار تلخ بود و چون خشک شود آنرا گل ملکو خوانند
و او را از اوائل شیر زراوند فارسی رویشت در درجه
دوم گرم و در اول خشک و لطیف و با قبض مفتح سدد جگر
و مقوی آن و معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل
اخلاط سوخته و حاره و رافع حمیات مرکبه سده سپرز و
جگر و ورم او و مجفف و التیام دهنده زخمها و مقوی جگر
مدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است و مصلح آن انیسون
بدل آن بوزن آن افتیمون یا یک وزن او اسارون بود
غاریقون - دو نوع ست نر و ماده بهترینش ماده است
بغایت سفید و املس بود و بدل آن در اسهال بلغم و
سوداء بوزن آن تربد و دو دانگ خربق سپید بود
جالینوس گوید بدل آن بوزن آن فربیون است
غبیراء - نوعیست از انگور سیاه -
غرسا - راسن را گویند -
غرب - درختیست که آنرا اطهر گویند و شیرازی سپیدار گویند
و از آن خاربود و قطران ازو حاصل شود طبع آن بارد ست

در درجه اول تریاق است در درجه دوم بدل آن اقاقیا است

غوره - اول بر میوه انگور خام نارسیده

باب الفاء

فاخته - بزبان هندی گوگی گویند مثل گرم و خشکست در مزاج او حبت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح نافعند و تعفّن سده و نافع دوست بخوابانیده و کباب او دیر هضم

فاغیه - اسم شگوفه حنا و از جمله ریاحین خوشبو است بعضی گفته اند که بیخ نیلوفر هندیست و بعضی گفته اند که تخم نیلوفر بستانی است بعضی گویند پیوند اوست و ابو حنیفه گوید فاغیه خوشه گل حنا و بر در آمده را گویند خاصیتش معتدل ست در گرمی و سردی و خشکست

فاشرا - هزار چشان و هزار رفشان و کرم دشتی خوانند معد زمستان در آن خشک شود و نبات او بهر هر دو سفید گشته که نزدیک از وی پیچیده شود و خوشه او قریب ده دانه دار باشد که اول سبز و در آخر سرخ شود و گل لاجوردی نیست و بدل وی بوزن آن در و نیم وزن آن لبلاب باشد بود

فاوانیا - عود الصلیب خوانند طبع آن حار یابس در درجه سوم مصلح آن کتیرا بدل آن غاریقون زرد و نیم وزن آن باز فشار یونست -

فرخ الحمام - بپارسی کبوتر بچه را گویند گرم و تر و اول گوشت او یاد بود چون معدی نخاعت مغز چشم و دماغ بود -

فراسیون - بزبان فارسی کور یا گندنا کوهی گویند و بعضی از آن تفسیر کرده اند که بزبان هند آنرا کوهی خوانند گرم است در درجه دوم خشکست در درجه سوم و بدل وی افسنتین

افسنتین و گویند بدل وی بوزن وی فاغیه است

فرفیون - و فربیون یابد که چون فربیون را از درخت بگیرند دهان را بپوشند که غبار آن در دهان نرسد که دندانها بریزند و گویند شیر درخت قومی ست و گویند آنکه ازوی است و گویند باشد زینون و ناک است آنکه شیر زقوم است که هر دار که برسد از آن منجمد شود و در بلاد انطاکیه بسیار است و هر گه تازه باشد نیز گویند یعنی کشته و بعد از قوت جزای آنرا در روغن اندوده بجز کرده بارد که چون خشک شد دیگر آنرا مستعمل کنند بدل وی بوزن او روغن انگ جند بیدستر است نیم وزن آن مازریون -

فور خیت - بایک بار خوشبو است مثل لبلاب جند ظرف گرفته بویند

فرخ بقلة الحمقا است و بیان آن گفته شد

فرانگه - نام طایر است که بزبان هند تجره گویند و او را دیو چیز سینه نیز خوانند باقی اوصاف او در خطاب مسطور است

فراه - اکسیر ان سیماب را گویند -

فستق - پسته را گویند گرم و خشکست در درجه دوم و بدل او مغز بادام و نیز مغز بید حبة الخضرا بود

فرفخه - بفارسی فرفخ و بهندی کرده را گویند سرد و تر است در درجه دوم پریشانی دل و خفقان را نافع است

فطراسالیون - تخم کرفس گویند طبع آن گرم در درجه سوم خشکست

فطر - سماروغ است خاصیتش سرد در درجه دوم و تر در درجه سوم است

فقاح - گل شگوفه -

فقاح اذخر - گل اذخر در دوم بر آن قسعد ارزیده

فقاح سورنجان - گل بعت برگ در بعضے کتب می نویسند که بعت بربری سنگھاڑہ جنگلی ست ۔

فلفل - بهندی مرچ گویند و او دو نوع ست یکی سپید و دیگر سیاه و هر چه از درخت فلفل باز کنند مائل بسفیدی بود ۔

فلفل سیاه - فلفل گرد را گویند که مشهور ست خاصیت پیل پیاه و سفید گرم خشک ست در درجه سوم و در سپید قبض زیاده است و در سیاه قوت کم کردن مزاج قیر و بدل فاغل سپید ابن ماسویه گوید زنجبیل ست ۔

فلفلمویه - اصل الفلفل یعنی پیپلا مول طبیعت آن گرم و خشک بود

فلنجمشک و فرنجمشک - بزبان پارسی فرنجمشک بستانی و بزبان هندی ابتل خوانند در آخر دوم گرم و خشک ست بری گرم تر و قوی تر است

فلفل بری - تخم سنبھالو را گویند ۔

فلفل آبی - بزبان هندی جل ساگا گویند ۔

فلفلین - فلفل گرد و دراز ۔

فلوس خیار شنبر - املتاس را گویند ۔

فنجنکشت - هندش سنبھالو خوانند ۔

فو و فنجنشت - گیاهیست خوشبوی مانند سنبل بلکه گویند قسمی از سنبل است و از جمله اطیب هندی بهال بگری گویند گرم ست در درجه اول و خشک ست در درجه دوم بدلش بوزن آن سنبل کتابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است ۔

فو تو الصباحین - بهندی مجیٹھ گویند گرم و خشک ست در درجه دوم

فوج و فوتنج - بپارسی پودنه خوانند گرم و خشک ست در درجه سوم خاصیت دافع سل النفس و ریح در درد و دوا افعال آن رفع کند

وجهت گزاز و تنقیه فضول سلبه و معده و بدیل ۔

فوفل - لفظ پارسی و بهندی سپاری گویند سرد و خشک ست در درجه دوم طبیعت را قبض کند و بن های دندان را محکم گرداند و دهان را خوشبوی کند و دل را قوت دهد ۔

فیجن - سداب مسطور ۔

فیل - بپارسی پیل و بهندی هاتھی گویند دندانش را عاج گویند چون نرم سوده استعمال کنند طبیعت را قبض کند و حافظه را قوت دهد و چون زنی هر روز عاج را سوده دو درم با ماء العسل میل نماید پس مرد با او نزدیکی کند آبستن شود و صاحب اختیارات بدیعی گوید که امتحان نمودیم گردیم سه شب سه مثقال به نبات مصری سائیده زن سفوف ساخته خورد و در سوم و چهارم باو مجامعت کرد آبستن شد اما بشرط آنکه بعد طهر شود و سرگین فیل را بعسل فرزجه ساخته بردارد هرگز آبستن نشود و بجز اندکی پارچه خشک خرد ملوم آن رفع لو است

فیخودج - مایه آبکامه است که از آرد جو و گندم بی نمک به گرم خمیر کرده و در برگ انجیر پیچیده و در ظرفی نهاده در سایه بیلر ارند تا متعفن شود و خشک گردد و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت حرب تاراش عده بنا فتح و حل مقعد و محلل قوی است

فیلزهرج - معرب پیل زهرج و آن نبات مشهور است گویند خضض اگر تخم او مانند فلفل و حضض عصاره او و بدل آن خضض بود ۔

باب القاف

قاقله - دو نوع ست یکی خرد و آن را قاقله صغار گویند و دیگر بزرگ که آن را قاقله کبار خوانند هر دو نوع را بزبان هندی الاچی خوانند

گرم و خشک است در درجه دوم ۔

قاقیا۔ اکسیریان مراد اقلیمی دارند۔

قشاع۔ نباتیست که چون بر شاخهای انگور پیچیده شود مفسد او بود سرد و خشک است در درجه دوم ۔

قثا۔ بفارسی خیار دراز و بهندی ککری گویند۔

قثاء الحمار۔ خیار دشتی را گویند و بزبان هندی کچری خوانند و گویند کریلا ست گرم و خشک است در درجه دوم و در طب هندی نویسند که کریلا را خاصیت سرد و خشک است در درجه سوم و دافع فساد صفرا و خون و بلغم و زردی بدن و یرقان و جریان منی و کرم شکم ۔

قثاء الحیه۔ بقول بعض نام طیل است و از قول منهاج حنظل است

قثاء هندی۔ خیار شنبر مردم ۔

قثاء النعام۔ حنظل است و گفته شد۔

قدید۔ گوشت خشک ۔

قرقه۔ بزبان هندی نج گویند۔

قرنفل۔ بزبان هندی لونگ خوانند در درجه سوم گرم و خشک است ملطف و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه مفرح و دافع قی و غثیان و استسقاء و علل سوداوی و بلغمی ۔

قرقه القرنفل۔ بدل وی قرنفل بود۔

قرنبض۔ تخم انجره است و بهندی انگن گویند خاصیت آن در حرف الف مذکور شد۔

قرقرمعما۔ روغن زعفران گویند و گویند که ثقل روغن زعفران است که بعد از گداختن را آب رنگ زعفران ماند بعد از خائیدن برنگ دندان کند

قروماننا۔ کرده ماهی جبلی و بری و آن نوعیت رومی است زرد رنگ

بدل وی از خردحرمل بود و گویند بدل آن میشکطرامشیع است

قرطمانا۔ فرد ماننا مسطور۔

قرطم۔ دان حب العصفر است بپارسی خسکدانه گویند بدل آن حبة الخضراست۔

قرطم بری۔ اشترغار است ۔

قرة العین۔ کرفس الماء یعنی انجدو آبی و گویند جرجیر تیره تیزک آبی و آن بیشتر در آبها ایستاده و در آن چشمها نیز پیدا شود۔

قرظ۔ با ظاء منقوطه نوعی از ثمر غیلان است یعنی برگ سلم ینبع درخت ببول یعنی انتم اند۔

قرط۔ بضم قاف و طاء از جمله نباتیست شبیه برجلیه از آن تیزتر و برگ آن بزرگ تر طبع آن گرم و تر آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن قابض ۔

قرع۔ بپارسی کدو و بهندی لوکی گویند سرد و تر است در سوم و مولد بلغم و محرور مزاج را مفید است و تشنگی را ببرد و نشاند و مضر بلغمی و سوداوی را مضر است مصلحش زنجبیل و دارچینی کنند۔

قرون البقر۔ براده شاخ گاو ۔

قسط هندی۔ بپارسی دیونانی او را قسطس و بهندی کت کوته نیز گویند معروف است گرم است در درجه سوم و خشک است در درجه دوم ۔

قسط بحری۔ بهندی پهکر مول گویند۔

قشر۔ پوست از هر چه باشد۔

قشور۔ جمع قشر ۔

قشر الاترج ۔ پوست ترنج را گویند۔

قشر اصل الکرفس - پوست بیخ اجمود -
قصب - هر نباتی که میانه او تهی و نه مصمت و دراز باشد بپارسی نی خوانند -
قشر سلیخه - پوست درختیست که او را سلیخه گویند و بیان آن مرقوم شد -
قصب السکر - بپارسی نیشکر و بهندی گنا و اوکه گویند شیرتش
آبدار و نازک و شیرین طبعش گرم و ترست در درجه اول -
قصب الذریره - آنرا بهندی چراتیه گویند و او دو قسم است سفید و
کبیر و صغیر و دقیق ست خاصیت بهر دو نوع گرم و خشک است در درجه دوم -
قصب بوا - قصب الذریره مسطور -
قطران - و طریق تحصیل او در کتب مذکور ست گرم و خشک ست
در درجه چهارم و بپارسی او را جان مرده گویند از جهت آنکه مرده را
که بقطران در گیرند تباه نشود و صورت او خوب گردد -
قسطف - آنرا بزبان هندی تهجوا گویند و بعضی گفته‌اند
قطونا - بزر قطونا -
قطرولن - اکسیریان نحاس را گویند -
قلی - قلیا را گویند و بهندی ساجی خوانند طبع آن حار
یابس ست در درجه چهارم -
قلقاس - گیاهیست که ساق ندارد و برگ او پهن بود و بعضی
برانند که قلقاس از تره است که آنرا بزبان هندو باصطلاح هندوی
تنوج و ... ای شرقی و غربی اروی گویند و کهیان نیز خوانند
خاصیتش گرم و خشک است بدرجه سوم و قوت باه را مفید ست -
قلب نخل - بپارسی ... هندی گوبه گویند و اهل هند ... راد
... خواند خاصیت او سرد ست در درجه دوم و ترست در درجه
اول و بعضی طبعش گرم و خشک نوشته‌اند شکم را ببندد -

قلقطار - بپارسی زاک زرد را گویند گرم و خشک ست -
قلت - بهندی کلتهی گویند طبع آن حار در درجه اول و
یابس در درجه دوم -
قمر - اهل کیمیا مراد از نقره دارند -
قنبیل - بهندی کبیلا خوانند خاصیت آن گرم و خشک ست
در درجه دوم انواع کرم شکم را بکشد و بیرون راند -
قنابری - مرغیست معروف -
قوتیرا - نوشادر را گویند -
قورساما - عود بلسان را گویند -
قنفذ - بپارسی خارپشت و بلغت هندی جاهه و ساهی گویند
این جانور در هند دشتی و اهلی و کوهی و بحری است و کوهی چون
آدمی را ببیند خارهای سوی آدمی بیندازد -
قیمولیا - طین قیمولیا و آن نوعیست از رخام -
قیروفایر - بزبان هندی آن را رال خوانند خاصیت آن
گرم ست در درجه سوم و خشک ست در درجه دوم -
قیصوم - نوعی از برنجاسف جبلی ست گویند قسمی از افسنتین
و بدل وی در درد سر اگر از سردی بود بابونج ست -
قیرس - شمع و موم را گویند -

باب الکاف

کادی - بعربی کادر و بهندی کیوره را خوانند در آخر دوم گرم
و خشک و بعضی معتدل ست مقوی بدن و حواس باطن مفتح
عصب و رافع خفقان و اعیاد ماشری و ... جگر و مسکن دردها
و شربت او که جوب ابر را گویند بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام

آرند جهت آبلۂ حصبه بهترین ادویه گویند که از استعمال آن زیاده

برنه عدد آبله برنمی آید وخاکستر جهت التیام زخمها مجرب وانهٔ او

که از ثمرش حاصل میشود مقوی دل ومعده وجگر وآب کند وقوی تر از

دانهٔ او وبدلش بوزن آن صندل سرخ ومثل آن تخم ست

کاشم - درخت انگوزه را گویند وبدلش هیزدر او ریا تخم انجره یا تخم

گزر یا بذر بنادق گویند وبدلش کاشم بستانی بوزن آن زیره بلوط

کاهو - خس مرقوم.

کاف - نوعی از ترنج ست اودر ولایت شوستر

بهم رسد گویند سالی نگاهدارند هفت سال بار آورد.

گاوزبان - لسان الثور در حرف لام گفته شود انشاء الله تعالی

کافور - بهندی کپور گویند خاصیتش سرد وخشک ست در درجهٔ

سوم ومفرح قاطع نزف الدم عضا ورعاف واسهال.

کاسر الحجر - نوعی از گوهی آنرا بزبان هندی رتنجی بفتح با و

سکون جیم خوانند.

کافر - بهندش گگر ندره خوانند مرو تلخ ذکاخاصیت دافع

تب وفساد واقوال وبلغم.

کنکش - موری کنگش بیمار اگر را عود سکث در پرده گویند وبهندی

کٹیا خوانند بعضی گفته اند چنان مینماید که این سوم است که در بعضی

شهرهای هندوستان بهجوتن نامند طبعش سرد وخشک ست ودر

درجهٔ دوم بدلش عنب الثعلب ودر بعض کتب یکی مرقوم است

که در قوت مثل عنب الثعلب ست واز اقسام عنب الثعلب ست ومراد از مطلق

آن بستانی است ومستعمل از آن پوست سر شاخ ودانهٔ او وقوتش

تا سه سال باقی است ودر آخر دوم سرد وخشک

ومدر بول ورافع امراض گرده ومثانه.

گاو روغن - هندی کور رو جیتا خوانند.

کبابه - وآن دو نوع است یکی دهن باز گرده که او را کبابه هند

ودوم کبابه چینی ست بدلیل گرد مشابهت ارد وبیشتر از فلفل ست

وگرم وخشک ست در درجهٔ دوم وبدل آن تا قلقل ودار چینی

وچون یک درم تا یک مثقال آنرا ساییده وبپاشند جهت قروح

مجاری بول موثر.

کبیکج - وبفارسی موسک بهندی لوری اگیا گویند نباتی ست

شاخ کشنیز وچهارم قسم میباشد ونقش نزدیک آبهای جاری اقسام

ودر آخر سوم گرم وخشک وبا حدت محرق جلد وضماد تازهٔ او جهت

جراحت ودرد اعضا ویارد غنها جهت حرب حیوان ونسل

ولقشر جلد برمین حسن واصناف ثالیل ودو از ثعلب نطول

مطبوخ او جهت سعفه خشک اصولش قوی تر از گندش وطلا

اول از خارج جهت درد دندان واز داخل جهت ریزانیدن

آن وحمول او جهت اخراج جنین ومشیمه واحتباس حیض نافع.

کبریت - بپارسی گوگرد وبهندی گندهک گویند وخاصیتش گرم وخشک است در

چهارم دگو یند در سوم وبعضی در اول در درجهٔ دوم گرم وخشک گفته اند.

کتیرا - بفارسی گون نامند ومشهور بهندی کتیرا ببار ودر تعلیل طبع آن در

گرمی سردی معتدل شکننده حدت ادویهٔ حاده وغلظت خون مواد رقیقه.

کتان - داد را بفارسی تخم کتان گویند وبهندی

السی خوانند گرم وخشک ست در درجهٔ اول.

کدوه - قرع مسطور.

کرسنه - بپارسی گاودانه وبهندی ترخوانند در درجهٔ اول خشک ست

مدر بول و لین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیت و بالی و بالتقطیع و مفتح سدد و مولد غلط فاسده و مورث اسهال مصلح آن گلاب و گل ارمنی ۔

کرویا ۔ بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند جالینوس گفته است که زیره رومی گرم و خشک است در درجه سوم بدل آن نمیوزن آن کمون سنبلی نیم وزن آن انیسون ست

کرفس ۔ دان و رفوع فتاو غیره خیز و سنبل را نیز گویند بهندی اجمود و اکثر اجوائن خوانند گرم و خشک است در درجه دوم

کرنب ۔ بپارسی کلم گویند و بهندی کرم کلا مانند گرم است در درجه اول و خشک ست در درجه دوم ۔

کرکم ۔ زعفران را گویند بعضی گفته اند که دار زرد ی است از انواع نبات بزیره ماند و بهندی اورا مامک خوانند ۔

کرمدانه نوعی از تخم باذروج است و گویند از درخت لسان الحمل گویند تمر الطرفا گویند انگن ۔

کزمازج ۔ بپارسی گزمازک گزمازو کٹ بهندی مائین گویند ثمر درخت گز است و ثمر قسم کلان بعضی اثل را عذبه نامند و این در خواص مثل عذبه است ۔

کز اہل هند درخت جهاد را گویند اکثر در کنار رودها میرویند کزبرة الکام ۔ شاهترج است ۔

کزم کنده ۔ بهندی انجول گویند گرم خشک ست

کشنیز ۔ بعربی کزبره بهندی دهنیا گویند بعض کشنیز بود سرد است در دوم و خشک است در سوم و کشنیز خشک در خشک در درجه دوم

کزبرة البیر ۔ پرسیاوشان مسطور ۔

کشوث ۔ زجمول را گویند بعضی گفته اند کشوث چیزیست در هندش آنرا اسیرک بکان تجی گویند و گفته اند که کشوث اکاس بیل ست گرم ست در درجه اول و خشک ست در درجه دوم

کشت برکشت ۔ نباتی ست بهم پیچیده مانند ریسمان یافته شده در هند سوداگران با طراف برند و چکب نیز خوانند هندش جهجهی خوانند بعضی گویند عشقه و لبلاب ست طبع حار و یابس ست بدل آن بوزیدان یا کافور ۔

کشک الشعیر ۔ کشک جو یعنی شیره جو ۔

کشکاب ۔ آش جو ۔

کعک کاک ۔ نان مشهور ۔

گلنار ۔ گل انار ۔

گلقند ۔ اصل گلشکری که در آفتاب تربیت یافته باشند و ترتیبش

گگوی ۔ هندش گپچ گویند حاصلش گرم ست و تالفش شکم و تقوی اعضا نفشان ست و دافع فساد صفراء و بهم زیبگی بهیمیت

کماذریوس ۔ بهندی اسندی گویند باتیست و خوش طعم و بسیار با قیما بند در درجه اول گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و در رافع امراض بسیار ز دسر و غیر ان قاطع اخلاط غلیظه و در سائر افعال مانند کماشیطوس جهت علل حول یرقان و شکاف جفعل اخراج نیین و استسقائی و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب سه بار تا ثلث رسد و چند روز مداومت کنند جهت سنگ و مثانه مجرب ست سه درهم مسحوق او با جلاب با عسل و چند روز رفع درد سینه و بهر دوست نواحی آن میکند و ضماد او

با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال و با شراب جهت عقرب
و با سرکه جهت ورم سپرز و سفیده و روغنی که آب تازه او با آب
طبیخ باز رنگ و در ترشیب بینه جهت رفع برودت بدن و ریاح مزمنه
و شراب دکه در هر یک رطل آب انگور و مثقال زعفران بریزند
یا یک نیم مثقال او و رنگ رطل خمر کنند و مدتی بگذارند جهت
تسخین و تقویت معده و دفع فساد اخلاط و صلاح فاسد و هضم
و ابتدا استسقا نافع و شربتش سه درم و در مطبوخ تا هفت درم
و مضر امعا و گرده و مصلح آن کتیرا و بدل آن مثقال آن سیسالیوس
و ربع آن سلیخه گویند نافعست و سلیخه با تخم شلغم بدلیست.
کمافیطوس . رشاء نیطس تیز مانند به آن همو زن آن سیسالیوس
و دوانگی و نیم آن سلیخه و ابن باویه گوید بدل آن زیره کرمانی
و بعضی گویند بدلش کماذریوس است.
گوش . بهندی اوجهری گویند شکنبه و روده حیوانی بهر جا و
گوسفند و بر خوانش دست و بعضی از ابسرد و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند.
گمیز . بول و پیشاب را گویند.
کمون . بفارسی زیره و موسومست و چهار نوعست کرمانی و شامی
و فارسی و نبطی و گویند که از انواع بدل دیگرست طبعش گرم است
و در درجه دوم و خشکست در درجه سوم و بادها بشکند [illegible]
رفع کند و تقویت کردن خفقان را نافع است.
کمات . فطر است و گویند سمارغ است و بهندی گلگن پهول گویند
کندر . علک رومی را گویند و بعضی گویند صمغیست مستعمل علیب
مائل بسرخی را کندر ذکر و سفید است را انثی نامند گرم است در
درجه دوم و خشکست در سوم و خفقان را مفید است و خاطر را

قوی گرداند و قی را باز دارد و لطیف و محلل ریاح و حابس سیلان
خون از ظاهر اعضا و جهت باغی و نفث الدم و مجفف بلغم و باتریاقیت
و بهق و منقی و تقوی ارواح حیوانی و دماغی و صاحب اختیارات
بدیعی گوید بدلش مصطکی است و اسحق بن عمران گوید
بدل وی یک وزن و دو نیم آن رقاق است.
کندش . بفارسی چوبک اشنان و بهندی چوک گویند
گرم و خشک است در درجه سوم.
کنگر . بفارسی حرشف و ابو الخیر گوید کنگر خرنوب بزرگ را
گویند و کنگرزد صمغ کنگر را گویند و بعضی گویند کنگر نوعی از حرشف
است طبعش در دوم گرم و در اول خشک است.
کورز . میوه کبر را گویند.
کوک . تره کاهو که بعربی خس گویند.
کهربا و کاه ربا . در گرمی معتدل در درجه دوم خشک و تر و بعضی
در اول سرد است مفرح و قاطع نزف الدم و خون حیض و بواسیر
را نافع و خونی که از معده بر آید آنرا نیز سود مند است اگر با
مصطکی او را بخورند در معده و خفقان را سود مند است
و هر که او را با خود دارد رنگش سفید در جامه او نیفتد.
کیه مصطکی را گویند خاصیتش مذکور شد.
کیلا . بعربی موز گویند.
کیوان . اهل صناعت سرب را گویند و معروف است.

باب اللام

لبلاب . بفارسی عشق پیچان گویند و هر نبات که نزدیک او
از پیچیده شود معروف است گرم و خشک است در درجه اول

مسہل صفرا و محلل چون در حلق بچکانند برای دفع بلغم خوب
بود و شراب آن از نیم رطل تا دو رطل مسهل سودا و صفرا -
لوبان - کندر است -
لبن - شیر را گویند سرد است در درجهٔ اول و تر است در درجهٔ دوم
و گویند گرم و تر است و دلیل حرارت وی شیرینی است
و در طب هندی نوشته‌اند که شیر بالطبع سرد و تر است و گران و لطیف است
مشهی و مقوی اعضا و دافع فساد باد و بلغم و مفرح اندوه و گم(؟)
و مصلح فساد و نهی و دافع تنگی النفس و بواسیر و غیره و تشنگی کسیکه
لاغر شده باشد و صاحب جماع و تشنگی و پیری و صداع و خشکی را
بهتر از این دارو نیست -
لبن النساء - شیر زنان را گویند موافق‌ترین شیرها آدمی را
شیر زنان تندرست و جوان است بشرطیکه غذای ایشان لطیف
و نیکو بوده باشد باید که شیر از پستان مزند -
لبن البقر - بپارسی شیر گاو گویند غلیظ‌تر از شیر حیوانات
دیگر باشد و بدن را فربه کند و در طب هندی نوشته‌اند که شیر گاو
بالطبع سرد و تر است و گویند که شیر زنان نهی مردادنگی را افزاید
و رنگ را نیکو کند و حافظ صحت و دافع فساد باد و صفرا است
و شیر گاو سیاه بهتر از رنگهای دیگر است و شیر گاوی که بچه او خورده باشد
و یا در وقت زادن مرده باشد باد و بلغم و صفرا انگیز باشد و شیر
گاوی که غذای او گیاه تازه باشد بلغم انگیز و گران است و هر شیر تازه
دوشیده خام گرم گرم دوباره پیره نوشند بالطبع سرد و سبک و خلط است
مقوی اعضا و دافع اخلاط ثلثه و در منافع برابر آب حیات
است و اگر بهمان شیر را همچنان سرد نوشند مضر اخلاط ثلثه

بجز شیر گاو و شیر میش که سرد و گرم دوشیده اینها نیز سودمند است
و هر شیر دوشیده که چون سرد کرده نوشند دافع فساد صفرا است
و دیگر اگر گرم نوشند دافع فساد باد و بلغم و شیری که هنگام صبح دوشند
گرانست و نفاخ و شیری که تابش مهتاب یافته مناسب است والله اعلم
بالصواب و شیری که وقت شام دوشند دافع ماندگی
راه است و مقوی چشم و دافع فساد باد و صفرا زیرا که از آن روز
تابش آفتاب خورده و باد یافته و حیوان نیز حرکت کرده
این جمله گفته شد قول حکمای هند بود و رازی گوید از قول
جالینوس که حرارت وی زیادت شود بر برودت و برودت زیادت
شود بر حرارت و معتدل‌ترین شیرها مر آدمی را شیری است که
مدت حمل وی مناسب مدت حمل انسان بود چنانچه شیر گاو
و هر چند مدت وی بعیدتر از حمل انسان بود پس شیر وی
غیر مناسب بطبع آدمی خواهد بود و شیر اسب یا شیر چهارپا اگر
با آتش بجوشانند نافع است اگر در معده آنها صفرا بود
و مضر بمعده‌های گرم است و در کتب یونان شیر خام را نفاخ
می‌نویسند مگر وقتیکه جوش دهند و دفع نفخ لقمان پذیرد و شیر
علاج نسیان یابس و صداع است بسبب آنکه تر است
و زیادتی می‌بخشد در جوهر دماغ و شیر مضر بدان است که احتجاب
صداع و دوران سر طنین و بینائی را نقصان می‌آرد وقتیکه
بسیار از بسیار استعمال نموده شود بسبب تصاعد بخارات
از معده در باقی منافع قول حکمای یونان مطابق اقوال حکمای
هند ملحقات است و سابق ذکر نموده شد و در بیان اصل
شیر طول گرفت بجهت آنکه تا معلوم شود که شیر باتفاق مذهبین

چیزی نافع ست و آنرا اگر بدادست ابن ماجه بار تر آنها استعمال کنند

لبن الجمل. بپارسی شیر شتر را گویند سده را بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو را نافع بود.

لبن المعز. بپارسی شیر بز گویند نزله را نافع بود و سعال را دفع کند

لبن الضان و لبن الضان. شیر میش را گویند لذت برای جماع بکند و قوت باه دهد و لون را صاف گرداند و قوت دماغ را بیفزاید.

لبن حامض. بهندی دهی گویند چون مسکه از وی بگیرند دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند رایب گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود و رایب افزاینده باد است و لبن حامض غثیان و ادرار و تعطش و ورم تولد کند باید که قی کنند و معده را پاک کنند و دوا استعمال بعد از آن مثلث بیاشامند.

لحم. بپارسی گوشت گویند طبیعت انواع لحم را که سرد گویند بنسبت دیگر و در نفس الامر جمیع انواع لحوم حار است و در شرح قانونچه همین ست

لحم البقر. بپارسی گوشت گاو گویند و دیر هضم شود و در تنها سوداوی دسومات زود تولد کنند مصلح او دارچینی و فلفل و زنجبیل ست.

لحم العجل. بپارسی گوشت گوساله گویند غیر معتدل ست و خون صالح از و متولد شود.

لحم الجاموش. بپارسی گوشت گاومیش غلیظ و بدترین گوشتها بود و دیر هضم شود و دیر هضم شود

لحم الخیل. بپارسی گوشت اسپ گویند حرارت او کمتر از گوشت میش باشد معتدل ست در رطوبت

یبوست و زود هضم شود.

لحم الحمام. بپارسی گوشت کبوتر گویند غلیظ و مولد سودا است

لحم الارنب. بپارسی گوشت خرگوش گویند برای النقرس و سعال نفع عام ... ولیکن برانند ... آتشک را دفع کند.

لحم الغنم. بپارسی گوشت بز گویند گرم و تر است گوشت میش سرد و خشک بود و دیر هضم شود و مولد خون سوداوی است.

لحم الضان. گوشت میش را گویند خاصیت گوشت آن گرم و تر است امراض سوداوی را مفید بود منی را بیفزاید و باه را قوت دهد

لسان الثور. بپارسی گاوزبان و بهندی کاجهه مانند ازین میگویند و گویند گیاهیست و برگهایش مثل نرمها و بجبهه دندان پای ملخ و بر برگهایش نقطهای سپید بود مانند دانه خشخاش و گویند که از میان نباتش شاخ بلند مقدار یک وجب و یا دو وجب برمی آید و از آن شاخ گلهای آسمانگونی پیدا میشود و آنچه در اکثر کتب این فن مینویسند که گاوزبان چیزیست که بزبان هندی آنرا گرزنده گویند حکما برین قول اعتماد ندارند زیرا که گرزنده اصلا با گاوزبان از روی هیئت و خاصیات مناسبتی ندارد و مشهور میان مردم آنست که گاوزبان کوهی را گرزنده آن مقوی قلب ست لیکن تحقیق آنست که کوهی گاوزبان نیست در تفریح و تقویت قلب بمشابه گاوزبان نمیرسد چنانچه شیخ الرئیس در کتب خود بیان تمام خاصه و تقویت قلبیه ی بیان نموده و از روی هیئت با گاوزبان مشابهت ندارد زیرا که گلش زرد و برگهای بی نقطه است والله اعلم بحقائق الاشیاء و خواصها

مخفف الست که نباتیست مانند گاوزبان از ولایت می آید بهترینش خراسانی و ولایتی ست و در اختیارات می نویسد که گاوزبان نوعی از مرو سپید ست فی الجمله طبیعت لسان الثور گرم و ترست در درجهٔ اول ندوه را فرو نشاند و لتا عذرا برانگیزاند و چون با شراب بخورند خفقان و جمله علتهاے سوداوی و درد زهار و به ثور دهان را که بتازی قلاع گویند دفع کند و چون با انگشت سوخته آمیخته خورند سرفه و درشتی سینه ببرد و درد سینه و درد گلو و سکو خشکی نششش را مفید بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج ست و بعضی گویند بدل آن بادرنجبویه است و بعضی بادرنگبویه گویند مصلح آن هلیلهٔ پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست ترنج۔

لاون۔ بفارسی و هندی هم لاون گویند و بعضی لاونه خوانند آن از اقسام عنبرست و بعضی از اقسام زوفا شمرده اند لیکن زوفا از تنوعات است و گویند قسمیست از عنبر زبون۔

لازورد۔ بپارسی لاجورد گویند خاصیت آن گرمست در درجهٔ دوم و خشکست در درجهٔ سوم و با خلاط سوداوی را بر اندر۔

لاله۔ دانه ایست مانند گنجد و رنگ منظر زاد با الدست رفاً و بعضی گویا نیز در نواحی او پیدا شود و گویند گیاهیست بواسیر را بنهایت درجه مفید ست۔

لسان الحمل۔ بپارسی بارتنگ خوانند و او نوعیست از انواع اسپغول چراکه برگ او از برگ اسپغول بزرگ ترست و طبعش سرد و خشک است در درجهٔ دوم و بدل آن بوزن آن ورق ماحض لسانی بود۔

لسان العصافیر۔ بپارسی زبان مرغ و زبان گنجشک هم گویند و هندی و سندی اندرجو گویند گرمست در درجهٔ دوم و ترست در اول و باه را بالغایت مقوی خفقان را سود مند آید و پوست او سبز که تر کرده بر منی طلا کنند نفع دهد۔

لعبت بربری۔ صاحب اختیارات بدیعی در باب سورنجان نوشته است که سورنجان را عراق لعبت بربری خوانند لغت شلجم مسطور۔

لفاح۔ بفارسی شاهترگ گویند و آن اقسام میباشد و بدل آن جوز الماثل و نیم وزن آن بزر البنج ست و دو دانگ خشخاش و گویند بوزن آن جوز القی و گویند برابر وزن آن بزر البنج است و الله اعلم۔

لک۔ بزبان هندی لاکه گویند صمغ درختیست و آن درخت سدر ست که در زمین هندوستان بسیار باشد خاصیتش گرمست در درجهٔ اول و خشکست در درجهٔ دوم سدّه ها را بگشاید و یرقان و استسقاد بیماری هاے جگر۔

لوبیا۔ لغت هندیست و بعربی فریقا نامند قوت او تا دو سال باقی ماند و قوت دانهٔ او تا دو سال باقی ماند و بهتر از باقلا و زبونتر از نخودست و شرح او در آخر درجهٔ اول گرم در اول ترست و در اول سپید و ادرار بول و حیض و سمن بدن و در عندال محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و سمن بدن و در مطبوخ او باندکی قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و منفخ و جهت درد کمر نافع۔

	باب المیم	

ماذریون۔ رشیه اقسام آن در درجهٔ چهارم گرم و خشک

و سایر اجزا او در سوم و زبونترین آن سیاه و غیر مستعمل سفید بهتر از زرد و برگش مسهل قوی بلغم و صفرا و تمام کرم و مواد سوداوی و بلغمی را. مالیوچانه مشهور در هند به ذخیرهٔ ت و این غیر حب الملوک است شیر نبات او در درجه سوم گرم و خشک و برگ و دانه او در آخر دوم گرم آب مطبوخ برگ و با خرهٔ سال دارند و مسهل و محلل ترنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و بلغم دانه او مسهل و شربت مسهل و در اسهال قوتیر و مخرج بلغم غلیظ.

مارقشیشا. هندی سونامکهی گویند سنگیست که ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی باشد و قویترین همه نحاسی ست طبعش گرم و خشک ست در آخر دوم و چشم را تقویت کند.

مامیثا. نباتیست آبی مزه تلخ و برگش برگ شبت ماند گویند از بلاد شام و زمین یمن روید و شیره اش برنگ زعفران است و گویند نبت او در دیار باشد و نوع گلش سرخ دارد و اورا ارغوانی نامند و نوعی را گل زرد ست از و شیاف سازند و اورا عصارهٔ مامیثا و شیاف مامیثا نیز گویند طبعش سرد و خشک است در درجه اول و قالقینا است.

ماهی زهرج. مرطلی زهره و بعربی سم السمک نامند پوست بیخ نبات است و نبات اش مانند درخت شرمید و رونش خیره است مایل بصفره دگویند درختش بطول یک گز و نیم و دراز ترند کوتاه تر نیز باشد گلش نهم شر تخم آتشی سرخ و برگ او تیرگی زند ...تیز است ... و بیخ ... طبیعت آن گرم و خشک در دوم سوم دارچوبه طبیعت ... نافع ... زهر عنکبوت.

مارالورد. بلغوزش آنست که الطعام تم بود و طبیعت آن گرم بود و در گوید سرد بود جالینوس گوید سرد ست درد و ادنی معتدل بود و در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم و خفقان گرم را نافع بود و در دو تخم خرد نشانند و بسیار سے رنجیش سے را منع کند.

مارالشعیر. بپارسی آبجو گویند جو را الوزن یک نیم آرد شریش آنار آب بپزند و صاف نمودہ آن آب را استعمال کنند مشهور است

مارالعسل. گرم بود صنعت آن عسل یکجز در ده جز آب شیرین بجوشانند تا ثلث بر رود و تلثان بماند کف و گیرند و بپالایند و اگر خواهند که گرمی وے زیاده گردد و زنجبیل قرنفل و فلفل از هر یک قدرے در خرقه کنند و در دیگ نهند و بجوشانند و در آب عسل مطلق و انند چنانچه ته دیگ برسد و اگر سرد یا معتدل خواهند با صندل و آن آب عسل آرند.

مارالجبن. آب پنیر را گویند صنعت آن بتانند شیر تازه و در ظرف و در دیگ سنگی یعنی گلی کنند و آهسته در زیر تان آتش کنند و چون شیر بجوشیدگی آید بحیل در سکنجبین قندی و یک درم سرکه بران ریزند شیر جز اندر نیز جمع شود و بعد ازان از آتش بپالایند پس ازان بگیرند باز دیگر بر آتش نهند و لعابش بگیرند و بعد ازان استعمال کنند عجیب النفع ست.

مارالحم. و فیست که از گوشت گیرند او لطیف و مقوی دل نه روح حیوانیست و بر اعتیق النفس و تنگی بجنون قلب و خفقان باشد عجیب النفع است صنعت آن گوشت بزغاله یا در تحیریه از جینی بیل بد انکم بادیان جوز بوا الکل السوس سنبل تخم کرفس قرنفل زر دفار ختک ... درونات بر سیاه و ستان

ہمہ را نکوفتہ در آب برنج و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویہ یک شبانہ روز تر نمایند پس گوشت مرغ و دراج و گوشت کبک را پارچہ پارچہ نمودہ در قوری انداختہ تہ او ابخی نمودہ و برسری وی زامیق نمودہ و بر انبیق برادہ از عنبر و زعفران در لتہ بستہ آویختہ بدستور متعارف مقطر کنند یک اوقیہ با شربت بادرنجبویہ ہر روز بخورند۔

ماش۔ دانہ ایست باندازۂ عدس گرد بود و در ہندوستان ماش را مونگ بضم میم گویند و نیز ماش را باطراف قنوج ارد گویند در درجۂ اول سرد است در تری و خشکی معتدل است خلط ستودہ پدید آید چون بآب پختہ باشند و مقشر کردہ باشند و غذا نیک دہندہ است در دیر ہضم شود خاصۂ وقتیکہ مقشر کنند مضر است بسرفہ و مصلحش شیرۂ بادام است۔

مار الفرنجار۔ اکسیریان کنایہ از نوشادر کنند۔

مج۔ بفارسی ہمین ماش را گویند۔

ملج۔ گیاہیست کہ چون حیوان بخورد سست شود۔

ممردہ۔ سنفونیا مسطور۔

مرد و مردہ۔ مرماحوز نیز گویند ہندش کنوچہ خوانند گرم ست در درجۂ سوم و خشک ست در درجۂ دوم۔

مر۔ بہندی بول گویند صمغیست گرم و خشک ست در درجۂ دوم۔

مرمی۔ آبکامہ یعنی کانجی مذکور۔

مرداسنج۔ بفارسی مرداسنگ و بہندی مرداسنگ گویند مرد است طبیعتش خشک ست و در گرمی و تری معتدل ست۔

مرتک۔ قسمی ست از ہمین مرداسنگ۔

مرزنگوش۔ و مرزنجوش بفارسی گوش موش و ہندوی مروہ و مرسا کہی گویند گرم ست در درجۂ سوم بدل آن دو وزن آن مروہ خرد و گویند نیم فلفل۔

مسک۔ بفارسی مشک و بہندی کستوری گویند گرم و خشک ست در درجۂ سوم و لطیف است اعضا را قوت دہندہ است خاصۂ اگر اندکے از وی با کافور و زعفران در بینی ریختہ شود درد سر را کہ از سردی و تری باشد دفع کند و بدل آن مرزنجوش ست و شربتی از وی مقدار قیراطی است

مشک زمین۔ سعد است کہ بہندی موتھا نامند۔

مشمش۔ بفارسی زردآلو گویند سرد ست در درجۂ سوم۔

مسکطرا مشیع۔ بلغت رومی آنرا مک گویند و گویند پودینۂ بریست و گویند بدل آن عوض مانا ست جالینوس گوید در اورا عدس المر ہست بوزن آن و سنابور گوید بدل آن اکلیل الملک و گویند بدل آن شقایق است مصطگی و مصطکا نوعے از علک رومی ست و بپارسی او را ماش گویند طبیعت مصطگی گرم و خشک ست در درجۂ دوم۔

مقل۔ عصارۂ مسطار گویند چون قسط را بپزند آب آن بیرون کنند آنرا مقل گویند و آن گرم و خشک ست در درجۂ دوم

مغاث۔ بیخ انار دشتی کہ از درخت حب القلت پیدا شود ظاہراً ہندی آن مید الکڑی باشد در درجۂ دوم گرم و در اول خشک ست۔

مقینا۔ اکسیریان آنرا قسینشا گویند و بیان آن مرقوم شد۔

ملح۔ نمک ست گرم و خشک ست در درجۂ دوم و انواع بسیار دارد

ملح الصناعة. تنکار هندی ساگا.
ملح العجین. هندوی سانبهر خوانند.
ملح هندی. نسمی ست از نمک گرم تر و لطیف از سائر انواع ملح ست.
ملح النفطی. نمک سیاه را گویند.
ملح اندرانی. نمک سپید و این بهترین انواع ملح است طبیعش گرم و خشک بود در دوم و نمک سوخته دندان را جلا دهد صفت سوخته وی نیکوترین آن بود که نمک را بشویند یکبار در ها کنند تا خشک شود پس در دیگی بنهند و بر سر آتش بنهند و آتش سوخته بر گرد دیگ کنند و رها کنند تا که از جوش باز ایستد آن زمان سوخته شود.
مسکه. بعربی زبد و بهندی مکهن گویند در درجه اول و گرم و در آخر آن تر ملین منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک نافع بدل آن شیر تازه که در جوش نشانیدن خمس آن سوزد.
مویزج. بپارسی مویزک و بعربی زبیب الجبل خوانند در آخر سوم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرح جلد و تنه و مفتح و مسقط جنین و خائیدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغ.
مورد. آس مسطور.
مومیائی. بهتر آنست که معدنی بود گرم ست در آخر درجه سیوم یابست یعنی میه خشک او را بهندوی سلارس گویند نوع دیگر سفل حجر و از درخت است که سائله و از ان افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن گرمی و خشکی او زیاده و بهمه افعال و مانند سائله و با قوت قابضه و حمول او رعون بواسیر و حیض و مسقط جنین جهت رفع انضمام رحم و سابه آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و لقوه و در دفع ضرر هوای وبائی موثر و مصدع و مصلح آن رازیانه و بدل آن جاوشیر ست.

باب النون

نارمشک. هندش ناگیسر خوانند گویند گرم و خشک است در درجه دوم.
نارجیل. بعربی جوز هندی و بهندی ناریل گویند و گویند طبیعت آن گرم بود در درجه اول و نیز در دوم و تر بود در دوم.
نبق. بپارسیان کنار خوانند و بهندی بیر گویند طبع آن سرد و خشک ست در درجه اول قابض ست و بدل آن غبیرا.
نحاس. مس را گویند یعنی مس سوخته خاصیت آن گرم و خشک ست در درجه سوم و نیز قابض ست.
نحل. یگس شهد.
نرجس. بپارسی نرگس خوانند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و بعضی گویند گرم و خشک ست در درجه اول و گویند در درجه سوم.
نشا. بپارسی نشاسته را گویند سرد و خشک ست در درجه اول.
نشاره. براده هر چیز.
نضار. صاحب الفاظ الادویه گوید

نضار درخت گزست که برکوه روید و آنچه بر زمین روید آنرا
اثیل گویند خاصیتش گرم است در درجهٔ اول و خشک است در درجهٔ
سوم بیماری دل و خفقان و سینه و بوی دهان را مفید است۔

نطرون۔ بورهٔ سرخ و صاحب الفاظ الادویه آورده که نطرون
بورهٔ ارمنی است در درجهٔ سوم گرم و خشک است و محلل و جاذب خون
بظاهر جلد و آشامیدن آن قاطع اخلاط غلیظ و مسکن مغص و
رافع قولنج و فی مبیحاه و مقادم سموم و با نمونان آن زیرهٔ کرمانی
و ماء العسل با طبیخ زوفا و امثال آن بجهت تحلیل ریاح و با آب جهت
رفع سم فطر و ذراریح و با نخ الجذان جهت رفع سمیت
خون منجمد و غرغرهٔ او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد
و فرزجهٔ آن جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد
معده و محرک قی و مصلح آن مصطگی و صمغ عربی و بدل آن یک
نیم وزن آن نمک است۔

نعناع۔ پودینه را گویند و نعنع در آخر دوم گرم و خشک است۔
نام۔ بهندی پودینه جنگلی گویند۔
نمک هندی۔ انواع نمک اکنون در باب میم مرقوم شد۔
نمک شور۔ کهاری لون را گویند۔
نمک سنگ۔ بهندی لاهوری لون خوانند۔
نمک شیشه یعنی کچلون در طب هندی مینویسند که
نمک سنگ بخاصیتے ترست و مشتهی ست و هاضم طعام و
مقوی دوافع فساد باد و بلغم و صفرا۔
نمک سیاه۔ بهندی سونچر لون خوانند۔
نوره۔ بپارسی آهک و بهندی چونه گویند گرم و خشک است

در درجهٔ چهارم و سوزنده است۔
نوسادر۔ اهل کیمیا از موی آدمی نوسادری سازند و بعضی
اهل هند چنان گفته اند که چون در لود ها و سرگین خشک
بسته شده آتش افتد و جمله سوخته شود چون خاکستر سرد گردد
از زیر آن نوسادر زنگالی بیرون آید بهتر آنست که چون بلور
صاف و شفاف بود از آن بگیرند طبعش گرم و خشک است
در آخر سوم چون در آب حل کنند و در جامه بفشارند
مار گرد آنجا نگردد و اگر در سوراخ او بریزند بمیرد چون
نجا نیدن نوسادر رو در دهان افعی اندازند کشند زود چون
با روغن بیامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص زائل
گرداند خاصه چون بدان مداومت کنند و در خواص النوسادر
است اگر برف را در آب نوسادر کنند بفسرد و یخ شود۔
نیل۔ نباتیست که عصاره او را نیلج گویند و نبات او را
سنذروس هم خوانند و نیل در هند معروفست طبعش گرم در
درجهٔ اول و خشک است در درجهٔ دوم و قابض است۔
نیلوفر۔ بعربی کرنب الماء و بهندی کنول و کوکابیلی و انار گویند
اکثر او کبود و بعضے سرخ و مائل بزردی و تیرگی نیز میباشد
و در تالابها روید جمیع اجزای او سوای بیخ سرد در درجهٔ دوم سرد و تر
و بیخ او گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک است و مراد از مطلق
او گل کبود است و زرد گرم و خشک است کبود او لطیف و مقوی
دل و مسکن حرارت آن و بهجای چارو تشنگی و خواب آور و رد درد صفرا
و برانگیزاننده گل نیلوفر مکرر شربت خشخاش خوردن دافع اختلاط است
و جالینوس گوید در نیلوفر خاصیتست عند بگر بود بر اندام

نانخواہ و ماسیدن روغن او باه را بیفزاید و خوردن بشراب قطع آب منی ست واللّٰه اعلم۔
نیل گاو۔ حیوانیست که بهندش رو جه خوانند۔

باب الواو

وج۔ بفارسی اگر ترکی و بهندی بچ خوانند بیخیست مایین سفیدی و سرخی و تند طعم و مائل بعطریت در اول دوم گرم و خشک قاطع بلغم و تریاق سموم و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوت حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات غاسل مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا۔
والان بزرگ۔ بهندش موتهه خوانند در باب میم ذکر شود۔
واجد۔ لبلاب را گویند۔
وذک۔ جانوریست کبود رنگ که اکثر در لبهای آب نشیند۔
وادیان۔ بادیان را گویند۔
وبر اللقاح۔ پشم شتر را گویند۔
ودع۔ بزرگش را سپید مهره و بهندی سنکه گویند و کوچک گوش ماهی بهندی گهونگها خوانند۔
ورد۔ بفارسی گل و در هندی پهول گلاب گویند بهترینش گل سرخ است که بهندی گلاب گویند خاصیتش سرد و خشک است در درجهٔ اول مقوی اعضاء باطن و مصلح عرق منتن بود و سدهٔ دل و جگر بگشاید۔
ورغه۔ نوعی از سالار سندر است و گویند حربا یعنی گرگٹ بتحقیق گوشت حرباگرگٹ است سم قاتل بود در حال بکشد و مهلت ندهد کما ذکره ابن زهر۔

وسمه۔ ریم را نیز گویند خاصیت ریم گرم ست در درجهٔ دوم و خشک ست در درجهٔ اول اندامها را باعتدال گرم کند و اماسهای راکه سخت باشد نرم کند و بنشاند بسیار مجرب است۔
وسخ الاذن۔ ریم گوش را گویند شقاق لب را سود مند آید و گزیدگی افعی را بغایت نافع بود چون برانگشت فشند و چند نوبت بران نهند بارهای شفا در تجربه آمده۔
وسمه۔ بکسر الواو عرب برگ نیل را گویند و بفتح الواو چیزیست که بدو خضاب کنند و بوی آن کم باشد و گویند غیر برگ نیل است دشتی و کوهی نیز میباشد در درجهٔ دوم گرم و خشک با قوت جالیه و تا لطیفه و محلله خضاب وی قوی تر از برگ نیل۔

باب الهاء

هال۔ و بیل بفارسی قاقله گویند و بهندی الایچی خوانند کبار و صغار باشد که زرد فاده نیز گویند و بعضی صغار را خیر بوا گویند خاصیتش گرم است در درجهٔ اول خشک در دوم جگر معده و سرد را یافته را سود دهد و هاضم است۔
هدهد۔ بفارسی مرغ سلیمان خوانند اگر آدمی او را با خود دارد و بر اهل خصم رود بسر و ظفر یابد و حاجتها گذارده گردد و گوشت وی چون بخور کنند زخمها را نافع بود و یاسی فرج زن بسته باشد گشاده گردد باذن الله تعالی و دراز نین پری که در بال وی بود در پوست ببندند و مرد در ران راست ببندد و چون خواهد که مجامعت کند قوت دهد۔
هزار اسفند۔ حرمل سفید سوختنی و ذکر آن در حرف حا مرقوم شد

هلیلج ـ بپارسی هلیله گویند و بزبان هندی هر و هره خوانند بهترین آن بالیده زرد و کلان خفیف و آن بر چهار قسم است یکی از آن زرد و نارسیده که از درخت باز کنند و آن مقوی معده و دماغ است دلیلی دوم هلیله سیاه هندیست و این آنست که از درخت رسیده باز کنند و از جهت بواسیر و تقویت احشاء و درد سر نافع نوع سوم هلیله کابلی است و آنرا انبیا هره گویند بهترین آن بالیده و سیاه مائل بزردی است و بهندیست معتدل الطبیعت جمیع انواع هلیله در اول خشک است و بعضی در دوم هلیله سیاه گرم باعتدال است و اند مسهل بلغم و سودا و صفرا اول ـ

هلیون ـ در حرف چ مسطور ـ

هندبا ـ بپارسی کاسنی گویند و کاسنی دشتی را طرخشقوق گویند طبیعت انواع هندبا چه سرد است و هندبای دشتی سرد و خشک است در درجه اول ـ

هوفاریقون ـ گویند سرد و خشک است ـ

هلهوت ـ مشهور بسلیقی جبلی است ـ

باب الیاء

یاقوت ـ بهندی مانک پدم راگ نامند و او چهار نوع است سپید و زرد و کبود و سرخ و آنچه سرخ است او را کوه برق گویند و در بعض کتب طبی است که هزار سال باید تا در زیر سنگ گردد خاصیتش طاعون را آرد هر کسی که او را با خود دارد دفع کند از وی است که پادشاهان بزرگ از جهت دفع آن در نگین کنند و انگشتری سازند و مکلل سازند و در ادویه بزرگ ترکیب کنند خوردن آن شادمانی آرد و اندوه و غم را ببرد ـ

یاسمین ـ نوعی از آن سپید باشد و آبی و نوعی دیگر زرد بود همین نوع را اردلی گویند و این نوع نیکوتر است و بهندی چنبیلی خوانند و گویند جوهی و سیمبلی است خاصیتش گرم و خشک است در درجه سوم و داغ زردی را ببرد و بوی او درد سر آرد و رنگ رو را زرد کند در طب هندی خاصیت مهر و زرد چنبیلی بطبع گرم و سبک می‌نویسد و گویند دافع درد سر و چشم و درد دندان و دافع تپ و فساد خون است

یتوع ـ اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد و مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است شبرم و بهندی آنرا اگشیدار شیر خوانند و شبرم و ماهی زهره و لاعیه و ماهودانه و مازریون و شبرم و انطاقی که در ... ادراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و طبع مطلق آنها بغایت گرمی و خشکی دانسته و متوسط آنها در سوم و ضعیف در آنها در دوم یاقوت سمیه و مقرح جلد و قتال اند چون در هر که انتها یابد ... بالای آن بند اکتحال این آن قطع ظفره و منظور آن بر دندان کرم خورده خفت و غشت قطع و سقط آن ... قطره از سرشته اقوی جهت آنکه ... محتاج است و همچنین با موم سرشته و چون ... را با موم گرفته پس بر دندان ... مثل لبن آنرا بچکانند تا آنکه ... قلع نماید بهتر است و چون ... آنها ... منقعد نماید و دندان ... هنگام ... و قالع بواسیر ... قطره آنها ... خشک ...

تناول کنند اسهال نیکو و کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آنست که با عسل یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح زبان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند اغصان نرم آنرا و بر روی خرقه اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق و آب بران ریخته می آشامند اسهال مینماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیفست و ضعیفی که آنرا فیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه گرم و یکشبانه روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نگاه کرده باشامند اسهال بجا آورد مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جایز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ و مسائیده در ابسوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط اعمال آنست و جراحت کننده و جلیه یا قوت سمیه و مسهل قوی در مرتبه ضعف از غایت شدت مورث اسهال اللام و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز نموده اند و عند الضرورت از سه قطره که مقدار شربت آنست با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعاء وانه اعضاء وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج و حماض و بیخ آن با سرکه محلل صلابات اطراف بواسیر و قطع قوباء و مصلح قروح متعفنه متآکله با قیروطی جهت جرب کودکان و نار فارسی و آکله و غانغرایا و طلاء آن قاطع ثالیل و توته و خیلان و ثالیل زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده موهاست خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون مکرر استعمال نمایند نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع حائله آنست و در طب هندی مینویسند که دو نوع است سفید و سرخ هر دو قسم مسهل و رافع فساد و بلغم و جذام و جرب و منافع و میل و بثور.

یرامیع. ملیون را گویند.

یشب. نوعی از سنگهاست در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قرحه باطنی و خفقان و حرقت بول شرباً و با شراب گویند منفعت حصاة و تحلیل او بر گردن جهت خناق و بر فم معده جهت تقویت معده و بر آن جهت صرع و تلافع

یعقوب. کبک نر را گویند.

یمیما. ریباس را گویند.

یرکان. زاغ سفید را گویند.

ینبوت. درخت خشخاش را گویند.

ینشول. تانیا را گویند.

ینبوت. خرنوب نبطی را گویند و گذشت در خ...

یبروح. لفاح مرقوم هندی لکهنا و انگهنی گویند.

خاتمة الابواب در خاصیات بعضی فواکه و تاثیرها بخصوص هندوستان

آنناس مسکن حدت صفراوی و مقوی معده کبد و ارد بطی الهضم از میوه رس دبرطوبین مصلح آن خوردن با نمک و زنجبیل پرورده طبع آن سرد و تر در دوم

آنب۔ خاصیت درخت انبه قابض شکم و دافع پری معده و فساد خون و بلغم و صفرا و درد مائل شود؛ ثمر خام آن که بار ترد نوزک گویند گرم و خشک است افزاینده اخلاط ثلثه است و رسیده او بالطبع سرد و تر و گران و مسهل و بخاصیت مقوی دل و جمیع اعضا و مشتهی و دافع فساد باد و صفرا و بیشتره آن بالطبع تر و تیزی و روشنائی روی و اندام و خون و گوشت آب تپت بیفزاید و انچه از او بسیار ترش است قدری بلغم بیفزاید۔

ارهر۔ غله ایست معروف بالطبع سرد بلکه قابض شکم و دافع فساد بلغم و خون ۔

پرور۔ پلول نیز خوانند ثمری است سرد و تر خورش از و نیکو و گرم تر است و هاضم و مقوی دل و مهی و مشتهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و اخلاط ثلاثه و تپ ۔

برهل۔ ثمری است مشهور بالطبع ترش درخت تمام آن سودا انگیزد و سبک شد و رسیده او بالطبع شیرین و هنگام هاضم سرد بود و قبض کند و مقوی دل است و دافع تشنگی و فساد صفرا و خون و باد و سوزش اعضا و ضربه و سقطه که بسینه رسیده باشد و دافع تپ دق ۔

تورئی۔ بالطبع خشک و سبک و منضج بادهٔ خام و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن بالطبع سبک و سرد و ملین و دافع فساد پری معده و اخلاط ثلثه و قسم دوم که آنرا گهیا خوانند بالطبع سرد و دافع تپ سرد و فساد بلغم و بیشتره که در بدن حادث نماید و قسم سوم این از هر دو بسیار بزرگ است و بالیده؛ بالطبع سرد است و تین و دافع فساد باد و صفرا ۔

جامن۔ تخم آن سرد در آخر دوم خشک و حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مصفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضه آن جهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت تسکین اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها باید خورد و این جهت ذیابیطس مفید و عصاره ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب مانع در رویانیدن موی است و چند مرتبه در نقوع زنیشهار باریک تخم آن و چهال باریک نازک آن بمقدار دو توله نکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بست روز یا چهل روز مغز تخم کهت آن با مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال زرس مجرب۔ کلان آن بالطبع شیرین و دیر هضم و قابض شکم ۔

ساگهتی۔ بالطبع شیرین و هنگام هضم نیز بالطبع سرد و تر و قابض شکم و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و حافظ صحت و از جمیع انواع ساگهی بهتر ساگهی سرخ است ۔

سیب۔ بالطبع سرد و گران و دافع فساد باد و بلغم و صفرا۔

کٹهل۔ میوه هندیست درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و از درخت خیار کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و مانند ضخیم تر از آن و چوب آن زرد رنگ و کهنه سالخورده آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن برمی آید؛ آنچه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین باشد هیگو بند در زمین

زنج آن نیز بری می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا بیک آثار هندی کمتر از آن نیز دیده شده و دران دو سه دانه که بهندی گوده نامند میباشد بزرگ آن تا یک من هندوستان سهات آن مانند سکنه چو نیست که بر گرداینده حمل آن را بالا کرده جوف آن را مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف میباشد بهترین بعضی دانهای آن کوچک نرم خوشبوی و این زبون ترین اقسام آنست بعضی دانهای متوسط و بعضی شیرین بی ریشه و شاداب شکننده و خوشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانهای لطیف بی ریشه و شاداب که در دهن آب شود و اگر از جوف آن بر آورند در پانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف ست و زود هضم میگردد و کم نفع و کهیله که دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم ست و ما بین در نهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن میباشد چهار یا شش که در بنگاله آن را چانبی نامند لبعد بر آوردن آنها را جدا المودۀ میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و هر دم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها میبا شد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن در جوف دانه آنست که اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل و تخم آن را بآتش بریان کرده با نمک میخورند لذید میباشد و گویند مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آن را در ماهی سطورد و پیازه و قورمه گوشت نیز می پزند طبع ثمر آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی

و منفخ و ممسک نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث شازان مصلح آن نمک و آب سرد بالای آن خوردن ۔

کریله بعربی قثاء الحمار خوانند نوعی از دو سوم بکریله جنگلی الطعم تلخ و بطبع سرد و سبک و ملین و دافع فساد صفرا و خون و بلغم و مقوی اعضا و باه و هولدنجی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آن را زائل نه کرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات ۔

کسیرو بیخ رستنی ست طبع آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارت افعال و خواص آن با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد آنکه دفع اسهال بسیار شده باشد و زوال حال و منافع اسهال صفراوی و نیز سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء و حمیات صفراویه و دمویه را نیز نافع است ۔

گولر معروف بالخیر آدم بطبع سرد و گران و نجاحیت و دافع و مائل و شهوه و فساد صفرا و بلغم ۔

کهرلی بکسر اول و خفا ها و سکون را طبع آن گرم در اول تر در دوم با رطوبت فضلیه مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و سرگرانی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و نیز جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کنند منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهترین آنست لهذا در بنگاله

میشود و نیز بعضی گفته‌اند ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو می باشد
و این بسیار کمیاب است و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختران نافع
جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم۔

کیالا۔ معروف است از میوه‌های هند طبع آن در گرمی معتدل و در
دوم تر و ملطف قابض و جالی و کثیر الغذا بطی الهضم و بعد از هضم مولد
خون و مسمن بدن و مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت
حلق و تریب مسحنه و حبس البطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری
گرده و مطبوخ نیم پخته حابس اسهال طلای آن با آب لیمو جهت
سعفه و جرب حکه و با آب تخم خرفه جهت کلف و نیکوئی رنگ
رخسار و ضماد برگ آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار
ضماد نوع موزیکه در بنگاله آن را سهجوگ گویند جهت سوختگی آتش که
چون بعد از سوختن بران ضماد نمایند مانع آبله معجون آنست و نیز
نوع موزیکه تولکانام است جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه
بسبب تشنگی لعین یا چرخه بهم رسیده باشد مجرب رسیده آنرا پخته و آنرا نرم
مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بران گذارند بزودی خشک و زایل میگردد
کیست۔ خام آن سبک قابض شکم و دافع زردی صفرا و بلغم و سودا و
بلغم ترشی و شیرین رحمت و بطبع گران قابض و دافع تشنگی

ماش۔ غله ایست مشهور و معروف و بهندی ارد گویند یکی ماش سیاه و قسم دیگری
سبز و به دو بلغم هنگام شیرین و بطبع گرم و تر و دافع التهاب صفرا و
حافظ صحت و مقوی اعضا و مولد منی و ذخیره و دافع التهاب صفرا و بلغم
و باد را از بول جدا کنند و رفع بوی بیر بغل و درد پهلو و تنگی نفس۔

مونگ۔ خاصیت جمیع انواع او سرد و خشک است و قابض شکم و
دافع فساد بلغم و صفرا و قدری باد آورد و مقوی نور چشم و
بهترین انواع مونگ زرد است۔

موٹھ۔ غله ایست مشهور بطعم بعض شیرین و باد انگیز و قابض شکم و
دافع فساد بلغم و برهم زدگی طبیعت و تپ بلکن گرم شکم بهم رساند۔

مونگ پھلی۔ بضم اول و سکون واو و خفا نون و کسر لام نهلی طبع
آن در سوم گرم و تر و با قوت قابضه و طعم آن مایل بتندی و تلخی و
هنگام هضم بسیار تلخ و بطبع گرم و سبک خاصیت او آنکه عقل را
بیفزاید و دافع گرمی شکم و مایل بشور که زود هضم شود و بیختگی گراید
و دافع درد قرح زنان و زردی بدن و سوزاک و فساد صفرا

موسلی۔ ماهیت آن گویند بیخ سنبهل کوهیک جنگل نامد است
و آن بهندیت لسبطری شقاقل مصری بسیار شبیه بدان و بدندان زگز
و دو نوع میباشد سفید و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا
الضبع دانسته اند طبع آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه و
آشامیدن سفوف آن که بکار رو چوبی ورق کرده و ریشه خشک نموده
کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضعف النفس و تقویت باه و
ازدیاد منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح و آشامیدن دو مثقال
آن با زیره کرمانی جهت یرقان مفید۔

مولسری۔ طبع گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص
نارس آن نهال خواص آن ثمر نارس خشک و تخم آنرا نیز در ادویه بسته
منی و سیلان آن دخل مینمایند چونکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و
آشامیدن نقوع پوست درخت آنجنت تقطیر البول و قروح مجاری آن تشنگ
نمک و مضمضه بطبیخ پوست درخت آنجنت درد دندان و تقویت آن قاطع۔

مهوا۔ طبع رطب و بخاصیت دافع فساد باد و بلغم و گل آن بلعجله شیرین
و بطبع سرد و گران و مقوی اعضا و تنگی نفس و ضربه و سقطه و منفعت له

مقاله دوم از کتاب میزان الادویه در بیان اسامی امراض و توضیح آن

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
	امراض سر	لقوه	کج شدن روی بسبب این علت یا امتلا یا تشنج است
صداع	درد سر را گویند۔	تشنج	درہم کشیدن عضو است۔
شقیقه	درد نیم سر ہندی آدھا سیسی۔	تمدد	یعنی راست ماندن عضو این است که عصب از ہر دو جا تمدد شود
خوده و بیضه	درد میانه سر۔	رعشه	لرزیدن عضو۔
سرسام	ورمیست که در پرده ہای سر واقع شود۔	اختلاج	پریدن عضو۔
جمود	مرضیست که یکبارگی واقع شود و انسان بیحس شود	لوی	مرضیست که در آن عضا ازان دگرگون رنگ رو و چشم سرخ شود
سکته	مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بدانند که مرده است	کزاز	تشنجی است که ابتدا کند از عضلات زنوه پس ممتد سازد تا اطراف الاقدام یا تحاف یا بہر دو جانب
سبات	خوابیست غیر طبعی در نہایت گرانی۔		
سہر	بیخوابی یعنی نیامدن خواب۔	عصابه	دردیست که در ابرو پیدا آید۔
سبات سہری	ورمیست دماغی مرکب از صفرا و بلغم۔	زکام	فضله دماغی از بینی بر آمدن۔
کابوس	مرضیست که انسان تخیل کند که کسی آن را بخش کند	نزله	فضله دماغی از حلق بیرون آمدن۔
صرع	سکوت حس و حرکت بسبب تشنج و بخود ستردن ہندی مرگی و صرع که اطفال را افتد آن را نیز مرگی گویند		**امراض چشم**
		رمد	ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و اگر از بلغم ورم سپید زند و اگر از ریح باشد ثقل و صلابت باشد
جنون	دیوانگی۔		
سدر	ہرگاه انسان بر خیزد چشم تاریک شود۔	طرفه	نقطهٔ خون است که بر ملتحمه افتد۔
دوار	ہرگاه انسان ہر گرد اند ہر چیز در نظر گردنده نماید	ظفره	ناخنه۔
نسیان	بیشتر از غلبه بلغم بر دماغ بسبب این عارض شود	بیاض	سپیدی ست که بر سیاہی چشم افتد۔
فالج	مرضیست که نصف بدن بدان بی حس و حرکت شود۔	سبل	مرضیست که رگہای چشم سرخ و ممتلی شوند۔
خدر	مرضیست که حس عضو را باطل کند	انتفاخ ملتحمه	یعنی برومیدن ملتحمه۔

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
حلمة الملتحمه	یعنی خارید ملتحمه و در زمین بسیار باشد که پلک سرخ شود	التصاق الاجفان	بهم پیوستن هر دو پلک۔
دوقة ملتحمه	بثور صلب سخت سرخ یا سیاه که در چشم پدید آید۔	شتره	کوتاه شدن پلک۔
دمعه	سیلان اشک۔	شرناق	فزونیست نرم که بظاهر پلک ظاهر شود۔
حرقة العین	سوزش چشم۔	عقده	فزونیست سخت که بر ظاهر پلک ظاهر شود۔
قذی	چیزی در چشم افتادن۔	شعر منقلب	موی مژه که واژگون شده در چشم خلد۔
قرحة العین	ناسور چشم۔	شعر زائد	موی زاید که غیر طبیعت روید۔
کمنه	گرانی پلک۔	انتثار الاهداب	ریختن مژه۔
عشا	شبکوری۔	ابیضاض الاهداب	سپیدی مژه۔
جحوظ العین	بیرون آمدن چشم از در بر	جرب الاجفان	خارش که در باطن پلک پدید آید۔
نتوء القرنیه	بلند شدن قرنیه۔	برد	رطوبتیست غلیظ مانند تگرگ که بر ظاهر پلک پیدا شود۔
حول	هر چیز دو نمودن از سبب چشم۔	صلابة الجفن	سختی پلک۔
اتساع	گشاده شدن ثقبه۔	سلاق	سرخ و سطبر شدن پلک۔
ضیق	تنگ شدن ثقبه۔	قمل الاجفان	شپش که در مژگان باشد۔
خیالات	یعنی شکلها پیدا کند در چشم چون پشه و مگس۔	شعیره	ورمیست بشکل جو در کناره پلک ظاهر شود۔
نزول الماء	فرود آمدن آب در چشم۔	توثة الاجفان	فزونیست گوشتی ترش انگور در باطن پلک پیدا شود
زرقه	گربه چشمی۔	تهیج الاجفان	انتفاخ پلک۔
ذهاب البصر	رفتن بصر۔	ثقل پلک	بثوری خرد سوزان است که اندک ورم کند۔
خفش	آنکه روز از نور بصارت ضعیف شود۔	سلاخ پلک	جسمیست فزونی از پوست گوشت جدا۔
قمور	کلال و ضعف که در نظر افتد۔	زرقة الجفن	کبودی پلک۔
سل العین	لاغری چشم۔	خضرت	سبزی پلک۔
عجز العین للنشو	خورش [illegible] دیدن بجانب [illegible]	غرب	ناسور گوشهٔ چشم
امراض جفن		حکاک الاجفان	خارش بلا بثور که در گوشهٔ چشم و پلک پدید آید

نام مرض	توضیح مرض
غدده	زیادتی گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست۔
	امراض اذن یعنی گوش
وجع الاذن	درد گوش۔
قرحه گوش	تفرق اتصالیست که در لحم واعضای لحمیه بهم رسد تا وقتیکه تازه است جراحت گویند چون کهنه گردد و دران چرک و ریم آید تا قرحه نامند۔
طرش	نقصان در سامعت۔
وقر	بطلان سماعت۔
صمم	نقدان سماعت۔
دخول الحصات	یعنی در آمدن سنگریزه در گوش۔
طنین	آواز نرم در گوش آمدن۔
دوی	آواز بزرگ بر گوش آمدن۔
انکسار الاذن	شکستن گوش۔
انقلاع الاذن	بر آمدن گوش از بیخ۔
انشقاق الاذن	شگافتن گوش۔
حکة الاذن	خارش گوش۔
هرب الاذن	گریختن و رنجیدن گوش۔
	امراض الانف
خشم	بطلان شامه۔
فساد شم	در حس بویائی فتور آمدن۔
بواسیر الانف	گوشت زائد که در بینی بر آید۔
بثور الانف	آبلههای خفیف که در بینی ظاهر شوند۔

نام مرض	توضیح مرض
قروح الانف	ریش بینی۔
رعاف	بر آمدن خون از بینی۔
بخر الانف	بوی بد از بینی آمدن۔
رض الانف	کوفته شدن بینی۔
عطاس	عطسه بسیار آمدن۔
جفاف الانف	خشکی بینی۔
حکة الانف	خارش بینی۔
	امراض لسان و دهان
ورم لسان	آماس زبان۔
ثقل اللسان	کندی و گرانی زبان۔
عظم اللسان	بزرگی زبان۔
شقاق اللسان	شگافتن زبان۔
جفاف اللسان	خشکی زبان۔
حرقة اللسان	سوزش زبان۔
حکة اللسان	خارش زبان۔
ضفدع اللسان	فزونی سخت یا غدده که زیر زبان پیدا شود۔
فساد ذوق	ذائقه وقت تناول چیزی محسوس نشدن۔
تقشر زبان و دهان	پوستهای باریک جدا شدن از زبان۔
بثور الفم	دانههای خرد که در دهن بر آید۔
قلاع	جراحت و ریش دهن۔
بخر الفم	بد بوی دهن۔
	امراض شفت

نام مرض	توضیح مرض
اختلاج الشفت	پریدن لب
تقلص الشفت	خرد و کشیده شدن لب۔
بواسیر الشفت	قرحی که در لب زیرین پدید آید۔
ورم الشفت	آماس لب۔
قروح الشفت	زخم لب۔
امراض اسنان ولثه	
وجع السن	درد دندان۔
ضرس	کند شدن دندان۔
ذهاب ماء الاسنان	رفتن آب دندان۔
تاکل اسنان	خورده شدن دندان۔
تعفن اسنان	بوسیدن دندان۔
تثقب اسنان	سوراخدار گشتن دندان۔
تحرک اسنان	جنبش دندان۔
تزاید السن	دراز شدن دندان۔
حکة الاسنان	خارش دندان۔
صریر الاسنان فی النوم	یعنی برهم سائیدن دندان در خواب۔
ورم لثه	یعنی آماس گوشت بن دندان۔
لثه دامیه	بر آمدن خون از لثه۔
نقصان و استرخای لثه	کم شدن و سست گشتن گوشت دندان۔
امراض حلق و لهات مری و قصبه ریه	
ورم اللهات	یعنی آماس ملازه۔
استرخاء اللهات	سست شدن ملازه۔

نام مرض	توضیح مرض
خناق	در نفس زدن باد و چیزے فرو بردن و باد در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق۔
تعلق علق بحلق	در آویختن دیوچه۔
بلع الابره	فرو بردن سوزن۔
انطباق المری	بهم بر آمدن مجرای غذا۔
استرخای حنجره	سستی حلقوم۔
حکاک المری	خاریدن مری۔
عسر البلع	بدشواری فرو بردن چیزے۔
بحة الصوت	گرفتگی آواز۔
امراض ریه	
ربو	ضیق النفس۔
سعال	سرفه۔
نفث الدم	بر آمدن خون از دهن۔
نفث المده	بر آمدن ریم از دهن۔
ذات الریه	آماس شش۔
سل	قرحه ریه۔
امراض صدر	
ذات الجنب	آماس پرده که از نواحی پهلوست درد پهلو راست
ذات الصدر	آماس پرده که در نواحی سینه بود۔
احتقان مده در صدر	یعنی بند شدن ریم در فضای سینه۔
جمود الصدر	افسرده و کرخت شدن سینه۔
امراض قلب یعنی دل	

نام مرض	توضیح مرض
خفقان	طپش دل۔
غشی	بیہوشی
ورم اذنی القلب	یعنی آماس دو گوشہ دل۔
علت قسخانیه	ایں نسبت کہ در وی بیمار گویا دود از دل می آید۔
ضغطة القلب	فشرده شدن دل۔
تعشر القلب	برانگیخته شدن دل۔
قذف القلب	دردی است که پندارد بیمار که دل فرو کشیده شود
احتوار الرطوبة القلب	دردی است که پندارد دل در آب افتاده ہست۔
	امراض ثدی
قلة اللبن	یکی شیر از آن سبب ست یکی کم شدن خون۔ دوم کثرت خون سوم فساد خون۔
تجبن اللبن فی الثدی	بسته شدن شیر در پستان۔
رض الثدی	کوفته شدن پستان۔
	امراض معده
سوء مزاج معده	علامت آن حرارت و برودت است در معده۔
وجع المعده	درد معده۔
ضعف ہضم سوء ہضم تخمہ	اسباب ہر سه واحد است۔
ہیضه	مرضیست که مواد فاسد غیر منہضم از بدن بعنف باسہال و قے برآید
نقصان و بطلان شہوت طعام	سبب ہر دو واحد است لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتہا آرد و اگر قوی است اصلا آرزوے طعام نماند۔
فساد شہوت	کمی شہوت۔

نام مرض	توضیح مرض
شہوت کلبی	علتی ست که انسان سیر نشود۔
جوع البقر	مرضیست که گرسنگی اصلا نشود۔
جوع الغشی	علتیست که انسان را صبر بر جوع نبود۔
عطش مفرط	غلبه تشنگی۔
دبیلة المعده	و دبیله آماس گرم زرد و چرک شود و ریم گردد دبیله نام چون بند
قروح و بثور معده	علامتش غلبه درد است به تناول چیز ترش۔
نفخه	ورم شدن شکم۔
تجشاء و تثاؤب و تمطی	یعنی آروغ و فاژه و خمیازه۔
قے	چیزی از معده از راه دہن بر آمدن۔
تہوع	یعنی محسوس شدن که قے می آید و نمی آید۔
غثیان	حالتیست باعث بر قے۔
قے الدم	خون بقے آمدن۔
جمود الدم و اللبن	بسته شدن خون و شیر در معده۔
فواق	یعنی محرک شدن اجزا الطبقه داخلیه معده هندی هچکی
انقلاب المعده	مرضیست که آنچه خورده شود بعد ہضم بعینه مندفع شود در
قلق المعده	مرضیست که در معده اضطراب ظاہر شود در
اختلاج المعده	مرضیست که جنبش مانند خفقان در معده ظاہر شود
وجع الفواد	دردیست قوی که در سر معده پدید آید۔
حرقت معده	سوزش معده
ثقل المعده	سست شدن بافت معده۔
صلابة المعده	سختی معده
ذرب ضعف معده	فساد معده مع جریان شکم

نام مرض	توضیح مرض
صغر المعدة	خرد شدن معده
	امراض جگر
ضعف کبد	ضعیف شدن جگر
سدهٔ جگر	و آن چنان است که در خلل گوشت جگر خلط غلیظ لزج جمع و بند شود
سدهٔ ماساریقا	سده ایست که در رگهای که از کبد بمعده و امعا اند افتد
وجع الکبد	درد شدن در کبد
خفقة الکبد	طپیدن جگر بحرکت اختلاجی
حصاة الکبد	پیدا شدن سنگریزه در کبد
سوء القنیة	فساد مزاج جگر است و مقدمهٔ استسقا است
الاستسقا	نفخ نمودن شکم مانند مشک پر آب
	امراض طحال
سوء مزاج الطحال	خرابی مزاج طحال است اگر حار بود علامتش بودن بول و براز سرخ مائل بسیاهی اگر بارد بود قراقر و دلان گنجی پیدا شود
ورم طحال	آماس طحال است
تقیح الطحال	و این چنان باشد که آماس سپرز پخته شود و ریم گردد و منفجر گردد
نفخة الطحال	ورم ریحی سپرز است
حجارة الطحال	سنگ سپرز است و نشان او بر آمدن رنگ در بول خلش در سپرز و بمگر اعضا سالم بود

نام مرض	توضیح مرض
	امراض امعا
زلق الامعاء	زردی ایست که طعام از روده زود بیرون آید یعنی بر آمدن ریم از نفس روده
زحیر	پیچش را گویند
مغص	یعنی درد امعا بسبب حبس ریاح
قولنج	دردیست شدید که در معی القولون افتد
حصر	یعنی قبض شدن شکم سبب ورد
دیدان	کرمیست که در شکم پدید آید
	امراض مقعد
بواسیر	فرزدیست که بر سر مقعد پدید آید
بواسیر ریحی	متولد شدن ریح غلیظ در دها
ناصور مقعد	قرحه ایست غائر عسر البرء که در مقعد افتد
	امراض کلیه
هزال الکلیه	لاغر شدن گرده
وجع الکلیه	درد شدن در گرده
قروح الکلیه	زخم شدن در گرده
جرب الکلیه	خارش گرده را گویند
حصاة الکلیه	سنگریزه افتادن در گرده
	امراض مثانه
ورم مثانه	بدانکه اگر حار بود درد در مثانه بشدت بود مع النخس والانتفاخ و تپ گرم و حرقت بول پیدا شود

نام امراض	توضیح مرض
قروح مثانہ	خرق اتصال است کہ در مثانہ افتد۔
جرب مثانہ	خارشی است کہ در مثانہ افتد و نشان او حرقت و دفق بول۔
جمود الدم فی المثانہ	یعنی بستہ شدن خون در مجرای البول این عقب بول الدم یا ضربہ و سقطہ و دیدہ آید۔
وجع مثانہ	این دردیست کہ بباعث ورم یا حرقت یا جرب افتد۔
خلع مثانہ	یعنی بیجا شدن مثانہ۔
انتفاخ مثانہ	نفخ مثانہ را گویند۔
حصاة المثانہ	نشان سنگ مثانہ حکہ در قضیب ست و بعد بول باندک زمان بعد تقاضای بول شدن۔
حرقت بول	سوزش بول در مثانہ۔
احتباس بول	حبس شدن بول در مثانہ۔
تقطیر البول	آمدن بول قطرہ قطرہ۔
سلس البول	آمدن بول بے ارادہ۔
بول الفراش	در خواب بول کردن۔
بول الدم	آمدن خون در بول۔

بیان امراض مخصوص بمردان

نقصان باہ	و این را در سبب کمی شہوت و از زیادی جماع ضعیف بودن و دم آنکہ آلت مسترخی گردد۔
سرعت انزال	بزودی منزل شدن۔
منی الدم	یعنی بجای منی خون آمدن۔
فریسموس	مرضیست کہ قضیب دائم قائم بود و حرکت کند۔

نام مرض	توضیح مرض
عذیوطہ	مرضیست کہ وقت انزال یا غایط بی اختیار برآید
علت ابنہ	مرضیست کہ در معای مستقیم حکہ پدید آید و حاجت کنانیدن خواہد
اورام انثیین	ورم خصیتین ست اگر از خون بود نشان او عظم ورم و ثقل و حرارت ست و اگر صفرا بود شدت حرارت بود
تعظیم انثیین	یعنی بزرگ شدن خصیتین این از قبیل سمن ست و ورم
حاقونا	مرضیست کہ در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد۔
تصغیر الخصیہ	یعنی خصیہ مجتمع شدہ خورد گردد۔
دوالی الخصیہ	یعنی رگہای پس خصیہ برآمدہ میشوند چنانچہ در پای مردم می افتد۔
اعوجاج القضیب	یعنی کج شدن قضیب۔

امراض صفاق و ثرب و مراق

قیل	دو قسم است کہ منفذ صفاق کہ در کش ران واقع است بجانب خصیہ بکشاید۔
فتق مراق البطن	باید دانست کہ گاہ باشد صفاق از جای ناف یا زیر یا فروتر از آن پارہ شود و مراق سالم باشد پس آنچہ تحت صفاق است از صفاق بالا آید و مراق را از آنجا بلند نماید۔
نتو السرہ	بلند شدن ناف را گویند۔

بیان امراض کہ مخصوص زنان اند

عقر	قرار نپذیرفتن حمل را گویند۔
کثرت اسقاط	یعنی بسیار افتادن جنین و علتش یا از امور خارجیہ بود۔

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
رجا	مرضیست مشابه بحمل۔		اورام و بثور ظاهر بدن۔
سیلان رحم	بر آمدن رطوبت از رحم۔	شقاقلوس	ورم خبیث عظیم ست که عضو را میمیرد و سیاه و فاسد میگرداند
احتباس طمث	بند شدن حیض را گویند۔	حمره	ورم صفراویست که بپارسی سرخ باده گویند۔
	مرض ظهر و اطراف	جمره	جراحتی ست که پنهان پیدا شود و سرخ و با درد قوی می بود گویا آتش نهاده اند لهذا این نام مسمی گردید۔
حدبه	و آن زوال فقارست ابدالیم یا خلقت یمین و یسار۔		
وجع ظهر	درد پشت را گویند۔		
وجع خاصره	درد تهیگاه را گویند۔	نمله	و وی بثور باشد که با حرقت شدید و خارش بود۔
وجع المفاصل	درد چاربند را گویند۔	جاورسیه	بثور صغار گاورس مانندست که سرش سپیدست و بیخش سرخ باشد و متفرق در بدن بر آید۔
دوالی	دوالی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود۔		
داء الفیل	و داء آنست که پای مثل چون پای فیل نماید۔	نار فارسی	بثور رقیق شدید الحرقة و کثیر الحکة است۔
وجع العقب	درد پاشنه را گویند۔	نفاطات	بثور کبار مشابه بآبله است که از سوختن می افتد
وجع کف الرجل	مرضیست که کف پا درد کند۔	شری	بثور مسطحه مائل بسرخی است۔
	بیان حمیات	ماشری	ورمی ست که از انصفار خون در رگ پدید آید۔
حمی یوم	تپی ست که بروح تعلق دارد اما تا۔	طاعون	ورمی ست که اکثر در ایام وبا پیدا آید۔
حمی عفنی	تپی ست که از اخلاط جداگانه پیدا شود۔	ورم مغابن	ورم غیر حمی ست که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید۔
حمی دق	و دق آنست که حرارت غریبه با عضو اصلی علی الدوام بالذات آویزد و رطوبات طبعی بدن را بالآخر بسوی فنا نماید۔	دمل	ورم معروف ست۔
		خراج	و آن ورم بزرگ ست که بعمل نضج کند۔
حمی وبائی	تپی ست مسلک که در هنگام وبا افتد۔	اودیما	ورم نرم سپید رنگ ست۔
حمی مطبقه	تپی که از عفونت خون باشد۔	نفخه	ورم ریحی را گویند۔
غب	تپی تب صفراوی۔	ذوسلا	ورمیست که اعضای غددی پدید آید۔
[illegible]	[illegible]	سقیروس	ورم صلب را گویند۔

نام مرض	توضیح مرض
حصف	تبور خرد و سُرخ است۔
تبور لبنی	تبور سپید است که بر پیشانی پدید آید۔
نفاخات اللیل	بثور یست که وقت شب بهنگام سرما پدید آید۔
ثالیل	ثبور صلب یا صلابت که بلندی میگیرند۔
داحس	ورم گرم است که در اصل ناخن پدید آید۔
آبلهٔ فرنگ	نوعیست از بثور عربیه۔
بهق اسود	سیاهی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر شود۔
بهق ابیض	سپید غلیظ است که بر ظاهر جلد ظاهر شود۔
نمش	نقطه ایست مائل بسرخی۔
برش	نقطه ایست مائل بسیاهی۔
بادشنام	سرخی مائل بکبودی است۔
تمدد درد	بلندی سر را گویند۔
هزاز	سبوسهٔ سر است۔
تقشف	درشتی جلد را گویند۔
سحوج جلد	خراشیده شدن پوست۔
	بیان آنچه بموے تعلق دارد
داء الثعلب	ریزیدن موے را گویند۔
انتشار و تساقط شعر	ریختن موی بسبب فساد در جلد۔
صلع	دوری آنست که موے وسط بر رود۔
تشقق شعر	شکافتن موے۔
شیب غیر طبعی	سپیدی موے قبل از زمان عبارت از سپید شدن مو در جوانیست۔

نام مرض	توضیح مرض
	امراض اظفار
برص الاظفار	سپید شدن ناخن را گویند۔
وجع الاظفار	درد ناخن را گویند۔
صفرة الاظفار	زرد شدن ناخن را گویند۔
التوث الاظفار	آماسیست که در اصل ناخن پدید آید۔
موت الدم تحت الظفر	یعنی مردن خون زیر ناخن۔
	امراض متفرقه
قمل	سپش را گویند۔
صیبان	بیضه سپش را گویند۔
عرق الدم	خون در عرق آمدن۔
هزال و سمن مفرط	لاغری و فربهی که با فراط باشد۔
عظم الراس	بزرگ شدن سر۔
تشقق الشفاه و قروحها	یعنی ترکیدن لب و سرخی آن۔
فساد الاطراف بالبرد	یعنی تباه و گنده شدن دستها و پایها از برد
لذع الحیه	گزیدن مار
	بیان علامات چهارگانه
حرارت	بیماری گرمی گویند۔
برودت	بیماری سردی گویند۔
رطوبت	تری و سستی عضو است۔
یبوست	خشکی و درشتی و لاغری و بے رونقی و خشکی بدن را گویند۔

نام رگ	توضیح رگ	نام رگ	توضیح رگ
بیان فصد و تشریح رگ که فصد کرده شود		الخفی	برابر خنصر ست.
فصد	بدانکه فصد آنچه از رگ گشادن است اخلاط را بر آوردن بر ایشان	اسیلم	مابین خنصر و بنصر.
بیان رگها که بیشتر میزنند		صافن	بر پشت ساق برابر انگشت واقع است
قیفال	برابر ابهام یعنی سر انگشت ست.	عرق النسا	رگیست گره دار که در پیچیدن پا معلوم گردد
اکحل	برابر سبابه واقع است.	مابض	زیر زانو است.
باسلیق	برابر وسطی واقع است.	چهار رگ	عبارت از آن چهار رگ ست که دو زیر لب زیر و دو زیر لب بالا افتد.
حبل الذراع	رگیست از حبل ساعد ظاهر شده با علای منگشته.		

خاتمة الکتاب در بیان اصطلاحات اطبا مع مقادیر موازین مصطلح معالجات

تنقیح. تنقیح خلط را گویند تنقیح خلط نیست که هر خلط باید که بقوام آید.

نقوع. آنست که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود

تر نمایند یکشبانه روز بعد آن صاف کرده و پاک نموده بنوشانند.

مطبوخ. یعنی ادویه را در آب بجوشانند که بعد سوختن حصه

آب بقدر حصه آب که تناول خورد باشد.

مسهلات. مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضا فرود آرد.

ملینات. ملین آنکه آنچه در رقعا بسته ولزجی آن بود بیرون آرد.

مقیئات. ادویه که قی آورند.

مدرات. مدر آنست که ماده را از راه بول بیرون کند.

مقویات. دوائیکه دل و دماغ جگر و معده را قوت دهد.

شموم. چیزیکه ببویند خشک باشد خواه تر.

لخلخه. چیزی رقیق خوشبو که در شیشه کنند و ببویند.

سعوط. چیزیکه در بینی چکانند.

نفوخ. چیزیکه در بینی دمند

وجور. چیزیکه در حلق چکانند.

سنون. دارویکه سائیده بر دندان مالند.

قطور. چیزیکه در گوش و بینی و غیره شگافها چکانند.

نطول. آنچه از مالجات بر ظاهر بدن ریزند.

سکوب. چیزی سائل که از فاصله به بدن بتوقف ریزند.

انکباب. بخار آب گرم به بدن رسانیدن.

کماد. چیزی که گرم بر عضو نهادن.

تمریخ. چیزی تر بر بدن مالیدن.

تدهین. روغن مالیدن.

حقنه. چیزی سائل بر مقعد آلة ساخته در روده رسانیدن.

شافه. آنچه دوا ساخته در دبر یا قبل بر دارند.

فتیله. آنچه دوا ساخته در دبر یا قبل نهند.

حمول. آنکه دوا را بانه آلوده در قبل دارند.

فرزجه. موئیکه مخصوص بزنان ست.

کحل۔ انچه به میل در چشم کشند۔

ذرور۔ ادویهٔ خشک که بسایند و در چشم و جراحت پاشند۔

بخور۔ آنکه ادویه را بسوزانند تا بویش به دماغ رسد۔

ضماد۔ آنکه چیزے ترکِ غلیظ دار باشد بر بدن گذارند۔

طلا۔ آنکه چیزے ترکه تنگ باشد بر بدن گزارند۔

آبزن۔ آنکه آبیکه در آن ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند و مریض را در آن نشانند۔

پاشویه۔ آنکه در آب گرم یا در آبیکه در آن ادویه جوشانیده باشند پاہاے بیمار بگذارند۔

اطریفل۔ معرب از تری پهل ست که عبارت از هلیله بلیله آمله بود۔

ایارج۔ بکسر همزه تفسیر آن دواے الٰهیست و نسبت بآن بسبب قوت عمل او نموده اند و در بعضی کتب تفسیر ایارج بدوا‌ء مسهل ست و بعضی به فائق تعبیر کرده اند و این اسم مسهل ست که حکماے متقدمین ترتیب داده اند۔

فیقرا یعنی تلخ معناه المر النافع و مهجم۔

ایارج لوغاذیا۔ غاذیا نام حکیمی ست چون این دوا را ترتیب داده بنام او مسمی ساختند۔

بنادر الطریس مسمی بالملکیست که حکمای پیش از جالینوس جهت او ساخته اند۔

حب ایارج۔ منفع صداع و درد سر و مرض مرح و سکته و امراض عین۔

حب قوقایا۔ حب جالینوس ست۔

روغن بادام تلخ۔ گرم و خشک ست در درجه دوم جهت صداع بارد نافع۔

مفرح۔ دوائیکه دل را قوت دهد و فرحت آرد۔

معجونات چیزیکه از ادویه برای قوت باه آمیخته ترکیب دهند۔

هاضم و فی چیزیکه برای نفع جوع و قوت باہ و قوت هاضمه ترتیب دهند و جهت تقویت معده ... و برودت معده و جگر و احشا و باه هضمه نافع آید

هر بار چیزیکه برائے قوت باه و دفع فالج و لقوه از مغز بار جبل و ترکی و نیز از دیگر اقسام ترتیب دهند۔

روشنائی یعنی جالب النور ست صاحب تحفه نوشته که لفظ یونانی ست بمعنی مقوی بصر و فیثاغورس مخترع این ترکیب است۔

برشعثا مفادی۔ برالساعت است جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا نافع ست۔

تریاق نزله۔ نام معجونیست که در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه از مجربات ست۔

متردیطوس۔ تریاقیکه بادشاه یونان ساخته۔

قهوه۔ چیزیکه در زکام بلغمی نفع تمام دارد و از زنجبیل و کوکنار و غیره ترتیب دهند۔

قیروطی۔ چیزیکه جهت قروح انف از موم و سنگ و غیره ترتیب دهند۔

مضمضه۔ غرغره نمودن را گویند۔

انبستر۔ چیزے را گویند که در بن دندان ریزند۔

دوا الحرمل۔ دوائیکه برای خناق بلغمی ترتیب دهند و مبلان غرغره کنند۔

لعوق۔ چیزیکه از مغز کدو و غیره ترتیب نمود جهت خشونت زبان و حلق و حنجره و سرفه استعمال نمایند۔

اسطوخودوس۔ معنی این لفظ حافظ الارواح القدرست چیزیکه از عاقرقرحا و زعفران برای رفع سعال و زخم شکم و جامعه ترتیب دهند۔

جوارش۔ معرب گوارش بمعنی هاضم ست۔

شفاء العقول چیزیکه از شراب کهنه و عسل و دارچینی و غیره ترتیب

وحمرثا معنی آن مخذال ریاح است۔

راهران معجون هندی ست مسمی باسم مولف جهت ضعف معده و سوء مزاج بارد و بواسیر نافع آید۔

شراب ویکمعبراطیس جهت معده و جگر و سپرز نافع ست و فساد مزاج بارده را مصلح و یکمعبراطیس بسبب استعمال این دوا در تمام عمر خود بمرض مبتلا نشد۔

اثاناسیا لغت یونانیست و معنی وی منفذ ست و بعضی گفته اند معنی وی کیمیا و بهتر گفتم ست و چون بسی ادویه زبل ذئب لیعنی گرگ شاخ ماعز و خل میشود مسمی بدوا الذئب لما غرتر شده او جهاع کبد و طحال و معده و اسهال بلغمی را نافع آید۔

بیان اغذیه و اطعمه

پوری غذائیست که از آرد میده بار دغن و شیر و خمیر کرده و نازک تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردگان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر مینمایند و با سفیدبیاد یا گوشت قیمه نخود خشک مقشر پخته یا خام نیز پر کرده در روغن بریان میکنند افعال و خواص آن اینست که کثیر الغذا و مولد خلط متین و سمین و مبهی آنچه از بادام و شکر سازند بهتر و محرورین آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین آنچه از جوز لیعنی گردگان سازند بهتر و لنزوج و برای مبرودین و مشایخ بهتر است و ضرر دران آنست که دیر هضم و بر هضم است۔

شوربا ماهیت آن آنست که از گوشت پخته مرغ و بز غاله و غیر آن سازند ... طبیعت آن در دوم گرم تر افعال و خواص آن آنست که لطیف ... نافع برای اکثر مرض ... شوربا

کباب ماهیت آن گوشت بریان کرده یا آتش است و اقسام میباشد طبع آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم افعال و خواص آن نیز باختلاف لحوم مختلف بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده و مرطوبین۔

هریسه از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از ان جدا نمایند و باندک روغن بریان کرده دران داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه برهم زده باشند تا یکسان گردد و دارچینی و قرنفل بوا نا کوبیده دران اندازند و دران گوشت مضاعف گندم باشد زیاده تر الذیذ گردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تمام در ظروف بر آورده روغن جید تازه خوشبو داغ نموده بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان یا بی نان تناول مینمایند اگر خواهند که با قورمه که دران نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک به القدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بهمین ترتیب میدهند و اکثرا بروغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و عنقریب کوبیده تناول نمایند طبع آن گرم تر افعال و خواص آن آنست که کثیر الغذا و مسمن بدن ... و مقوی عصب باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه ... آن مسمن فربه با لیس مزاج و نیز اوداک

ہیست کرد یرضم است مسدود صحاح آن بر محرورین ومبرودین انسب۔

بیان مقادیر موازین طبی

بندق ۔ یک دانگ وگویند یک مثقال۔

باقلای یونانی ۔ شش قیراط است۔

باقلای سکندریہ ۔ نہ قیراط است ۔

استار ۔ چہار و نیم مثقال۔

اوقیہ ۔ نزد یک بعضی ہفت و نیم مثقال و نزد یک دیگران ہشت مثقال و بعضے نزد یک بعضی دیگران ہشت مثقال بدرم ہفت درم و پنج خمس از ہفت خمس یک درم ۔

رزنی ۔ کہ گو نگچی نیز نامند جو میانہ کہ ہشت برنج باشد و بغدادی سرخ گویند

حب ۔ یک جو میانہ و گویند دو جو است ۔

طسوج ۔ از درہم و حبہ است از مثقال و نیم حبہ کہ دو ارزہ باشد ۔

قیراط ۔ از درہم دو طسوج است کہ شانزدہ ارزہ باشد و از مثقال نیم و نیم طسوج کہ بیست برنج است ۔

دانق و دانگ ۔ از درہم دو قیراط است کہ سی و دو برنج باشد ۔

ترمسہ ۔ دو قیراط مثقال ست ۔

تولہ ۔ از دوازدہ ماشہ است ۔

مثقال بیست و چہار سرخ است بوزن چہار و نیم ماشہ و نیم سرخ و نیم مثقال بوزن یک تولہ ہندی ست ۔

اوات ۔ دو دانگ مثقال ست ۔

درہم ۔ نزد یک بعضے من ہشت رتی ست شو رادر اکثر بلاد بوزن چہار دانق ست کہ بوزن شانزدہ طسوج می شود و بوزن سہ ماشہ و چہار سرخ ۔

ارزہ ۔ چہار و نیم ماشہ و نزد یک بعضی چہار مثقال۔

باقلای مصری ۔ دوازدہ قیراط ۔

دھڑی ۔ ۵ و نیم ماشہ است ۔

سکرجہ ۔ شش استار و چہار دانگ استار است سکرجہ کبیر ادقیہ و صغیر سہ اوقیہ ۔

علی پیمانہ ایست بوزن دو رطل و ربع کہ دویست و نیم مثقال باشد ۔

کف و قبضہ ۔ شش مثقال ست ۔

قفیز ۔ پیمانہ بیست و پنج من است ۔

سیر اکبری ۔ سی دام است ۔

سیر شاہجہانی ۔ چہل دام ست ۔

چھوکی ۔ بیست و یک ماشہ و پنج ٹانک ست ۔

من ۔ بوزن دو رطل ست ۔

رطل ۔ دوازدہ اوقیہ است و مثقال نود مثقال و بدرہم صد و دہ درم و گویند سی تولہ باشد من طبی ست و دو اوقیہ است و رطل نوزدہ است و لکہ یک من مذکور بعضم حصہ کم بود یک سیر شاہجہانی ست کہ ہفت سیر شاہجہانی ہشت من طبی شانزدہ رطل می شود ۔

صاع ۔ چہار من ست و بہ رطل نہ رطل ۔

کیلچہ ۔ من و ہفت ثمن من است ۔

قسط رومی ۔ صد و پنجاہ مثقال ۔

دام ۔ بوزن طبی پنج درہم ست کہ ہر درہمی بیست نخود باشد ۔

ملعقہ ۔ در ادویہ یک مثقال و در عسل چہار قطار ۔

قنطار ۔ یک صد و بیست رطل ست ۔

ٹانک ۔ غلط ہندی ست بوزن چہار ماشہ باشد ۔

به عون صانع کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان

نسخهٔ کارآمد اطبا سودمند حکما خزینه لغات طبیه گنجینه شناخت مفرده ادویه مسمی به

فرهنگ نصیری

مع

مخزن الادویه

از مدونیات و تالیفات بقراط زمان ارسطاطالیس دوران حکیم محمد نصیر صاحب

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مرتبه [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و ثنای حکیم مطلق تعالی شانه که برای انسان ضعیف البنیان لشفای ادویه برشمرده بنا برهمین و درس این
نعت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که کلام معجز بیانش از اغراض صعبه امراض مزمنه اعلای سعیت را
وسیله نجات و واسطه شفاعت می سراید بنده ناچیز فقیر حقیر محمد نعیم غفر الله الکبیر ولد حکیم احمد علی ثانی بوعلی تسلمند
حکیم ولایت حسین برادر حقیقی صدیقی الحنفی عظیم آبادی غفر الله ذنوبهما که چون دیدم مردمان را که دریافت
مزاج دواهای و به دیگر چیزهای غیر مرقوم کتاب اخراج دواهای هندی از مخزن الادویه عاجز و قاصر اند بسبب نبودن زبان
یونانی و عربی وغیره لهذا خواستم که رساله در این باب تالیف سازم که مردمان بهره ور شوند پس رساله هذا را تالیف
نموده مسمی به فرهنگ نعیمیه معروف بکل مخزن الادویه نمودم حالا بیان طریق استخراج مزاج را میکنم
و آن بر دو نوع است اول آنکه کیفیت چهار است جهت آنکه عنصر چهار است و هر جسم مرکب است از عناصر اربعه پس
واجب است که از تفاعل عناصر کیفیتی واحده پدید آید لان المساوات محال این را مزاج اولی نامند و چون کیفیتی
از عناصر غالبه آید بالضرور باید که کیفیت مذکور مناسب عنصری باشد لهذا هر کیفیت بطبع عنصر نسبت و هر واحد
از این چهار بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی غیر طبعی مخالف طبعی است بجمیع صفات باشد یا در بعض صفات و این بر
دو گونه است یکی آنکه بلا آمیزش دیگری از دائره طبعی بیرون آید دوم با آمیزش دیگر از دائره طبعی بیرون آید و
کیفیت غیر طبعی را مزاج ثانوی گویند حالا باید دانست که بجز یک عنصر ناری طبعی غالب باشد جای دیگر چند صفت
اثر دانست حرافت یا مرارت یا هر دو و علم او و کیفیت لذع و لهیب بعد استعمال آن وقت شدن اجابت

بمقعد محسوس شود و نزد بعضی یا بدون این کیفیت حرقت بمعده محسوس گردد و عنصر ناری غیر طبیعی بر پنج قسم
است اول آنکه رطوبت مائی رقیق با و مرکب شود دویم آنکه رطوبت غلیظ مائی با و مرکب شود سوم آنکه اجزای
کثیف ناری بعد تحلیل شدن اجزای لطیف با قسم اول غیر طبیعی بیامیزد چهارم آنکه اجزای کثیف مذکور با قسم دوم
غیر طبیعی بیامیزد پنجم آنکه جزو ناری طبیعی با قلیلی جزو ارضی طبیعی بیامیزد و لون چیزیکه دران عنصر ناری طبیعی غالب
باشد سرخ مائل بزردی میباشد و لون قسم اول غیر طبیعی زرد صرف و لون قسم دوم مشابه بزرده بیضه و لون قسم سوم سبز
کراثی و لون قسم چهارم زنگاری و لون قسم پنجم سرخ بکمودت میباشد و چیزیکه عنصر هوائی طبیعی غالب باشد طعم آن شیرین لذیذ
یا شبیه بطعم چیز شیرین باشد و رنگ آن احمر قانی بود و رائحه کریه نداشته باشد و عدیم الرائحه باشد و غیر طبیعی آن نیست
که مخالف آن باشد و چیزیکه عنصر آبی طبیعی غالب باشد طعم آن شیرینی اندک محض باشد و کیفیتش قریب به کیفیت عنصر
هوائی باشد و عنصر آبی غیر طبیعی بر پنج قسم است اول آنکه جزو بادی طبیعی در وی بیامیزد دوم آنکه جزو ناری که با
رطوبت رقیق مائی آمیخته شده است با و مرکب شود و طعم آن ملوحت میباشد سوم آنکه حرارت ضعیفه با و مرکب
شود و طعم آن حموضت میباشد و سبب حموضت چهار است یکی آنکه جزو ارضی بیامیزد دوم آنکه حرارت غریزیه کم
از حرارت غریزیه در وی پیدا شود و از ان در جوش آید و از ان سبب حرارت غریزیه بتحلیل رود چون ترشی عصارات
در گرما سوم برودت مستولی گردد بر حرارت غریزیه چون ترشی عصارات در سرما چهارم آنکه حرارت غریزیه
ضعیفه عمل کند در ان و جوهر مائی غالب باشد قسم چهارم عنصر مائی غیر طبیعی آنکه جوهر ارضی در وی غالب شود طعم
آن عفوصت میباشد و سبب عفوصت دو است یکی برودت شدید دوم آمیخته شدن جزو ارضی خام پنجم آنکه جوهر مائی لطیف
باشد این محض بی طعم میباشد و هر عنصریکه اجزای لطیف آن بتحلیل رود و کثیف باقی ماند عنصر ارضی غیر طبیعی
احتراقی میگویند و لیکن قوت و ضعف و حدت بجهت هر ارکانی که از وی حاصل میشود مختلف است آنچه از احتراق
نار بود احد است از آنچه از احتراق باد بود و آنچه از احتراق ارض بود احد است از آنچه از احتراق آب بود و کذلک
در قلت و فساد احوال نیز مختلف است احتراق بادی قلیل الفساد و بطی الرداءة است و احتراق نار شدید الفساد و
سریع الرداءة است و احتراق ارضی آنچه از ارض قلیل باشد قلیل الرداءة است اما آنچه از ارض کثیر حاصل شود و
احتراق مائی قلیل الرداءة است با آنکه چیزیکه جزو بادی محترق شده است اما احتراق تام نیافته طعم آن شور میباشد مایل بحلاوت
و آنچه در و احتراق تام بود تلخ میباشد و چیزیکه جزو ناری محترق شده است تلخ تر میباشد و چیزیکه جزو مائی
رقیق محترق شده است طعم آن تلخ مائل بملوحت میباشد و آنچه جزو های غلیظ محترق شده است

طعم آن تلخ مائل بحموضت میباشد و یا مائل بعفوصت و چیزیکه جزو ارضی محترق شده است اما احتراق عام نیافته
شدید الحموضت میباشد و آنچه در و احتراق عام بود بطعم آن حموضت قلیل مائل بعفوصت قلیل میباشد و بچیزی جزو
ارضی طبعی غالب باشد طعم آن ترش میباشد و ترشی آن محرک شهوت اشتهاست چون سرکه و طریق دوم تقسیم است
بر سبز دو فصل فصل اول در بیان لون احمر بدانکه لون احمر بر چند قسم است اول اصهب آن لونیست ضعیف الحمرة
قریب بابیض دوم وردی و آن لونیست مشابه بگل سرخ سوم قانی و آن لونی است که در و شائبه کدامی رنگ دیگر
نباشد سرخ محض باشد چهارم احمر اقتم و آن لونی است بسیار سرخ که سیاهی میزند مع غبرت هر واحد از ینها
دلالت میکند بر غلبه حرارت و رطوبت بنسبت بمرتبهٔ ماقبل حالا باید دانست که چیزیکه احمر قانی باشد و بوی ترش در
و دیگر روایح ردیه در وی نباشد شیرین و لذیذ باطعم او شبیه بطعم چیز شیرین بود مزاج آن معتدل است و حرارت
و رطوبت فصل دوم در لون اصفر و این نیز بر چند قسم است اول تبنی و آن لونی است مرکب از زردی سبک
و بیاض شفاف دوم اترجی و آن لونی است مشابه بقشر ترنج سوم اشقری و آن لون زرد مایل بسرخی است
چهارم نارنجی و آن لونیست اصفر که نسبت باشقر مائل بحمرت و استغراق است پنجم ناری و آن لونیست که بنسبت
نارنجی زیاده تر بحمرت است ششم زعفرانی و آن نسبت ناری مائل تر بحمرت است هر واحد از ینها دلالت میکند بر
زیادتی حرارت و یبوست بمرتبهٔ ماقبل حالا باید دانست که چیزیکه سرخ مائل بزردی بود چون شعر زعفران و سنگریزه
تیز و لاذع باشد دلیل است بر غلبه حرارت و یبوست و چیزیکه احمر یا اصفر مائل بکمودت باشد مزاج آن مزاج
صفراوی محترقه است و چیزیکه زردی آن مشابه بزردی بیض باشد مزاج آن مزاج صفراوی محی است
فصل سوم در لون اخضر و این نیز بر چند قسم است اول فستقی و آن لونی است زرد مائل باندک سیاهی
دوم آسمانجونی و آن لونیست سیاه سفیدی آمیز سوم نیلنجی و آن لونیست مشابه بلون آبیکه نیل در ان آب
باشد اگرچه آسمانجونی مرکب از سواد و بیاض است اما سیاهی این بیشتر از ان است هر واحد ازین دلالت
میکند بر زیادتی برودت چهارم کراثی یعنی مشابه برنگ گندنا و سوادی بیشتر از سواد نیلنجی است و
صفرتش کمتر از ان پنجم زنجاری و آن لونی است که از خضرت مائل بود به بیاض و این هر دو چار یابس است
خصوصا قسم ثانی که طبیعت وی نزدیک بسم است فصل چهارم لون اسود و این بر چند
قسم است اول آنکه زعفرانی شده سیاه گردد دوم آنکه احمر اقتم شده سیاه گردد سوم آن که
سفید شده سیاه گردد چهارم آنکه اخضر شده سیاه گردد پنجم آنکه سواد محض بود حالا باید دانست

آنچه سیاه و رنگ تلخ تر بود مزاج آن مزاج سودای صفراوی است و این سریع الفساد و الردائة است و آنچه سیاه
رنگ با طعم شور باشد مزاج آن مزاج سودای دموی است با عدم احتراق عام و این قلیل الفساد و بطی الردائة است از
صفراوی و آنچه سیاه با طعم تلخ باشد مزاج آن مزاج سودای دموی است با احتراق تام و آنچه سیاه رنگ با طعم تلخ
مائل بملوحت است مزاج آن مزاج سودای بلغمی است از بلغم مائل برداءة کمتر قبول میکند علاج را و آنچه سیاه رنگ
با طعم تلخ مائل بحموضت است با عفونت مزاج آن مزاج سودای بلغمی است از بلغم غلیظ و آنچه سیاه رنگ
شدید الحموضت است مزاج آن مزاج سوداوی است و کمتر است در ردائة از سودای دموی و آنچه سیاه
رنگ با طعم ترش قلیل مائل بعفونت است مزاج آن مزاج سودای طبیعی است از سودای غلیظ
فصل پنجم در لون سفید و این نیز چند قسم است اول مشابه بنخاط دوم مشابه بسفیدی چربی سوم
مشابه بسفیدی پاره چهارم سفید مائل بصفرت پنجم سفید مشابه بنی ششم سفیدی باندک سبزی که
این رنگ ارصاصی باشد هفتم مشابه بسفیدی شیر هشتم مشابه بسفیدی آب حالا باید دانست که اگر چیزی سفید
رنگ با حلاوت باشد مزاج آن مزاج بلغم حلو است و اگر چیزی سفید باندک صفرت و ملوحت است مزاج آن
مزاج بلغم مالح است و آنچه سفید رنگ باندک حموضت است مزاج آن مزاج بلغم حامض است و آنچه
باندک عفوصت است مزاج آن مزاج بلغم عفص است و آنچه بی طعم است مزاج آن مزاج بلغم تفه است و آنچه
قریب بجلادت است مزاج آن مزاج بلغم طبعی است و رنگ همچو شیر آگنده است فصل ششم در الوان مرکبه
بدان که رنگ ارغوانی و آن لونی است مرکب از خضرت و صفرت و رنگ ارغوانی و رنگ بر رنگ شراب نه
رنگ زریتی باد سوخت نیز بد است و رنگ سرخ لعل گون بخگم نیلگون است و رنگ کبود و آن لونیست که
اندک سیاهی دارد دال است بر کثرت حرارت و رنگ دخانی که لونیست کبودی مخلوط بسیاهی دال است بر
برودت و یبوست و رنگ حبشی که لونیست سفید باندک زرقت دال است بر برودت و رنگ گندمی با اشراق
دال است بر حرارت و رنگ گندمی با کمودت و غیر مشرق دال است بر برودت و رنگ ازرق داخل خضرت
است خلاصه آنکه سفیدی دلیل است بر برودت و رطوبت و قلب حرارت و یبوست و حمرت بر کثرت حرارت
و شقرت بر افراط حرارت و خضرت بر حرارت و یبوست و سیاهی بر برودت و یبوست دلالت دارد فصل هفتم
در بیان روایح بدانکه بوی ترش دلیل است بر برودت طبعی و فروع حرارت غریزی بجوهر بارد و بوی شیرین دلیل است
بر حرارت و نتن الرایحه دلیل است بر برودت و بیشتر و عدم الرایحه دلیل است بر برد مفرط و رایحه کریه تری بو تیز روستو نند

دماغ و دلیل بر حرارت و یبوست و رایحهٔ حاره نیز دال است بر حرارت و یبوست و رایحهٔ مسکن حرارت و مفرح قلب و
منوم و دال است بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت و بعض و برودت و رطوبت **فصل هشتم** در عمر چیزها بدانکه چیزیکه در
نمو است مزاج آن حار و رطب است و چون زمانهٔ نمو منقضی گشت مزاج آن یبوست غالب می آید و چون زمانهٔ ظهور نرا
انتهای رسید چنانکه برای انسان سفیدی مو مزاج آن بارد یابس میگردد و در زمانهٔ کهنگی نیز همچون کیفیت است
فصل نهم در ایام بدانکه چیزیکه با ایام ربیع بشود مزاج آن معتدل است و چیزیکه با ایام گرما میشود مزاج آن حار
یابس و چیزیکه با ایام خریف میشود مزاج آن بارد یابس است و چیزیکه با ایام سرما میشود مزاج آن بارد رطب است
فصل دهم در اطراف بدانکه چیزیکه بجانب جنوب و ناحیهٔ آن و جانب مغرب میشود مزاج آن حار یابس است
و چیزی که بجانب مشرق و شمال و ناحیهٔ آن میشود مزاج آن بارد و رطب است **فصل یازدهم** در جبال
و بحار و اراضی تو دانی که چیزیکه در جبال جنوب و مغرب می شود مزاج آن حار یابس می شود و
چیزیکه در جبال مشرق و شمال میشود مزاج آن بارد رطب است و علی هذا قیاس کن بحار را چیزیکه
در زمین صخریه میشود یابس عفص است و چیزیکه بزمین خاکی میشود ارطب است **فصل دوازدهم**
در تتمهٔ کلام بدانکه بهر شی چهار عنصر است و هر چهار را چهار طبیعت است و منجملهٔ آن چهار دو لطیف خفیف است
اول آتش دوم باد و آتش لطیف و خفیف تر از باد است و دو کثیف ثقیل است اول آب دوم خاک
و خاک ثقیل و کثیف تر از آب است و مزاج باد حار رطب است و خاصهٔ آن نمو و حیات و حلاوت ذائقه است و
مزاج آتش حار یابس است و خاصهٔ آن لذع و لهیب حرقت و حرافت و مرارت در طعم و تجفیف و تذویب است و
مزاج آب بارد و رطب است و خاصهٔ آن کثافت جرم و برودت حس و مایل بحلاوت بودن است و مزاج خاک بارد
یابس است و خاصهٔ آن درشتی و حموضت و عفوصت در طعم است و این هر چهار بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی کیفیت
طبعی مرکب بیان کرده شد و غیر طبعی آن است که یکی با دیگر آمیخته و کسر و انکسار پذیرفته طبیعت و کیفیت
دیگر پیدا کنند مثلاً چون قدری از حرارت چیزی به برودت بیامیزد طعم آن شی مالح خواهد گردید و چون قدری
از حرارت او به برودت بیامیزد طعم آن شی حلو خواهد گردید و چون ارضیت با حرارت غریبه غالب بود بر
برودت و حرارت غریزی تحلیل شود باعث غلبهٔ حرارت غریبه چون عصارات ترش و شدت گرما یا آنکه
برودت غالب شود بر حرارت غریزی چون عصارات ترش در سرما یا آنکه حرارت غریزی عمل کند در جوهر
آنی این همه اسباب حموضت است همچنین چون ارضیت در برودت بیامیزد طعم آن عفص میگردد

بی

یا آنکه برودت شدید غلبه کند در ترشی بارد درین صورت نیز طعم آن عفص میگردد چون فواکه نورسیده اگر نمو حرارت ضعیف
که باعث تجفیف است و حرارت قویه که باعث حلاوت است هیچ در وی اثر نکرده طعم آن فواکه عفص میباشد
و ارض غیر طبعی بودن یعنی ارضیت که آنرا خلط سودا نامند آن دو سبب است یکی به تحلیل رفتن اجزای لطیفه و باقی
ماندن اجزای کثیفه از هر عنصر که آنرا اخلاط قرار داده اند و حدت ارض غیر طبعی در قوت و ضعف بحسب تیزی
که از وی حاصل میشود مختلف میباشد کما هو سابقه مثلاً اجزای لطیفه عنصر هوائی به تحلیل رفت و اجزای کثیفه آن باقی
ماند بعدم احتراز عام در چیز دسومی طعم آن شور با حلاوت خواهد شد چون شهد تلخ و اگر احتراق عام یافت طعم
آن تلخ خواهد شد چون نیم و اگر اجزای لطیفه جزو ناری که دامی است به تحلیل رفت و جزو کثیف باقی ماند طعم آن
تلخ تر خواهد بود و اگر اجزای لطیفه آب که دامی است به تحلیل رفت و جزو کثیف باقی ماند طعم آن مایل بملوحت
خواهد بود بشرط آنکه غلبه مائیت بود و اگر غلبه غلظت خواهد بود طعم آن تلخ مایل به حموضت خواهد شد و
اگر جزو لطیف ارض به تحلیل رود و جزو کثیف باقی ماند شدید الحموضت خواهد شد بشرط عدم غلظت
ارض و بصورت غلظت در طعم آن ترشی کمتر بود مایل بعفوصت خواهد بود مزاج این همه بالا بیان کرده شد

فصل سیزدهم در بیان کیفیت طعوم و فوائد آن بدانکه طعم بر هفت قسم است حرافت چون فلفل
و مرارت چون صبر و ملوحت چون نمک و حموضت چون لیمو ترش و عفوصت چون مازو و قبوضت چون [illegible] و نفاهت
یعنی بی مزه و حلاوت چون شیرین نفه بارد رطب است و معتدل در لطافت و کثافت و مسکن حرارت و دافع حدت و مسقط شهوت و [illegible]
بارد رطب است و منقی مجاری و [illegible] ملطف و مقطع و منفذ و مرخی و جالی و مبرد و قاطع صفرا و [illegible] غلیان [illegible]
و جالب البطن [illegible] مجفف بدن و حریف حار یابس لطیف و ملطف و منضج و مقطع و منقی و محلل و جالی و [illegible] مانند و مرقق و محدث
[illegible] و معفن و محرق و حلو حار رطب و کثیف و جالی و مرخی معده و منضج و ملین و مرقق و قریب آلاستحاله و معطش و [illegible] کثیر الغذا
و محب طبیعت و قوت جاذبه و مزید منی و دسم معتدل بین الحرارت و البرودت و لطیف و ملین و مرخی و مسخن و مرطب
و مزلق و منضج اورام و قریب الاستحاله و عفص بارد یابس و کثیف و رادع و مبرد و مخشن و [illegible] و مشتد و
حابس و مانع سیلان و قابض بارد یابس و معتدل در لطافت و کثافت قابض و مجفف و مهزل و مولد دم و
مکثف و حابس اسهال و مقوی اشتها و مغلظ و مبرد و رادع و ممسک منی مالح حار یابس معتدل در لطافت و کثافت
و محلل و جالی و غسال و مقطع و منضج و ملطف و مسخن و مانع تعفن و مجفف و مهزل مرارت حار یابس و کثیف
و مجفف و مخشن و غاسل و جالی و ملطف و مرقق و مقطع و مسخن و مانع تعفن و [illegible]

محاکمه

بدانکه در حلاوت اشیا دو قول اطبا است یکی کل حلو حار رطب دوم کل شی حلو فهو معتدل الحرارت و در این هر دو قول
امر سوم اعنی یعنی حلو حار یابس و بارد رطب نحوه نیز یافته میشود حالا باید دانست که حلاوت بر دو قسم است یکی حلاوت اثمار دوم
حلاوت غیر اثمار پس مخفی مباد که در اصطلاح حکما عرف خاص چنین نیست که موقوف علیه چیزی بود و عام است که توقف
بر آن ماهیت بود یا بر این وجود پس اگر سبب تام است مراد از علت تامه است و اگر سبب ناقص است مراد از علت ناقصه
و علت تامه چیزی نیست که وجود معلول نزد وجود واجب شد چون ضیا شمس را و حرارت نار را چون این مقدمه ممهد شد
باید که اشیا بالبته از قبول نضج خارج باشند و نه اختلاف جوابش آنکه نضج چهار است یکی نضج الثمره دوم نضج الغذا سوم نضج
خلالی چهارم نضج الفضلات پس چیزیکه در آن رطوبت بالفعل ظاهر است حاجت کلام نیست در هر چیزیکه یابس است در وی نیز
رطوبت متحقق است بنا بر آنکه او مرکب از عناصر است پس در آنها ذات رطوبت حق اینها صادق آید نظرا الی اجزاء الرطبته و نیز ظاهر است
چیزیکه شیرین است نضج درو بحرارت در رطوبت خواهد شد عام است که بعد از نضج رطوبت بالفعل بالکل زایل نشود یا اندکی یا
زیاده باقیماند اگر بالکل زایل شد و حرارت غالب آید حار یابس مزاج ثانی پیدا شد و اگر گویند که در نضج حرارت ماخوذ است و
متفق اند اطبا که منضج صفرا بارد است پس حد باطل شد جوابش آنکه منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج حرارت غریزی
است پس اسناد نضج بحرارت ثابت شود اما اشیای بارده صفرا معاون طبیعت اند هر ماده محتاج بمعاونت که بدان مناسبت
و این فایده مقصود نیست این مراد قائلین کل حلو حار رطب وجه قول دوم آنکه سبب فاعلی حلاوت حرارت معتدله است چنانکه سبب
فاعلی صفرا و سودا دوم حرارت معتدل است سوم آنکه حلاوت بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که خالص باشد از
طعمهای دیگر و غیر طبیعی بر چند قسم است یکی آنکه در وی جوهر ارضی غالب باشد و حرارة فی حکم المعدوم و چون بعد نضج شیرین شود ترش آید و شیرینی
آن مایل به تفاهت است دوم آنکه در وی حرارت غالب باشد و رطوبت فی حکم المعدوم چون رازیانج که بعد از نضج و خشک شدن مزاج آن
حار یابس است و شیرینی آن بسبب غلبه حرارت تلخی آمیز همچو عسل و شکر که چون خوب آنها را معین زیاده جوش دهند تلخی آمیز شود سوم آنکه
در وی ارضیت غالب باشد چون کبر که شیرینی آن مایل بعفوصت است چهارم آنکه مائیت غالب بر ارضیت لطیف چون فانید که شیرینی
آن مایل بحموضت است مراد قائل کل شی حلو فهو معتدل الحرارت بسبب مخفی نماند که در اصل کل حلو معتدل الحرارة است و آنکه
حار یابس و بارد رطب یافته میشوند وجهش همین است که اگر در شی حلو بعد از نضج رطوبت باقیماند چون تر و مایل برطوبت
بود میشود رطب میگویند اگر بعد از نضج حرارت غالب آید و رطوبت بالکل زایل گشت و بجای آن یبوست غالب
شده او را یابس نامند علی هذا این همه تسمیه بحسب مزاج ثانیه است و در این شکی نیست که مزاج اثمار

نحوه در بر آمدن مختلف می‌باشند کما قال صاحب کامل الصناعه کل شی حلو فحار معتدل الحرارة وقال فی مقام آخر فاکانت الارضیة اغلب علیه فقلیل حلو والکانت المائیة والارضیة اغلب علیه فقلیل حلو ازینجا صاف ظاهر شد که صاحب کامل الصناعه حلاوت را بدو قسم منقسم کرده طبعی و غیر طبعی طبعی را معتدل گفته باقیماند حلاوت غیر اثمار چون عسل و آب جاه یابس بودن آن مزاج منظور است چه گل منهدی دکوله بارد رطب است والله اعلم بالصواب

بیان خواص ادویه کثیر المنفعت که در کتب متقدمین کمتر است

مصطگی در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و جگر بارده هاضمه و اشتهاء محرک آروغ و باطلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ و آروغ باسفل دافع بخشش و نزلات و درد سر و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و باغاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت سودا و عسر التنفس با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و نفثه ریه و با کهربا جهت نزف الدم مجرب با کندر جهت قوت فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه آن و بگلاب تر کرده کمادچشم جهت درد رمد مجرب و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرزه و تپهای بارده رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بیعدیل و شرباً و ضماداً جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و طلای بشره و سرخ کردن رخسار با ادویه مناسبه جهت درد فم معده و اسعاد و علل جگر و تنقیح سده و قی نافع و بخور و سعوط آن با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مشمغه طبیخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو و دماغ پاشیدن مصطگی بر او و بخور بستن آن جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خاییدن آن جهت جذب رطوبت دماغی و نوخز و سفر مثانه و مصلحتش گردگان و کتیرا و کشتابه روز در سر که خیسانیدن و بدستور زبان آن کندر و با کتیرا وزن آن علک البطم و در تقویت معده و جگر از خرد و شربتش تا یک مثقال و روغن مصطگی که یکوقیه او را در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کنند محلل و مقوی اعصاب شرباً و ضماداً جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه رطبه و حقنه او جهت وجع معا و طلای او جهت آثار جلد و نیکوئی رخسار مفید و شربتش تا سه مثقال خاصیت چوب چینی تر و نوعی سرا و زرد گروهی یابس و در حرارت معتدل و گروهی در اول مرتبه اول نشاید و در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و اتزاج بادی موجب مزید برودت اوست ولهذا مقوی باه است و در امزجه مرطوبین اثر سورا خدار زیاده است حوب چینی حرارت غریزیست و اعضار رئیسه و باه و اعضاء تناسل و معده و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل

و سریع النفوذ در تعمیق بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظ و مدر بول است و ملین صلابات العقد و نافع قروح و جروح مزمنه و نواصیر و اورام و علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواصیر و وجع المفاصل و بهق سیاه و اکثر امراض بلغمی باشد نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تسمین بدن و ابراز خفیه و رفع سمیت اخلاط و قطع عادت افیون و نظیر انواع او بسیار عجایب نفعست و آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته اند از عدم تحقیق طریق استعمال است و با آنکه جبه ست خفیف و محرور را تعریق باید و استعمال شیر بهای و ادویه چاره مضر او هم بروند را تبرید و کثرت آب با قلت قدر چوب چینی و صدا سده را اختیار جرم آن آنکه سده و خوش بویست لهذا در اکثر امور مستعمل و خوشنما و دست و مربای او ضعیف الاثر است از طبیخ او و گرد ضعیف معده و دماغ و بنیه دار است و نجیب چوب چینی آنست که در رو می دگر گره و غرقی باشد و بعضی گفته اند که نیم غرقی باشد یعنی هرگاه در آب بیندازند در میان آب بالسیه ته نشین نگردد چه غرقی دلیل افراط ثقل و وی دلیل فجاجت او و پوسیده و کرم خورده و کهنه و سخت که از کارد بدشواری بریده شود نباشد و میانه باشد در خردی و بزرگی و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و اگر جامع صفات حسنه نباشد کوچکتر بهتر است دیگر آنکه شکل کمان بسیار کج نباشد و سطح ظاهر وی مستوی باشد و باید که ظاهر وی مخالف باطن نبود بلکه اندک سرخ تر باشد و در لیس صلابت و لون مستوی الاجزا بود زیرا که استوا دلیل استوای نضج در جمیع اجزا است و طعمی بر غالب نباشد و قدری غیر محسوس مایل الی شیرینی باید و طعم غالب دلیل است بر آنکه ذی طعمی در رو نفوذ و احداث طعمی نموده و بی رایحه بود که دلیل است بر بودن این بر طبیعت خود و عدم اختلاط بچیزهای ذی رایحه دیگر آنکه از سنبلات و مغیرات مثل مجاورت کافور و دفیون و چند بیدستر و آهک و مشک و امثال این دیدن باران و اندر سرما و گرما و حرارت آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن در عسل و شکر مانع افتادن کرم است و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و هرگاه قصد خوردن کنند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت فصد و مسهل افتد و گاهی به یکی اکتفا نموده میشود و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نماید تبرید و غسل و برغرفهای مناسبه الکیفا و رزنده یعنی مقوی ترک این لطیفه است و قبل شروع نمودن این عادت کم خوردن نمک نماید تا آنکه وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خریف و بهار در ربیع مناسب و در گرما گرم و در بهار سرد استعمال ممنوع است و بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و حموضات و نقولات و لبنیات و فواکه رطبه و مأکول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلای معده و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیر بهای مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز کنند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بید مشک و گلاب و غیر آن تبریه استعمال باید کرد و اگر عوارض مثل تپ و عطش و جز آن رو دهد بالعرض این مرض همراه آب چوب چینی با عرقیات استعمال باید نمود و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب کنند و بفرحت و بهجت بگذرانند فقط

آغاز فرہنگ نصیریہ معروف بہ حل مخزن الادویہ

فصل الف

ه	م	ه	م	ه	م	ه	م
املی	تمر ہندی	اُرد	ماش	آب دہن	بزاق و لعاب	ببول	امغیلان
انجیر	تین	اجوائن	نانخواہ	اونٹی	جمل	بینگن	بادنجان
اخروٹ	جوز	انگور	عنب و کرم	اگیا گھٹر	رسن جھری	برگنای	برہیٹا
اندرائن	حنظل	آنولا	املج	ڈھنگن	انجرہ	بندا	حرفطان
املتاس	خیار شنبر	آم	انبج	برہردہ	اسفنج	الکی	اراقو
انبہ ہلدی	دار ہلد	انڈا	بیض	اونٹ کٹار	اشتر غار	باجرا	جاورس
انار	رمان	امرولہ	حماض	فصل یای عربی		بارہ سنگھا	ایل
ارہر	شاخل	اجوائن خراسانی	تخم بنگ	بون	عر	بست	خیزران
اربکھ	طلق	اسپند	حرمل	بورالی	زر آہیر	بنسلوچن	طباشیر
آلو	عشر	اینٹ	آجر	بھڑ	زنبور	بیخ سنبل	نو
ادرک	ادرک	اوجھڑی	کرش	بیر	سدر	بندر	قرد
اگر	عود	اود بلاؤ	قضاعہ	بہی	سفرجل	بانس	قصب
الائچی خرد و کلاں	قاقلہ صغار و کبار	آتش خورہ	فیج	بٹیر	سمانی	بارتنگ	لسان الحمل
اروی	قلقاس	اولہ	جلید	ابچھو	سنبل الطیب	ابرام	لوز
اجمود	کرفس	اُلو	چغد	بلی	سنور	بکری	عنز
اکاس بیل و امر بیل	افتیمون	اسبغول	بزر قطونا	ال	شعر	بن مکھی	نحل
امرود	امرود	اناناس	اناناس	بگلا	مالک الحزین	بچ	وج
اندر جو	لسان العصافیر	آلو بخارا	اجاص	ابونہ	بابونج	بید مشک	خلاف بلخی
امرہ	امرہ	اُتری	امعا	بابونہ گاؤ چشم	اقحوان	الکارع	بکری کا بچہ

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
بوندمس وغیرہ	توبال	بچ سوسن آسمانگونی	ابرسا	پارہ	زیبق	پاٹس پاڑہ	پلاسن پاڑہ
بکم	بقم	بچو جانور	ضبع عرجا	بڑ	رتیس	پلپرنگ	اقلنجہ
بڑھی مائین	ثمرۃ الطرفا	بر	بر	پشم	صوف	پیپل وپپلی	دارفلفل
بلیاقند	بادرنجبویہ	بھی	بھی	پسینہ	عرق	پاپلو	دود
برت	ثلج	ڈھل	ڈھل	پیپلامول	فلفلمویہ	پیپل حرف سنبھو	پیل
بریالہ	بربالہ	بندا	بندا	پودنہ	فودنج نہری	پاکڑ	پاکڑ
بنولہ	قطن	بادزہر	بادزہر	پھمری	فانضہ	پالک جوہی	پالک جوہی
بیلہ کا پھول	رای بل	بادآورد	باداورد	پونڈا	قصب السکر	پنیالہ	پنیالہ
بووار	ملغار	برنجاسف	برنجاسف	پاچیہ گوسفند	کراع	بلول	بلول
برہمی وبرہمنی	زرنب	باکلا	باقلا	پالی	ہار	پاپڑی لون	بورق
بادام کوہی	جلوز	بیل	بیل	پوری	قطاف	پوسلے	پوسلے
بدیارا	شاروف	لبد	لبد	پیلو	ارکند	پان	تنبول
باسھنی	حسردون	بانسنگو	بانسنگو	پتہ	مرارہ	پنوار	چکوند
بچھو	عقرب	باشنہ	باشق	پیٹھی کہنجور زند	اطریہ	پودینہ جبلی	مشکطرامشیع
بکاین	آزاددرخت	بنک	بنک	پنیر	جبن	پٹ پاپڑا	شاہترہ
باز	بازی	فصل باء فارسی		پیچہ	جغد	پیدیہ	پیدیہ
بھرنگ	بارزنگ			بانگ کا ساگ	اسفاناخ	پاندک	فاختہ
بن پوستہ	ارغاموني	پستہ	فستق	پکھان بید	جنطیانا	فصل باء ہندی	
بن رہو	اسقنقور	بسوکھا	بنکٹی	پودینہ کوہی	حاشا	بورہ	سکر
بابچی	بکچی	پیارہ جنگلی	اسقیل	پتھر حقیقان	حجر النار	بھنگلیا	حدق
بہیڑا	بلیلج	پنا	زمرد	پیلو	اراک	بھنگ	قنب
بطیخ	بط	پیٹھا	قرع	پیاز	بصل	بھنگراج	سرخس

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
پنجنگشت	طاہر	تل	سمسم	تخم سپندان	حسرف	جیت	جیت
بھٹ کٹائی	بادنجان بری	پنبر	سافرج	تخم کرلی	خشیتس	جلائی جالور	جیغند
بھکربول	بھکربول	توت	توت	تخم جرزری	دوقو	جواسا	حاج
بھنگرہ	بھنگرہ	تلی	طحال	فصل تائے ہندی		جبترہ	ہاتنق
بھولی آنولہ	بھولی آنولہ	تونبڑی	قسرع	ٹھکار	ٹھکارہ	جھاد ھاری	بستان افروز
بھال	ذب	السی	کتان	ٹڈی	جراد البحر	جمال گوٹہ	دند
بھلانوا	بلادر	توتیا	توتیا	ٹیسو	پلاسس	جائے پھل	جوز بوا
بھولسی	نخالہ	تیندوا اشیر	نمر	ٹوٹر	قمری	جاوتری	بسباسہ
بھینس	جاموش	تاڑ	تاڑ	فصل تائے مثلثہ		جانوریست مانند عنکبوت	سقولوقندریا
پرسیاوشان	سانقر	تال مکھانا	تال مکھانا	ثعلب مصری	خصیۃ الثعلب	جنگلی لہسن	سقوردیون
بنوڑھا	ضان	تربز	بطیخ ہندی	فصل جیم عربی		جوار	ذرہ
بھیڑیا	ذئب	تمباکو	تمباکو	جٹاماسی	سنبل الطیب	فصل جیم فارسی	
بھنگری	شب	تورلی	تورلی	جل کمبھی	سطراطیوس	چوکرا	نخالہ
بھلپیڑا	ریہ	تگر	اسارون	حبت	شبہ	چیوہی	نمل
بھن چھپر	قطیسر	تخم پنواڑ	سنگسویہ	جو	شعیر	چنبیلی	یاسمن
بھوا	قطف	تانبہ	نحاس	جوار	خندروس	چنبیلی جنگلی	ظیان
بھرکی	نہفنہ	تل چورہ	بنات وردان	چوہے جاہی	طیان	چربی	سمین و شحم
فصل تائے فوقانی		تیتر	دراج	جونک	علق	چنیا	شیطرج
تریات	سانج	تودری	تودری	جون	نعام	چندن	صندل
تیلی	سداب	تن میا	حماض	جل بل	کبیکج	چیلر	قمقام
تنج	سلیخہ	تلسی جنگلی	بادرنج	جنگلی سولی	افیوس	چکاوک	قبرہ
تہو	طیہوج	تروتیزک	حرف	جامون	جاموں	چوہا	فار

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
جونہ	گلس	چکور	چکوندر	پچھوندر	خلد	فصل دال عربی	
چرایتہ	قصب الذریرہ	چوکہ کا ساگ	بقلۃ حامضہ	چھالگری	فر	دودھ	لبن
چاول	ارز	چنبر	حبرجیز	فصل حار		دار شکنہ	سلیمانی
چاول منگری	چاول منگری	چولائی کا ساگ	بقلۃ یمانیہ	حرام مغز	نخاع	دونہ مروا	عبیثران
چستہ	النفخہ	جنگلی کھیرا	قثاء الحمار	حماز مائی	جار النہر	دیک	ارضہ
چاندی	فضہ	چکوا چکوی	ارنجان	حب الالم	اسکتو	دھتورا	جوز ماثل
چوزہ	فراخ	جیدریل	عشقہ	حسن یوسف	حاشبیس	دنبہ	الیہ
چام گھاس	جام گماس	چیزی مانند موم بخانہ زنبور عسل	عکبر	حجر الہندی	شادنج	دارچینی	دارچینی
چینہ	جاروس	جبرس	قنب	فصل خاء معجمہ		دھوان	دخان
جرونجی	جرونجی	چوہہ کنی	آذان الفار	خوبانی	مشمش	دہنہ فرنگ	دہنج
چکوترہ	چکوترہ	چوہا جنگلی	یربوع	خاگینہ	تبیض البیض	دہی	لبن حامض
چنبا	چنبا	فصل جیم ہندی		خمیر	خمیر	دودھیا پتھر	حجر لبنی
چیر کی لکڑی	دیودار	جھینگا مچھلی	روبیان	خرگوش	ارنب بری	حجر الکلب	حجر الکلب
چنار	دلب	جھینگر	صرصر	خربزہ	بطیخ	درونج	درونج
چلینہ جانور	نمد	جھاؤ	اثل وطرفا	خچر	بغل	فصل دال ہندی	
چلور	ترنج	تھمار مرچ	حب النیل	خاکسی	خبہ	ڈگرہ	ملین
چاکسو	تشمیزج	چھوارا	تمر	خس	خس	دھنیا	کزبرہ
چیل	حداۃ	چھلکا	قشر	خرمای تازہ	رطب	ڈھینڈس	قشرع
چمگادڑ	خفاش	چھوئی مائینا	ثمرۃ الطرفا	خوشاب	دلبس	فصل رای مہملہ	
چقندر	شوندروساق	چھریلہ	آشنہ	خاک جوزنہ	راہۃ الہربعات	رام تلسی	[illegible]
چمڑہ	جلد	چھپکلی	سام ابرص	خرفا کا ساگ	بقلۃ الحمقا	رودبا	فضہ
چارہ	خراطین	تھجال	نشر	خشخاش سمرانی	ارغا مولی	روئی	قطن

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
رال	قیقہر	زرشک	ابرباریس	سنبل کھار	تنک	سرمہ	اثمد
ریشم کا پیلو	دودالحریر	زہرمہرہ	بادزہرمعدنی	سپیہ	سپیہ	سرگین گاؤ	اخثاء البقر
سرکر کا پیلو	دودالخل	زنگی ہڑ	ہلیلہ سیاہ	سیپ	صدف	ساگ مصالحہ	فطراسالیون
روئی	خنبر	زندلی	انیسون	سرکہ	خل	سونف	رازیانج
رائی	خردل	فصل سین مہملہ		سینگی مچھلی	عقرب بحری	سیندور	اسرنج
رینڈی	خروع	سمندرپھین	زبدالبحر	سریشم ماہی	غری السمک	سلی کا پتھر	حجرالمسن
روغن	دہن	سوسن	سوسن	سپاری	فوفل	سانپ	حیۃ
رانگا	رصاص	سینڈھ	زقوم	سولی و سکاہیر	قدید	سرگین گوسفند	بعر
راکھ	رماد	سونٹھ	زنجبیل	سینگھ	قرن	سیب	تفاح
ریگ	رمل	سرس	سرس	سجی	قلی	سوہاگہ	تنکار
رتن جوت	ابوجلسا	سربجی	سرنجی	ساہی جانور	قنفذ	سکھوہ	سکوہ
رسوت	حضض ہندی	سرپھوکا	سرپھوکا	سوناکھی	مرقیشیا	ستیل چینی	کبابہ
ریٹھہ	بندق	سیسہ محرق	انغزر	سلارس	میعہ سائلہ	سونا	ذہب
رسکپور	رسکپور	سوسن سفید	اسپربد	سونس	دلفین	سروالی	برطانیقی
رگھی	حدق	سنبوسہ	سنبوسہ	سفیدہ کاشغری	اسفیداج	سنگ مرمر	حجرالطریط
رمان بحری	مض	سنگھاڑا	سنگھاڑا	سیوکن منجوریٹہ	اطریہ	سرتجی	سرتجی
ریوند چینی	زراوند	سنکھیا	سنکھیا	سرسون سفید	خرف ابیض	سرود	سرود
فصل زاء معجمہ		ستو	سویق	سورنجان ہندی	جلیب	سنگ سرماہی	حجرالحوت
زراقہ	زراقہ	سنبل	سنبل	سنگترہ لیموں	امل مید	سفال	خذف
زنگار	زنجار	سویا	شبت	سورج مکھی	آذریون	سابودانہ	سالبودانہ
زیرہ	کمون	سرخاب	نحام	سدابہار	ابرون	سہجنہ	سہجنہ
زردآلو	مشمش	سناور	شقاقل	سنبھالو	اثلق	سونکردا	انبات دوزانا

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
سنگرہ	بندال	شاہ زیرہ	کرویا	فالودہ	فالوذج	کھلی	کسب
سروکا بیج	جوز السرو	شتر مرغ	نعام	فندق	بندق	کیلہ	طلع و موز
سولان	سولان	شکر	شکر	فالسہ	پالسہ	کوا	غراب
سور	خنزیر	شوربا	اسفید باج	فاختہ	فاختہ	کلیجا	کبد
سمور	سمور	شفتالو	خوخ	فرحار	فرحار	کباب چینی	کبابہ
سنجاب	سنجاب	شترگرہ	فرشتہ	فیروزہ	فیروزج	کٹ	قسط
فصل شین معجمہ		شاہ بن	حبۃ الخضر	فصل قاف		کتھا	کات
شریفہ	شریفہ	فصل صاد		قاز	قاز	کیوڑا	کادی و کدر
شقایق	شقایق	صابون	صابون	قند	قانید	کاکڑا سینگی	کاکڑا سینگی
شمشاد	شمشاد	فصل ضاد معجمہ		قرطم بری	قنیفس اعرابی	کالا کوٹ	کالا کوٹ
شبو	خیری	ضمیران	شاہسفرم	قمری	قمری	کالی زیری	کالی زیری
شیر	اسد	فصل طاء مہملہ		فصل کاف		کاکنجی	کاکنجی
شورہ	القبر	طوطی طوطا	مینا	کالی جعبات	پرسیاؤشان	کسونجہ	کسوندی
شاہدانہ	حب السمنہ	طالیسر	طالیسفر	کنگھی	کنگھی و شط	کگرہی	قثا
شیشہ	زجاج	فصل عین مہملہ		کسیس	زاج سیاہ	کاغذ	قرطاس
شنجرف	زنجفر	عود صلیب	عود صلیب	زرنجور	زرنباد	کشمش	کشمش
شکر قند	شکر قند	عصارۂ خرما	سیلان	کیسر	زعفران	کسنبھ کا بیج	قرطم
شلجم	شلجم	عشق پیچہ	لبلاب	کیکرا	سرطان نہری	کیکر نسمی از ببول	قرط
شگوفہ خرما	طلع	عصارۂ ببول	اقاقیا	کندل	سکبینج	کوار چکنہ	فلفل
شہد	عسل	عرق بہار	نورالقداح	کچلی	سلخ الحیہ	کیترا	کیترا
شاہ سفند	سند سپر	عصارۂ ریوند	کمرکوٹ	کچھوا	سلحفاۃ	کچنار	کچنار
شگوفۂ انگور	فقاح الکرم	فصل فاء		کتاب	کباب	کروندا	کروندہ

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
گکسیرو	کسیرو	گنگھچورا	اربعین اربعہ	کریلا	کریلا	گھوس	خرگوش
گکرول	گکرول	کسرانی	اسل	کلی	قتروا	گچ	خنز
گکرونده	گکرونده	کالاناگ	اسقوسالنج	کرجنی	عین الدیک	گیل دارو	سرخس
کن	کلب	کانڈھ کندری	اسقیل	کاسنی	اندیایا	گوند	صمغ
کنول کا پھول	گلنار	کتھل	پچلے	کوکا بیلی کا پھول	نیلوفر	گیرو	مغره
کنوچیہ	مرو	کلتھی	حب القلت	کمیلا	قنبیل	گوگل	مقل
کمرکھ	کمرک	کوڑی	حلزون	کسنبھ کا پھول	احریص	گگریا	عصفور
کستوری	مشک	کلغہ	حماحم	کنول گٹا	کلھار	گدھ	نسر
کولہ	کولہ	کبوتر	حمام	کاسنی جنگلی	ہندباربری	گڑ	فانیذ وشکر
کوکنی	لبستان افروز	کرن بات	اظفار الجن	کندری	کندرے	گول مرچ	فلفل سیاہ
کرفس کوہی	فطراسالیون	کلنگ	کرکے	کف دریا	اذاراقیون	گردہ	کلیہ
کرنجوا	انمکت	کانسہ	ارنب بحری	کندوری	غبار الحجار	گوشت	لحم
کنگی	تربق سیاہ	کودارز	سودانی	کالا دانہ	حب النیل	گندمار	بجناسف وقیصوم
کاموہ	خس	کالا کوا	غراب	کرفس بری	سیسالیوس	گندھک	کبریت
کلنجبن	خولنجان	کسوئی	حجر المحک	کائی	طحلب	گندنا	کرات
کانپھل	دار شیشعان	کنگڑہ	قربل	کافور	کافور	گینڈا	کرگدن
کنگنی	دخن	کریلا کا بیج	حسن یوسف	کونڈہ	قسرع	گل داؤدی	گل داؤدی
کجڑی	درداب	کاشم	کاشم وسیسالیوس	کیتھا	کیت	گل مہندی	گل مہندی
کنیر	دفلی	کدو	قسرع	کدمیہ	قسرع	گاؤزبان	لسان الثور
گلہ گوسفند	روس	کیتکی دکیوڑی	کاوے	فصل کاف فارسی		گل سیوتی	نسترن
کاندر	اشق	کڑا	نارنج	گوندل	بردے	گلاب جامون	گلاب جامون
کچلہ	اذاراقی	کف آبگینہ	مسحوقونیا	گل مریم	خزامی	گلاب	ورد احمر بستانی

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
گندہ بیروزہ	بارزد	گلاب گل زیرہ	زرورد	لبان	کندر	مالکنگنی	مالکنگنی
گاجر	جزر	کنجا ٹل	طحلب	لکھمنا	بیروج الصنم	مالیا	مالیا
گولر	جمیز	گدھ	عقاب	لنگور	قرد	مالیتا	مائیتا
گلنار	جلنار	فصل کاف ہندی		لوہ	تدرج	میل یعنی جھجا	تحیص
گل گندم	جوز گندم	گھرولہ	خنفسا	لوا	سلوی	مٹر	کرسنہ
گاؤ روبن	بحر البقر	گھنچن	صفراغون	لونگ	قرنفل	مونگ	ماش
گرگٹ	حربا	گھیرا	قثد	لک لک	لک لک تی لق	مونگا	مرجان
گورخر	حمار الوحش	گھرتی	گھرنی	لاکھ	لک	مربای کدو	سیر
گدہ پرنہ	خندقوقی	گیتھل	قنافس	لومڑی	ثعلب	مردار سنگ	مرداسنج
گندم	حنطہ	گھسر	ظلف	لہسن	ثوم	مکھن	زبد
گگن بھیرا	حواصل	گھی	سمن	لوہے کی کیٹ	خبث الحدید	منقی	زبیب
گلخیرو	خبازی	گھیکوار	صبر	لوہا	حدید	مویزک	مویزج
گاگو	قنبر	گھوڑا	فرس	لائی	وردی	موتھہ	سعد کوفی
گدھا	حمار اہلی	گھونگا	ودع	لونیا کا ساگ	بقلۃ الحمقا	مچھلی	سمک
گدوہر کیلہ	رخمہ	گھوس چوہا	یربوع	لیموں	لیمو	میتھی	حلبہ
گوبر	زبل	گھاس	تبن	لاجورد	لازورد	سید الکری	معات
گندم دیوانہ	شیلم	گھگھالی	اسفیلیج	لکاٹ	لکلو	موم	شمع
گرجن کا تیل	دہن الکرین	فصل لام		لال ساگ	عصی الراعی	بنگریلا	شتونیز
گیاہ سنہود	قراغنیا	لالہ نعمانی	لالہ نعمانی	لہسن جنگلی	اسقوردیون	مقیمبر	صبر
گل عباس کا بیج	ابرس	لسوڑہ	سپستان	لکھمنی	بیروج الصنم	ممولا	صفراغون
گل رعنا	ورد دو [illegible]	لالا	لالا	لوا	قیدا ایف	مینڈک	ضفدع
گل نسرین زرد	وردۃ اصفر	لپالو	لبالبہ	فصل میم		مٹی	طین

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ	م
سور	عدس	مین پھل	جوزالقی	نارسیل	نارجیل	نارنگی	نارنج
مولسری	مولسری	مہرہ مار	حجر الحیہ	ناگیسر	ناگیسر	پیلا عوفا	توتیا
مکو	عنب الثعلب	مہندی	حنا	نرگس	نرجس	نعنع	نعنع
مکڑی	عنکبوت	سور	عادس	نشاستہ	نش	ناخونہ	اکلیل الملک
مرگ	غزال	مازو	عفص	نوسادر	نوشادر	نرلی	اثلہ
مولی	فجل	ماست چکیدہ	جبن	نیل	نیل نیلنج	فصل واو	
مجیٹھ	فوہ	مرغی مرغا	دجاج	نرسبی	اثلہ	ورسمہ	کتم
مولی	لولو	نکھانا	نکھارا	نیول	ابن عرس	واق	وداق
مارماہی	مارماہیج وجریر	موم روغن	قیروطی	نیم	نیب	ولایتی جھاؤ	خلنج
مونج	سونج	[illegible]	ونیج الکواریر	ناگردون	ہلیون	ولایتی تلیمی	اکلیل الملک
مونڈری	مونڈری	ملتانی مٹی	طین ملتانی	نیلوفر ہندی	اوسبید	ولایتی بیر	عناب
میل فلزات	اقلیمیا	گوی ولایتی	کاکنج بستانی	نخود تر	حمص	گوی ولایتی	کاکنج
میل	درنج	مارالجبن	آب پنیر	نیلگاؤ	بقرالوحش	فصل ہا	
مس سوختہ	روسختج	مشک	مسک	ناسپاتی	کمثری	ہیراکسیس	زاج اخضر
مرلاجو	سالت	مہاپری	خولنجان	ناگیسر گجراتی	نارسیمر	ہرتال	زرنیخ
مٹر کابلی	خلر	محمودہ	سقمونیا	نمک لاہوری	ملح اندرانی	ہرن	ظبی
موری عسلی	دبق	سمہ سی گنی	اذان الفار	نمک سیاہ	ملح اسود	ہلدی	عروق الصفر
مکھی	ذباب	مینا	زرنبور	نمک سیندھ	ملح ہندی	ہڈی	عظم
مونگا و مونگرا	رای بلی	مہوکھا	عقعق	پتنگر	قصب	ہاتھی	فیل
مکڑ اکڑی کڑا	رتیلا	فصل نون		نارمشک	نارمشک	تھاجوری	[illegible]
مچھر	بق	نازبو	شاہسفرم	نسوت	تربد	سسفر	بس
مگرمچھ	تمساح	نون	ملح	نیم لوبیہ	گلوست	ہانسار	نارسنگھار

ہ	م	ہ	م	ہ	م	ہ فصل	یاء م
ہیرادوکھی	دم الاخوین	ہالتیس	روذارینا	ہڑ سیاہ	ہلیلج اسود	یاقوت	یاقوت
سندُار	ذیب	ہست چنگھار	خسک	ہدہد	ہدہد	بیروج	بیروج
ہینگ	حلتیت	ہڑ زرد	ہلیلج اصفر	ہرفریوڑی	ہرفروری	یمہ	یمہ

بعون صناع مکین و مکان فضل خلاق زمین و آسمان

زیبا قرابادین مشتمل بر تصریح امراض و تنقیح اسباب با فوائد گزین مسمی بہ

انیس المعالجین

از تصنیفات حکیم نامی نورالدین محمد عبداللہ حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی منشی نولکشور کانپور بطبع مزین مقبول جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد و سپاس بی‌قیاس مر آن حکیم مطلق و طبیب برحق را سزا است که نفس ناطقه را پادشاهی بدن اعطا
فرموده و قوت مدبره را تشریف وزارتش سرفراز ساخته صنوف اغذیه لذیذه و صنوف ادویه مفیده برای
بیاراست اما بعد میگوید حقیر امیدوار رحمت پروردگار بنده نواز نور الدین محمد عبدالله حکیم عین الملک شیرازی غفر الله
ذنوبهم و ستر عیوبهم که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه فارغ گشتم از سرکار ابد قرار که ... از خیار زده تحریر
پیروی نماش در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرابادینی مختصر بطرز جدید مع تصحیح و تنقیح سبب
... با علیله و خاصیتهای بعدیله معلوم باشد بنویسیم پس با مانت ایزدی این کتاب را تالیف نمودم
به امین المعالجین موسوم ساخته بر هفت باب و یک خاتمه نمودم و در هر باب فصول مختلفه نگاشتم
و در هر فصل نسخه‌های مجرب حواله ساختم امیدوارم در درگاه شافی مطلق آنکه بطفیل حبیب خویش مقبول طبع اطبای
عالی مقام و مفید کافه انام نماید آمین یا رب العالمین بحرمة رسوله الکریم صاحب ویس

باب اول در امراض سر

فصل در صداع یعنی درد سر اگر سبب حدوث آن از خون بود علامتش سرخی رو و چشم و گرانی سر و تیزی
... و امتلای رگهای بدن خصوصاً رگهای سر و عظم نبض ست علاجش نافع از برای این قسم صداع ...
... بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و آشامیدن شراب آلو و شراب تمرهندی استعمال آید

از ماش مقشر و عدس و تمر هندی صفت آن آرد جو کشنیز تر و برگ تره و بیخ خرفه و عنب الثعلب هر یک بقدر مجموع
یا هر چه میسر آید طلا کنند جلاب نافع درین قسم صداع صفت آن قند سفید سه تولہ و ده ماشق آب غوره
و نیم ماشق آب لیمون و ده ماشق گلاب داخل کرده و سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد
علامتش تلخی دهن و زردی و شدت درد سر و زردی قاروره و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است
نقوع نافع از برای این قسم صداع بجهت تلیین طبیعت صفت آن تمر هندی یک اوقیه بخارا ده دانه
شب در آب بخیسانند و صباح صاف نموده و شربت بنفشه یا شراب نیلوفر هر کدام که باشد ده درم داخل کرده
بیاشامند غذا ماش و برنج یا اسفاناخ و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین بخورند نقوع دیگر از قوی
از اول صفت آن تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند صبح صاف نموده و ترنجبین و شیرخشت
خراسانی از هر یک پانزده درم دران حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال صفرا کند صفت
آن پوست هلیله زرد ده درم شب در یک پیاله آبجوش بخیسانند صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم دران
حل کرده بیاشامند طلائی که درین قسم صداع که هر گاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صفت آن
صندل سرخ صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شوئیه که در وقت هیجان تب ام مفید است
صفت آن برگ بید و گل بنفشه و گل خطمی سفید و آرد جو و عنب الثعلب و اکلیل الملک جوشانیده پا را از زانو
تا قدم بشویند و تنقیه بمالند و باید که از بالا بزیر بمالند برای صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره این شوئیه
عظیم النفع ست همچنین در حمیات که خوف سرسام باشد نقوع حلو صفرا برآرد و صداع صفراوی را نافع بود
صفت آن عناب ده دانه سپستان و مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه یک مثقال همه را در آب جوش خیسانیده
خیار شنبر و ترنجبین از هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده
قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر ترمس اصفهانی ده دانه در نقوع داخل کرده نقوع دیگر که هلیله
مسهل صفراوی را نافع است صفت آن پوست هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخارا بخیسانند پس
از دسته سنگین بمالند تا آن وقت هلیله بگردد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر بعوض آلو تمر هندی داخل کنند شاید حب مسهل صفرا مستعمل حضرت سید قدس سره در صداع
صفراوی نافع است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه سنا مکی از هر یک
یک اوقیه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین یکمثقال چرب کرده حب ساخته با آب کرده فرو برند و هلیله یکی [illegible]

حقنه که سرسام و جمیع امراض کل دماغی و غیره دماغی و حمیات را سود دارد صفت آن خطمی سپستان یک یکوفته
گل بنفشه سبوس گندم خطمی خبازی اکلیل الملک هر یک کفی انجیر زرد پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا بر طل آید
بپالایند و شکر سرخ پنجدرم روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کنجد هر یک پنجدرم اضافه نموده نیمگرم حقنه کنند نوبت
اگر قدری تو تیز خوانند هفت درم علوس خیارشنبر نیز داخل کنند ستاهل گل بنفشه تخم خطمی خبازی شعیر مقشر هر واحد کفی
اصل السوس مقشر کمثقال چقندر یکدسته لبلبه در آب بپزند و همان نمایند و بعض مغز علوس خیارشنبر پانزده درم شکر
سرخ هفتدرم روغن کنجد هشت درم بورق یک درم و گاهی محموده ربع درم می افزایند اگر تپ قوی نباشد مطبوخ
نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر خباری پوست خشخاش نیکوفته عنب الثعلب اجزا برابر
ساوی در آب پخته صاف نموده در آفتاب کرده نیمگرم بر سر ریزند و اگر حدوث صداع از غلبه بلغم باشد علامتش
گرانی سر و غلبه خواب و تری دهان و عدم حرارت سر و سفیدی بول و غلظ آن و سطبری نبض است دوای منضج
مستعمل درین قسم صداع تا زمانی که اثر نضج از قاروره ظاهر شود صفت آن ماء الاصول پنجاه درم با شراب
اسطوخودوس و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه یا ماء الاصول و روغن حب الخروع با ماء الاصول پنجاه درم یا یک
اوقیه گلقند بیاشامند و حب صبر و حب ایارج که برای اخراج ماده داده میشود ماء الاصول مستعمل درین قسم صداع نسخه این پوست رازیانه
پوست بیخ کرفس سائیده و سنبل الطیب شیح ارمنی انیسون مصطگی از هر یک یکمثقال بجوشانند و صاف نموده بمقدار آنست
رطل نیم آثار از آن بیک مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند چون ماده منضج یابد ایارج فیقرا در ماء الاصول
یا روغن حب الخروع داخل کرده بیاشامند حب ایارج مستعمل درین قسم صداع صفت آن ایارج یکدرم تربد سفید مدبر
یکدرم و نیم تخم حنظل نصف درم سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حب بندند جمله یک شربت است
حب صبر مستعمل درین قسم صداع نسخه آن صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله ثلث درم مصطگی یکدرم گلسرخ و انیسون
کتیرا از یک و ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن
درین قسم صداع نافع ست صفت آن قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا از هر یک سه مثقال جندبیدستر ده مثقال
اجزا نیمکوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا که نصف رسد بعده صاف نموده هشتاد مثقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده
چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که درین صداع بالنسبة بر سر نافع ست صفت آن
فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند
بجوشانند چون بنصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن بماند

پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از خلط سوداوی حادث شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغمی
کمتر و خشکی بینی و بدن و تیرگی رنگ و بول و وقت سنگینی و فکرهای فاسد و بدرنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ
قاروره مثل آب و دوائی که منضج ماده دهد صفت آن گل بنفشه گاوزبان گل سرخ اصل السوس از هر یک دو درم
جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده بنوشند تا از نه روز
نضج و خلط فاسده بکنند پس بمطبوخ افتیمون استفراغ نمایند و غذا نخود آب با گوشت بزغاله و مرغ فربه یا ماهی
ایارج که مستعمل شود درین قسم صداع صفت آن افتیمون غاریقون سفید از هر یک یکدرم بسفایج فستقی دو درم
ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول کوفته بیخته حب سازند شربت
دو درم ضماد نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید گرفته با پخته روغن بنفشه
و روغن بادام و روغن نرگس داخل کرده در هاون سبز بمالند تا چون مثل مرهم شود بعده بر سر ضماد نمایند و اگر حدوث
صداع از گرمی ساذج باشد مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن غذای گرم و غیر آن از اشیاء سخنه علامتش
تقدم سبب با وجود [illegible] و گرانی سر ضماد نافع درین قسم صداع که استعمال کرده میشود بعد از تلیین طبیعت که بعد
اسهال رسد صفت آن آرد جو کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند و اطبا از برای این قسم صداع ضماد
فرا گرفته اند از ادویه مالفه چون صندل و شیاف مامیثا و برگ بید و مانند آن و میدانیم آنها را و اگر حدوث صداع
از سردی ساذج باشد مثل برودت هوا و غذا و دوای سرد علامتش تقدیم با وجود سبب و سردی ملمس سر
ضماد نافع برای این قسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش برنجاسف تمام کوفته
با آب پخته روغن خیری داخل کرده نیمگرم ضماد کنند نافع صداع بارد صفت آن مرزنجوش قیصوم بابونه
اکلیل الملک قیصوم شبت شیح تمام اشترغار همه ادویه پخته بستور آرند بخور نافع برای صداع بارد بادی
صفت آن گل بنفشه برگ خطمی جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر بابونه همه اجزا با آب پخته در لگنی کرده روغن بنفشه
در آن داخل کرده عمل آرند حب شبیار دماغ را از صفرا و بلغم پاک کند صداع را نافع باشد صفت آن
پوست هلیله کابلی سنای مکی پوست بلیله از هر یک هفت درم ورق گلسرخ حب النیل از هر یک دوازده درم
صبر سقوطری کنند را از هر یک هفت درم مقل ازرق یکدرم کثیرا سه درم عصاره ریوند چینی مصطگی از هر یک یکدرم
مقل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته بیخته حب سازند شربتی از یک مثقال تا سه و دو مثقال وقت خواب فرو برند
و بخوابند و اگر حدوث صداع از بلغمهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است ضماد مستعمل حضرت [illegible] صداع

صفت آن آرد جو و گل بنفشه و گل خطمی سفید از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب یا بروغن گل سرخ و سرکه
سرشته بگیرم بر سر ضماد نمایند نقوع معمول قدوة الاطباء والد ماجد قدس سره در تقسیم صداع نسخه آن عناب خراسانی ده دانه
در عرق بید مشک بیست درم یخ مثقال بخیسانند و صبح منقوع عناب کوفته تخم خرفه و تخم خشخاش از هر یک یک مثقال
دران شیره و طباشیر یک دانگ کوفته بران پاشیده بنوشند و لباب آن اگر عوض کرده شود تخم خرفه و تخم خشخاش
به تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم بادرنگ از هر یک یک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع شراب بنفشه با شراب
خشخاش در شدت وجع نیز صواب ست و مقدار شربت هر یکی ازین اشربه یک اوقیه است دوای
طین طبع منقول از ابن سرافیون معمول حضرت سید سند را این قسم صداع هرگاه و بوده با امتلاء
طبیعت نسخه آن آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه و تمر هندی یک اوقیه مویز طائفی خسته بر آورده پانزده
دانه با آب بخیسانند و صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال دران حل کرده بیاشامند
و اگر ماده صفراوی باشد یا بخارات حاره پوست هلیله زرد دو مثقال پوست آمله دو مثقال درین نقوع
داخل نمایند غذا شوربای ماش و برنج که دران کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن
باشد کنند و اگر تپ نباشد گوشت بزغاله یا گوشت قردس بچه داخل نمایند

فصل در سهر که بیخوابی مفرط است روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو در بینی و گوش چکانیدن
و مالیدن بکف دست و پا و خفتین و حوالی آن و نات همه اقسام سهر نافع ست روغن کاهو که جهت صداع
و سهر و صرع بس نافع در رطب و سوم ست صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن بادام یک حصه با هم بجوشانند
که روغن بماند و روغن کدو هم همین اثر دارد و در دوم سرد و تر است پوست کدو خراشیده و یا تخم کدو و تخم او را
بکوبند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کنجد آمیخته مثل روغن کاهو تیار نمایند یا از مغز کدو و شیرین مثل روغن
بادام بکشند **فصل در نسیان که فراموشی است** علاج روغن نرگس و روغن سوسن را مالیدن جهت نسیان
حادث از سردی و خشکی را نافع ست و استعمال ایارج فیقرا نافع ست از برای نسیان بلغمی ضماد نافع از برای
این قسم صفت آن خردل سوده بعسل سرشته بر سر ضماد نمایند شموم نافع از برای نسیان صفت آن
آشق را حل کرده و جوز بوا کوفته بیخته به آب سرشته بشکل شامه ساخته ببویند مجرب بفقیر است

فصل در حمق و رعونت که نقصان عقل و یا بطلان فکر است معجون بلادر نافع ست از برای حمق
وقتیکه ماده سودا یا بلغم باشد صفت معجون بلادر فلفل و دار فلفل قسط تلخ و وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال

آب جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته بیخته با دو صد
پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گردگان و چهار درم عسل بلادر سرشته گولها سازند هر یک یکدرم و شربت
یک گولد و غذا بی گوشت باشد یعنی با نخود بلادر هیچ قسم گوشت جائز نیست بلکه ضرر میکند

فصل در جمود و آن مرضی ست که باطل شورش و حرکت مریض حقنه نافع ست از برای این مرض که
اخراج سودا کند صفت آن سناء مکی پنج مثقال بسفائج فستقی نیمکوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان تر کرد شاهتره
بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را در یک من آب بجوشانند تا بسه حصه آید صاف نموده
شکر سرخ و فلوس خیار شنبر از هر یک دو مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن دو مثقال در آن
حل کرده دو حصه ساخته بطریق متعارف نیمگرم دو دفع حقنه نمایند

فصل در مالیخولیا و معنی وی خلط سیاه است و این بیماری را باسم سبب نامزد کردند پس اگر سببش خون
دموی بود علامتش سرخی رنگ مایل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فزونی و عظم نبض و سرخی قاروره مطبوخ
منضج مستعمل درین قسم مالیخولیا بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربای ماش در گوشت بزغاله یا بزه
صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو درم جوشانیده
و صاف نموده گلقند یک اوقیه داخل کرده بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از تنقیح ماده که از نبض و قاروره ظاهر
گردد استعمال میشود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد و شاهتره سناء مکی از هر یک پنجدرم بلیله سیاه
گاوزبان گیلانی بسفائج فستقی نیمکوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده
فلوس خیار شنبر ده درم تمر هندی ده سیر قند یک سیر و ترنجبین ده سیر در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند
و اگر ده مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند اقوی میگردد و اگر سببش سودای صفراوی بود علامتش اضطراب
و غضب و زردی روی و بدخوئی جنگجوئی و بیخوابی و حرارت بدن علی الخصوص در سر و زردی قاروره است ازین اشربه
شراب لیمو و شراب نارنج و غوره شراب زرشک بعرق گاوزبان بنوشند شراب منضج مسهل درین نوع مالیخولیا از برای
تنقیح ماده صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی سی درم
عنابی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آورده هر روز از ده
درم از آن با آب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج مواد مستعمل ست صفت آن عناب خراسانی
چهل عدد و پوست بلیله زرد و شاهتره سناء مکی از هر یک پنجدرم افتیمون مصری و گل سرخ و گاوزبان

از هر یک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند طلا نافع برای این قسم مالیخولیا صفت
آن روغن کدو شیرین و شیر دختران در هم کرده بر سر بمالند و اگر پیش مرض سوداوی بود علامتش وحشت و سکوت
و کثرت ترس و گریه است طلا نافع درین قسم بعد اگر ضرر باشد و الفی نداشته باشد صفت آن گاوزبان
بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گلسرخ از هر یک دو درم پرسیاوشان اصل السوس
بیخ سوسن از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده قند داخل کرده نیم گرم بنوشند چهار یک شربت است
مطبوخ مسهل که بطریق نضج داده درین قسم مستعمل ست صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه
هلیله سیاه پنج درم بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریقی از هر یک سه درم گاوزبان گلسرخ بادرنجبویه از هر یک
چهار درم سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم سوده سرشته نموده نیم گرم بیاشامند آخر
روز باید که بجهت تقویت قند سفید یا شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو پاشیده بدهند و اگر پیش سودای
بلغمی باشد علامتش کسل و سستی نبض و بطوء آن و رطوبت بینی و دهان ست جلابی نافع درین قسم مالیخولیا صفت آن
گلنگبین یا گلقند ده درم بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام با بیست و پنج مثقال گرفته حل کرده صاف نموده
نیم گرم بنوشند و بعد از مطبوخ مسهل مذکوره مرض سوداوی بر نهند غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی و زعفران خورند
فصل در صرع و لغت بمعنی افتادن است و نزد اطبا سده ناقصه است در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا
و اینها در علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون حب نافع از برای
صرع بلغمی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست بلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یک شربت است ضماد نافع از برای صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب
قثا کنند مصطگی کوفته بیخته شراب ریحانی سرشته ضماد نمایند کما وی از برای صرع که بمشارکت عضوی باشد
بعینه چون انگشت پا اول مرتبه بالا از ان موضع را که از آنجا بخار بر دماغ متصاعد می شود داغ دهند عطوسی
نافع برای صرع صفت آن اسطوخودوس مغز فندق هندی که آن را ریتها گویند دارچینی اجزا مساوی
کوفته بیخته بر بینی دمند تا عطسه آورد و از چیزهای که بخاصیت مفید است دماغ را این عرس
یا گوشت آن سبز که بخورند همچنین ست که سم گورخر بود نه بخور نمایند
فصل در کابوس و آن علتی ست که چون مردم بخوابند چیزی تصور کنند که بر سینا افتاده است و این علت مقدمه
منذر صرع است و سکته و مقدمه جنون حب نافع از برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون

تخم حنظل نمک هندی هریک نیم درم یا وزنی برای طبیب که مصلحت داند حب کرده یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد
فصل در سکته که سده است در بطون دماغ و تمام معطل باشد حس و حرکت جمیعا سوای نفس لیکن بسا باشد که نفس نیز
بغایت ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درینحال شبیه میگردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کنند
اگر عکس ناظر در چشم ظاهر شود زنده است و الا مرده و این را از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد
علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و رو است حقنه نرم درین قسم مرض بعد از فصد قیفال
حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم آید علامتش سفیدی رنگ و تقدم اسباب بلغم است سعلی که در حال در
گلو ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هریک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا نبات
داخل کرده وجور نمایند و حقنه کنند آنرا بحقنه که از سنارکی و قنطوریون و تخم حنظل سازند بعده نمک داخل نمایند
حقنه حاده که در سکته بلغمی نافع است صفت آن افتیمون افریطی تخم حنظل از هریک یکمثقال بسفایج
ده مثقال بیخ درمنه دشتی یکدسته بجوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده
حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یکمثقال نمک و هفت درم انگبین داخل نمایند مؤثرتر گردد و آجر
و جوان تابه را گرم کرده بر بالای طارق هندی که زیرش نهند گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسر رسد در شیخ نقش نافع است
فصل در فالج و استرخا که نزد اطبا بطلان حرکت نصف بدن است سوای راس و اگر با نصف راس باشد
فالج و لقوه است و اگر تمام بدن سوای راس فرو گیرد بطلان حرکت آنرا ابوپلیسیا گویند و اگر بطلان حرکت یک
عضو باشد آنرا استرخا نامند علاج باید که تا چهار یوم ماء العسل عوض آب و غذا اقتصار نمایند جلاب و بعد از
چهارم تا پانزدهم از نضیج ماده دائم میشود صفت آن رازیانه انیسون از هریک دو درم بابونه بادرنجبویه ده درم در
پانزده سیر آب بجوشانند تا بنصف رسد پالایند و ده درم کانگبین عسلی در ان حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا
نخود آب با شیره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب یا عرق بادرنجبویه بخورند و حقنه که در
سکته ذکر شده بعد پانزدهم دو سه مرتبه حقنه نمایند حبی که بعد از استعمال حقنه بان استفراغ بلغم نمایند صفت آن
صبر سقوطری پنج درم بوزیدان تربد سفید غاریقون سفید از هریک سه درم ملح هندی یکدرم کوفته بیخته حب سازند
شربتی دو درم و سیوم و درین ایام نخود آب گنجشک کبوتر و کبک و بعد ازان گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل
و صعتر و زیره و هیل پوا انداخته بخورند و گلنگبین که مستعمل در فالج و سایر امراض بلغمی باشد دفع خدر و تشنج و تمدد
بلغمی با استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده کمین عسل مصفی با قوام آورده ...

گل مذکور بر آن بپاشند و چهل روز در تابش آفتاب ارند و اگر فالج و استرخا بسبب ورم نخاع باشد علامتش ورد
تمدد دست و تپ ضماد نافع بجهت زمان ابتدا و تزاید صفت آن آرد جو و خبازی ضماد نمایند ضماد دیگر برای
فالج و استرخا که بسبب ضربه و سقطه باشد بهتر است صفت آن گل ارمنی سه درم برگ سرو و گلسرخ از هر یک پنجدرم
صبر سقوطری دو درم مازو نیم درم با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و
سقطه در زهره و تیکه بسبب ضربه ضرری پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید
قرنفل از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضماد نافع بجهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخا باشد و تیکه ضربه
سقطه حادث باشد صفت آن سبزی بنفشه و عدس مقشر گلنار فارسی کوفته بیخته بروغن گل و گلاب سرشته
ضماد نمایند حب برای فالج صفت آن سم الفار دو مثقال کات سفید چهار مثقال طباشیر سفید دو مثقال همه
با آب زنجبیل بسایند پس حب بمقدار یک رتی ببندند و مفلوج صباح و شام عدد از آن بخورد تا هفت روز و روز سوم
شربت از قند نوشد و از خوردن این حب مفلوج را تی بشدت خواهد شد و گوشت نخورانند طعام بی نمک بخورانند
فصل در تشنج که انقباض عضو است و در هم کشیده شدن آن چنانکه در انبساط و کشادن عاجز آید اگر سبب تشنج
بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود و فربول مالبدن بآن و تنقیه بلغم بشراب الطلا نافع است از برای این قسم تشنج
ضماد نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر فرفیون بوره موم زرد در روغن سوسن گداخته همه درهم
کرده ضماد نمایند و باید که صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل بدهند بعد از سه روز نخود آب
با کامه خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک و تدرو و مانند آنها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج
بسبب یبس باشد علامتش تقدم اسباب یبوست مثل تپهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار و این تشنج در کودکان
و جوانان لاغر بیشتر است و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید است ضماد نافع از برای تشنج که بسبب ورم عضلات
است استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیرخشت صفت آن صندل و
قرنفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند عطوسی نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی
هر موقع صفت آن جند بیدستر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند
فصل در تمدد و کزاز تمدد تشنج عصبی است از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق میکنند بتشنج که ابتدا از
عضلات گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو جانب و بعضی بر مطلق تمدد اطلاق کرده اند القصه و یا که فالج و لقوه
و صرع و نسیان و رعشه و تمدد و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و باه را زیاده کند و هاضمه را قوت دهد صفت آن

عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل درج از هر یک ده درم سداب خنطیانا زراوند مدحرج حلتیت حب الغار جند بیدستر
قسطوخ هندی خردل از هر یک پنجدرم عسل بلادر چهار درم و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن گردگان چرب نمایند و بار سه وزن
ادویه بعسل صاف سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال الفر و باد صغیر منافع آن قریب بمنافع کبیر
است صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم سعد سنبل کندر وج زنجبیل عسل بلادر از هر کدام
پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن گردگان چرب کنند و باعسل بلادر و سه وزن ادویه سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند

فصل در رعشه و آن مرضی است که حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی مختلط باشد و صعب تر آنکه در جانب چپ بود
حبابی که نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد **صفت آن** انیسون بادیان از هر یک سه
درم جوشانیده صاف نموده گلنگبین عسلی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا النخود آب با شیره
حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهو سلیخه دارچینی و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم
نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک شراب بالکل طلای نافع از برای این قسم رعشه **صفت آن**
روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری بهم مخلوط نموده بدست بمالند

فصل در لقوه لقوه مرضی است که روی از یکجانب بغر کشیده شود ضماد نافع لقوه گوشت ثعلب با گفتار
یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه **صفت**
آن زوفا خشک پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند سعوط آزاجوشیده طلای
نافع **صفت آن** خردل سوخته بسرکه سرشند و طلا نمایند بدانکه اصل علاج این مرض آنست که اول نضج ماده دهند بماء
الاصول پس تنقیه نمایند پس دوا المسک حلو خورانند اینهمه در مادی است و غرغره و مضغات را اثر ظاهر است
بعد از تنقیه غرغره که فالج و لقوه و صرع را نافع بود و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه پاک کند **صفت آن** ایارج فیقرا
بیخ خردل زنجبیل عاقرقرحا مویزج فودنه صعتر اصل السوس پوست بیخ کبر کوفته بعسل آمیخته غرغره نمایند **فصل در**
اختلاج که حرکت عضو باشد از بدن بخلاف عادت اگر اختلاج از ریح غلیظ باشد که تولد شود از بلغم بمالند
نمایند آن عضو را بسبوس گندم و نمک با روغن زیتون و روغن قسط را بعد از آنکه موضع بخرقه خشن مالیده باشند که
سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر از این تدبیر دفع مرض نشود تنقیه بلغم نمایند با ایارج فیقرا یا غاریقون **فصل در**
زکام و نزله فرود آمدن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آن را زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرود آید نزله
گویند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات دماغ

غسل در آفتاب نشستن و خوردن دواهای گرم و مثل اینها پس اگر امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و اگر
مادی بعد از تنقیه و در سافوج در اول شراب عناب شراب بنفشه و شراب نیلوفر بدهند و غذا ماء الشعیر باشد و باید
باشد که با سفاناخ پخته باشد و اگر از سردی باشد علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و در آن باید چنین
پرهیزی که منع از سردی کند و تقدیم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر از علت خلطی باشد علامتش
معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج سافوج بنطولات و کمادات و شمومات اکتفا کنند و گفته اند که
حکام در اول زکام بارد مضرست و در آخرش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و زله گرم را شراب خشخاش
و سرد را به شبیه سا منع کنند مطبوخ نافع از برای جذلوند زله صفت آن بنفشه خشک پنجدرم اصل السوس مقشر
نیم کوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده بنوشند حل یک شربت
ست حبی لطیف از برای نزله صفت آن بنفشه ده درم رب السوس یکدرم کوفته بعسل خیار شنبر بقدر کفایت سرشته
حب سازند حل یک شربت ست حبی نافع از برای سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد
صفت آن رب السوس تخم کرفس رازیانه پرسیاوشان غاریقون سفید از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ
پنجدرم فانیذ هفتدرم کوفته بیخته حب سازند شمومی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آب بسینه کند صفت
آن شونیز بریان کرده یک شبانه روز در سرکه بخیسانند پس در پارچه کتان نیلی بسته متصل بویند تا ماده از
آنجا بجانب بینی کشد شمومی بجهت گشادن سده بینی در زکام صفت آن اجوائن را یک شب روز بسرکه تر
کرده خشک نموده بویند انکبابی که همین منفعت کند صفت آن سبوس گندم را بسرکه بجوشانند و سر را
به بخار آن دارند انکبابی که چون سده بینی را گرفته باشد و از دهن تنفس کنند فی الحال بگشاید صفت
آن دیگچه را پر آب سازند و زنجبیل و فلفل اندازند چون پخته شود سر بر بالای آن بدارند و ردای بر سر داشته
باشند تا بینی بگشاید و لیکن نباید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باز زند غرغره که منع ریختن نزله بگلو و سینه کند
صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک کزمازج مجموع را در
پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله آب باقی ماند صاف نموده غرغره نمایند

فصل در بیان اطریفلات که برای امراض سر بکار آیند اطریفل صغیر جهت تقویت دماغ و تصفیه ذهن و لون
مفید صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر جزو برابر کوفته بیخته بروغن گاو چرب ساخته
بعسل سرشته سازند شربت از دو درم تا پنجدرم استعمال نمایند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و معده و قوت باه صفت آن

هلیله سیاه پوست هلیله بلیله کابلی آمله مقشر فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم و تخم زنجبیل بسباسه پوست بیخ اشیطرج
هندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل پنج درم مقشر خشخاش سفید
هر یک نیم درم بهمنین پنج درم کوفته و بیخته به روغن گاو و نبات قوام آرند شربت از دو درم تا چهار درم

باب دوم در امراض چشم

فصل در رمد که ورم ملتحمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری وسخ است علاجش فصد قیفال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد نمایند و حجامت کنند پس گرد ملین طبیعت فرمایند بشرابی که متخذ باشد از عناب آلو سیاه و گل بنفشه و شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ یا بشیر دختر سوده کشنیز تر و برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموع را کوفته بر پیشانی و چشم ضماد نمایند غذا عدس و ماش با شیره بادام یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی داده تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تازه پخته چاشنی تمر هندی و قند سفید بخورند و زرده تخم مرغ نیمبرشت اگر قبض طبیعت باشد بخورند و اگر رمد از صفرا باشد علامتش آنست که آماس سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست اگر مانع نباشد فصد کنند لیکن از دموی اخراج خون کم نمایند پس اسهال کنند بمطبوخ خیارشنبر و اگر درد و رمد پوست هلیله زرد و یک درم کشمش کوفته آلیم دهند خوب باشد ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن لعاب بهدانه بزر قطونا شیر دختر بهم نادریم آمیخته پارچه را بآن تر نموده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را بشیرخشت حل کرده در گلاب و کشنیز خشک یک درم با آب خیسانیده نبات ده درم داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وسخ بسیار شیاف برود بوده بر لعاب حلبه بشسته و تخم کتان بلعاب گل خطمی سوده در چشم کشند ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن صبر سقوطری حضض مکی مرکی زعفران با آب برگ چشم ضماد نمایند غذا نخود آب با شیره حب الغار ملحم نخود تنها از برای منضج ماده این قسم رمد صفت آن بادرنجبویه رازیانه از هر یک ده درم صعتر گل بنفشه خشک از هر یک سه درم اصل السوس یک درم جوشانیده و پالاینده گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده و صاف نموده بنوشند چنانکه یک شربت است و اگر گلقند نباشد در عوض گل سرخ ده درم بیفزایند و بجای گلقند قند سفید سوده ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد اسهال بحب ایارج فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی چشم و تیرگی رنگ و نبض جمیع ناخوش اند که سرخی ملتحمه دیرگاه بود که سرخی ورم ملتحمه نباشد اما در یک چشم البته باشد

جلاب نافع از برای این قسم صفت آن گاوزبان پرسیاوشان سبز بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جوشانیده و
صاف نموده گلقند آفتابی ۲۰ درم در آن حل کرده بنوشند و بآن مداومت نمایند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس
تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون پس شیاف افیون بلعاب گل خطمی یا شیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدای آن
و در انتها شیاف دینار چون در چشم کشند غذا ماش مقشر و نخود در اسفاناخ بروغن گاو پخته بخورند و اگر رمد از باد غلیظ
باشد علامتش تمدد آن بی گرانی سر و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ باشد کمادی نافع
از برای رمد ریحی صفت آن بابونه شبت صعتر اکلیل الملک حلبه فودنج سداب در آب جوشانیده سر به بخار
آن بدارند و آن را بطول سازند و ثفلش را کماد کنند دوای هندی که آن را پوٹلی گویند نافع بود
برای رمد صفت آن لودهه زیره سفید شکر طری اجزا مساوی کوفته بیخته در پارچه کتان تازگی بسته
بر چشم نهند پوٹلی دیگر نافع ترین اکثر امراض و برای تسکین درد و دفع رمد مجرب است صفت آن
نیله تهوتها نیم سرخ افیون دو سرخ مرداسنگ دو سرخ رسوت خالص چهار سرخ پوست خشخاش دو ماشه
شب یمانی سه ماشه زرد چوبه سه ماشه زیره سفید سه ماشه لودهه هفت ماشه کوفته بیخته در لته بسته آب تر
کرده دو سه قطره از وی در چشم چکانند و بالای چشم پوٹلی ساعة فساعة بگذارند شی عجیب غریب است پوٹلی دیگر
صفت آن کوکنار یکعدد و افیون هفت ماشه قرنفل دو عدد زردچوب مقدار نخود در برگ املی کوفته پوٹلی
بسته در آب سرد نموده قدری در چشم اندازند و بالای چشم پوٹلی مذکور گردانیده باشند پوٹلی دیگر از لطف
اطبای هند نافع از برای رمد صفت آن زردچوبه لودهه زاج سفید موصدار سنگ سفید فلفل سفید توتیای سبز
افیون همه را کوفته بیخته بهم آمیخته در چند پوٹلی بندند مقدار دو ماشه و بآب ترکرده بر دو چشم بگردانند و صاحب رمد
را باید که از دود و غبار و حمام و گرما و روشنی و سفیدی و در یک چیز نگاه کردن بسیار بلکه نظر از آن
بگردانند و از مجامعت بسیار احتراز نمایند و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک
مثل سیر و کرنب و ترشیهای بسیار ترش و بیداری بسیار و خواب اجتناب نمایند

فصل در بیان ظفره و طرفه نقطه سرخ است بر سفیدی چشم بسبب گشودن رگی از ملتحمه علاج خون کبوتر یا
فاخته که از زیر بازوی بر کشند بیرون آید در ابتدا و گل ارمنی بآن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک یا لعاب
تخم حلبه بیرشته بآن ضم کرده در چشم چکانند و اگر از روت سفید و کشنیز خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع است و اگر بیدانه داخل نمایند بهتر است

فصل در سبل وآن غشائیست که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد از غشاء رقیق در رحم
یافته شیاف احمر لین وشیاف دینار چون در چشم کشند نافع آید ودوائی که درد چشم را بیک لحظه ساکن کند صفت
آن لوده سپیده گندم در روغن گاو بریک چهار درم همه را خمیر کنند وچهار غلوله سازند وسفالی بر آتش ملایم
نهند ویک غلوله بر آن گذارند چون گرم شود نرم کرده بر چشم نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوله
دیگر که گرم شده باشد بر چشم نهند تا آن زمان که سرد شود همچنین کنند تا درد بر طرف شود

فصل در جرب عین وآن مرضیست که پلک چشم درشت وسرخ بود با خارش وآب ریختن وخشونت ودانهای خرد که سرهای سفید
بود در پوستی که گرانی از آن جدا شود یا دانه‌ها باشد بصورت دانه‌های انجیر علاج شیاف احمر وشیاف سماق کشیدن در چشم بعد از فصد
قیفال واسهال بقرص بنفشه نافعست ودر نوع آخر شیاف احمر حاد وشیاف خضر در چشم کشیدن بعد از فصد وتنقیه نافع است

فصل در جساء الاجفان وآن علتیست که پلک چشم سخت شود چنانچه بر وقت که از خواب بیدار شود چشم
نتواند گشود تا زمانی که دست بمالد ضماد نافع از برای این علت صفت آن گل بنفشه گل خطمی با آب
پخته ضماد نمایند وسر به بخار آن آب گرم دارند وچشم را با آب گرم شستن سود دارد

فصل در سلاق وآن مرضیست که پلک چشم غلیظ شود وخارشتی داشته باشد ومژه بریزد ودر ابتدای حدوث این مرض
سماق را در گلاب خیسانیده در چشم کشند ضماد نافع از برای سلاق در ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر
کوفته در روغن گاو داخل کرده ضماد نمایند طلای که همین منفعت دارد صفت آن سفیده تخم مرغ بروغن گل مخلوط
پلک چشم طلا نمایند واگر سلاق دیرینه وغلیظ باشد فصد وحجامت کنند بعده مطبوخ هلیله بدهند وسر به بخار آن بدارند و
شیاف احمر لین وشیاف [illegible] در چشم کشند ضماد نافع درینحال صفت آن عدس مقشر تخم [illegible] ضماد نمایند

فصل در قمل یعنی شپش که بر مژه ودر محل رستن پیدا شود غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفت آن
عاقرقرحا مویزج سفید آن جوشانیده صاف نموده آبکامه داخل کرده غرغره نمایند وچشم را با آب شب یمانی بشویند

فصل در شعر زاید وشعر منقلب بعد از تنقیه موی زاید را بر کنند وخون خارپشت بر موضع طلا کنند و
کندن یک یک وداغ نمودن وبسوزن گذرانیدن چنانچه کحالان دانند مفید است

فصل در غرب که زخمیست در گوشه چشم جانب بینی وناسور شود شیاف غرب بعد از تنقیه وفصد قیفال و
اسهال باقراص بنفشه در چشم کشند نافعست صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین سرمه اصفهانی
حب یمانی گلنار فارسی از هر یک یکدرم زنگار ربع درم شیاف ساخته با سپیده بر موضع ناسور چکانند شیاف دیگر

زهرهٔ گاو دیگر رم و روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای
نزول ماء و انتشار و بیاض نیز نافع ست و این هر دو شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند
بچکانند و مداومت نمایند و اگر این کفایت کنند و الا میل طلا بموضع غرب را داغ کنند

فصل در قرحه یعنی ریش چشم اگر چرک داشته باشد علاجش آنست که بماء العسل یا بشیر خر بشویند و شیاف کنند

فصل در بیاض و آن سفیدیست که بر قرنیه ظاهر شود و اگر بعد از قرحه باشد تمام زایل شود و اگر از رمد و صداع
شقیقه عارض شود بعد از نزول سبب چشم صغیر و خرم کبیر و خرم معتدل بچشم کشند بعون الله تعالی نافع است

فصل در دمعه یعنی پر آب شدن چشم و سیلان اشک چون بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد سرمه اصفهانی و توتیای
کرمانی ساوی گرفته بخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربا ها پرهیز کنند و بر شعشا و رینباب عاجل النفع است

فصل در نزول آب و آن رطوبت باشد غریبه که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقهٔ قرنیه بایستد و مانع
دیدن باشد علامتش هر گاه در بینش چشم خیالات شل پشه و مگس و موی پیدا آید هم نزول آب بود و لیکن این
خیالات از بخارات معده نیز پیدا باشد پس اگر در چشم دایم نباشد و در وقت امتلای معده زیاده شود و در وقت
گرسنگی کم شود از بخار معده باشد پس تنقیه را تبدا نافع ست و غرغره کردن و بعد از فصد باسلیق شیاف و ارت (؟) اشند
و از شوربا و میوه ها و خمر و لبنیات پرهیز نمایند و قلیه و کباب تخجنه و نان خشکه خورند و بر تشنگی صبر کنند و اگر بسبب حکم گردد
منع دیدن کنند قدح باید کرد و آنکه قابل قدح بود سفید و رقیق باشد و آنکه جلیل چراغ احساس کند و آنچه قابل قدح
نبود غمامی و زیبقی و حصیی و آسمان گونی و بنفشی یا رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و همه را قابل قدح گردانیدن
ممکن است و گفته اند که هر گاه شش ماه بگذرد بر خیالات مذکور خوف از نزول آب بباید داشت:

فصل در غشا یعنی شبکوری علاج آن آنست که بعد از تنقیه دار فلفل را با ابی کراز جگر بز که کارد بران کشیده
باشند لیسانید و دران آتش نهاده باشند و آب بیرون آمده باشد لیسانید و در چشم کشند شبکوری زایل کند

فصل در جهر یعنی روز کوری نافع ست آن را شربت عناب و شراب تفاح و هریسهٔ گوشت گاو

فصل در ضعف باصره دوای هندی تخذ از رتن جوت و توتیای هندی و برنج زعفران و سنگ
بصری همه ها از هر یک جزوی گرفته بخته کحل سازند

باب سوم در امراض اذن

فصل در بیان وجع الاذن یعنی درد گوش قیلو نافع از برای درد گوش حادث از گرمی صفت آن لعاب اسبغول

ولعاب بهدانه نیمگرم بچکانند نافع بود ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی
تا زه برگ خرفه کوفته از بیرون گوش ضماد نمایند قطوری نافع برای درد گوش از سردی صفت آن روغن زیره خود
روغن شبت یا روغن قنجال که در آن چند بید ستر و مرکی حل کرده باشند نیمگرم در گوش چکانند و گوش را به بخار گرم از آب
گرم بدارند و گوش را از زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید
اکلیل الملک شبت سداب نیمکوفته با آب پخته ضماد نمایند انکباب که گرانی گوش را که از عقب سهل پیدا شده باشد
و سبب آن بخارات بود زایل گرداند صفت آن بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک ده درم تمام مرزنگوش
اذخر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند تا به آثار آب آید
سر گوش را به بخار آن دارند و تنطیل حوالی گوش به نحوی سازند که آب اندر صماخ نرود

فصل در قرحه اذن علامتش تقدم ورم اذن است و خروج مده از وی است با عسل سرشته فتیله
از آن آلوده در گوش نهند بسیار مجرب است دوای جهت درد گوش که سببش تولد باد و برودت بود
صفت آن برگ آک یعنی مدار تازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب سازند پس بیفشرند و چند قطره در اذن بچکانند

فصل در دود الاذن یعنی کرم گوش قطور نافع برای آن صفت آن آب برگ شفتالو و آب
برگ آلو بچکانند قطور دیگر صفت آن صبر سقوطری با آب برگ سداب در گوش چکانند فتیله مفید صفت
آن صبر سقوطری بسر که سوده در گوش نهند و پنبه بدیر گشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتد

فصل در دوی و طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه بانچه مناسب خلط بود صفت آن
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت در آب بجوشانند هر گاه بربع کم شود بخار آن بگوش رسانند چنانکه در سبر
پیچیده که بخار بیرون نرود بعده روغن آب در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال
کنند و مداومت باطریفل کشنیزی نمایند و اگر از خشکی دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند
و روغن بنفشه و بادام و روغن کدو در گوش چکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش یکپا
که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف نهاده چند مرتبه بجهد تا آب بیرون آید یا بوره در گوش نهند و مکند یا چوب
نازک که خشک باشد بگیرند و یک طرف آن را در گوش گذارند و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازند تا آب منجذب شود

فصل در طرش یعنی کری اگر مولودی بود یا عارض بود از پیری از تشنج عصب مفروش یا بواسطه ضربه یا سقطه قابل
علاج نیست و آنچه از یبس باشد و بواسطه تصاعد ابخره یصفراوی بدماغ باشد علاجش مسهل باشد مثل شیرخشت و تمر هندی
و مطبوخ هلیله قنطوریون نافع و درین قسم طرش روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش
بچکانند یا روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام شیرین و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب تمر هندی بنوشند و آنچه از
ریاح و اخلاط غلیظ آید سمع باشد علاجش تنقیه ماده است شراب اسطوخودوس و بعد تنقیه آنست با ایارج فیقرا و حب قوقایا
فصل در دخول الحجر او الحنطة او الحمص فی الاذن یعنی در آمدن سنگ ریزه یا گندم یا نخود در گوش اگر گوش
را اگر کند گوش را علاج آن روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط در گوش چکانند و عطسه
زنند و بینی بگیرند تا بیرون آید و آنچه از ثؤلول و گوشت زائد بود علاجش بدست اگر ممکن باشد

باب چهارم در امراض انف

فصل در رعاف یعنی آمدن خون از بینی و اگر در بحران باشد منع جائز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلا
و غلبه خون باشد منع نباید کردن و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید و خون
رقیق و با حرارت بود بعد از فصد تعدیل و تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب و آب ورد شکر و از چیزهای گرم پرهیز
نمودن و آب سرد بر پیشانی و سر ریزند طلای نافع برگ امرود و برگ بید و سفرجل کوفته لب بر کشند و بر پیشانی
باشد یا گچ را که بسر سرشته بر سر طلا نمایند و دوای که رعاف بند کند صفت آن هلیله گل معصفر انار خام ابر سوده
آب سعوط کنند از هر قسم که باشد بند شود ادویه که بد بوی بینی دور کند صفت آن چوب بوا بار چینی سباسه قرنفل
یک یک درم کوفته بیخته با شهد بخور زنند دو اگر جراحت بینی دور کنند صفت آن آب برگ چقندر آب هلیله و بلیله و آمله در
بینی اندازند بصحت آید ذرور که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازوی
سبز افیون گرد کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را اول بگلاب بشویند و قدری از آن در
سرنی کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت را بآب ورد و یا سیاهی دوات تر کرده از ذرور مذکور بان باشید در
بینی نهند آمدن خون بند کند و چون سرگین تازه خر را بفشارند آبی که از و بیرون آید در بینی چکانند و بازوها را
محکم بندند و محجمه بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر جانب چپ بود و بستن بیخ ران منع رعاف کند
فصل در خشکی بینی یا از حرارت و یبوست بود یا از غلط لزج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک شده باشد و آنچه از
گرمی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند و

بروغن بنفشه و روغن کدو و بروغن بادام چرب کرده خیار دهند و از خوردن و بوی کردن گشنیز نافع بود و اگر خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند

فصل در رعشن الالف غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج و حب صبر نافع است صفت آن خردل کوفته سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و صبح بینی را به بول شتر بشویند نشوق نافع فرنجمشک و آب بادروج سوده استنشاق نمایند عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن اگر از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها پرهیز کنند و از دود و غبار نیز و طلاهای خشک بپیشانی و سر مالند و بوهای خشک مثل گشنیز تر و صندل به بویند

فصل در قروح الالف مرهمی بجهت قروح رطبه بینی صفت آن مردارسنگ سفیدات قلعی اقلیمیای فضی از هر یک یکدرم کوفته بیخته موم سفید یکمثقال بروغن گل پنجمثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه صفت آن مغز قلم گاو و بروغن بنفشه گداخته اندک اندک لعاب بهدانه داخل کرده برهم زنند و اگر خشک بود موم بروغن کافی است

باب پنجم در امراض فم و حلق

فصل در بثور فم اگر از صفرا بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله است و بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و آب گشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند ذرور درین نافع صفت آن تخم خرفه طباشیر سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان دارند دیر باشند

فصل در بخر یعنی بوی بد که از دهن آید اگر از حرارت معده بود علاجش گم شدن بوقت تناول غذا دهن شستن دهان بود علاجش هر صبح آب لیمو و زرشک همه را در آب خیسانیده و صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد علاجش آنست که شستن دهان بطعام خوردن ساکن شود علاجش تنقیه معده با سهال و قی است و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت با مثل گشنیز نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب دوی آمدن رطوبات یعنی رطوبات عفن از سر مضمضه نافع است بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه جوشانند و مضمضه نمایند و حب مشک در دهان نگاهدارند اگر از فساد لثه و عمور باشد فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه کنند مضمضه نافع درین قسم برگ مورد و گل سرخ و سماق با آب و گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی نمایند و اگر از فساد دندانها باشد و از شستن و پاک داشتن و خوشبو در دهان گرفتن دور نشود دندانها را بکنند

فصل در اورام شفتین یعنی ورم لبها علامت هر خلط را دریافت کرده استفراغ آن کنند ضماد نافع
از برای شفت که از خون و صفرا باشد صفت آن آرد عدس و کشنیز تر کوفته بلعاب اسبغول سرشته ضماد نمایند
ضماد نافع از برای اورام بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی بزرکتان تخم مرو ضماد فرمایند

فصل در اورام عمور لثه یعنی آماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر ست یعنی گوشت میان دندانها اگر احرارت
باشد علامت آن شناسند اگر دموی بود فصد قیفال نمایند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله دهند مضمضه که
درین قسم مفید ست صفت آن آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و
هرگاه از رطوبت و برودت باشد علامتش سفیدی لون ورم و سردی ست که بر زبان محسوس شود مضمضه درین
قسم نافع صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن گوسفند و روغن مصطگی داخل نموده مضمضه نمایند

فصل در لثه دامیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد
مطفئات خون نوشانند مثل شراب عناب و مضمضه نمایند بطبیخ مبردات و اطعمه که نافع بود مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس پخته غذا کنند سنون نافع از برای این قسم لثه صفت آن
کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید گل سرخ سماق پوست انار زرشک شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته
سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع ست

فصل در استرخای لثه اگر بسبب رطوبت باشد علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه
و از زبدن فکین در وقت سخن گفتن ست سنون نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی
و تری صفت آن قرنفل مصطگی سعد هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا
کوفته بیخته بوزن مساوی بر بن دندان پاشند

فصل در درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود
فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ هلیله دهند تریاق الاسنان دوایست مجرب در درد دندان که
از سردی بود دور کند صفت آن جنه بیدستر حلتیت مرفلفل زرآوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزرالبنج
مساوی کوفته بیخته بسرشند و بقدر ابدان آلوده بر دندان نهند یا حب ساخته در دهن گیرند مضمضه نافع از برای درد دندان
از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزرالبنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب
و روغن گل داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم

بالای آن بندند و اگر از سردی باشد این مضمضه که نافع ست بعمل آرند صفت آن عود تج عاقرقرحا بزر البنج
در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری [illegible]
بخورند و به موضع درد نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش
از آن سست شده باشد و دائم قبول آن ماده میکرده باشد و از آن خون بر می آید کندن دندان مفیدست و اگر لثه
قوی باشد و آماس نداشته باشد و درد در درازی دندان شود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا شده باشد کندن آن مفید
بود و اگر درد در عمق بود گاهی بکنند دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد و گاهی باشد که سبب درد
دندان دود باشد یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخور نافع از برای کرم دندان ص آن تخم پیاز و تخم گندنا
و بزر البنج کوفته با پیه بز یکجا کرده بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان بکنند
بی آنکه آهن بدندان می رسانند قدری عاقرقرحا یک ماه در سرکه کهنه اندازند تا مثل خمیر شود
بر دندانها نهند و دندان های صحیح را محافظت نمایند و بآن نرسانند

فصل در ضرس یعنی کندی دندان برگ زرد آلو و خرفه و برگ سرو بخایند که زائل میگردد و موم با مغز بادام
نیز همین عمل کند و صعتر و بادروج و روغن و نمک الیدن همه مفید بود و مضمضه نمودن بشیر تازه گرم نیز
مفیدست و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت پدید آید که چون چیزی سرد بآن رسد درد کند
زرده تخم مرغ گرم و نان گرم کوفته بر دندان نهند چند کرت چنان گرم که از گرمی آن آب چشم بیرون آید

فصل در صریر الاسنان فی النوم یعنی دندان بهم سودن در خواب روغن قسط و کنجد بندند و بابونه و قیصوم طلا کنند

فصل در تحریک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل اصلاح نیست و آنچه از طول مرض ناشد یا
از کثرت ریخ و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذاهای [illegible] است
چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنون و بعض بکار داشتن و آنچه از استرخای لثه باشد علاجش [illegible]
سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر و [illegible] زراوند مدحرج
دم الاخوین اقاقیا کوفته بیخته بر بن دندان پاشند

فصل در انشقاق لسان یعنی شگافتن زبان اکثر از حرارت خشکی دماغ میباشد علاجش [illegible] و
بهدانه و برگ خرفه در دهان گیرند و بادرنگ [illegible] در [illegible] باشد و کف [illegible] که بر وی آید بر زبان بمالند و اگر
از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذاهای گرم و خشک احتراز نمایند و تعدیل معده کنند

فصل در اورام لسان اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد با تمدد و باقی علامات غلبهٔ خون است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو و آب شاه‌توت مضمضه نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش زردی و سوزش و شدت درد است و لیکن باشد که زبان با وجود ورم خوشش کند مضمضه در موی کهنه کرده شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهن است مضمضه نافع درین قسم بعد از تنقیه نمودن عقیده کرانی زیره و تخم خشخاش باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل سرشته مضمضه نمایند و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سوده بمطبوخ افتیمون صفت آن انجیر زرد و گل خطمی روغن گنجشک بدستور مضمضه نمایند

فصل در اوجاع لهات یعنی دردهای ملازه که بفارسی کرکرنک گویند اگر از خون باشد علامتش سرخی و اماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد باندک وردی زیراکه حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از قیفال صفت آن سماق بسرکه و گلاب خیسانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر از صفرا بود علامتش تحسس لذع یعنی سوزش در آن موضع فرو بردن بسیاری حرارت و خشکی دهن و درد و زیاده غرغره درین قسم بعد تلیین طبیعت به هلیله سیاه و تمر هندی کشنیز خشک در آن حلکرده باشند صفت آن آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب آب خرفه آب شاه‌توت در آن حلکرده غرغره نمایند غرغره دیگر فلوس خیارشنبر آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ بود و درد به نهایت اندک غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با آب سیر و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه برگ سداب انجیر زرد و تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده آب کامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

فصل در استرخای لهات یعنی فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد انچه در لهات بلغمی مذکور شد علاج نمایند و بازو و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را برداشتن ازند و گاهی سریشم و سبوس گندم بالا به سرشته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی این قسم را بر بدین گفته اند اما بدین خالی از خطر نباشد

فصل در خناق یعنی عسر النفس و عسر بلع و خناق بالسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف اندرون و بیرون

ست

حلق است و این قسم خناق را لخناق مطلق گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و رگهاست و ضربان و علامت غلبهٔ دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کنند بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب در سرکه حل کرده غرغره نمایند چون ورم متغیر شود و نرم گردد انگشت و یا آلتی برده بمالند تا بگشاید و اگر از صفرا بود همین غرغره نمایند و بعد از فصد قیفال و تلیین طبیعت باب نقوع عناب و آلو و تمر هندی و شربت بنفشه که در ان شیر خشت خراسانی حل کرده صاف نموده باشند بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تبیح روی و چشم و سفیدی رنگ بسیار رفتن آب و لعاب از دهان بود و درد اندک و شدت تنگی حلق و دشواری طعام دهانست غرغره نافع درین قسم بعد از حقنه حاده که در ان تربد و شحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی با بکا حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر رب الجوز با آب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عنصلی و سکنجبین عسلی با آب ترب حل کرده خردل سوده در خل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل و تشنگی و ترشی دهان و غرغره که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از فصد باسلیق و حقنه متوسطه میان حاده و لینه یا سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن مهره‌های پس گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه مواد یا ریاح که در میان مهره‌ها آید یا تشنجی که در عضلات پشت حادث گردد و این را خناق کلبی گویند ازین خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر گشادن دهان البته و گر باشد در ان خناق که از بیرون رفتن مهره‌های گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان بگشادنش و اگر از ورم عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنه متوسطه ضماد نافع از برای خناق که حادث گردد از رفتن مهره‌های پس گردن از موضع خود چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنه متوسطه و رد فقرات بموضع خود صفت آن مغاث بغدادی که بهندی سیده لکری گویند و مرمکی و صافی اقاقیا صبر سقوطری بیرلش ماهی گوفته با آب برگ مورد و روغن سرشته ضماد نمایند فصل در ذبحه که ورمی باشد در عضلات از دو جانب حلق که فرو بردن آب و طعام از ان عضلات بیا شد و در عضله که بر پس مری و حلقوم نهاده شده علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام اگر جهد کنند از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشم با تن بیرون شده باشد و آب دهان کند و گاه باشد که سرخی ورم بالای قفا یا گردن پیش حلقوم ظاهر گردد از خارج پدید آید و این مرض را بهمین سبب ذبحه گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعد حقنه نرم کنند صفت آن آب شاه توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد نمایند و اگر مریض احتمال کند تا سه روز اعاده فصد میتوان نمود

فصل فی تعلق العلق فی الحلق اگر دیده شود بگیرند باهستگی و برفق بیرون آورند و دوا بجهت اخراج و اسقاط علق منشبت بحلق چون دور شود و بنظر نیاید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل کرده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تدبیری بجهت اخراج علق زبانی طویل صبر بر عطش کنند و بحمام رفته در پیش دهان قدری ثلج یا برف نهند تا بآن میل کند و به بوی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره و قصبهٔ ریه و صدر و جنب و قلب

فصل در بحة الصوت آنرا بفارسی زبان گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبهٔ ریه میباشد علامتش احساس درشتی و سوزش در غلغه این موضع ست پس باید که منع نزله کنند بخوردن شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن خشخاش بزر البنج عدس با پوست گلنار فارسی گل سرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه اکوفته بجهت خشک بلیسند نیز نافع است و یا از سوء مزاج حار حنجره میباشد و این اکثر در تبها میباشد از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی یا افراط در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه و لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا سوء مزاج بارد حنجره میباشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف یا افراط تنفس در سرما و در هوای خنک بود و از حلتیت در بحة الصوت بکار آید صفت آن سعد فلفل حلتیت خردل زعفران بالسویه کوفته بعسل سرشته بعد از تنقیه برابر نخود حب نافع این قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن خردل زعفران و سنبل الطیب قرنفل و لسان الثور دارچینی از هر یک جزوی و صمغ عربی ربع جزو مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره میباشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی با تقدم مرطبات غرغره نافع در این قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر زوفا پودینه با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را زنجبیل مربا عسلی و سیاه دانه خوردن و انجیر و پسته بریان کرده و مویز و یا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندکی میباشد علامتش آنکه درشتی درد بیشتر و حدوث این حال از گرد و غبار و دود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن کدو

یا روغن بادام اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزر قطونا یا لعاب بهدانه و قند سفید و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن احتراز کنند و یا از ورم حنجره یا قصبهٔ ریه است علاجش حمام معتدل الماء باشد و ریختن آب سرد بر سر و گردن و خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت گرم شوربا و حلیم گندم و باقلا و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند و نبات سفید یا تخم ریحان و بزر قطونا و بالوده و قند یا ترنجبین و با روغن بادام خوردن نافع است

فصل در ضیق النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش خرخره در سینه و در سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر بلغم بر نیاید خوف استسقاست شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفای خشک سه درم انجیر زرد و مویز منقی از هر یک ده عدد و صعتر و بادیان و تخم خطمی از هر یک پنج درم ایرسا اصل السوس خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور مقرر شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه بعد از نضج بقی و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل بواسطهٔ کثرت بخارات باشد علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت قلب است و باید که استعمال کرده شود این بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل یا شراب نیلوفر بعرق کاسنی یا بعرق گاوزبان و عصیرهٔ تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که چون بر سینه بمالند نافع بود صفت آن صندل سفید با گشنیز تر و آب کاسنی ترسوده بر سینه بمالند و اگر از استرخای عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لین نبض و نفس مثل کسی زند که گریسته باشد و تا راست نه نشیند و گردن راست ندارد تنفس بر نیاید قسم اول را نفس البکاء و دوم را نفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج است و روغن قسط مالیدن بر سینه و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفهٔ خشک و کم شدن آواز و سرفهٔ خشک کم شدن از خوردن ترشیهات علاجش خوردن کشک گوشت بزغاله و بره و مغز کدو که شیر تازه داخل کرده باشند و قند سفید یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو می توان خورد

فصل در سعال یعنی سرفه اگر از ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامتش مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک و گاهی تر می‌باشد و سرفهٔ خشک آن است که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از نزلهٔ رقیق و نزلات می‌باشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش آن است که در شب وقت خواب زیاده شود و سر قصبهٔ ریه و حلق خارش گیرد و سرفه آید و اگر زود بعلاج آن پردازند بهتر و الا خوف سل باشد

علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع و درین قسم صفت آن عدس ده توله
خشخاش دو توله گل سرخ ده توله خرفه دو توله عنب الثعلب دو توله گلنار فارسی دو توله جوشانیده صاف نموده
غرغره نمایند حب سعال که ماده را غلیظ کند و منع سیلان نماید صفت آن خشخاش سفید چهار ماشه بزر البنج
دو ماشه تخم کاسنی چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین هر یک چهار ماشه کتیرا شش ماشه صمغ عربی
شش ماشه انزروت کیماشه زعفران زرد سلی کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب ها سازند و یک یک در دهان گیرند
و چیزی و رشت و خشن خرخراندن و درین قسم نافع ست و نیز سرفه از مزاج گرم و خشک درشش میباشد علامتش زیادتی
سرفه هست و فوت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا یا لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن از خنک و خسخانه و
امثال آن علاجش خوردن کشک شعیر ست با مغز و کدو و اسفاناخ و آش سیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر یا لعاب
بهدانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه ها انار شیرین جلاب برای سعال
کاین از خلط غلیظ لزج متحبس در ریه صفت آن اصل السوس سه درم پرسیاوشان زوفای خشک
هر یک سه درم سپستان ده درم بجوشانند و صاف نموده شکر سفید سه درم و انگزه وقت صبح بخورند تا نضج
ظاهر شود و نفث بسهولت برآید حب منضج می که جهت سرفه شدید که از کثرت آن طعام نفی برآید نفع وارد و ضیق النفس را نیز نافع
صفت آن فلفل سه درم دار فلفل شش درم انار دانه ده دو از ده درم قند سیاه بست و چهار درم چوب انگهار
یکسو نیم درم ادویه کوفته بیخته بقند سرشته حبها سازند طلای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید ده ده
برگ مغز گشنیز تر و تراشه کدو گلاب سرشته بوسته بر سینه بمالند و اگر سوء مزاج سردی باشد علامتش منع
آن چیزها ست که و بحث مزاج حار مذکور شد علاجش خوردن کلنگبین ست و عسل و از میوه ها انجیر
و مویز منقی و مغز پسته و بادام غذا نخود از نخود و باقلا و لوبیا مطیب بزعفران و دارچینی و سینه را بروغنهای
گرم چرب نمودن و یا از جوشش قصبه ریه است و این بازرون زین انواع سعال ست علامتش آن ست که از
چیزهای گرم خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و شیرینیها علاجش فصد باسلیق و خوردن مسهل
صفرا است و تدبیر سوء مزاج حار ریه نمودن یا از خشونت قصبه ریه و دود و غبار و بسیار گفتن ست
علاجش ابوال لعابها و شوربای چرب بغا لوده حاجت و سرفه ها البته که این چیزی برآید و این سرفه یا از
استلای خون یا صفرا می باشد علامتش عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی لسدی و اثر هوا و آسیب
[illegible] و هنیشه با این سرفه چیزی سرخ برآید و گاهی چیزی زرد بر می آید و این از قسم مراری میباشد

علاجش فصد باسلیق ست الخ در سرفه گرم گفته شد از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید کرد و از اخلاط غلیظ
نباشد علامتش خرخر سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ علاجش علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست که
در سرفه اگر ترشی دهند سرفه زیاده میکند و اگر شیرین دهند بصفرا مستحیل میگردد و دهن تلخ می شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیت آن ست که بصفرا مستحیل نمیگردد باید داد به آنکه در بعضی اشخاص مشاهده شده
که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر بدادن ترشی در بعضی سرفه که از صفرا بود از صواب دور نیست
فصل در نفث الدم یعنی بر آمدن خون بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه ریه باشد
علاجش غرغره بلعابات ست و بوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمیها و غرغره نمودن
پرهیز نمایند و اگر بسرفه بسیار آید و رنگ خون سرخ بود از سینه و اگر سیاه رنگ بود از شش ست و جمیع اقسام
فصد کنند از باسلیق یا اسلیم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا ماش با قلا با شیره تخم خشخاش دهند
و اگر ضعف باشد و تپ نباشد مرغ دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر دهند و از میوه‌ها امرود و انار شیرین
فصل در ذات الریه آن ورم گرم در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم متعفن شود علامتش تپ دایم
سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت مایل باشد و از انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری
پلک چشم و خشکی زبان و نبض موجی و سبات و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر باشد لیکن گرانی و سبات
بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق ست تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و خمیره تبعیت عناب و امثال آن بعد
لعاب اشربه شراب عناب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین با عرق گاوزبان و وقت غلبه حرارت
شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس مقشر از هر یک سه درم
جوشانیده صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل نموده بدهند ضماد نافع در ابتدای ذات الریه صفت آن
آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیم گرم بر سینه ضماد نمایند و قیروطی مرداد موم روغن که از موم سفید
و روغن گل بنفشه سازند بر سینه ضماد نمایند و در آخر بر ضماد مذکور تخم کتان زیاده کنند حب سعال که دائم
در دهن گیرند صفت آن مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از
هر یک سه درم گل بنفشه رب السوس از هر یک یک درم ترنجبین پاک کرده بوزن مجموع ادویه کوفته به لعاب
بهدانه سرشته حب ها سازند بوزن دو دانگ و بر سر انگشت بر آن نهند تا بیخ شود و بکار برند
فصل در سل ریش شش بود لازم آن ست حمی دقیه و بعضی کسان باشند که اگر چه شش ایشان متقرح نباشد

لیکن حال ایشان مثل مسلولان باشد و ایشان کسانی باشند که مده در سینهٔ ایشان جمع شده باشد و مجاری
نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و سرفه صعب لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست
چون در عوارض نزدیک است سل خوانند اما سل حقیقی که قرحه شش باشد علامتش لزوم تب دقیه و سرفه
بر آمدن مده است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون خشک شده بیرون آید و بد بوی بود خاصه
اگر بر آتش نهند و بعد از زمانی در ته آب نشیند و بدانکه مرض سل اگر ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده باشد
محققین گفته اند که اگر معالجه و تدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن است که صحت یابد و اگر بحد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس
گفته علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه بعلاج او میشود از ره تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت
گذرد و علاجش در ابتدای امر که خون بر آید فصد باسلیق کنند و خونی اندک بر آرند و آنچه از خون بر آید بسنجند که قریب
بر آید بسی قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدبیر دق نمایند و بدانکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان
نشود که اگر شکم روان شود هلاک گردد قرص نافع که سل را و قیئی که شکم کشاید بدهد و صفت آن گل سرخ
شش درم و طباشیر سفید گل ارمنی از هریک چهار درم کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته قرص سازند شربتی یک درم
با شراب سفرجل با صمغ دهند و غذا عدس با شیر و با شیرهٔ تخم خشخاش ده توله و شیرهٔ مغز بادام دو توله بدهند
حب برای سل صفت آن کافور قیصوری زعفران از هریک یک دانگ افیون دو سبوس رب السوس تخم خطمی گل ارمنی
از هریک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان محرق نشاسته گل نیلوفر بنفشه تخم خشخاش مغز تخم کدو تخم خیارین مغز تخم
خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان پوست خشخاش از هریک یک مثقال مغز بیدانه شیرین یک مثقال
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و ترنجبین را گداخته ادویه کوفته بخته انداخته بلعاب اسپغول حب بمقدار نخود بندند
پنج حب با سه اوقیه شیره ابن وقت شام و سه حب با آب سیب مستقطر یا آش جو بخورند
فصل در بیان ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی این فصل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن از در مطالب
زیاده مدخل نیست و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا در عضلات داخل
یا عضلات خارج و ورم قسم خارج چون در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز لازم و وجع ناخس در پهلو
و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا در بلندی و پستی و صلابت مشابه منشار و تنگی نفس و سرفه خشک
در ابتدا و آخر چیزی بر آید علاجش فصد باسلیق است از جانب مخالف وجع بعد از دو روز با سوم باز فصد کنند
از جانب موافق بشرط احتمال مریض و غذا آش جو با اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و

شراب بنفشه بالعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو با آب گل خطمی سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر التسکین وجع ذات الجنب کند صفت آن کندر آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بیخته ضماد کنند فصل در ذات الصدر ذات الصدر ورم حجابیست که سینه را ز درون بخشی میکند اگر در جانب مهرهای پشت بود ذات العرض خوانند علامات ذات الصدر درد بود در درازی سینه از نقبه بحر تا فم معده و عدم قدرت بمایل نظر کردن بزمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوهای پشت راحت یافتن و علامات ذات العرض احساس درد میان هر دو شانه و پشت یکمیره و بجانب چپ و راست نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بیارد و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد —

فصل در خفقان خفقان طپیدن دل است بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساذج یا مادی باشد و علامات سوء مزاجات بتکرار مذکور شد و ساذج بتعدیل و مادی را بتغییر و تعدیل تدبیر نمایند و بعد از آن مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از بیدان پیدا شود علامت و علاج بیدان خواهد آمد ادویه قلبیه گرم صفت آن مشک عنبر عود بهمنین ابریشم زعفران قرنفل بادرنجبویه دارچینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده صفت آن مروارید صندل گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدله صفت آن گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی

باردو معتدل و گرم دوا المسک حار و بارد و معتدل

فصل در غشی غشی معطل شدن حس و حرکت بسبب ضعیفی چیزی بود که بدل رسد چنانکه در اختناق رحم یا خارجیه چنانکه ترس خفیف و امثال آن پیدا شود و اگر سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح بود از آن علاجش در آن وقت بجز آب سرد بود بر روی و بر پاها بوی خوش بوئیدن و بکلاب گل بکلاب کرده دوست و پا مالیدن و حرکت دادن و دوختن تسکین و بهوش آمدن سبب علاوه باید کرد و دفع آن باید نمود

	باب هفتم در امراض معده	

فصل در سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و جشار دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و گرمی و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است علاجش استعمال اشربه بارده مثل شراب بند رنگ و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس شراب صندل شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده است مثل زرشکیه و سماقیه و حصرمیه و نفاخیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفراوی آنچه گذشت و تلخی دهان و غثیان و بیرون آمدن صفرا بقی و اسهال است علاجش تنقیه معده است از صفرا و لابد از آن تدبیرات مذکوره

و علامت سوء مزاج حار رطب اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان و زبان خاصةً وقت گرسنگی و قی
بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرای محی علاجش قی کردن ست و استعمال سکنجبین عاریقون و قرص لیمو ده درم
در گلقند آفتابی پنجدرم سرشته بخورد و دوای نوشدارو پنجدرم در آب سفرجل یکسیر یا شراب نارنج یک اوقیه
هر صبح ناشته بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت ست باز بادی خشکی زبان و دهان و خشکی
طبیعت و لاغری بدن و علاجش خوردن آشجوست با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه‌ها انار شیرین
و سیب شیرین و هندوانه و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آن آنچه از سردی با ماده
بود ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن بترشی و نرمی بسیار نفخ و آرزوی طعام علاجش
جوارشات گرم ست آنچه از سردی و تری با ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و ترشی و تشنگی و آب
دهان و ترشی و نفخ شکم ست و علاجش تنقیه معده بقی با شبت و عسل و استعمال بلغم زدا و مداومت بر تسدید از
جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه از سردی و خشکی و با ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است
ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بزرگی
سپرز علاجش تنقیه معده است از سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح پس مداومت بمقویات معده مذکوره
و آنچه از سردی و خشکی بود و بی ماده باشد زود علاج پذیرد و استعمال اطلیه گرم و تر بر معده است و علامت آنچه
از تری و بی ماده بود قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب دهان و سرعت
نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از سردی معده بی ماده بود ضعف هضم و
بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن بترشی و نرمی طبیعت و بادهای شکم و بسیاری شهوت طعام علاجش استعمال
جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری معده است علاجش چیزهای گرم و خشک است
فصل در وجع الفواد یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش تبدیل بضد او غذا و یا از اجتماع
اخلاط ردیه است و علاجش تنقیه است و یا از ورم معده و علاجش علاج ورم معده است چنانکه
بیاید و یا از ریاح ست علاجش تکمید بسبوس گندم و نمک و جاورس ست و خوردن جوارش
کمونی و یا از ضعف معده است علاجش تقویت معده است
فصل در وحم که فساد شهوت و آن آرزوی خوردن گل و مثال آن سببش اجتماع اخلاط ردیه در معده است پس طبیعت مائل باشد
بچیزیکه ضد آن باشد و گاه باشد که آرزوی بور طلب قبیح باشد که بطلب آنجا خلط باشد شبیه و مشابه خود را در فرق بیان۔

بود است که آنجا طلب مستکمل ست صحت آن محفوظ نیست و آنجا که طلب ضد ست برای رفع موذی که تا آن صحت محفوظ
ست علاجش تنقیه معده ست بقی و اسهال و تسکین این آرزو بمرغ بریان و مص استخوان طیور و تقاضای مرغوب
فصل در بیان هیضه و آن حرکت مواد غیر منهضم باشد که از بدن باز گردد بعنف و شدت و بقی و اسهال
دفع شود و گاه باشد که قی نشود لیکن خالی از سوء و غثیان نبود و بدانکه هیضه چهار نوع میباشد یکی از خوردن
طعام بسیار که از احتمال معده زیاده شود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد چیزهای کثیف بطی الهضم
سوم تباهی جوهر ماکول در معده و تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم ست هر شخص را که بپرهیزد ازین اسباب
اعراض مع اجتناب لازم و اندیشه گاه بود که این بغایت صعب گردد و نبض ساقط شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات
شود و باشد که تشنج پیدا آید و درست و پا در آن وقت طبیب را باید که تربیه و دست اسهال جبر باز ندارد چهارم اسباب بد
مزاج معده ست که تغیر دهد غذا را بفساد و صفرا اگر سوء مزاج حار باشد علامتش برآمدن صفرا باشد بقی و
اسهال علاجش قی ست بآب گرم و تنقیه معده و پس شراب انار منعنع و شراب لیموی منعنع و گلاب و ربیب و غیرهم
حامض بنوشد و یا متغیر گرداند غذا را سردی و فساد بلغمیه علاجش اخراج بلغم ست بقی و اسهال و
علاجش آب مطبوخ انیسون و زیره و مصطگی دهند و بگذارند تا تشنگی چند مجلس بیاید و جوارش سفرجلی و جوارش عود و شیرین دهند
فصل در جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بماکولات چنانکه در طبع کلاب می باشد و این مرض یا از
زیادتی سردی معده میباشد و علامت و علاجش گذشت و یا از بسیاری ریختن سودا بفم معده میباشد
و علامتش آنکه شهوت اندک است و ترشی جشا و سوزش و دغدغه معده بسیار و بی صبری ناخوردن و کثرت آن
علاجش اسهال سودا است بمطبوخ بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب
اشتیاق تمام باشد بعد احتیاج بحال تا توان ست غذاهای کثیر التغذیه دادن لازم بکرات و اندک اندک
و بدن را از تحلیل و طبیعت را از گرمی نگاه دارند و گاهی از دیدن میباشد و ذکر علاج دیدان خواهد آمد
فصل در بیان جوع البقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت بغذا محتاج باشند و طالب
و معده از آن متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده ست که قوت جذب را بمیراند بالنقصان غذا
و شدت شهوت اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت ست چون دست بر فم
معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که مسافران را که سرمای قوی
خورند خاصة اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد علاجش در حال غشی

تا بر پشت کرده در غشی مذکور شد معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ ضماد
کنند چون از غشی بیرون آید آن را آب گوشت زرده بدهند و اگر آب گوشت را بدین طریق بگیرند بهتر است بگیرند
گوشت گوسفند یکساله و چربی را جدا کنند و سرخی آن را آب کنند و در دیگ سنگی نهند و اندکی گلاب بر آن چکانند
و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بفشارند آبیکه
از گوشت بیرون آید و آنچه بیشتر در آن بر آمده باشد بجوشش داده که پخته شود و اندک نمک و زعفران اندازند بخورند
و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که لخم معده آید و قوت و شهوت را بمیراند و این بر خلاف بلغمی بود
که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن حریش بود و فم معده را بگزد و شهوت بحرکت در آورد و آنکه بسبب
غشی گردد بی طعام و لزج و غلیظ بود و علامتش علامات سوء المزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین
آن بود و علاج این قسم خالی از اشکال نیست زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعتماد غشی مانع استفراغ است
و یا حدوث جوع بقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است علامتش علامات سوء مزاج
گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از آن
غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و در آب سیب سفرجل و شراب
زرشک و شراب لیمو و نارنج و ریباس و غوره که بر یخ خنک کرده باشند تدبیر کرده بنوشند.
فصل در بیان عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه پیش میباشد علامتش آنست که از هم لب زبان خشک
پیش از آب خنک تسکین یابد علاجش بوییدن بویهای خنک است مثل خیار و صندل و گلاب برگ بید و اغذیه و اطلیه
و ضمادات بارده بکار برند یا حرارت معده است علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن
با آب سرد زیاده از هوای سرد علاجش نوشیدن شیره خرفه تخم خرفه است یا سکنجبین یا شراب زرشک و از
میوه ها خیار و هندوانه و سیب و امثال آن و یا از عفونت و لزوجت و شوری خلطی یا غذای که در معده
میباشد چون ماهی شور جامع این هر سه صفت میباشد علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود چون مص
کنند از آب تخصیص ... دل و چیزهای گرم خورد و مثل نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش آن
است که تنقیه کنند بقی و اسهال اگر سبب غذا بود ترک اغذیه شوریه نماید گفته اند که اگر دو عدد لیمو گرفته آب آن را با نمک
سنگ بخورند یا پوست سیه به تا نفع بخشد و قی و تهوع و غثیان فی حرکت معده باشد بدفع چیزی از طریق
دهان که مقترن باشد تا آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت دافع یعنی معده بی حرکت دفع و غثیان حالتی بود

که معده را با نخالت اقتضا یا تحریک باشد بسوی قی بسبب انخالت یا صفراست علامتش حرارت و تشنگی و
دفع صفراست بقی علاجش تنقیه معده است بقی و حقنه و تعدیل اشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد
و یا از بلغم و سودا است و علامات هریک معلوم شد و علاجش تنقیه بقی و حقنه و آشامیدن شراب انار و نعنع ۔
فصل در بیان قی الدم یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگی است از معده علاجش فصد
اسلیق است و تجرع آب سفرجل یا شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب و سماق
نیز موافق است و یا از آمدن از جگر و یا سپرز است بمعده علامتش علامات آفات عضو اصلی است و علاجش اینجا بجا نیز گیر
فصل در فواق و آن حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خورد و این یا از حرارت است چنانکه در تبهای محرقه و یا از
خوردن چیزهای بسیار گرم و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و اضمده بارده است و یا از برودت حادث در فم
معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون
گرم کنند در این نوع و در نوع ریحی و رطوبتی که بعد از این خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاه داشتن
و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن در جمیع اعراض نفسانی بغایت مفید و موثر است و حدوث فواق
از چیزهای گزنده و شوریده فم معده میباشد چنانچه از قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث میگردد
علاجش قی سکنجبین و آب گرم است و استعمال اشربه بارده مثل لیمو و شراب زرشک با لعاب بزرقطونا و یا
از گرانی طعام بسیار و غلیظ و یا بلغم لزج غلیظ می باشد علاجش قی کردن است و یا آب گرم و یا از بلغم تیز
علاج با آب ترب و سکنجبین عسلی است و یا از مادهای غلیظ میباشد علاجش ماء الاصول است و
گلقند مقوی بمصطگی و انیسون طلای نافع در این قسم صفت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته بروغن
مصطگی داخل کرده نیم گرم بر معده طلا نمایند و یا از ورم جگر باشد علاجش بیاید از خشکی میباشد علاجش
آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود بعد از استفراغات و تبهای گرم عارض گردد
علاجش روغن بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آشجو با مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته
بخورند و قند یا نبات سفید با آب بهدانه و لعاب بزرقطونا بنوشند
فصل در اورام معده این اماس یا از صفرا و خون میباشد علامتش تب و حرارت در معده و درد ظاهر و ورم
و درشتی زبان شدت تشنگی و سقوط اشتها است علاجش فصد باسلیق است و نوشیدن آب ترش و شیرین و نوشیدن
ماء الشعیر و شراب لیمو و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه

ضماد نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدای آرد جو برگ خرفه لسان الحمل آب عنب الثعلب آب سیب در هم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین قسم بعد از تسکین حرارت صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و با اشربهٔ مذکوره با آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم باشد علامتش تپ ملایم و بسیاری آمدن آب از دهان ست و سقوط شهوت و سفیدی روی و زبان نهج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب گوشت تیهو که مهرا پخته باشند و گوشت تیهو را بخورند و بر آن اقتصار نمایند طلای نافع در انید صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بپخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد استفراغ برفق نمایند صفت آن مسهلی که برفق نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا باشد علامتش صلابت ورم و افکار ردیه و فاسده و بدخلقی و خشکی زبان است علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضمادی محلل مقوی صفت آن حلبه بزر کتان بابونه گل سرخ کوفته با آب سرشته ضماد نمایند اگر تحلیل نیابد اسهال بایارج فیقرا مقوی بافتیمون سه ماشه و غاریقون سه ماشه [illegible] ضمادی محلل که بعد این مسهل استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس تخم کنجد سنبل الطیب سعد کوفی اشق بالسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بپخته با آب سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال

فصل در اورام کبد اگر از خون باشد علامتش تپ و گرانی و تنگی و درد و سوزش در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفهٔ خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده را از عظم آن زحمت رسد و اگر در جانب مقعر باشد این علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن بزیر باشد و جهت تحقیق فرق میان ذات الجنب و اورام جگر و قتیکه در محدب باشد مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند نگاهدارد و بعد از آن از وی سوال کند اگر در آن وقت دردی در زیر بازو و زیر پهلو یابد ورم جگر است

الاذات الجنب علاجش فصد باسلیق ست و آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش
و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدای صفت آن
گل بنفشه برگ خرفه تر لسان الحمل گلسرخ صندل سوده و ریم سرشته ضماد نمایند ضمادی که بعد از سه روز
استعمال کرده شود صفت آن آرد جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز اگر
حرارت باشد استعمال نمود باید که بر ضماد ما قبل بابونه اضافه نمایند و بعد ازین برین ضماد اقتصار نمایند
صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گل سرخ کوفته بآب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند و یا ورم کبد
از صفرا است علامتش زردی روی و زبان و یا جوشش آنست و شدت تب و حرارت و قی صفراوی مطبوخ
مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده
صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی که
ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند بهر دو صورت طبیعت را نرم باید داشت
و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد
و ملایم بودن تب است ضماد نافع درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خرفه استعمال
حقنه نیز صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سودا
است علامتش ادراک صلابت در موضع جگر و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی درد و
تب و گاه با حرارت مزاج می باشد علاجش اسهال سودا ست بعد از انکه نضج به سکنجبین بزوری یا عنصلی و
اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از انچه ذکر کرده شد ترتیب دهند
فصل در سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج جگر را سوء القنیه گویند و این مقدمه استسقا است
علامتش زردی روی آمیخته با سفیدی ست و تهبج روی و پلک ها و دست و پا گاه باشد که همه بدن را
و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی قبض و گاهی
زرد و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقا است

فصل در استسقا استسقا در لغت بمعنی بسیار طلب آب ست و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود بسبب در
آمدن ماده بارده غریبه بتمامی اعضای ظاهری یا بمواضع تدبیر غذا و اخلاط این مرض بر سه نوعست اول
زقی و این بدترین انواع است دوم لحمی سوم طبلی و علامت زقی گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم است

وچون دست بر شکم بمالند همچون زقی یعنی مشکی پر آب نماید و آواز مسموع گردد و در وقت دست زدن از
پهلو به پهلو گردیدن علاجش علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشند و اگر از سوء مزاج گرم باشد سکنجبین
و آب کاسنی و سرد را السکنجبین بزوری حار علاج کنند و غذا مناسب که دهند و استفراغ ماده صفرا بمسهل که لایق
بارد یا حار بحسب حرارت و برودت مزاج علیل فرمایند و بعد از آن بمدرات و مقویات کبد گرم یا سرد مناسب طبیعت
نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون و روناس و زیره سیاه و نشان و بادیان و تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی
مقویات قرص امبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب بیار و سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض است و علامت
اللحمی ترهل و آماس جمیع بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو ماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت
و گاه باشد که بول سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و پیش بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است
علاجش تقویت و تسخین است بانچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در ریگ گرم و نرم از گردن بزیر پنهان
شدن و علامت طبلی عدم گرانیست چنانچه در زقی بود و هرگاه دست بر شکم زنند آواز طبل مسموع شود
و ناف بیرون آید و علاجش اسهال برفق است بچیزی که احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده چه این نوع
از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس تحلیل باد با سکنجبین بزوری و حقنه و شیافات و
اضمده کنند ادویه موضعیه سرگین گاو و سرگین بز و کبریت و سرکه ترکیب کرده لطخ بر جمیع زقی یا بر شکم و طبلی را
بر اطراف کماد نافع از برای طبلی صفت آن جاورس و سبوس گندم و نمک باهم کرده کماد نمایند و اغتسال
بچشمهای گرم و استعمال حمام بعرق استسقا را نافع است و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار
ریزند خاصه آب جوش مضر است و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کنند عوض آب و غذا دهند نهایت مفید
است و همچنین بول شتر و برگ قیصوم و درمنه ترکی خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض
شد بول شتر چندان آثار (برنجاسف ۱۲) خورد که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت

فصل در یرقان اصفر یرقان اصفر یا بسبب دفع طبیعت می باشد یا بسبب ماده صفرا بظاهر بدن بطریق
بحران چنانچه در تبهای صفراوی علامتش زردی در روزهای بحران و اگر پیش از هفتم باشد نیکو نبود پس
اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی
قاروره و کف و دست علاجش مسهل صفرا دهند و نترا لها یکه جگر را خشک گرداند و غذا و ضماد از ین
تبدیل یا از گرمی حراره باشد و فرق میان هر دو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود

و الا روی بر تیرگی زند و بدن لاغر شود و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگرست و یا از سدهٔ جگر می باشد
علامت سدهٔ جگر گرانی در موضع او بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک
باشد و اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آب ناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود مفتح و مدر
دهند مثل سکنجبین آب رازیانه و تخم کرفس تخم کاسنی و تخم خیارین و اندک لک مغسول و اگر در جانب مقعر بود
استعمال ادویه مفتحه مسهل کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب و یا از گرمی
هوا که باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار دست می شود علاجش نشستن در جاهای خنک ست
و اشربه و اغذیه و میوه های خنک یا از ورم مراره می باشد و علامت آن تپ ست و گرانی موضع جگر
و درشتی زبان و تهوع علاجش مثل علاج ورم کبد ست و یا از ضعف مراره می باشد علاجش مثل
علاج ضعف جگرست و یا سده مابین جگر و مراره است و علامتش قی صفراوی با اندک ثقلی در موضع
جگرست و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفراست و استعمال مفتحات مثل آب
کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سبز و تخم کرفس و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری بحسب
آنچه سردی مزاج در مرکب و مفرد نصرف نمایند و یا از سدهٔ مابین مراره و امعاست علاجش آنکه
براز دفعةً سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کنند علاجش آنچه گذشت در گشادن سده
این مجری آب مطبوخ کرنب و چغندر که دران ملوس خیارشنبر حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کنند
بغایت مفیدست و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل نمایند قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد

علاجش علاج قولنج است

فصل در یرقان اسود یرقان اسود یا از سدهٔ میان جگر و طحال و یا از سده میان طحال و فم معده می باشد علامت
این هر دو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت دفعةً ساقط شود گرانی و تمدد از جانب
چپ بود علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و سپرز ست که خون آن بسوزد و فرق
میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود با علامات سوء مزاج کبدی و طحالی آنکه سیاه بود یا سیاهی بول
و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم اندوه بی سبب و خبث نفس و علاجش فصدست و اخراج خون فاسد پس اصلاح و
تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه و ماسکهٔ طحال ست علامتش که در تپ سفیدی چشم ست و سقوط شهوت و خروج سودا
بقوه با سهال و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن ست و ضمادی مقوی اما لیدن زردلک و ریاضت نیست

اگر از سکون و بطالت و دعت باشد و یا از بحران محرقه امراض سوداوی نیز باشد علامتش آنکه دران امراض حادث میگردد و از حدوث آن خفقی عادت شود علاجش مع دکردن بخروج آنست و یا از ورم سپرز میباشد و یا شی آید

فصل در ورم طحال آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از ان دموی و آن بزودی بسوداء مستحیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر میباشد و بیشتر اورام در زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن در ورم درد زیاده میگردد و در باد تسکین میبابد و نیز آواز قراقر مسموع میشود اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تپ گرم و اشتداد در بعی و سیاهی قاروره است و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه است و ضماد های خنک غذا ماء الشعیر و امثال آن که در اورام کبد ذکر شد اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تپ حاد و شدت اقی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر است و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی با آن و سفیدی زبان و تهبج چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی برازِ او و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آن را حرمل گویند با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرخ سرشته ضماد کنند اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و قراقر در شکم و نفس منقطع و سرعت نبض و شریان که بهر دو جانب حلقوم است چنانکه به بصر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبهٔ خون بود فصد باسلیق بسیلم دست چپ پس سکنجبین بزوری و هند و اسهال بمطبوخ افتیمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فوتنج و سداب و بیخ سوسن آسمانجونی کوفته بیخته بآن سرشته ضماد نمایند و قرص کبر و ایرسا و سکنجبین متخذ از سرکه کبر نافع است و اگر اشق را بر سپرز طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد اگر یک درم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز را گداز دهد و اگر سبوس گندم بسرکه سرشته بمالند صلابت آن را دفع کند

فصل در ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز و غلبهٔ سود دران نیز باشد علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چندانکه اگر دست بران فرو برند فرو نشیند و قراقر کند و بخار برآید علاجش از الاصول است که دران تخم بنجنکشت داخل کرده بلیسند و سفوف حرف دادن و صبر بر تشنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه آتش و کماد ها ضماد های محلل بکار آید

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

فصل در بیان اسهال هر اسهالی که بود یا از ماکول و یا از هوا مثل جنوبی و شمالی باشد یا از امتلا است
و آنچه از اعضا است یا از جمیع بدن است و یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و غیر آن و در دیده
اما آنچه از ماکول بود یا از ادویه مسهله پیدا شده که قوت او در معده و یا روده بماند علاجش خوردن بزر قطونا
بریان کرده و به روغن گل سرخ چرب کرده با رب سیب بدهند و یا از خوردن بسیار است که اجیب تخمه و معده شود
و یا چیزی مزلق مثل آلوی یا غذای که خوش طعام نبود و یا بغیر شهوت خورده باشد یا نفاخ بود و تولید ریاح
کند و آن مانع اشتمال معده شود غذا الیس غیر منهضم بماند موجب اسهال گردد علاج این مجموع آن است
که یک شبانه روز غذا ندهند بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب هیئت
و بهر مزاجی تقویت و آنچه از اعضا بود و یا از جمیع بدن است و این را اسهال بدنی گویند و سببش اجتماع فضلات
و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و آرام و سکون و امتلاء بدن است یا از حبس استفراغ که عادت
بود مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آنست و علامتش تقدم اسباب مذکوره است علاجش
تنقیه بفصد و اسهال و اگر بدن قوی باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و یا از غلبه
صفرا در تمام بدن است و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و یا بر سبیل بحران می باشد
و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا پیدا شده و این در عقب حمیات دقیه اکثر عارض می شود و علامتش
التهاب و حرارت و نتن براز و اختلاف لون و عدم وجود آفت است در عضوی که موجب اسهال می گردد
اگر ذوبان شحم بود اول صدید غلیظ چرب پیدا شود آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و اگر ذوبان لحم بود نیز اول صدید
بود اما چرب نبود و در آخر ساذج القوام گردد و یا از عضوی غیر معین بود و این اسهالی بود سببش انفجار آماس
پیدا شده در عضوی از اعضا صدر و ریه علامتش تقدم ورم است در آن عضو و تقدم لرزه و انفجار و قشعریره
و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب و قند دهند یا با سکنجبین و یا با شراب زرشک بحسب احوال و
غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه مرغ و دوای که بعد از پاک شدن قیح دهند صفت آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی و
دم الاخوین گلسرخ از هر یک یکدانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب سیب دهند و موضع را
بضمادات ضماد نمایند و در آش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود و حاجت نبود در غیر مدی پیدا شده چنانچه
نضج جمع گردد علامتش آنست که در آن عضو ورمی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفتی و راحتی در آن عضو
پیدا شود و معرفت نوع خلط به لون و براز و بار از در عضو و اسهال حاصل توان کرد اگر غب بود صفراویست

واگر ربع بود سوداویست واگر مواظبه بود بلغمیست واین نوع را اسهال دوری گویند واگر دوری نباشد بلکه دایمی بود ودر بعضی اوقات فرومی نشیند واز فساد خون است وعلاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل مزاج بانچه موافق باشد وتقویت آن عضو که دران تجمیع میشود فضلات وآنچه از عضوی معین باشد پس از دماغ بود واین را اسهال دماغی گویند وسببش فرود آمدن نزله بمعده است وفساد غذا وعلامتش آن است که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود وپس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج وعلاجش کم تقلیل کنند بالین پست کنند وپیش از آنکه عادت از خواب برخاستن بمجالس نشستن بود بیدار گردانند وقی فرمایند وآنچه بقی بر نیامده ودر معده بماند یا فرود آمده باشد بتخیری مزلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان وبارتنگ یا تخم مرو یا بزر قطونا یا شربت انار شیرین یا شربت صندل یا شراب خشخاش وادویه قابضه که اسهال باز دارد نشاید دادن وتدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانکه در باب نزله گذشت ویا از معده باشد واین را اسهال معدی گویند واین بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی وعلامتش بیرون آمدن طعام است بی تغیری واحساس ثقل علاجش قی کردن است وجوارش عود وجوارش خرنوب وجوارش کندر خوردن ویا از ضعف قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج بیشتر سرد وتر بود ویا از بسیاری ریاح در معده است ویا رطوبت لزج که میان طعام ومعده حاجب گردد وهاضمه از کار خود بماند علامتش ضعف هاضمه وثقل طعام بر معده وغیر متغیر ومنهضم بیرون آمدن این بوقت خوردن بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد وعلاجش اگر سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده بتبدیل وتعدیل کوشند وباید ترک چیزهای نفاخ کرد اگر از ریاح تحلیل دهند ور رطوبی را که علامتش غثیان وبسیاری آب دهان وشیرینی دهان وبیرون آمدن رطوبت ببراز علاجش قی آوردن است بآب ترب وشبت وعسل وبدادوست بجوارشات مذکور نمایند ویا از ضعف قوت دافعه میباشد واین بنهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد وآنچه دفع کند منهضم شود وعلامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از ده ساعت در معده بماند وسبب آنکه یبوست بود علاجش بچیزهای مرطب باید کرد ویا از کثرت صفرا در معده بود علامت وعلاجش در اسهال مراری بیاید ویا از بلغم شور در معده بود علامتش شوری دهان است علاجش قی کردن وخوردن گلقند معوی مصطگی وآشامیدن شراب سفرجلی وشراب لیموست

و یا از خورده هوشیش و قرحه در لیش یا در معده علامتش جوشش دهان و خشکی و حرارت است و بعد از تناول غذا
در معده احساس سوزش و دردی شود و چون تسکین یابد در برازصدید و زرداب قیح بر آید علاجش اگر بالغی
باشد فصد باسلیق و غذا آشجو بریان کرده و عدس و برنج شسته با شیره تخم خشخاش دهند و هر روز دو درم
بزرقطونا بریان کرده و یک درم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ دو درم چرب کرده با شراب صندل دهند و اگر
بعد از یکهفته رفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن عمل معده
می باشد سببش خلط اکال یا شراب سموم حار یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلغمونی و حمره
و علامتش برون آمدن طعام غیر منهضم است بلا سببی از اسباب مذکور علاجش آنست که معده را
بقابضات قویه ضماد کنند و غذا آشجو بریان کرده بدهند اگر حرارت بود و الا شوربای گوشت سبک برنج
دهند و گفته اند که حسوی که از شیر تازه و نان سپید خشک کرده بسازند اثبات حمل کنند و یا از جگر باشد و این
را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت فعل معده تمام
بود و در معده قصوری نبود و اسهال کبدی و یا با قیح و ریم می باشد و سببش انفجار و بیار کبدست و علامتش
تقدم ورم و ناخن تقشیر ریه است و علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شربه و ضماد است و یا غسالی است یعنی مانند
غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد بسبب سده و یا رمزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند
و رفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی که از ضعف باشد بموز غیر منقی زایل شود و شک نیست که
هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یا دم صرف است و این را دم سنجاری یا کبدی گویند و سببش
یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده
تخم مرغ نیمبرشت و یا از امتلاء بدن بود و علامتش امتلاء بدن است و عدم علامات سحج در روده یا
خروج تدارک و علاجش فصد اکحل است ما دام که مریض ضعیف نشده باشد و قابض ندهند و چون ضعف
پیدا شود محاجم بر موضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی می باشد از امتلاء جگر
از صفرا و صدیدی می باشد که این از انفجار دبیله است و یا از انفتاح سده و یا از احتراق و علامات و علاج
انفجار مذکور شد و علامات انفتاح و احتراقی و صدیدی و صفراوی آنست که با آن علامات سحج نبود و مختلط
به برازه مریض را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلو معده بیشتر بود و چون غذا خورده
شود تسکین گردد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاک عاجل است بلکه تعدیل مزاج نمایند

و تعدیل اخلاط بهار شعیر و اشربهٔ بارده لطیفه که در آن قبض نباشد مثل شراب زرشک و مغمول ریباس
کرده با اشربهٔ مذکوره می‌دهند و گاه باشد که در کبد بی بارهای جگر بیرون آید علامتش آن بود که با آتش
که اخته نشود و کیلوسی نباشد و سببش ضعف جاذبهٔ جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی
به سبزی زند براسطهٔ قوت و اسارتقا و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته و
علاجات سوء مزاجات مضعف معلوم شده و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت جگر نمایند
و خلطی نباشد از سده که عارض شود در عروقی که میان جگر اول و علامتش ثقل بجانب راست
و لاغری و فساد قوت است و علاجش تفتیح سده بسکنجبین بزوری و شراب دیناری و بادان
طحال باشد از امتلای سودا و بسیاری آمدن آن بمعده و علامتش غلبهٔ اشتها و سوزش فم معده
است و ترشی دهن و سوداویت براز است و علاجش اگر قوت باشد فصد باسلیق یا اسیلم باید کرد و
بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را کمید کنند و محجمه بالبرخ طحال بنهند یا از مراره بود
هرگاه صفرا از زهره برود و زیاده از آن آید که حبت دفع ثقل واز حبت آن بکار آید اسهال حادث شود
علامتش وقوع تپهای غب محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر صفرا بسیار بود
بنقوع هلیله زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین بکرر تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان
با شراب سفرجل و شراب زرشک ساده دهند و غذا دوغ سنگ آب و آهن تاب ماء الشعیر بریان و شوربای برنج با
آب سماق یا انار دانه دهند و چون ضعف بود تیهوج و بچه زرد مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت
بریان کردن در گرداندن آب سماق بریان ریزند و چون بریان شود سماق بر آن پاشند یا از روده بود این را
اسهال معوی گویند و یا اکثر اسباب که در معده گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش برون
آمدن صدید با غذا و غیر کامل الانهضام با صلاح معده و احساس زرد در وقت مرور غذا بروده با علاجش
فصد باسلیق ست اگر مانعی نبود و ماء الشعیر بریان کرده برنج یا روغن گلسرخ و شراب سفرجل و بیه و تخم خرفه مقشر و
گل ارمنی و صمغ عربی دهند و به آب برگ بارتنگ حقنه کنند و برگ ترشیها صرف نمایند و یا از بثور سطح خارج امعا باید
درین قسم صدید نبود و درد بالا و زیر و راست و چپ میل سکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ
خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده
جمع می‌باشد علامتش خروج رطوبات با طعام قلیل الانهضام ست و حسن حال معده و علاجش

مقیه است بقی واسهال پس استعمال سفوف قابضه واز ترپل و سوء مزاج سرد و تر بیاشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند و علامتش آن چیزهاست که در رطوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد واز ضعف امعا بیاشد چنانچه اعصاب اکه بآن آمده استرخا عارض شود علامتش علامات استرخاست و همچنین علاجش و این قسم اسهال قلیل الوقوع است واز انفتاح عروق امعا اسهال دموی حادث میشود و این را ذوسنطاریا ی معوی گویند و در رودهای غلاظ و رودهای دقاق میباشد ورودهای شش ست اول متصل بمعده و آن را اثنا عشری گویند پس صائم پس دقیق و این هر سه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم این هر سه را امعاء غلاظ گویند و اگر از انفتاح عروق رودهای غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود و اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعای دقاق بود علامتش اول نزول غایط بود پس نزول خون رقیق و کف ناک با تسراقر یا بود علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق ست و اگر غلبه خون بود رب به و غوره و ریباس و سیب و حب الآس یا شراب اینها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی گرده با زرده تخم مرغ بریان کرده و هند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی نیز داخل با زرده تخم مرغ نیم برشت نا پخته و صمغ عربی بریان و هند و حقنه قابض از مثل برنج و حب الآس و گل ارمنی و دم الاخوین در آنجا حل کرده هرگاه در امعاء غلیظ بود به نهایت مفید باشد

فصل در قولنج چون اکثر وقوع این درد در روده قولون میباشد نام آن از آن اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد که میان هر دو طبقه روده باشد و چنان محسوس گردد که گویا جوال در زیر سوراخ میکنند و این با وجود نرمی طبیعت میباشد و علامتش قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم میوه ها و غذاهای سرد بادناک علاجش شیافها و حقنها که طبیعت را نرم کرده بادها را بشکنند و البته باید که لوله حقنه دو سوراخ داشته باشد و این نوع قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثفل است که در امعا محتبس گردد و این قولنج را قولنج ثفلی گویند و سبب آن احتباس اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا از صفرای محی یا خشکی ثفل و بنادق شدن آن از خشکی طعام یا اندکی آن یا از حرارت روده یا ذهاب حس آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلیل بدن از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا علاج همه یکسنی در دیست کمبادها و در آب تازه نشانیدن و بعد از آن استعمال حقنه که شکم بیاورد حقنه بجهت ریحی و ثفلی و بلغمی و سوداوی صفت

آن بسفایج فستقی تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هریک پنجدرم سنا رکی مغز حب القرطم از هریک
ده درم گل بنفشه حلبه بزرکتان از هریک سه درم بابونه اکلیل الملک گل خطمی کوفته در یک من و پنج سیر آب جوشانیده
تا بپانزده سیر رسد بپالایند و ده درم نمک و ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل کرده صاف نموده ده درم روغن
بادام اضافه نموده بدو مرتبه بگرم حقنه نمایند و حقنه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صفت آن آلوی
سیاه عناب از هریک پنجاه عدد بنفشه گل نیلوفر از هریک پنجدرم برگ چقندر برگ کدو پوسته رازیانه سه درم گل
خطمی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا بپانزده سیر باز آید بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر
در آن حل کرده صاف نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده بدو مرتبه بگرم حقنه نمایند و بجای روغن کنجد
بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر
با آب تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان دهند تا گشاد نیابد غذا ندهند و اگر ضرورت دادن غذا شود
ماء اللحم و شوربای مرغ دهند و بعد از گشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و اگر از ورم کبد و طحال و کلیه
بیا شد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در هر مرضش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و اگر از ورم
گرم امعا بیا شد و علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و تیزی و
گرانی و ضربان است و اگر دموی باشد حقنه بارده و ملین است بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
اول راه روده کشاده در قولنج بعده فصد میکنند خصوصا باسلیق و سایر تدابیر از اضمده و ادویه و
اشربه چنانچه در اورام معده و جگر گذشت و یا از التوای روده ها بیا شد و سبب التوا یا پاره شدن رباطات
روده هاست بواسطه حرکت عنیف یا فتق و قرو یعنی آمدن امعا بکیسه خصیه علامتش حدوث آن بعد از
حرکتی عنیف یا سقطه یا ضربه می باشد و احساس نزول آن بکیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست
بر شکم مالیدن برفق و هموار است و بحرکات مختلفه تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها بیا شد
و بعد از تلیین طبیعت بدفع آن سعی نمایند بانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد

فصل در زحیر و آنکه زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز بطریق اضطرار و برون نیاید مگر اندکی رطوبت که با
خون باشد و گاه بود که خون نباشد و صادق بیا شد و کاذب علاج هریک جدا علاج دیگر است پس تحقیق و
تشخیص آن اجتهاد نمودن باید در اول صبح ناشتا شربتی دهند از قند و بزرقطونا یا تخم ریحان یا ... آخر روز
تمهار ... اگر ... علامت آن تلیین طبیعت بشرب شراب بنفشه و تلیین ... حقنه گاه باشد که بشیرخشت

دیفلوس خیار شنبر شش توله حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر با اسفاناخ و شیره مغز بادام دهند اگر تخمها بر آید غالب آنست که صادق باشد والا نه علامتش دیگر باید جست که بر آن اعتماد توان کرد زیرا که باوجود قبض و حبس ثفل در امعا ممکن است که از جا بجز تخمها بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض بود و بس یا دیوان متغیر گردد که صادق است اگر صفرا باشد علامتش بیرون آمدن آن بود با برازه سوزش در مقعد و علاجش آشامیدن رب سفرجل یا انار زنگ بریان کرده و غذا ماء الشعیر بریان کرده و برنج و چاورس بریان با شیره تخم خشخاش بریان کرده و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دار بود ضماد وی نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گل سرخ داخل کرده بر شکم نهند چنانچه ذکر شد اگر تسکین نیابد بقرص طباشیر قابض دهند و اگر بلغم شور بود علامتش بیرون آمدن بلغم بود با برازه و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس است با تخم ریحان مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده بچه بز بریان کرده در آن انداخته بخورند و گاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و بر شعثا شیاف زحیر صادق بلغمی نافع درین قسم صفت آن حضض یکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته بآب سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اکثر اقسام و اکثر اوقات زحیر را نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما علاجش علاج بلغم است چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین ملکب این مرض حادث شود علاجش زرده تخم مرغ بروغن گل سرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعا مستقیم می باشد و علامت آن ثقل و مزبان در ان موضع است علاجش آبزن نمایند آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و برگ ... از هر یک پنج توله در آب کوزه جوشانیده و در آبزن کرده نشینند شیافی نافع صفت آن گل خطمی تخم کتان خبازی کوفته بیخته بآب سرشته شیاف ساخته استعمال نمایند

فصل در بیان مغص یعنی درد روده ها گویند این مرض از ادست یعنی درد روده بغیر تعین از ریح که در طبقات روده جمع شود و بغیر جنبش باشد علامتش قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است علاجش آشامیدن ماء الاصول است و کماد سبوس گندم و نمک و در آب

گرم نشستن و یا از صفرا می‌باشد علامتش خروج صفراست و تشنگی و سوزش علاج شراب تمر هندی با اسپغول
و تخم لسان الحمل ست و یا از سوء مزاج گرم امعاست علامتش علامت سوء مزاج گرم ست علاجش آب انار شیرین
و ترش ست یا اسپغول لعاب گلاب روغن گل سرخ بر هم زده و یا از بلغم غلیظ علامتش گرانی و خروج بلغم و تقدم
استعمال مولدات بلغم ست علاجش تنقیه آنست بقی و حقنه و جوارشات و یا از دیدان ست و ذکر آن خواهد آمد

فصل در سحج یعنی ریش روده‌ها و آنچنین بود که بر سطح روده‌ها رطوبتی لعابی اندوده باشد تا حدت و مضرت
صفرا و فضول که بر آن گذرد باز دارد و لیکن گاه اخلاط حاده بر آن بسیار گذرد و سطح روده‌ها از آن رطوبت برهنه
گردد و حدت اخلاط حاده در آن بیشتر تاثیر کند و ریش گرداند علامتش اسهال با درد در روده‌هاست پس اگر
درد ناف و بالای آن بود سحج در روده‌های بالاست که امعاء رقاق را امعاء علیا نیز گویند و خون با براز مختلط
بود و این بد باشد بسبب نزدیکی با عضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر ست و اگر درد زیر ناف بود در روده‌های
زیرین ست که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید بعد از آن براز و این سلیم تر بود علاجش انگشت شیر را
آهن تاب کرده که مائیت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند
و پوست خشخاش نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب الجبار و د و توتلی یا شراب سیب دهند و سحوق کنند
و قرص طباشیر و قرص کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شربت مذکوره بدهند
و تخم ریحان بریان کرده و اسپغول بریان کرده بروغن گل سرخ چرب کرده در روده‌ها ساکن گردانند و غذا انگشت برنج
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بدست مالیده بذر نجته بخورد و زرده تخم مرغ
نیمبرشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کبک و تیهو یا جوزه مرغ بریان کرده بدهند

فصل در بیان دیدان یعنی کرمها آنچه دراز ست حیات گویند و تولد آن در امعاء رقاق می‌باشد و علامتش
درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی ست و غثیان و در خواب دندان بر هم زدن و از دهن آب رفتن
و درد زور در دهن و لب‌ها خشکی کردن و بدخویی و از سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه
بصرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی کدو دانه مشهور ست تولد آن در امعاء غلاظ ست علامتش آن چیزها
اگر گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام چندان صبر کنند تا اندرها گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خشک
بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردد حیات ست و اگر زیر ناف ست حب القرع علاجش چهار روز هر روز
قدری شیر دهند و در ناهار نشستن تخم د آب چرب کرده بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چیزی گران گردد

از جای بجای نقل کند چنانکه نفس بپا پی شود بعد از ان از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شربتی مخلوط کرده یکبار در کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از ان نخوداب خورند اگر بیش از آنکه سفوف را بیاشامند اندک کباب اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود در متعاقب آن یکبار دوا را در کشند بهترست سفوف دیدان صفت آن سرخس درمنه ترکی قنبیل بای برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم ترمس شامی تربد سفید مجوف تراشیده قسط تلخ حب النیل از هر یک نیم درم گرفته بخته این مجموع یک خوراک است و آنچه شبیه کرمی که در سرکه متولد شود در امعاء مستقیم بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن با برازست و علاجش حقنه کردن باب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و شحم حنظل ست قبل بروغن خسته شفتالو و روغن خسته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسرکه انگوری حل کرده با آن آلوده بکار برند و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارند و چون تولد اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزهای مولد بلغم و از رطوبات اجتناب نمایند و بعد از تنقیه در رفع آن بر صبح ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید

فصل در بواسیر جمع باسور ست استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی هم میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی باشد بصورت ثولولی باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بآن موضع آید و بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که ملین گردد علاجش تنقیه دماغ است و استعمال سوم روغن و استنشاق باب گرم و اگر تحلیل نیابد بشگافند یا ببرند و بمرهم پردازند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد ست زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پر شود و آن سه نوع بود ثولولی که صلب ست مشابه بثولولی و عنبیه که شبیه بدانه انگور و توتیه که بشکل توت شامی بود و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه میباشد و عمیا علاجش فصد باسلیق ست و بالصافن و حجامت ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت بخوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد دنباله بادنجان پوست بیخ کبر مرکی صاف شحم حنظل بورت ما را اجزا برابر مقل ارزق نصف مجموع بخور سازند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند آن را خشک گرداند و اینکه همین عمل کند صفت آن سورنجان شیرین ریوند چینی نرم کرده بر آن موضع ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بیخته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ

در روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و در کوهان شتر سرشته ضماد کنند اگر دوا سیه بود و حالا خون نمی آید و خواهند که باید
زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دو اسیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف گردد پس منع
بقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس و سبستانی کحلی نمایند صفت آن کندر گلنار فارسی مازو سبز
سرمه اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیافها سازند هر یک برابر خسته
خرما و عمل نمایند و در سند کاران بطریق بریدن علاج آن کنند لیکن اگر متعدد باشد تمام را باید برید و اگرچه
این علاج کامل ست ولیکن خالی از خطر نیست و الا باد بواسیر بادی بود غلیظ و عسر التحلیل و درد وی مثل
قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده در آید و گاهی بجانب خصیه تقضیب فرود آید و گاهی تلیین بی سببی
از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن به ریاح غلیظ و
علاجش تنقیه سودا است و مداومت بدوای کاسر الریاح مثل جوارشات و امثال آن اما
تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر بسبب ریاح ست که از بواسیر حادث میگردد و انفتاح عروق
چنانکه انفتاح عروق امعا که ذکر شد سبب اسهال میگردد و علاجش علامت بواسیر ست سفوفی
نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن طباشیر خطائی کهربا شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ
کوفته بیخته بآب ست چکه بخورند و معجون خبث الحدید از برای اسهال بواسیر نافع است
و خوردن حضض هندی و ورق العنب تر اسهال بواسیر را نافع است و همچنین هلیله سیاه با روغن
گاو بریان کرده

فصل در نواسیر و آن قرحه بود حادث در میان مقعد و خصیه و از آن صدید و زرد آب میرود و ناخن شده باشد علاجش
آنست که هر روز نیشا زند و شیاف نرب که در امراض رحم مذکور خواهد شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند -

فصل در اورام مقعد آماس مقعد یا از خون یا صفرا باشد علاجش فصد باسلیق ست و بروغن گل سرخ و سفیده
تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ بعد از آن ضماد کردن بخطمی و بنفشه و خباری
و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نیابد بکشادن آن بانتظار نضج نباید بود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناسور نشود -

فصل در شقاق مقعد و آن از حرارت و یبوست پیدا شد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ
و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار رسیدارند اگر خون
سیلان کند شادنج و دم الاخوین و شب سوده بر آنجا ریزند

فصل در حکہ مقعد و آن خارش مقعد است از دیدان خرد پیدا شود و مذکور شده از اخلاط صفراوی و بورقی باشد
علامتش غلبہ اخلاط است علاجش تنقیہ این اخلاط و اجتناب از مولد آن و مسح مقعد بدهن گل سرخ و برگ کندنا نافع
فصل در خروج مقعد یعنی بیرون آمدن و این مرض کودکان را بسیار میشود ذروری نافع از برای خروج مقعد
صفت آن برگ مورد مازو برگ گل سرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن گل سرخ
چرب کرده باشند پس باندرون فرو برند

باب دهم در امراض کلیہ و مثانہ و صفاق و اعضای تناسل

فصل در وجع کلیہ یعنی درد گرده یا از باد است علامتش تمدد بے گرانی و بلی علامات حصات چنانچه باید
و از موضعی بموضعی منتقل بود و بلی آن در خلاء معده و نیکوئی هضم علاجش ... الاصول است که در آن تخم خربزه و
خارخسک و ریوند خطائی و پر سیاوشان داخل نماید و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و
سببش یا از سوء مزاج گرده بود یا از لاغری آن یا سنگ و قرحه اما سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و درد و تلخی
قاروره و تشنگی بر آن دلیل باشد علاجش اشربه و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی باشد و اگر
سرد بود سفیدی قاروره و ضعف نشست همچون نشست پیران و ضعف باه دلیل آن بود علاجش حقنه کردن
بروغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط و مالیدن این روغنها در موضع گرده و اغذیه و اشربه گرم و
معجون فلاسفه و مادة الحیات مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه بدن کردن است اما لاغری گرده علامتش
سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد نشست و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا نافع از برای این قسم
صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا سازند نان میده
روغنی و کله بز و کله گوسفند و کمیاله نافع ست اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و در جمیع اقسام وجع گرده آبزن نافع است
فصل در عسر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول و اسباب هر یک آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن
ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانکه در تبهای محرقه واقع شود یا از سوء مزاج سرد یا باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و
باز داشتن آن بسبب مانعی از سنگ مثانه یا ضربتی که بمثانه رسد یا ورم امعاء مستقیم یا ورم رحم یا ثفل خشک یا رطوبتی لزج
یا باد غلیظ در امعاء مستقیم یا ریشی و قرحه در مجری که هرگاه بول آن ... در سکند پس میل مثانه میکند ... الوذی ...
... علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و درد و صعوبه مثانه و انتفاخ مثانه و تشنگی ...

زهارست علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن که طبیخ گل بنفشه و خبازی کوفته و جو مقشر و گل خطمی و برگ چغندر نشانیده
کنند و ضماد کنند از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند بعد از تنقیه بقیصر تا ضماد بابونه و
تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع شود و درد زیاده گردد در انفتاح کوشند باضمده و نشانیدن
در آب گرم و چون در رساکن شود نشان آنکه نضج یافته و جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند و دست
بمثانه مالند و چون بکشاید در بول مده برآید شیره تخم خیارین دو توله با شراب بنفشه یا شراب انار شیرین هر یک
دو توله با قند سفید یکتوله دهند و چون از مده پاک شود شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و
دم الاخوین و نشاسته دهند اگر آماس سرد بود علامتش دشواری بول و غلظت و گرانی و تمدد بود
ضعف و رسا تنها ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزنی نشانیدن که در آن بابونه و
اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند و ضماد از ثفل اینها سازند علامت باد تمدد و
بی آرامی و تقدم چیزهای بادناک ست علاجش بقانون علاج یاد کردنست که ذکر شد علامت
بسته شدن خون و ریم و خوف سبوق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و صغر نبض و نفس
و عرق سردست علاجش آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانیدن و سکنجبین عنصلی نوشیدن و قدری
پنیرمایه خرگوش در احلیل چکانیدنست و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد
و تدبیر حبس بول خواهد آمد در سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و برفق دست بر زهار مالیدن
علامت سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر زرک بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ از مجری
دور شود و بول بکشاید و اگر خون باشد بحسب بند شود در رضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که
سبز بنفشه و عنب الثعلب و جو مقشر هر یک پنج توله در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گل سرخ
و روغن بنفشه مالند و علامت و علاج ورم امعا گذشت و ورم رحم خواهد آمد و علاج رطوبت و باد
هم چنانچه ذکر شد و در آب گرم نشانیدن در همه انواع نافع است علامت قروح در زیر قطن الی موضع مثانه
که بر از بیرون نشود بغیر گرانی و تمدد و خروج مده و خون و قشور و قرحه در بول و گاه باشد که مثل گوشت پارها
بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده بآن ممتاز میشود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح
گرده با سلسل البول و قروح مثانه با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست علاجش تعدیل اخلاط و الا از مرارت
و بورقیه سفید و سیاه است و اگر غالب بود بقبض و نفث و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش

کشنه و شیاف ابیض بر روغن بنفشه یا روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن که در ان برگ کتان و خطمی جوشانیده بنشانند

فصل در بیان حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بورقیه آن بود بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه تمر هندی ترکرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال اینها قرص صمغی درین قسم نافع است صفت آن مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم خیار دراز و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و هر روز دو مثقال آن را با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلاها خنک بر موضع جگر کنند و اگر صفرا غالب بود شیرخشت با آب تمر هندی یا آب انار ترش و شیرین حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب ریش شدن مجری از رطوبتی که بر آن مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت است یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوال است علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل است و غذا با بچه یا بره و بزغاله و مرغ فربه و هلیم گندم و اسفاناخ و زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر سببش جرب مجاری مثانه و جرب آن می باشد علامتش نتن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و لاغری بدن در جرب علاجش چیزهای تر است که در قرحه ذکر شد

فصل در تقطیر البول یا الحبس بول می باشد که در مجری سوزش کند پس دفعش بالم بود و اجتماع نفعش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش دادن شراب آلو است با شیره خشخاش و شیره تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادرار بول روان چه ماسکه بول را باز دادن مناسب است و بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس بر نگاهداشتن آن تا جمع گردد قادر نباشد یا ضعف دافعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود بی سوزش و سفیدی و تقدم تدابیر مبرده علاجش خوردن اطریفل کشنیزی و جوارش کندری و قوی حب الآس است و تنقل بمویز و از اسباب عسر تقطیر نیز پدید شده علامتش عسر با تقطیر است علاجش ادرار است بقانونی که گذشت یا از سردی مثانه و استرخاء عضله آن می باشد علامت و علاج آن آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که

دران خرمیان یعنی جند بیدستر و شکه ملکرده باشند و یا از حرارت مثانه باشد که آب بسیار جذب میکند و مجاری فراخ میگردد و مثانه ضعیف میشود علامتش حرارت مزاج است و از گرمیها پرهیز فرمایند و قرص نافع درین قسم صفت آن طباشیر سفید و گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر خشخاش کوفته بیخته با بشستر اقراص سازند لکن ربع کنجد و زعفران اضافه نمایند قوی تر باشد و در قسمی که سردی بود برشعثا البحاث مناسب است و مفید

فصل در بول در فراش از استرخاء عضله بسبب رطوبتی که میباشد بعلاج سلسل البول که از سردی بود مداومت نمایند و در وقت خواب از امتلاء شراب و طعام و میوه ها نگاه دارند و سم بلیش که آنرا ابکه گویند و سم خر اگر سوزانند و بعسل مصفی بسرشند و با آب بنوشند مفید و دماغ و گرده را نیز نافع ست

فصل در بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگی بود و در گرده از مثانه بسیار نیاید اگر گرده بسیار آید و کشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد که میباشد گاه باشد که بعد از آن بسیار آید چنانچه از مقعد بر می آید و قبل از آمدن درد در قطن حادث میشود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق است الا آنکه از گراز بود و قرص کهربا با شراب حب الآس نیز بمه الشام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه بواغسالی بود آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت ست و یا از بدلیش میباشد علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و رفتن بول ست و علاج او علاج قرحه است

فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت خارج الاعتدال و سبب مادی خلط غلیظ لزج است و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دافع آنرا دفع کند بتفاریق ریگ شود علامت سنگ گرده درد و گرانی پشت و قطن ست و چنان نماید که چیزی ازان آویخته است خاصه که بران تکیه کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی شود در موضع گرده درد پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب ریگی که سرخی و زردی زند منذر بسنگ گرده بود و گاه بود که در خصیه که در جانب آن گرده بود پیدا شود و در پای که ازان جانب بود دردی و خدری حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق میان آن این بود که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده یکجا لازم بود و بجانب پشت اندکی مائل باشد و صاحب قولنج را بلا خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد و خارش ست و نفاخی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخاء بی سببی ظاهر و رسوب ریگی

خاکستری یا سفیدی و دسته مریض با آن مایل بود که دست بر قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال خواهد که
دیگر بار بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت باشد و سنگ گرده خرد و غیر درشت و سنگ مثانه
درد نکند مگر آن وقت که در رهگذر بول افتد و بول را باز دارد و زنان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ
مثانه کودکان را بیشتر افتد و عارض شود سنگ کلیه کهول را و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده
فربهان را و علاجش آنست که بدن را از ماده آن پاک گردانند تنقیه و ادرار بعضی اوقات تا ماده آن مجتمع نشود
از طعامهای غلیظ اجتناب نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر وی در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد
کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن نشانند که در آن بابونه و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه
جوشانیده باشند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه
گرم نهند چون تخم کرفس و فودنج و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیارین و
تخم خربزه و خسک و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه معتدله چون پرسیاوشان بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال
مزاج علیل و چون از آبزن برون آید روغن شبت با روغن بنفشه در مجاری و مواضع مالند و گویند که از
بلندی بزیر آید پس اگر حصات برون آید فبها والا اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعیکه زیر آن
باشد نهند تا بآنجا کشد و بلوس خیارشنبر آب رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گردد
در آب گرم نهند و نیز لعابها و روغنها در وی چکانند و دست بر آن مالند تا برون آید و ادویه حصات مثل
حجر الیهود باشد که سنگ را بریزاند و برون آرد و روغن عقرب در وی چکانند و خاکستر عقرب دادن عجیب اثری
دارد بگیرند عقربیکه بر آن سفیدی غالب بود در ظرف آهنی نهند و سر آن را محکم کنند و بر روی خشت پخته در
تنور تافته که در آن نان پخته باشند نهند و شش ساعت بگذارند پس برون آرند شربتی یک دانگ و
خون میش بآب کرفس یا آب ترب دادن فعلی عجیب دارد و این را ید الله گویند خاصه میشی چهار ساله که در
اول زنگ بر آوردن انگور ذبح کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب
خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند و یک مثقال آن را بدهند و حب القلت را در تفتیت حصات تاثیری
عجیب است و همچنین نمک و ترب و اگر سنگ مثانه ریخته نشود در شگافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن
و گویند در صبی خطرش کمتر است اما سنگ گرده را ندیده و نشنیده که بشگافتن بیرون آورده شود فصل
در اورام خصیه و قضیب و آن یا از خون بود یا از صفرا بود علامتش سرخی رنگ و حرارت

و درد قوی باشد علاجش آبزن بنفشه و پرسیاوشان و خنک سازند و در آبزن اگر درد قوی باشد دفع شود و اگر سببش خون غالب بود فصد باسلیق و فصد صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت است طلای نافع درین قسم صفت آن آرد جو عنب الثعلب گشنیز خشک یا ترکاسنی تازه کوفته به سرکه انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای ما قبل صفت آن آرد جو آرد باقلا آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتهای آن صفت آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان گل بابونه اکلیل الملک کوفته آب عنب الثعلب و روغن گل سرخ برزده تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است علاجش فی کب ترب باو سیر و شبت نیم پاو و عسل شش توله و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزرکتان است و یا از سودا بود علامتش صلابت و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر این غلبه خون بود فصد اسلیم کنند و مطبوخ افتیمون دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان و حلبه هر یک شش ماشه دتل ارزق یک ماشه و مغز ساق گاو دو توله کنند

فصل در بیان فتق و قیله هرگاه که برغشا صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن دو مجری که در انثیین آمده اند و اطبا آن را کیس انثیین خوانند گشاده شود بسبب رطوبتی مرخی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا از جای برجستن یا مد غلیظ یا ضربه و از این گشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده یا آن فرود آید و بکیس انثیین رسد و اگر امعا فرود آید آن را قیلة الامعا گویند و اگر ریح فرود آید آن را قیلة الریح گویند و اگر آب فرود آید آن را قیلة الماء گویند و قیله را ادره و قرو و نیز گویند و لیا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و آنجا غلیظ تر شود آن را قرو لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب است و اگر گشادگی چنین نبود که بکیس انثیین تواند رسید پس در گوشه ران باشد آن را فتق الانثیین گویند و اگر غذا از ندکور رسوا نخ شود و در برابر ناف یا بر زیر یا بالا شده چیزی از آن بیرون آید آن را فتق مراق البطن و فتق اربیتین گویند زنان را نیز عارض شود و علاج در صبیان درست شدن فتق و رتق ممکن است اما در غیر طفلیان غیر ممکن پس غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قویه و رفع صوت و مجامعت خاصه بر امتلا از طعامهای غلیظ دور شود و هرگاه چیزی بکیسه فرود آید در آب گرم نشانند و چون از کیسه بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود در رود و پیوسته از ابتدا و انتها ضماد از این دوا دهند صفت آن برگ مورد یک توله گلنار فارسی یک توله

باذری سیز کمتر اصبر سقولی مربی کند جوز السرو زفت رومی مقل ازرق ابیل بر شم ماهی هر یک یکتوله در
قبلا الریح چند بید ستر در روغن زیتون و فرفیون یا سه روغن یاسمین حل کرده در احلیل چکانند و در قبة الماء
آب کثیر خورند و ضماد ازین ادویه کنند صفت آن حلبه سرگین گاو بز بک گوسفند سرگین کبوتر فلفل
و اگر آب بسیار بود نیز لا بد کرد بمواضع در سه چهار روز آب آن را بیرون آورند تا غشی حادث
و حاصل نشود و قوت بحال ماند پس موضع بزل داغ کنند

فصل در نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخاء آلت و ضعف شهوت از
ضعف بدن می باشد علامتش لاغری و زردی رنگ و قلت خون است علاجش تدبیر بدن است
بتدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا آن از قلت منی می باشد
علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی باشد و علامت غلظت
و انقطاع بجماع در حب و دخول در آب گرم و چیزهای تری افزاینده است علاجش ترطیب بدن است با اغذیه
و اشربه و فواکه و یا از برودت است علامتش خشک شدن آلات منی می باشد و نیز بدشواری بیرون
آمدن منی و باقی علامات برودت نیز است علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است
مثل مفرح الحیات و معجون زرعونی و معجون لبوب کبیر و معجون حب الشفا صفت آن حب الشفا
زنجبیل یک جزو دارچینی دو جزو جوز بوا نیم جزو کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک نخود و معجون
حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوز بوا مشک مصطکی کندر جوز بوا همه اجزا مساوی
کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی مقدار نخودی و یا از حرارت می باشد علامتش غلظت منی و سهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در اوقت و انتفاع بمبردات است علاجش مبردات
مثل شیره تخم خرفه و شیر و روغن گاو است و یا از رطوبت می باشد علامتش رقت منی و ضرر یا نقص از
رطوبت و علاجش معاجین دافع رطوبت است و یا از ترک مجامعت و فراموشی است و قلت اهتمام
بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است و نظر کردن تصاویر حیوانات و استماع
حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری می باشد مثل زهد و تعشق و یا متنفری از آن امر
بر حسبی یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعیف ظاهر شود و یا آنکه کسی او را سحر کرده باشد و بسته باشد و علاجش
رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده است و بدلیل

و علامات ضعف آن اعضا را شناسند و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخاء آلت و ضعف
بدن و علامات و علاجش ذکر شد و آنچه از کثرت مجامعت است در عضو صنوبر پیدا میشود و علاجش پیوسته
مالیدن قضیب بدر شیر و آب گرم نهادن است و یا از قلت تفتیح در اسافل بدن می باشد و علاجش
تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود و آب و یا از سردی اعضاء قضیب است و علامتش بسیاری
رفت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و فتوری و لاغری وی علاجش
اگر مزمن باشد معالجه فالج کنند و تقویت دل و شادی و بوهای خوش در تقویت باه مطلقاً اثری تمام
دارد اغذیه باهیه قلیه پیاز مغز کله بره قلیه گنجشک تر و گوشت بزغاله مرغ فربه هریسه شیر برنج بیضه مرغ
نیمبرشت ماهی بریان فواکه محرورین خیار بالنگ خیار یا شفتالو کدو و فواکه مبرودین مثل انگور و خرما و مغز پسته
و مغز گردگان و انجیر ادویه باهیه سقنقور خصیة الثعلب پنیر مایه شتر اعرابی قضیب گاو خشک کرده
لبوبات سوده شقاقل خولنجان بهمن بوزیدان زرنباد سورنجان دارچینی لسان العصافیر مغز حبة الخضرا
کنجد بزرکتان و از ترشیها اجتناب نمایند

فصل در بیان سرعت انزال اگر از حدت میباشد علامتش حرارت و سوزش بوقت
انزال است و زیادتی از چیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف
قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی
منی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن است از رطوبت به اسهال و قی
و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه و یا از ضعف اعضاء رئیسه است و معده و گرده و علامتش
نقصان باه و قلت رغبت بجماع میباشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از صفرا است و
حرقت منی میباشد و فی الجمله بچیزهای قابض کمتر شود و علاجش تبرید است

باب یازدهم در امراض ثدی

فصل در اورام ثدی بدانکه در پستان ورم حادث میشود چنانچه در سایر اعضا چنانچه در مبحث ذکر
میشود اما ورمیکه از تجبن لبن و بستن شیر در آن حادث میشود مخصوص است بآن علامتش انتفاخ و صلابت
رو و سرخی لون است علاجش آنست که خرفه تر را کوفته لسبر که که حدت آن را با آب شکسته باشند سرشته
ضماد نمایند ضمادی نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا آب گشنیز تر آب برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از

تسکین حرارت محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک بآب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی
در آن پیدا شود پوست انار و مازو و بادام و نانخواه و گل سرخ و ماش را کوفته بآب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته ضماد نمایند ضماد برای ورم ثدی
صفت آن آرد جو آرد عدس آرد باقلا گل سرخ مساوی در روغن گل چرب نموده در سرکه خمیر کرده
نیم گرم بر پارچه طلا سازند و بر پستان بچسپانند ضماد دیگر چوب میده پوست کچنال تخم حلبه پوست بیخ
ارند گیر و همه را کوفته و بیخته ضماد کنند ضماد برای خردی و سختی پستان صفت آن بیخ کندوری
مولسری خام هر دو را برابر در عرق سیجنه تا چهار پاس کهرل نمایند بعد از آن ضماد کنند.

فصل در قلت اللبن یعنی نقصان شیر یا از کمی خون بود بسبب بیماری یا خروج آن بوجهی
از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آنها خون کمتر متولد
شود علامتش تقدم این اسباب است و علاجش منع از استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از
آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون نباشد بغلبه یکی از اخلاط و علامت صفرا زردی شیر و رقت
و حدت و علامت بلغم شدت بیاض و مایّیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت
شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بعد آن است ضماد که شیر در پستان زیاده کند صفت
آن تخم بادروج پنج درم آرد باقلا ده درم کوفته بیخته بآب بادروج ضماد کنند ضماد که شیر غلیظ را باصلاح آرد
صفت آن بنفشه خطمی جو مقشر بیخته بر سینه و پستان ضماد کنند ضماد که شیر را که بسبب گرمی و خشکی منجمد شده
باشند منحل گرداند صفت آن مونگ و برنج سائیده بآب سائیده اندکی گرم نموده ضماد کنند

باب دوازدهم در امراض رحم

فصل در اورام رحم حدوث آن یا از ضربه و سقطه میباشد یا احتباس طمث یا سقوط جنین یا عسر ولادت
یا از کثرت جماع علامت ورم تپ گرم بود و درد سر و درد میان ناف و عانه آن موضع را تنه گویند و در برابر
آن از پشت و آنرا قطن گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و نفس و علاجش فصد باسلیق است یا
صافن و اگر قوی باشد فصد باسلیق کنند پس صافن ضماد نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا گل بنفشه
گل خطمی بر یک کمتوله سوده بآب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه سرشته ضماد کنند و حقنه
برحم بلعابها و روغنها سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال آن و بعد از آن در آبزن نشینند که در آن
بابونه و اکلیل و خطمی جوشانیده باشند نشستند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود و منضجات

مثل بزر کتان و دو توله خبازی و حلبه چهار توله ضماد نمایند و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه نماید و شراب
انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقنه نمایند و بعد
از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین هریک دو توله و اکندکی کندر بقدر شش ماشه در روغن گل سرخ
حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد معده و تهبیج
اطراف است علاجش قی کردن است و مسهل بلغم دادن ضماد مستعمل در ابتدا صفت آن
گشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضمادی که ورم از ابتدا در گذشته بود بزر کتان
حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی
و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود علاجش تنقیه
از اخلاط غلیظ و اخلاط سوداویه است و بروغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و
مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج بکار بردن و نطول از تخم خطمی و خبازی و تخم
حلبه و بابونه و بزر کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند

فصل در بیان کثرت سیلان طمث بسیاری طمث یا از امتلاء بدن از خون و دفع کردن
طبیعت آن از طریق طمث است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغیر بدن
و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ پیدا نشود حبس کردن آن جایز نباشد و چون بافراط انجامد فصد باسلیق
باید کرد تا ماده از آنجانب برگردد و اخون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بجس صافی معلوم میگردد
تا طبیب ماهر باشد و در مثل این محل بر فصد جرأت نه نماید و محجمه بالنار بر زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب
حب الآس به بهی و شیاف لحی که صفت آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند یا از حدت و رقت خون پیدا باشد
و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش است در آنچه سیلان میکند و سرعت خروج
و زردی آن و علامتش استفراغ است مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی با شیرخشت بیاشامیدن
قرص کهربا با زرشک و رب انار شیرین و شراب ریباس اگر هر صباح دو دانگ بزر البنج کوفته با قند
بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن
سوخته با آن ضم کنند صواب بود و اگر از بلغم بود بر خون و از ارخا قوت ماسکه افواه عروق با غلبه سودای ترش
که موجب تقطیع آن گردد پیدا شد بعلامات معلوم گردانند و اگر قدری منبه در روز و شب برداره و در سایه

خشک گردد اندر رنگ خلط غالب معلوم گردد و علاجش بعد از تنقیه رجاء نباتات مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم میباشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حار مراری یا کشادگی دم میباشد و علاج انفجار مذکور شد و آنچه از اسباب باقی بود فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرمکی و شب یمانی و پوست انار سوخته حمول نمایند و اگر دور بود که فرزجه بآن نه رسد این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب انجبار و شربو و اطلیه قابضه بر بطن و عانه گذارند و تنقیه در همه انواع لازم دانند -

فصل در احتباس حیض سبب آن اگر از کمی خون باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض استفراغ و تعب و ریاضت علاجش دعت و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت است و اگر غلظت خون میباشد بسبب سردی یا اختلاط بلغم یا سودا بخون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت میکند علاجش بعد از تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوز بوا کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم شیافی که حیض بگشاید صفت آن ابهل و سداب از هر یک یکجزو و مویز جبلی دو جزو حلبه را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بر دارند حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوه الصباغین سداب فرفیون اجزا مساوی کوفته بعسل سفید سرشته شیاف سازند و بر دارند و یا از خشکی میباشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن است علاجش مداومت بشراب اغذیه و حمامهای رطوبت افزا است و روغن بنفشه و کدو و پیه بط بالیدن و خباری خطمی و برگ خرفه حمول نمودن -

فصل در اختناق رحم این مرض چنانکه شبیه بصرع بود و نوبت نوبت در آید و فرق در آن این باشد که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر وی وارد شود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن چنان نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود هر گاه بطول انجامد یا کثرت منی مستحال آن بکیفیت سمی علاجش اگر در وقت نوبت نفثی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن و بر رحم مناسب و روغنهای گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتباس طمث است بمعالجه ادرار آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود بجوب

دایا رجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر در معرض منی باشند تاخیر نکنند

فصل در عسر الولادت یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن حلبه و کتان و خبازی و بابونه
یکنیم پاو نشانند تا ناف و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل از آن چرب نمایند
یا بآن حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیار شنبر را نیکوفته در نیم من و چهار سیر آب بجوشانند تا بهشت سیر
رسد بپالایند و بقند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آورند و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیرون باورد و هرگاه
در زادن چهار روز بگذرد غالب بچه مرده باشند تدبیر بیرون آوردن باید کرد و ضمادی که درین وقت
مفید است تخم حنظل برگ سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه باشد که بسبکاری
قطع جنین احتیاج افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد در زهار و قطن پدید آید و ضع بسهولت
خواهد بود و اگر در صلب و پشت بود بعسر بود پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود بی تاخیر

باب سیزدهم در اوجاع مفاصل و ظهر و خاصره

فصل در وجع پشت و آن یا از سردی و بلغم خام بود بعلامات معلوم کنند و علاجش نمایند باسهال و
معجون سورنجان و حب سورنجان و روغن قسط بمالند و ادویه و اغذیه حاره دهند و یا از تعب و کثرت
مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج نموده
بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن اشتغال نمایند و یا از امتلاء رگ بزرگ که بر صلب است میباشد علامتش
ضربان و حرارت است یا علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت است اما خاصره یعنی تهیگاه
و وجع آن به درد پشت نزدیک بود و اکثر آن ریحی و بلغمی بود و استعمال شیافات مسخنه نهایت در آن سودمند است

فصل در اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع مفاصل درد و ورم بود که در بند گاههای اعضا پدید
آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و اصابع نقرس گویند و بیشتر در ابهام میباشد و اگر مفصل ورک بود و
تجاوز نکند از موضع آنرا وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند اکثر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا بزانو
یا کعب بحسب کثرت و قلت ماده عرق النسا نامند و از خواص این اورام است که بخته نشود مثل اورام دیگر و سبب این
امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا یا مرکب از اینها میباشد
و نقرس از بلغم و سودا بی امتزاج صفرا کمتر واقع شود نادر است و ازین اسباب کودکان و خصیان و زنانی
که حیض ایشان منقطع نشده باشد حادث نمی شود زیرا که مره صفرا در ایشان کم باشد و

جامع قوی ترین اسباب این مرض ست خاصه برابتلا

فصل در نقرس وآن یا دموی ست یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی علامت دموی عظم انتفاخ است
و سرخی بشدت و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد است و اسهال بمطبوخ هلیله زرد مقوی سورنجان و در
ابتدا اضماد کردن باین ضماد فوفل صندل سرخ گلسرخ گشنیز تازه و خرفه و کاسنی تازه محلب و اگر درد غلبه
داشته باشد مثل بزر البنج و پوست خشخاش افیون یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند بعد از ابتدا آرد جو گل بنفشه
گل خطمی خبازی و در انحطاط اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اضمده اوجاع مفاصل گرم و سرد و شیر مایه
و مسهلات سورنجان شیرین داخل نمایند که تریاق مفاصل ست علامت صفراوی انتفاخ قلیل و زردی رنگ
و شدت درد و حرارت ست و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله قوتی باشد فصد کنند و بمطبوخ
هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز بدستوریکه در امراض صفراوی نوشته شد عمل کنند ضماد
نافع درین قسم صفت آن آرد جو تراشه کدو گشنیز تازه و کاسنی تر و خرفه تر باهم مخلوط نموده ضماد نمایند و
درین قسم احتیاج تحلیل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و کمی درد و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم
علاجش قی ست بآب ترب و عسل و اسهال بمعجون سورنجان و مسهل وقتی دهند که ماده را نیک نضج داده
باشند بماء الاصول و سکنگبین و قبل از تنقیه بگل بابونه ضماد توان کرد که محلل ست بی حدت اما بعد از تنقیه برگ لبلاب
و حلبه و شبت و اکلیل الملک با روغن قسط ضماد نمایند علامت سوداوی قلت تمدد و کمی درد و کثرت درشتی
و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات سودا است علاجش استفراغ سودا ست بحسب مزاج هر کسی بفصد و
اسهال و اضمده محلله و روغنها گرم و تر و نطولات گرم و علامت ترکیب ماده ترکیب علامات و اختلاف
انتفاعات پیدا شد چنانچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاجش مرکب ماده باید کرد
فصل در وجع الورک عرق النسا مفصلی عمیق ست پس علامات ورم بران یک ظاهر نمیگردد و در بعضی اوقات علاجش
مخالف اوجاع مفاصل باشد و این آنست که رادع در ابتدا ضرر میرساند زیرا که ماده عمیق بود و رادع بموجب
حبس و عسر تحلیل میشود و مفصل را بر خلع مهیا میگرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا موافق بود
اگرچه ماده بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند و رد موی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر
بلغمی بود قی و حقنه و شیافهای و گرسنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بمالند و ضمادها سے قوی التحلیل مثل
جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند و بعد ازان ضمادهای که پیشتر مذکور شدند

بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد لیکن باید که در ترکیب عمل به مذکور رشته بطریق دوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد

فصل در عرق النسا گاه باشد که پای را لاغر میکند و عرج حادث می شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در سرعت نکس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النسا و وجع الورک مثل اصناف نقرس بود علاجش مثل علاج آن الادر انچه استثنا کرده شد و در قسم دموی نقرس و عرق النسا اگر فصد کنند و از باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب الیسری نادر افتد در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثر است

باب چهاردهم در حمیات و روز بحران

فصل در حمی یعنی تپ و آن حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود باشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی حمی یوم آنست اول که روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضاء و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه باعضاء اصلیه تخصیص بدل تاثیر کند پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم شوند بعفونت پس گرمی آن بدل رسد و اخلاط حمیات مرکبات بسیار و عفن اخلاط یا خارج عروق است یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت نمیباشد الا خون که گرمی آن بغلیان بغیر عفونت نیز میباشد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیان داشته اند و حدوث این تپ یا از اسباب بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فزع و فرح مفرط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال بآب و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیری نا خوش در نبض و قاروره است و بیشتر با نفض و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث میشود و بوقتی اندک مفارقت کنند و اکثر زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال بمقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشاهده در همیه و تسلی در غضبیه و استخفاف و استهانت مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ با سهال و قی در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسام با گرم در استحصافیه و این انست

که از اغتسال بآب سرد حادث میشود و در همه اصناف حمی یوم التخمیه غذا باید نگیرند و اغذیه لطیفه صالح
الکیموس دهند تخصیص در اقسام تعبی و غمی و همی و رعبی و آن کسانیکه در ابدان ایشان مرارة بسیار بود وجه
توسیع غذا بران جماعت مستطاب بود حمی دق از اسباب بادیه بقرب شدت تبهای محرقه هرگاه ممتد گشت و حرارت آن
در رطوبت اعضاء اصلیه تأثیر کند مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تأثیر کند و از اسباب بادیه
میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و سهر خاصه در سن جوانی در هوای گرم و محرور مزاجان را و نزلات حاره صفراویه
که دائم از سر بسینه انصباب کند خصوصاً در تبهای گرم علامتش نبض دقیق و صلب متواتر ضعیف است
و هرگاه دست بر پوست نهند حرارت اندکی نماید و هرچند دست نگهدارند تیزتر گردد و اندکی میل تنظیم کند و این دلیل
قوت باشد برین تب و این تب را علامتش یک محسوس نمیشود زیرا که مجون مزاج اصلی گردیده باشد و این
تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن دو جنس رطوبت گردد
یکی را رطوبت اولیه اصلیه گویند که انعقاد اعضاء از آن میباشد و دوم را رطوبت ثانیه گویند آن را
چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور میباشد در عروق تا که غذا باعضا برساند و آن را رطوبت عروقی گویند
دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه مثل شیره است که آن را رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبت که بر اعضاء رسیده
شده باشد مثل شبنم بر آن چسپیده باشد آن را رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانعقاد آمده
باشد و این را رطوبت قریب الانعقاد گویند پس چون حرارت افناء رطوبت افواه عروق کند و شروع نماید در
افناء رطوبت طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افناء رطوبت طلی کند و شروع بافناء رطوبت قریبة العهد بالانعقاد
کند مسمی بذبول باشد و مریض که با تبهای این مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد و چون این قسم را تیز فانی کند و شروع بافناء
رطوبت اصل کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق گویند و آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد
و علاجش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و
مرتبه سوم را علاجش نباشد مرتبه اول تبرید و ترطیب اغذیه و اشربه بارده مرطبه چون ماء الشعیر است
و مرغ جوجه و گوشت بزغاله خصوص بچه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه
مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان یا شکر و شیره تخم خیارین دهند و هندوانه و
شفتالو و زردآلو دهند و آنچه مرتبه دوم بود یا نزدیک آن محتاج بعلاج قوی تر باشد
پس در ربیع اخیر شب شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره

یا قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یکشیره کافور قیصوری داخل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب
پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت در آبزن نشانند که در آن کدو هی تازه و جو
مقشر نیکوفته و برگ کاسنی تازه و برگ خرفه تازه جوشانیده باشند و باید که آب بغایت ملایم و معتدل بود
همچنانکه موذی بعرق نشود و احداث حرارت نکند و گرنه بود که بدن ضعیف را نشاید و در آبزن نشانیدن
نیکو علاج بود و از آبزن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بجا آورند تا زکام نشود و بعد از لحظه که برون
آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی کم
در آب جوش داده قدری آمیخته باشند و یا یرغاله و تره و یا آب ماش پخته و اسفاناخ که در آن پخته باشند بدهند
بحسب قوت هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد
بر تقدیر میتوان داد که بصفرا مستحیل نگردد و الا از انجمله غیر از شهد و نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین و شراب
حماض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال آن چنانکه بسیار ترش نباشد با لعابها و شیرهای بارده دهند و
احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنیه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی همراه نباشد شیر خر دادن نهایت
مفید ست و بهترین شیرها شیر آدم ست پس شیر خر که همان دم دوشیده باشند و در شیر خر شرائط نگهدارند
اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و
کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار و خیار بادرنگ بود و هر بامداد که خواهند دوشند
نزدیک به بیمار آورند چنانکه دور بود متغیر میگردد و در قدحی پاکیزه اندر ظرفی که پر آب گرم باشد نهند و شیر
در آن قدح دوشند و بدو بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکرجه بدهند و هر روز نیم سکرجه زیاده کنند
تا روز هفتم سه سکرجه و نیم شود بعد از آن هر روز نیم سکرجه کم کنند و سکرجه مطلق بسنگ جراحت چهار سیر و ربع
یک سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یکساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده شیر
نافع شده و اگر صغیر تر شده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده باشند یا خواهند داد
در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع مضطجع را بریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند
و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و مأوی در نزدیک آب روان اختیار کنند و در
تابستان در غایت روز خرقه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و
کتف اندازند و چون گرم بود تازه گردانند تا سه چهار بار روز بس کفایت بود و زیاده نکنند

دق شیخوخت آنرا دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت اطبا بایراد آن در ذیل دق
جریان یافته استیلای یبوست بود بر مزاج بے تپ و حرارت سببش یا استیلای برودت ست یا ضعف بدن
و حرارت غریزه انسان که غاذیه از فعل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد یا استیلای حرارت است
که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اخماد حرارت غریزی و باین سبب سردی و خشکی عارض شده باشد
یا افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش ذبول و خشکی و لاغری مثل مشائخ بے استهاء و
التهاب و گاه بود که در لمس سردی محسوس شود و نبض صغیر و بطی متفاوت بود اما در وقت اشتداد
ضعف که متواتر گردد و فاروره رقیق مائی بود علاجش ترطیب و تسخین بدن باشد۔
فصل در حمی دموی که آنرا مطبقه گویند و آن از غلیان خون بی عفونت میباشد و این قسم را سونوخس
خوانند علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره
و بی قشعریره و نافض ابتدا کردن است علاجش فصد کردن است و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی
پخته باشند و یا ریباس و از اشربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و
شراب انار ترش و شراب انارین و یا از عفونت علامتش تنگی نفس و عظم نبض و بعضی این قسم را مطبقه خوانند و
حمی مویه و عفنیه سه صفت بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنے
تعفن متساوی تحلیل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از تحلل بود علاجش علاج سونوخس است اما دموی خارج
عروق حمیاتی بود که حادث شود در اورام اعضای باطنی مثل دماغ و آلات تنفس و معده و جگر و کلیه معالجات
آنها مذکور شد فصل در حمی صفراوی اگر صفرا خالص بود و در خارج عروق متعفن شود غب خالص نامند
علامتش آنست که یک روز نوبت و یک روز نه و با نافض شدید و قشعریره یعنی لرزه چنان نماید که سوزن
در روے میزند و قلت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قلق و
قے مراری باقی علامات صفراوی علاجش آنست که روز اول و دوم شیره تخم تر بر دهند یک
توله با لعاب اسپغول شش ماشه و عرق عنب الثعلب ده توله و شربت نیلوفر دو توله و خاکشی چهار
ماشه پاشیده بدهند و غذا ادویه را شوربا مقشر با شربت نیلوفر دو توله و شام دال مونگ مقشر با خشکه
نرم دهند و روز سوم شیره مغز تخم کدوی شیرین یک توله دهند با شراب بنفشه قطره ماشه شش ماشه و شراب
نیلوفر دو توله و روز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین دو توله دهند

در روز پنجم که روز نوبت ست مسکن باید داد یعنی بجای شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ
تخم هندوانه دهند و اگر بعوض شراب نیلوفر سکنجبین شکری دهند مناسب باشد و روز ششم که روز
سکون ست فی الجمله تحریک مناسب ست چنانچه بعوض شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم هندوانه شیرهٔ تخم کاسنی و
شیرهٔ تخم خیارین دهند و درین روزها مسهل نباید داد که خطر است و روز هفتم که روز نوبت است و اول
بحارین ست بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ تخم هندوانه باید داد و درین روز بهیچ
وجه تحریک خوب نیست و روز هشتم مسهل مطبوخ خیار شنبر شش توله روغن بادام شیرین شش
ماشه و ترنجبین و شیرخشت و خمیرهٔ بنفشه با گلقند شکری یا عرق کاسنی و عرق نیلوفر یا و سیر و آب تمر هندی
دو توله دهند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی یک توله و شیرهٔ تخم کدو چهار توله و لعاب بزر قطونا شش
ماشه شربت نیلوفر دو توله و عرق بید مشک ده توله دهند و سکنجبین نه دهند که بعد از مسهل دادن
سکنجبین خوف حدوث سحج ست و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انذار
شب و هم روز نوبت ست باعتبار روز انذار که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعداد رفع
شدن در روز بحران ضرورست شیرهٔ تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورست شیرهٔ
تخم کدو باید داد با لعاب اسبغول شش ماشه از برای تسکین حرارت مسهل و اخراج
بقیهٔ مسهل که اگر چیزی باقی مانده باشد بازلاق دفع شود یا شراب انار شیرین دو توله یا شراب نیلوفر
و عرق کاسنی پنج توله و عرق بید مشک پنج توله و اگر بقیه از تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل
روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت است و در روز نوبت بقانون مقرری تسکین
ضرورست لیکن چونکه تنقیه شده است از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز سیزدهم نیز
تحریک ضرورست شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین با لعاب و اشربهٔ مذکوره دهند و روز چهاردهم که
روز بحران ست استعمال محرک بهیچ وجه جایز نیست شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ تخم هندوانه با لعاب بزر قطونا
و شراب نیلوفر و عرق بید مشک دهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت ست مسکن باید داد و
شیرهٔ تخم کدو دهند باعتبار آنکه روز بعد بحران ست و اعانت رفع بقیه آنچه طبیعت آن را بحرکت
در آورده و تا در بحران دفع نشده باشد محرکی باید پس شیرهٔ تخم خیارین دو توله داخل کرده باشند
با لعاب بزر قطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم زائل نشد در شانزدهم نیز مسهل دهند

و بعد از شناخت هر دو حکم حمیات مرکبه دارد و علاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد و در میان
غب خالص اگر آب بسیار خورده باشد قی بتوان کردن اگر در روزهای نوبت خورده قی آید جنس نباید کرد
و اگر در ابتدا احساس ثقل و امتلا شود ابزورات گشنیز بتوان داد و غذا آشجو باشد و شوربا هم باشد
با آب تمر هندی یا اسفاناخ و کدو و از میوه ها انار و هندوانه و امرود و لیموی شیرین خوبست و روز نوبت
تمر هندی اگر نوبت در آخر روز باشد و صبر نتوان کرد و در روز نوبت داده ان مسهل هیچ نیست
و اگر بدبیر این تب خطا نشود از هفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند
اما غب غیر خالص بسا باشد که اشتباه کنند و علامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده
ساعت و باشد که بیست و چهار کشد الا که همچو ساعت نکشد امتزاج بلغم یا صفرا بود و علاج آنست که از علاج
صفراوی و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا داخل عروق بود تب نیز در تمامی عروق هست یا در بعضی رگها که حوالی
دل یا ام معده میباشد و در عروق حوالی کبد بیشتر و این هر قسم حمی محرقه صفراوی است و اگر در بعضی رگها بود
ونیز آنچه مذکور شد غب لازم پیدا کند و درین هر دو قسم ادعیی می باشد یعنی یک روز کمتر است و یک روز
بیشتر و اعراض آن تاهی درشتی زبان و زردی سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود
و علاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام تبرید بیشتر باید کرد و قرص کافور و حب کافوری
باید داد و طلا و سیر بر دل و جگر مالند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن
و مزورات بربرف و یخ سرد کرده دهند و گاه باشد که در غب لازم فصد اکحل فائده دهد و گاه باشد
که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمیه نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم تفه و مره صفرا

و علاج آن حمیات مرکب از صفرا و بلغم است

فصل در بیان حمی بلغمیه اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را مواظبه نامند علامتش
ابتدا اگر نبض با نفض است و سرد بود دیر گرم شود و چون گرم شود قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و بیجی
بر آمدن بلغم و قی و تهیج و زردی و بعضی تبهای بلغمی در ابتدای سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی را نافض و جنبه
نوبت که گذشت از سیح حال چیزی نبود الا نوبت تا هجده ساعت تواند بود و بدن از نوبت گذشته پاک نگردد
یعنی تب فی الجمله باقی ماند علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین بزوری دو توله با گلقند آفتابی دو توله
با سکنجبین ضم کرده و گلقند نصف با شل سکنجبین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری

باین نسخه صفت آن رازیانه پنجدرم پوست بیخ بادیان هفتدرم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنجدرم سیرکه سه سیر قند سفید دو سیر بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شبت یا سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از انکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم مصطگی یکدانگ تربد سفید مجوف نیمدرم تخم حنظل یکدانگ کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت است اگر بعد از این مسهل طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بحقنه که دران قطعه ریوند رقیق و سرتق دانه و لبلاب و سنا مکی و گل خطمی باشد نرم سازند و اگر در وقت خواب ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب باشد که دران رازیانه و مرغ و کباب تیهو انداخته باشند وقتی باید داد که چون نوبت در آمده معده سبک شده باشد و اگر تغذیه برین وجه میسر نشود با آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لنقه گویند علامتش علامت بلغمی دائره است الا آنکه باین تب نافض نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب به تب دق شبیه بود و در شبانه روز شش ساعت فتور داشته باشد علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بملطفات و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی استعمار نمایند و شراب لیمو با چیزهای سرد و گرم که اورا کند مثل تخم خیارین یکتوله و تخم خربزه یکتوله و پرسیاوشان یکتوله میداده باشند و بعد ازان سکنجبین بزوری و بالیدن بدن در تبهای بلغمی مناسب بود و اگر نسیج عنکبوت در تب بلغمی بالند بخاصیت فائده دهد فصل در بیان حمیات سوداویه اگر ماده در خارج عروق بود ربع دائره حادث شود و کم روز گیرد و دو روز ندهد و آن از سودائیست که از سودا طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم و یا صفرا یا خون و علامت هر یک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که ازان تولد کرده باشد و اگر حدوث این بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق خون بود باید که فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال به مطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند و مطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید و بسفایج و غاریقون و لاجورد سوخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساذج و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه اقسام

نافع ست و دق سکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند مسهل از سنا رکی و تمر هندی و شیرخشت مقوی با نتیمون یا روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه میباید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دائره حادث شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی و اند که آن از صفراوی و اشتداد ربعی بود علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات شود و علاج عام در همه اصناف ربع آن است که روز نوبت هیچ نخورند و اگر صفراوی باشد سکنجبین دهند و با بتدای آن قی فرمایند و در میان لرزات ندهند و در میان تب اگر آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر تب سکنجبین با شیرآب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب که دران سرکه یا آبکامه و مویز و تمر هندی پخته باشند بحسب مزاج هر شخص باده انچه لائق دانند و مرغ دران انداخته باشند باید داد و اگر در یوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر مزوره یعنی بے مرغ اقتصار کنند شاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتهای ضعیف بود و اما در روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن باشد مهرا کرده آب آن را بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله بحسیر

دقتی که علامات از مان ظاهر شود و روز مسهل دادن روز دوم راحت بود

فصل در بیان حمیات مرکبه هرگاه دو تب مثلاً دق خلطی با دق خلطی مثل صفراوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند از امرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله میباشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد یا بمداخله چنانکه یکے بگیرد و در میان دیگری بگیرد یا مشارکه چنانچه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات انچه آن را نامی یافته شده شطر الغب است و این تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه از همه متمیز باشد و در تب غب غیر خالص هر دو از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و آنجا نه چنان ست پس هر دو یا دائره بود یا لازم و یا صفراوی دائر و یا عکس بود و هرگاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود علامتش غالب و اخص علامات شطر الغب آنست که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم صغیر تر بود علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی منفرد باشد و باید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه می شاید که دو غب باشند یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید پس توهم شود

که صفراوی بود و ظاهر خطا بود پس علاج آن بعلاج صفراوی مشابه بود اما در معرفت ماهیت بعضی
حمیات و عدد و ماهیت با عدد بعضی مرکبات بدو استدلال باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و
امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد چنانچه در غب و سه ربع و در سه اغلب عدد آن
معلوم گردد چنانچه اگر دو روز گیرد و یکروز نگیرد معلوم گردد که مرکب ست از دو ربع و اگر دو روز نگذرد و
در روز دیگر بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس ست و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت دو سدس
باشد پس درین سه صورت آخر بر ماهیت و عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بر عدد و در
صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بر اولی غلظت و علاج
آن مثل علاج ربع بود بر اولی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده
مسهل ندهند بر سبیل وجوب و بعضی گفته اند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام که
ماده ساکن باشد متوجه عضو شریف نباشد که اگر این چنین بود قبل از نضج مسهل دادن واجب بود که
دران مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای که انتظار
نضج واجب نبود اگر طبیعت را قبض باشد حقنه کنند و لیّن ضعیف توان داد و در روز نوبت و
روز بحران مسهل نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است

فصل در بیان دادن مسهل در حمیات صفراوی و بهترین ایام در حمیات صفراوی از
برای مسهل دادن ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است در ایام بحران و غیره ایام بحران و روزها یکه
دران از ایام بحران نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و
بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و چهلم و روزها یکه دران بحران ضعیف واقع شود یعنی ایام را ایام بحران ردی سوم
و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزها یکه دران بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم
و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهای که دران ایام بحران واقع شود جمله
بیست و پنج روز ست و در پانزده روز های بحران نیست و بحران بر رعایت احد بحر انها است
خصوص در حمیات دموی و تردیک [illegible] باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول پس اخراج

باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که در جلد حادث شود

فصل در بیان حصبه و جدری حصبه را بفارسی سرخچه گویند سببش غلیان خون و دفع فضلات

که از خون یا در وقت حمل و یا از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیرهٔ انگور تا غلیان
کند صافی نگردد و سلیم آن سفید بزرگ بود و بعضی اندک و باسانی کرب و اضطراب بدترین حصبه سیاه بود
پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جدری آنچه پهلوها داشته باشد یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند
و علامات این هر دو مرض تپ مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و بیداری
بود علاج اگر طفل شیرخوار نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت و غذا شوربای عدس دهند و از اشربه شراب عناب
با عرق گاوزبان و دو درم جنه یعنی خاکشی که آنرا بشیرازی شفرنگ گویند مخلوط کرده با شراب عناب
بدهند و قدری خاکشی در جامه و بستر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند عود و لک و بادیان و عنب الثعلب
و کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب تخم خبه یعنی خاکشی
بدهند و قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات را گشاده گرداند و بسهولت برآید و از برای
حفظ اعضای باطن ابتدا یکدانگ مروارید ناسفته سوده بخورانند و از برای سهولت بروز و تسکین الم بروز
این یکدانگ گل شقایق نعمان بدهند و در ایامیکه بروز مطلوبست یعنی از چهارم تا هفتم نخود آب کتیوله و مطبوخ عدس کتیوله
و کتیوله و گز کتیوله بدهند و اگر درین طبیخ چند عدد انجیر باشد بهترست و اگر طبیعت بر محبوس و مجید و نرم بود
تنقیه کنند اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب بود و قبض نکنند و اگر زود قبض آن شراب صندل یا شراب
سفرجل بدهند و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند
تبعض زیاده و کافور در آب کشنیز تازه حلکرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده با شیرهٔ انار دانه ترش
در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کند و اگر با آب حنا که آب گرم خمیر کرده باشند بر بندند بخاصیت این
عمل کنند و صندل با گلاب سوده در بینی چکانند مانع برآمدن آبله در آنجا شود و شراب توت شامی غرغره کنند
با آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله
بسیار بزرگ بود و پر آب بود بر جامهٔ خواب تحمل نتواند ضرورست که برآرد جو با آرد ارزن خوابانند و رگ که
بغایت نرم بودا است و اگر موضعی ریش گردد گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده برآنجا بریزند و اگر آبله
خشک شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و ازین تو تیز آنکه عدس و گلسرخ و تراشه چوب گز در آب
بریزند بجوشانند و تکهٔ هوری در آن انگنند و پاره پنبه از آن تر کرده بر آبله ها نهند و از جائیکه آبله ها شگافته بود نمک آب بچه دارند
فصل در شبره شرها باشند بعضی خرد و بعضی بزرگ سر این بیشتر بیمن بود و دفعةً پیدا شود با

خارید ن و کرب یا از خون می باشد علامتش بسیاری سرخی بود بسبب حرارت و زرد د ظاهر گردد
و در روز بیشتر بود علاجش فصد اکحل ست در وقت مهلتے که در میان روز آن پیدا شد
و تلیین طبیعت باب آلوی سیاه و تمر هندی و زرد آلو و در وقت آن آب زوفاے تر
بر بدن ریزند و سرکه باآب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس
و تمر هندی باشد و از میوه ها آلو دهند و انه و انار بخوبی خورده شود و یا از بلغم باشد و علامتش
میل آن سفیدی و هیجان آن وقت شب ست و علاجش آنست که بمطبوخ هلیله زرد مقوے
تبرید دهند و غذا شوربا ے ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و
در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته درهم سرشته بر تمام بدن مالند

فصل در باشرا آماس سرخ بود که بسر و روی و پیشانی حادث گردد علامتش سرخی آماس و
درد و ضربان و درد سر و سوزش و علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت ست بکشنیز
و تمر هندی و در وقت تلئین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرود نیاید و
غذا شوربا ے ماش و ماء الشعیر و عدس با تمر هندی ترش کرده دهند و از اشربه شراب عناب
به تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ باب کشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافند و زرد آب بیرون
آید و موم سفید و روغن گل سرخ و مردار سنگ مرهم ساخته بگذارند فصل در جرب
یعنی کر یا خشک ست یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه بالجمله جرب
از فساد خون مے باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا ے
سوخته علاجش اگر مانع نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب
آن دهند و شاهتره و سنا رکی و خیار شنبر در همه اقسام لازم دارند و صبر یا در رفع جرب
نرمس آفرین ست هر روز نیم مثقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یکروز نخورند و یکروز
نخورند تا دو مثقال خوردن و ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها ست جرب و حکه را بعد
از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار برند طلا ے نافع براے جرب رطب صفت آن زراوند
مدحرج زرد چوبه مامیران فلفل مردار سنگ آتش خبث الفضه نوشادر شنجار ریتیی سبجی کبریت زرد
کوفته بیخته اجزا مساوی الوزن بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

طلای نافع از برای خشک ریش صفت آن قوبا کرمانی مغسول مردار سنگ زیبق مقتول سرب
از هر یک دو مثقال سرب را بگدازند سیماب را در وی اندازند دیگر جمیع دواها در هاون نرم سوده
با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در بیان قوبا بفارسی گریون گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر
بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود بتنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن باشد و روغن
گندم بالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی
آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است و مردار سنگ زراوند
و صمغ آلو و حضض را کوفته بسرکه و روغن گلسرخ سرشته طلا کنند و سیماب هم در درد اردی انگور مناسب است

فصل در سعفه و آن جوششی بود که متقرح گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث شود علاجش
اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم شود یا سودا بود آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند
طلا نافع صفت آن توبال مس انزروت سفید مردار سنگ کاغذ سوخته مجموعه را نرم کوفته بروغن
گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه مردار سنگ پوست
انار کوفته سرکه انگوری و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

فصل در بیان دامیل گاه بر آمدن دنبل که اگر بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط
غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند
و از میوه ها انار ترش و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب است نقوع نافع از برای دامیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارا خوخ املی عناب سبستان بخیسانند صبح در آب آن شراب عناب داخل کرده بیاشامند
و در ابتدا در حدوث ورم رادع بر آن استعمال نمایند طلا نافع که در ابتدا استعمال کرده میشود صفت آن
صندل بگل سپیده و فوفل کوفته بزرقطونا یا آب خرفه تازه و کاسنی تر و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر رادع نفع
نکرد و خواهند که جمع شود گل خطمی سفید خبازی با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود و گنده شد
یا انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند و چون بکشاید دوا از ریم پاک بشود مرهمی از مردار سنگ دو درم
سفیداب قلعی دو درم موم سفید یکدرم روغن گل سرخ چهار درم مرهم ساخته بگذارند

فصل در داحس و آن ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علاجش اگر بانی قوی بود فصد کنند

و گاه بود که تپ شود علاجش فصد و تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربهٔ بارده در ابتدا
بازوی سبز لسبر که سوده طلا کنند یا خبث الحدید لسبر که سوده بالند یا اسبغول لسبر که سرشته ضماد نمایند و اگر
درد قوی باشد بزر البنج و افیون لسبر که سوده طلا نمایند و بر آن برگ بید نهند اگر دفع شود فبها و الا روغن گرم
نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد پیاز را پخته در زیر خاکستر گرم نهند پس شگافته بران بندند یا گندم را
خاییده بران بندند یا تخم مرو و انجیر در هم کوفته بران نهند تا پخته شود پس بگشایند به نیش و مرهم نهند۔
فصل در ثالیل یعنی مسه آنرا زخ گویند سبب زخ یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب از
هر دو بود علاجش اگر بسیار بود و غلبهٔ خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نه بود بر
مسهل اقتصار کنند و اگر عدد آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا گوماز ج یا سرگین بز لسبر که
سپرده طلا نمایند زایل گردد و زرنیخ زرد یا مویزدانه بیرون کرده طلا نمایند زایل گردد۔
فصل در بیان حمره میان عوام لسرخ باد معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت
مالند زایل شود و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی
و از جایی بجای رود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا
آشجوا زانبره شراب عناب که به تمر هندی ترش کرده باشند طلا نافع صفت آن صندل سوده
و کشنیز تازه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسبغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج محلل نباشد و
غیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کند و درد کند و از موضع بموضع رود و
بفلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه بود علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد ازان استعمال
طلای رادع پس طلا محلل مثل خطمی و آرد جو
فصل در بیان جمره جمره بجیم داهیا بود بهن و متفرق میباشد و مجتمع میباشد و به نهایت سرخ میباشد
پس خشک ریشه گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند علاجش فصد و اسهال
صفرا پس در دی سرکه را بزمین ریزند تا بجوشد پس قدری کافور قیصوری بران ریزند و بمواضع جمره طلا کنند
فصل در بیان نار فارسی و آن مثل جمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل زبانهٔ آتش پیدا شود
علاجش مثل علاج جمره بود و بعد از فصد و اسهال و بر چیزهای که رطوبت و مایت در خون احداث
کنند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو طلا نافع از برای نار فارسی

صندل

صفت آن مازوی سبز حضض مکی کافور قیصوری سوده بسرکه و لعاب اسبغول و آب برگ لسان الحمل
و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند

فصل در بیان فلغمونی و آن ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد بسیاری ضربان است علاجش فصد است و در ابتدا طلای از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر ازین طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا بر عضوی که بالاے آن ست نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی با لعاب اسبغول طلا کنند و چون بینند که کمتر میشود طلا را از بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رواد ع و در تزاید جمع کردن میان رواد ع و مرخی و در انتهای مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر بینند که تحلیل نیافته و جمع مده شده مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال آن تا نجته شود و تدبیر کشادن آن کنند بمثل سرگین کبوتر و اشق یا آلست

فصل در بیان اورام مفارغ سه عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی زیر بغل مفرغه دل باشد و اربیه بیخ ران که مفرغه جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس گوش مفرغه دماغ بود و هر گاه درین اعضا ورم حادث گردد ازان جهت که اعضاء رئیسه مواد را بانجا دفع گردانند و یا از اطراف ریشی دوری بود و ازان موضع متوجه بعضو شریف شده باشد چون بآن اعضا رسد و در آنجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد و آن را لحوم رخوه گویند علاجش تضمید بمرخیات از ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن بانجا و سکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رواد ع جائز نبود درین موضع

فصل در بیان خنازیر و سلعه خنازیر ورمی صلب غلیظ بود و بر ظاهر آن گره و ناهمواریها باشد و بر گوشت بسته بود و در لحم رخوه خاصه بر گردن حادث شود و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه و سلعه ورمی مختلف باشد در جثه بمقدار نخودی تا بمقدار خربزه بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشند بانگشت توان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان دادن و آن چهار قسم ست شحمیه و عسلیه و ارواحالیه و شعیریه یعنی در اندرون آن مثل انجیرها بود و غده ورمی صلب بمقدار فندق و یا جوز و کف و پیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در اول

معوشت آن اگر بدست بمالند متفرق گردد و باز عود کنند و گاه بود که عود نکند و علاج این هر سه تنقیه بود بقی و اسهال با یارج فیقرا مقوی بغاریقون و ضماد کردن بد اظیون که دران علیه بزرگتان با خنازیر با بد اخلیون و ایرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و سم گورخر را سوخته در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر باین تدبیرات و مداومت بانها تحلیل یابد فبها و الا پخته گردانیده بشگافند و علاج قرحه کنند سلعه را اگر بزرگ شود و بانچه ذکر شد تحلیل نیابد ازین دو کار باید شگافتن و بیرون آوردن با کیسه که از کیسه سلعه گویند یا بادویه معفنه ریش گردانند صفت آن آهک آب نارسیده چهار جزو زرنیخ ده جزو توبال مس سه جزو مجموعه را نرم سوده بروغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و تمیه با ادویه محلله و معفنه علاج توان کرد و موضع این جز بیرون کردن نباشد و عود دراید بالیمون ضماد کنند و بر بالای آن پارچه سرب گلخ انشته محکم ببندند فصل در بیان داء الثعلب و داء الحیه اگر بار نختین موی سر و ریش بریزد پوست نیک تیز بیفتد داء الحیه گویند و الا داء الثعلب نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی موضع باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است بقی بیخ ترب و شبت و عسل و اسهال با یارج فیقرا مقوی بغاریقون و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و پس آن سپیده و یا زعنصل با عسل طلا کنند یا حب السلاطین را بسرکه عنصل سوده طلا کنند و یا از صفرا بود باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سائر علامات صفرا باشد علاجش تنقیه آنست بحب و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند پس بفندق یا پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد و علامتش تیرگی رنگ و کمودت و درشتی موضع و سائر علامات سوداست علاجش اسهال بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل مالیدن و پیه خرس و سم بز را با بیخ نی خشک کرده سوده طلا نمایند و روغن لادن پیوسته بمالند و یا از خون می باشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون است علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره و سم خر اهلی را سوخته و خاکستر آن را بروغن کنجد سرشته طلا نمایند و اگر زیت بود بهتر است سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام داء الثعلب مفید باشد

فصل در کلف و برش و نمش و خیلان اما کلف پس حدوث کمودت بود و زردی و تغیر رنگ روی میراند که بسیاهی آمیخته یا بسبزی و نمش حدوث سیاهی است که بسرخی زند بیشتر بشکل مستدیر

و از کلف رنگین تر بود و سرخی در آن بیشتر است و بر تن نقطهای سیاه بود گاه بود که بسرخی و کدورت مایل باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر بافعل مولود بود رفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سوداویست پس طلا کردن بتخم خربزه و تخم ترب و قسط و ابرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را سوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و بادویه مذکوره طلا کنند

فصل در بیان صنان یعنی بدبوئی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن الطی و زیر پستان و در میان انگشتان پای و پوست سر و عرق از عفونت اخلاط حادث میباشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان به صندل سفید و برگ مورد و گلاب سوده طلا نمایند ذرور ی بجهت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه سرشته خشک نمایند و نرم کوبیده بکار برند و جهت آن مرهم نیز مناسب است و اگر بسر کودکان و پیران باشد بآن ادویه پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه بهق سفید گفته اند سببش ضعیف تر است از آن علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و املس نبود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود علاجش اسهال است بایارج فیقرا و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از انبیات اجتناب نمایند و بسکنجبین مداومت نمایند طلا نافع از برای بهق ابیض صفت آن ترمس شامی پوست بیخ کبر شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند

فصل در بهق سیاه بهق سیاه تغیر پوست عضو است بسیاهی سببش مخالطت سودا بود بخون و علامتش آنست که چون دست بدان مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ نماید علاجش فصد است و مسهل سودا و حمام بسیار مرطب و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه و طلا نمودن است بطلاء مذکور و نوعی دیگر از بهق اسود بود که آن را برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی باخاریدن و تقشری مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج

فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و کم رنگ شود و سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی که غذا های آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج

عضویست از برودت و رطوبت وگاه بود که بر موضع حجامت شبیه آن برص حادث یعنی نمودار گردد بواسطهٔ
ضعف عضو بجراحت علامت برص سفید براق و املس بود در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع
و نازک بودن پوست آن بود و اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که هم انگشت فرو برند بیشتر در گو
افتد چون سوزن در و زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند آن مرض را گفته اند که هو دار اعیا
عسر البرء لیکن دان بهرا یعنی مرضی ست که اطبا از علاج آن خسته اند و نزدیک نیست که بهتر شود
اما چون امکان صلاح دارد متوجه علاج شده اند و علاجش اخراج بلغم است و تبدیل مزاج بمعاجین
گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلا نافع بجهت برص صفت آن نفط سفید زفت رومی
خردل سرخ خربق مویزج کندش شونیز مورد سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا
پوست بیخ کبر زراوند اطریلال کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند یا اطریلال را با دانگی عاقرقرحا
باب بیندو بعسل سرشته بر بهق و برص بندند و یک ساعت در آفتاب نشیند چندانکه عرق کند و باشد که همان
روز تا روز دیگر آبله و آب روانه شود و صحت یابد

فصل در جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود چنان
بود که در بستن تا نغران تمام بر هم باشد نشیند بر هر جای رفاده نهند بر باسطی دو سر به بندند چنانچه
لبهای آن درست بر هم نشیند و چیزی در اندرون نبود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و دو سه روز
بر آن گذشته باشد لیکن چرک و ریم نگرفته باشد آنرا بخراشند تا خون آلوده گردد پس به بندند و اگر جراحت
عظیم و غایر بود ازین ادویه ذروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین
کوفته بیخته ذرور ساخته بر آنجا ریزند بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با آب گشنیز تازه و آب کاسنی
تازه و آب خرفه تازه سوده طلا کنند و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند
و اگر غور داشته باشد و ازان چیزی گوشت افتاده باشد تا قعر اجزای آن بر هم نشیند و در میان
فضا داشته باشد و وسخ در ان جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف رطوبت کند و جلا وسخ تواند
کرد احتیاج باشد ذروری که درین قسم و درین وقت نافع ست صفت آن کندر صبر
سقوطری زراوند طویل ایرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیای نقره مجموعه را نرم کوفته
بر آنجا پاشند و به بندند و باید که بستن عوز آن محکم تر و سرش پست تر باشد و عضو را بسلکی بدوزند

بزرد آب ازان بآسانی بیرون تواند آمد و هرگاه که خواهند پاک گردد پنبه کهنه تر کنند در دیگر دارند مرهمی که
بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده شود صفت آن مردار سنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت
رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد بروغن گل سرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند و اگر بجای
موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب است مرهم مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاؤ سیر مرکی سلیخ دو درم
روغن کنجد نیم سیر گنده بهروزه نیم دانگ موم سفید پیاز سفید پاؤ سیر اول پیاز را در روغن کنجد تیز باید سوخت
پس صاف نموده موم را دران بگدازند پس ادویه را دران کوفته بیخته داخل کرده در هاون
سنگی بدسته بمالند تا سرد شود پس نگاه دارند و بکار برند این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل
میسازد و چون گوشت تازه برآورد بادویه مدمل خشک کنند و آن ادویه این ست مردار سنگ
سوخته برگ سوسن بلیله مازوی سبز گلنار فارسی زرد چوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر
بود مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول
تدبیر این اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مولود تسکین درد و بیرون کردن گوشت
بد و فاسد و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب قطع آمدن خون ز چرک خواهد آمد و اما جراحت
عصب را چندان نگذارند که از ورم کردن ایمن باشد چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است از
وصول جز آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند آرد جو باقلا و بزرکتان سوده
بزیت سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تدد نے کند ببرند و بروغن بنفشه
تکمید کنند پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ خانگی بمالند و اگر جراحت استخوان شکسته
بود ضماد حار باید گذاشت و اگر شظایا عظم یا عصبی پیدا شود بزرا وند مدحرج ضماد کنند تا
بیرون آید پس کندر و مرمکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد آن
بفساد گوشت معلوم مے شود زود گوشت را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را تراشند و اگر جراحت
بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید بدرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشند
و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستها و پاهای علیل را گرفته او را بردارند
تا پشت او منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل نیز باندرون نرود دهن جراحت را
بمقدارے که روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند اگر در وقتے قرار شد که ثرب سبز

یا سیاه شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که دران بود در نیمانی باریک به بندند و باندرون بفرسیند و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش بروغن گرم و غیره و آب گرم و از آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نزند طلاها می خشک مثل صندل و خرفه و برگ کاسنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بید بره گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر می کنند و مرهم اسفیداج بران مالند و اگر الم بسیار عظیم بود بمرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نرسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستن یک ساعت بگذارند که در آب بماند چهار جزو از بن شش جزو از روغن گل سرخ دو جزو موم سفید یکجزو سفیداب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را بمثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت که ترتیب داده بران بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم بیش از آنکه آبله کند آب انار بر انجا ریزند و خرقهای خشک بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم مرغ سرشته بر آن بمالند و اگر از آفتاب پوست بدن بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را سفیده تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب متاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیزی مثل دیواری بروی افتد یا ضربه بر سر او زند یا کسی از بلندی بیفتد تا عضوی از او شکسته گردد علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت نمودن است هر چند در بدن غلبه خون نبود و گر دران موضع که تفرق اتصال شود خون بسیار آید پس بر تلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه نمایند باب عنب الثعلب و قنطوریون دقیق و فلوس خیار شنبر بعرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن و ضماد بران عضو نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی که آنرا امیده لکڑی گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرو گل سرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری ده درم ماش هفت درم بآب برگ مورد سرشته ضماد کنند

طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس دو درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک دو درم طلا کنند و غذا ماش و برنج لشیرهٔ بادام و هندبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت دیا اگر مومیائی خالص میسر آید یعنی نیکو بود یک قیراط یعنی چهار جو و بیش بعضی یکدرم بیست قیراط است و بیش بعضی بیست و چهار قیراط دو آنرا در بن بلبنج داده مناسب بود زراوند نیم درم خوه الصباغین یک درم عنب الثعلب سه درم گاو زبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی گرفته در روغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم و باقی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی در نقیع عدس دهند و اگر کسی را بچوب و تازیانه و امثال آن زده باشند بهترین چیزی گوسفندی بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب بپوشند و دیگر روز برآرند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مردار سنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهم سازند و بمالند نافع باشد

فصل در خلع - و آن بیرون آمدن زایده استخوانست در جای تمام برآمدن از مغاکی که در استخوان است که در میان هر دو اتصال موضع آن دو بی اند کی بیرون آمدن باشد و تمام دیگر دهن کو فتگی که آن را وهی نیز گویند که با استخوان رانچه مگر در آن آمده است برسد علامات انخلاع ظاهر شود از تغیر هیکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از معاینه دست علیل با دست صحیح معاینه کند لیکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توان دانست زیرا که سر عضله هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر سرین هم بیرون از بیه و ناحیه ورک افتد و آنجا گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد علامت لازم بازو نتوی بستد بر ست که در زیر بغل پدید آید و ممکن نبود رسانیدن لسبب ورم آن دست بزند بازو و پهلو و علامت بیرون شدن آن و دراز تر شدن این پا بود از دیگر پا بجانب پیش با ظهور ورمی در از بند و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر ست و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو افتادن ابریه و کاسه شدن آن و علامت دفی آن بود که در مفاصل اندک تغیری و نتوی از جانبی دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و در دهن جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بعد از اوردن بشکل طبعی باز آرند طلا می نافع صفت آن ماش مقشر ده درم

گل ارمنی مرکی خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته سفیدهٔ تخم مرغ بسرشته
بر بندد و ولی وضع همین را همین طلا موافق و کافی بود اما کسر دان شکستن استخوانست عضو را شکستن
استخوان را برفق مساوی گردانند و گاه میباشد که بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد بتوان
داشت و درد باید کرد و استخوان شکسته باشد عضو را باید بست رباط و رفاده معتدل و در رستی و
محکمی در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای آن باشد و موضع کسر را
محکم بپیچند و پس به رفاده دیگر هم آن موضع که ابتدا کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه زیر آن شوند
و در پیچیدن روی ابتدا محکم پیچند چندانکه می پیچند در آخر اندکی سستی میل کنند پس با دویه
حیا بر طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت را تا دو سه روز نگشایند تا آنکه
اگر دردی قوی حادث شود و یا دون رباط سرخ گردد پس باید گشاد و سبب نرمی سست و اگر
خاریدن قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند خاریدن ساکن
شود و یکزمان استراحت نموده باز به بندند و رفاده را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر کرده و اگر بعد از
چند روز بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و
بگشایند الا در چهار یا پنج روز یا زیاده و ضماد از صبر و عدس و مغات بغدادی و مغات هندی و
گل ارمنی و آب بشور رسازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغابه و برنج یا لبلاب بقر و لبلاب بره و
بز غاله و در آخر در وقت انعقاد شبیه پیدا شدن خون است بر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال
طبیعت است ماده چسپیده را بآنجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک
قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب
زیر و ده بین گشاده دارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از ورم ایمن گردد مرهم
بر آن نهند و اگر خون میرود و نمی ایستد از صبر و کندر و مرمکی و دم الاخوین و زردی ساخته
بر آن پاشند تا خون بایستد بیرون آوردن خار و پیکان را یا تیر را موضع آنرا بمزو کندر بر گشتند اما خار و
مانند آن بو بیخ نی یا شلیم را کوفته ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و آرد شلیم و
اشق و زراوند و زفت رومی و علک البطم کوفته بعسل سرشته ضماد کنند و یا پیاز نرگس و آرد شلیم
بعسل سرشته ضماد کنند فساد اطراف بسبب زیادی سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم

است بآنجا محتقن و محتبس شدن و از آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لاکن در ابتدای گرما به سبز شود زیت در روغن زیبق بسیار بر آن طلا نمایند و آماس کند در آبی نهند که در آن مشلغم و گاه گندم و سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و حلبه کتان جوشانیده باشند و چون بیرون از آب مذکور آرند روغنهای مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شدن باشد نشترها در ان کنند و نمش زانک فربه برند در آب گرم نهند پس به گل ارمنی و آب و سرکه بهم آمیخته طلا نمایند بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب نیم گرم یا شراب نیم گرم بشویند و اگر وقتی رسد که ابتدا از تعفن کرده باشد چغندر و کرنب را به پزند با روغن گوسفند یا روغن گاو و بکوبند مثل مرهم و بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده باشد یا سیاه گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه علاج زخم آن کنند

باب هفتدهم در طرد هوام از مسکن و تدبیر گزیدن هوام و گزیدن سباع وغیره و علاج سقی سموم و ادویه سمیه

اما طرد هوام پس باید انکه در نگاه داشتن کرد تعلق و طاوس و خارپشت و این عروس و گربه زن در خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و گرد خوابگاه گردانند هوام در نیاید و تجبیر شاخهای درخت انار و بیخ آن و تجبیر فنجنکشت و در جای خواب نهادن همین عمل کند و از چیزهای که مار بگریزد تجبیر قسم کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و بر نجاست و گوگرد و خردل اگر بر مسکن مار نهند بگریزد و در طرد عقارب از تجبیر بعقرب با کبریت یا زرنیخ یا سم خر یا پیه یا روغن گاو و از باد رنج و ترب و برگ آن بگریزد و در طرد براغیث حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراگنده کنند و اگر چوبی را با پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند طریق روغن گاو یا سرگین گاو یا سیاه دانه یا چوب مازو یا برگ سیر و جزو آن و اگر زبدی را بروغن بود چرب کنند کمتر قمیز نیارند طرد زنابیر بخار گوگرد و طرد فار موش زهر اگر پوست بار کنند یا موم بیزند یا خفی کنند باقی موشان بگریزند و سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نیش حیات باید که اول بالای آن را محکم بندند و محجمه بسیار بجای بمکند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و نهار و معیوب نبود که دهن را بشویند و چرب کنند و بمکنند

و آب دهن را اندازند و بسیار بکنند و در نیش جمیع هوام اول عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی
باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بدان ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر
میسر نشود موضع را بنشتر بگافند و دهن زخم را گشاده گردانند و بعد از آن از امتصاص و مکیدن
بسیار بمحجمه یا دهن این ادویه را ضماد نمایند زفت رطب فرفیون جاوشیر قند و اگر اینها حاضر نبود سرگین
کبوتر و نوشادر و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و آخر ماه مکروه ندهند
و مقدار شربت تریاق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن مخلصه یک مثقال رفع جمیع زهرها و گزیدنها
کند و گفته اند که خوردن ثوم با شراب و شراب نیز با پیاز و گندنا یا چیزی دیگر از برای جمیع گزیدنها
و زهرها نافع است و اگر بچیزی دفع آن نشود در تکمیب آن شدن خطای محض بود و اصل
حشیشی که در نواحی فارس مشهور است بارد و منفعت آن درین باب متواتر رسیده
مجرب است گزیدن عقرب بعد از بستن بالای آن و امتصاص نمودن بمجرد بدهان تکمید
بخرقه گرم کنند و بادرنجبویه کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید گردد و عقرب را
اگر میسر باشد بشگافند و ضماد کنند و از منفخات خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی که عقرب
بسیار بود اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادرنج ضد کرفس است گزیدن رتیلا
و عظاء و سام ابرص اما رتیلا بهترین علاج آن قی دادن و قی فرمودن باشد و معهذا در کتب
طبی مذکور نشده اما عظاء و حربا که از جنس آنست هر کدام از اینها اگر گزد و دندانهای او در آنجا
بماند و بآن سبب درد کند تدبیر بیرون آوردن آنست که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن
زیت با نجد طلا کنند و یا فتیله از پنبه در آنجا بگذارند تا دندان او بیرون آید پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند
و اگر درد ساکن نشود بنشینند در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص
که در خرابها می باشد و نقطهای سیاه بر پشت آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن او از گزیدن آن
تب مطبقه و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط در
هلاک کشد و موضع نیش سبز و زرد شود و زرد آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریقی که
گذشت دندانهای آن را بیرون آرند و قدری ابریشم مانند ابریشم مقرض نموده یا بزرقطونا در آبی
که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس

برق باز گشتند تا باوند انها بیرون آمدن نزول تب و سبزی موضع و سیلان رطوبت زرد آب
باشد پس بعد ازان بعض آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند

فصل در بیان عض کلب عض کلب جنونیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و
شغال و روباه عارض میشود و گفته اند که بعض را نیز عارض میشود و این را ازان سبب کلب نامیده اند
که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را اگر این بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم
و زبان از دهان بیرون بر آوردن و افگندن کف و لعاب بسیار و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را
در میان هر دو پای بر زمین میکشد و رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود نخورد و اگر تشنه شود از آب
بترسد و بیاشامد و بهر چیزیکه رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله آنرو بگریزند
و اگر بآن رسند خشوع و تملق کنند بحرکت دم وغیره چنانچه رسم کلب ست که این صفات بر تقدیر استحکام
کلب بود لست و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده کلب شده
را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز دیده بود که تا شش ماه بلکه تا یک سال در تاخیر افتد بحسب
قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست
داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه بیند و از حال شکوه نمودن و از آب
و رطوبات ترسیدن و بیا آنرا نجس و پلید شمردن و باین سبب از شراب باز ماندن و هرگاه که بامین تبه
رسید امید صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی تخیل او گردد و هرگاه چنین باشد
طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر کرا
بگزد او را نیز این حالت عارض گردد و نیز همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول
کند همین حالت شود و گاه بود که در میان بول معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر شبهه
گردد که کلب گزنده کلب ست یا غیر آن پاره نان بر رطوبتی که از زخم سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگے
اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند
و اگر نخورد و یا بخورد و بمیرد دیوانه بود علامتست موضع گرفته را گشاده گردانند حجامه بمص بسیار فرمایند
پس سیر کوفته بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد کنند یا جاوشیر بسرکه سوده و با زفت گداخته مخلوط
کرده ضماد کنند و سیر یا پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب رز نرم کرده ضماد نمایند و تا سه

روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز در گشاده گردانیدن دهمین جراحت فائده بود و
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بینند که آن را اندمال پیدا شده باده و یه که ذکر شد
ضماد نمایند تا بکشاید و بعده بر مالیخولیا تنقیه سودا اشتغال نمایند و دوا از الزراریح دوا دار السرطان
بدهند نسخه دوا از الزراریح بگیرند زراریح فربه زرگ و سرها و پاها جدا کرده انداخته یک مثقال عدس مقشر
سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک نیم دانگ بشکنند سرخ نرم کوفته با آب سرشته قرص ها
سازند و هر روز صبح دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبیخ عدس
و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوا از الزراریح دهند در حمام روند
و در آبزن نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش و پسته باشد و شراب
دادن گفته اند نسخه دیگر دوا از الزراریح بگیرند زراریح بعد از اسقاط اطراف چنانچه گفته شد یکشبانه
روز در روغن نهند پس روغن را بریزند و روغن تازه داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند و
یکبار دیگر چنین کنند پس زراریح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر بایند و قرص ها سازند
شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند و لعاب ازین مذکور عمل کنند نسخه دوا دار السرطان بگیرند
سرطان نهری ماده یعنی آب دریاے شیرین و علامات مادگی آن آنست که حوالی دم نرمی باشد
فرو بند اگر از آن آبے سفید بیرون آید ماده است پس اطراف آن را ببرند و بجای گستر پاک بشویند
بعد از آن به آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن را محکم کنند و بکشت در تنوری که در آن
نان پخته باشند نهند پس ده جزو ازین و پنج جزو جنطیانا و یک جزو کندر کوفته بیخته هر روز صبح و شام دو درم
به آب سرد بنوشند جالینوس گفته هر کسی که ازین دارو خورد ما تا رسیدن آب ایمن شود و اگر جگر آن سگ را
بخورد از ترس جزع و از خوردن آب ایمن شود و گفته اند که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از
ایشان جگر آن را خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند هلاک شدند و استعمال دوای جالینوس
و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیر آن است که از موم و شکر سفید اجوافی
سازند و به آب بیلع آن امر فرمایند یا مشروبه سازند و سر تنگ دلوله دراز در آن نشانند و سر لوله
در حلق نهند تا آب بحلق فرو برود و آب را نه بیند

فصل در بیان تدبیر و با و سموم مجملاً اما و با پس فرار از آن اولی است و اگر میسر نشود

تنقیهٔ بدن کنند و تبدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شیربا از نموده اگر میل به توان خورد و آنچه ممنوع است
تناول خربزه و زردآلو و هندوانه است بر مجففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را کافور و صندل و
مشک و عود و عنبر و بید و کدو و سیب به وامرود و گلاب معطر و مرشش گردانند اما تدبیر شراب سموم قی کردن
به آب گرم است و شکر روغن کنجد و زیت یا طبیخ بزر انجره و مسکه و روغن گاو خوردن و طعام بسیار نباید
خورد و اگر زهر بقیه بر آید فبهاد الا کسر سفرت آن کنند تریاقی که زهر را باقی بیرون آورد آن را تریاق
العیق نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال بزیت بسرشند شربتی یک درم و
بعضی گفته اند که جزر الدر یک فی الحال قذف سم کند بعد از آنکه رقی استفراغ کرده باشند قدری شیر دهند
و بانو فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری دائمی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است پس از
آنچه مخصوص آن است بآن معالجه نمایند چنانچه در مطولات مذکور است پس از گناهها فرا گیرند

خاتمه در بیان جوارشات وغیره

جوارش آمله مقوی معده صفت آن آمله منقی بیست مثقال در شیر گاو شبانه روز تر نمایند و بشویند
و در آب جوشانیده صاف نموده در شکر سفید یک آثار بقوام آرند ایضا برای تقویت معده صفت
آن آمله منقی نیم آثار گلاب نیم آثار عرق بید مشک نیم آثار شب بخیسانند صبح خوب سائیده مهرا نموده
از پارچه گذرانیده نبات سه پاو عسل صاف نیم آثار داخل کرده بقوام آرند و مروارید در تولهٔ صندل
سفید ابریشم خام گل سرخ گل گاوزبان دانه هیل پوست بیرون بسته مصطگی دارچینی هر یک یک توله
عنبر سه ماشه ورق نقره نه ماشه بدستور تیار کنند جوارش لولوی مقوی باه و معده و اعضاء رئیسه و
مصلح حال جنین از اسقاط صفت آن مروارید درهم عاقرقرحا درهم زنجبیل مصطگی هر یک چهار
درم زرنباد درونج عقربی تخم کرفس فطراسالیون هندی قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درم بهمنین
فلفل دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم شکر سلیمانی بوزن همه ادویه شربتی بقدر یک مازو
و در جنین مداومت باین جوارش باید نمود جوارش کندر ضعف قلب و خفقان را نافع است
صفت آن کندر سفید شصت درم فلفل سفید دار فلفل از هر یک ده درم لبد سفید شصت درم
زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم جوزبوا خیربوا قرنفل از هر یک پنج درم مشک خالص نیم درم همه
اجزا را کوفته بیخته وزن نموده بعسل صاف بسرشند شربتی سه درم چلغوزی ترکیب هندی

بور تقویت معده بعد ازان چون زنان بعد ولادت استعمال کنند جهت برودت و قطع سیلان آب
ایچ و خشکی آن نافع صفت آن بسباسه زعفران الایچی خرد از هر یک شش ماشه جوز بوا شش ماشه
قرنفل فلفل دارچینی گل پسته سپیاری از هر یک یکتوله خرما کهوپرا هر یک دوازده درم مغز بادام
لعبین زر هر یک نیم پاؤ مشک سه ماشه عسل سه پاؤ ورق نقره بیست و پنج عدد حب زنجبیل طعام را
در قعر معده بنشاند و تخمه را زایل کند و شکم براند و نفخ تحلیل کند قبل از غذا و بعد آن توان خورد صفت
آن فلفل زنجبیل قرنفل دار فلفل سک پا زرشک شبرم قند سفید برابر کوفته بیخته باب حب سازند
اترنجی نیم درم حب مشتهی و هاضم و خورش ذائقه صفت آن عاقرقرحا صغار و کبار دارچینی هر یک پاؤ درم
سمندر سون سونچرلون سیندهالون بیلا مول جوا کهار کشنیز فلفل زیره سفید مرچ سیاه زیره
سیاه زنجبیل سیاه و سرخ ناگیسر البیسر هر یک نیم دانگ چوک ترش دو دام انار دانه هشت دام کوفته
بیخته باب لیمو خمیر نموده حب بقدر کنار بندند شربت یک حب تا دو حب حب جهت هضم و تقویت
معده و طرد ریاح غلیظه و دافع فواق شدیده صفت آن نمک سانبهر نمک سیاه هر یک سه مثقال
پودینه زرنباد هر یک پنج مثقال هلیله زرد و بلیله آمله سعتر فلفل گرد پیپل زنجبیل مرچ زیره هر دو
پاؤ آثار کوفته بیخته باب لیمو خمیر نموده در آفتاب خشک کرده باز باب لیمو و آمله سبز و اگر بهم نرسد
آمله خشک در آب تر نموده بهمان آب خمیر کرده خشک ساخته باز باب لیمو خمیر نموده حب بقدر جوز بوا بسته
یک حب بخورند سفوف کرشنوت رحیه زنان حامله را مفید بود و معده را قوت دهد و اشتها آرد
صفت آن کرنیا انیسون زیره کرمانی قاقله قرنفل نانخواه کرفس از هر یک دو درم قرنفل زنجبیل دار فلفل
از هر یک دو دانگ قند بیست مثقال کوفته بیخته شربتی دو درم باب تازه یا نیم گرم سفوف ملح از برای
محرورین که اسهال مره رقیق و مره سوداوی کنند و اشتهای طعام آورد صفت آن نمک دارانی را ریزه
ریزه کرده بر تابه بریان نموده و پس یا ستدیران سرکه کنند چند مرتبه کرده و بیخته بیس مخلوط نمایند با آن
انار دانه بریان همه را کوفته سفوف سازند سکنجبین رمانی تب های محرقه و جگر و معده را سود دهد
صفت آن آب انار ترش و شیرین از هر یک نیم من بقوام آرند و قدری زرشک و یک چهار
یک سرکه صاف و کمی قند اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین تفاحی که نیز همین خاصیت
دارد صفت آن آب سیب بخته شیرین صد دام سرکه چهل دام آب انار ترش آب لیمو

گلاب بید مشک هر یک بیست دام قند سفید کین و نیم پودینه سبز یک مشت پودینه در طبخ بیندازند همچنان ثابت
چون خوب بجوشد برون آرند سکنجبین نعناع جهت گرم کردن معده و ازاله تخمه و تفتیح سده جگر و تحلیل ملاءات
و دفع بادهای و تسکین وجع معده و وجع دندان و تاکل آن و قولنج و عسر البول که از برودت بلغم بود
نافع صفت آن جند بیدستر زراوند [illegible] ایرن اساروان [illegible] هر واحد یک درم فلفل دار فلفل قسط هر
یک شش درم زعفران نیم درم [illegible] اضافه کرده ادویه را کوفته بیخته و زعفران در [illegible] در عسل کف گرفته چند جمله
باشند حل نموده بسرشتند بعد سه ماه بکار برند شربتی از دانگ تا دو مثقال سهاگ سونٹھ باغم د
مشتی صفت آن ناگرموتها زیره سیاه و سفید کشنیز خشک بادیان تخم شبت قرنفل جوترے
صندل سفید لودھ گجراتی جواہر کتیلہ هر یک پنجدام ترشاده دام زنجبیل روغن گاؤ [illegible] شانزده
دام شکر تری چهار و نیم آثار اول زنجبیل را کوفته بیخته در پنج آثار آب بجوشانند تا غلیظ شود پس
روغن انداخته یک کفچه زنند بعد شکر تری در اندک آب صاف نموده باهم بسرشند و حلوا سازند
و دارو ها حل نموده هر روز یکدرم بخورند شربت حماض صفرا بشکند و تشنگی باز دارد و معده
و دل را قوت دهد و خفقان حار را نافع باشد صفت آن آب حماض پنجاه مثقال قند سفید
کین بدستور مقرر شربت سازند شربت تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را
قوت دهد و قی باز دارد صفت آن نیم من تمر هندی را بجوشانند و شیره آن را بگیرند و بپالایند
و با کین قند سفید بقوام آرند شربت لیموی تسکین عطش معدی کند و هاضمه را قوت دهد
صفت آن آب به شیرین دو جزو آب لیموی کاغذی یکجزو قند سفید نصف یا ثلث جزو مجموع
بدستور مشهور بقوام آرند ضماد دیگر هرگاه ورم معده شروع به نضج کند و احتیاج بتحلیل بکار آید صفت
آن آرد جو خطمی اکلیل الملک بابونه گلسرخ پنج جزو با آب کرب ضماد کنند عرق بجهت تقویت معده و
قلب مجرب صفت آن برگ گاوزبان گل گاوزبان هر یک سه توله بادرنجبویه برگ فرنجمشک
هر واحد دو توله ابریشم سه توله تخم بادرنجبویه پودینه هر یک سه توله تخم فرنجمشک دو توله درونج دو توله
زرنباد [illegible] کشنیز خشک سه توله برادهٔ صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان چهار توله قاقله
صغار چهار توله گل سرخ چهار توله نخواه سه توله قرنفل چهار توله مویز منقی یک آثار کشمش یک آثار
تخم بالنگو نیم پاؤ پوست بیرون پسته سه توله طباشیر سه توله بهمن سفید سه توله گل بهار چهار توله

پوست ترنج دو توله پوست هلیله زرد براده آبنوس هر یک سه توله شب در گلاب عرق کیوره هر یک چهار
آثار خیسانیده صباح عنبر اشهب سه ماشه مشک سه ماشه زعفران چهار ماشه براده صندل سرخ نه ماشه
ورق ابریشم پاو آثار بر سر نیچه کرده مقطر سازند قرص گل در درد و تپ های بلغمی را سود دهد صفت
آن مرجند سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ کبر پوست بیخ تفاح ورق گل سرخ هر یک شش درم
رب السوس چهار درم طباشیر دو درم عصاره غافث دو درم کوفته بیخته به سکنجبین سرشته قرص سازند
کماده که درد معده ریحی را سود دهد صفت آن نانخواه زیره رازیانه هر یک دو مثقال گل سرخ پنج
مثقال کوفته بیخته در خریطه کرباس انداخته نیم گرم بر معده گذارند لعوق ناردان جهت تقویت معده
و رفع قی عدیم البدل صفت آن گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دانه زرشک از
هر یک یازده مثقال سماق هفت مثقال نعناع تخم مورد هر یک سه مثقال جمله ادویه در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل باند صاف کرده همراه آب لیمو آب غوره و آب به و آب تمر هندی هر یک بیست
و پنج مثقال شکر سفید شصت مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند و اندک اندک بلیسند مقی کتو بغراغت
صفت آن شبت بیست درم در یک رطل آب جوش دهند تا به نصف رسد و جوز القی یک درم
نمک سائیده با عسل سرشته همراه مطبوخ مذکور آمیخته بقدر حاجت آنگرم وقدری عسل افزوده بنوشند
معجون افسنتین جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد نفع کامل بخشد صفت
آن افسنتین هفت درم انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم سلیخه ده درم افیون چند هر یک دو درم عسل چند
همه بطریق مشهور معجون سازند معجون جهت تقویت باه و قوت معده و اشتها و قوت مجامعت بی نظیر النفع
صفت آن جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج از خر زنجبیل دارچینی مصطگی زعفران عود هر
یک احد سه مثقال قاقله کبار و صغار هر یک یک مثقال اشنه دو مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب
حل نموده عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند و ادویه مسحوقه بدان بسرشتند شربتی یک و نیم مثقال
مربای هلیله مقوی باه و معده و دماغ و جگر و طبع را نرم کند و بواسیر را نفع دهد صفت آن صد عدد
هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند و آب آن قدر اندازند که آن را بپوشاند و خاکستر
یک و پنجاه درم بر آن پاشند ده روز بگذارند و در هر سه روز آب خاکستر تغیر کنند و تازه کنند
پس هلیله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود بعده در دیگ نهند و همان قدر آب که وی را

پوشانند اندازد و یک کف جو مقشر مرضوض نیز منم سازند و بپزند که تا خوب پخته شود لیس بیرون آرند و دیگر
بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه بحال ماند و جدا انگردد لیس هلیله را با کمنه مختلفه ده جا الدوز بزند لیس
در ظرف سبز نهند و عسل صاف دران اندازند آنقدر که او را در پوشد و بست روز بگذارند و سر هر هفته
عسل تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در هلیله هیچ مائیت نماند بعده نشف کرده
عسل جید صاف اندازند آن قدر که در پوشد در ظرف سبز اندازند و پیش از چهل روز بکار برند و اگر
خواهند در افاویه سازند صفت آن دار چینی زنجبیل هیل جوز بوا عود مصطگی مشک کوفته بیخته بیفزایند
وصد عدد هلیله را از ادویه مسطوره هر یک یک اوقیه و مشک نیم درام کافی است و اگر بجای عسل
قند کنند قلیل الحرارت باشد و در حمیات مناسب تر بود و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در
آب آهک جهت استمساک اجزای او و دفع گردیدن عفوصت می خیسانند بعده طبخ میدهند چنانکه
معروف است و گویند اگر این مربا را یکسال تمام بخورند و از حموضات در اثنای خوردن مربا احتراز
نمایند موی سفید نشود تریاق الطحال بجمیع امراض اقسام طحال چون وجع و حبات و صلابت و
اورام هر آن نافع و صفت آن مغز چلغوزه کرسنه تخم انجره هر یک دو دانگ زراوند هر یک دو
درام پوست بیخ کبر کرمانج بارزد اشق بوغاریقون بیخ گز بری زعفران بلوط میعة الرهبان هر یک سه
درم سانج هندی قردمانا بیخ جاوشیر مشکطرا مشیع بیخ سوسن دو قوانیسون سیسالیوس فقاح الغبا غافت
ریوند هر یک چهار درم حب بلبسان حب البان اسقولوفندریون بیخ لبلاب عنصل شوری سنبل الطیب
شامی فلفل سفید پوست بیخ جعده هر یک پنج درم ورق لسان الحمل ورق علیق زیره کرمانی هر یک
دو درم طحال حمار وحشی طحال ثعلب هر یک پانزده درم انچه کوفتنی است بکوبند و صمغها را در شراب
بگذارند و با عسل معجون سازند و بعد فصد و مراعات سایر قوانین قی با سکنجبین بزوری و جهت
تبیح بارالاصول و برای اورام دموی و صفراوی با سکنجبین ساده و نیز ماء الشعیر و جهت ضماد
از برای تبیح با سرکه حل نموده و جهت ضماد صلابت با آب کرفس گداخته بموم و روغن انداخته
و جهت ورم صفراوی و دموی ضماد قدر قابل آن با آب لسان الحمل و آب برگ نرد قطونا و حی العالم
وعصی الراعی مستعمل و اگر خواهند که جهت اورام دموی و صفراوی بخورانند با آب کدو دهی شیرین اگر
کدوی تازه نباشد کدوی خشک را سحق کرده اضافه نموده یا سکنجبین و آب کاسنی و آب

عنب الثعلب مانند آن استعمال نمایند ادویه مستعمله در طحال صفت آن حب الفقد کزمازج کبیر بودلبنه
غافث طباشیر اسطوخودوس افسنتین فوه لک ریوند جوز السرو جعده تربد سفید اسقولوقندریون
زعفران ایارج فیقرا غاریقون هلیله زرد وج انیسون تخم کاسنی بادآورد اشق مقل زراوند نمک هندی
تخم خرفه بیخ کبر سداب حرف شاهتره شونیز هلیله کابلی ثمره گز تخم کشوث زرنشک فلفل اسارون مصطگی
حب البان کاکنج قسط جاوشیر اطراف الطرفا یا زعفصل فلفل سقمونیا اصل السوس کمازریوس تخم خیار زره
ادویه که در ضمادات او جایع طحال داخل شود صفت آن خردل بیخ کبر بیخ غافث برگ سداب اشق
مقل آرد نخود اکلیل الملک تخم کتان بابونه سنبل مرمس طین اسود اشنه کزمازک کندر صبر سکبینج جاوشیر
آبزن که زحیر بلغمی را سود مندست صفت آن شبت تخم کتان حلبه خطمی بجوشانند در طبیخ وی که نیکگرم
باشد مریض را بنشانند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نفع بخشد صفت آن حلبه بنفشه تخم کتان بیخ
خطمی در آب بپزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیکگرم آبزن سازند حب بواسیر که رفع قبض بواسیر
نماید و بواسیر ریحی را فائده دهد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله پوست
آمله هر واحد دو مثقال حضض هندی یک مثقال انیسون یک مثقال تخم گندنا سه مثقال مقل ازرق چهار
مثقال عسل خیار شنبر هفت مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب ساخته و بادیگر ادویه بکوبند و مقل را
با آب گندنا حل ساخته حبها سازند مقدار نخود و علی الدوام بعمل آرند حریره جهت سحج و
زحیر صفت آن لعاب ریشه خطمی لعاب بهدانه شیره خشخاش لعاب اسبغول شیره نشاسته
روغن بادام آب که در آن کتیره و صمغ عربی یکهفته شب خیسانده باشند نبات بقدر مناسب گرفته
تیار نمایند حریره جهت پیچش خونی یا غیر خونی صفت آن صمغ عربی سه ماشه نشاسته روغن بادام
هریک نیم توله بازنگ بوداده یکتوله با قدری نبات حریره کرده بدهند و اگر پیچش بسیار باشد بغیر نبات
بعمل آرند حقنه که زحیر شدید را نافع است صفت آن آب برنج مطبوخ بگیرند و تا نیم آثار شیر تازه بپزند
تا غلیظ شود صمغ عربی قدری دران آمیزند و بجوشند و حقنه کنند سفوف که اسهال را باز دارد و
اشتهای کهنه باز آرد صفت آن انار دانه بریان چون سرمه باریک نموده هفده درم گرد یا در سرکه
تر کرده و بریان نموده کشنیز خشک در سرکه تر کرده و بریان نموده هریک بیست درم خرنوب
نبطی سماق پاک کرده کوناز و گلنار هریک ده درم کوفته بیخته شربتی یک و نیم درم با شربت موارد

زیارب به شیاف زحیر صفت آن زعفران مرافیون حضض کندر مساوی کوفته بیخته شیاف کنند شیاف
که فی لنیج را فائده دهد صفت آن بگیرند سداب بره سیاه نانخواه بوره ارمنی برابر نرم کوفته بعسل آمیخته بر پاسوره
محقنه مالیده چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالیده رشته بر بسته در اندرون روان کنند و بعد
از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید و بدل آب گفته اند شراب رقیق کهنه بغاریق بر ناهار خوردن اندک
اندک مقدار شصت مثقال فائده دارد و بعد از آن مار اللحم شاید و غالیا گر بر ثقل اندازند فائده مند است طلا
جهت درد اعضا که از بواسیر بهم رسد صفت آن زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال نانخواه نوشادر هر یک سه
مثقال حلتیت پنج مثقال سورنجان یازده مثقال موم پنج مثقال در روغن گردگان بیست مثقال آمیخته طلا
نمایند طلا که بواسیر را تباه کند و از بیخ بر افگند صفت آن بوره سه درم زرنیخ زرد درم سم الفار یک
درم و نیم زنگار یکدرم نرم کوفته با پیه مرغ بگدازند و قدری از آن آمیخته طلا کنند و اگر علت ضعیف باشد
سه روز زنند هر روز دو بار و اگر قوی باشد بحرور زنهند هر روز دو بار تا علت تباه شود پس مرهمی سازند از پیاز
سرخ و بدوغن گاو و بر علت هر روز بنهند تا بیفتد و تا این مدت بدان جایگاه آب نرسد تا وقتیکه بهتر شود و
چون علت افتاده باشد مرهمی کنند از انزروت و دهن الاخوین و سفیده بیضه مرغ تا گوشت بر آید فالوده
برای اسهال دموی صفت آن بگیرند نشاسته سه مثقال صمغ عربی شش مثقال زر قطونا دو مثقال
بارتنگ دو مثقال بطور معروف فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بخورند مار الاصول جهت
ورم سده مفید اخلاط آن سنبل الطیب مصطگی اسارون بیل لوا فاقتلو هر یک یک مثقال
عود بلسان سلیخه هر یک سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه زیره کرمانی مدبر و هر یک پنج درم
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه اذخر هر یک پانزده درم مویز منقی بیست درم همه را با سه
رطل آب بپزند تا به رطل و نیم آید هر روز از آن چهار اوقیه استعمال نمایند مرهم که شقاق المقعد را
نافع است صفت آن موم سفید یکتوله حنا سه توله روغن گل بقدر حاجت موم را در روغن گداخته آرد
حنای مسحوق داخل نموده مرهم سازند مرهم کافور شقاق مقعد و ورم حار را مفید بود صفت
آن موم سفید دو و نیم درم روغن گل ده درم مردار سنگ نشاسته از هر واحد دو درم افیون
درم کافور نیم درم همه را نرم سائیده در روغن موم گداخته ادویه مسحوقه آمیخته با سفیده تخم
مرغ مرهم سازند و اگر ورم نباشد مرهم مقل نفع دارد مرهم موم روغن کنجد پیه بط مغز ساق گاو

مقل بگیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را گداخته مرهم سازند مرهم که برآمدن مقعد
و وجع آن را فائده دهد صفت آن عنب الثعلب عدس مقشر از هریک سه مثقال گل سرخ
دو مثقال کوفته بیخته بلعاب کشنیز تازه بخته و زرده تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرهم سازند مرهم
نافع برای بواسیر و شقاق مقعد صفت آن آب گندنا هشت درم مقل ازرق ده درم مغز قلم گاو
روغن زرد هریک یک اوقیه مقل را بآب گندنا حل نموده روغن داخل کرده بجوشانند که آب جذب شود پس
مغز ساق گاو کوفته نرم کرده قدری موم سفید داخل نموده مرهم سازند مرهم مجرب که بواسیر را نفع بخشد و اندمال
جراحت کهنه نماید صفت آن مرداسنگ گلنار زردچوب خون سیاوشان کشب یمانی سرمه سا نموده
اگر سرخ باشد بهتر شاخ گوزن سوخته موم سفید هریک یکتوله روغن زیت چهار توله بدستور مرهم سازند
مرهم که بواسیر و شقاق مقعد را مفید صفت آن شادنه عدسی گل ارمنی عصاره لحیة التیس ده درم موم
سفید پنج درم موم را در روغن بگدازند و ادویه ها را کوفته بیخته ممزوج نمایند و باده درم شیر دختر بادن
نیک بمالند تا بهم مخلوط شود مرهم که بواسیر را نافع باشد صفت آن میعه سائله یک درم مقل دو درم مغز
خسته خرما زردآلو ده درم مقل و میعه را در روغن بگدازند و مرهم کنند مرهم دیگر برای بواسیر بادی بود
خواه خونی صفت آن بگیرند نیلم بقدر یک دمڑی و کافور بقدر شش دام و روغن زرد بوزن دو
فلوس باهم سائیده در روغن آمیخته بحوالی مقعد طلا سازند مفرح یاقوتی در تقویت دل که مزاجش
گرم باشد و مقوی جمیع اعضاء رئیسه صفت آن یاقوت رمانی لعل بدخشانی یشب سبز هریک سه مثقال
بسد یکمثقال مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاهو
بهمنین از هریک پنج مثقال زرشک منقی سه مثقال ورق نقره سه مثقال ورق طلا عنبر اشهب
مشک از هر واحد مثقال کافور قیصوری سه مثقال طباشیر سفید هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال
شراب انار شیرین شربت سیب شربت حماض از هریک چهل مثقال عرق کاسنی بیست
مثقال نبات سفید هفتاد مثقال عسل پنجاه و دو مثقال بدستور تیار سازند مفرح کبیر
معتدل است در کیفیات اربعه و بهترین مفرحات است و موافق و معتدل جمیع امزجه و مصفی
خون و مقوی اعضاء رئیسه وغیره و مزیل مالیخولیا و صرع و جنون و توحش و خفقان و ضعف
قلب و اعیا و بلادت و سهو و هاضم وغیر آن صفت آن شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان

هریک ده مثقال همچنین هریک پنجمثقال لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم زعفران درونج زرنب
کبابه زرنباد هریک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته دانه هیل
ورق زر ورق نقره یاقوت رمانی هریک دو مثقال مرجان مروارید ناسفته کهربا هریک واحد مثقال عود
نیم مثقال شکر سفید صد و پنجاه مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوش آب
ترنج آب زرشک آب ریباس هریک بیست و سه مثقال و اگر ترنج نباشد آب لیمو عوض اوست و گل
مختوم اگر نبود گل داغستانی بجای اوست انداخته بقوام آرند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال مفرح
صغیر بارد که ابخره را از متصاعد شدن بر دماغ باز دارد و خفقان حاره و رکند و دل و معده حاره را سرد
کند و قوی گرداند صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هریک درم کافور دو قیراط ادویه
کوفته بیخته بشربت سیب یا حماض بسرشند شربتی دو مثقال مفرح که اعضاء رئیسه اقوت دهد
و محروری مزاجان را موافق است صفت آن خولنجان کبابه قرفه هریک چهار درم فاقله کبار
اشنه پوست ورق قرنفل گاوزبان زنجبیل مصطگی گل سرخ مروارید ناسفته یاقوت کبود زعفران هریک
سه درم جوز الطیب سنبل الطیب همچنین خصیة الثعلب نارمشک قرنفل خشک هریک پنجدرم عاقرقرحا لبد کهربا
لعل هریک یکدرم عنبر اشهب سعد هریک دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زر ورق نقره هریک نیم مثقال
جزو اعظم خوب سوده سی مثقال قند سفید کمین و اگر بعسل خواهند نیم من بدستور تیار سازند طریق
استعمال ما الجبن صفت استعمال آن بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر
نباشد سیاه رنگ صحیح البدن بے عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن
گذشته و بیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف برازیانه و عنب الثعلب و شاهتره و چوب کاسنی
و بقولات بارده باید کرد و همچنین در استعمال ما الجبن در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار کرده
بر آتش ملایم بجوشانند و در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری
یک توله یا آب لیمو یا غوره و قدرے نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعضی گفته اند که
اگر در سرکه افتیمون و هلیله سیاه و نمک شب بخیسانند و صبح صاف نموده در شیر بیندازند
اولی است بعد ازان که شیر بریده شود ظرف را از آتش فرود آرند و از صافی سه ته
گذرانند و قدرے نمک انداخته باز یک جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر

یا هرچه مناسب طبیعت دانند اضافه کرده بجوشانند و در اثنای جوشش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد
چوب خرما پوست دور کرده و سرش چهار پاره نموده تحریک شیر کرده باشند و هر روز یک درم و
دام بیفزایند تا بیک رطل برسد و بحسب قوت و ضعف مریض کم و زیاده از یک رطل میکنند و دادن
ماء الجبن چهل روز تا بیست و یک روز یا کم ازین برای طبیب است و پیش از دادن ماء الجبن تنقیه
باید کرد و بعد از یک هفته و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و اگر کسی را نزله و
عوارض دیگر مانع استعمال باشد پس از جبنه بز شیر را ببرند و طریق این است که جبنه را از نمک شسته
صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری جبنه را سائیده در میان شیر
اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطع قطع کرده نمک اندازند و در صافی دو ته
کرده جای بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد از آن صبح جوشانیده کف گرفته صافی کرده
بخورند و دیگر طریق بریدن شیر از سنگدان مرغ و غیره در کتب متداوله مرقوم است باید که ماء الجبن را
سه حصه کنند و یک حصه بخورند و راه روند بقدری که نزدیک شود که عرق نماید و بعضی معین کرده اند که
چند قدم و بعضی چهل قدم بگردند بعد از آن دو حصه را هم همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشند و ماء الجبن
رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال غذا باید که بعد از چهار پنج ساعت بخورند و غذا شوربای قلیه چوزه مرغ
یا شلهٔ بی گوشت یا با گوشت و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان تر کنند و شسته بپزند تا مید و
از وجبت یا دو نان در اثنای ماء الجبن اگر بخورند بهتر بود و اجتناب از لبنیات و مغلظات و ملوحات و حموضات
شدیده و از بقولات لازم و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب و بتفریح بکوشند و بهترین
ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است و اگر بهم نرسد از شیر گاو و ماء الجبن از شیر شتر بجهت سده و استسقا
مناسب و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و از مغز حب قرطم که ماء
الجبن سازند این طریق است صفت آن مغز حب قرطم دو اوقیه گرفته نرم کوفته در دو رطل
شیر مغلی بیندازند و بچوب انجیر همین جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آرند و بگذارند
که سرد شود پس در پارچه دو ته انداخته بیاویزند و آبیکه بچکد در ظرف چینی بیندازند بعده نمک
قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نموده با ادویه مناسبه بخورند و متفق اند حکما که ماء الجبن مغز حب
مسهل است و با وجود اسهال غذا ازین میشود و در علل سوداویه حاره و التهاب و جذام و داء الفیل

دیرقان وخرقة البول وضعف کلیه وحصات ان ومثانه وقروح من ودیگر قروح بدن وشره وظلمت بصر وسعفه وانصباب مواد بسوے چشم وپلک واستسقا وحرارت کبد وسخافت بدن وجرب وحکه وکلفت مستعمل میشود **جوکراج گوگل** جهت فالج ولقوه ورعشه وجمیع امراض بارده دماغی نافع **صفت آن** زنجبیل فلفل فلفل دراز چیته حب بل انگوزه برشته سرشف زرد وسیاه وسفید اندرجو تلخ بای بڑنگ گج پیل کنگی بتیس تیج مور با جمیع اشیای تساوی گرفته مضاعف آن ترپهله بگیرند بعده ترپهله واشیای مذکوره مجموعه را وزن نموده هموزن آن گوگل بجنسیه بگیرند وانگوزه را در قدرے روغن زرد بریان کرده مجموعه را در کهرل سائیده بقدر سه ماشه یا پنج ماشه با آب نیم گرم وقت شب بقدر یک توله بخورند **جوکراج دیگر** براے فالج ولقوه نهایت نافع **صفت آن** بهنگره فلفل دارفلفل هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هوه بیر عاقرقرحا فلفلمویه زرنباد از هر واحد شش درم تج بل جند بیدستر هر ایک دو درم پوست چیته کبابه تخم کاسنی از هر ایک سه درم پودینه پنج درم گوگل سه درم مثل کل اجزا کوفته بیخته نگاهدارند گوگل را نرم کوبند و بروغن بادام چرب کنند و باز بکوبند تا که باریک ونرم شود آنگاه اجزا را سائیده قدرے داخل نمایند و قدرے روغن بادام بیامیزند وبکوبند تا که اجزا تمام شود ویک ذات گردد **شربت یک توله بیان دیاقوزا** که منع نزلات کند وسرفه خشک را بغایت نافع **صفت آن** خشخاش سفید باپوست بیست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیازی بهدانه تیرین از هر ایک پنج درم اصل السوس بیست درم اسبغول ده درم همه اجزا در شش رطل آب باران دو شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس بآتش نرم بپزند تا نیم شود و بیماید بعدازان جمع کرده دیک من قند اضافه نموده بقوام آرند **نسخه دیگر صفت آن** کوکنار نیم پاو گل بنفشه اصل السوس هر یک یک و نیم توله تخم خطمی پرسیاوشان هر واحد چهار درم عناب ولایتی پانزده عدد صمغ عربی کتیرا هر یک یک و نیم توله زوفای خشک سه درم مغز تخم خیارین پنج درم بهدانه شش درم خبازی ده درم مویز منقی سی دانه ودیه ساده نیم آثار آب باران یک شبانه روز بخیسانند بعده بآتش ملایم بپزند وصاف نموده باز بقوام قند آرند وهرگاه قوام درست شود ترنجبین سفید بست توله خشخاش سفید چهار توله شیره کند دیک توله همه را شیر کشیده در قوام مسطوره بآتش ملایم کم کم شیره داخل نمایند قوام را حرکت داده باشند تا که شیره جذب شود و قوام بآن حد رسد که در انگشت بچسپد بعده رب السوس صمغ عربی کتیرا نشاسته باریک سوده در قوام اندازند و ترنموده نگاه دارند

مقدار شربت از یک درم تا دو درم **نسخهٔ دیگر** بسیار نافع برای سعال خشک و مانع انصباب
مادهٔ نوازل طرف قصبهٔ ریه و صدر و تلیین صدر می نماید **صفت آن** پوست خشخاش سه
خشخاش بیست عدد تخم خطمی کتیرا سفید صمغ عربی تخم خبازی بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس مقشر
مرضوض از هر یک بیست درم در آب باران دو روز تر سازند و بجوشانند بآتش ملایم تا مهرا شود و آب نصف
بماند مالیده صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند خوراک پنج مثقال و بعضے بعوض قند سفید تنجبین
میکنند و بعضے یک رطل عسل می اندازند **بیان مرض ربو** و آن مرضیست از امراض شش که
چون اطفال را عارض شود نفس زود زود رود **علاج** بگیرند تربد خراشیده پودینه تج خراسانی وزن
برابر گرفته کوفته بیخته نگاه دارند در شیر زن دختر زائیده حل نموده بقدر سن و مزاج بدهند **علاج دیگر**
آنکه سینهٔ مریض را از هوای سرد و از اغذیه بارده محفوظ دارند و چون کهنه شده باشد ماده را پزانیده
مسهل باید داد و الا انتظار این نباید نمود و زود ماده بمسهل و شیاف دفع باید نمود **دوای**
مجرب که درین مرض بکار آید **صفت آن** اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی
عناب لسپستان بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدرے نبات داخل کرده باید داد و روز دوم
اگر مرض قوی باشد در روز اول زوفا هم ایرسا اضافه باید کرد و در روز سوم مسهل سنا خیار شنبر باید
افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم و گل گاوزبان و بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوشانیده
صافی نموده **شربت** زوفا اضافه کرده بدهند **دوای دیگر** که درین باب نهایت مفیدست **صفت**
آن تخم کتان زوفا لب حب الصنوبر انجیر جوشانیده صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده
بخورانند و سینهٔ مریض را از منقیات مثل آرد نخود مالیدن بسیار مفید **دوای دیگر صفت آن**
قرنفل خرالین تخم پنبه برابر گرفته مقدار حبه غلوله بندند و یک حب بآب دهند **حب** برای مرض ربو
بغایت مفید **صفت آن** بگیرند توتیای سبز بریان نموده یک جزو سوهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را در آب
سائیده یا در شیر بز حل نموده بقدر دانه باجرا یا زیاده از آن حب سازند وقت احتیاج یک حب یا دو سه
حب در آب یا در شیر مرضعه بدهند **حب دیگر صفت آن** قرنفل بیخ خراسانی فلفل دراز چوک
سلوتی بگیرا حب مقدار سرخ مونجه سازند و وقت حاجت یک حب بدهند بقدر
یک سرخ خون خرگوش را در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند **بیان انوش دارو**

بدانکه انوشدار و بلغت فارسی ست معنی آن دارو های هاضم ست و بعضے گویند نوش لفظے ست موضوع برائے بلیله بلیلا آمله و خبث الحدید و عسل لهذا ترکیب که ازین جزو سازند نیز انوش نیز گویند و چون درین نسخه عمده ترین اجزا آمله ست لهذا باین نام مسمی گشته و در نسخه نوشدار و تفاوت بسیار است اکثرے از اطبا نوشدار و را جوارش کندری گویند استعمال آن بعد از چهل روز باید نمود و قوتش تا دو سال باقیماند شربت از یک مثقال تا سه مثقال و بیش از طعام میتوان خورد محرور مزاجان را باشیاء بارده باید داد بالجمله این معجون در تقویت باه و اعضاء رئیسه داعتنا و معده معده و مجفف رطوبت غلیظه و محلل سریع النفوذ و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و ملین صلابت و تعقدات و قامع قروح و جروح مزمنه و اورام و علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواسیر و وجع المفاصل و سرطان و بهق سیاه و با اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنوم و تسمین بدن و دفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بینظیر **نسخه انوش** دارو ی لولوی **صفت آن** ۱

مروارید بسد محرق یشب طباشیر سفید ساذج سنبل الطیب ابریشم مقرض شیره آمله از هر یک سه مثقال سعد زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید عسل صاف از هر یک نه مثقال بدستور تیار کنند **نسخه دیگر صفت آن** ابریشم مروارید سنبل کهربا گل سرخ هر یک سه سه مثقال زعفران مصطگی قرنفل هر واحد چهار چهار مثقال دارچینی یاقوت رمانی یشب سبز مرجان عنبر اشهب مشک اذفر ورق طلا ورق نقره ریوند چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج پنج مثقال عود هندی سه مثقال دانه هیل اساوون سعد زرشک تخم بادرنجبویه پوست اترج ساذج هندی درونج هر یک دو مثقال آمله شصت مثقال عسل یا قند و نبات صد مثقال بطریق معروف تیار کنند **نسخه دیگر صفت آن** کهربا مروارید هر دو یه مقام مرجان سه مثقال یشب سبز شش مثقال قرنفل سعد ساذج هندی از هر واحد شش مثقال مشک چهار مثقال آمله یک آثار عسل یک و نیم برابر ادویه قند سفید یک نیم برابر ادویه بدستور بقوام آرند **نسخه دیگر صفت آن** مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض طباشیر ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیره آمله سی مثقال عسل و قند بالمناصفه معجون سازند **نسخه معجون ساده صفت آن** گل سرخ هشت درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی اساروون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار و کبار زرنباد بسباسه مسیح زیره

قرفه زعفران از هر یک دو درم آمله یک رطل قند و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز پس بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال بیرون کنند. و با قند و عسل صاف بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند۔

بیان استعمال شیر شتر در امراض کبد و طحال) باید که بگیرند شیر شتر جوان صحیح المزاج که بعید العهد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و قبل آنکه هفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخوردن چیزیکه ملطف و مدر و مسهل باشد مثل قیصوم و شیح و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جهت این کار بهتر است و از چهار درم تا شش درم و هشت درم شروع نمایند و سه روز بر همین قدر اکتفا کنند و شربت دینار یا گلنگبین یا دیگر مرکب مناسب اضافه نموده بخورند و بعد سه روز هر روز هفت درم بیفزایند و زیادتی وزن شیر و مقدار استعمال آن بیست و یک روز تا چهل روز یا زیاده آن موقوف بر رای طبیب است و باید که هرگاه شروع شیر کرده شود در غذا قلت باید کرد و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدرے تقلیل نمایند یا آنکه یک وقت شیر و یک وقت غذای مناسب استعمال کرده شود اگر معده مریض ضعیف بود و اشتها کم باشد غذا موقوف کنند اکتفا بر شیر نمایند و هرگاه که حمی یا مرض کبد جمع شود استعمال شیر جائز نیست و تا مرض مستحکم نشود شیر نباید داد و اگر با شیر بول شتر بیامیزند در ازاله استسقا نافع تر خواهد بود و هرگاه که ورم احشا باشد روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد سه روز بسا است که شکم نرم میشود و بسا است که قبض می گردد و اگر استعمال نموده معلوم باید کرد که بدن اغتذا مے کند یا شیر منجبن میشود و در صورت تجبن تکرار انحدار ضرور است و اگر شکم نرم شود در بوب و اشیا قابضه بکار برند یا شیر را یک دو روز موقوف سازند و باید که هما نوقت شیر دوشیده شود بخورند و نگذارند که سرد شود و اگر از پستان شیر بخورند مناسب است و اگر این سفوف بعد هفتم روز همراه شیر داده میشود تغیر و علیل خود ندارد **صفت آن** عصاره غافث غاریقون نرم سفید تربد سفید گل سرخ از هر واحد یک ماشه ریوند چینی سنا مکی بلیله کابلی از هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند۔

بیان آب دادن بمستسقی بدانکه آب خالص و آب سرد صاحب استسقا را ضرر میرساند پس

طبیب الازم که آب کم دهد و آب آهن تافته آب طلا تافته بصاحب این مرض مناسب بود و عوض آب اگر
عرق گاوزبان یا عرق عنب الثعلب یا عرق کاسنی و عرق بادرنگ و عرق سافج هندی و امثال آن تاب نموده
دهند بهتر است و مستسقی که آب خورد باید که اندک اندک از کوزه که او لوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی
نوشته اند که در آب برادهٔ چوب گز و خشت و آهن هندی انداخته دیگ در و تر بگذارند و صاف نموده بر سر هر رطل
آب مذکور دو رطل سرکه انداخته بجوشانند تا دو ثلث بماند و در سبوی گلگل پر کنند تا مترشح گردد و آن
مترشح مستسقی خورد و بعضی هشتم حصهٔ آب سرکه داخل میکنند و اگر برادهٔ چوب گز و خشت آهن در آب باران داخل
نمایند بهتر خواهد بود بیان دوای که ادرار حیض کند صفت آن آب سداب و آب آنار بگیرند و یک اوقیه روغن جوز یا روغن لوز
یا روغن خروع آمیزند و بنوشند نسخهٔ دیگر صفت آن پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یک دو توله
زنجبیل چار ماشه پوست نیم بکوب سافته جوش دهند و قند سیاه آمیخته بنوشند نسخهٔ دیگر صفت آن
ادوایین همچنان تا بیت بکف دست تا چند بخورند نسخهٔ دیگر که درد رحم که در ایام حیض معتاد شده باشد
دفع کند صفت آن ریوند خطائی کوفته بیخته و برابر وے نبات آمیخته قدر نیم توله از شروع حیض دو روز
پیشتر شروع بخوردن کنند و سه روز بخورند نسخهٔ دیگر که ادرار حیض کند و رطوبت رحم و درد پشت را که پیش از حیض
پدید آید دفع سازد صفت آن تخم کرفس یک مثقال حلبه هفت مثقال تخم خیارین نیم کوفته چهار مثقال
بادیان نیم کوب تخم شبت روناس هر یک دو مثقال بجوشانند و شکر تیغال آمیخته از آتش فرود آرند و هفت
روز بنوشانند نسخهٔ دیگر که ادرار حیض بفراغت کند صفت آن تخم خربزه پنج مثقال تخم اندرون بیدانه یک مثقال
نیمکوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز بخیسانند پس هر روز نیم رطل با یک مثقال روغن بادام بنوشند ادویه که در
رحم بنشاند صفت آن از خربزه شاتره و آب بی بنوشند دوای که منع حمل کند صفت آن قفل بعد
جماع زن بردارد و نقلع قبل از جماع فرزجه سازد داد ویه که بچه مرده و زنده بیفگند و دشواری زائیدن آسان کند
صفت آن کنجد در آب تر کرده یک شب بگذارند صباح بمالند و آب وی زن بنوشد در حال بچه بیفتد از د
دوای که سیلان رطوبت رحم را نافع است صفت آن شیر گاو پنج آثار شاهجهانی مائین کلان
مائین خرد هر یک دو ماشه گل سپاری گل دهاوه هر یک پنج دام پخته طمع ڈهاک که بهندی کمرکس گویند
نیم پاؤ سپیاری سرخ یک پاؤ شکر سپید نیم سیر شاهجهانی شیر را بر آتش بجوشانند سپیاری کوفته
بیخته اندازند و کفچه همین زنند تا خوب پخته شود بعده شکر آمیزند و بزنند که بقوام آید بس دیگر اجسته ا

بعد فرود آورده در آن آمیزند و خوب حل نمایند و قدر حاجت بر هند ادویه که فرج را تنگ کند صفت آن گل که در ظرف چینی مانند آن یا در کاغذ بیفشانند و آنچه از میان او عبیر مانند برون افتد بگیرند و اند کی از آن در فرج بیفشانند نرمی و تنگی آرد دوای اگر کسی را که از فرجش بوی بد آید زایل کند صفت آن برگ درخت جامن برگ درخت انبه و برگ درخت کیت و برگ درخت ترنج جمله برابر بگیرند و بسایند و اندر آب بسیار بجوشانند که آب خشک شود پس این اجزا را خشک سازند در آفتاب و باز بسایند و قدری جوز بوا بنزا آمیزند و بر دغن گاو سرشته بعزملیند که صبح و شام در فرج بمالد و تا یکماه اگر برین مداومت نماید بوی بد بتمامه زائل شود

از فضل ایزدی که بود حامی و معین		مطبوع شد کتاب انیس المعالجین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین زمان صحت اقتران مجموعه کتب طبیه مستنده یعنی الفاظ الادویه مصنفه افلاطون ثانی نور الدین محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی و میزان الادویه مؤلفه کامل لاوحد حکیم تابع محمد و فرهنگ نفیسیه در حل مطالب مخزن الادویه که فی الحقیقه فقید التمثیل ولاثانی و گنج فوادانی و انیس المعالجین که قرابادینیست نهایت نادر و مستند پس هر یک کتاب ازین اسامیان در بیان اسامی ادویه مع طبیعت و مضر و مصلح و بدل و قدر شربت و افعال و خواص که هر یکی ازین عدیم المثال و نادر الوجود است و بسبب شهرت و متداول بودن خود مین الحکما مستغنی عن التعریف المختصر این مجموعه نادره و شگرف در مطبع فیض منبع منشی نول کشور سی آئی ای واقع بلده لکهنو صانه الله عن شر الدهور بسرپرستی امیر با دل سخی دریا دل ذی الجود والخزائن ملک التجار معلی القاب عالیجناب منشی پراگ نرائن صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله باهتمام کامل لاله بهگوان دیال صاحب عاقل الحیثیت به تصحیح تمام و تنقیح مالاکلام بصد حسن و خوبی و هزاران خوش اسلوبی باه جولائی سنه ۱۹۱۴ع بار دوم از حلیه طبع محلی و زیور انطباع آراسته و پیراسته گردید والحمد لله علی ذلک حکیم علی الاطلاق مطبوع و مقبول عالیان فرماید و نوبت طبع مکرر سه کرر آید بمنه و کرمه

Page 516 -

تاریخ طبع مجموعۃ الالفاظ الادویہ از رشحات فکر سخنور عدیم المثال مورخ کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل الخیبٹ مطبع

خوب چھپا ہے مجموعۂ طبی
بیشک ہے چشمۂ صحت
بولے ہاتف لکھو
سالِ ہجری عاقل حکمت
یہ ہے عمدہ نسخۂ

۱۳۲۲ ہجری

اسکا علاج مولفۂ حکیم احسان علی۔

رموز الحکمت - اِن علامتون کا بیان جس سے ابتداے مرض سے مآل نیک یا ردی معلوم ہوتا ہے اور اُسکے دفع کی تدبیر مولفۂ حکیم رجب علی۔

علاج الامراض - اُردو طب کی مستند کتاب مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان۔

رسالۂ قارورہ شناخت رنگ و قوام و رائحۂ بول مین عمدہ رسالہ مولفۂ حکیم غلام یحییٰ۔

مرکبات احسانی - بطور قرآبادین ہر مرض کی تشخیص بترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔

اکسیر القلوب ترجمۂ اُردو مفرح القلوب جو تصنیف حکیم محمد ارزانی ہے مترجمۂ حکیم محمّد نور کریم۔

عجالۂ مسیحی - معالجۂ امراض دبائی و سوء ہضمی مؤلفہ حکیم سیّد محمّد ولی۔

کیمیاے عناصری - ترجمۂ قرابادین قادری مترجمۂ حکیم محمّد نور کریم۔

تشریح الاجسام - علاج اقسام پھوڑا پھنسی مولفۂ میر افضل علی صاحب ہیڈ ڈاکٹر۔

مجمع البحرین - یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری مین ہم قالب ہے اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف نہین ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس جالندھر ملازم ریاست کپورتھلہ نے یادگار بنائی۔

تریاق مسموم - نسخے متمن اقسام سانپون کے علاج مین مع اُنکی شکلون کے اور تصاویر اور مقام اُنکی پیدائش کے مولفۂ حکیم محمد حبیب الدین احمد۔

شفاء الامراض مخصوص ہر ہر عضو کے امراض کا علاج مؤلفۂ حکیم محمّد نور کریم۔

ترجمۂ اردو امرت ساگر - بیدک مین انتخاب کتاب ہے مترجمۂ پنڈت پیارے لعل ملازم مطبع۔

ترجمۂ ذخیرۂ خوارزم شاہی - کلیات و معالجات طب مین اعلیٰ درجہ کی کتاب زبان فارسی مین تصنیف حکیم اسمٰعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی جرجانی تھی اِسکا ترجمہ اردو مین منجانب مطبع حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی نے بہت سلیس اُردو عام فہم مین فرمایا تین جلد مین جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی۔

جلد پنجم و ششم و ہفتم یکجائی۔

جلد ہشتم و نہم و دہم یکجائی۔

مجموعۂ میزان الطب - اُردو رسالہ۔

Dealer's ad.

وغیرہ مفصلۂ ذیل-

۱- میزان الطب-

۲-رسالۂ بحران اردو-

۳-طب عزیزی-

۴-رسائل دلائل النبض-

۵-رسالۂ دلائل البول- مترجمۂ حکیم مولوی صادق علی-

طب فارسی

اکسیر اعظم-اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے چار جلدیں کلیات معالجات امراض از سرتاپا بعد نظر ثانی بر مطبوعۂ مطبع خاص نظامی باضافۂ مقاصد مفیدہ بتوجہ خاص حضرت مصنف حکیم محمد اعظم خان الملقب بناظم جہان بعطاے حق تالیف بہ مطبع سفید گندہ-

ایضاً-کاغذ حسب مراتب بالا سفید رسمی-

ایضاً- ،، کاغذ گندہ حنائی-

ایضاً- ،، کاغذ حنائی رسمی-

ایضاً- ،، کاغذ گلابی-

دستور العلاج-از حکیم سلطان علی خراسانی-

مفرح القلوب فارسی-شرح قانونچہ طب از حکیم محمد اکبر ارزانی-

خلاصۃ التجارب-از حکیم علوی خان

کفایۂ منصوری مع رسالۂ چوب چینی از حکیم منصور بن یوسف-

شفاء الابصار-از حکیم محمود خان دہلوی-

مجربات رضائی-امراض ضعف باہ و مثانہ از حکیم سید رضا حسین-

ترجمۂ میزان الطب اُردو مع رسائل دیگر مترجمۂ مولانا محمد حامد علی خان صاحب شاہ آبادی مصحح مطبع-

عجالۂ نافعہ طب-از حکیم شریف خان-

مطب علوی خان-از حکیم علوی خان-

طب یوسفی-از حکیم محمد یوسف با چند رسائل-

ترجمۂ ملخص فصول بقراطی-مترجمۂ مولوی غلام حسنین-

علاج الامراض-از حکیم محمد شریف خان-

مجربات اکبری-از محمد اکبر ارزانی-

زاد غریب-معالجات ہر موسم کے از حکیم صادق علی-

قرابادین قادری فارسی-از حکیم محمد اکبر ارزانی-

علاج الابدان-از حکیم عبد الحق-

کنز الاسرار-از حکیم ہادی حسین مرادآبادی-

Lithographed Copy of old MS.

Presented to the Medical Library

of

McGill University

by

Dr. Casey Wood